

در ردائل عفو و سماعی

خوف از دشمنان و انداختن خود تمام زمان بسیار است زیرا که او با شمشیر ظاهر گردد و خلافت را بسوی خود دعوت میکند و با کسانی که مخالفند
او را مبورزند و بکشد پس خوف و باخوف پدراش مناسبند و علاوه برین هر کدام که از پدراش مفعول گردید یا وفات نمود از اولادش کینه بود
که صلاحیت امامت او داشته باشد و قایم مقام او گردد و حال صاحب الامر بعکس اینست زیرا که از جمله معلومات است اینکه احدی نیست که قائم مقام او باشد
پس فرق مابین این دو مقام ظاهر گردد بدینسانکه امام موجود باشد و حال که عینت خود بطریق احدی باو نمیرسد و اینکه معدوم باشد
تا وقتی که خدا بخواهد انت که او را امر امامت ممکن میدهند موجودش کرد و اندک سابقا بیان کردیم و مثل اینست سوال مخالفین که چه فرق هست
بین اینکه امام در روی زمین بطوری موجود باشد که احدی باو نمیرسد و اینکه در آسمان موجود باشد بفرش اینست که اگر در آسمان
موجود است که همه اخبار زمین را میداند و آنگاه آسمان نسبت باو مانند زمین است اگر اخبار زمین بر او مخفی است آنوقت فرقی مابین وجود و عدم
نمیشود بعد از این سوال را در خصوص پیغمبر از ایشان میگوئیم و میگوئیم که فرق چیست مابین وجودش با عینت و عدمش بود در آسمان
هر چه که ایشان در جواب گویند ما مثل از ادراکات میگوئیم بفرش ایشان را که فرق مابین دو مقام باین هیچ بگذارد که پیغمبر از هر کس غایب نگردد
بلکه از دشمنان پنهان شد و امام زمان از هر کس پنهان گردد زیرا که قطع نداریم باینکه امام زمان از هر دوستان خود پنهان شده و احتمال
اینکه بعضی او می بینند در این مقام برای ما کافیست علاوه بر این رسول خدا در غار از هر دوستان و دشمنان خود پنهان گردید و با او نبود مگر
ابوبکر و حال آنکه اگر صلواتی نفا میگرد و جانب میبود که به طوری عینت کند که احدی از دوستان دشمن با او نباشد اگر گفته شود که اجرا کرد
در حال عینت چه حکم دارد اگر ساقط میشود از جنایت کنندگان باینکه شرعاً بدیهه ایشان متعلق بودند لازم آید که نفع شریعت شود اگر باقی باشند
پس که اجرای انهایی پدید آید و میگوئیم که در زمان ایشان باقی میباشد اگر امام ظهور نمود در حالیکه ایشان زنده اند آنگاه به پیغمبر یا با فرشتگان
و در ماده ایشان جاری میکنند و اگر در حال اجرای آنها بسبب موت ایشان فوت گردید آنگاه معصیت فوت آنها بر کس نیست که امام را از ایشان
و عینت و داشتند و این از قبل نفع اقامه حدود نیست زیرا که اقامه حدود در وقت قدرت و زوال مانع است از آن بر اگر مانعی وجود شود
کرد بلی اگر امکان زوال مانع ساقط شود آنگاه میگوئیم که نفع گردید علاوه بر این میگوئیم در صورتیکه اهل حل و عقد بر نصب امام قادر باشند
در حال حکم حدود چگونه میباشد اگر گویند که ساقط میشود آنگاه مسئلیم نفع آنها میشود چنان که خودشان بر آن ملتزم شدند و اگر گویند
که ردیم متحققین با اینست جواب است اگر در جواب گویند که ابوعلی گفته است در حالی که اهل حل و عقد بر نصب امام قادر باشند آنگاه
خدا باین چیز اقامه مقام اقامه حدود میکند و بسبب این موانع تکلیف از مکلفین زایل گرداند و ابوهاشم گفته است که اقامه حدود از امور
دنیوی است با مورد پندار متعلق ندارد آنگاه میگوئیم که ما اگر چه بکنه ابوعلی قائل نشویم باز باینکه ضرر ندارد زیرا که نصب امام را بجهة اقامه حدود
واجب ندانستیم تا اینکه فوت آنها باعث نقض دلیل امامت شود بلکه وجوب تابع شرعست و ما که میگوئیم که ممکنست در حال انقضا بید امام و
اقامه آنها ساقط گردد یا اینکه ردیم متحققین تا وقت ظهور او باقی بماند چنانکه اینها جایز است که خدا باین چیز اقامه مقام حدود نماید پس
اگر همین احتمال که قول ابوعلی است قائل شویم دلیل ما بر امامت منتقض نمیشود و گفته ابوهاشم که اقامه حدود از مصالح دنیاست بعد
است زیرا که از جمله عبادات واجب است اگر از مصالح دنیاست میباید واجب نباشد علاوه بر این اقامه حدود بطریق نکال و مکافات با اعتقاد
جروست از عقاب عذاب آخرت بعضی از اینها برای مصالحی از ادراک دنیای فرار داده پس باین چگونگی میگوید که ان از مصالح دنیوی است اگر گفته شود
با عینت امام بافتن حق چگونه میشود اگر گویند که راهی بان نداریم آنگاه لازم آید که خلافت در همه امور خودشان در جبر و ضلالت و شک
باشند و اگر گویند که حق را باید که میبایم آنوقت گفته میشود که این کلام اعتراض است از شما باینکه بسبب آنکه از امام مستغنی هستیم آنگاه در جواب
گوئیم که حق برد و قسم است یکی عقلی و دیگری سمعی آنچه عقلی است با دله عقلیه بافت میشود آنچه سمعی است از اقوال پیغمبر و ائمه علیهم السلام
استنباط کرده اند اینها را بیان نموده و واضح کرده اند و چیزی را از حق بیدلیل نداشتند پس هر چند که از این جهت حاجت با امام نداریم لیکن از راه
دیگر اجتناب از آفات کرده ایم زیرا که جهت اجتناب باو در هر حال و زمان لطف بودن وجود اوست برای ما چنانکه پیشتر مذکور گردید و امر دیگر
قائم مقام وجود او نمیشود و حال آنکه اجتناب بجماع احکام از امام ظاهر است زیرا که اخبار در خصوص آنها هر چند که از پیغمبر و ائمه وارد گردید
لیکن احتمال قائم است باینکه نافعین آنها عدا با سهواً تغییر داده باشند پس باین نقل آنها یا بالمره منقطع نمیشود یا در نزد کسی میباشد که نقل
حجت نیست و ما این طریقه را در کتاب المجتص شافی بطریق تفصیل ذکر کرده ایم اگر گفته شود که ما فرض کنیم که نافعین احکام بعضی آنها را از
کتمان کردند و از این جهت محتاج با امام شدیم و او را هم خوف قتل از دشمنان مستمر گردید پس در اینحال امر چگونه میباشد اگر گویند که امام را در این
ظاهر میشود هر چند که خوف قتل داشته باشد لازم آید که خوف قتل عینت را بر او مباح نکند و حال آنکه با اعتقاد شما مباح کننده است و اگر گویند
ظاهر نمیشود تکلیف در خصوص احکامی که کتمان شده از امت ساقط گردد لازم آید که مخالف جماع باشد زیرا که جماع منعقد است باینکه هر حکم
که پیغمبر از آن شرع نموده نادر و قیامت ملازم امت است و اگر گویند که تکالیف ساقط نمیشود آنگاه تکلیف الاطاعت لازم میباشد در جواب گوئیم چنانکه

و میگوید

و میگوید

و میگوید

و میگوید



سیدم حضرت

باصفاش اجمالا ساخته که با امام با این صفات منصف شود پس شد و معجزه که از دست امام جاری می شود قدح در معرفت اجمالی نمیکند بلکه
قدح در معرفت این نمیکند که اجمالی اجمالا ساخته بود ایا او همان شخصی است که اظهار معجزه میکند یا غیر او است و شک کردن درین کفر نمیشود
زیرا که اگر کفر باشد لازم که پیش از اظهار معجزه هم کفر بشود زیرا که در انحال هم در امامت همان شخص شد و در احتمال میدهد که او امام باشد
یا غیر او بلی اگر در زمان اینده در معرفت اجمالی امام شک بکند و اینکه امام صاحب همان صفات است که پیشتر شناخته بود یا نه انگاه میگوئیم که اینکه
شک کفر است لیکن صدور این قسم شایسته از وی امام منع میکنیم و حال آنکه سید مرتضی کفر است که سوال مخالفین که چرا امام برد و نشان
خود ظاهر نمیشود بر ما وارد نیست زیرا که عرض از سوال اینست که در حال غیبت لطفی حاصل نیست و بنا بر این تکلیف و تمام نمیشود انگاه
گوئیم که این برادر بر ما وارد نیست از اینجهت که لطف برای وی حاصلست زیرا که اگر او بداند که او را امامی هست و غایب است و همیشه منظر ظهور وی
هست و در حال و انبساط بد او را احتمال دهد انگاه از نادیده میسرند و بسبب جودش از ارتکاب قبايح خود بکمار میکنند و با کثرت واجبات
عمل میکنند پس بنا بر این تقریر حال غیبت استنار او نیست باین شخص مثل حال بودن او میباشد و زبده دیگر بلکه خوف و از امام در حال غیبت
زیاد تر میشود از خوف در حال بودن او و در بده دیگر زیرا که در حال غیبت احتمال میدهد که امام در نزد او باشد و او را ببیند و بر افعال او
مطلع گردد و بجزر که این شخص و از دانشند و اگر امام در بده دیگر باشد انگاه این شخص احتمال میدهد که افعال او بر امام مخفی ماند و خبرش
باور رسیده و ظاهر است اینکه در صورت اول اجتناب از قبايح شخص از قبايح بیشتر میشود از اجتناب در حال بودن او در صورت ثانی بنا بر نفی برآمد
از تجار و اجتناب از ارتکاب قبايح در حال غیبت هم حاصل است پس وقتی که لطف از اولیاء امام فوت نگردد پدید انگاه غیبت استنار او از ادب
بنا بر نمیشود اگر مخالفین حصول لطف برای دوستان امام تسلیم دارند و با وجود این میگویند که چرا امام برد و نشان خود ظاهر نمیشود انگاه
گوئیم که علی کل حال این سوال بر ما وارد نیست پس سوال ایشان بالمره سافط میشود علاوه بر این لطف برای دوستانش بسبب جودش بر نفی از
راه دیگر هم حاصلست و آن اینست که ایشان بسبب جودش جمیع احکام شریعت و ثبوت و اعتقاد دارند و اگر وجود او نمیشود اعتقاد باین
کردند و احتمال میدادند که اگر احکام منقطع گردد و بایشان نرسیده و قبلیکه وجود شریف او را دانشند انگاه از اینگونه احتمالات مأمون
میباشند پس بسبب جود شریفش از اینجهت هم لطف حاصل است و حال آنکه پیشتر ذکر کردیم که مخفی بودن ولادت صاحب الزمان از جمله خوار
عادات نیست زیرا که امثال این را سلاطین در زمان گذشته کرده اند چنانکه علمای فرس و کسانی که اخبار را بابی دل را روایت میکنند از
قبل اینها قصصها مشهور ذکر کرده اند مانند قصه کی خسر و که مادرش حمل و ولادت و پزاینهان داشت و دختر دیر افراسیاب را شاکرین
بود و جدش یکبار وی را ده کشتن وی نمود انگاه مادرش حمل او را پنهان داشت تا آنکه او را بد و قصه اش در کتاب تاریخ مسطور و در السیره
و افواه مشهور است طبری از اهرام ذکر نموده و مثل قصه ابراهیم که قران مجید بان ناطق است که مادرش او را در خزینه زاید و در غارش پنهان
نمود تا که بحد بلوغ رسید و هم چنین است قصه کلیم الله که مادرش از جهت صر فرعون بر او و از روی تابوت گذاشت و بدینا انداخت
و این حکایت مشهور است و قران کریم بان ناطق و کوا با است پس بناء علی هذا قصه صاحب الزمان با اینها یکی میباشد پس چگونه کفر نمیشود که
قصه او از عادات بیرون است و حال آنکه از مردم کسانی هستند که ایشان را پیر از کبر متولد میشود زمانه از روزگار ولادت او را از نشانهها
میدارند تا اینکه وقت وفاتش میرسد انگاه اقرار میکنند باینکه این پیر نیست و هم چنین کسی هست که پیر خود را از خوف اینکه دیگران از او
جمع در میراث و به نیکند پنهان میدارند عادات با امثال اینها جاری کردین پس بنا بر این نیز او را نیست که مثل اینها در خصوص صاحب الزمان
استبعا کرده شود و حال آنکه مثل این را بسیار شنیده ایم و دیده ایم و بدکر آنها قول نمیدهم زیرا که ان از عادات واضح و آشکار است و
حال آنکه بسیار با فتنه ایم که نسب ایشان زمان طویل بعد از وفات پدیدان نشان شهادت شهود که از راه خوف از زن و اهل در خزینه ایشان
شاهد گرفتن بودند ثابت گردید و هم چنین بسیار با فتنه ایم امثال کسی را که بعد از وفاتش و نفر عدل شهادت نمودند باینکه ان شخص را
بعد صحیح خود نموده بعد از شهادت ایشان مولود از او متولد گردید بطوریکه بودن ان مولود از ان شخص بحسب عادت ممکن بود پس بحسب
تبع ان مولود بان شخص لا حق میشود و خبر ولادت پیر امام حسن عسکری بجهت چند که زیاده اند از جهانی که سایر انساب با آنها و شرع ثابت
شود وارد گردید پاره از اینجهت ان شاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد و اینکه جعفر پیر امام علی النقی شهادت امامت را باینکه
امام حسن عسکری را در حال جوه پیر متولد شد انکار نمود و وجود او را بعد از وفات انحضرت نفی کرد و میراث پیر اصبط عمود سلطان
و او داشت باینکه کینه هله انحضرت را از حمل استبر نمود یا اینکه ولد او را واضح نماید و خون کیمانی را از شیعہ که مدعی وجود خلف بودند
موفق در مقابل ما شیعہ نمیشود که فحشین بمثل ان اعتماد نمایند زیرا که هر اهل اسلام بعد عصمت جعفر منقندین و انکار حق و ادعا
باطل است بلکه خطا بر او جایز و صدور غلط از او غیر مشروع و حال آنکه قران مجید ناطقست باینکه اولاد یعقوب برادرشان یوسف چه کردند
و انعام انداختند و بقیه از ان فروختند و حال آنکه از اولاد انبیاء بودند بلکه با اعتقاد بعضی از عامه خودشان هم انبیاء بودند و قتی که انگونه

خوف

در جواب مخالفین کو بیعت

۶۹

در جواب مخالفین

در جواب مخالفین

عظیم از ایشان صادر شد پس از جعفر مثل آن از راه طمع در مال دینا صادر و میشود احدی را انکار نمیکند مگر از راه مکار و عینا اگر گفته شود که چگونه میشود که امام حسن عسکری را پسر باشد با اینکه در موضع وفاتش در خصوص موقوفات و صدقات خود بنامش که نامش حدیث و کتبش ام الحسن بود و وصیت نمود هرگاه او را پسر بود هر این پدر و وصیت او را ذکر میشود در جواب گفته میشود غرضش پنهان داشتن ولادت او و پوشیدن حال و بی بود از سلطان زمان و اتمام این غرض با عدم ذکر او بود در مقام وصیت هرگاه او را ذکر میکرد و وصیت را با و استیفا میداد هر این منافض غرضی میشد و حال آنکه آنحضرت باینکه اعیان در خانه سلطان را و شهوات و الفضا را بر وصیت خود شاهد گرفت با اینکه موقوفات و صدقاتش محفوظ و اتمش مسطور و بماند هر که بگوید که حکایت وصیت به نجح مسطور دلیل است بر بطلان ادعای امام عسکری در ولادت پسر امام حسن عسکری هر این از معرفت عادات و در خواهد شد و حال آنکه نظیر این وصیت اصناف نمود که اسناد و وصیت را به شیخ نضر داد اولشان ابی جعفر منصور بود زیرا که او سلطان زمان بوده و با او قاضی وقت و ربیع و کبریا و ولد خود را که حمیده بر بر بنام داشت شریک نمود ایشان را با پسرش موسی ختم نمود و بعضی پنهان داشتن امامت او و حفظ نفس و بی نیاهای او را وصیت نمود و کسی را از سایر اولادش را و ذکر نکرد زیرا که اگر میکرد هر این را و وصیت را در دست خود حجت بر برهان می نمود مدعی امامت میشد هرگاه امام موسی در میان اولادش مشهور میشد و مکارش معروف نمیشد و نسبت و فضل و علمش آشکار نمیداشت بلکه مخفی و مسطور میبود هر این را و هم او را در وصیت ذکر نمیکرد و چنانچه امام حسن عسکری ذکر نمود اگر گفته شود که بنا بر قول شما از زمان ولادت صاحب الزمان تا حال که مکاران او را نمیشناسند و کسی که بقولش و اعتماد هست خبر شما را رد و این قول خارج از عادات است زیرا که هر کسی که از خوف ظالم یا غیران غیب نموده مدت غیبتش به بیست سال بیشتر و در مدت غیبت مکان وی از همه کس مخفی نماند و بعضی از دوستان و اهل دی لا محاله مکان او را شناخته و قول شما در خصوص صاحب الزمان بنی هیچ نیست در جواب کو بیتم امر بدین پنج نیست که این قائل گفته زیرا که جماعه از اصحاب امام حسن عسکری وجود شریف صاحب الزمان را در حیات آنحضرت مشاهده کردند و بعد از وفات او صاحب الزمان خواص کرد بداند ما بین او و شیعیان واسطه بودند احکام دینیه را از ایشان نقل میکردند و جواب مسائل ایشان میرساندند و از ایشان حقوق آنحضرت را قبض میکردند ایشان را امام حسن عسکری در حال حیات بعد از وفات و توثیق نموده امتا صاحب الزمان قرار داد فرمود و نظارت ملاک و سایر امور خود را با ایشان و گذاشت بطریقه نام و نسبشان تعیین فرمود مانند ابی عمر و عثمان بن سعید سمان و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید و غیر ایشان انشاء الله تعالی بعد از این ذکر خواهیم کرد و ایشان را باب عقول و امانت و دیانت و وثوق و روایت و فهم و تحصیل و بزرگی بودند و در نزد سلطان زمان از جهت جلالت قدر و بلند مرتبه عظم و سبب امانت و استیفاء عدالتشان مکرر بودند بطوری که اگر دشمنان ایشان شک میکردند و زیادتی میکردند سلطان عصری شر از ایشان میکرد پس بنا بر این قول شما که صاحب الزمان را کسی ندیده سافط میشود بعد از انقضای ایشان ما بین او و شیعیان سفر بودند از جهت امانت و دیانت و نزاهتشان شیعه بقولشان و وثوق داشتند در خصوص امور دینیه با ایشان رجوع میکردند و اخبار صاحب الزمان را با ایشان میرساندند و اخبار طرفه در این باب بعد از این ذکر خواهیم کرد و حال آنکه از اباء کرامش اخبار نقل کردیم که قائم راد و غیبت هست غیبت اخیری از اولی طولانی تر است و در اولی اخبار او بشیعه میرسد و در آخر نمیرسد پس این حدیث موافق این اخبار است که گفتیم آنها را بعد از این ذکر خواهیم کرد بر این حدیث بر ادله مذکوره علاوه شود انتم بعد از این طریق را هم واضح خواهیم نمود و آنچه که این قائل ذکر نمود که غیبت صاحب الزمان مذکور از عادات بیرون است صحیح نیست اگر فرض کنیم که صحیح است هر این ممکنست که خدا بیغم در پنهان داشتن شخص نقض عادت کند و مصلحت و حسن تدبیر او را بخلاف عادت مسطور و پنهان بدارد و حال آنکه حضرت بر اعتقاد اکثر امت از زمان موسی تا زمان ما با نفاق و اهل وجود است مکان و مقام او را احدی نمیشناسد و احدی نمیداند که او را اصحابی هست یا نه مگر این که قصه اش با حضرت موسی در قرآن مذکور و بعضی مردم هم ذکر میکنند که در بعضی اوقات ظاهر میشود و کسی که او را ببیند بکار میکند که از جمله زهاد است و بقتله از نظرش غایب کرد بد آنکه تو هم میکنی که او خضر بوده لیکن در حال دیدن نشا خضر بلکه چنین اعتقاد نموده که او بعضی از اهل زمان است و حال آنکه غیبت حضرت موسی و فرارش از فرعون و طایفه او معلوم است و قرآن مجید بران ناطق است و احدی در مدت غیبت او را بیخبر نشناخت تا اینکه خدا بیغم او را پیغمبر کرد و خلافت را دعوت نمود انگاه همه دوست دشمن او را شناختند و در خصوص حضرت یوسف از قرآن سورته نازل شد که منصف غیبت و استیفاء او است از پدرش با وجود اینکه او پیغمبر خدا بود و صبح و شام بر او وحی نازل میشد باز خبرش بر اولاد او و مخفی و مسطور کرد بد بطریقه ای که ایشان نبرد یوسف میامدند و با او معامله میکردند و او را نمیشناختند چند سالی بدین پنج گذشت بعد از آن خدا بیغم امر او را اکتف نمود و خبرش را ظاهر کرد پس از این میان او و پدر و برادرانش را جمع نمود هر چند که در عادت ما امثال این را نمیشناخت و هم چنین است قصه یونس نیز پیغمبر خدا با قوم خود در وقتیکه با او مخالفت و استحقاق کردند از ایشان فرار کرد از هر کس غایب پنهان کرد و احدی از خلافت مکان و پنهان داشت خدا بیغم او را بجهت مصلحتی در شکم ماهی مدتی مسطور نمود و رجوع او را انجام داد تا آنکه بعد از انقضای

در اهل عقل و سماعی

آمدت او را بسوی قوم برگردانید و میان او را با ایشان جمع نمود و اینهم از عرف و عادت مادر و پدر و سنت قرآن با آن قصه ناطق و اهل اسرار
 بران منفعتی مثل اینهاست قصه اصحاب کف چنانکه پیشتر ذکر کردیم و قرآن بان ناطق و گویا است و مقتضی شرح حال شایسته که از راه حق
 دین خودشان از قوم فرار نموده غایب گردیدند اگر قرآن مجید بان گویا نمیشد هر آنکه مخالفین را برای انکار غیبت صاحب الزمان این قصه را
 انکار نمیشدند لیکن خدا بنعم خبر داد که ایشان مانند صاحب الزمان سیصد سال مستور و پنهان ماندند بعد از آن خدا بنعم ایشان را زنده
 کرد ایند و قصه ایشان در این باب مشهور است و مثل اینهاست حکایت صاحب حمار که قرآن مجید متضمن است اهل کتاب کان دارند
 که او پیغمبر بوده خدا بنعم او را صد سال بمیراند بعد از آن زنده نمود در حالیکه طعام و شراب او تغییر نیافته بودند و این از جمله خوارق عادت است
 و قیسه که این حکایات مشهور و ثابت گردید پس چگونه انکار غیبت صاحب الزمان توان نمود مگر اینکه طرف مقابل ماد هر چه مذهب باشد و
 همه اینها را محال دانسته انکار نماید در اینحال در خصوص غیبت با او گفتگو نمیکیم بلکه نقل کلام باصل توحید و اینکه اینها ممکن و مقدر و زنده
 نمائیم در خصوص غیبت با کسی محاوره نمیشود که اقرار با سلام داشته باشد و امثال این حکایات بسیارند اصحاب پیر و نوارخ از ملوک و فرس نقل
 نمودند که ایشان از اصحاب خودشان برای مصلحتی مدعی غایب گردیدند بطوریکه خبرشان با ایشان نمیرسد بعد از آن نیز دستان برکشند و ظاهر
 گردیدند هر چند که قرآن با اینها ناطق نیست لیکن در نوارخ مذکور است هم چنین است حکای هند و روم که دفعتا چند غیبت نمودند بطوریکه
 که احوال غیبتشان خارج از عادات گردید و اینها را ذکر نمیکیم زیرا که بسا هست که مخالف ما اینها را انکار نماید چنانکه اخبار را انکار میکنند اگر
 گفته شود که طول عمر صاحب الزمان ۲ یا باقی بودن کمال عقل و قوت و جوانی او چنانکه ادعا میکنند امریست خارق و بر آن عمر او را بنوقت که سی
 چهار صد و چهل و هفت است با اعتقاد شما صد و نود و یکسال است زیرا که ولادتش بنا بر قول شما در سال دویست و پنجاه و شش واقع شد و تا
 این جا رفته که احدی از بشر در این مدت باقی باشد و چگونه میشود که در خصوص وی عادت شکسته شود و حال آنکه سکسین از غیبت و مگر
 در دست اینها نگاه میکنیم که جواب از این شبیه بدو طریق است یکی آنکه ما قبول نداریم که بقای آنحضرت در غیبت خارج از عادات بود
 بلکه عادت در زمان گذشته با امثال اینها جاری میشد و ما بعضی اینها را ذکر کردیم مانند قصه خضر و قصه اصحاب کف و غیر اینها و حال آنکه
 از نوح نبی خبر داد که نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود مکت کرد و ایشان را دعوت نمود اصحاب پیر گویند که عمرش زیاده از مدت مذکور
 زیرا که بعد از آنکه شصت سال از عمرش بقیه گذشت بود امت را نهصد و پنجاه سال دعوت نمود و اصحاب اخبار نقل کرده اند که سلمان فارسی
 حضرت علیه السلام ملاقات نموده از انوقت تا بر زمان پیغمبر باقی بوده قصه اش مشهور است و هم چنین اخبار معبرین عرب و عجم معروف و در کتب
 نوارخ مذکور است اصحاب حدیث روایت کرده اند که در حال موجود است و در عصر پیغمبر بوده تا وقتیکه خروج میکند باقیست بر صورت
 باقی بودن در ماده دشمن خدا برای مصلحتی ممکن گردد چگونه مثل آن در خصوص علی خدا جایز نمیشود انکار این از راه عتقا مؤلف گویند
 که بعد از اینها شیخ اخبار معبرین را بطریق دیگر که ما ذکر خواهیم کرد ذکر کرده بعد از آن گفته است که مخالف عادت را این مقام اگر طول عمر را محال میدانند
 مانند منجین و اصحاب طبایع نگاه گفتگوی ما با ایشان در اصل اینست که عالم مصنوع است و از اصنافی هست که عادت را بگوئی عمرها
 طول آنها جاری گردانیده و او بر طولانی کردن عمرها و فانی نمودن آنها قادر است و قیسه که این را منین نمودیم نگاه گفتگو ما منین میشود اگر
 مخالف ما امکان طول عمر را تسلیم میکنند لیکن میگویند که این از عادات بیرون است نگاه گوئیم که خارج از هر عادات نیست اگر گویند که از عتقا
 ما خارج است گوئیم که ضرر نمائندارد و اگر گفته شود که خروج عادت منحصر بزبان انبیاء است گوئیم که با شما در این منازعه میکنیم با عتقا ما خروج
 و عادات از دست انبیاء و ائمه و صالحین جاری میشود و اکثر اصحاب حدیث و کتب پیغمبر از مغزله و حسویه این را تجویز کرده اند لیکن اینها را بکرامت
 مینامند نه بتجرات و این خلاف است در عبارت نه در مغزله و حال آنکه ما در کتب خود دلیل مجاز این را قاهر کرده ایم و بیان کرده ایم که معجزه دلالت می
 بر صدق کسب که در دست وی ظاهر میشود بعد از آن بنویس با امامت یا صلح بودن او را بکفته او میدانیم شبیهانی که در این باب ابرار کرده
 در کتب خود جواب اینها را بیان کرده ایم و ذکر اینها درین کتاب موجب تطویل است و آنچه که مخالف ذکر نمود که با شما در زمان و کثرت سن
 یا نشان پیری و منافض قیسه غرض میشود صحیح نیست زیرا که در میان کثرت سن و غرض اینها ملازم نیست بلکه خدا بنعم عادت را بر این
 جاری نموده و او قادر است بر اینکه نکند چیزی را که عادت را بر این جاری کرده و قیسه که اینها ثابت شد ثابت میشود و اینکه طول عمر ممکن و غیر محال است و
 حال آنکه پیشتر در خصوص جماعی ذکر کردیم که با وجود طول عمر و کثرت سن تغییر در رتبه ایشان واقع نشد چگونه انکار میکنند اینرا که بگویند اگر
 دارد و اینکه خدا بنعم مؤمنین را در بهشت همیشه با صفت جوانی انکار می نماید و نشو و نما بدین طبیعت و تا سر کو اکیسیت میدهد دلیل
 بر بطلان قولشان باقیان ما و اتفاقا کسانیکه از اهل شرع درین مسئله یا ما مخالف دلالت دارد پس بنا بر این از هر جهت شبهه ایشان گردید از
 چیزهایی که با ما من صاحب الزمان و صحت غیبت او دلالت دارند حدیثی است که هر دو طایفه مختلفه یعنی غامه و امامیه روایت کرده اند که ائمه بعد
 از رسول خدا و از ده نفرند نه بیشتر میشوند و نه کمتر و قیسه که این حدیث ثابت شد هر که قابل این شود نگاه بدو از ده امام و وجود امام حسن
 و حسین

مؤلف گویند

محقق

محقق

محقق

و صحت غیبت قطع میکند زیرا کسب در این مقام با مخالفست عدد ائمه را که از دوازده میاند بیکه زیاد از آن میداند و قبکه باخبار که در
میکنیم این عدد مخصوص ثابت گردید مدعی ما ثابت میشود **مؤلف** گوید که شیخ بعد از اینها احادیثی را که ما در نظر برد و از امام ابرار
نمودیم او بطریق عامه و امامیه آنها را ذکر کرد بعد از آن گفته که اگر گفته شود که دلیل بر صحت این اخبار اقامه نمائید زیرا که آنها اخبار احادیث
بانهاد مسئله علیه اعتقاد نمیتوان کرد بعد از آن دلیل اقامه میکند باینکه مراد از این اخبار ائمه شما است زیرا اخبار که از مخالفین خود تالیف
کرده اند و اکثر آنها که از طریق شیعه روایت نموده اید بر فرض تسلیم آنها دلالت بر صحت مدعی شما ندارد زیرا که مضمون آنها غیر اینست که شیعه
انها بطریق نقل کرده اند و طبقه صحیح آنها در کتب امامیه و اب خصوص بر ابرار المؤمنین موجود است و اینها نقل هر دو طایفه مختلفه عامه و خاصه
انها را دلیل بر صحت آنها است زیرا که عادت باین جاریست که هر که بذهبی معتقد شود و طبق صحت آن هم دلیل نقلی باشد نه عقلی انکار و غیبت
بنقل از یاد میشود و کسب با مخالفست و غیبت با ابطال و انکار روایت و بیشتر کرد و در مقام مدح و ذم مردم هم عادت بدین نحو جاریست
و قبکه بدیم فرقه مخالفین مانند فرقه امامیه آنها را نقل میکنند و منقرض طعن در سند آنها نمیشود مضمون آنها را انکار نمیکند انکار میبازد
که خدا بیع نقل آنها را بر زبان ایشان جاری نموده و این دلالت بر صحت مضمون آنها دارد و دلیل بر اینکه از این اخبار ائمه ما است اینست که میگو
و قبکه باین انحصار امامت بدوازده نفر و اینکه از عدد مذکور زیاد و کم نمیشوند ثابت گردید انگاه مدعی ما ثابت میشود زیرا که امت از دو
حال بیرون نیستند یا عدد مذکور را اعتبار میکنند یا ایشان گویند که مراد از این اخبار ائمه ما است یا معتقدند اند پس با اعتبار عدد مذکور
قابل شدن باینکه مراد از آنها همین دوازده امام اینست خروج از اجماع است و اعتقادی که مؤدی بخروج از اجماع شود فاسد است و نیز
دلالت میکند بر صحت امامت پیر امام حسن عسکری اخبار که در زمان طولی پیش از ولادت او از پدرش مشهور و منتشر گردید که صاحب
این امر را عینیت میشود و عینیت او چنین چنانست و خلاصه در خصوص اختلاف میکنند و رایشای غیبت خودی دوازده و او را دو
عینیت میشود یکی از دیگری طولانی تر در زمان غیبت اولی جز شریعت هم میرسد و در عین نه احوالات آنحضرت هم موافق مضامین این
اخبار اتفاق افتاد اگر امامت او صحیح نبود آن احوال موافق مضمون اخبار نمیشد زیرا که خبر دادن از احوالات او بطوریکه مطابق واقع باشد نمیشود
مگر بخارج نمودن خدا بیع آنها را بر زبان پیغمبر خود و ما ذکر میکنیم پاره و از اخبار که مضمون اینمضی هستند تا صحت گفته ما معلوم شود زیرا که در
اینها باعث طول است لیکن در کتب اخبار ائمه آنها مذکورند هر که اراده اطلاع بر اینها دارد باید بکتاب مذکوره رجوع نماید **مؤلف** گوید
بعد از اینها شیخ علیه الرحمة اخباری را که ما در باب گذشته و این ذکر کرده ایم ابرار نموده بعد از آن گفته شود این اخبار احادیثی است
انها در مسئله علیه اعتقاد نمیشود در جواب گوئیم که محل استدلال از این اخبار اینست که مضمون خبر داده است از پاره چهرها پیش از بودن آنها و این خبر
هم در نفس الامر موافق مضمون این اخبار اتفاق افتاده پس بر صحت امامت پیر امام حسن عسکری دلالت دارد زیرا که علم رسانیدن بخبر که در زمان
اینکه موجود خواهد شد حاصل نمیشود مگر از جانب علام الغیوب پس بنا بر این اگر وارد نمیشد در این باب مگر بخبر بطریقی که اخبار و امثال
در خارج مطابق مضمون آن میشد هر اینه در مقام تکلیف میکرد و از اینجه اخبار از ما سابق در قرآن مجید دلیل است بر صدق پیغمبر و این
قرآن از جانب خدا بیع است هر چند جایهای که از قرآن مضمون اینگونه مضامین است چند جا نیست با وجود این و از خبر واحد شنیده شده و لیکن از
جمله که ذکر کردیم بر صدق پیغمبر دلالت دارد و علاوه بر این اخبار در این باب از جهت لفظ و معنی هر دو متواتر است اینست که مابین شیعه این
اخبار متواتر گردید و اینکه از جهت معنی است اینست که کثرت این اخبار و اختلاف جهات و بنا بر دوازده دلالت بر صحت آنها دارند زیرا که در عادت
مکن نیست همه آنها کذب و باطل شوند از اینجه در بسیاری از مواضع با مثال این اخبار استدلالات بر مجرات پیغمبر گرد میشود و بسیار خبرها در
هست که از جهت معنی متواتر است هر چند که الفاظ آنها بطریق احادیث نقل شده و این طریق در نزد کسانی که در مسئله امامت با ما مخالفند معتبر
پس سرا و اینست که در مقام گفتگو در خصوص امامت این طریق را فراموش نموده ترک کنند و نیز سزاوار نیست که عصبیت را انسان بجائی رساند
که امور معلومه را انکار نماید و این طریق در مقام مدایع مردم هم معتبر است و از این جهت بنحای حاتم و شجاعت عمر و غیر اینها باین طریق استدلالات
کرد میشود هر چند که هر یکی از عظاما حاتم و دعواها و عمر و بطریق احادیث نقل شده و اینکه گفتیم واضح و آشکار است از چهرها که دلالت دارد
بر امامت پیر امام حسن عسکری دارد علاوه بر اینها که ذکر کردیم اینست که در میان امت خلافت در این نیست که ایشان مهتک بزرگ خروج
کنند و من را بر اعدا و قسط گردانند چنانکه از ظلم و جور گردید و قبکه بیان کردیم که مهتک از اولاد حسنین است و هم چنین باطل کردیم قول
و که اعتقاد دارد باینکه مهتک از اولاد حسنین است و پیر امام حسن عسکری است انگاه مدعا ما ثابت گردید **مؤلف** گوید شیخ علیه الرحمة بعد از
اینها اخبار خاصه و عامه را که مابیشتر در خصوص مهتک از او نقل نموده بعد از آن گفته دلیل بر بودن مهتک از اولاد حسنین اخبار اینست که آنها را
در خصوص انحصار ائمه بدوازده نفر و ذکر تفصیل احوالشان ابرار کردیم زیرا که آنها مضمون این مدعا هستند و دلیل دیگر اینست که هر که
عدد دوازده را امامت معتبر میداند قابلست باینکه مهتک از اولاد حسنین است بعد از آن اخبار را که در این باب وارد است بطریقیکه ما از او

و ثابت کردیم ابراد نمود بعد از آن گفته اگر گفته شود که جماعه در این باب خلاف نموده اند باین قائلند باینکه هرگاه از اولاد علی بن ابی طالب
و باین از طایفه سبائیه گفته اند که او علی است و وفات نموده و باین دیگر گفته اند که جعفر بن محمد نمرده و طایفه دیگر گفته که امام حسن عسکری
وفات نموده و باین گفته که هرگاه عبارت از برادرش محمد بن علیست و او تا حال زنده و یافست و قبضه این گونه خلاف در میان شد پس دلیل فیما
بین احوال چیست و جواب گوئیم که باین اثبات موت کسانی که حق ایشان را اعتقاد نموده اند و باینکه ثابت کردیم که ائمه و ازاده نفرند و باینکه
دلیل بر صحت امامت بر امام حسن عسکری اقامه نموده ایم فساد این احوال را واضح و آشکار کردیم و حال آنکه بعد از این ثبوت و لاد و محرز
دال بر امامت او را ذکر خواهیم کرد و قول کسانی که موت امیر المؤمنین را انکار نموده اند و گفته اند از زنده است و تا حال باقیست از ائمه
است زیرا که موت مشهور و ظاهر است از موت هر کس و شدت این مؤدی بشک و موت پیغمبر و اصحاب او است و حال آنکه رسول خدا
با و خبر داد که کشته میشود و محاسن از خون سرش خضاب میشود اینجا در این باب بنقل روایات نیست و وفات محمد بن حنفیه و بطلان قول
کسانی که بر امامت معتقدند در این کتاب سابقا بیان نموده ایم و حال آنکه بیان کردیم که هرگاه از اولاد جعفر است بنا بر این قول کسانی که در امامت
مخالفت باطل میشود و بطلان قول ناو سبیه که امامت را بجعفر بن محمد میدادند از چند وجه است یکی اشهاد موت او است و دومین صحت امامت
موسی بن جعفر است سیمین ثبوت امامت و ازاده امام است و ثبوت و صحت او هیچیک مذکور شد تا بیکدیگر ایمنه عام میکند و فساد قول طایفه
و افق که امامت را امام موسی بن جعفر میدادند و میگویند او است هرگاه باین اثبات موت وی و بی ثبوت امامت برش رضاء ثابت شد و قول طایفه
محمدیه که امامت محمد بن علی النقی قائلند و گویند نمرده است باطلست زیرا که ادله و براهین بر امامت برادرش امام حسن عسکری اقامه
نمودیم و حال آنکه محمد در زمان پدرش اشکارا وفات یافت چنانکه پدرش و جدش وفات نمودند انگاه اینها نیز انکارید بجهت و قول کسی
که میگویند امام حسن عسکری نمرده و او است هرگاه نیز باطلست زیرا که موت و بر امامت موت پدرش دانسته ایم باینکه این طایفه منقرض
و تمام شده اند هرگاه محقق بودند منقرض نمیشدند **مؤلف** گوید شیخ علیه الرحمه در خصوص اینها اخبار بسیار ذکر کرده ما آنها را با اجتناب
دیگر در مجلدات سابقه در بابها که مناسب آنهاست ذکر کرده ایم کسانی که امام حسن عسکری بعد از وفات زنده خواهد شد و او است قائم
بلر زیرا که صادق فرمود که بدین سبب قائم و قائم گویند که بعد از وفات قیام خواهد نمود قول ایشان نیز باطل است زیرا که وفات او را
بدلیل ثابت کرده ایم و ادعای اینکه بعد از وفات زنده میشود علاوه بر این نموده میشود باینکه بعد از وفات امام حسن عسکری تا وقتیکه خدا
او را زنده گرداند زمان از وجود امام خالی نباشد و تا باده عقیده فساد این را ثابت کردیم بر فساد این قول اخبار گذشته دلالت دارند مضمون
انها اینست هرگاه در محرمین یک ساعت بدون امام بماند هر آنکه اهل خود را فراموشد و قول امیر المؤمنین **اللهم انک لا تحلی الارض**
بغير حجة اما ظاهر مشهور و اوثق آنست که بعد از این مدتها دلالت میکند حاصل مضمون اینست پروردگار و زمین را خالی از حجت نخواهد گذاشت
او با ظاهر این مشهور است باینکه منقرض و علاوه بر این خبری که بان متصل کرده اند که بعد از موت قیام میکند اگر صحیح باشد بجهت دیگر هم
دارد که بعد از آنکه ذکر خاموش و نامش فراموش شود قیام میکند و این توجیه بحسب اینست چنانکه گفته بودیم ائمه و ازاده نفرند اقامه نمود
ابطال این نیز میکنند زیرا که امام حسن عسکری امام باینده است علاوه بر این بحمد الله این طایفه منقرض گردیده اند کسانی که قائلند باینکه
بعد از امام حسن عسکری ایام فراوانست یعنی زمانه خالی از حجت است قولشان باطلست زیرا که باده عقیده و شرعیه ثابت گردید باینکه زمانه
هیچ حال از وجود امام خالی نمیشود و استدلالشان بقراینکه در مابین اینها اتفاق افتاده باطلست زیرا که فز عبارت از خالی بودن
زمان است از وجود پیغمبر و اثبات نبوت در همه حال نمیتوانیم و جواز خلوت زمان از پیغمبر دلالت بر جواز خلوت از وجود امام ندارد علاوه بر این
قائلین این قول بحمد الله منقرض گردیده اند اگر در حق میبودند منقرض نمیشدند و قول کسانی که امامت جعفر بن علی النقی بعد از برادر
امام حسن عسکری قائلند نیز باطلست زیرا که باده وجوب عصمت امام و عدم صدور خطا را از او ثابت کردیم باینکه امام باید و اما بر اینست
باشد با حکام و جعفر معصوم نبود و افعالی صادره از او که منافی عصمت بودند از حد عدد احصای بیرون بود و ذکر آنها موجب تطویل میشود
و بعد از این بعضی آنها را اگر مقام تفاضا کنند ذکر میکنیم و از دانستن احکام و اطلاع بر آنها بالمره عاری بوده پس بنا بر این امامت وی چگونه
اثبات میشود علاوه بر این قائلین این قول منقرض شده اند الحمد لله و قول کسی که گوید امام حسن عسکری را اصلا پس نبود نیز باطلست
زیرا که دلیل بر امامت و ازاده نفرند اقامه نمودیم کسانی که امر بر ایشان مشبیه گردیده باینکه امام حسن عسکری را پس نیست باینکه
امامت امام حسن عسکری چنانکه زده اند تا وقتیکه امامت دیگر ثابت شود قولشان نیز باطلست زیرا که دلیل بر صحت امامت بر امام
حسن عسکری و باینکه ائمه و ازاده نفرند اقامه نمودیم و با ملاحظه اینها توقف در این مقام سزاوار نیست بلکه واجب است که بر امامت بر
امام حسن عسکری قطع شود علاوه بر این فساد این قول از دو وجه دیگر نیز ثابت میشود یکی آنکه پیش از ذکر کردیم که امام وفات نمیکند
مگر اینکه او را ولدی مولود شود و عقبه در تیره بیند و دیگری اینست که باده عقیده و شرعیه عدم جواز خلوت زمان را از وجود امام

مؤلف گوید

در لایعقل و سماعی

۷۳

میزان

میزان

تأیید کردیم و استدلال ایشان در این مقام بر اینست که مضمون اینست که تمسک نماید بامام اولی تا وقتی که امامت امام آخری ثابت شود و اینست
 صحیح نیست زیرا که آنرا خداست با وجود این بعد از آنکه از او قبل قریب نموده گفته است که اینچنین دلیل بر اثبات خلف امام حسن عسکری است
 زیرا که آن مفضی است که واجب است که امام اولی تمسک کرده شود و از احوال آخری اگر بیست و نهمین غایب باشد حجتی کرده نشود تا اینکه
 خدا بیامد و از آن ظهور دهد چنان باشد که امر بر ظاهر خودش مشهور گردد و علاوه بر این قائلین این قول منقضی گردیده اند بحدی که گفته اند
 که امامت امام حسن عسکری قائل شده اند و گفته اند امامت بعد از آن مانند نبوت منقطع گردیده قول ایشان مانند اقوال سابقه باطلست زیرا
 که باید که عقلیه و شرعیه بیان نمودیم که زمانه از وجود شریف امام علی میماند و نیز ثابت کردیم که ائمه منحصر بدوازده نفرند علاوه بر اینها
 ولادت قائم را بعد از این بیان خواهیم کرد پس قولشان از هر جهت ساطع گردیده علاوه بر هر این جماعت منقضی گردیده اند الحمد لله طایفه طحیبه که
 بعد از وفات صادق با امامت عبدالله پسر آنحضرت قائل شده بودند و قیبه که او وفات یافت و پیشتر هم بعد از خود نگذاشت با امامت موسی
 بن جعفر رجوع کردند قولشان نیز از چند وجه باطلست یکی از آنها اینست که مابین امامیه خلافتی در این نیست که امامت بعد از حسن و
 وحسین در و برادر جمع نمیشود و در این باب اخبار ذکر کردیم و از جمله آنها اینست که در عدم عصمت جعفر خلافتی نیست در میان ائمه
 و حال آنکه ثابت کردیم که از جمله شرایط عصمت است افعال او منافی عصمت بوده و ثابت کرده که در وقت ولادت وی با امام علی التقی
 گفتند و اثر شادی سبب لادتش در آنحضرت مشاهده نکردند آنگاه سبب عدم سرور او را پرسیدند از فرموده امیر و اسهل نگریدند و میگویند
 که او جمع گیر را گمراهی میکند و بداهه گردانند افعال متجبره و احوال شیعیه او را ثابت شده از حد عدد احصای بیرون است ماکتبات خود از ذکر آنها
 یا که نمیتوانیم قول کسانی که گفته اند صاحب الزمان را پس از امام و ائمه سیزده نفرند بر فاسد است زیرا که مبین نمودیم که امامت بدوازده نفر
 پس طرح این قول لازمست علاوه بر اینها همه اینطوایف منقضی گردیده اند و گفته اند که باین اقوال قائل شود و آنرا ایشان دلیل بطلان این
 اقوالست **مؤلف** گوید تحقیقات شیخ که ذکر کردیم محتاج بقضیل و بیان و نقض ابراد است کتاب ما محل تحقیق اینها نیست کلام او را که
 در این مقام نقل کردیم بجهت این بود که آن از جمله چیزها بود که قواعد ما مشتمل اند در محل تحقیق این مباحث از جهت دلائل عقلیه کتب کلامیه
 و اخباری که نعلق باین مباحث دارند در این کتاب رجوع ذکر کردیم که منصف بلکه معاند و اجمال شک و راندنهای باشد حالا گفتگو کنیم در خصوص
 امور که شیخ در انشای جوابها اعتراضات مخالف باینها ملزم گردید از جمله آنها اینست که هر که امام در زمان غیبت از مخفی پنهان شود
 مقصر و مذنب است میگوئیم که بنابر گفته او لازم است که احدی از فرقه محققه ناجیه در زمان غیبت بعد از آن موصوف نباشد زیرا که گفته اند که از قتل ایشان
 مانع از ظهور امام کشته صغیر است که اصرار بر آن کرده اند یا کبر بر هر دو نقد بر منافی عدالت است پس بنا بر این او چگونه حکم بعد از رواه و
 ائمه جماعات میکرد و چگونه قول مردم را در مقام شهادت قبول مینمود یا اینکه ما میدانیم که در هر عصر جماعته از اخبار و بنوکاران هستند
 که اگر امام خروج کند و از آن معجزه اظهار نماید ایشان در اقرار با امامت او توقف نمیکند و نیز شک در این نیست که در اغصار گذشته اینها و اصحاب
 محبوس بودند بطوری که خلافت را از ملاقاتشان ممنوع میداشتند و از حال کسانی که ایشان اقرار داشتند معلوم که در این خصوص مقصر
 بودند بلکه میگوئیم و قیبه که رسول خدا در غار پنهان گردید و آنگاه ظهورش بر امیر المؤمنین و بودند نشانی او در ماده امیر المؤمنین و لطف بود
 حال آنکه اسناد نفی در خصوص غیبت و امیر المؤمنین نمیتوان داد پس حق در مقام جواب از ابراد مخالفین اینست که لطف شرط تکلیف نیست
 شود مگر در وقتیکه مشتمل بمفسد نباشد زیرا که ما میدانیم اگر در حال از تکاب معاصیه علامت بد ما باشد سباهی زد و زکنه کاران ظاهر
 کرد آنکه ایشان بطاعت نزد یک از معصیت دور خواهند شد لیکن سبب اشتغال از برپا رة مفاسد خدا را را نمیکند پس ممکن است که
 ظهور آنحضرت هم بر این مفاسد مانند هلاکت مشتمل باشد بنا بر این برای امت لطف نباشد و آنچه که شیخ ذکر نمود که تکلیف با فقدان
 لطف مانند تکلیف با فقدان الت است بر فرض تسلیم از در وقتی تمام میشود که آن لطف باشد و مفاسد بکه از لطف بودن مانعند بر دشواری
 حاصل کلام در این مقام اینست که بعد از نبوت عقلی بودن حسن و قبح اشیاء و اینکه عقل جاگست با اینکه لطف بر خدا بیست و وجود امر
 یا نقان هم عقل لطف است یا اینکه در وجود ربی که بصلاح و تقوی دعوت نماید و از فساد منع کند مصلحتی هست و وجودش برای عباد
 لازم است که او معصوم باشد و عصمت هم دانسته نمیشود مگر از جانب خدا و جماع هم بعد از عصمت غیر از صاحب الزمان قائمست انکار وجود
 شریف او ثابت میشود غیبت و از مخالفین که هست بقصیر ایشان است و سبب غیبت از مؤمنین و مقربین ممکن است این باشد که بعضی دیگر با عدم
 نقیصه از فوائد ظهور آنحضرت ممنوعند زیرا که در اخذ این فوائد ایشان را مفسد هست که از مخالفین ناشی شده یا اینکه ایشان را در غیبتش
 مصلحتی هست مثل اینکه با خفای امر و ظهور شبهه ها و کثرت مشقت مجادیه ایمان آورند تا اینکه ثواب اجرشان زیاده گردد با وجود اینکه
 رسانیدن امام فواید و هر اینهای خود را بخلاف موقوف بر ظهورش نیست بطوری که او را ایشان سندی نیست که الطاف کثیر از آن حضرت
 بشعبه رسد و ایشان او را شناسند چنانکه بعد از این مذکور میشود که آنحضرت در حال غیبت مانند امامت در برابر علاوه بر این

که اینها



که اینها کردند آشکارا دلایل بر آنکه در این نوع از وجود حجت مصلحی هست اگر مصلحی نبود از خدا بیامداد و نمیشد اعتراض بر آنکه بر مفسد ما
 مذکور و از دست نماند باجوابهای آنها بگوید بگویم که اول نمودم **بایچه ها بیکدیگر** در آنحضرت از سنن و شبهه اینها و اسناد لایزال
 او در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از ابن قلیدا و از صفار و از سعد و حمزه هر دو ایشان از ابن ابی الخطاب و از اسباط و از عمر و از شحام
 و از ابی عبدالله ۴ روایت کرده آنحضرت فرمود که صلح زمانی از قوم خود غایب شد و در روز غیبتش بدین رنبا و محاسنش بسیار شکست
 داشت و لاغری و موی هر دو غار و رخسار و مستوی القامه بود و قبحه بسوی قوم رجوع نمود و از آنشناختند در آنحال ایشان سرگشته بودند و در
 انکار او را میگردیدند که او صلح نیست و گروهی شک داشتند و او میگوید و در وقت مراجعت ابتدا بشکایت می نمودند گفت
 صلح انکار او را نکند نموده اند و دشنام دادند و گفتند خدا از تو نیز از شود صلح در صورت تو نبود بعد از آن به نزد فرقه منکرین آمد
 ایشان هم سخن او را قبول نمودند از او نفرت کردند بعد از آن نزد طیفه سپید آمد که اهل یقین بودند با ایشان گفت که من صلح گفتند بما
 خبری ده که بان شک نکنیم در اینکه صلح باشد زیرا که ما شک در این نداریم که خدا بیامداد بهر صورتی که میخواهد ایشان را میگرداند و گفت
 همان صلح که نافر را برای شما آوردم گفتند که راست گفته مطلبی پرسیدن همین بود پس علامات و نشانه های آنرا بگو گفت که لها شرب
 لکم شرب يوم معلوم یعنی ابرامایین نافر و خودتان نفسیم نموده بودید بصدقه برای آن و نصیب روز معین را برای خودتان قرار داده
 انگاه گفتند که بتو بیا بگو که آورده ایمان آوردیم و در این مقام خدا بیامداد مقرر ما بد آن صلح کار مقرر من نیز پیغمبر بدرستی که صلح فرستاده این
 از جانب پروردگار خود و اهل یقین قوم او گفتند انما ارسیل به مؤمنون یعنی بجهت ایشان که او با آنها فرستاده شد ما ایمان آوردیم انگاه منکر
 و شکایت با ایشان گوید انما بالذی آمنتم به کافرون یعنی ما بجهت آنکه شما ایمان آوردید دیگران میگویم و او میگوید عرض کردم آباد زمین ایشان
 در این روز عالمی بود فرمود خدا بیامداد لئلا از اینست که روی زمین را بی اهل علم که مخلوق را بسوی خالق دلالت نماید بگذارند بدینست که
 بعد از رفتن صلح از میان قوم هفت روز ایشان در فرشت ماندند اما منی هم نمیشناختند مگر اینکه درین خدا را در دست داشتند و قبحه
 صلح ظاهر کرد بدینر و جمع شدند بدرستی که مثل علی بن ابیطالب ۴ قائم علیه مثل صلح است **شیخ صدوق در کمال الدین**
 بدینش و از سعد و از معلى بن محمد و از محمد بن جمهور و غیره و از ابن ابی عمر و از عبدالله بن سنان و از ابی عبدالله ۴ روایت کرده که از آن
 حضرت شنیدم میفرمود در قائم ۴ سننه هست از موسی بن عمران عرض کردم سننه موسی بن عمران چه بوده فرمود مخفی بودن مولد
 و غیبت از قوم عرض کردم موسی چه پدر از قوم و اهل خود غایب بود فرمود بنیت و هشت سال در کتاب مذکور از پدرش و ابن قلیدا هر
 ایشان از حمزه و از محمد بن علی و از سلیمان بن داود و از ابی بصیر روایت کرده که از ابی جعفر شنیدم میفرمود در صاحب این امر چهار
 سننه هست از سنن اینها سننه از موسی بن عمران و سننه از علی و سننه از یوسف و سننه از محمد صلی الله علیه و آله سننه که از موسی
 خوف و انتظار است و سننه یوسف زندان و سننه علیا بیست که در ماده او گفته میشود که او مرده است خیال آنکه زنده است و سننه
 که از محمد خروج است با ششتر **شیخ طوسی در کتاب النبی** از محمد حمزه و از پدرش مثل این را روایت کرده **شیخ صدوق در کتاب**
کمال الدین از علی بن موسی بن علوی و از محمد بن همام و از احمد بن محمد نو فلی و از احمد بن هلال و از عثمان بن علی و از خالد بن نجیح و از
 حمزه بن حمران و از پدرش و از سعد بن جبر روایت کرده او گفته از سید الشاجدین و زین العابدین علی بن الحسین شنیدم میفرمود در
 قائم ما سننهاست از سنن اینها سننه از آدم و سننه از نوح و سننه از ابراهیم و سننه از موسی و سننه از علی و سننه از ابوبکر و سننه
 از محمد آنکه سننه علیا اختلاف مردم است در موت و جوه وی و سننه ابوبکر است بعد از نبی و سننه که از محمد است خروج است
 در کتاب مذکور از ابن قلیدا و از مظفر بن احمد و از اسکا و از نخعی و از نو فلی و از حمزه بن حمران و از پدرش و از سعد بن جبر روایت کرده
 گفته از سید غایب بن علی بن الحسین شنیدم میفرمود در قائم سننه است از نوح و از طول عمر او است در کتاب مذکور از دقان و شاهر و
 ایشان از اسکا و از نخعی و از نو فلی و از حمزه بن حمران مثل این را روایت کرده ایضا در کتاب مذکور از هذانی و از علی بن ابراهیم و از محمد بن
 عبی و از سلیمان بن داود و از ابی بصیر روایت کرده بما خبر داده ابن عصام از کلین و از قتم بن علا و از اسماعیل و از عاصم بن حمید بن مسلم او گفته
 بخد مت امام جعفر داخل شدم در حال که داراده داشتم قائم را از آنحضرت پرسیدم ناکاه او بیفت کرده فرمود باین مسلم بدرستی که قائم
 بنحیف از پیغمبران شباهت دارد ایشان بگویند بر من یوسف بن یعقوب و موسی و علی و محمد اند صلوات الله علیهم وجه شباهتش به یونس مر
 او است از غیبت با صفت جوانی بعد از کبر سن و وجه شباهت او به یوسف غیبت پنهانی او است از خواهر برادران خود و مشکل بودن
 امر او است بر پدرش یعقوب با اینکه منافات مابین او و پدرش نزد پدر بود و شباهت وی به موسی بن عمران و دام خوف و طول غیبت و مخفی بودن
 مولد او و غیبت اتباع او است بسبب اینست و خواری که بعد از او با ایشان رسید تا و قبحه خدا بیامداد او را در ظهور داد و نماند و از انصرت
 و مؤید گردانید بر دشمن غالب نماید و شباهت او به یونس از راه اختلاف خلافت است در خصوص وی طایفه از ایشان گفتند که ناهنوز مولد نشده

شیخ صدوق

شیخ طوسی

از سنین و باجصر قاضی

طایفه دیگر گفتند که مرده است پاره گفتند که کشته شد و بدار کشته شد و شباهتش بر رسول خدا و جدش محمد مصطفی اینست که با شمشیر
 میکند دشمنان خدا و رسول را و جبار و طواغیت را می کشد و با شمشیر و رعب و تصور و مؤید کرد هرگز زاین و پیر نمیکرد از جمله علامه
 خروج سغیا اینست از شام و خروج بمانی و صبح است که در ماه رمضان از استمان میرسد و منادی بنادی و نام پدرش ندا میکند
کتاب ل الدین از علی بن موسی او از اسکا و از نخعی و از نوفلی و از حسن بن علی بن ابی حمزه و از ابی بصیر و ابی کرده او گفته از ابی جعفر
 شنیدم میفرمود در صاحب این امرستنی هست از موسی و ستنی از علی و ستنی از یوسف و ستنی از محمد است و ستنی که از موسی است
 اینست که او خائف و منتظر است و ستنی که از عیسی است چیزها اینست که در خصوص عیسی گفته شد و ستنی که از یوسف است نفس زند
 است و ستنی که از محمد است قیام است بطریقه محمد و بیان و آثار و اخبار و اینست بعد از آن شمشیر خود را هشت ماه محاسب کرده دشمنان
 خدا را بحدی که میکشد و خدا را راضی شود انگاه عرض کردم که چگونه میدانند که خدا را راضی شده فرمود خدا اینهمه وقتیکه راضی شد انگاه بدل
 او رحم بر ایشان را القام میکند و در کتاب مذکور از عبد الواحد بن محمد ابی عمر اینست از محمد بن مسعود و از محمد بن علی قحی و از محمد بن یحیی و از
 ابراهیم بن هاشم و از ابی احمد از دی و از خربن کتاسی و ابی کرده او گفته از ابی جعفر شنیدم میفرمود در صاحب این امرستنی است از
 یوسف پسر کنیز سیاه که دایه اش نامادش بود خدا اینهمه کار او را در یک شب اصلاح میکند **محمد** ابراهیم در تفسیر خود از ابی عقده او
 محمد بن فضل و سعدان ابن اسحق و احمد بن حسن ایشان از ابی محبوب و از هشام بن سالمه او از کتاسی مثل این را روایت کرد **در کتاب**
 الدین از محمد بن علی بن حاتم و از احمد بن عیسی و شای بغداد و از احمد بن طاهر و از محمد بن یحیی بن سهل و از علی بن حرث و از سعد بن منصور و
 از احمد بن علی بدلی و از پدرش و از سید بر صیر و روایت کرده او گفته من و مفضل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب و محمد بن صفاق و مشر گرد
 دیدیم که در روی خاک نشسته و در برش لباس بود بگریان و استنایهای کوفه و انرا صبح خبری میامند و رحالی که میبرد مانند گریستن
 زینکه پیرش مرده باشد در حزن و اندوه از وجات احوالش ظاهر میشود و اشک کاسه چشمهای او را پر کرده بود و این فقر را میفرمود بیت
 سَبَّحْتَ عَيْنِيكَ وَلَقْتَ قَادِي وَضَبْتَ عَلَيَّ مَهَادِي وَاسْرَتْ مِنِّي زَاخِرُ قَوَادِي سَبَّحْتَ عَيْنِيكَ وَضَلَّتْ مَصَابِي نَفَاحِ الْاَبْدِي وَقَدْ اَلَوَا
 بَعْدَ الْوَاحِدِ بَيْنَاءَ الْجَمْعِ وَالْعَدَدِ مَا احْسُنَ بَدِيحَةً تَرَفِي مِنْ عَيْنِي وَانْبَرِي بِنَمْرُوتٍ صَدْدِي عَنْ دَوَائِحِ الْوُزَايَا وَسَوَالِفِ الْبَلَايَا الْاَمِثَلِ
 لَعْنَةُ عَنْ عَوَائِرِ اعْظَمَهَا وَقَطْعَهَا وَزَايَا شَدَّهَا وَانْكِرَهَا وَتَوَابُ تَحْلُو طَرُ بَعْضِيكَ وَزَايَا لَمْجُوْتِ لِيَخْنِكَ حَاصِلُ مَعْنَى ابْنِ السَّيِّدِ
 من غيبت تو خواب را از من گرفت و رختو اینها را بر من منك نمود و استراحت دلم را اسیر کرد ای سید من غیبت تو مصیبت مرا با بدوه ابدی
 و بمصایب که بسبب فقدان یکی بعد از دیگری است از جماعت یاران من ملحق نمود با شک چشمه و باله سپهر ام که بسبب مصایب بلیات سابقه اندنگا
 نمیکم مگر اینکه در پیش چشمم بزرگ و شدید تر از انها متحمل میشود با علاوه مصایب و نوازی که از حقیقت سید بر گفته که از شدت حریت عقل از
 سر مابد و رفت و دلهای ما از این امر هولناک پاره پاره کرد بدو کجا چنین نمودیم که مصیبت عظمی با محضرت رود و انگاه عرض کردم که ای هجر
 خلابی خدا اینهمه چشمهای تو را انگر باند از کدام حادثه اشک چشمت میریزد و کدام حالت تو را این ناام واداشته انگاه انحضرت اهی کشید که بسبب
 اه شکر میباشی منفع و خوش بیشتر کردید و فرمود خبر داد بر شما بدو سبب که امروز وقت صبح بکتاب جعفر نظر کردم و ان کتابیست که مشتمل است
 بر کلمات و بلاها و علم چیزها که شده است و چیزها که شد نیست تا روز قیامت انها را خدا اینهمه بجز و انهمه بعد از آن منحصر گردانیده در ان کتاب بدو
 قائم ما مولد میشود و غیبت میکند و عینش طول میکشد و عمر او طولانی کرد و مؤمنین در ان محان کرده میشوند و شکر بسبب طول غیبتش
 دلهایشان غرض کرد و بسیاری از ایشان از بن خود مرند میشوند رقیب اسلام را از گردن ها خود خلع میکنند و حال انکه خدا اینهمه فرمود و کل دنیا
 الزمانه فی غفلة بینه و بقیه و لایب انگردن همه انسان لازم کرده ام بعد از ملاحظه اینها وقت مرا گرفت و اندوهها بر من منسوله کرد بدو عرض کردم
 رسول الله ما را بگفتن تبصیر چیزها که در این خصوص دانسته اگرام کن فرمود خدا اینهمه در خصوص قائم ما ستر خیر هد کرد که انها را در خصوص
 نفر اینها کرد مولد او را مانند مولد موسی مقرر نمود و غیبتش را مانند غیبت عیسی و طول عمرش را مثل طول عمر نوح گردانید بعد از آن طول عمر
 خضر را د لیل بر طول عمر او کرد انگاه عرض کردم اینها را که فرمود بیان کن تا واضح شود فرمود و قبکه فرعون مطلع گردید بر اینکه در دست کیس
 سلطنت وی زایل خواهد شد انگاه امر فرمود که هئارا حاضر نمودند ایشان از نام و نسب موسی با و خبر دادند و گفتند که او را طافه نبی است
 زیرا که فرعون شنید ثبکافتن شکهای نان ابستن از بنی اسرائیل امر نمود تا اینکه از بیست هزار زیاده و از بیست هزار که طفل کشته شد و کشتن
 موسی برای ایشان ممکن نشد زیرا که خدا اینهمه او را محافظت نمود هم چنین است بنی امیه و بنی عباس و قبکه دانستند که زوال دولت و سلطنت
 ایشان بدست قائم ما خواهد شد با ماد را فنادند و شمشیرها را بر ای قتل محمد و قطع نسل وی بطریق قائم کشیدند و حال انکه خدا اینهمه اباد را در
 اینکه امر خود را بطلان کشف نماید تا وقتیکه نور خود را با تمام رساند هر چند که مشرکین از ناخوش بدارند و در خصوص عیسی بهود و نصاری
 اتفاق کردند باینکه او کشته شده خدا اینهمه ایشان را تکذیب نمود چنانکه فرمود و ما فتلوه و ما صلبوه و لکن شبهه لهم بغیبه او را انکشته اند و تر

در کتاب
 جعفر
 از ابی جعفر
 شنیدم میفرمود

لِيَخْنِكَ

جفر

دارش نكشیده اند لكن امر برپا بود و نصا مشین گردید هم چنین است عین قائم زیرا که این امت عینت او را انکار میکنند طایفه گویند که هنوز متولد نشد و طایفه گویند که متولد شد و وفات یافته و این گویند که امام یازدهمین به اولاد بوده و این دیگر گویند عده ائمه تا بنشین و بیشتر از این می رسند و این گویند که روح قائم در هیکل دیگر سخن گوید بیان طول عمر نوح اینست و قیامت که از خدا بنم طلب نزل عفویت بر امت خود نمود انگاه جبرئیل هفت خانه هسته نزد او آورد و گفت خدا بنم مبر ما بد این قوم مخلوقات من و بندگان مندا ایشان را بصاعقه از صواعق خود هلاک میکنم مگر بعد از آنکه دعوت و الزام حجت بر ایشان پس برگردد بسو دعوت ایشان و تراد مقابل آن ثواب خواهم داد و این هسته ها را اینجا و قیامت که رویندند و مجد کال رسیندند و بار او گردیدند انگاه تو را فرج و خلاصه خواهد شد و با این خبر مؤمنان را ایثار ده و قیامت که بعد از زمان طولانی اندر خنهار رویندند و شاخ و برو بار او زدند انگاه از خدا بنم وعده فرج را مستثنا نمود حجت او را و باره ما مور نمود که از هسته این درختان بکار و صبر نماید و طریقه سعی و تلاش را در دعوت امت و ناکید حجت بر ایشان پیش کرد انگاه این حکم نازل و ابطلوانی که ایمان آوردند خبر داد سببند نفر از ایشان مرید گردید و گفتند اگر ادعای نوح حق بود هر انچه وعده خدای وی خلاف نمیشد بعد از آن حجت او را بکاشتن هسته قره اخری تا هفت مرتبه امر میکرد و از طوائف مؤمنین طایفه بطایفه مرید میشدند تا اینکه از ایشان بقدر ما بین هفتاد هشتاد نفر در ایمان باقی ماندند انگاه خدا بنم با و روحی فرستاد که الحال نقاب صبح نورانی که از شب ظلمانی بود از پیش چشمت برداشته گردید زیرا که حق واضح شد و ایمان بارندگانی که طینت ایشان خبیث بود و از کد و صاف گردید اگر پیش از این کافران را هلاک میکردم و باقی میگذاشتم کسان را که مرید گردیدند از طوائفی که ایمان آورده بودند هر انچه صفاق میشد و عدل سابق من که بمؤمنین قوم تو که توحید را خالص کرده و بنیت خالص زده اند کرده بودم باینکه ایشان را در روی زمین باقی نگذارم ایشان را بر زمین نشان نمکین دهم و خوف ایشان را با من و اطینان بنیدل نمایم برای اینکه عبادت بازا بل شدن شک از دل ایشان برای من خالص گردد چگونه میشد که طوائف مرید شده را نمکین بدهم و خوف ایشان را با من بنیدل نمایم و ایشان را در روی زمین باقی بگذارم و حال آنکه ضعیف بقبر و خبیث طینت و بد باطنشان را میباید انستم پس اگر نوبی خلافتی که بعد از هلاک کافران بمؤمنین داده میشد بد ما غشای مبر سیده هر انچه اتفاق و کراهی در طایفه ایشان حکم میشد و اظهار عداوت با مؤمنین کردند پس نمکین خوردن و انتشار امر ایمان در میان مؤمنین چگونه با وجود این فتنه ها جمع میشود پس کشته را بوحی و اعانت ما بنما بعد از اینها صادق فرمود چنین است حال قائم بام غیبتش طول میکشد تا اینکه حق خالص و ایمان از کد و کذب صفاق گردد زیرا که نسبت طول انکسائی که از شیعری که طینت ایشان خبیث و از نفاق فسادشان در عهد ممدک رسیده میشود از بدین مرید میشوند مفصل گوید عرض کرد یا بن رسول الله طایفه ناصبی کان دارند ای که بر نمکین و برقرار می دین و بنیدل خوف مؤمنین بر این دلالت دارد در شان ابو بکر و عمر و عثمان و علی و ائمه الحضره فرمود خدا بنم دلهای ناصبیان را هدايت نکند کدام وقت دینی که خدا و رسول از ایشان جدا است یا بنش را امت در میان مؤمنین و زوال ترس از دلها ایشان و برداشتن شدن شک از سینه های ایشان در عهد این سر نفر و علی متمکن و برقرار گردید با این مسلمین مرید گردیدند فتنه ها و دعاها بر پا کردند بعد از آن صفاق از راه تمثيل برای طول غیبت قائم نداشتند فرمود حق از استیسا الرسل و طمونا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا حاصل مضمون اینست فرقی که پیغمبران از هدایت بافتن امت ما بوسر گردیدند و کمان نمودند که امت ایشان را نکذب کردند انگاه یاری ما ایشان رسیده و بیان حال خضر بدین هیچ است که طولانی نمودن خدا بنم عمر او را نه برای نبوتی بود که با و داده شود نه برای کلمی بود که با و نازل کرد و نه بجهت شریعتی بود که شرایع اینها گذشتند و افیغ کنند و نه برای امامت بود که دیگران با و افیغ نمایند و نه بجهت عبادتی بود که خدا بر او واجب گرداند بلکه در علم ازلی خدا بنم قدر عمر قائم و قدر با امام غیبت او گذشتند و ذات است که بنیدک او طول عمر قائم را انکار خواهند کرد بنا بر عمر خضر و اطولان کرد ایند که بطول عمر او بعد قائم است دلالت کرده شود و بسبب این حجت معاندان از ما منقطع گردد تا اینکه خلق را بر خدا بنم حجت نباشد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جماعه از ایشان از ابی مفضل او از محمد بن شیبانه او از علی بن حرث مثل این ادوات کرد در کتاب کمال الدین از مظفر غلوی او از ابن عباس او از پدرش او از علی بن محمد بن شجاع او از محمد بن علی او از یونس او از علی بن حمزه او از ابی بصیر روایت کرده او گفته صفاق فرمود در صاحب این امر چند سنت است از سنتهای اینها سنن از موسی بن عمران و سنتی از یوسف و سنتی از محمد و سنتی که از موسی است خوف و انتظار است و سنتی که از علی است اینست که در حق او گفته میشود چیزی که در حق علی گفته اند و سنتی که از یوسف است پنهانست خدا بنم میان او و خلق پرده کشیده که او را می بینند لیکن نمی شناسند و سنتی که از محمد است اینست که بحدایت او راه مبرود و در طریقه او رفتار می نمایند و در کتاب مذکور از محمد بن علی بن بشیر او از مظفر بن احمد او از اسد او از یونس او از حسن محمد بن صالح بزار روایت کرده او گفته از امام حسن عسکری ششندم مبرمود پس من و او قائم بعد از من و او است کسی که سننهای اینها که طول عمر و غیبت باشد در او جاریه میشوند و از طول مدت غیبت بد طاقنا و غالب گردد و در اعتقاد نمودن با حضرت ثابت نمیشود مگر کسی که خدا ایمان را در دل او نوشته و او را با روح ایمان مؤید گرداند

شیخ طوسی
در کتاب کمال الدین

باب اخبار معمر بن

۷۷

و کما
تبعی

و کما
تبعی
و کما
تبعی

شش طوسه در کتاب الفیض از ابو بصیر روایت کرد و از ابی جعفر که آنحضرت فرمود در قائم شباهت است یوسف عرض کرد که آنحضرت
 فرمود آن غیب و حیرت شش طوسه در کتاب مذکور گفته که پان اخبار مضمّن اینست که صاحب مان چهبرد بعد زنده میشود مثل حد
 که فضل بن شاذان از موسی بن سنان از ابی عبد الله بن قاسم حضرت از ابی سجد خراسانی روایت کرده او گفته بخیر منصف عرض کرد که بچه
 قائم بقام منامند فرمود زیرا که قیام میکنند بعد از آنکه میمیرد با بر بزرگی قیام مینماید محمد بن عبد الله بن جعفر حیرت از پذیرش او از
 یعقوب بن یزید از علی بن حکم از حماد بن عثمان از ابی بصیر روایت کرده او گفته از ابی جعفر شنیدم میفرمود مثل امر خدا در کتاب مثل خدا
 چهار است که خدا بندگان را صد سال بمراند بعد از آن زنده است کرد ایند از شخصی از پذیرش او از جعفر بن محمد گوید او از اسحق بن محمد از
 ارقم بن ربع از علی بن خطاب از مؤذن صمد ابرو روایت کرده او گفته از صادق پرسیدم ای پدر کتاب خدا امر قائم را مثلی هست فرمود
 ای ابرو صاحب نماز است اما نه الله ما نه عالم تم تعبیر یعنی خدا بندگان را صد سال مرده گردانید بعد از آن زنده نمود فضل بن
 شاذان از ابی حمران از محمد بن فضیل از حماد بن عبد البر روایت کرد او گفته صادق فرمود بدرستی در وقتیکه قائم بقام کند خدا
 گویند از کجا قیام نمود و حال آنکه بسیار وقت است که استخوانهای وی پوسیده شده پس هم این اخبار را نماند باینکه قائم میمیرد بعد زنده
 گردانند اولی و اقرب در مقام ناولی آنها اینست که مراد از موت در کراوست یعنی خلافت از ذکر او خاموش و نامش از خاطر ایشان فراموش
 گردد یا اینست که اکثر خلق اعتقاد میکنند باینکه استخوانهای او پوسیده بعد از آن خدا بندگان را ظاهر گردانند چنانکه صاحب نماز را
 بعد از موت حقیقی ظاهر گردانند و این وجه در تاویل این اخبار در نیست علاوه بر این اینها اخبار را خاندان فاده علم میکنند پس باین
 آنها از اعتقاد بیکه عقول بان دلالت کرد اعتبار صحیح ما را ابویان کسیده و اخبار متواتره هم که بیشتر ذکر کردیم قوت پذیرفته اند
 نمیتواند بلکه لازم است که در این اخبار توقف نمایم و با اعتقاد که معلوم ما کردیم تمسک نمایم و حال آنکه ناولی آنها بعد از آن است
 و صحیح آنها را قبول کنیم چنانکه در تاویل نظایر آنها در عادت بدین بحث **باب در اخبار معمر بن** برای دفع استیفاء
 فحالیست طول غیب قائم را شش صد و در کتاب کمال الدین گفته جز داد بما عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب بخره از محمد بن مسلم
 دینی و علی بن حسن بن جنگا لانی ایشان گفته اند در سال سیصد و نه از هجرت گذشته در مکه معظمه مردی را از اهل مغرب دیدیم با جمعی
 از اصحاب حدیث که در موسم حج اینجا بودند و میفرمودند که او را دیدیم که او مردیست مؤمن و ورع و بسیار از اهل مغرب دیدیم با جمعی
 نزد او از اولادش جماعتی بودند ایشان گفتند ما از اهل دورترین شهرهای مغرب هستیم که در نزد یکی باهرو غلام
 میباشد و این مشایخ شهادت نمودند که ما از پدران خود شنیدیم که ایشان از ابناء و اجداد خودشان حکایت نموده اند که ایشان این
 که معروف بابی الدنای معمر است دیده اند و نامش علی بن عثمان بن خطاب بن مره بن مؤبده است و او خودش گوید که من همدانیه هستم و اصل
 من از سعد بن استنگاه باو گفتیم که ابا علی بن ابیطالب دیده او چیمها خود باز کرد در خالیکه از و گهای چیمها او را پوشیده بودند و گفت
 باین چیمها آنحضرت را دیده ام من خود متکبر او بودم و در دعوی صفین در خدمت او بودم و این جراحتی که بر سر من رسیده است از صد
 اسب او است و اثر جراحت را بر روی راستش میماند و این جماعت که نزد او بودند از مشایخ و اولاد او بطول عمرش شهادت داده اند و گفتند
 از وقتی که منولد شدیم او را از بدین حالت دیده ایم هم چنین از ابناء و اجداد هم احوال وی را بدین پنج شنیده ایم بعد از آن ما سر سخن و اگر
 قصه او را و سبب طول عمرش را پرسیدیم ناگاه او را با عقل و ادراک یافتیم هر چه باو گفته شد میفرمود و بقل و ادراک از آن جواب میداد پس
 نقل نمود که پدرم بکتابهای کدشکان نظر کرده آنها را خوانده بود و در آنها ذکر نه باب جوان را و این را از آن که در ظلمات هر که بود
 هزاران بیاشامه عمرش طولانی کرد و بنظر او آورد بود آنکه اکثر حرص او را داشت که بظلمات و در توشه برداشت و بار کرد و مرا
 با خود برد و در و شتر نه ساله که قوتشان بیشتر میباشد با چند نفر شتر شرمه را و چند مشک آب با ما برداشت و من در آنوقت در حدس برد
 سالکی بودم پس رفتم تا بظلمات رسیدیم بقدر شش شبانه روز راه رفتم راه رفتن در روز بود زیرا که در آن روز ششای کی بود آنکه
 ما بین کوهها و بیابانها منزل نمودیم و پدرم در کتابها دیده بود که مجرای آب جوان در این مکان است چند روز را اینجا ماندیم تا اینکه ای بیابان
 بودیم بر شتران خوراندیم تمام شد اگر شتران ما شرمه میدادند هر انبیه از تشنگی تلف میشدیم پدرم در این سرزمین بی طلبی جوان میکشیدند
 و بما امر میکرد که اتر روشن بکنیم برای آنکه در وقت مراجعت به نزد ما راه پیدا کند بقدر پنج روز در این بقعه ماندیم پدرم بی غم میکشیدند
 نمیکرد بعد از آنکه ما بوس کردیم بازیم تلف بمراجعت عزم نمود زیرا که آب توشه تمام شده بود و خدمتکاران که با ما بودند از خوف تلف در
 خصوص مراجعت پدرم اصرار نمودند و این اثار و رزمین از منزل برای حاجتی برخوایم و بقدر انداختن یکبار از ایجاد و ورشدم ناگاه بچوبار
 رسیدیم که رنگش سفید و طمخش لند و شیرین بود آن نه بسیار زرد بود و نه بسیار کویک با ملائمت و هوار جاری میکرد و نزدیک رقوم با
 دست خود دود فیه باسرد فیه از آن برداشتم و خوردم دیدم که شیرین و سرد و لذیذ است من ببعثت بمنزل برگشتم و بخدمتکاران خود مرشد

فاز كنت ما كولا فكر انت اكله والا فادركني ولا امرني : حاصل معنی اینکه اگر من چرخ خوردن باشم خورند من تو باشی یعنی اگر مستحق قتل باشم تو را
بکش و اگر مستحق نباشم مراد رباب پیش از آنکه یان کرده شوم بعد از آنکه مکتوب خواند مراد داشت در ساعته که عثمان را کشتند بعد
رسید و بیایغ بنی نجار کشتند و وقتیکه مردم مکان او را دانستند بزد وی و بپند و پیش از آمدن آنحضرت عزم نموده بودند که بطلمح
ابن عبد الله بیعت کنند و قتیکه آنحضرت را دیدند انگاه در نزد او بالای هدی بگریختند مانند کوه سفند در حالی که کرل یان حمله کردند و او را
طلحه با آنحضرت بیعت نمود بعد از او زبیر بعد از ایشان مهاجر و انصار بیعت کردند من در نزد آنحضرت ماندم خدمت او را میکردم و با او
در دعوی جبل و صفین حاضر کردم در میان در صفت و رسمت راست او ایستادم نگاه نازبان از دست او افتاد من خود را پایندم بعضی
اینکه این را بردارم و با و بدهم جلو اسب آنحضرت هم اهلی بود ناز و تبر انگاه اسب و سرش را بالا کرده بر سر من خورد و این جراحت در سر
من از آن حادث گردید در آن حال قدری از آب هاشمیان مالید و قدری از خال برداشت بر آن گذاشت بخدا سوگند باز منکم که
الم و در آنرا اذرا نمودم بعد از آن در خدمت آنحضرت بودم تا اینکه شهید گردید بعد از او در خدمت امام حسن در دعوی ماباط
مدائن بودم و او را ضربت رسید بعد از آن در مدینه خدمت او را و خدمت امام حسین را میکردم تا وقتیکه امام حسن مسموم گردید
و وفات نمود او را جعه دختر اشعث بن قیس کندی بمکرینها معاویه مسموم نمود بعد از او با امام حسین بیرون آمدم تا اینکه آنحضرت
بکربلا رسید و شهید گردید بعد از او بنی امیه ترسیده فرار نمودم و الحال در مغرب زمین نشسته انتظار خروج مهتد و عیسی بن مریم
کشم ابو محمد علوی که یکا امری عجیب از این شیخ دیدم در حالی که در خانه عم طاهر بن یحیی از احادیث عجیب نقل میکرد و آن اینست که
مویهای لب برین نگاه کردم دیدم که سرخست بعد از آن سفید گردید و قتیکه این را دیدم شروع نموده باز نگاه میکردم زیرا که در نزد
ریش و مویهای لب برین سفید نبود انگاه بنگاه کردن من نگاه کرد و گفت چه فکر میکنید بدر سپید که در وقت کرسنکه این موها سفید
شوند و قتیکه از طعام سیر کردیم بسیار خود عود میکنند بر انگاه عم من طعام طلبید سر خواجی طعام از خانه بیرون آورد یکی را از
انها پیش شیخ گذاشتند من هم از کسانی بودم که در سران نشسته بودند میخوردند و در جوان دیگر از دست مجلس گذاشتند عم مجتبی
گفت که شما را بخود قسم میدهم هر این طعام من بخورید از آن محروم نشوید پس یان خوردند و یان دیگر میل نکردند عم در سمت
راست شیخ نشست هم میخورد و هم از طعام به پیش شیخ میکشید و او مانند خورن جوانان میخورد و من مویهای لب برین نگاه میکردم
میدیدم که آنها بندرج سپاه میشود تا وقتیکه بسیار اول عود نمودند انگاه از طعام سیر کردند و یما خبر داد که علی بن ابیطالب بمن خبر داد
که رسول خدا فرمود هر که اهل بمن را دوست دارد و دوست داشته و هر که ایشان را دشمن دارد دشمن من داشته حکایت
عبید بن شریح بنی خدیجه بنی ابی ساعد عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب شجره گفت که در کتاب برادرم ابوالحسن که بخط نوشته دیدم که
که ذکر نموده که شنیدم از بعضی از اهل علم که عبید بن شریح بنی خدیجه که معروف و مشهور است سب صد و پنجاه سال عمر نمود و رسول خدا را در
یافت و بعد از وفات آنحضرت زنده بود تا اینکه در ایام سلطنت معاویه نزد وی آمد معاویه باو گفت یا عبید از چیزها بگو که دیده و شنیده بمن خبر
و که باز دیده و روزگار را چگونه بنظر آورده گفت آنکه روزگار است شیر از آن بهشت بگریوز و زبر و زبر بگریوز و زبر بگریوز و زبر بگریوز و زبر بگریوز
مؤلف میشود آنکه مرد نیست میبرد و هیچ اهل زمانه را ندیدم مگر آنکه زمان خودشان را اندمیت میکردند و دیدم که هزار سال پیش
از من عمر کرده بود او بمن خبر داد و از کسب کرد و هزار سال پیش از او عمر نموده و آنچه که شنیده ام اینست که خبر داد بمن پادشاه از پادشاهان
که بعضی از سلاطین بالغه که نامش در شرح بوده در ابتدای جوانی بسلطنت رسید بود حسن سلوک و حسن سیرت را با اهل مملکت داشت
و سخی و مطاع بود نسبت با ایشان هفتصد سال بر ایشان سلطنت نمود اکثر اوقات با خاصکان خود بغر شکار و تفریح بیرون میرفت
و روزی در بعضی جابهای متفرج میگشت ناگاه دو مار بی سفید و بگری سپاه باهم دیگر میچیندند و حالیکه مار سپاه سفید غلبه
کرده نزد بگشت که او را بکشد ناگاه پادشاه امر نمود مار سپاه را بکشد و سفید را برداشتنند تا بچشم رسیدند که در میان انداختند
نگاه امر کرد قدری آب بر آن مار پاشیدند و قدری هم خوراندند تا اینکه بحال آمد بعد از آن او را رها کردند در رفت پادشاه در شکار
روز را بسر برد و قتی که شب شد و بمنزل خود برگشت و در محنت خود نشست در جائی که در یان و غیر او با نجار راه انداختند انگاه دیدم که در دم
جوانی با جمال و خوش لباس ایستاده با و سلام کرد پادشاه از او در غضب شد و گفت تو کبشی و تو را که اذن داد که داخل شد بجای در یان
و غیر او با نجار راه انداخته او گفت ای پادشاه تو کبش میکنی بدو رسیده من از بنی نوع انسان نیستم بلکه از طایفه جنم آمده ام عوض خویش که بمن کرد
توبه دیدم پادشاه گفت که خوبی من در ماده تو چیست گفت همان که امروز زنده ام کردی و مار سپاه را کشته و مرا از او خلاص نمود او غلام
ما بود چند نفر از اهل بیت ما کشته بود هر وقت که بگری از آنها میباید میکشت پس تو دشمن مرا کشته و مرا احیا کردی امدم که با او شویم
بعد از آن گفت حاجت هستم نه جن پادشاه گفت فرق مابین جن و جن چیست راوی گوید حکایت در اینجا قطع کرد بدو را که برادرم تمام آن را شنید

چون مرگید

باب اخبار معمر بن

۸۲

نصف صد و نهم

مؤلف کتب

جوین

اثر

تتمه

مکتب

۶۶۶

عدد

۶۶۶

باز

و غیر

بهرین مالها خلاصه با نافع طمع و از باب حرص و بار کن خرج هستند روح ذلت یعنی سبب آن اینست که تر با و هر یک نیکند و همیشه با چشماهای خود
نگاه نمائید ما را میباید که ایشان با خدا موال بیتا امید دارند و خوشان در دلهای شما است بعد از اینها گفت یا لها نصیحه ذلت عن عذبه فضیحه
کان و عاها و کعبا و معدنها منبعا یعنی اینها نصاب عجب است که از مرد فصیح و شیرین زبان صادر کرد که گویا اینها را میشنوند محکم باشد
هر آنکه تا بر خواهند کرد پیش از صد و نهم که مخالفان ما امثال این حکایات را نقل میکنند و آنها صدق میکنند و حکایات شد از نعل
برازم را نقل میکنند و گویند که نه صد سال عمر نمود و وصف بخت و چنین و چنان است و آن در روی زمین و از نظرها غایب گردید و هر
نصد و نهم میکنند بکن بقاء ال محمد منکر میشوند و اخبار را که در خصوص حضرت دارند شده تکذیب میکنند **مؤلف** گوید بعد از آن صد و
در کتاب قصه شد از نعل و از آنکه از او نقل کردیم ذکر کرده بعد از آن که او سبز سبز کعب بن امیر و بیست و چهارده سال عمر نمود
در خصوص خود این ابیات را گفت **لقد عمرت حتى مل اهل** : **سواي عندهم و سميت عمری** : **و حق لمن انی ما ان عام** : **عليه و أربع من بعد**
عشر : **مل من الثواء و صبح نيل** : **بغادير و ليل بعد بئر** : **فابلی سلو و ترک سلو** : **و باح بما اجر ضمير صد و** : **خلاصة مضمون**
ابیات اینست که بدر سنه عمر من طولانی کردید بحدی که اهل و عیال را از بودن من در نزد ایشان برنگامند و من هم از زندگانی حزنه شدم و سر آوار
برگشید و بیست و چهارده سال عمر نموده باشد اینک از زندگانی و کردار شایسته روزگار شود پس عمر اعضای مرا پوسیده گردانید و صبر
را از خود دور نمودم انقطاع من صبر ظاهر گردانید چهره را که سینه ام پنهان داشتند بود **ابو زبید** نصرانی مذهب که نامش منذر بن
حرمه طائی است صد و پنجاه سال عمر نمود **فضل بن** دهمان بر سیلیان بن ابیج بن زید بن عطفان صد و نود سال عمر نمود تا اینکه دندانها
و کافان و خراف عفل بر او مسوولی شد و موی سرش سفید گردید و نگاه امر بر قوم و مشکل گردید و برای ندب برش احباج بمرسانند
بناء علیه از خدا نهم مسئلت نمودند که عقل و جوانی او را بر گرداند پس جوانی او عود نمود موی سرش سپاه گردید و مسلمان گردید و قرین عیال
بن مراد بن سلی در خصوص وی این چند بیت را گفت **لنضربن دهمان الهبده عایشاه** : **و سعن حولا ثم قوم فاصناء** : **و عاد سواد الزمان**
بعد بناخه : **و عاد شرح الشباب الذی فانا** : **و راجع عفا بعد مافات عطفه** : **و لکنه من بعد ذاکله مانا** : **خلاصة مضمون اینست** نصر بن دهمان
صد و نود سال عمر نمود و قامتش بعد از آنکه خم بود راست گردید و سپاه سرش بعد از سفید و جوانش بعد از پیری بر او عودت نمود و
عطفش بعد از آنکه رابل شده بود برکت لیکن با وجود همه اینها باز اجل او را در یافت و **ثوب بن** صدان عابد و بیست سال عمر نمود
بن عوف بن جریمه روزگاری طول عمر نموده و گفت حتی ختم فی الاحیاء لیس یکا اید و لا غناء هیهات مالکوت من وراء : **حاصل معنی** آنست
تا یکی ختم زند خواهد ماند در حالی که نه قوی و نه توانگر و حال آنکه زندگی وی را نمی خواهد بود و بر آنکه مرکز اعلای و چاره نیست و تعلیل
بر کعب بن عابد الأشهل بن اشوش و بیست سال عمر نموده و اینها را گفت **لقد صاحبنا قواما فامسو خنا لا انجاب لهم دعا** : **مضمون**
قصه السبیل و حلقونی : **فقال علی بعدهم الثواء** : **و اصبحنا الغداة رهبن شی** : **و اخلفنا من الموت الرجاء** : **خلاصة مضمون ابیات اینست**
بدر سببیکه پاره اقوام مصاحبنا اشتهر و ما نکشت که بمیرد مفاجات هلال گردیدند و هیچ دعا که در خصوص طول عمر ایشان کرد شده
بحدت اجابت نرسید ایشان براه خود رفتند یعنی وفات یافتند و مرا گذاشتند پس بعد از آن ایشان زندگانی من طول کشید و ما ندیم
کرد و چیزهایی که با آنها احباج دارم و امید مرگی که داشتم خلف گردید و **رواة** بن کعب بن دهل بن قیس نخعی سیصد سال عمر نموده و گفت له شی
باخذیر من لدایه : **ابوینین لا ولا بنات** : **ولا عقیق غری سبات** : **الا بعد البوم فی الاموات** : **هل مشیر اسیر حبان** : **خلاصة مضمون اینست**
که از هم سنهای من کنایه که اولاد داشتند و کسانی که بی اولاد بودند همه وفات نمودند مگر کسی که برای زبانی مردن از حسن و حرکت افتاد
مراد از این خودش است که شواهد او را در این روز از جمله مردگان محسوب است یا مشیری پیدا میشود که زندگانی خود را با او بفروشم **عبد**
بن حاتم طح صد و بیست سال عمر نمود اما **ابن** قیس بن حرمه سنان کند صد و شصت سال عمر نمود و **عمیر بن** هاجر بن عبد العزیز بن
قیس خزاعی هفتاد سال عمر نمود و این ابیات را گفت **بلبت و افانک الزمان و اصبح هبده فدا بغیت من بعدها عشرا** : **و اصبح مثل الفرج لا**
انامیت : **فابکی و لا حی فاصد رلی امراء** : **و قد عیش دهر اما تج عیشی** : **ها منا حی تحظه قبرا** : **یعنی سبب طول عمر کنه و پوسیده گردید**
و روزگار مرا فانی گردانید و صد سال عمر من کرد بد چنان شد که ده سال بعد از آن راهم خواهم نمودم از کثرت ناتوانی و پیری ماندم و عمر
شدم نه مرده هستم که بر من که بسته شود و نه زنده ام که برای خود کار سازی نمایم و در روزگاری زندگی کردم که در آن روزگار قبله من مد
عینک نه مرده را که در حال جوه برای خود قبر معین نکرد : **چنانکه پیش از ایاام جاهلیت داب چنان بود** : **و این کلام اشاره است** باینکه او پیش
از ایاام جاهلیت بوده است **و عوام** بن منذر بن زید بن قیس بن حارث بن لام روزگار طولانی در ایاام جاهلیت عمر نمود و ایاام عمر بن عبد
و اد ریافت و او را نیز روی آوردند در حالی استخوانهای چینه کرد نش از غایت لاعزمه نمایان بودند و موی بر و هایش ریخته نگاه با و گفت
شد که در روزگار چه دید و این در بیت را انشاء نمود **فوالله ما ادری او درکت امه علی عهد ذی القرن ام کنت افدا اما مینه یجملوا**

باب اجتناب معصیت

۱۴

عبدالله بن عمر

و بنی کلبه

بنیاد و مسجد بن کرب جبر از آل دگر عین دینست سال عمر نمود و مشیت بن عبد الله جعفر سبند سال عمر نمود و بعد بنی نوز عمر بن خطاب آمد و گفت این مکان را که شما در آن هستید بطور دینم که ای درختی در آن نه بود و در باقیم پاره طوایف آنکه مانند شهابت تمام یعنی لا اله الا الله شهابت میکنند و پیشتر هم با او بود از غایت ضعف و ناتوانی بر پدرش تکیه کرده و از مشیت و از شدت پیر بخوبی گردید بود آنکه عمر بن خطاب گفت بیشتر این پیر تو خرف شده و در توفیق از عقل با نیست و گفت سبب نیست که ناهضاد سالکی ترویج کنیز نکردم بعد از آن عیفته ترویج نمودم که در وقت خوشحالی من بطور رفتار می نمود که شادی من زیاد می شد و در وقت غم و غضب بحسن سلوکش مرا شاد و خوشحال می نمود و این پسر زنی بیجا و بی عقل و بی عفتی را عقد نمود که هر وقت او را خوشحال می بدید کاری می کرد باعث غم و غم او می شد و وقتی که او را غم می نمود و منظر می آورد بطور رفتار می نمود که باعث هلاک او می گردید و عوف بن کانه بن عوف بن عذره بن زید بن ثور بن کلبه سبند سال عمر نمود و قبیله خاندان حاضر شد سبب دین خود را جمع نمود و صیغه با ایشان نمود و گفت که وصیت مرا یاد بگردانید زیرا که اگر آنرا یاد کردی سبب آن بعد از من بر قوم خود و بر بنی بزرگ می شود و طریقه نفوی را پیش گیرید و خاندان از خود دور کنید و درندگان را از خوابگاه شان بگردانید و بدینها خلافت را اظهار نمایند که باعث سلامتی و اصلاح امورات شماست و دست سوال را از درازان بگردانید تا اینکه بر ایشان کل نشو و سلوک را بر خود لازم دارید مگر از حقنکه از این پسندید خلافت را دست او بگردانید تا اینکه سبب ایشان از شما صاف باشد و ایشان را از منفعتها محروم نگردانید تا اینکه از شما شکایت نکنند و مانند خودتان و ایشان پرده بگذارید که دلهای شما را نرم گرداند و مجالست با ایشان بسیار نکنید که باعث خفت و خواری شما گردد و وقتی که امر مشکل بشمارد و او را در آنکه طریقه صبر و تحمل را پیش گیرد و بجاوداد در کار تحمل باشد زیرا که ذکر خیر ما هم و غم بهتر است از ذکر بد که با سرور و شاد نیست و نفوس خود را بدلیل شدن برای کسی که برای شما دلیل شده می باشد سازند زیرا که بکس از خواستهای او دست است یعنی اگر با کسی که از او خواست دارند و دست بپوشند بخواهند بپوشند و در ترسیدن دشمنی است با بر خود لازم کنید و شکستن عهد و پیمان را بر گردانید که باعث امنیت طایفه شماست و حسب خود را بسبب نکردن در زندگانی کنید زیرا که آنست بزرگی و مرورت در روح گفتن است و شدت قناعت خودتان را بر خلافت معلوم نکنید که موجب خواری و کمرانی شماست از غریب حدز کنید زیرا که در آن ذلتی هست و زبان مجتبی خود را از عقد نکنید مگر یکسانی که با شما مثل و گفتند و نفوس خودتان را بیایه امور که موجب شرافت و رفعتند و از اینها شما را از نجابت شان نفیرید زیرا که ترویج و تاجیر بسبب شرافت است و بسبب بطایفه خود فروتنی نمایند و بر ایشان تعد و ستم نکنند تا اینکه با خلاف نقیض بر سبند و با ایشان در خصوص چیزی که اجماع بر آن کرده اند مخالفت نکنند زیرا که مخالفت باعث عیب مردم مطاع است و از غیر طایفه خود دور شوید و اهل در خانه خود را از اینجا موخوش نگردانید زیرا که باعث کمرانی و رفتن برکت است از اینجا و نیز موجب مضحک شدن حقوق ایشان است و سختی چینی را در میان خودتان بر نماند تا آنکه در وقت نزول و حلافت بلیات بحد بگریزی کنید و بر خصم غالب شوید و حدز کنید از طلب ضعف مگر از جانشین که بماند و هم سایه را با نعمت خانه خود اگر آید و حق همان را بر نفوس خود مقدم بدارید و با سقیهان طریقه حلم را پیش گیرید تا اینکه حزن و اندوه شما گردد و نیز چیز بد از جدا شدن آن از همدگر زیرا که از ذلت شماست و نفوس خود را در مقام بذل و بخشش زیاد از طایفه آنها تکلیف نکنید مگر در حال اضطوار زیرا که اگر بعد و سعت بذل کنید خلافت شما را معدوم می دارند و ملامت نمیکند و در شما با از قدرت بخشش باقی می ماند و اینگونه داد و دهش بجز این نیست که اسراف کنند و هر چه را که در دست دارند بذل نمایند بعد از آن محتاج شوند آنکه مردم با چیزی که امانت بشما نمایند و از یکی از عذر شما بپا دارند و سختی شما را در همه امور یکی باشد تا اینکه عزیز شوند و دم شمشیر شما بزرگ گردد و ابرو خود را در پیش غیر اهل کرم نبرند و اهل دانات و کلمات را بدارد و هشت تکلیف نکنند که نفوس در آن میکنند و رشک و حسد بحد بگریزد که باعث هلاک شما میشود و از بخل اجتناب نمایند زیرا که آن در رشک شد بد و خانه های شرافت و رفعت را آباد و سخاوتمندی اهل فضل و جبارای خودتان بنا کنند و دلهای مردم را بدارد و دهش بر خودتان دست کند و اهل فضل و هنر را تعظیم نمایند و اهل بجزیه بدارد و از احسان جزئی ابا و امتناع نکنند زیرا که او را هم توانست و مردم را حیرت شمارد زیرا که مردم را کاذب و سخن درویش قبیله از حادثه ترسیدند و نگاه نامل و تدبیر نمایند و در دفع آن تعجب نکنند و ماطها محبت و مودت بساططنی قریب منزلت و نزد ایشان حاصل کنند زیرا که هر که را ایشان بخواهند نیست بکنند و عیب میشود و هر که را بخواهند بلند بکنند بلند می شود و بگاه خود اظهار شجاعت نمایند تا اینکه چشمها مردم بشمار آنکه کنند و بونا نمودن بعهده و پیمان بحد بکروا وضع و فروتنی بکنند و بزرگ شما شمارا در بدارد و بعد از بیان این فقرات اچو بیت و انشاء نمود و ماکل ذی کلت بموئیک نصحه و لا کل موئ نصحه یلبیب و لکن از استیجاء عیند واحد بحق له من طاعتی نصیب یعنی آنکه صاحب عقل و ادراک است نصیحتی تو می بیند هذ و آنکه نصیحتی می دهد عاقل نیست و اگر هر دو اینها در کس جمع شود آنکه بر نشوند افترا و ادراست که با و اطاعت نماید خبر داد بما عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب را احمد بن محمد بن عبد الله بن زید شعرانی که از اولاد عمار است و گفت که ابو القاسم محمد بن قاسم بصری حکایت نمود که ابو الحسن حماد و مر بن احمد بن طولون در شهر مصر باره خنجرهای خود را بکار

باب اخبار معصومین

۸۵

که مثل آنها پیشتر احد بر امیر شده بود انگاه او را از راه طمع پیدا شدن کعبه خراب کردن هرمان که دو بنای بزرگ و قدیم در شهر مصر و حضرت
نمودند و سوای آن دو بنا که کوچک در مصر هستند همه آنها را اهرام می نامند انگاه خرمیان و معتمدان او با و اسار نمودند که خراب کردن آنها را
نمودند زیرا که هر که با آنها تعرض نموده عمرش کوتاه گردیده و استعدا ایشان را قبول نکرده بهر از نفر قتل امر نمود که انجا را بکنند و در آنرا پیدا کنند که
کار کردند تا اینکه ریخته شدند و حننه کردند و بیکه بغداد را مایوسه عمر بر کشتن و زلزل عمل نمودند انگاه راهبر اما شدند نقب پیدا کردند و از اهرام
باخرش رفتند انگاه سنک مرید دیند و دانستند که از سنک همان در است که ایشان شخص میکردند انگاه تدبیر نمودند تا اینکه از آن
جانبش بکنند و بیرون آورند انگاه کنایه دیند بخط یونانی نوشته شده حکما و علما مصر را جمع نمودند هکی از انگاه کردند از آنرا دانستند و من
ایشان مری بود مشهور بابی عبدالله مدنی از جمله حفاظ و علما بود او بابو الحسن حماد و بر بن احمد گفت که می شناسم در بلده حدیثه غالبی که از علم
نضای معمر و بر گردید سبب شد سنک سال عمر نموده این خط را او میداند و در وقتیکه عمر نمود از آنرا یاد میداد چونکه من بر علم عرب جز نباشم بودم از آن
یاد نکردم انگاه ناخال زنده است بر ابو الحسن بیاد شاه حدیثه نوشت که انگاه را نزد و بفرستد او در جوابش نوشت که سنک او بسیار شده و زمان
پایمالن نموده و هوای بزند او را ناخال نکرده داشته اگر بهوای دیگر و اقلیم دیگر برده شود و تعب حرکت و مشقت سفر او برسد انگاه منم که
تلف کرد و حال آنکه زندگی می یافت شرف و فرج و آرام مانست اگر شما را خطی هست که باید از آنرا بفرستد یا مسئله عارض گردیده که
باید از او پرسید از ابو سید و بفرستد تا جواب با صواب از او بشنود از سنک را در کشتی کوچک گذاشته به بلده اشوان رسانیدند و از آنجا
بغیر بلده حدیثه کردند و بیکه با انجا رسید انگاه از آنجا خواند و بریان حبش بفرستد بعد از آن بلغت عربیه نقل شد پس انگاه دیند که در آن
شد که من بیان بن دو معمر و بیکه این را دیند از عبدالله مدنی پرسیدند که بیان کرده بوده است گفت غیر از مصر است که پوسفت در نزد او بود
نامش بیان بن دو معمر و بیکه این را دیند از عبدالله مدنی پرسیدند که بیان کرده بوده است گفت غیر از مصر است که پوسفت در نزد او بود
بن دو معمر هستم برای دانستن منبع رود نیل از بلده خود بیرون رفتم و چهار هزار هزار نفر هم با خود برداشتم و هشتاد سال کشتم تا اینکه
بظلمات و در بای محیط رسیدم انگاه رود نیل را دیدم که در بای محیط را میرود و در آن عبور میکند و بیکه مصر میباشد و از آنجا پنهان بود که در
تمام شده باشد و همه اصحاب من هلاک شدند مگر چهار هزار نفر انگاه از زوال سلطنت خود ترسیدم و بمصر مراجعت نمودم و اهرام را به
را بنای کردم این دوهرم را ساختم و خزان و دقائن خود را در آن گذاشتم و چند شعری در این باب گفتم بیت و ادرک علی بعضی ها هوکاش و لا علم
بالعجب الله اعلم و انفت ما حالک ایقان ضعیف و احکمت و الله اقوی و احکم و حاولت علم النیل من بده فضیه فاعجزنی و المرء بالغرملیم ثمانین
شاهور انطعت مناجا و حولی بواجز و حبس عمره الی ان قطع الحنن و الا لیل طهم و عارضتی لیل من البحر مظلم فابست ان لا منقاد بعد
لذی هبته بعد و لا منقاد فابت الی ملکه و ارست نادیا بصیر و لا لام بؤس و انعم انا صاحب الاهرام فی مصر کلها مرانی برایشها بها و
المقدم ترک بها انارک و حکمت علی الدهر لا بیل و لا شهت و فيها کوز حیر و عجایب و للدهر امر مکرر و هجم سبقت افعالی و بید عجایبی
ولی لربی اخر الدهر نیم با کتاب بیت الله بند و سوره و لا بد ان یجلا و کهمویر السم ثمان و تسع و اثنان و أربع و شعون اخری من قبل و
ملکم و من بعد هذا سبعون ریت و نیک البری لنخر و شهت و بید کوری کلها غیر لیس آری کل هذا ان یفرها الدم و مرث مقالی فی
حکوز قطعها سبقت و آتی بعد هاتم اعدم خلاصه مضامین ابیات بلاغت ابیات است که علم من بعضی چیزها را که شد نیست در یافت نمود و مرا عجب
بست خدا بنم داننا تر است و محکم نمودم هر چیز را که اراده محکم کردن آن نمودم و پروردگار از هر اشیا قوی تر و محکم تر است و عمر نمودم که منبع رود
نیل را بدانم نتوانستم و عاجز گردیدم و مرده و حالت عجز مانند اسبی است که بر سرش جلوزده باشند هشتاد سال جابه های سیاحت را طی
نمودم در حالیکه در دور سر جماعتی از ارباب عقول و لشکر بسیار بودند تا اینکه همه بلاد جن و انس را کشتیم و کردای ظلمانی و دریا بر من و حاکم
کرد بد انگاه بفین نمودم که کی از ارباب هبت و جرات خواه بعد از من و خواه بشیر از من نتوانند است که از آنجا بگذرد پس بملکت خود برگشتم
مجلسی در مصر برای لذت و تفریح برپا داشتم روزگار آگاه شده است و گاه نعمت منم صاحب همه هر مه که در مصرند و منم بنا کنند برای
در آنجا و اما ریکه از دستهای من بطریق حکمت جاری گشته در آنها و دیند که انگاه با طول روزگار میماند کنه و خراب نمیشود و در آن اهرام
خزینهای بسیار و چیزهای عجیب هستند و روزگار مرد را که همه میبکند بر خلافت و گاه طوری میسند که ایشان بر او هجوم میکنند با اینکه
روزگار را امور عجیب و شده نه است ظاهر نیست مراد معنی اجز است که برود قتلها ی خرابی را و امیکند و کارها عجیب را ظاهر میگرداند که ولی
پروردگار من که در اخر زمان ظاهر خواهد شد در اطراف کعبه بیت الله امورا و ظاهریا باشد لا محاله مرشیا و بلند میشود و نام خدا و کلمه حق
هم بسبب او بلند گردد در ایام خروجش صد و سیزده طایفه با اطاعت میکنند یا کشتند و تسکیر میشوند بعد از آن نود طایفه از اموات و جنات
میکند و این برای هد افتاده و خراب کرده میشود هر خرابی را بیرون میاورند مگر آنکه چنان میدانم که همه آنها در جهاد صرف خواهند شد
خود را در رویاروی ستمها بطریق رمز نوشته برود آنها فانی خواهد شد و من هم بعد از آنها فانی و معدوم خواهم گردید پس بعد از اطلاع بمضامین

باب اجماع

نفس خود و پیش

میگویم

و هر که را که میباید بر کزنده خود میگرداند و در افعال خود خطا ندارد تا اینکه عتاب دیگران بر او وارد گردد بلکه کارهای خود را بطریقه میباید
 کند اگر آن مرد پیغمبر باشد هر آنچه از هر امور و بر او موافق صلاح و صواب میباشد و اخبار و بر او صادق میباشد و بر او در پیش پروردگار و منو
 و فرزند و بیانی نگاه نسبت با و ذلت و فروتنی بکن و سوای سپرده من کار دیگر را موقوف بدارد زیرا که اگر فرستاده از پیش خود کاری بکند یا
 چیزی بگوید نگاه از سفارت کسی که او را فرستاده بدو میرسد و هر چه که او بگوید بپسندارد و در وقتیکه نوازند من میگرداند حفظ کن و از یاد
 زیرا که اگر فراموش کنی هر آنچه بر من واجب میشود که رسولی غیر از تو بفرستم بعد از آن مکتوبی نوشت با و داد بدین مضمون که پروردگار او را
 بنام تو ایند میبکشد این مکتوبیست از بند به پیش بندد دیگر بعد از آن نوشت که از تو این چهره در خصوص ادعای نبوت و رسالت بنام میبند
 نمیدانم که اصل دارد یا نه اگر نوراعلم بفرستاده ما را هم در خبر علم خود شریک گردان و السلام بعد از آن رسول خدا چنانکه نقل کرده اند
 جواب چنین نوشت من محمد رسول الله الی اکتم این صبیحه احمد الله البک ان الله امرنی ان اقول لا اله الا الله اقولها و امر الناس بها و الخلق خلق
 و الامر لله خلفهم و اما انهم و هو یبشرهم و البی المصبر ادبکم باذاب المرسلین و لیسئلن عن النبأ العظیم و لعلن نبأ بعد چنین بفرستاده
 از رسول خدا ابوی اکتم این صبیحه محمد اکتم در حالی که در مکتوب میبند دارد بدو رسیده که خدا بنعم مر اموور نموده که لا اله الا الله بگویم و خلا
 و بکنن ان امر میبکشد هم خلق خدا هستند و هر کارها مرا و راست ایشان را خلق میبکشد و بر کشتن ایشان دیوے او است شما را با اذاب غیر
 نادید نمودم هر آنچه بعد از این از خبر بزرگ سوال کرده خواهند شد و خبر آنها را که من گفتم بعد از زمانه خواهد دانست و قنکه مکتوب سوخت
 با و رسیده بر پیشتر گفت که بدیدم انحضرت را که خلافت را با خلافت پسندیده امر میگرد و از او صاف فهمیدم و میبند نگاه اکتم میبند
 نزد خود جمع نمود و گفت باین تیم نزد من حاضر نکنید کبراکه صفات و خفت عقل دارد زیرا که او بمقتضای صفات سخن میگوید هر که از او بیشتر
 شبهه در حالی واقع میشود و هر انسان را در نزد خود را می و اعتقاد می هست رای و اعتقاد سفیر است هر چند که بدش با قوت باشد
 و خبر نیست و کسی که عقل ندارد ای طایفه باین تیم بکسر رسیده ام و مراد ذلت پیر در یافتن اگر خبر خوبی از من به پیشدانی قبول کنید و اگر خبر
 در من بدید و از آن منکران شمرید نگاه بمن بگوئید که طریقه حضرت پیش گیرید بدو رسیده که این پیر آمده و امر دایم رسول خدا را دید که خل
 را با خلافت پسندیده امر میگرد است و از اخلاق و مهمه نمی و دعوت میگرد است باینکه به پروردگار عالمیها عبات کرده شود و رقیه اط
 بنها از کردنها کند کرد و باقی سو کند یاد نمودن ترک کرده شود و ذکر میگرد است که او فرستاده خدا است و پیشتر از او پیغمبر چند بوده
 که کتابها داشته اند من او را پیغمبر میدانم که خلافت را بقیات خدا بنعم امر میبکند و من او را برین خلافت با عانت محمد و پیاری نمودن در کارها شما
 هستند طریقه که خلافت را بان دعوت میبکند اگر حق باشد شما را در آن نفی هست و اگر باشد باز شما سزاوارترید که عیب او را بپوشید و د
 نقد دیگران را از او گناه نمائید و پیشتر از این عالمی از علمای نصای در بلاد بخران صفات او را خبر میداد و سفیان بن مجاشع پیشتر از این صفات
 او را خبر میداد و پیش خود را هم محمد نام کرد تا آنکه در میان شما را باب فهم و ادراکند داشته اند که فضیلت و زیادت در چیز است که این مرد بان دعوت
 و امر میبکند پیش شما را طاعت او پیش قدم باشد متابعت او بکنید که باعث شرافت و بزرگی شماست با طوع و رغبت نزد او برید پیش از آنکه را
 با اخبار و آکراه برید زیرا که این امر است و خوار نیست محل صعود میبکند از دیگران که بان صعود میبکند بدو رسیده که چیزی که این مرد بان دعوت
 میبکند اگر دین نباشد هر آنچه در مقام اخلاق امر نیست بنکود را بن باب طاعت من بکنید و هر چه که میگویم تابع شوید از ادبم که بر این
 غرض حاصل کنم هرگز زائل نشود و بدو رسیده که جمیع شما از سایر اعراب بیشتر است و بلاد شما از بلاد ایشان وسیع تر و این مرد را طور میبندیم که هیچ
 دلیل بان نیست نمیکند مگر آنکه عزت میباشد و هیچ غرض از آنرا نمیکند مگر آنکه دلیل میگرد شما با عزت خود بان نیست نمائید تا اینکه عزت بفرستاده
 و احد در عزت و بزرگی مثل شما نباشد زیرا که در این مقام اول و پیش قدم باشد همه فضائل را اوجم میکند و برای آخری باقی نمیکند و این امر امر
 عینی هر که با نسبت کند بانی آن خواهد بود هر که بعد از او تبعیت نماید هر آنچه افشا با و کرده است در کار خود صاحب غرمد و هر امر با
 قوت و زدد و اجبات موجب عجز نگاه مالک بن نور گفت که این شیخ شما خریف گردیده اکتم گفت وای بر آن شخص اند و هکین از سخنان که
 دلش از غم و اندوه خالبت یعنی بجهت این امر که شما را بان دعوت میبکند هم و غم بسیار دارم و شما از آن فارغ هستید پس ای بر من است
 شما را ساکت می بینم اعراف موعظه اعراف است از آن وای بر تو ای مالک بدو رسیده که تو هلاک و کراه خواهد شد بدو رسیده که حق قیام نمود
 نگاه کنایتکه پیشتر غرض بود ند دلیل بود ند عزت میباشد حد کن از آنکه بفرقه اولی ملحق نشوی آگاه شوید و قنکه با من تابع نشد بدو رسیده
 خرابی او را تا سوار شوم پس اشتر خود را خواسته سوار گردید و نیزان او را نیزان برادرش هم با او سوار گردیدند نگاه گفت جف بر شما اگر
 من این امر را در ایام و از شما قوت کرد و در اینجا از آن قبیل خالوگا او بر پیش او نوشتند که قاعده و دستور العمل میباشد تا اینکه بان رفا
 نمائیم و زندگانی او در جواب نوشت که بعد از حمد و ثنای الهی شما را بنفوی و صله رحم و صیقت میبکند زیرا که آنها مانند درختی محکم هستند
 که بیخ آن محکم و شاخهاش در روئیدن و شما را از معصیت الهی و قطع ارحام نمی بکنم زیرا که آنها بمنزله درختی اند که بیخ آن محکم میشود و مرا

دلیل میشوند
و آنانکه

علاء بن سحر

در کتاب کبری

محمد بن محمد

محمد بن محمد

کرده اند با وجود اینها از رسول خدا هم روایت شده که آنحضرت فرمود چهره‌های که در امتان گذشتند بود مثل انها طابوا القل بالغلل و این را
میباشد و اینکه طول عمر در ماده کتاب که گذشتند و عقیقه‌های اینها و اولیا که در زمان سابقان افتاده و نزد ما بدرجه صحیح رسید پس
چگونه وجود قائم ۴ بسبب غیبت و طول عمرش با اینکه اخبار درین باب از رسول خدا و ائمه علیهم السلام وارد گردیده انهاها از اخبار بودند
که ما با اسناد اینها درین کتاب ذکر کردیم علی بن احمد قان بما خبر داد گفت که خبر داد محمد بن ابی عبدالله کوفی از موسی بن عمران نخعی و از عمر
حبیب بن یزید نوفلی و از غیاث بن ابرهیم و از صادق ۴ او از یزدانش او گفته که رسول خدا فرمود هر چه که در امتان گذشتند بود مثل
در این امت طابوا القل بالغلل بطهور خواهد رسید **کتاب کمال الدین از علی بن عبدالله اسوار** او از مکی بن احمد روایت کرده او گفته
از اسحق بن ابرهیم طوسی در در خانه یحیی منصور در حال که نبود و هفت سال از عمرش گذشت بود شنیدم می‌گفت که در شهر صوح سر بابک
پادشاه هند داد بدیم و از او پرسیدم که از عمر تو چه قدر گذشت گفت نه صد و بیست و پنج سال دادم که او مسلمان است گفت که رسول خدا
ده نفر از اصحاب که از جمله ایشان حدیث بن یمان و عمر بن غاصر و اسامه بن زید و ابوموسی اشعری و سهیب و وحی و سفینه و غیر ایشان بودند نزد
من فرستاد مرا با سلام دعوت نمودند من قبول کردم و اسلام آوردم و کتاب پیغمبر را قبول نمودم انگاه باو گفتم که با ابر صغف بیجالی چگونه
می‌گذاری گفت بفرموده مقدور باشد با نظور می‌گذارم زیرا که خدا بیستم فرموده **وَالَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ يُغْفِرُ لَهُمْ**
خدا ذکر نموده می‌کنند در حالی که ایستاده اند و در حالی که نشسته اند و در حالی که دراز کشیده اند بعد از آن گفتم که از کدام طعام مخور
گفت که از آب گوشت و کندنا باز پرسیدم که آیا از تو چیزی بیرون می‌آید بگوید حال تخلی گفت در هر هفته یک دفعه چیزی که از من در می‌آید و آن گوشت
دندان پرسیدم گفت بیست مرتبه تا حال افتاده اند باز در آمده بعد از آن در طوبی او جوان دادم از قبل بر زکریا از اند قبل می‌گفتند باو
که با این جوان چه کار می‌کنی گفت لباسهای خدمتکاران مرا بآن بار می‌کنند نیز رخت شوره بر بند و سفت همه مالکین طولا و عرضا شان
ساله راه بود و شهر که خودش نشسته بود طولش بجا فرسخ در بجا فرسخ راه بود و در هر در آن صد هزار لشکر بود و در هر دری از آن درها
فشت و افق میشد این لشکر که در این در بودند دعوی میکردند و استمداد از لشکر سایر درها نمی‌نمودند و خود شد و وسط شهر ساکن بود
از او شنیدم می‌گفت بمغرب زمین رفتم و بر مل عاجز رسیدم و بقوم موسی دچار گردیدم و بدادم که هشتاد و پنج سال در بلند و پستی هر ایام
برابرند و خرمن طعام در خارج قریه بقدر قوت از آن بر میداشتند و مایه زاده را با نجا می‌گذاشتند و قریه‌هاشان در میانها بود و باغها
در در و فرسخی شهر بود و پیر مردی و پسر زنی در میانها بودند و در ایشان مرضی و علته ندادم علیل و مرضی نمیشدند و او قبکه می‌زدند هر که
اراده خریدن چیزی می‌نمود یا از ایشان برفت مناع را وزن میکرد می‌برد بی آنکه صاحب آنجا حاضر باشد و قبکه اراده نماز گذاردن میکرد
حاضر میشدند و نماز میکردند بر می‌گذاشتند و در میانها حضور و سخن ناخوشه نمیکذاشت مگر ذکر خدا و ذکر نماز و ذکر هر صد و
گفته و قبکه مخالفین ما اینکه طول عمر را در حق سر بابک پادشاه هند اعطاد نمودند سر او را ست که مثل ازاد و خصوص عجز خدا محال و منع
نداند **لا اله الا الله لا قوة الا بالله العلی العظیم محمد بن جمهور در کتاب عوالی اللیالی با سناد حدیث** با احمد بن فهد و از جبهه الدین علی بن
عبد الحمید و از یحیی بن یحیی کوفی و از صالح بن عبدالله بنی که بکوفه آمده بوده است و یحیی هم گفته که در سال هفصد و سی و چهار او را در انجا داد
او از پدرش عبدالله بنی که از جمله معمرین بوده است سلمان فارسی را هم در پشته بوده است روایت کرده او هم از رسول خدا روایت نمود که
آنحضرت فرمود محبت بناسر هر خدایا است سر هر عبادات حسن طسنت بیرون کار عالم **کتاب مدکور** او در که خبر داد بمن عبدالله بن فهد الله
بن عبدالله المازناج الدین حسن سر ائمتو و از شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر او گفته روایت کرده شده بمن از شرف الدین اسحق بن
نمانه قاضی شهر قم و از خالویش عماد الدین محمد بن محمد بن قیصر و از شیخ صدر الدین سائو او گفته که نزد شیخ بابا و تن داخل شدم دادم که از کتب
سنا برونگها او پیش روی چشمهاش افتاده انگاه انها را برداشته بمن نگاه کرد و گفت این چشمها من بسپاشده است که بحال رسول خدا
نگاه کرده اند بدرسبتکه آنحضرت در روز که خندق مدینه را می‌کنند دادم که با مردم خال بر پشت خود برداشته و از او در این روز شنیدم
که می‌گفت **اللهم انی استسئلت عیثه هبته و مینه سوبه و مرد غیر خیر ولا فایض** یعنی پروردگار از تو می‌سئلت می‌کنم که زندگانی مرا کواری
کنی و باز آستی و در سینه مرا امیرانی در روز قیامت رسوا و خوارم نمائی **هول** که بد که سپید علی بن عبد الحمید در کتاب انوار مضیبه
روایت نموده و گفته جدم عبد الحمید دفع حدیث بر بنی ابوالحسن کتاب بصره که از جمله ادباء بوده نموده او گفته که در سال سیصد و نود
در بلاد عرب خط و علامت لیکن اطراف بصره از زانی و فراوانی بود اعراب این را شنیدند از جاهاهای دور با نجا وارد گردیدند و زبانها
مختلف داشتند با جماعه بیرون رفتم برای آنکه احوال ایشان را ملاحظه نمایم و قاعده علم و ادب ایشان اخذ نمایم بسیار هست که درین
از ایشان این قاعده را یافته باشیم انگاه چشمه بلند و بالائی را بنظر آوردم و از آن قصد کردم ناگاه در گوشه شجره دیدم که نشسته و ابرو و گها
پیش روی چشمهایش را گرفته و در اطرافش جمعی از علما و اصحاب او بودند بر او سلام کردم و او جواب داد نمود و حسن ملاقات با ما
بعد از آن

امید و اگر بدید

اعمال آورد در حال مردی از دامر با بن شیخ نشان داد و گفت که این مرد بزرگست در معامله را شما ناظر است و از جمله قصاص و اولاد غیر
و هم چنین جماعتی که با او بند هر یک از ایشان بنبیله منسوب یا فضاحت و سداد معروفند در حال که شما وارد شدید ما با او برین آقا
با سیدانکه فایده و چیزه طرفه از یکی شما اخذ کنیم و قبکه تو را بدیم یا اینکه مطلبی منسوبه در از نزد تو میبایم زیرا که بجهت کبر سن امور محبت بسیار
دیده و گفته اند پسران برادر شما را خدا بخت بفرستد بخدا سوگند یاد میکنم هر آن دینار از چیزی که شما از من میخواهید مشغول و غافل
گردانید اگر اراده اخذ فایده دارید از این مرد خواهش کنید و این خفته است بدست خود اشارت بخبر بزرگی نمود که در مقابل چندی وی بود
پس فتم و شیخی در آن دیدیم که در از کشید در اطراف خود متکبران دیرتر میماندیم و ما جزای که میان ما و دیرتر گذشتند و یا و خبر
گفت ای پسران برادر من خداوند عالم شما را بخت بفرستد بدست سبکه او را از فایده که شما خواهش کرده اید مشغول و غافل کرده مرا هم از آن
غافل نموده لیکن آن فایده را در نزد من میباید و این خفته است و است و اشاره بحد را بیکره نمود در آن حال مادر پیش خود گفتیم که محض
دین این شیخ فانی را از جمله فواید حساب میکنیم اگر فایده دیگر هم از او حاصل کرد بدین نفعی میشود علیین که چشم داشت از انداختن این شیخ
از قصد کردیم انگاه در اطراف آن خفته جمع کثیر از غلامان و کتیران یافتیم و قبکه ما را دادند و بوی مادر و پدرند و سلام کردند و گفتند که
بچه میخواهید خدا بخت بفرستد بفرستد که میخواهیم بر بزرگ شما سلام بکنیم و فایده اخذ نمائیم گفتند که فایده ها در نزد ای عالم
انگاه یکی از ایشان داخل چهره کرد و دیگر را داخل شدن از قای خود از داخل نماید بعد از آن بیرون آمد و با اذن داد ما داخل شدیم در
چهره خیز دیدیم که در و طرف از چند نامتگاه بود و بالینی هم در اول آن بود در و بالینی مشیخ را دیدیم که بدین نشکر و پوشید کرد بدین مو
ها پیش رخت انگاه باز از بلند سلام کردیم و جواب از آن بخوبی شنیدیم و یکی از ما با او گفت مثل چیزی که دیرتر گفتن بود و با او میماندیم که پیش
ما از نزد وی خرسند و بیا مرده فایده در پیش روی داده انگاه شیخ چهره ها خود را باز کرد دیدیم که حدقه ها او بسیار کبود کردید و بنده متکبران
خود گفت که مرا اینها بعد از آن کتای پسران برادر من شما را خبری میدهم از آن من یاد بگیرد پدر مرا بچیز زنده میماند و حال آنکه با اینها که
خسالت باقی باشد انگاه در حال کبر سن من مولد کردیم او را از ولادت من فرج و سرور داد بعد از آن بر من است رفت و بعد از او
عجم گفت من کردید او هم مثل پدرم در محافظت من مبالغه داشت بنابر این روزی مرا بخدمت رسول خدا برد و عرض کرد که این طفل پسر برادر
مست پدرش و فایده نموده من بزیب و کفایت شده ام و از مردنش میترسم پس مراد عائش علیها السلام بفرمانا اینکه او برکت اند عا علیها السلام حضرت
فرمود ای ذات القلائل داندید او عرض کرد که بار سول الله ذات القلائل چیست فرمود اینست که بخوانی بر او سوره حجر و سوره اخلاص و سوره
قلی و سوره ناس و من تا حال هر صبحگاه آنها را خوانده ام و استی در مال و بدن خود ندیده ام و مریض و فقیر نگردیده ام و سن من نایب انجان
است که میبینید و شما هم ذات القلائل را یاد بگردانید و آنها را یاد بگردانید بعد از آن از نزد او برگشتم پس پدر فرمود رضی الله
در کتاب عز و در گفته احمد بن محمد بن حارث بر کتب من عمر و بر علقه بن خالد بن خالد بن اود مدح و مدح مادر مالک اود است اولاد مالک
با و نسبت دارند و نامیدن او بمدح از این راه است که تولد او در ایالات تل کوی که شد که از امدح میگویند و نامش مدله است دختر
محبستان ابو خاتم سجستانی گفته که حارث بن کتب در حال احضارش پسران خود را جمع نمود و گفت که صد و شصت سال عمر من شده ناخال
گفته که عهد و پیمان شکن باشد مصاحبه نموده ام و با فاجرو فاسق و ستم نورزیده ام و بدختر عزم و زن دیر میباید شده ام و باز از آن را شنیدم
عکس خلوت نکرده ام و هیچ بلد از دستم اظهار نکرده ام بدست سبکه من در دین حضرت شعیب هستم و احد از عربی غیر از من و است و جد
و تمام بن حردان طریقه نیست و صبت مرا یاد بگردید و در شریعت و طریقه من بپیرد بیغوی خدای خود ملازمست کند تا اینکه بچه امور و هم مادر
شما کتابت شد و کارها و عملهای شما را اصلاح نماید و بر هر یک از معصیت و نافرمانی خدا بخت تا اینکه هلال نشوید ای پسران من شوق
و پراکنده نباشید تا اینکه تابع و مطیع دیگران نشوید بدست که مردن در حال عزت بهتر است از زندگی در حال عجز و ذلت هر چه که شد
میشود غایت هر اجتماع پراکنده که است روز کار و حال دارد بیک وسعت عیش و دیگر ایستاد و روز و شامت روز شادی و روز گری
خلا بوی در صفند یار برای نفع تو و یار دیگر بر ضرورت ترویج کند از زبان آنان که با شما هم گفتوگو میباید و در مقام استعمال عطر است آب
استعمال نکنید و از عطف نمودن زنان اجتناب کنید و زیرا که اولادشان احمق میباشند اسرار نیست مرکب را که قطع قرابت کند و شبنکه
قوم باهد بکر مخالف کردند انگاه دشمنان ایشان برایشان دست یابند و انت جمعیت اختلاف میخان ایشان است احسان را از بدی ایشان نگه
میدارد اگر در عوض بدی مکافات بدیده انگاه تو هم از جمله بدکاران میشوی کار بد کردن باعث زوال نعمت میشود و قطع رحم نمودن موجب
و غم است هتک حرمت اهل احترام بفرمایید و از بدی حقوق و از بدی بگیری و فقدان اعوان و خراج بلد است نصیحت منجر با فضاحت رسو
دینا که اگر نصیحت کننده بیکه نصیحت نماید و او قبول نکند هر اینها صبح در پیش او مقصود میشود زیرا که مانع از صبر خود را با او اظهار نمود و او
سیر امرش مطلع کرد بدست و عداوت بر دیگران و زدن مانع از حصول منافع است بر خطا مداومت کردن بلا را بفرموده بدین معانی است

در کتاب عز و در گفته احمد بن محمد بن حارث بر کتب من عمر و بر علقه بن خالد بن خالد بن اود مدح و مدح مادر مالک اود است اولاد مالک با و نسبت دارند و نامیدن او بمدح از این راه است که تولد او در ایالات تل کوی که شد که از امدح میگویند و نامش مدله است دختر محبتستان ابو خاتم سجستانی گفته که حارث بن کتب در حال احضارش پسران خود را جمع نمود و گفت که صد و شصت سال عمر من شده ناخال گفته که عهد و پیمان شکن باشد مصاحبه نموده ام و با فاجرو فاسق و ستم نورزیده ام و بدختر عزم و زن دیر میباید شده ام و باز از آن را شنیدم عکس خلوت نکرده ام و هیچ بلد از دستم اظهار نکرده ام بدست سبکه من در دین حضرت شعیب هستم و احد از عربی غیر از من و است و جد و تمام بن حردان طریقه نیست و صبت مرا یاد بگردید و در شریعت و طریقه من بپیرد بیغوی خدای خود ملازمست کند تا اینکه بچه امور و هم مادر شما کتابت شد و کارها و عملهای شما را اصلاح نماید و بر هر یک از معصیت و نافرمانی خدا بخت تا اینکه هلال نشوید ای پسران من شوق و پراکنده نباشید تا اینکه تابع و مطیع دیگران نشوید بدست که مردن در حال عزت بهتر است از زندگی در حال عجز و ذلت هر چه که شد میشود غایت هر اجتماع پراکنده که است روز کار و حال دارد بیک وسعت عیش و دیگر ایستاد و روز و شامت روز شادی و روز گری خلا بوی در صفند یار برای نفع تو و یار دیگر بر ضرورت ترویج کند از زبان آنان که با شما هم گفتوگو میباید و در مقام استعمال عطر است آب استعمال نکنید و از عطف نمودن زنان اجتناب کنید و زیرا که اولادشان احمق میباشند اسرار نیست مرکب را که قطع قرابت کند و شبنکه قوم باهد بکر مخالف کردند انگاه دشمنان ایشان برایشان دست یابند و انت جمعیت اختلاف میخان ایشان است احسان را از بدی ایشان نگه میدارد اگر در عوض بدی مکافات بدیده انگاه تو هم از جمله بدکاران میشوی کار بد کردن باعث زوال نعمت میشود و قطع رحم نمودن موجب و غم است هتک حرمت اهل احترام بفرمایید و از بدی حقوق و از بدی بگیری و فقدان اعوان و خراج بلد است نصیحت منجر با فضاحت رسو دینا که اگر نصیحت کننده بیکه نصیحت نماید و او قبول نکند هر اینها صبح در پیش او مقصود میشود زیرا که مانع از صبر خود را با او اظهار نمود و او سیر امرش مطلع کرد بدست و عداوت بر دیگران و زدن مانع از حصول منافع است بر خطا مداومت کردن بلا را بفرموده بدین معانی است

باب انجاء مریب

این جناب و بیست و بیست سال عمر نمود و بیست و سه مرتبه خلیف نمود و در میان قومش برزق و مطاع بود چنین گفته اند که در او ده خصلت بود که در احکام اهل زمانش جمع شده بود سبب قوم خود و شریف و خطیب و شاعر ایشان بود و از حجه بلند مرتبه در خانه سلاطین فرود آمد و مهمان ایشان میشد و طبیب قوم بود طب در آن زمان شرافت داشتند و مدبر و سوان ایشان بود او را در میان شان خانه بود از آن اعوان و انصار داشت بر پیر از خود وصیت نموده و گفته که سن من بسیار شد و روزگارها دیدم و در کارها تجربه ها حاصل نموده این انچه میگویم یاد بگردانید و حذر کنید از ضعف شدن در وقت روزه و در مصائب یعنی در کارهای خود را قوی بدارید و نیز هر یک از این که در نزول حوادث کار را این که بگردانید و اگر در برابر این بایست هم و غم و شمشاد و شمشاد و موجب آن بد برداشت بخدا و حذر کنید از این که بخدا و انچه بگویند و از انچه خواهر جمع و مطمئن بشید باشد و بر انچه سحر و تیرا که هیچ قوم سحر به بر انچه نکرد مگر این که این را کردید و بداند لیکن نزول انچه منتظر باشید زیرا که انسان در دینا بمنزله نشانه نیست که بر اندازان حوادث از هر طرف نوبه نوبه باز می آید از اند بعضی بان نمیرسانند و بعضی دیگر از آن میگذرند و از بعضی بطریقت راست با چپان واقع میشود اخلاص امر با چار است از این که از انچه با انچه بخورد سبب مر قضا گفته که معنی قول زهر بن جناب که انسان در دنیا مانند نشانه است تا اخر ان بجا طر ابر الی و رسید انرا در چند بیت درج نموده و بسیار حسن در آیات بکار برده ایات اینست بیت کفی ببراج السبب الزمان هادیا لیر قد اخذ الله المنا بالبالا امر بقدا ایداء المشیبه قائله لراحم النبا بالحبیبه راجبا غدا لله رب منین فندوا سیهامه لشخصه اخلوا ان یصین سواد با و کما کما اللیل بری ولا بری فلما اخذ الله السبب شخصه ما بنا بینه سفید مویها بسبب بری غیر لیر خرا غنیت که در همان می کند مکرها را بسوی کسی که او را کرده بودند اما مرا چنین کان می کند که امید بخات دارم از مرگ بعد از انکه پیری ظاهر نمود به بر انداز که از من اعضا بر آید اگر با انچه صد برسد انسان روزه ببرد روزگار بمن بر انداخت و نیز هایش بر بدتم نزد یک شدند و حال انکه نرا وارم بود با اینکه انچه با بدتم بر سید و ان غیره بر انداز سبب بود که میباید اخذ و حال انکه مرا بیدید زیرا که جوان بودم و مویها هم مانند شب ظلمانی سیاه بودند سفید موی نبود که بر انداز را بسوی من همتا کند و قبلی که سفیدی پیر بدن مرا در روشن نمود نگاه بر روزگار بر من خورد و زهر بن جناب در عهد کلب و ابل بوده و در میان عرب کسی را در تر از او نبود و در نزد ملوک که مثل او نفوذ نداشتند و بجهت حسن تدبیرش او را کاهن می گفتند و اشل قیاس جمع نمیشدند مگر بر سر و بر سر رزاج بن دبیغ و روزی زهر از بعضی زنان خود را پان سخنان استماع نمود که زنان را سزاوار نبود که انکو سخنان را در نزد شوهر نشان بگویند نگاه او را از گفتن ان سخنها منع نمود از زنان با و گفتند که ساکت باش و الا با این عود تو را منیر بخدا سوزاند یاد منکم که نور از چنین می بینم که چیزی نشوی و از انچه می دانم حال زهر این چند بیت را اثناء نمود بیت الا بالقوم لا اری الیم طالعا ولا التمس الا حاجه یمنی مغربی عند الفقا بعموها نکون نکره ان نقول فیرینه امینا علی سر اللیثاء و ربما اکون علی الاسرار غیر امین فلیوئ خبر من حداج موطاء مع الظعن لا بالی المحل لجنین بینه انقوم اگاه شود از حال من سواره را در حال طلوعش و هم چنین افتاب را می بینم مگر در حال که ابروی خود را از پیش روی چشم بردارم زخم در پشت سرم با عود استاده مرا منع میکنند از این که با و بگویم که مرا بگذار بر سر زنان امین شوم بینه هر چه میخواهند در نزد من بگویند زیرا که از کثرت پیر ثقل نامعده بر می آید که هر چه که بگویند نخواهم شنید که میشود که بر امر از زمین نباشم مرل برای من بمر است از این که بازمان در کجا و نشینم و سفر کنم و زمان مرل من طول کشد و نمیرسد و قائل ابن ایات هم او سبب بیت ابنتی ان هلاک فقد اورثکم مجد ابنة و ترککم ابناء سادات زناد که در ربه من کل ما قال الفقه قد نلته الا الحجة و لقد خلت البازل الکرماء لیر لها ولیر و خطبت خطبة حارم غیر الضعیف لا العیبه والموت خبر للفقه فلیهکین و یه یقیمه من ان ربی الشیخ البقال قد بهادی بالعسیر بینه لیر یسره ای من اگر مرل مراد را بد محزون و اندوهگین نشود و از عاقبت کار خود نرسند زیرا که دینا برزگی با بناء محکم را میراث گذاشته ام و شما را در حالی میگذارم که برزق زاده اید و مطالب خود در سینه اید و رسیدم بهر چه که خوان در مدت عمرش با انچه میرسد مکر و دام عمر و زندگ در دنیا سلطنت و ان میسر نمیشد و شیر برک کوهان را باز کردم در حال که جل نداشت و خطبه خواندم مانند خطبه خواندن کسی که از انچه حکم کند و در سخن گفتن ضعیف و عاجز نمیشود و مرل برای جوان بهر است از این که شیخ عظیم الشان را در حال بی پند که از کثرت ضعف ناتوان در وقت شبانگاه مردم بکر نموده راه میرود پس ان جوان میرود در حال انکه از قوت و توانا بقیه در او هست و این در بیت را او نیز گفته است لبث شیعه و الدهر و حدثان ای چنین منبتی نلفان اسباب علی الفرائض جفاه ام بکینی مفرج حزان بینه کاش می دانستم و حال انکه روزگار را حادثه بسیار است که کدام وقت مکرر من ملاقات میکند با ملاقات ان در وقت است که در قوی رخت خواب از حرکت باز مانم و ضعیف شوم یا اینکه در دست اندوهگین و سوخته دلست که خوبن او را کشته باشم را و از من قصاص نماید سبب مر قضا گفته که زهر بن دبیغ سال از عمرش گذشته از بیست و اثناء نمود لقد عمرت حنی لا ابالی اخفی فی صبا حی او صلاک و حق لمن انت میا ان غاما علیک ان یمل من القوا بینه صبا عمر نمودم مجد بکر یا که ندارم از این که مرل مراد را صبحگاه در باید یاد رشب انگاه نرا وار سبب بر کسی که در بیست سال عمر نماید انکه از

سبب مر قضا

سبب مر قضا

باب انجاء مستحب

تو از حدیث

زندگی تنگ و محسوس کرد از هر خجالت بند و بخت نبر و او است شده اما شین از تنگ و خجالت ناکند و نه عدد اللالی فاسل جلیک مثل نا
 و لایله جلدی لا یبدل یعنی وقتیکه اراده کنی دادن نمودی بدوست خود انگاه آمدن از نزد او در شبها بسیار بکن پس حدیث و در روز از تو
 دوست او را تنگ خاطر نمیشود و روی ترا هیچ چیز مانند اندال کهنه نمیکند یعنی بسیار آمد و رفت نزد دوست هر چند که او را تنگ
 خاطر است لیکن ترا لذت از جمله **محبوبین** که ذوالاصبع عدوانست نامش حرثان بن حرث بن خارث بن یحیی بن وهب بن یعلی بن یزید
 بن عجم بن عتاب بن بشیر بن عدوانست نام عدوان هم خارث بن عجم بن قیس بن عبلان بن مضراست نامیدن خارث بعد از آن از این را
 که او برادرش فہم نام نهاد نمود و او را کشت بعضی گفته چندیها پس را در آورد و بعضی گفته اند که نام ذوالاصبع حرث بن حرثان است بعضی
 گفته که حرثان بن حوث است بعضی دیگر حرثان بن خارث گفته و گفته اند که عدوان است سبب علق بودنش بدو و الاصبغ است که عمار است
 او را اگر ندانستی شل کرد بدید از آن باین لقب ملقب کرد بدین کفر میشود که صد و هفتاد سال عمر نمود ابو حاتم گفته است که او سیصد
 سال عمر نمود و از جمله حکام عرب بوده و حافظ گفته که دندانهای نیاای دی افتاده بوده است و از او این حدیث را روایت کرده لا یبعدن
 عهد الشبان لالذانه و بیانہ النصر لولا اولئک ما حلفت منی عولیت فی حرجی الی قبری هریت ایشله ان و ان هر می و ان ایخه لیفادم ظهری
 بنی جوانی و لذتها و نباتات و زوانان از من دور نشود اگر اینها نمیشوند هر این در محفل و تجلیه یا کسی جمع نمیشود و تنگ در تابوت بلند کرده
 دیو قبر بر بردند هر این در انحال ایشله و خم شدن پشت مرابیب طول عمر مشاهده کرده باشند و سحر را آغاز خواهد نمود و الاصبغ
 چهار دختراست شوهر کردن را با ایشان عرض نمود ایشان با و امیاع نمودند گفتند که خدایت تو را اگر در نزد ما از هر چیز دور
 بعد از آن روز پدرشان از جای ایشان نگاه میکرد که ایشان او را نمیدیدند انگاه گفتند که هر یک از ما چند بیت بگوید و آنچه که از امر
 شوهر کردن در دل دارد در زیبات خود درج نماید انگاه بر کتان گفت اهل از اهل البله و ضعیفها اشم کفضل الشیف غیر المہند
 عیدم باد و الیساء و اصله اذا انتمی من سیر اهل و مہند یعنی ایا محبتی شبیه را که هر خوابم در انست که باشد که سرین وی بلند است
 یا اینکه شانش از انکاب مورز به بلند است و خود او در کد زانیدن کارها مانند شمشیر هند است یا عین است و پدر دخترا از این
 حاجت های ایشان دانایین است و اصل و نسب در وقتیکه نیست داد میشود از بخت بر اصل نیست یعنی با من قرابت و خویشی را
 ان خواهرانش را و گفتند که تو را میخواهی که از خوششان کنی و او را شناخت در نظر گرفت بعد از آن دو بین ایشان گفت الالبت زوجی من انام
ابو جعد حدیث الشبان طیب الثوب و العطر لصوق بالکبار النساء کانه خلیفہ جان لا ینام علی وتر یعنی از و دارم که شوهر برای من از قبل
 باشد که دشمن داشته باشند زیرا که مردی دشمن از زلی بی کاره است و او جوانی باشد تان و لباس پاکیزه داشته باشد و عطر و
 پاکیزه در وقت هم خوابی باز آن مانند مار با ایشان پیچید بطوریکه در روی فرش بخوابد بلکه از شدت محبتش در اغوش زنان قرار گیرد و بعضی
 در جای علوی تر علیه هر روایت کرده یعنی محبتش نسبت بزنان باید برتر شد و دشمنی باشد در هر حال حجت از ایشان باید که خوابش نزد
 انگاه ایشان گفتند که تو کنی را میخواهی که از خوششان تو نیست بعد از آن سیمین از ایشان گفت الالبت بکمی الحجال ندیر له جفنه تنفی بها
 المعز الحرز له حکم الدھر من غیر کبره تشین فلا فان ولا صرغ غیر یعنی از و دارم که شوهر برای من باشد که مجلس بیازاید و ظرفی از کف
 و تمهانی اینست مال میکنند پر از گوشت بزغال و شتر نماید و تجربه های روزگار بدون اینکه بکسرین برسد برای او حاصل شده باشد
 او نه بر مرد فانی باشد و نه جوان عاجز و تجربه انگاه خواهرانش با و گفتند که تو مرد بزرگ و شایسته میخواهی بعد از آن بیچاره من گفتند که تو هم بگو
 چنانکه ما گفتیم گفت من چیزی نمیکوم گفتند ای دشمن خدا دانستی آنچه که در دلهاست ما بود و اعلام نمیکنی بیا چیز را که در دل است گفت
 قدر دانید که شوهری از چوب بختراست از به شوهری و این سخن در مابین خدایان گردید مثل شد بعد از آن پدر ایشان هر چهارشان را
 بشوهر داد بکمال بعد از آن نزد دختر بزرگتر آمد و گفت ای دختر من شوهر را چگونه میخواهی گفت بھترین شوهر است که حلبله خود را بفرستد
 و حاجت حاجمندان را بر میآورد باز پرسید که مال شما چگونه است گفت بھترین ما لها است که شیر باشد که شیر انها را ما شامیم و گوشت
 انها را بخوریم و انها را سوار میشویم او گفت ای دختر من شوهرت کرمیت و مالش بسیار بعد از آن نزد دویمین شان آمد و گفت شوهرت چگونه
 گفت بھترین شوهر است که اهل خود را بفرستد و با ایشان نفی میدهد و احسان را که میکند فراموش نمیداند گفت که مال شما
 گونه مالست گفت ماده کاو که بد خانه ما الفت دارند از چراگاه بدون زحمت مینابند و ظرفی از شیر و خجک را بر از روغن میکنند و با
 زنان زن هستند انگاه پدرش با و گفت که در نزد شوهرت محبوبیت بک بخت و خوشحال شد بعد از آن نزد سیمین شان آمد و گفت ای دختر من
 شوهرت چه حال دارد گفت نه سخی است جدا است و نه بخیل است در مرتبه شامت گفت مال شما چه صنف مال است گفت چند تر است
 بزغال گفت انها چه تندرند گفت در وقت ولادت انها برای من خورش ما کفایت میکند انگاه پدرش گفت که اینقدر بسیار نیست بلکه بفرست
 گفت است بعد از آن نزد دختر کوچکتر آمد و گفت ای دختر من شوهر تو چگونه است گفت بدترین شوهر است که نفس خود را بفرستد و در

مجلس

خوار و خفیف چنانچه گفت مال شما چگونه مالست گفت بدترین اموال گفت که از کدام صنعت است گفت پاره کوسفند افش برز
شکنند که سیر نمیشوند و کشته اند که هرگز سیراب نمیشوند و کوششهای کردارند نمیشوند اگر یکی از آنها در وقت گذشتن از بل لغزش
خود توئی اب افند باقی آنها هم باز بقیت کرده میباشد این کلام ایشان باینست که کوسفند بابلوت و عدم ادراک موضوع است چنانکه
در السنه و اقواء مشهور است نگاه پدرش گفت که نمردی میمانم که متاعش متبعض شده باشد یعنی بعضی از آن تلف شده و بعضی باقی مانده
و چه شباهت او با مرد از این راه است که بعضی از دخترانش خوش گذران بوده و بعضی بد گذران بوده و بعضی دیگر بد گذران ابو الحسن
مجلس کتاب بما خبر داد گفت که این در بد بما خبر داد گفت که خبر داد بما ابو حاتم از ابو عبیده او از یونس و این در بد گفت که با من خبر داد عکله
از ابن خالد او از هشتم بن عکله او از سحر بن کدام او گفت که سعید بن خالد جدی بما خبر داد گفت در وقتیکه عبدالملک بن مروان بعد از اکتسار
مصبوب بگونه آمد مرد مرا خواند که هرگز حصه مال خود را غنیمت برد انگاه ما نزد وی آمدیم او گفت که این جماعت بماند گفتیم طایفه
عدوان را میگویند گفتیم بلی این بدنها قاتل کردید غدیر الحی من عدوان کا نواجیه الارض بقی بعضی هم بعضی فلم برعوا علی البعض
و منهم کانت السادات و الموفون بالفرض و منهم حکم بقضی فلا یفرض ما یفرض و منهم من یحیل الناس بالسنه و الفرض یعنی غدیر حجت
اوفیه عدوان ماند ما از زمین بودند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر ظلم و تعدی نمود پس او را مراعات نکرد و از قبیل عدوان بود برز و وفا کنند
بعهد و پیمان و از ایشان حکم کنند هست که حکم میکنند و حکم میکنند نمیشود و از ایشان است کسب که مردم را بواجبات و سنن خواله میکنند
از ابن عبدالملک بر مرد برز و نامدار می دانند که او را پیش انداخته بودیم خطاب نموده گفت کدامین از شما این شعر را گفت بمیدانم من از پیش برتر
جواب دادم که ذوالاصبع گفته او مرا گذاشت با من برز و منوجه کردید و گفت که نام ذوالاصبع چه بود گفت بمیدانم باز من از پیش سرش جواب
دادم که نام وی حران بود او باز مرا گذاشت با من و منوجه شد و گفت که چرا بد ذوالاصبع مملکت شده گفت بمیدانم انگاه باز من از پیش سرش گفتیم
انکشت او را ما را کردند از اینجهت بد بزلت مملکت کردید باز مرا برز نموده از او پرسید که او از کدامین طایفه شما بوده گفت بمیدانم باز من از
پشت سرش جواب دادم که از طایفه بنی ناج بوده انگاه از او پرسید که حصه که از این مال بتو داده چه قدر است گفت هفتصد درهم بعد از آن
بمن متوجه کردید گفت که عطا بیکم متوجه کرده ام چه قدر است گفت چهار صد درهم انگاه بیکم از منسوبان خود گفت که ما بنی الرغیر عهده سپردیم
حصه او کم کن بر حصه من بفرای از انجا بر کشم در حالیکه عطای من هفتصد بود و عطای وی چهار صد در روایت دیگر است که عبدالملک از
امرد برز پرسید که ذوالاصبع از کدامین طایفه شما بوده او گفت بمیدانم انگاه من از پیش سرش گفتیم از طایفه بنی ناج که شاعر در خصوص ایشان
گفته است اما بنو ناج فلا تدکرهم ولا تبغ عینک من کان هالکا اذا نلت معرفه الاصلح بینهم بقول وهب لا اسام اذا کا فاصحی کلف العود
حب سنامه محوم قلب الطیر احدی رکا یعنی نام قبیل بنی ناج این بود و ایشان اعراض کردند و التفات نکنند از ایشان بکسب که کشته میشود زیرا که
وقت سخنان صلح امیر میگویند برای اینکه ما بنی ایشان را اصلاح نمائیم انگاه وهب میگوید که سخنان ذلت امیر تو را بر خود لازم نمیکند یعنی اگر سخن تو را
قبول نمایم دلیل خواهیم شد بر افتد روزمان نکند است که وهب مانند پیش اشتر میسخته کردید که کوهانش بلند شد و مرغان در اطراف آن برای
خوردن کوشش میکردید در حالیکه پیشتر کشته در جایگاهش خوابانیده شده باشد یعنی بعد از زمان کمی وهب در معرکه قتال کشته شد و
میان میدان مانند اشتر سر افتاده کردید بعضی بنی چنین روایت کرده اند که ابیات را ذوالاصبع انشأ نموده و از ابیات مشهور ذوالاصبع این
دو بیت است اکاشد الضیف المبین فیهم واصحل حیوید و الثاب اجمع و اهدیه بالقول هدانا ولا بری سیر ما اخی کبات بفرج یعنی از
طایفه در پیش روی کسی که با من حسد و عداوت دارد و نیت میکنم و میخندم مجدیکه دندان برز ظاهر میشود یعنی بدت میخندم و سخنان نرم و اح
نما با و میگویم اگر بر باطن امر من که از او مخفی و پنهان داشتم مطلع گردد هر چه از من و واضطراب نمیخواهد زیرا که بعد از اطلاع بر باطن من میدانم
که ندیده که بنات از آن تغییر میشود برای هلاکت او نموده ام محکم است هر که خطا نخواهد شد و این در بیت نیز از اشعار او است اذا ما الدهر حمر
اناس شراره اناخ باخرنا فکل للشامینین بنا ابقوا سبلع الشامون کالقینا یعنی و بیکه روزگار سنکینهای خود را بر پیشانیهای اهل قبیل داد
بعضی از ابیات مجادث مبتلا کرد ایند انگاه همه خلافتی را در آن ابتلا بکسان خواهد نمود پس بگوئیم ثبات کنندگان ما که بگویم بوش بیاید یعنی از غفلت
بیدار شوید بزرگوار است روزگار ثبات کنندگان هم میرسد چنانکه بمارسید و این دو بیت نیز از اشعار او است ذهب الدین اذا رآه
مقبلا هسوا الی درهوا بالیغل وهم الذین اذا حملت حمالة ولقینهم نکات لمرحیل یعنی کسانیکه در وقت رفتن من نزد ایشان شاد و خوش
حال میشدند و مرجام میگفتند هر رفتند و منفرض کردند بدند ایشان چنان بودند که هر وقت ضرری بادیتر را متحمل میشدم و ایشان مدافع
میکردم انگاه گویم با خود را چنان میدادم که اصلا ضرر بر من نمیرسد و براصله و عطیه از ایشان بمن میرسد که تلا فی ضرر بمن میشود با
از جهه حسن سلوک و رفتار ایشان که با من می نمودند هر غرامها را فراموش میکردم از جمله او این ابیات است که مشهورند بیت لی ابن عم علی ما
کان من خلق مخالفان فایلی و یلیتی از روی ابیاتا سالت نعامنا فحالفه و نرا و خلیته و لا لای ابن عمک لا افضلت فی نسب حتی ولا

ما ج بانفون والف
مرفیله البیت و در بیتان

باب انجاء معسر

عمر

تجربه در حین

نحوه

دانی فخری ای لعنه ما بانی بدی غلبه عن الصدیقین ولا خیر مینون ولا لیلانی علی الاذی یبطلون بالفاحشای ولا اغضی علی الهون ماذا
 علی ان کنتم ذوی رحم الایحکم از لم یحوی باعمران لاندع شتی و منقصت اضرب حب نقول الهامه اسفوی وانتم معسر زید و علی ما
 فاجعوا امرکم طرا فکیدونه لا یخرج العسر من عسر ما یسیر ولا الیمن من لا یلین لینه یعنی مرا میر عسرت که بسبب بیگانه ای که دارد با هم مخالف
 داریم من او را دشمن میدارم و او مرا را بمصیبت چار نمود اینکه از همدیگر تفرق کردیم پس او مرا از خود جدا خیال کرد و من او را خد
 را با و پسر عم تو که من باشم تو از جهت نسب من بر فضیلتی نداری و تو حاکم و قاهر بر من نیستی و اینکه مراد لیل نمائی سوگند بگویم تو با دشمنی
 هر این نسبتی که نسبتیست و خلق بد دارد از دست خود با و امتناع ندارم و در رفع دادن منت می گذارم و زبانم دشنام بفر و ما یک
 بماند همد و از خوار شدن هم خشم نمیوشم یعنی اگر کسی مرا متواری کند از او در میگذرم چه ضرر دارد بر من هر چند که صاحب رحم و خویش من
 اینکه شما را دوست ندارم اگر مراد دوست ندارد پدر و اگر دشنام دادن را بد گوئی نمود ترا نسبت بمن را نکند هر این صریح بر شرت من
 بطریقه که تشنه میشوی و آب میخواهی شما جماعتی هستید از صد نفر بیشتر اسباب خود را میپاکنید و با من میکید قهر و دشمنی کردن با من نه افرا
 بر من مکر با و امتناع را نمی و ملائمت نمکنم با کسی که طالب ثمنی من نیست و از جمله معسرین **معسر** کرب جبر است و او زال رعین بود ابن سلام
 گفته که معسر کرب و حال که عمرش طولانی شده بود ایند و بیست و یک نفر اولی آنها اینست یوما انانی بعد یوم جدید بعد ضیاع کل حجر و بانی له ثبنا
 لا یعود یعنی خود را چنان محبوس که هر روزی که بر سر میبرم روزی که بعد از آن بمن میباید روزی که در هر ضیاعی عود میکند لیکن جوان
 من آباد دارد از اینکه عود نماید از جمله معسرین **ربیع** بن صبیع فراز است چنین گفته میشود که نارغان بن امیر ماند بود مد کور کرده اند که بر مجلس عبد
 الملك بن مروان داخل نگاه باو گفت که باربع از طول عمر خود و از حوادث گذشته که بدین بمن خبر ده حدیث را بطریق که در روایت صدوق و گذشت
 باخر رسانند لیکن درین روایت افزوده است این را که عبد الملك باو گفت که تو را خوشحال نموده بخند که لغزش میخورد و عطای که بر عتبت تو میسر شد
 و طریقی برزد و گفت که طعام صیانت در آن میکند از بعد از آن سبب مرگش گفته که اگر این خبر صحیح باشد باشد باید که سؤال عبد الملك از ربیع
 در ایام معاویه بوده باشد نه در زمان خلافت خود زیرا که در این خبر چنین مذکور است که ربیع گفت در اسلام شصت سال عمر نمودم و حال آنکه او
 خلافت عبد الملك در سال شصت و پنج از هجرت گذشته بود پس اگر این خبر بدرجه صحیح برسد باید که بدین پنج باشد که ذکر کردیم و روایت شده است
 که ربیع ایام معاویه را در زبانت پس سؤال عبد الملك از او در ایام اتفاق چنین گفته میشود که وقتی که در وین سال از عمر ربیع گذشت نگاه این ایام
 سنجید الا یلیع بینه ربیع فامر ان یسیر فداء بالی قد کبرت و د و عظمی فلا تغلکم عن النساء و انکنا لیساء صیدین و مالک نیه و لا آسارا
 اذ کان الشیاء فاذ ففوی فان الشیخ بعد من الشیاء اذ اما حین بد هب کل فر قیر مال خف اورداء اذ اغاش الفی ما بین غاما ففقد
 اللذاه و القناه یعنی پیران مرا بگویند پیران بد شمارا فدا باد که بکری سن و پیر می رسند استخوانم نازد و سست گردید بزبان خود نان
 مشغول گردید از من غافل نشوند بد رسیده که هم سرهای من زنان را سبک و وفادار هستند و پیران هم نسبت بمن تقصیر کرده اند و قنکه موسم
 زمستان در رسید نگاه مرا لباس پوشید زیرا که پیران را فانی میکند و منعمم گرداند و وقتی که هر سرها را در روند نگاه پیران سبک باردا
 بمن کفایت میکند و ما اینکه مرد و وین سال عمر نمود نگاه جوانی او را لذت از او زایل کرد و قنکه بسن و وین سال که رسید با این ایام
 مرتبه گردید اصبح عنی الشیاء قد خیر ان بان عی فقد ثوی عصرا و دعا قبل ان نود عر لما ففوی من جماعنا و طرا ها انا اذ امل الخلود و قد اذ
 سنی و مولد حرا ابا امر الفلین هل سمعت به هیها هیهات طال ذاعرا اصبح لا حیل السیاح و لا امل داس البعیر ان نفرا و الذی احسا
 ان مررت به وحد و اخیه الریاح و المطرا من بعد ما فوی انوه بها اصبح شیخا اعیاج الکبر یعنی لباس جوانی از من کنده شد اگر جوانی از
 خود بد باکی نیست زیرا که روزگارها با من بود و قنکه از ما حاجت خود را بجا آورد نگاه با ما و ما عود نمود پیران که ما انرا و داع کنیم آگاه شود
 من که هستم که از روزی که منم که در دنیا هستم بمانم و حال آنکه سن و ولادت من حیرا که پدر امر الفلین بود در یافتن با اینگونه طول عمر را شنید
 دور است این که انرا شنید باشد زیرا که ابن عمر بسیار طولانیست از کثرت سن و شدت نانوای قدرت برداشتن اسباب جنک ندارم و سر
 شرا را اگر نخواهد که بگریزد منم که دارم اگر کرد نهاد چار شوم منم که از باد و باران هم بیم دارم بعد از آنکه قوت داشتم که با ان از
 جابر میخواستم و حرکت میکردم کرد با من بر می شدم که بقیه مشقت کبر سن مشغول گردیدم از جمله معسرین ابو طحان ثلثی است ناشی از خطه ابن
 شریه اصلش از اولاد کثان بن قین است ابو حاتم گفته که ابو طحان دو وین سال عمر نمود و در خصوص طول عمرش گفته ببت ختنه حاینان الد
 حنه کایه خلیل بد فو لیبید و صیر الخطو بحسب من رانی و لست مقید الی القید یعنی حوادث روزگار قامت مرا خم نمود بطریقه که مانند
 شدم که در کمینگاه شکاری قد خود را خم کرده کامها خورد بردارد و بسوی صید رود و مانند کسی که بدیم که شانش کونا و حیر بر روایت
 است که مانند کسی شدم که کامها خود را خم و بگریزد یک میکند از در وقت راه رفتن هر که می بیند چنین خیال میکند که بزنجیر می کشند
 نشد ام ابو حاتم میگوید که چند نفری از اصحاب ما بمن خبر دادند که ما از یونس بن حنیب شنیدیم در حالی که او در وین سال است میگوید

نیز ایند و بیست از او شنیدم که انشاء نمود بفار بخل و جلال باز وید و قبل از رفتن بشرفید یعنی روی او بد از شدت پیری و ناله های گاه گاه
ناله های بیهوده بگریزد بد شد اند و زمانه ترابید برین قیدها بسته و نیز ابو طحان ابن ابیات را گفته و ای من القوم الذین هم هم اذ امانت منهم میت قام صاحب
خود التمام کلما غاب کوکت بدی کوکت ناوی الیه کواکبه اضاعت لهم احسانهم و وجوههم دجی اللیل حتی انظم اجزع ثاقب و ما زال منهم حبک نواصی
تبر المناجحت سار کما شبر یعنی من از کسان خسته که ایشان ایشانند یعنی جلالت قدر و بزرگی مرتبه را همیشه دارند زیرا که اگر بزرگی از ایشان و قنای
یکی دیگر از ایشان که مانند او است در جاه و وی قرار میگیرد ایشان مانند ستارگان آسمانند که هر وقت ستان از ایشان غایب گردد ستاره دیگر
میشود در حالی که ستان کان او یعنی اعوان و انصارش در اطراف وی جمع میشوند انگاه رویهای و حبیب ایشان از نوران ستان هر دو شش اخذ
سبکند و از یکی شب و رقی است که ستاره ثاقب از سایر ستارگان را با اطراف خود جمع نماید همیشه از ایشان مرد بزرگ و مبلبل القدر هستند که هر
لشکر آورد مرل هارای هلال نمودن دشمنانش با آن لشکر میروند معنی دویست و بیست و اول شبیه قول او سر بن جبر است بیت اذ اقم مر میاد را حیدنا
به تحفظ فینا اب اخر مقرر یعنی هر وقت بپسندند ندان بزرگ است از ایشان ما که بجهت توالد و ناسل نیکه داشته میشود و از ایشان غایب میگردد
انگاه ندان شد دیگر از ایشان ماد در روئیدن بخوش میاید یعنی هر وقت که بزرگی از مافات شود انگاه بزرگ از ماد رجای وی نشیند و طفیل
غیر امانت این مضمون بخاطر رسیده و گفته بیت کواکب دجی کلما انقض کوکت بدی و انجلت عنه الدجی کوکت یعنی ایشان مانند ستارگانند
در وقت تاریکی هر وقت که ستان از آنها غروب کند انگاه ستان که ابر از او پوشیده بود ظاهر گردد و خرمی این معنی را اخذ نموده و گفته اذ اقم
عنا نقور و انجا بد اقم ل جانب الافق بلغ یعنی هر وقت که ماه از ما غروب میکند با ایشان کرد انگاه ماه دیگر ظاهر گردد در حالی که در سمت
روشن میشود و مانند اینهاست مضمون این بیت خلافة اهل الارض فینا و انما امانت مناسبت نام صاحب یعنی خلافت بر اهل ار
در خاندان ما بمنزله امارت و میراث است هر وقت که بزرگی از مافات نماید بزرگ دیگر از ماد رجای کرد و مثل اینهاست قول شاعر بیت اذ
سید منامه لیسبل اقام عمود الملك اخر سید یعنی هرگاه هر وقت که بزرگی از مافات کند بزرگ دیگر ستون سلطنت را بر پا میدارد و میراث
حمای عقیل در قول خود بمضمون قول ابی طحان که بیت اخاءت لهم احسانهم و وجوههم باشد نظر کرده و بپیر از او گفته بیت وجوه لوان الملك
اغشوا بها صد عن الدجی حتی تری اللیل یجل یعنی رویهای ایشان بمبایه است که اگر آنرا شبنهاراه میروند با آنها همراه شوند هر آنکه نورانی
نار یک شب پراکنده میکند مجد که شب بالمره زایل میشود و قول جبر بن سعید باین مضمون است بیت اخاءت احسانهم قصاک ل نور
الشمس المصیبة والبد یعنی قدر و مرتبه انطافه سبب جلالت و هزد و ایشان مجدی و شنائ و اشهار میسند که اقباب نورانی و ماه
هر دو مقابل نور آنها خوار گردیدند **محل** بن یحیی صوله در معنی بیت ابی طحان انشاء نمود بیت من البیض الوجوه بنی سنان لوانک تنصت
بهم اخاءهم حلوا من الشر المخل ومن کرم الغیر حب شائوا یعنی مدح از قبیل بنی سنان است که رویهای سفید دارند اگر بخواجه که
ایشان روشن لبوی هر آنکه روشن میکنند و در هر مرتبه از مراتب شرافت بلند و نجابت قبله که خواستند قرار گرفتند و این دو بیت را نیز ابی
طحان گفته فلو ان السماء دنت لجمید و کرمیه دنت لهم السماء اذ کان فی صدر ابن عمک اخیر فلا تسترها سوف یبدد فینها یعنی اگر آن
شان آسمان این میشد که نسبت بزرگی و نجابت کی فرستد نماید هر آنکه نسبت با ایشان هم میکرد و وقتی که در سینه پیر عمت حقد و حسد و
قوت انگاه از اینها یعنی با و تعرض نکند زیرا که باعث دانه عداوت او میشود بروی دفته عداوت ظاهر گشته زایل خواهد شد و نیز گفته
اذا شاء و اغیها استفی من وقیحه کعب العذاب صفو لم یکنه اگر شبان آنها بخواد هر آنکه آنها را سیراب میکند از وقیحه که مانند چشمه آب کوار او
صافست که هرگز ناصاف نمیشود و وقیحه چاهبست در گرسنگ که برای غسل نمودن و آب خوردن در آنجا فرو آمدن میشود و ابی که از اینگونه
سنگ دراید و بتوی دیگر فرو رود از آب وقیحه گویند سبده قول ذی الرقعة بر این شاهد آورده بیت و قلنا سقا طامن حدیث کانه جانا
الخل تمر و جابماء الوقایع یعنی ماد که نمودیم بان سخنان سبط شدن از حکایتی که مانند چیدن زینوار است در حالیکه با آب و وقیحه ها مخلوط شد
باشد که عبارت باشد از غسل یعنی آن حکایت در لطافت و شیرینی مانند غسل بود اینرا که در روی سنگ جاری میشود آب حشر میگویند
و ابی را که در میان سنگ بزه و در یک جاری باشد اب مفاصل منامد و کلام ابی دویست بر این شاهد ذکر کرده اند بیت مطافل ابکار حدیث
شایعها قشاب یلمه مثل ماء المفاصل یعنی اشتران جوان تان را بشود بدن آنها با آب کل الودی که مانند اب مفاصل است ابو حلیم
سعد که این بیت ابی طحان گفته بیت اذ اما سامل الذل فایر عزیر فقبض الذل الله و احرز ولا تخم من بعض الامور تعزرا فقد بورت الذل
الطویل العزیز یعنی ای پسر من اگر صاحب قهر و غلبه تو را بر دلت تکلیف نماید انگاه بعضی ذلها را که نسبت بمابقی ترا حفظ کنند ترا است
کن و از مباشرت و از تکاب پان کارها از راه عزت برهنیز مکن زیرا که اظهار عزت باعث ذلت طو لایه کرد و این در بیت عبید الله بن معویه جبر
هم نسبت داده اند و مراب طحان را در این معنی این دو بیت روایت شده بیت ارب مظلمة یوما لطیف بها تمخض علی اذ اما غاب انصا حتی ان
ما انجلت غیابها وثبت فیها وثوب الحذر فی الضار یعنی ای قوم من ظلم و ستم بسیار در روزی که رسیده که از شدت و حد آنها بر زمین

شاید

در این

عبدالمطلب

چشم بیدم بینه طاند خال خوار و ذلیل گردیدم از بندها بر من میگذشتند و وقتیکه با و را نام غایب بودند و قبله مدّت غیبت ایشان بستان
و در نزد من حاضر گردیدند انگاه بلافاصله آنها از جای خود برخاستم مانند جستن سبزه که همیشه در خوابگاهش قرار گرفته و شکار کردن عادت داشت
باشد و از جمله معجزات عبدالمطلب بن قیس بن جحان بن بقیله است نام بقیله تعلیم بوده بعضی حارث گفت
و نامند قن بقیله از بن راهب که او را و کرد و لباس نیزه پوشید و میان قومش را آمد انگاه ایشان با و گفتند که تو به بقیله میمانی بینه علف
سبز شباهت اری بکلی و ابوحنف غریبان گفتند که او سبزد و بچاه سال عمر نمود زمان اسلام را در یافت و اسلام بناورد و در مدینه
نصای نقل کرد اند که در وقتیکه خالد بن ولید بغیر من بلبه جیره در اطراف ان بالشکر فرو دادند و در پشت کوفه شهری بود قدم که نهاد
بن مندر در انجا نشست اهل ان هم در انحال محصور گردیدند انگاه خالد با ایشان پیغام داد که مردی را از دانشمندان و بزرگان خود نزد من
روان نمایند ایشان عبدالمطلب بن بقیله را فرستادند و بقیله نزد خالد رسید گفت انعم صبا حاکم انکاء الملك بینه ای پادشاه در وقت صبح با من
لذت باشه خالد گفت خدا اینم مرا از این محبت تو به احباج گردانیده لیکن ابشع بن بکوک اندای مدنت از کجاست گفت از صلب پدرم گفت از
کجا بیرون آمد گفت از شکم مادرم گفت بر چه چیزی تو گفت بر زمین گفت در لباسها خود گفت با انقل میکنی گفت بلی سوگند با
میکنم هر انچه بندهم گفت با پدرم چقدر تو گفت یک مرد انگاه خالد گفت من تا حال مانند امرور زنده بودم هر چه که از او میپرسم کلام مرا بخرد
مرا دم حمل میکند جوابی که مطلوب من نیست میگوید و گفت که تو خیر ندادم مگر از چیزی که پرسیدی و هر چه که میخواهی پرس خالد گفت با پدرم
شما با بنط گفت عزم در صورت بنط آمده ایم و بنظم در صورت عرب ظاهر شده ایم او گفت با با من دعوا خواهند کرد با مصالحه گفت مصالحه
گفت پس انحصارها برای چیست گفت انها را برای این ساخته ایم که اگر سقیمی و بعلی بر ما هجوم آورد و رانها خود را انگاه داریم تا وقتیکه در
غافل بیاید و از ان عمل بد بخت کند گفت چند سال از عمر تو گذشته گفت سبصد و پنجاه سال گفت و این مدت جهاد یک گفت و بدام که کشته
در یاد این سبکگاه بگو ما اند و از اهل جرم و زنا میگردیم که زینبیل بر سر گذاشته و بیشتر از یک کرده نان تو شیر بر نداشتند از انجا تا ایشام با ان
تو شیر مرفت بینه ان بلده بمشابه بر زل بود که نیز یک شام منصل بوده و الحال ان خراب گردید داب و غادت پرورد کار در ماده بلاد و عیال
بدین بخت راوی گوید با او میبود که در کف دستش میگردانید خالد گفت این چیست که در کف دستت است گفت سم است گفت با
چه میکنی گفت اگر با اهل بلد من موافقت و سلوک خوش کردی انگاه بخدا حمد میکنم و اگر غیر این با ایشان نمود من بدلت و خوار میباشان را
نمیشوم این سم را میخورم و از مشقت زندگی راحت میشوم و حال انکه از عمر من باقی نمانده مگر اندک زمانه انگاه خالد گفت که ان سم را بمن
پس انرا گرفت و گفت بسم الله و بالله رب الارض و السماء اللهم لا یضر مع اسمک شیء بعد از ان ان سم را خورده غش او را گرفت و جان خود را
زمان طویل پسینه خود گذاشت بعد از ان عمری نموده بهوش آمد که با از فید رها کردید انگاه ابن بقیله بپوش قومش برگشت و با ایشان
بر پیش شما از نزد شیطان امدم که سم خورد و با و ضرر نرسانید با این جماعت کاری بکنید تا اینکه سر ایشان را از خود دور نمایند انگاه بکینه
او اطاعت نموده با ایشان بصد هزار درهم مصالحه نمودند و انحال ابن بقیله انشاء نموده گفت بعد از انکه من آری سواما نروح بالجوهر
والسدر تمامه قوارس کل قوم مخافه صبح عالی الزیمر و صیرنا بعد هلال یه قبیل کتل الشاه فی الیوم المظفر تقسمنا القبايل من معید علی
کابنار اجرور نو دے الخرج بعد خراج کسر و خراج من قریظ و النصیر کذاک الدهر و لکنه سجال قوم من مساه او سرور بینه با بعد از وفات
مند بن محرق و نغان بن مندر چهار بار امینیم که بیست خورنق و سد بر برای جردن برد و خورنق قصر بیست و نزدیکی کوفه که نغان بن کبر
اورا بنام نمود و سد بر نام جو بیست بعضی گفته که انهم نام قصر بیست بینه بعد از وفات ایشان چهار پادشاه را از یم دشمنان میگذرانند که دینیم
خورنق و سد بر بودند و این احتمال ضعیف است اظهار است که معنی بیست این باشد که بعد از وفات ایشان خورنق و سد بر بمشابه خرابیتند که ما
شیر و سایر درندگان گردیدند و از یم انها چهار پادشاه با نمت را ه ندارند چنانکه ظاهر معنی بیست ثانی بر این شاهد است و ان اینست که سوار
هر قوم از یم شیر و بلیک صدا از سمت خورنق و سد بر میسر دهند و بعد از هلال شدن ابی قیس گردیدیم غاجری و بیدست و پای مانند گاو
در روز باران شدیم و بقیله ها که او معدن عدا نماند که بدرهم عربست ما را در میان خودشان مانند اشتر قاری که ابام جا هلیست در میان
مشهور بوده و بعد از انکه انوشیروان کسری و طائفه قریظ و نظیر از یهودان جزیر از خراج میگرفتند و قمت کردند خراج دیگر هم میدادیم چنین
عادت روزگار بینه دولت ان روز بر نفع انسان است و روز دیگر بر ضررش و روزان روز بیاد بیست روز دیگر بد حال چنین گفته میشود
عبدالمطلب و قن در بلده جیره بنام نمود قصر خود را که معروفست بقصر بینه بقیله انگاه گفت بیست لحدتین لحدتین حصنا لوان المرء یتغیر الحصون
لحویل الزاین اقصی متخیر الاتوع الراج بینه بدرستی محبت حوادث روزگار فلع بنا نمودم اگر مرد را در وقت محاربه حصارها نفع دهند
انرا که بنا کردم بلند بود و سپهر و پشت خود را بجهت بادها کرده بان میوزند از جمله ایام عبدالمطلب بن بقیله که از او روایت کرده اند اینست
است و الناس انباء علی ان من علوا ان قد اقل فجف و تحف و هم یون لای ان را و انشیا فذالک بالقیب محفوظ و محفوظ بینه خلافت ابی بکر بر

باب اجماع

عبد
رحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

عبد
رحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بدین اند و مادران از هم جدا هستند یعنی با هم دیگر محبت و مودت ندارند پس اگر کسی را به پند که مالش فلبس شدن نگاه او را حقیقتش را از او
جدا می نمودند و اگر کسی را به پند که اموال و اراضی دارد نگاه باو می بردند و مودت و مودت می نمودند و در میان با او عهد
و پیمان می بستند و او را از خبرها بدو مخفی می کردند و این مضمون بقول او من بن حجر شبیه است بیت بنی اقر ذی المال الکثیر یرونه و انکان عبدا
سبدا لا یفرح قفلا و هم لقیل المال اولاد عیله و انکان محضه العومیه محولا یعنی کسی که مال بسیار دارد مردم پیران مادر او هستند یعنی او را
دوست می دارند و هر چند که او غلام باشد ایشان او را سبب قوم و عظیم ایشان می دانند و ایشان نسبت به کسی که مال کمی دارد برادران پدر و
یعنی محبت باو ندارند هر چند که از جهت عموهای خالص و خالوهای خالص باشند چنان مذکور شده که مشایخ اهل جبروت که در بیرون آن
نیکنند و قبیله محل بنای آنرا می کنند و تلاش در کندن این نمود نگاه جایی که مانند خانه بود پیدا شد با عباد اهل کرد پدر و برادر و سرشته نظیر
آورد و بد که در بالای سرش کمانیست بدین مضمون که من عبد المسیح بن قبطیه هستم بیت حلبی الدهر اسطوخ جوائی و نلت من المذبح المزیل
و کانت الامور و کافحینه و لم اخل بمعضله کودی و کذبت انال مؤشیرا لک و لکن لا سبیل الی الخلود یعنی روزگار را مانند آتش و شعله و
زندگی خود را در آن صرف نمودم و آن روز و هار برآوردن معیشت و سببم و با کار و هار و بر و شدم و آنها با من رو برو گردیدند مانند رو برو شدن
در فمال با وجود این از امور مشکله مشقت افزای نبودم نزد پدر بود که در بلند مرتبه بر تبارسم لکن که بسوی خلد بودن در دنیا را به نسبت از
جمله معمرین **نایفه** جد است نامش قبر بن عبد الله بن عامر عدس بن و بعضی بن عامر بن صعصعه است و گفته اش ابو لیلی بوده ابو حاتم سجستانی
چنین روایت کرده که نایفه جد پیش از نایفه زیاده بوده و دلیل بر این قول نایفه جد است که گفته است تذکره و الذکره تجع علی الهوی و من
حاجه الخیرین آن تذکره اندامه عند المنذرین محرقی اریه الیوم منهم طاهر الارض ففرا کھول و شبان کان و جوهام د نایفه و شایسته از من
قبیل یعنی امم گذشته را بنیاد او در حالیکه با آنها محبت مرا همچنان می آورد و چیزی که در خزانه خالو محزون است از جنای دارد بابت که با او
شود مصاحبان و ندیمان من که در نزد مندر بن محرق بودند امروز و در میان و از ایشان خاله می بینم پان از ایشان پیر بودند و یار و یار
جوان و پهلایان در صله و روشنی مانند آتش بود خلاصه در مالک صر صفا و جلابان داده شده و این کلام دلالت دارد باینکه
نایفه جد با مندر بن محرق معاشره بوده از خارج معلوم است که نایفه زیاده با نغان بن مندر بن محرق نبوده است چنان گفته شد که سی سال بر نایفه
جد گذشت در آمدن او هرگز سخن نکفت بعد از آن بشمر تکلم نمود و در حالیکه صد و بیست سال عمر نموده بود در اصفهان و نایفه نمود و در آن
در آنجا بود و این ایات او گفته است من یک سائلا عتی فانی من الفیئان ایاام الخان مصت ماه لایم ولدت فیہ و عشر بعد ذلک و حجتان قبطی الشیخ
و الايام متی کما ابی من السیف الفلانی بعل و هو ما ثور جزارا اذا جعت بیائمه البدان یعنی احوال من برسد بداند که من از جوانان ایاام خان
هستم که آنها با من بودند در میان عرب که در آنها ناخوشی در بین و حلقوم ایشان همچنان آمد صد سال از ولادت من گذشته و ده سال با دو
سال بر آن علاوه گردید که هر آن صد و دوازده سال باشد و روزگار هر چند که مرا پیر نمود لیکن از قوت و توانائی من بانی گذشت چنانکه
از شش پیر من یک گرفته بفره را از جوهرش بایه می گذارد که اگر در وی صیقل بران ریخته شود رنگش زده شود هر این جوهر ظاهر شود
در حالیکه بر نه است اگر دستها با قلمدان جمع شوند یعنی از قبضه اش بگردند و بکارش بند و نیز در خصوص طول عمر خود گفته است لبیت اناسا
فانتهیهم واقبت بعد اناسا ثلثه اهلین اقبلهم و کان الاله هو المسناسا یعنی با جماعه مخالفه نمودم و ایشان را فانی گردانیدم بعد از
جماعه جماعت دیگر را بر سر طایفه را منقض و فانی نمودم و عوض ایشان را از خدا بستم در خواست باید کرد زیرا که او است کسی که عوض هر
ناف شد از او خواسته میشود و از هشام بن محمد بن علی بن حنین روایت شده که نایفه جد صد و هشتاد سال عمر نموده و این در پد از ابی حاتم و مفی
دیگر نقل کرده که نایفه جد و بیست سال عمر نمود و اسلام را دریافت و این عهد بیت با و اسناد داده شد بیت قالک امامه که عمرت و خانه و
من غیر علی الاوان و لقد شهدت عکاظ قبل تحلیها فیها اعد کواهل الفیئان و المنذرین محرقی فی ملک و شهدت یوم کجانی النعمانی و عمرت حنی
جاء احمد بالهد و قوار عائله من القران و لبست بالاسلام ثوبا واسعا من سبیل الحرم و لا منان یعنی امامه از من پرسید که چند روز ما
عمر نمود و چند کوسفند را در قربانی بهاسر برید و جواب این گفتم که بر عکاظه حاضر شدم پیش از رسیدن موسم اجتماع مردم در آن حالیکه
از جمله جوانان شمرده می شدم و در حالیکه مندر بن محرق را در سلطنت خود دیدم عکاظه نام بازار بود در ناحیه مکه در زمان جاهلیت در
هر سال اعراب را با جماعه می بستند با هم داد و ستد و معامله می کردند و اشعار می خواندند و فخریه می گفتند و قبیله و ولت اسلام ظهور نمود
سندم کردید و در روز هجرت بن نمان هم حاضر گردیدم و زندگ کردم تا اینکه احمد بخار و عبادیت و رهمنای خلق مبعوث گردید و ابان زب
کنده از قرآن تلاوت کرده شد و از عطایه کسی که نه در وقت سوال محروم کنده است و نه در وقت عطایه کندان لباس فرسخ از اسلام
و شدم و نیز در خصوص طول عمر خود گفته است لبیت المریه و ان یقین و طول عمر ما یقین یعنی کسانسته و یقین بعد حلو العین من و تابع الامام
یعنی لا یزید شایسته که شایسته این هکلت و قائل شیده یعنی مردم در دست می دارند که زندگ کند بطریقه طول عمر را ضرر رساند نگاه می بیند

باب انجاء مصیبت

۱۰۰

در مصیبت

مقابله

بیدار هر چه شاد و سرور دارد و رفت و تلخی آن باقی ماند و روزها از کجی همدگر میبایند بطوریکه او در پنهان نمی بیند چیزی را که او را شاد و
 مژم نماید اگر هلاک شود بسیار می هیند که بر هلاکت من شاک می کنند و بی پای هستند که مرا مدح و ثنا می گویند حکایت شده است که
 نابغه جعدی فخر میکرد و میگفت بخداست رسولی را به مشرت کردیدم این بیت را انشاء نمودم بلغنا السماء مجدنا وجدودنا وانا لرجوا فوف
 ذلک مظهر این از جهت بزرگی و بخت جلی خود با شما و رسیدیم با وجود این باز امید می دارم که بمرتبه بالا از این بر مییم انگاه انحضرت
 فرمود که یا ابالباقه مرتبه بالا از این چیست عرض کردم یا رسول الله بخت است فرمود بلی انشاء الله بعد از آن نیز باحضرت انشاء نمودم
 بیت فلاخیر فی حلیم اذا لم تکن له بواد رحمتی صفتی ان یکدر ولاخیر فی جهلی اذا لم تکن له حلیم اذا ما اوردنا الامر اصدرنا بینه ورحیم خبر
 نیست در وقتیکه مرا آن حلیم یار خبرها نباشد که مبادرت و پیشه نماید برای اینکه صفات آن را از کد و غضبیکه بدارند و در جهل و در
 خبر نیست در وقتیکه نزد جاهل صاحب حلمی نباشد برای اینکه هر وقت که آن جاهل کار بد برآورد نماید آن حلیم او را از آن منع نمود باز
 دارد انگاه انحضرت فرمود که خداد هن تو را نشکند و بقدر روایت کرده که انحضرت فرمود که دهنت شکسته نشود چنین گفته شده که
 صد و بیست سال عمر نمود درین مدت هیچ یک از دنها بر نبضاد و در روایت دیگر مذکور است که او را در هشتاد سالگی بدیدم در حالیکه
 هایش از کثرت لطافت و صفاد و شنای داشتند و هر وقت که از دندانهای ثنایه و می مفاقد یکدیگر از جای و می میروید او بهتر بخلا
 بود از جهت ندان سید مرتضی گفته که از جمله چیزها که شبیه قول نابغه است در جواب سوال پیغمبر که انحضرت فرمود مرتبه بالا از این چیست
 او گفت بخت است حکایتی است که روایت شده و آن اینست که اخطل بحلب عبد الملك داخل کردید که از حجاب سلی شکایت می نمود و باو انشاء نمود
 بیت لقد اوقع الحجاب بالبشر و قد اقمه الى الله منها المشي والمغول فان لم تغربها بحكمها يكن عن قرين مستمان ومرحل بقية هراية حجاب در خصوص
 خبر حادثه واقعه نمود که از آن حادثه باید بخدا شکایت کرد و باو نبا باید کرد پس اگر محکم کردن در آن حادثه از این پیغمبر ندیده هراية از قرین اعراض میکنم
 و طلب مؤنه و منزل در جای دیگر من تمام انگاه عبد الملك گفت یا ابن الحنا بینه ای پیغمبر گفتید با اینکه ای پیغمبر خسته شدی عزیز قرین بجا خواهی
 رفت گفت بجهت او گفت اگر عزیز از این میبکشد هراية از این میبکشد پس بر قول او بجهت تخلص صلح است بطوریکه بدیدم کوی چنانکه جعد بگفته خود که
 گفت بجهت خلاص گردید اول مصیبت جعد که ایات گذشت را از آن ذکر کردیم اینست بیت خللی غصنا ساعة و هجرا ولو ما على ما
 الدهر اودرا ولا نسل ان الحوة قصيرة قطار الورع الحوادث اوقرا وان كان امرا لطيفان دفعه فلا تجر عا ماقض الله واصبر العظام
 ان الملامه نفعها قليل اذا ما الشئ ولا فادبرا بهج الخ والملازمة ثم ما بعرب منا غير ما كان قدرا بینه ابدوست من ساعة حتم بهم بکذا
 و معا جرت کند و روزگار از در مقابل آنچه که حادث نموده با نطف کرده ملامت میکنند باز ملامت نمایند مسا و سبب و نه بر سبب از سبب
 گونا می زند که پس از بیهای حوادث خواهد دید برید و خواهد از آن بگریزد و اگر حادثه بر شمارد دهد که طاققت دفع از آن انداخته باشند انگاه
 از قضای الهی جریع نکند و طریقه صبر و تحمل را پیش گیرد با آن انداخته باشد بعد از گذشتن امر ملامت نفع او کم است و بخیال میبایند لیکن بمانند
 میکنند مگر چیزی را که در روز اول در حوا مامعده کردند و در هین مصیبت نیز گفته بیت لوی الله علم الغیب عن سوان و بعلم منه ما مضی و ناخرا و
 جاهدت حتى ما احسن ومن معي سهيلا اذا ما الاح ثم تغورا بینه خدا بینه علم غیب از هر کس غیر از خود بچید و منع کرده و خود ش هر چیزها گذشت
 و ایند را میداند و در راه رفتن سعی و تلاش نمودم جعد که سهیل را بیدیدم در وقتیکه طلوع نموده بعد از آن غروب کرده بود بینه طی مسافت جعد
 نمودم که بشام رسیدم و در آنجا سهیل دیدم نمیشود و در این قصید نیز گوید بیت ونحن انا من لا نفود جعدا اذا ما الفنا ان جعد و شقرا و شقرا و
 الرجع الوان جعدا من الطعن حتى بحسب الجون اشقرا و لیس بعرف لانا ان رد ها صحاحا ولا مستنكر ان تعفرا بینه ما مرد ما هم که اسبا خود را
 عادت نداده ایم باینکه در حالت ملاقات بدشمن از جای دشمن استاده میل نمایند و در شونده بینه هم اوقات در حنگاه خود دشمن را مضد
 نموده است باختر اینم نه اینکه بطریق لغبت و بازی انها را در اطراف دشمن بچولان آورده ایم و در روز حوب بسبب فخرهای نیز که بر بدن است
 ما بر سدر نک انها مشاخر نمیشود بینه خون الوده میشوند مجدیکه سفید رنگ از انها بنظر سرخ میاید و در میان ادا ب عادت نیست که
 انها را زخم بخورده از حریکاه بزرگ داریم و در میان ماخلات عادت نیست اینکه با انها انهاد و محاربه کرده میشوند مرزبان من خبر داده
 بما انشاء نمود علی بن سلیمان اخفش او گفته که احمد بن محبی بما انشاء نمود او گفته که محمد بن سلام و عیزه و بما انشاء نمودند این چند بیت را و
 نیست انها را بنا بینه جعد داده اند بیت نلوم على هلاك البعير طعينة وكنت على لوم العواذيل را زبا الم تعلق ان زرب محاربا بما لك من البو
 شبا ولا لبا ومن قبله ما قدر زرب يوحج و كان بن ابي والخليل الضابطا فنه كملت حرا نر غيرة جواد مما يقع من المال باقيا ثم بینه ما جعد
 على ان بینه ما بسوء المعاد با اشم طوبى الساعدين في سبيلك اذا الم برح للجد اصبح عاديا بینه سفر مر اجته هلاک شدن اشتر ملامت و ملا
 میکنند و حال آنکه من ملامت ملامت کنندگان را محبوب میدانم با آن انداخته که در محاربه و قتال مصیبتی من رسید امر و زیفته از آن مصیبت
 تو هست و نه در من و پیشتر از آن بسبب قات کسی که جلد و جالب بود مصیبت زده کرد بدیدم او بر مادرم بینه برادر دم و در دست خالص

فایانجام مستحب

بنیه و غیر آن که جات بانها محتاج است ایجاد نمود در حق انها هم بقا و استمرار جایز و ممکن است انگاه فانی و منفی بودن انها موافق نیست بآن
 خدا انها بر محل انها طاری و عارض گردد و حال آنکه قول قوی تر اینست که چنانچه خداوند بخت و بیا بجا می هستند که او عاقل و خدایان که جات فانی
 بودن محتاج بمرور ضدش نیست و اگر چنانچه در نفس الارضی باشد بان مقصد ما در این باب خلل نمیکند زیرا که اگر خدا بنیم ضد از خود
 چیزی را که جات بانها محتاج است ایجاد نماید و بنیه صاحب جات را هم نشکند هر انچه جاتش مستعد و مستمر گردد و اگر فرض کنیم که از شان جات است
 و استمرار و امتداد نیست باز مقصود ما که امکان طول عمر است صحیح است زیرا که خدا بنیم قادر است بر این که انا فانا خود از او چیزی را که جات بانها
 احتیاج دارد ایجاد نماید پس بنا بر این جات آن ذیجات مستمر گردد و آنچه بسبب طول زمان و کبر سن عارض میشود مانند پیری و نواقض بنیه
 انسان از چیزی که نیست که لزوم داشته باشد اینقدر نیست که خدا بنیم قادر تر از این جاری گردانند که در وقت درازی عمر انسان را پیر و
 بنیه گرداند و هیچ وجه از وجوه زمان را در این باب بجای و تاثیر نیست و خداوند عالم هم قادر است بر این که ایجاد نکند چیزی را که عاقل و بران جاری
 گردانند پس وقتیکه این مقدمات ثابت گردید هر انچه ثابت میشود اینست که طول عمر امریست ممکن و غیر محال و کسی که از احوال میداند از این راه نیست
 اعتقاد چنان نموده که استمرار جات ذیجات واجب نیست که از طبیعت و قوت وی ناشی گردد و انها را هم نیست بماده هر کس که مد و غایب نیست
 که از آن حد نمیکند و وقتیکه بان حد منتهی گردیدند منقطع میشوند و محال میشود که دائم و مستمر باشند و اگر طول را بقاعل مختار صاحب
 تصرف نیست میدادند هر انچه محال نمیدانستند و گفتند و اینست که ان داخل عادات یا خارج از انها بدین هیچ است که شک در این نیست که و
 که عمرها از قدرت زیاد گردیدند بحدی که عاقل عادت شدند انگاه عادت باین جاری است که فتنه ها انها هم نزدیک باشند مگر اینست که ثابت گرد
 است اینست که عادات بحسب اختلاف از من و امکنه مختلف میشوند پس بنا بر این لازم است اینست که در عادات مراعات نمایم نسبت انها را بیکدیگر
 که اینها نیست با ایشان در مکانشان و زمانشان عادت کنند مثلا گوئیم که عادت فلان فیله در فلان مکان و فلان زمین چنین و چنان است
 و این هم بمنع نیست که چیزی که عادت بران جاریست بر سبیل تدریج فلت بهم رسانند بحدی که عادت منقلب گردد و حدوث ان امر که عادت شده
 بود در آن حال عاقل عادت گردد و در مابین علما اختلاف نیست و هم چنین بمنع نیست اینست که امر عاقل گشت بهم رسانند بحدی که حدوث ان
 در آن حال عاقل عادت نباشد و این فیمابین علما اختلاف نیست و قیاسا اینست که این مقدمات صحیح گردید انگاه میگوئیم که بمنع نیست اینست که عادت در زمان
 پیشین بطول و امتداد عمرها جاری شده باشد بعد از آن بر سبیل تدریج فلت و کونه بهم رسانند بحدی که عادت ما الحال بخلاف آن جای
 و اینست که طول عمرها که نقل کردیم نظر بعادت ما عاقل عادت بنظر میآید اینست که مذکور گردید و دلیلست اجماعی که در مقام اثبات مدعا کافیست
مؤلف گوید که شیخ صدوق علیه الرحمه از جمله معجزین لقمان بن عاقل را ذکر نموده و گفته که او سر هزار و پانصد سال عمر نموده و اعیان در خصوص
 وی گفته است لنفسی انی تخار سبعة اشهر اذا مضی تسرخلدت الی تسیر فمیرحی حال ان سور خلود و هل یبقی النفوس علی الدهر و
 لا دناهن اذ حل و بشه هلك و اهلكت بن عاقل فمات و یغی برای خود هفت مرغ کرگرس اخبار نموده بطرزیه که هر وقت یکی از انها میمرد تو
 باقی ماند نامردن کرگرس بکر حکایت کرگرس پیشتر مفصلا مذکور گردید پس او بحدی معتبر گردید که چنین و چنان نموده که کرگسهای او در دنیا مخل
 خواهند شد و حال آنکه هیچ نفس در روزگار باقی نخواهد ماند و باخرین انها در وقتیکه همه شترها پس افتادند گفت که هلال گردید و پیر
 عاقل را هم هلال نمود شیخ گفته است که از جمله ایشان رسیع بن ضعیف بن وهب بن یحیی بن مالک بن سعد بن علی بن فراره است او صد
 و چهل سال عمر نمود بعد از آن از اشعار و قصص و مثل انها را که ماذکر نمودیم ذکر کرده بعد از آن اکثم بن صیفی را ذکر نموده و گفته او صبی
 سبض سال عمر نموده و بعد از آن پدرش را ذکر نموده که صیفی بن رباح بن اکثم باشد و گفته است که او در بیست و هفتاد سال زندگانی نمود بطول
 که عقلش کامل و درست بود و او است کسیکه مشهور بیک علم است که متلمس شاعر در حق او گفته است لیک الحلم قبل الیوم ما یفرع العبد
 و ما علم الانسان الا بعلم الله صیفی بن رباح را که مشهور بیک علم است پیشتر از این نری و علامت بوده و ایشان چیزی ندانسته است مگر بر
 اینست که بد بکریم تعلیم نمود و از جمله ایشان خیر است بن سعد بن سعد بن شام بن عمر است و بیست سال عمر نمود هرگز پیر نکرد و پیر زمان
 را در یافت و از آن روز یافت ابو خاتم در پایه از عتبه او از پدرش روایت کرده او گفته که جنبه ساهی وفات در حالی که در بیست و بیست سال عمر داشت
 موبهاتش میآید و دندانهاش درست بودند و پیر عمرش فیس بن عتد در مرثیه او گفته است و من یأمن الحدیث ان بعد خیرة النبی ما سبقت
 خیرة المشبه کان منیة افلانا فرود و الا لیهلکوا من دون اهلکم خانا یعنی هر که بعد از وفات خیرة ساهی از حوادث روزگار در امن باشد
 لا محاله خواهد مرد زیرا که مرگ بسبب هجوم آوردن حوادث نیست چنانکه مرگ جنبه بر پیری و پیری نموده و بر بنا کفانه در یافت پس وقتی که حال از
 بدن منوال دیدند انگاه توشه راهی برای خود بردارند و اگر بر ندرد بنا کفانه هلال خواهند شد بطرزیکه خوششان و سایر اهل شما هلال
 شما مطلع نمیشوند و از جمله معجزین در مدین حبشه است و بیست سال عمر نمود و زمان اسلام را در یافت قبول نکرد و از کسان بود که مشرکان
 کشید بدعوی چنین آورد و از مقدّمه بحدی ایشان بحاجه پیغمبر حاضر گردید و از روزگشته شد و از ایشان محض بن عثمان بن عالم زبیده

مؤلف گوید

در مدینه مدینه

کتاب

در مدینه مدینه

باب اجناس

۱۰۳

دو بیت و پنجاه سال عمر نمود و از جمله معجزات عمر بن حنظله آنست که چهارصد سال عمر نمود قائل این ایات است بیت کبر و طال العمر
 سلم افاج لئلا عمر مودع كما الموت اقباني ولكن شاقبت على سئون من صنف و مریع ثلث ما قد مردن کوا مالا وها انا ذا ارجی منه اربع بعین
 در که سن و طول عمر عده و سبدم کوا کرند ما را از انچه هستم در شیه که بود بعد شایسته نیست زیرا که بی ادبیت و از آن مر آنکه داشت مرا فانی و خلاص
 نمکند لیکن سالها پی همدیگر از جایگاه بهار و تابستان بر من گذشتند سبده سال کامل نا حال از عمر گذشته و الحال امتدایم چند صد سال
 را دارم و از جمله معجزات حارث بن مضاض خرمی است عمر او چهارصد سال بوده و قائل این دو بیت است بیت کان له یکن بنی النجور الی الصفا این
 ولکم من بکة سائر تلی عن کما اهلها قبادنا صرونی اللالی والحدود العوار یغ کوا که ما بین کوه مجور قصفا اینست نشد و در مکه وقت شب هم
 با ما نکرد بلی ما اهل مکه بودیم ناگاه حوادث شبها و بختهای برکشه و لغزش خورده ما را احوال نمودند و از جمله ایشان عبد المسیح بن بقیله غسانی است که
 و عبیده و غیر ایشان ذکر نموده اند که او سبده و پنجاه سال عمر نمود و از احوال و اسرار و مانند آنها که گذشت ذکر نموده بعد از آن نایب حید و آیه
 قینه و ذوالاصبع عدوانی و زهر بر خناب و در پیدین عهد و حرث بن کعبی و احوال و احوال ایشان را چنانکه در کلام سبده مرتضی گذشت ذکر نموده بعد
 از آن گفته که اینها که ذکر نمودیم یاق است از اخبار معجزین و تمام آنها در کتابها ثبتست که در این باب تصدیق شد و آنچه که اهل فرس در این باب بیان نمود
 اند که در زمان پیشین از پادشاهان ایشان جماعی بودند که عمرها طولانی داشتند چنانکه نقل میکنند و ضحاح صاحب و مار هزار و پانصد سال
 عمر نمود و فریدون عادل زیاده از سه هزار سال عمر نمود و میگویند که پادشاهی که مهر جان را احداث نمود و هزار و پانصد سال زندگانی کرد از این مدت
 شش سال از قوم خود پنهان شد و غیر اینها و احم از حکایاتی که در کتب نواری ایشان مذکور است نقل کرده اند بزرگوارها طول بیندیشم پس بنا علی
 هذا چون گفته میشود که طول عمر صاحب الزمان از عادات بیرونست و از جمله معجزات عرب بعرب قحط است و یا مریع بوده و او اول کسی بود که زبان عرب
 سخن گفت و دو بیت سال چنانکه ابوالحسن اصفهانی در کتاب قرع و شجر ذکر نموده سلطنت نمود و از ایشان یکی عمر بن عامر بن مزین است اصفهانی از عبد
 المجید بن ابی عبید انصاری و شرف بن قطای روایت نموده که او هشتصد سال عمر نمود بعد از آن احوالات و مانند اخبار بر آنکه در کلام صدر
 گذشت ذکر نموده بعد از آن گفته که چنین گفته شده است که نامیدن و بی یقین از این راهست که مزینا از مرق ما خود است و آن بمعنی پرا
 است و در عهد او هم طایفه از او پراکنده گردیدند با طرات زمین رفتند و او پادشاه زمین سیاه بوده کاهنان باو خبر میدادند که خدا بخواهد این
 سر زمین با سبل عمره خراب خواهد کرد انگاه ندید نموده از افسه را خود فروخت با اولاد و اتباع خود پیش از آمدن سبل عمره از آنجا دور رفت
 قبله از و منتشر گردید و طایفه انصاری هم از اولاد او پند و از جمله ایشان جلهمه ابن اود بن زید بن شخب بن عرب بن زید بن کلان بن بقر است
 جلهمه اطمی میگویند زیرا که قبیلگی باو نسبت داده میشوند و او از آخر بیت که شرح بسط از طول دارد و او را برادر بود که بجانب بن طالت و
 میکنند و هر یک از ایشان پانصد سال عمر نمود و در میان ایشان در سرخر آگاه مناره شد انگاه جلهمه از هلاکت عیش خود ترسیدند و از آنجا
 کوچید و منازل را طی نمود از این جهت بطی نامید شد او است صاحب اجا و سلمی که دو کوهند مر قبیلگی را و این افسه هست مشهور و طولانی و
 از جمله معجزات عمر بن طی است و بنا بقول علمای خراعه و ریاض بن عمر مزینا است در محاربه خراعه و جرم ریاض خراعه بوده است و او است
 کسیکه سنت و داب سائیه و و صیده و حام و ادرا بام جاهلیت در میان کفار احداث نمود مراد از سائیه است که در ایام جاهلیت هر که مسافر
 در سفر داشت برای آمدن او نذر میکرد و چنین میگفت که نانه من سائیه است یعنی سر خود گذاشت و از ادش کردم بعد از آن دیگر با از منفع نمی
 شدند و از آنجا که منع نمیکردند بعضی گفته اند که مراد از آن اشتریت که اولاد او را در ادش را به بیند و انوقت دیگر با از منفع نمیکردند و
 آن سوار نمیشدند و از آنرا برای خودشان بر میداشتند و اگر مزینا از برای بنهای خود قرار میدادند و اگر در یک شکم مزینا میدادند و هم ماد
 انوقت نمیکشند که ماده برادرش و اصل شد پس آن را برای بنهای خود میبردند و معانی دیگر هم در تفسیر آن مذکور است اگرچه بجهت
 کنیم و مراد از حام اشتریت است که از صلب آن ده شکم پدید میآید شود و قبته اشتریت صفت میشود در ایام جاهلیت دیگر از سوار نمیشدند و از آنرا
 بیارش نمیکشیدند و از آنجا که ممنوع نمیشد و در تفسیر این هم معانی دیگر مذکور است و آن دو بیت را که یکی هبل و دیگری صفا بود از شام بمکه
 آورد آنها را برای عبث تعیین کرد هبل را بختی از مدینه به مدینه که تسلیم نمود از آنجهت آنرا هبل خدی میگویند و بیایا که ابو قیس رفت مناه را
 در مثل گذاشت و نزد او آورد و او را که بود که نزد را با آنجا آورد و در خانه لویه صبح و شام با آن بازی میکردند از رسول خدا روایت شده است
 که آن حضرت فرمود در شب فراج مرا ایتم الا بربنا انگاه عمر بن بجراد پدم که مرد کوه ماه فدو زکشی سرخ مایل یکپود نیست سافهاش را در میان
 اتم میکشید کسم این کبست گفته شد که عمر بن لخی و او پیاره امورات کعبه بیت الله میباشند چنانکه پیش از او قبیله جرم با آنها میباشند
 و قبته هلال کردید و بخط شریف رضی آیه الحسن محمد بن حسین موسی که برای نفایحی که جمع نمود بود تعلیق نوشت و تاریخ آن خط را هم روزی
 پانزدهم محرم سال سبده و هشتاد و یک هجرت بعد از آن نموده نوشته باقیم بدینضمون که حال شیخ را که در شام میبود بمن نقل کردند گفتند که
 عمر او صد و چهل سال گذشت انگاه سوار شدم به نزد وی رفتم و او را بر داشتیم نزد یکی خانه ام که در محله کرخ بغداد بود او درم را و مرد عجیب بود که

در این باب

در این باب

در این باب

باب معجزات امام عصر

۱۰۴

نسخه قدس

مجله خبر

مجله خبر

مجله خبر

مجله خبر

مجله خبر

امام حسن عسکری را دیده بود اوصاف آنحضرت را بیان نمود و چنانچه غیر از این که مشاهده نموده بود نقل کرد مؤلف گوید که با اینجاست که
 آنچه که ما از اخبار معصومین اراده نمودیم طول دادن کلام در بنیام با فلت قائم ان برای تبیین بودن باصحاب برای این بود که گفته شود که
 این کتاب غایب است از این فواید که ایشان در این باب ذکر نموده اند **باب معجزاتیکه از آنحضرت سلام الله علیه ظاهر گردید و در این باب**
 بعضی احوال او و سقرا و مذکور میگردد شیخ طوسی در کتاب الفیضه از جماعتی از ایشان از حسین بن علی بن بابویه قمی روایت کرده او گفته که جماعتی از
 از اهل بلد ما که در سال خروج قرامطه یعنی خارجیان و افسال برانگیز شدن ستارگان بود و ایشان در بغداد اقامه داشتند بمن خبر دادند
 که پدرت بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس الله روحه مکتوبی نوشت در آن مکتوب از سفر برای شیخ خواسته بود در جواب بیرون آمد که
 امسال بیرون مروی پدرم در این نوشت که حجی که میخواهم بکنم بسبب زهری که از جیشد ابا بایزید ماندم از آن جا باز است جواب در آمد که اگر در رفتن
 ناچارم در قافله آخری بروی پدرم در آن قافله رفت و از قتل و غارت سالگردید که در قافله های پیشین رفته بود ندیده گشته کردیدند
 در کتاب الفیضه آورده که شایفان ابو جعفر مروی روایت کرده گفته که جعفر بن محمد بن عمر با جماعتی تعبیر که قرنها امام علی النقی و امام حسن عسکری
 و مولد قائم علیه السلام بود و رفتند و ایشان اقام امام حسن عسکری را در حال جانشین در یافتند بودند و در میان ایشان علی بن احمد بن طین هم بود
 انگاه جعفر بن محمد بن عمر نوشت و اذن داخل شدن بمقبره طهر ایشان مطلبید علی بن احمد گفت که نام مرا نیوی من اذن نمی طلبم او نام در نوشت
 بعد از آن جواب در آمد که تو و کی که اذن نطلبید هر دو داخل شوید سعید بن هبیه الله را و اندک در کتاب خراج خراج آورده که از حکم روایت شده او گفته
 که چهل روز بعد از زاید بن نوح بن محمد بن امام حسن عسکری مشرف گردیدم ناگاه آقای خود صاحب الزمان بودم که در خانه راه میبرد و زبان
 فصیح تر از زبان او تا آنحال ندیده بودم انگاه امام حسن عسکری تبسم کرده فرمود که ما جماعت ائمه در یک روز نشو و نما بکنایه بکران را
 میکنیم حکیم گوید که بعد از آن احوال او را از آنحضرت می پرسیدیم میفرمود که او را و بعد سپردیم بکسیکه مادر موسی پدر خود را با و و بعد پدر در کتاب
 مذکور آورده که از محمد بن هرون همدانی روایت او گفته که مرصحت و پا فصد بنار در زمره داشتیم و بسبب آن دلشک بودم و در پیش خود گفتم که چند
 باب کتاب دارم که بیا فصد و بنار خیزد ام انها را بنا جبر صاحب در عوض بیا فصد بناری که دادی هستم و اگر در میانم بخدا سوگند باد میکنم
 که هرگز این مطلب ای که نگفتم و بزبان نیاوردم ناگاه آنحضرت به محمد بن جعفر نوشت که در کتابی را عوض بیا فصد بنار که در زمره دارم بگردان
 مذکور آورد که محمد بن یوسف شافعی نقل نموده که وقتیکه من از عراق برگشتم در شهر مرو نزد مادر که او را محمد بن حصین کتاب گفته میشد پان
 برای غریبه یعنی صاحب الامر جمع نموده بود از چگونگی احوال آنحضرت از من پرسید انگاه دلایل را که در خصوص آنحضرت دیده بودم با و خبر دادم انگاه
 گفت که نزد من برای صاحب بن مالی هست ای توحیدت و چه باید کرد گفتم از آن در خارج بفرست او گفت با بزگر از خارج کی هست گفتم ای شیخ ای
 قسم است گفت اگر در روز قیامت خدا اینم از من سوال کند ایا بگویم که این مرد را بان و داشت گفت ای بگو و از نزد او بیرون رفتم بعد از چند
 سالی با و ملاقات نمودم بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق می رفتم در حالی اموالی برای صاحب بن با من بود و تو را از فصد خود خبر دادم بدو رسید که
 دو بیت بنار از عابد بن بعلی فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم و بصاحب بن هم نوشتم و مسئلت دعا از او نمودم انگاه مطابق فرستاد من جواب
 در آمد و علاوه بر آن نوشته بود که مراد زمره تو هزار دینار بود و دو بیت بنار از آن فرستادی زیرا که در اشتغال دمر خود نیست بمایه بقایان
 نمودی ای بچه که نوشته بود مطابق واقع بود بعد از آن بود که اگر اراده معامله داشته باشی یعنی اگر بخواهی که وجوهات بدهی بابو الحسن است که در شهر
 رشت تسلیم کن انگاه من گفتم که ایا نوشته او را مطابق واقع یافته گفت ای دو بیت بنار فرستادم و زیاد از آن فرستادم زیرا که در آن شک داشتم
 خدا تعالی بسبب آن نوشته این شکر از دل من زایل گردانید و او ای گوید و روز یاسر روز بعد از آن خبر فوات حاکم رسید انگاه نزد امیر رفتم و
 را با و خبر دادم او از شنیدن این خبر اندوهگین گردید گفت نمکین میباش زیرا که توقع تو و معجز برای تو ظاهر گردید معجز اولی را علم او است ثانی
 و بعد اموالی که در زمره تو بود و در می امرا و است بمعامله نمودن با است زیرا که مراد حاکم را میداشت از اینجهت تو را بمعامله کردن با است
 امر نمود در کتاب مذکور آورده که محمد بن حسین روایت نموده که من همی بن خبر داد از مردی از اهالی ایستر آباد که او گفت که بعسکر رفتم و از ده امام
 علی النقی و امام حسن عسکری بود در حالی که سبصد بنار در توی پارچه با من بود یکی از آنها سکه شام را داشت پس در خانه رفتم و ایجا
 بودم ناگاه جاری با غلامی بیرون آمد شک در میان کبر و غلام از منشت نه از اصل زاویه حدیث انگاه گفت که بیار اینچیز را که در نزد من است گفتم در
 نزد من چیزی نیست انگاه داخل خانه گردید بعد از آن بیرون آمد گفت سبصد بنار در توی پارچه سبز که یکی از آنها دینار شاهیست با انگشتر
 که از افراموش کرده با تو هست انگاه انها را با و داد و انگشتر را برداشتم ایضا در کتاب مذکور آورده که از **موسى و طباخ** روایت شده او گفته
 که بجهت شکی که بمن رسید بود سوار شد پیش حسن بن راشد رفتم او را در خانه بنا فتم برگشتم و بعد بنده ای جعفر داخل گردیدم و قبضه بناحت آن
 رسیدم مردی پیش من آمد که هرگز روی ندیده بودم از دست من گرفت و همپایه سفید باینها بمن نمود با آن نگاه کردم ناگاه کتابی در دست
 آن نوشته شده بدو بضمون کرد و توی این کسبه و انزده دینار است و لفظ مسرور طباخ نزد آن نوشته شده بود در کتاب خراج از محمد بن

باب معجزات امام عصر (ع)

۱۵

معجزات

ندیدم

معجزات

شاذان روایت کرد: او گفته که از وجوهای آریاض در هم بیست و نه که نزد من جمع شد بیست و نه درهم از مال خود گذاشته با نصد در هم را تمام نمود و بنزد محمد بن احمد قمی فرستادم و با نوشتن که چند روز از مال منست بعد از آن مکتوبی بمن فرستاد بدین مضمون که با نصد در هم بمن بده بیست و نه درهم از مال تو بود و در کتاب خراج و جراج از ابی سلیمان **محمود** روایت کرده: او گفته که مرابا بن جعفر بن عبد القادر و ابی دینور که در آن محالست در نزد یکی هذان انگاه پیش از آنکه بیست و نه در هم بیرون رویم شیخی نزد من آمد و گفت وقتی که اراده شهر زنی کردی و حاکم آنجا شد آنجا چنین چنین کنی و گفته که بدینور آمدیم بیکاه بعد از آن فرمان حکومت ری بمبارسند پس از آنجا بیرون شده شهر ری رفتم و با آنچه که آن شیخ گفته بود عمل نمودم در کتاب مذکور از علل بن احمد و از ابی الرّحال مصر که یکی از جمله صلحاء بود روایت نموده: او گفته که بعد از وفات امام حسن عسکری (ع) بمحبت حجتی امام از وطن خود بیرون رفتم و در بین خود گفتم اگر چیزی بقیه امام باشد هر آنکه بعد از سه سال ظاهر میشود در آن محال صد آشنیدم و صد آنرا که با نصد در هم بیست و نه در هم بیرون رویم و در کار خود با اهل مصر بگویم اما رسول خدا را دیدم که با و ایمان آوردند و با نور خال گوید که من تا آنجا ندانسته بودم که نام پدرم عبد الله است زیرا که در مدائن موله شده ابو عبد الله نوفی فرزند داشت بمصر آورد و در آنجا نشو و نما کردم و وقتی که آن صد آشنیدم دیگر اقامه و درنگ نکردم و بیرون آمدم در کتاب مذکور از **احمد بن ابی روح** روایت نموده: او گفته که زنی از اهل دینور بی من فرستاد و می گفت بمن گفت باین روح در ناحیه ماد در بین دور و دور تو از هر محلی که من میخواهم که امانتی بتو سپارم تا آنکه از ابیضا حبس برشا گفتم انشاء می کنم گفت که اینها که در این کسبه مهر کرده شده اند راهندان را و امکن تا آنکه آنها را بر شا بکشی که تو را خبر دهد از چیزی که در آن کسبه است و این کو شواره منست قیمتش ده دینار است و در آن سر عدد مرور پیدا است قیمت آنها هم سار و ده دینار است مرا صاحب الزمان حاجت هست میخواهم که از آن حاجت پیش از آنکه از بر سر من بمن خبری دهد که من حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در عروس من فرض کرده است بمند آنم که از که فرض نموده و بمند آنم که آنها را بکه رد نمایم اگر صاحب الزمان از این قصه خبر داد انگاه آنها را بفرستد که او گوید بدین بعد از آن ابی روح گفت که جعفر بن علی که برادر امام حسن عسکری (ع) باشد بگویم اگر اموال را از من بخواهد گفت این که گفتم مابین من و او امتحان است یعنی اگر آن که تو به کسبه است خبر دهد انگاه آنها را بدین بعد از آن بیرون آمدم تا آنکه ببغداد داخل گردیدم و بنزد حاجز بن برید و شادم آمدم سلام کردم و نشستیم انگاه بمن گفت که آیا تو را حاجتی و مطلبی هست گفتم این مال است که بمن داده شده از آنجا که خبر دهم که آن چه قدر است و که آنرا داده اگر اینها از اینها خبر داد آنرا بدهد هر گاه گفت باین احمد بن ابی روح از ابر سر من ای گفتم لا اله الا الله هر آنکه این کار را بدین بود که اراده آن نمودم پس از آنجا بیرون آمدم و بیرون آمدم و در پیش خود گفتم اول بنزد جعفر میروم بعد از آن فکر نمودم و گفتم که اول بنزد اهل اهل امام حسن عسکری (ع) میروم اگر از این امتحان درست در آمدند و الا بنزد جعفر میروم پس بنزد یکی خانه امام حسن عسکری (ع) رفتم انگاه خدمتکاری از خانه نزد من درآمد و گفت ابانوا احمد بن روحی گفتم آری گفت این رفتم و آنجا ناکاه دیدم در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم باین ابی روح غانکه دختر پرانی بتو امانت داده کسبه که در آن کسبه بکان تو هزار درهم هست چنین است که کان نموده بدر سبکه رسم امانت را بجا آورد که کسبه او انگری تا بدانی که در آن چه چیز هست و در آن هزار درهم و پنجاه دینار هست نزد کو شواره هست که از آن کان چنان نموده که قیمتش ده دینار است و در آن کان صافست باد و بکن که در آن است و در آن نیز سه جبهه مرور پیدا کرد بدینار خرید شده حالا به پیش از آن می آید و آن کو شواره را بفلان خدمتکار مایه آنرا بدین و بچشم بدین بعد از آن ببغداد رو و آن مال را بجا خبر داد و از او نفقه راه را تا بمثلت بکرا آنچه که غانکه کان نموده که مادرش در عروس و ده دینار فرض نموده و او صاحب از اینها است و چنین بیست بلکه صاحب از آنکه کلوم دخر احب باشد بمند آن لیکن از جمله با صبیان است لهذا از دادن آن دلالت کرد بدین اگر غانکه بخواهد که از آنجا بخوبی خود قیمت نماید و از ماد را باین باب آدن بخواهد هر آنکه مال ذن دادیم که از ابی فقری خواهر از خود قیمت نماید باین ابی روح این امتحان را که برای تو شد بجعفر بن برید منزل خود برگرد بدر سبکه دشمن مرده و خداوند عالم زن و مال و را بتور و زگر گذاشت انگاه ببغداد برگشتم و کسبه را بجا خود دادم از او زن نمود ناکاه در آن هزار درهم و پنجاه دینار بود و در آن هزاران بمن داد و گفت که ما مور کرد بدین ام با اینکه سه دینار برای نفقه راه بنویسد آنرا گرفتم و بجا بک منزل نموده بودم برگشتم انگاه کسبه نزد من آمد و گفت که غم تو وفات نمود و اهل و عیالش میخواهند که بنزد ایشان برگردی انگاه ناکاه دیدم که غم وفات با نصد در هم هزار درهم میراث رسید **شیخ** مفید علیه الرحمه در کتاب ارشاد آورده که محمد بن عبد الله سبائی را و آنرا نمود و گفت که مرزبانی حارث پاره چیزها بمن داد آنها را بجا بک با بستی بر سبک رسانیدم از جمله آنها خنثالی بود از طلا هم آنها قبول کرده کرد بدین و خنثالی بپزداده شد و ما مور کرد بدیم که از آنجا بکنم پس شکستم ناکاه در میان آن هفت و می و بیخی بود آنها را در آوردم بعد از آن طلائی از آنرا بک قبول کرد بدین و در کتاب مذکور از **احمد بن محمد** و **ابی عبد الله بن صالح** روایت کرده: او گفته در سالی از سالها ببغداد رفتم بعد از چند درخت بیرون رفتن از آنجا از آن طلبیده مادون نکردیم بعد از بیست روز بعد از رفتن قافله بنهر و آن در آنجا محکث نمودم بعد از آن در روز چهارشنبه مادون کرد بدیم و گفته شد که در همین روز بدین و انگاه بیرون رفتم در حالی که ما بوس بودم از آنکه بقافله برسم و بکنکه بنهر و آنرا دیدم که قافله در آنجا اقامه نموده اند و پیش از آنکه اشتر خود را علف دادم درنگ نکردم تا آنکه قافله کوچید و من هم با ایشان کوچیدم در حالی که

عبارت

نیم

تفسیر

حسن

بسیار دعا کرده شد بودم نیز از برك اند عا جاده شهنشیر سید الجید شد در کتاب خراج و حجاج و ارشاد هر دو از علی بن محمد بن نصر بن صباح بلخی و از محمد بن یوسف و ابی کرده او گفته ناسور از سقندر و در آمد از اباطبا نمود و مال بسیار در معالجش صرف کردم هیچگونه و ناثره در آن نکرد انگاه رفته نوشتم و مسئلت دعا نمودم در جواب توقیعی بنویسند بدینصورت خدا بشارت و عافیت بپوشاند و در دینا و آخرت با ما گرداند پس جمع نکردم مگر آنکه صحت ما فتم و آن محل ناسور مانند کف دستم صاف گردید انگاه طبعی را از اصحاب ما خواندم و از اباطبا نمودم او گفت ماد و ای از انشا خدا هم و تو عافیت یافتی مگر از جانب خداوند عالم در کتاب ارشاد از علی بن محمد بن صباح روایت کرده او گفته وقت که پدرم وفات نمود و امر ما من کرد پدرم که او را پان هج و تمسکات از مال عزیم که صاحب الامر باشد با اسم مردم هست شیخ مفید گفته که نامیدن آنحضرت عزیم و مریت که پیشتر از شیعه از امیدا نشند و یکدیگر بیست قبیلان خطاب می نمودند انگاه با و نوشتم و تمسکات را با و اعلام نمودم او در جواب نوشت که انهار از اباطبا مطالبه کن و در مطالبه نمودن مستحاشی و تلاش را بعمل بیاور پس بنوشته او عمل نموده از ایشان گرفته مگر مردی که بد طغرا تمسک که و جهان چهار صد و بیار بود با اسم و بود نزد او رفتم و از مطالبه نمودم او در رساله و تا خبر نمود و کسری استخفاف بمن کرده با سفاقت با من رفتار نمود انگاه کرده او را بیدارش شکایت کردم او گفت که چنین چیزی که تو میگوئی نشده است انگاه ریش او را گرفتم تا بوسط صحنه کشیدم در انحال بر ریش باهل بغداد استغاثه نمود می گفت که بکفر قبی رافضی پدر مرا کشت ناکاه دادم که هیچ کسری درد و رنج جمع شدند و انحال چهلایان خود را سوار شدم و گفتم ای اهل بغداد خوب کاری کردید با ظالم بچه شدید بر غریب مظلوم هجوم آوردید من مردی هستم از اهل همان مذهب اهل سنت را دارم اینم مرا بقم نسبت میدهند و با رافضی بودن منم میکنند برای اینکه مرا باطل گردانند انگاه بر او هجوم آوردند و اراده نمودند که بیدکان به داخل شوند من ایشان را ساکت کردم در انحال انمرد مدیون مر طلبید و گفت که هر چه در تمسک نوشته شد از من بگریز و بطلان خود سوگند یاد کرد که مال مرا در همانوقت ادا نماید پس در ان حال از او ایستاد نمودم در کتاب مذکور از ابن قولوب و از کلینی و از علی بن محمد و از حسن بن علی ع رضی روایت کرده او گفته زمانیکه امام حسن عسکری بدار السور در خلعت فرمودند مردی با اموالیکه مرصاحب الامر بود وارد مکه گردید انگاه مردم سخنان مختلفه با و می گفتند بفرستند که از امام حسن عسکری خلفی باقی نماند بعضی دیگر گفت خلیفه او جعفر است و پان دیگر گفتند که خلفش بعد از او سیرت است انگاه مردی را که گفته اش بوطالب بود بفرستاد تا اینکار حقیقت حال تفشش نماید و با و نوشته هم بود او ابتدا به جعفر نمود نزد وی رفت و او گفت دلیل بر همان بر امامت چیست گفت که الحال دلیل بر همان برای من میماند نمود انمرد از او گذشت و بدر خانه امام حسن عسکری ع رفت و نوشته را بنزد اصحاب طاکه بفرستاد معروف بودند فرستاد انگاه برای بیرون آمد که خدا بشارت در خصوص کسیکه تو را فرستاده است آورد بدو نسبت که او وفات نمودن اموال را که آورده بود ببرد و فراموشی و صفت نمود هر طور که عمل کرده شود انطور عمل میکند و جواب بنوشتم داده شد و امر همان نجیب بود که با و گفته شد در کتاب مذکور همان اسناد از علی بن محمد روایت کرده او گفته که مرگ از اهل این چیزه بر داشت برای اینکه از بجایش بفرستند و فراموش نمود شمشیر را که اراده نموده بود که از اهرم بردارد و قتیکه انچه بجایش رسید انگاه نوشته در خصوص وصول ان با و رسید و در آن مکتوب نوشته بود که شمشیر از فراموشی کردی چگونه است در همان کتاب از حسن بن محمد اشعری روایت کرده او گفته که از امام حسن عسکری مکتوبی در خصوص کالت بجبهه که قاتل فارس بن حاتم بن ماهویه بود و ابی الحسن و دیگر می رسید که آنحضرت وفات نمود حکم ناز از صا در خصوص کالت بایه الحسن و دیگر رسید و در خصوص جبهه وارد نکردید از اینجهت مهموم و مفهوم گردیدم اندک گذشت که خبر وفات جبهه در رسید در کتاب النجوم آورده که با اسناد ما نا بایه جبهه محمد بن جریر طریقی بنیار روایت شد او رفع حدیث نمود با احمد بن سراج که کثیر ابوالعباس است و لقبش استاره او گفته که بفرم از اردبیل بدینور برگشتم در وقتیکه بکمال باد و سال از وفات امام حسن عسکری گذشت و خلافت در خصوص امام در جرئت بودند انگاه اهل دیور و زور و رود من شاد و خوشحال گردیدند و شهبان نزد من جمع شدند و گفتند که نزد از مال امام شامده هزار دینار فراهم و اجتناب داریم که انهارا با تو برداریم تا اینکه بهر طریق که لازم است تو انهارا اردنمائ او گوید که گفتم ای قوم ایام جبرست و در خانه کثیر انباشنا بهم ایشان گفتند ما تو را بر گردیم برای اینکه این اموال را برداری و بجایش برسانی و ترا که گریه و بودن تو را شناختم کار می بکن که انهارا بدون حجت و برهان از دست ندهی او گوید که این مال برداشتم و رفتم و قتیکه رسیدم بفرمیدم در وقتیکه احمد بن حسن بن حسن انجا بود انگاه نزد او رفتم و سلام کردم و قتیکه مراد بد خوشحال گردید بعد از آن هزار دینار در نوی کثیر و بوقچه پارچه ها الوان که محکم بسته شده بودند بطریق که ندانستم که در نوی انهارا چه هست بر من تسلیم نمود بعد از آن گفت که انهارا با خود بردار و از دست من مگر با حجت و برهان او گوید که ان کثیر را با ان بوقچه ها را برداشتم و قتیکه بیغداد وارد گردیدم مراسوای تفشش و جستجو از حال کسیکه بنایت داشتند شغل دیگر کنند انگاه بمن گفت که در انجا مرگ هست مشهور بیا فطانه او ادعای بنایت ادا دارد و دیگر هست مشهور با سخی احمد و یکی هست مشهور با بایه جعفر عمر ایشان هم دعوی بنایت میکنند او گوید که ابتدا بیا فطانه کرده نزد او رفتم او را شیخ

مهری و صاحب شرافت و رفعت یافتیم و غلام بسیار بود مردم در آنجا جمع شد با هم گفتگو میکردند و او را میگویند که نزد و
داخل گردیدیم و بر او سلام کردیم و نگاه میکردیم گفت و شادمانی نمود و میگوید که نشستن را در آنجا طول دادم تا اینکه اکثر مردم رفتند
نگاه از شبیه و طریقه من پرسید گفتیم که من مردی هستم از اهل دیوبند و باره اموال آورده ام که تسلیم نمایم او گفت بسیار گفت و برهان
خواهم گفت فردا بیافرینم و در روز و سیم نیز رفتم باز حجتی از او مشاهده نکردم و بعد از آن نزد اسحق احمدرافتم و دیدم که او
با کبره جمعیت منزل او را بیشتر از منزل با فاطمه دیدم و لباس و شرافت او رفیع و غلامان با فاطمه بیشتر بود و مردم در منزلش بسیار منزل
او جمع شده بود و او را میگویند که داخل گردیدیم و سلام کردیم و نگاه میکردیم گفت و شادمانی نمود و انقدر صبر نمودم که مردم رفتند و نگاه از من پرسید
که حاجت تو چیست در جوابش گفت چیزی را که بیافاطنی بودم و سهر روز برای مشاهده حجت نزد وی رفتم و حجتی بنا آورد بعد از آن نزد ابی جعفر
عمری رفتم و او را شیخی یافتیم صاحب تواضع و فروتن و در برش لباس سفید بود که از زبر هله لباسها پوشیده میشد و در روز و ششم نشسته
بود و غلامی نداشت و شرافت و بزرگی و اسب عربی که در نزد ایشان یافتیم در نزد وی بنده بودم و با و سلام کردم و جواب شنیدم مرا بخود نزد
آورد و با من بمقام کساحی در آمد بعد از آن از حال من پرسید گفت که از جبل امدام و مالی آورده ام نگاه گفت اگر میخواهی که این مال بکسی برسد
که رسیدن آن لازم است بروی من رای و فلان بن فلان وکیل را پیرس و خانه امام محمد تقی الان مع و راست مطلب خود را در آنجا مینویس
و او را میگویند که از نزد او در آمدیم و خبر من را میفرمود و بخانه امام محمد تقی رسیدیم و وکیل را پرسیدیم در آن گفت که او در خانه مشغول کار است
حالاً بیرون میباشد پس در در خانه نشسته انتظار و بر امیکشیدم نگاه بعد از ساعتی بیرون آمد نگاه برخاستم و با و سلام کردم دست مرا گرفت
بخانه برد و از حال من و سبب امدام با من پرسید گفت باره اموال از آنجا جیل آورده ام باید که آنها را با حجت و برهان تسلیم نمایم گفت ای بعد از آن
طعامی حاضر نموده گفت که بخور و اسراحت بکن که تعب مستی تو رسیده است بکساعت بوقت نماز مغرب ماند نگاه هر چه مطلب داشت مینویس
او میگوید که طعام خوردیم و خوابیدیم و زمانیکه وقت نماز رسید برخاستم نماز کرد و بکنار شریعت رفتم و غسل کردم و نماز کردیدم و بخانه امد
برگشتم و از ام گرفتم تا اینکه ربعی گذشت نگاه امد و نزد من امد و رقعته بچید با او بود در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم احمد بن محمد
دینور امد و شانزده هزار دینار در کتبه ها که صفت آنها چنین و چنان است از آنها یکی کتبه فلان بن فلان است فلان قدر دینار
در کتبه فلان کن فلان قدر است تا اینکه هر کتبه ها را شمرده و کتبه فلان بن فلان زراع شانزده دینار است و او را میگویند که شیطان بمن
و سوسه نموده گفتیم که سید من باینها از من خاناتر بود من آنها کتبه بکسیدم و نام نهادم تا آنها را هم میخواندم تا اینکه با خر میآیدم
بعد از اینها ذکر نموده بود که از آنجا خبر میسرین از نزد احمد بن حسن مادران برادر اصفاف کتبه آورده که در آن هزار دینار است با فلان
نذر بوجه پاره آنها فلان و فلان پاره اند و رنگها آنها فلان و فلان رنگست تا آنکه همه آنها را با نوع و رنگ بیان نموده بود و قتی که آنها را
مشاهده نمودم حمد خدا بستم و با و شکر کردم در مقابل چیزی که با من امت گذاشت که شکر را از دل زایل کریند و در آن رقعته را ما مور
نموده بود که هر از اموال را تسلیم نمایم بکسیکه ابی جعفر عمری امر میکند او گوید که بغداد برگشتم و نزد ابی جعفر عمری رفتم او گوید که رفتن و برگشتن
من سهر روز کشید و قتی که ابی جعفر مراد پد گفت که چرا نرفته گفت ای سید من از سر من رای برگشتم و در خاله که با ابی جعفر در هین گفتگو بودیم
تا که رقعته بچید که بمن رسیده بود و در آن رقعته بچید کتبه ها و پاره ها را ذکر نموده بود ابو جعفر عمری را ما مور نموده بود که همه آنها را با بی
جعفر محمد بن احمد بن جعفر قطان می تسلیم نمایم نگاه ابی جعفر عمری لباس خود را پوشیده و بمن گفت که همه اموال را که نزد من است بردار تا بمنزل محمد بن
احمد بن جعفر قطان بر دهم من آنها را برداشتم بمنزل او بردم ابی جعفر عمری همه آنها تسلیم نمود بعد از آن برای حج بیرون رفتم و قتی که بدینور برگشتم
مردم نزد من جمع شدند نگاه رتبه را که وکیل مولای ما صاحب بمن داده بود در آوردم و برایشان خواندم و قتی که ذکر کتبه که باسم زراع بود
شنیدند که پد نگاه زراع افتاد و غش نمود در آنحال با و مشغول شدیم تا اینکه بهوش امد و خدا بستم را شکر نموده و گفت حمد خدا بر من کرد
بهدایت کردنش ما را بر ما منت گذاشت الحال دانستم که روی زمین از حجت خالی نمیشد بیدار سو کند یاد میکنم هر ایند این کتبه این زراع بمن
واحد سوائه خدا بستم بران مطلع نگردد و او را میگویند که از آنجا در رفتم بعد از آن ابی الحسن مادران ملاقات نمودم و آنجا را با و گفتم و رقعته را با و خواندم
گفت سبحان الله اگر در چیزی شک بکنی شک در آن مکن که خدا بستم روی زمین را خالی از حجت خود نمیکند و بدان بد رستی و قتی که از کو تکین با
پزید بن عبدالله در شهر زور جنگید و بشهر هاوی مسئولی کرد بدین خرابین او را ضبط کرد نگاه مردی نزد من امد و ذکر نمود که پزید بن عبدالله
فلان است فلان شمیر را برای صاحب تعیین نموده بود نگاه شروع نمود خرابین پزید بن عبدالله را بیدر ج بمنزل از کو تکین حمل و نقل میکرد
و آن است شمیر را بیدارم که بریند تا اینکه سوائه آنها چیزی باقی نماند و امید داشتم که آنها را برای مولای صاحب بردارم و قتی که مطالبه از کو تکین
انها را از من شدت بهم رسانید و دفع مطالبه او هم برای من ممکن نکرد بد در آنحال در عوض اسب شمیر هزار دینار در پیش خود تعیین نمودم
و آنها را وزن نموده بجزئیتر اسیرم و گفتم که آنها را در آنجا محکم بگذار و بنزد من بپار هر چند که اجناسی باینها شدت بهم رساند بعد از آن

بسم الله الرحمن الرحیم

و کتبه

نوشته شده است
در این کتاب

است که شمشیر یاد کو تکبیر تسلیم نمودم اول و بعد و قنبر که من در مجلس خود نشسته بگذرانیدن کارها و امر و نه مشغول بودم ناگاه ابو الحسن آمد
نزد من آمد و چنان بود هر اوقات نزد من میامد و کارهای بزرگ را میگذرانیدم و قنبر که نشسته از نزد من طول کشید و من هم کمال بی چاره
داشتم با او گفتم که صاحب تو چیست گفت احناب دارم که با تو خلوت نمایم بگریم چنانچه دارم نمودم که در خزینه جایی بر امام مهتاساخت و قنبر که در
خزینه کرد بدیم رفته کوچکی از مولای ما بیرون آورد در آن نوشتند شد بود که یا احمد بن حسن هزار دینار دارا که در نزد داشت که قنبر است
شمس را بشد بابی الحسن تسلیم کن در آن حال افتاد که شکرانه اینکه خدایا شناختم بچون نمودم زیرا که بر این سراج مطلع نشد بود و از دست
خود بسبب چیزی که خدا بآن منت گذاشته بود بر این مال شش هزار دینار افزوده با دست تسلیم کردم **و از جمله اینها خبر است که ما با اسناد خرد تابه**
ابی جعفر را بابت کردیم از کتابی بنی نقل نموده ایم او گفته که قسم بن علافت که بصاحب الزمان سه طغری مکتوب و مخصوص به حاجت خود نوشتم و
با حضرت اعلام نمودم که من مرد هستم که بیکر سن و پیری رسیده ام مرا اولاد بی نیست ناگاه از حاجت من جواب داد و در خصوص اولاد جوابی نداد
و در مرتبه چهارم مکتوب نوشتم و خواهرش کردم که از خداوند عالم درخواست کند تا اینکه ولده برای من روزی گرداند ناگاه بمن جواب داد و خوا
هرانوشتند و نوشتند است که خدا با او را روزی گردان و لدر که او سبب آن ولدشاد کرد و این حمل را که زن او دارد بگردان و لدر که او سبب
مکتوب بمن رسید و حالیکه من بمیدانستم که کثیر را علی هست ناگاه داخل خانه گردیدم و این را از جاری خود پرسیدم بمن خبر داد که علته که سبب
آن بمن رسیدم حالا رفع شد مدتی بعد از آن بر سر در آورد و ایندیش را جبر بنی نقل نموده و با اسناد ما اینج بن جعفر طبره در کتابش گفته که جبر
بما ابو جعفر بن هرون بن موسی نعلکری او گفته خبر داد بما ابو الحسن بن ابوبعل کاتب او گفت که از ابی منصور کاردی شغلی را کردن گرفتم بسبب آنکه
میان من و او چیزی شد که باعث استنار و پنهانی من گردید پس مرا مطلبید و منبر شایند مدتی از او ترسان و پنهان بودم بعد از آن در شعب
قصه زیارت موسی بن جعفر نمودم و عزت کردم که شب را برای دعا و مسئلت در اینجا بگریزم انشب همه شب با او باران بود از ابی جعفر بگیدد
آنحضرت خواهش نمودم که درها را ببندد و روضه را خالی گرداند تا اینکه در جایگاه خلوت دعا و مسئلت نمایم او قبول نموده درها قفل کرد
و نصف شب بید و باد و باران هم راه آمدن مردم را با بنجامسد و نمود در اینجا مکت نموده دعا میکردم و زیارت میخواندم و نماز میکردم
و در حالیکه با آنها مشغول بودم ناگاه در نزد قبر موسی صدای قنبری شنیدم ناگاه دیدم که مردی زیارت میکند بحضرت ادم و سایر انبیاء اولو
الغمر و بعد از ایشان یا ممت یک یک سلام میکند تا اینکه بصاحب رسید ناگاه او را خبر نکردم من ازین تعجب نموده در پیش خود گفتم گاه هست
که صاحب را فراموش نمود یا اینکه او را نمیشناسد یا اینکه من در پنهان هستم و قنبر که از زیارت فارغ گردید و رکعت نماز کرد نزد قبر امام
محمد ثقیی آمد او را هم بمثل آن زیارت نمود و سلام زیارت نمود و در رکعت نماز کرد در حالیکه من از او میپرسیدم زیرا که او را شناختم او را ندا
که جواب نیست در حد کمال لباسها سفید و بر و تمام با خند در سر و دانه در دوش داشت ناگاه گفت یا ابا الحسن بن ابی بعل تود رکعتی از
دعای فرج عرض کردم ایستد من کدامت فرمود در رکعت نماز بگذار و بگو یا من اظهر الجبل و سر الفیض یا من لا یؤخذ بالیم و لا هیک
السن یا عظیم اللین یا کریم الصغ یا حسن التجاوز یا واسع المغفر یا ناسط الدین یا زحیر یا منتهی کل بخوای و یا غایب کل شکوایی یا عون
کل مستعین یا مبتدئ یا بالینم قبل استحقاقها بعد از این در مرتبه بار بار بگورده مرتبه یا منتهی غایب رغبتاه بعد از آن بگو استسک یا حق
هذه الاسماء و بحق محمد و آله الطاهیرین علیهم السلام لا ما کشف کرمی و نفست همی و فرجت غمی و اصلحت حالی بعد از آن هر طریقی که خواهی
دعا کن و حاجت خود را بخواه بعد از آن خدایا است خود را بر زمین بگذار و در سجود صد مرتبه بگو یا محمد یا علی یا محمد القیان و انصر
فایکما ناصرای بعد از آن روی چپ خود را بر زمین بگذار صد مرتبه بگو اد رکعتی و انرا بسیار مکرر بکن بعد از این الفوت الفوت بگو یا
نفس توقطع گردد بعد از آن شتر دار که خدا بستم بکر خود حاجت ترا انشاء الله بر میآورد و قنبر که من مشغول نماز و دعا کردم او در رفت
و قنبر که از آن عمل فارغ شدم ناگاه خواستم نزد ابی جعفر روم براه اینکه این مرد را از او پرسیم که او چه کن بوده و چگونه داخل شد ناگاه دیدم که
درها بسته است از این امر تعجب نمودم و در پیش خود گفتم که گاه هست که این جبار داری هست من او را شناختم پس بیست ابی جعفر بگید
دار رفتم ناگاه او از بیست زبیر بیرون شد نزد من آمد از او احوال آمرد و گفت دخول و بر و روضه پرسیدم گفت که هر ده ها را چنانکه بدید
بسته بودند و من هم آنها را و انکرده بودم ناگاه قصه را با او نقل نمودم گفت که او مولای صاحب الزمان سلام الله علیه بود بد رسیده او را
در مثل این شب و وقت خالی بودن اینجا از خلافتی بارها بدیدم در آن حال برفوت شدن فیض که با پیش از آنحضرت اخذ نمایم ناست خودم
و در وقت صبح از اینجا بد زامدم و قصد محله لوح نموده بمکانی که در اینجا پنهان بودم رفتم هنوز اقباب بلند نشد دیدم که اصحاب این صالحان
جوانی از هشتاد و دوستان من مکان مرا میپرسند و با ایشان در خصوص من امانی از روزی بود و در رفته بخط خود نوشتم کل جمیل یعنی
هر کارهای وی خوب است ناگاه بامره تقارن دوستان خود نزد و بر حاضر گردیدم ناگاه از آنجا خود ترخواست و بمنجیبید و بمن رفتار نمود
که هرگز آن رفتار را از او ندیده بوم بعد از آن که گفت کارت بخای رسید که از من بصاحب الزمان شکایت نموده گفتم دعا نمودم و از او مسئلت

غلام
فرج

باب معجزات صاحب الزمان

۱۰۹

در کتاب
معجزات
صاحب الزمان

در کتاب
معجزات
صاحب الزمان

در کتاب
معجزات
صاحب الزمان

کردم نه اینکه شکایت نمودم گفت خیر یاد تو را بدست پیغمبر بختی که در عالم درو با مولا خود صاحب علیه را دیدم که مرا به کل جمل
امر میکند در خصوص این امر مرا بخت جفا نمود که ترسیدم ابو الحسن کوبد انگاه من کفتم لا اله الا الله شهادت میدهم ایشان حق هستند
و هر حق ایشان منتهی میشود و دیش مولا خود را در عالم بیداری دیدم بمن فرمودند آنچه که بدیدم برای راوی شرح نمودم و از آن
قصه تعجب از او بسبب این قصه کارهای بزرگ و مستحق طاری کردید و برکت مولا صاحب الزمان در نزد او میرسد رسیده که کان را
بان مرتبه نداشتیم **و از جمله معجزات** با استقامت ایشان به العباس عبدالله جعفر حمیری در جزو ثانی از کتاب لابل روایت نموده ایم اینست که او گفته که
مردی از کربلا آمد مکتوبی نوشت و در آن خصوص حملی داشت دعا و مسئلت نموده بود در جواب آن دعا در خصوص حمل پس از آنکه چهار ماه
از ایندای حمل بگذرد وارد کردید و نوشتند بود که زن اینست بزور دیر میزاید چنانکه گفته ایم هیچ کردید در کتاب مذکور آورده که حسن بن علی
بن ابراهیم از بسیاری روایت کرده او گفته که علی بن محمد سمری مکتوبی نوشت و در آن گفته خواهرش نموده در جوابش وارد کردید که تو هشتاد و
عمرت یاد و نیست هشتاد و هجرت بان محتاج خواهی شد پس فاتح در همان وقت که او تعیین نموده بود اتفاق افتاد و در راه بیشتر از وفاتش
گفته با و فرستاد بود محمد بن عمر بن عبد الغزیز که در کتاب جال آورده که ابو عبدالله بلخی بعضی بیان احوال حسین بن روح بمن نوشت که احمد
بن اسحق با و نوشت که با ما دو نیم حج نمائیم بانه انگاه او را اذن داد و با هر چه هم با و فرستاد انگاه چنان نمودم که او وفات مییابد و قبضه اربع برگشت
در شهر خلوان بدار البقار خلعت یافت احمد بن عیسی که در کتاب جال نقل نموده که علی بن حسین بن بابویه بابی القسم بن روح دچار کردید
مسئله چند از او پرسید بعد از این توسط علی بن جعفر بن اسود مکتوبی نوشت و در آن مکتوب خواهرش نموده بود که رفته او را که در آن
خواهرش اولاد کرده بود بخدایت صاحب رساند در جواب او نوشت که مطلب تو را از خداوند عالم مسئلت کردم بزور دیر صاحب خبری بر
تو متولد میشود بعد از این ابو جعفر ابو عبدالله از کتبی که داشتند مژولد کردید با و عبدالله حسین بن عبدالله می گفت که از ابو جعفر
شنیدم میگفت که من سبب عالم صاحب الامر مژولد شدیم و باین فخر میگردم **علی بن موسی** در کتاب معجزات الدعوات از احمد بن محمد بن علی خلوان
حسینی که در مضر ساکن بود روایت نموده او گفته امر عظیمی بهم شد بیک بنا کانی از حاکم مصر بمن روداد بطریق از هلاکت نفس خود ترسیدم بیا
که در خصوص من با احمد بن طولون سعادت کرده بود انگاه بغیر من از مصر بیرون رفتم و از حجاز بفران رفتم و مشهد مولا خود حسین بن علی سلام
الله علیه را ارض نمودم در حالیکه از قهر و غلبه کسیکه از او ترسیدم بقبر مطهر حضرت پناه میاوردم و از امان میطلبیدم پس مدت یازده
روز در آنجا ماندم در شب روز دعا و تضرع میکردم نا اینکه در وقتیکه در میان خواب بیداری بودم صاحب الزمان و ولی الرحمن را دیدم بمن فرمود
که امام حسین تو میفرماید که ای پسر من ایا از فلاکت ترسیدی گفتن آری اراده هلاک نمودن من کرد منم با قای خود پناه آوردم که با حضرت
از اراده او شکایت نمائیم صاحب فرمود که چرا خدا باین را بخواند با دعاها که انبیاء با آنها دعا نمودند خداوند عالم از برکت ایشان را اراده
و تنگی که مبتلا بودند نجات داد عرض کردم که اندک امانت فرمودی که شب جمعه و سید غسل بکن و نماز شب بکن و قنیه بکن و شکر را بخوان
آورد بعد از آن این دعا را در حالیکه در سر زانو و انگشتان پایهاست نشسته بخوان و اندک ابرای من ذکر نمود پنج شب پایی تا شب جمعه آنحضرت را
میدیدم و این سخن را اندک ابرای مکرر میکردم نا اینکه دعا را حفظ نمودم و در شب جمعه تشریف بناورد پس در آن شب غسل نمودم و تغییر لباس کردم
و نماز شب را بخوان و سجده شکر را کردم بعد از آن در سر زانو و انگشتان پایها نشسته این دعا را خواندم بعد از آن در شب شنبه آنحضرت دعا
روایت تشریف آورد فرمود که دعای تو مستجاب گردید و دشمنی در وقتیکه از دعا فارغ شد کشته شد در پیش رو کسیکه میان تو و دشمن
و سعادت نمود و او کوید و قبضه صبح کردم امام حسین را و ادعای نموده بمقتضی عصر روانه گردیدم و قبضه باردن رسیدم مردی را که از شهر مصر
از جمله همسایگان من بود دیدم و او مرد صاحبان بود در آن حال بمن خبر داد که دشمن تو را احمد بن طولون گرفت و امر کرد سر او را از پشت سر
بریدند و این ماجرا مشجعه اتفاق افتاد و امر نمود بدن او را برود پس انداختند و این قصه بنا بر نقل برادر از شیعه مادر وقت فراغت من بود
است از دعا چنانکه مولا من خبر داد **در کتاب** ارشاد از ابن قولویه از کلبی از علی بن محمد روایت نموده او گفته که خبر داد بمن بعضی از اصحاب
حاکم مرا مژولد مژولد کردید انگاه مکتوبی نوشتم و در آن مکتوب در خصوص ظهور او در روز هفتم ولادت اذن طلبیدم در جوابش رسید که
مکن بعد از آن در روز هفتم با هشتاد مژولد و وفات نمود بعد از وفات او نوشتم در جوابش رسید که بزور دیر او را و نفری مژولد میشود که
از وفات تو خلف تو خواهند شد اولین ایشان را احمد نام کن و دویمین را جعفر بید از چند اند و پس مژولد شدند چنانکه آنحضرت نوشته بود و از
کوبد که برای حج میآوردیدم و مردم را و ادعای نمودم میخواستیم که بیرون روم انگاه خبر رسید که ما این سفر تو را ناخوش میداریم امر بابت حجاز
از این خبر مغوم و دلننگ کردیدم در جوابش نوشتم که شنیدم و اطاعت دارم مگر اینکه سبب نماندیم از حج غنا که بعد از آن توفیق رسید که در
ننگ نشود زیرا که انشاء الله سال ایند حج خواهی کرد و قبضه سال ایند رسید نوشتم و اذن طلبیدم در جواب اذن درآمد و نوشتم که با محمد
بن عباس هم کجا میروم زیرا که با ما است و دیانت و وفای دارم در جواب رسید که هر خوب هم کجا است اسد اگر بیاید که دیگر را در عرض

باب معراج صاحب الثمان

۱۱۰

مربع معراج

علاء بن محمد

فضل بن محمد

عنه بن محمد

حسن بن محمد

حسن بن محمد

جعفر بن محمد

او اخبار مکن بعد از چند است که رسید با او هم کجاوه کردیدم در کتاب الغیبه زجاعتی از ایشان از ابن قولویه مثل این را نا انجا که گفت چنانکه نوشته بود نقل کرد در کتاب کافیه از علی بن محمد از سعید بن عبدالله روایت کرده او گفته که حسن بن نصر او را در صدام و جماعتی بعد از وفات امام حسن عسکری در خصوص امور بیکه در دست و کلاه انحضرت بود گفتگو نمودند و اراده کردند صاحب این امر را شخص نمایند از نگاه حسن بن نصر نزد ای صدام آمد و گفت من اراده حج دارم ای صدام گفت از امثال ناخبر کن حسن گفت که برای آن در وقت خواب مضطرب از خواب بیدارم بنابر این ناچارم باید بروم انگاه پاره از اموال خود بنا به مقدور و صحت نمود و احمد بن یحیی بن حماد را وصی قرار داد کرد و با او نمود که چیزی از دست خود ندهد مگر بعد از ظهورش یعنی بدست صاحب الامر را و می گفت که حسن گفت و فتنه که بغداد وارد کردیدم خانه را کرایه کردم در آنجا منزل نمودم در آنجا بعضی از و کلاه قدری پارچه و قدری بنار آوردند نزد من گذاشت کفم اینها چسبند گفت چیزی هستند که میدانی بعد از آن یکی دیگر از ایشان مثل آنرا آورد بعد از او هم دیگری آورد نا اینکه خانه را پر کردند بعد از اینها احمد بن اسحق هر چه که نزد او بود نزد من آورد در آنجا حال تعجب نموده در خصوص این اموال متفکر بودم ناگاه رفته اندر مضمونش این بود که و فتنه که از روز فلان قدر گذشت همه آن اموال را بردار نزد من ریس من کوچ نموده همه آن اموال را برداشتم و در راه هم فتنه با شصت نفر بود که راه را می گرفتند انگاه بر او گذشتم خداوند عالم مرا از شر ایشان سالم گردانید نا اینکه بغیر عسکری سپردم و فرود آمدم در آنجا حال رفیع رسید که هر چه با تو هست بردار بیا انگاه همه آنها را در تو سله دو نفر حمل گذاشتم و فتنه که بد هیلز رسیدم غلام سپاهی بنظر آوردم او گفت که توئی حسن بن نصر کفم ار می گفت داخل خانه شود داخل محو شدم و از آنجا داخل کردم و سله را در آنجا خالی کرد ایندم ناگاه در گوشه خانه نا بسیار دیدم بگری از حال آن کرده نالی دادند ایشان را برون نمودند ناگاه در میان خانه پرده بنظم رسید از پس از صدا کرده شدم که با حسن بن نصر خدا را بکن در عوض چیزی که بان بر تو منت گذاشت و شکر ابدل خود راه مده زیرا که شیطان دوست میدارد که تو شک بکنی و دو پارچه کفن از پس پرده برون نمود و بمن گفته شد که اینها را بردار که بزودی باینها محتاج میشوی آنها را گرفتن برون رفتم سعد گفته است که حسن بن نصر از آن سفر برگشت در ماه رمضان وفات یافت با آن دو پارچه کفن کرده کردید در کتاب کافیه از علی بن محمد و از فضل خرفروش مدائنی غلام خدیجه ذریه جعفر روایت نموده او گفته قومی از اهل مدینه ز طایفه طالبین معتقد حق بودند لهذا در وقت معین از امام حسن عسکری و طایفه ها برای ایشان میامد و فتنه که انحضرت رحلت فرمودند قومی از ایشان از اعتقاد اینکه او را خلف هست برکشند انگاه و طایفه از ان طایفه برای کافیه آمد که در این اعتقاد ثابت بودند و از مابقی ایشان بریده گردید پس ایشان از جمله اهل ذکر مذکور نمیشوند الحمد لله رب العالمین در کتاب کافیه از قسم علا روایت کرده او گفته که مرا چند نفر پیر متولد کردند در خصوص ایشان منو شتم مسئلت عا کردم در جواب من چیزی نوشته نمیشد و فتنه که پیر حسن متولد شد در خصوص وی نوشتم مسئلت عا کردم جواب رسید که با فتنه ما ندا الحمد لله در کتاب کافیه از حسن بن فضل بن یزید همانی روایت کرده او گفته که پدرم بخط خود مکتوبی نوشت جوابش در رسید بعد از آن بخط من نوشتم جواب انهم رسید بعد از آن بخط مردی از فقهای اصحاب نوشت جواب آن رد نکردید انگاه فکر کردم دانستم که سبب رسیدن جواب این بوده که آن مرد از دین برکشته خارجی شده در کتاب مذکور از حسن بن خضیف و از پدرش روایت کرده او گفته که چند نفر خدا را شکر بر آفرید از جانب صاحب الامر بمیدینه رسول فرستاد شد و با ایشان دو نفر خادم دیگر هم بودند انگاه بخضیف مکتوبی در رسید بدین مضمون که خود هم با ایشان رفت و فتنه که بکوفه رسیدند یکی از آن دو نفر خادم شراب خورده از کوفه در فرستاد نا اینکه مکتوبی از فریب عسکری در خصوص بر گردانیدن خادمی که شراب خورده بود وارد کردید و او از انحضرت مغرول شد در کتاب کافیه از حسن بن علوی روایت کرده او گفته که مردی از جمله ندیمان روز حسنی پاکس دیگری را آورد اندر من دیدم بروز حسنی گفت که اموال او داده میشود یعنی صاحب الامر را و او کلاهی هستند نام همه ایشان را که در نواحی بودند ذکر کردند و این خبر بعید الله بن سلیمان و زبرد رسید او ضد نمود که و کلاه را بیکه پادشاه گفت که این مرد در شخص جسته نمایند زیرا که این امر امر کلفت است عبدالله بن سلیمان گفت که و کلاه را میبکرم سلطان گفت که بیکه بد لیکن جماعتی در پنهان قدر اموال بد هیلز و بنزد و کلاه بفرستید هر که از ایشان از اموال را قبض کنند او را بیکه در آنجا حال توقیع را میداد بدین مضمون که بنزد همه و کلاه برود و بکوبند چیزی از اموال قبول نکنند از آنجا و امتناع بکنند و نجاهل و بیسوز بد را این باب اسوس بسیار نزد و کلاه فرستادند ایشان بسبب توقعی که با ایشان نموده و پاره از اموال در پنهان نزد او برد و با وی خلوت نمود و گفته که نزد من مالی هست میخواهم از ابرسانم محمد گفت که فکر غلط کرده من را پنهان چیزی نمیدانم او هر چه که بطریق ملاطفت بچند گفت و نجاهل بیسوز بد را این باب اسوس بسیار نزد و کلاه فرستادند ایشان بسبب توقعی که با ایشان رسیده بود از انفعاله با و امتناع نمودند در کتاب الغیبه گفته که معجزات انحضرت پیش از اینست که شمرده شود ولیکن پاره از آنها ذکر میکنم شیخ طوسی در کتاب امالی ذکر نموده که خبر دادند بجماعتی از ایتام قسم جعفر بن محمد بن قولویه و از محمد بن یعقوب و رفع عبد المجید ابراهیم بن محمد بن یزید و فتنه که در وقت وفات امام حسن عسکری در خصوص امام شک کردم و در نزد پدرم مال بسیار فراهم آمد بود آنها را بکشتن گذاشته

برای بد رفتاری و بیرون رفتن ناگاه تب شد بیدم غرض کرد بد را خال بمن گفت که ای پسر من من را بر گردان زیرا که این تب نشانه مرگ است طریقی
نفوی داد و خصوص این مال پیش گیر من وصیت نمود و وفات یافت من در پیش خود گفتم که پدرم با امر غیر صحیح وصیت نکرده من این مال را
بعمران میرسد و در کنار شط خانه گرا به میکنم ازاد را بخانه میکنم و اعدایا هم از این منقطع میکنم با هم نگاه اگر دلیل در خصوص کسی برای من و
کرد چنانکه در ایام امام حسن عسکری^۲ واضح بود اموال را با و میدهم و الا بعد از من میکنم پس بعمران امدم و خانه در کنار شط گرا به نمودم چند
روز در آنجا ماندم ناگاه رسولی امد و رقعته بمن داد بدین مضمون یا محمد نزد تو فلان و فلان مال هست در توی فلان چیز همه نهارا اگر نزد من بود
و از چیزها که من علم بانهانداشتم خبر داده بود و قبکرا این را دیدم انهارا با من رسول سپردم بعد از آن چند روزی نگفتم و بجز از هر چیزی در آنجا ماندم
ناگاه توفیق در امد که تو را در مقام پدرت گذاشتم پس حمد خدا را بکن **در کتاب** از شاد از ابن قولویه او از کلبه او از علی بن محمد و از محمد بن
جهمور و از محمد بن ابراهیم مثل این روایت کرد **در کتاب** الغنیه باین اسناد از حسن بن فضل بن زید باین روایت کرده او گفته که در خصوص امر
مکتوبه نوشتم و ازاده کردم که در خصوص سیمین هم بنویسم زیرا که ترسیدم از اینکه از ناخوش بدارد نگاه جواب اندوامر با نفس سیمین
که نوشته بودم در رسید **در کتاب** الغنیه باین اسناد از بزرگ نام غلام احمد بن حسن روایت کرده او گفته که بنا به جبل وارد کرد پدرم در حالیکه
اهل انجاراد و سنت میداشتم و با امانت قابل نبودند نا اینکه وفات زید بن عبد الملک در رسید در ایام مرض من وصیت نمود که اسب سهند
شمس و شال کمر مرا بمولای من بده بعد از آن ترسیدم از اینکه اسب با ذکون تنگ ندهم از او دست بمن امانت و استخفاف برسد نگاه اسب و
شمس و شال را به هفتصد دینار در پیش خود قیمت نمودم و اعدا را بر آن مطلع نکردم ناگاه مکتوبه از عراق بمن رسید بدین مضمون که هفتصد
قیمت اسب شال و شمس را که در دستم بود از من بفرست **در کتاب** از شاد از ابن قولویه او از کلبه او از علی بن محمد و از جمعی از اصحاب ایشان
از احمد بن حسن و علاء بن زرق الله او از بدو مثل این روایت کرده **در کتاب** الغنیه باین اسناد از علی بن محمد او از ابی عقیل بن ضرر روایت کرد
او گفته علی بن زیاد صبره مکتوبه نوشته گفت میخواست در جوابش نوشت که در سال هشتم محتاج بکفن خواهم شد پس در انسال وفات نمود
و پیش از آن گفت با و فرستاد در کتاب مذکور از محمد بن یعقوب او از علی بن محمد روایت کرده او گفته توفیق در امد بدین مضمون که مشهد کاظمین و شاد
شاهد از ارباب زنکند و قبکه چند ماه از این ماجری گذشت و زید بن عمار با فاطمه اطیبه و گفت که بطایفه بنی فرات و اهل بصره بگو که مقار
قریب با بنی کاظمین را از بارت نکند زیرا که خلیفه امر نموده است که جستجو نمایند که ایشان را از بارت کند او را بگرد در کتاب کمال الدین از نظم
علوم او از عباسی او از پدرش و از علی بن احمد رازمی روایت کرده او گفته که بعد از وفات امام حسن عسکری^۲ بعضی از برادران من از اهله
رے بغیر طلب تقصص امام بیرون رفت و قبکه بزرگ مسجد کوفه در خصوص امر که برای او بیرون رفت بود فکر میکرد و سنک و بنی کاظمین را
با دستم بهم میرسد ناگاه سنکریزه ظاهر شد در آن لفظ محمد نوشتن شد بود بان نگاه کردم دیدم که آن خط مخلوط نیست نه منقوش یعنی
در اصل خلقت آن سنک بوده نه اینکه نقش کرده شد بود در کتاب الغنیه از هندی و غصبر و ایشان از محمد احمد صفوان روایت کرده اند او گفته
که قسم بن علاء دیدم در حالیکه صد و هفتاد سال از عمرش گذشته بود هشتماد سال از آن مدت چشمهایش صحیح بوده و امام علی النقی و اما
حسن عسکری^۲ در رافقه بود و بعد از هشتماد سال کور گردیده بود و هفت روز پیش از وفاتش باز بینا شد و این قصه بدین هیچ است که من
در شهران از بلاد اذربایجان نزد و بودم و توفیقات صاحب الریقان^۲ توسط ابی محمد بن عثمان عمری بعد از او توسط ابی قثم حسین بن روح
همه اوقات میرسید و منقطع نمیشد ناگاه تهنیتاد و ماه توفیق او از منقطع گردید پس بدین حال مضطرب گردید ترسید بعد از آن در روز
که ما نزد و بودیم و طعام میخوردیم ناگاه دربان خوشحال و شاد گردید و با و گفت که بیکه که در صورت بیکهای عراقست وارد کرد بد را خال
قسم از شنیدن این خبر شاد گردید و در و دیمت قبله گردانید و بچون نمود نگاه بزرگوار فدی که نشانه و رے بیکها را داشت داخل کرد بد و در
برش جبهه و خنده و در بایش کفش معاملی بود و آن نوعیست از کفش و در و شش خرچینی داشت و قبکه قسم او را بد از جایش برخاست
با و بی معافته نمود و طبنی و ابی طلبند انمزد بیل دست خود را شست قسم او را در پیش خود نشاند بعد از آن طعام خوردیم و دستهای
خود را شستیم انمزد برخاست و مکتوبه بچید که از منم در و در بقسم داد انرا گرفت و بوسید و با بے سلمه نام کاتب خود را
ابو عبد الله انرا از او گرفت و هفت شرا برداشت خواند نا اینکه قسم خبر غم انگیزی از آن مکتوبه میداد گفت یا ابا عبد الله خبر یا شد گفت خبر است قسم
گفت خبر باد تو را انبار در خصوص من خبری در امد ابو عبد الله گفت اگر ناخوش ندارم پنهان نمیدارم قسم گفت از چیست گفت خبر وفات کاتب
دو روز بعد از رسیدن مکتوبه با آنجا وفات خواهم یافت و هفت پارچه کفن برای تو فرستاده شد قسم گفت که مرگ را با سلامت دهم قبول دارم
ابو عبد الله گفت با سلامت بخت قبول میکنی نگاه قسم خداید و گفت بعد از این از روزی که ندارم در آنحال انمزد برخاست سر طاقه پارچه
بنی و عمامه و دو طاقه پارچه دیگر و سنمالی از خرچینش در آورد بقسم شکم نمود و در نزد کاتبی را بفرست که انرا امام رضا با و خلعت داد بود
او در دست داشت و در میان او و قسم بجهت امور سیاسی و سید بود در آنوقت عبد الرحمن بڑا اصلاح منایه جعفر بن محمد و نهدن و خیر قسم

نوشته در
روز پنجشنبه
مرتب

حاج

عاج

مکتوبه

باجا آمدن بود قسم در آن حال بد و نفرستی از مشایخ ما که با وی در بلد زان اقامت داشتند نام یکی ابو حامد عمران بن معمر دیکری علی بن محمد
بود گفت که این مکتوب را ببید الرحمن بن محمد بخوانید بلکه او هذابت بیابد زیرا که هذابت باقر و برادر دست دارم که خداوند عالم را بسبب خواندن
مکتوب و راه هذابت کدایشان با و گفتند الله الله این مکتوب را حوصله شمع نمیکند چگونه میشود که دل عبد الرحمن بن محمد بخواند آن
داشتند باشند قسم گفت که من میدانم که سیر را اظهار آن مرا با بر نیست لیکن بجهت محبت بعد الرحمن و شدت مایل هذابت و که این مکتوب او خواند
شود پس بخوان بر او و قیام که از روز گذشت و روز پنجشنبه در ماه رجب سید عبد الرحمن بن محمد را مدقم سلام کرد این مکتوب را آورد
با و گفت بخوان و در پیش خود نامل و تفکر بکن عبد الرحمن از او خواند و قیام که بجز مرل قسم رسید مکتوب انداخت و بقسم گفت یا محمد نفوی خدا را
پیش کبر از عصب و سر هیز تو مرد هستی که در دین بر دگران زبانه داری و زمام عقلت در دست خداوند جل و علا مفر ما بداند
نفس ما ذاتی که خدا تعالی نفس میداند که فردا چه خواهد کرد و ما اندر به نفس بای آری مؤث و بقیه نفس میداند که کدام زمین خواهد مرد
نیز مؤثر عالم الغیب بظهر علی غیبیه احدایه خدا بسم دانند غیب است احدی را بر غیب خود مطلع نمیکرد اندکاه قسم خذ بد و با و گفت که این را تمام بکن
الا من ارضی من رسول مکر کبر که او از پیغمبر خوشحال و راضی باشد و مولا من از رسول خدا راضی است و قسم نبر گفت که من میدانم که تو این را خواهی
لیکن از امروز تا پنج بگذار اگر بعد از روزی که این مکتوب نوشته شد زندمانم اندکاه بدان که من اعتقاد صحیح ندارم و اگر وفات نمودم را تو قیام
خود نگاه کن و بین که اعتقاد چگونه است پس عبد الرحمن در آن روز تا پنج گذاشت و از هم جدا شدند و روز هفتم از رسیدن مکتوب قسم ب
کرد و در هین روز مرض او شدت نمود در توی رخ خوابش بدووار نکبه کرد پس حسن یثرب غم معناد بود و با ابی عبد الله بن محمد و هذابت
خلطه و معاشرت داشت در آن وقت ردا بر او و خود کینه در کوشش نشسته بود و ابو حامد هم در کوشش و ابو جعفر بن محمد و من و جماعتی از اهل
بلد که میگردیم ناگاه قسم بسمت پیش سرش بد کشته خود تکیه نموده و شروع نموده میگفت یا محمد یا علی یا حسن یا حسین ای اقایان من شفعا
کنندگان من باشند و نزد خدا بسم این کلام را ناشر مرثیه تکرار نمود و قیام که در مرثیه یا مونس یا علی رسید اندکاه مکران چشمهاش بحرکت آمد چنان
بچه ها لاله نغان را حرکت میدهند و حدقه چشمهاش باز کرد و اسنن ش بجهت های خود میبکشد ناگاه ابی ماسد گوشت از چشمش درآمد بعد از آن
به سرش متوجه گردید گفت یا حسن یا ابی حامد یا ابی اعلی بنی من ایند پس در د و سرش جمع شدیم و بجهت های نگاه میگردیم دیدیم که هر دو
اش صحیح شده اند در آن حال ابو حامد گفت که مرا می بینی و قیام که این را شنید بدست خود بگری که از ما اشان نمود این خبر ما بن شمع و اهل سنت شیوع
رسانید مردمان از طائفه عوام میامدند با و نگاه میکردند ابوالتائب عیسی بن عبد الله مسعود که قاضی قضاة بغداد بود سوار شده بدین
و آمد و انکشی که نکیش فروزه بود در دست خود گرفته با و نمود و گفت یا ابی محمد این چیست که در دست منست و از او باز پرسید و قسم گفت که سیر
سطر و نکین از نوشته شده از آن گرفت که بخواند از شدت ضعف مقدار نکرد بد بعد از آن مردم از آنجا بیرون آمدند و حالش که تعجب نمودند آن
را بدین گران خبر میدادند بعد از رفتن قسم به سرش را آورد گفت که خدا بسم تو را مرثیه خواهد از ابی ماسد که خدا بسم قبول کردم به قسم گفت بجهت طریقی قبول
میکنی گفتن امر این طریقیست که از مرثیه بزرگست نمائ حسن گفت ای پدر سوگند یاد میکنم بحق کسیکه تو او را ذکر میکنی هر این را از شرب خمر
کارگاه بد که توانا را نمیدانم برگشتم در آن حال قسم کشته خود را بالا کرده گفت بر تو کار را اطاعت خود بر حسن الهام کن و او از معصیت و نافرمان
خود بازدار تا سیر مرثیه این دعا را در حق و نمود بعد از آن کاغذ طلبید و وصیت خود را در آن نوشت و راضی که در دست داشت مرصا حای بود که
بدانش باخت و وقت کرده بود و از جمله وصیت های به حسن این بود که ای پسر من اگر ما بر و کالت صاحب اهل و سزاوار شد اندکاه عمر رسید
خود را از نصف راضی من که مشهور و بفرجید است فرارده و ما بقی ان ملک بدین شرایط قبول نمود و قیام که روز چهارم شد و روز طلوع صبح قسم
وقات نمود در آن حال عبد الرحمن نزد و آمد و حالش که سربا برهنه در بازارها میدوید و صدرا اسپدا از او بلند میشد مردم این کار را شنید
با و کار بزرگ چنان نمودند زیرا که با قسم در مختلف بودند مردم شروع نموده از او میپرسیدند که این چیست که بر خود میکنی او گفت ساکت شو بدین
که من چیزی ندیدم که شما انرا ندیدید و تسبیح جازه نمود و از اعتقاد فاسد که داشت برگشت و بسپار از او راضی خود باخت و وقت نمود
ابو علی بن محمد بغسل قسم مباشر گردید و ابو حامد هم ابی را و میرنج و با هت بار بیه با و گفت نمودند اول پسر اهن امام رضاء را با و پوشانیدند و از
بالای آن هفت بار چه بود که از عریان با و رسیده بودند و بعد از آن اندک زمانی بقرینه نامه از مولا ع ما بحسن رسید و در آن خوان نوشته بود که خدا
تم طاعت خود را بتو الهام نماید و از معصیت و نافرمانی خود تورا دور گرداند این همان دعا بود که پدرش در حق وی کرده بود و در آخرش نوشته بود
که بدو رسیده که پدر تو را پیشوای کارگاه و برای تو چاشنی قرار دادم در کتاب النجوم آورده که این حدیث از نسخه هندی از اصول اصحاب نقل گردیدیم کان
چنان است که آن نسخه در زمان و کلا نوشته شده باشد و در آن نسخه گفته که صفوانی گفته بعد از آن حدیث را چنانکه مذکور گردید ذکر نموده در کتاب
الغیبه از حسین بن ابراهیم او از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبیه الله بن محمد بن بنت ام کلثوم دختر ابی جعفر ع روایت کرده او گفته که خبر
دادند من جماعتی از نوخت که یکی از ایشان ابو الحسن کبیر نوختی بود و این حدیث را ام کلثوم دختر ابی جعفر محمد بن عثمان بن حنیف داد که در روزی از شهر

انجیل ص ۹۰

حسین بن ابراهیم

باب معجزات صاحب الزمان

و نواحی آن مالی نزد ابی جعفر آوردند و شد برای اینکه از ابی جعفر الامر برساند و قبکه انفرستاد بغداد رسید و نزد ابی جعفر آمد و اموال را با او تسلیم نمود
 و او را و ذاع کرده و از آن مراجعت نمود انگاه ابو جعفر باو گفت که چیزی از او و اله که بتوسیرده شده بود مانده است بماندند از آن در کجاست ان مرد گفت
 ای سید من همه اینها بتو تسلیم نمودم ابی جعفر گفت ای و لکن چیزی مانده برگرد از انقبض کن و آنها را که بتو داده شده بیاد بیا و انوقت چند روز
 فکر و جستجو میکرد چیزی بیادش نیامد و کسی هم از رفیقان خبر نداد و در انحال نزد ابی جعفر آمد و گفت که در نزد من چیزی مانده هر چه که بتو تسلیم شده
 بود بتوسیرم ابو جعفر گفت که بتو چنین گفته میشود که دو طاقه پارچه سزای که فلان بن فلان بتو داده بطور شدند ان مرد گفت ای سید من بخدا
 سوگند هر آنکه آنها را فراموش کردم انحال بمیدانم که در کجا گذاشتم بعد از آن ان مرد رفت همه باره ها خود را و اگرده تفیش نمود از کسانیکه منع اینها
 داد بود خواهش نمود که آنها را تفیش نمایند چیزی از آنها بروز نکرد پس نزد ابی جعفر برگشت و گفت که پارچه ها پیدا نشدند ابی جعفر گفت که بتو گفته بود
 که نزد فلان پسر فروخته که نزد وی در کار و اشرا بپند و تاء پند چل و نقل کردی برو یکی از آنها را که چنان و چنان در آن نوشته شده و اگر آن
 دو پارچه در یکبخت است ان مرد از آن خبر سخر کرد و برگشت بانگاه که ابی جعفر گفته و آن نای باز را که او نشان داد بود و اگر که آنها را در یکبخت
 ان توی پند نهان کرد پس ان آنها را برداشت نزد ابی جعفر آورد و باو تسلیم کرد و گفت که در وقت پستن باز ظاهر اند و پارچه را فراموش کرده
 از آن در یکبخت نای باز گذاشتم تا اینکه محفوظ بماند بعد از این ان مرد چیزی را که دیده و ابی جعفر باو خبر داد برای مردم نقل نمود و این امر عجیب است که
 بران واقف و مطلع میشود مگر پیغمبر امام از جانب خداست که عالم غیبی سر برآورد ان مرد پیشتر از انوقت ابی جعفر را بمنشاختان بغداد بود که
 بتوسط و مالی بابی جعفر فرستاده کرد بد چنانکه تجار بتوسط کسی که باو توفیق دارند مالی بهر یک نفر رسانند و در دست ان مرد برآید مکتوب هم
 برای ابی جعفر نبود زیرا که در زمان معصند نفی در مرتبه شدت بود و شمشیر دشمنان چنانکه نقل شده خون میریخت و اینگونه امور ما بین خاصان
 از اهل این مقام بمنزه اسرار بود نه هر کس که اموال نزد ابی جعفر میرد از حقیقت اطلاع نمیشد اینقدر بود که باو میگفت که اینمال را بفلان مکان ببر
 و بفلان شخص تسلیم کن بدون اینکه او را بحقیقت امر مطلع کنند و نوشته هم در این خصوص میامدند تا اینکه او از آن نوشته از حقیقت امر خبر نداشت
 در کتاب الغیبه جامع از حسن بن علی و از علی بن محمد کلینی و ابی کریم او گفته که محمد بن یحیی در حدیث صاحب الزمان مکتوبی نوشت
 در آن مکتوب گفته برای تهنیت و تبریک از آنحضرت خواهرش نموده در جواب سید که در سال هشتم و یکم بکفن محتاج خواهد شد در آن سال
 بر حجت نزد منی پیوست و بکام پیشتر از وفات او گفته برای وی در رسیدن در کتاب النجوم آورده که با شما ما بایه جعفر طبری روایت شده او گفته که علی بن
 محمد سمری نوشت ناخره بین حدیث ذکر شده در کتاب الغیبه جامع از احمد بن محمد بن عباس روایت کرده او گفته که مروان کوفی بن خبر داد
 گفت که خبر داد بمن این ابی سوز گفت در شعبه قبر مطهر جناب سید الشهداء را زیارت نمودم بعد از آن بیرون رفتم برآه بیابان متوجه گردیدم تا اینکه
 باب برده رسیدم در آنجا برای اسرار حقیقت شستم بعد از آن برخاستم برآه افنادم ناگاه مردی را در سرازه دیدم بمن گفت که ابا در رفاقت غیب دار گفتیم
 ارے بن اہم راه میریم و بمن پاره خبرها نقل میشود و من هم باو نقل میکردم او از حال و گذران من پرسید گفتیم بهر تنگی میکند و بسیار چیز هستم
 انگاه بمن توجه نموده گفت که وقتیکه بکوفه داخل شدی بدر خانه ابی طاهر زاری برو و در آن زن او از خانه بیرون میاید در حالیکه دستش با خون
 کوفته و قریب به خون الوده است باو بگو که بتو چنین گفته میشود که کبیر بنار که در نزد پایتخت است با من دیدم من از این سخن تعجب نمودم بعد از آن
 از من جدا شده و رفت ندانستم که بکدام سرزمین روانه گردید میفرم تا اینکه داخل کوفه گردیدم در انحال خانه ابی طاهر محمد بن سلمان رزار پر از
 نمودم و در خانه و بر آجانه آمدن گفته بود کوبیدم ناگاه دیدم که در آمد در حالیکه دستش خون کوفته و قریب به خون کوفته و بتو چنین گفته میشود
 که کبیر بنار که در نزد پایتخت است با من دیدم گفت سمعا و طاعة بعد از آن داخل خانه گردیدم از کبیر را او را بمن تسلیم نمود از آنرا گرفتم و برگشتم
 در کتاب الغیبه از جامع ایشان از ابی غالب احمد بن محمد بن زار روایت کرده او گفته که خبر داد بمن ابو عبد الله محمد بن یحیی مروان او گفت خبر داد
 ابو علی محمد بن جعفر و ابو الحسن محمد بن علی بن رقام ایشان گفتند که ابی سوز بنما خبر داد ابی غالب که من برای سوره را دیدم ابی سوز یکی از
 جمله مشایخ نامدار طائفه زیدیه بوده پس ابی سوز گفته که بغیر زیارت عرفة و بیت قبر مطهر جناب امام حسین متوجه گردیدم و زیارت روز عرفة
 در آنجا بافتم و زمانیکه وقت عشاء رسید برخاستم مشغول گردیدم و قبکه بخواندن سوره حمد ایستادم ناگاه جوان خوش روی که بپوشیده در برد
 او هم ایستاد بخواندن آن سوره نمود و از من پیشتر تمام کرده بامن پیشتر از او تمام کردم و قبکه صبح کردم با هم از در صحن بیرون رفتیم تا اینکه بیکار نفرات
 رسیدیم بمن گفت که نواده کوفه دار بر و انگاه من از ابی غرات رفتم او را به بیابان پند گرفت و در انحال بر مقدار قش ناستف خود از آن راه که
 رفتم برگشتم ناگاه دیدم که مادر عویله که در کنار خندق کوفه است هسبتم در انحال انخوان گفت که تو بسیار شکی و هشی دکنی دار و صلاح حال
 هم هستی نزد ابی طاهر زاری برو او از خانه بیرون میاید در حالیکه دستش بخون کوفته و قریب به خون الوده است در انحال باو بگو که جوانی که
 صورت صفت او چنان و چنان بود بتو میگوید که کبیر که در انبیت بنار است که از بعضی برادران نزد تو آورده باین مرید انگاه از آنرا
 بکبر ابی سوز کوبید که بیت خانه ابی طاهر زاری چنانکه انخوان گفته بود رفتم و برای و ابی انخوان را وصف نمودم او گفت الحمد لله بعد از آن در

در کتاب الغیبه جامع از حسن بن علی و از علی بن محمد کلینی و ابی کریم او گفته که محمد بن یحیی در حدیث صاحب الزمان مکتوبی نوشت در آن مکتوب گفته برای تهنیت و تبریک از آنحضرت خواهرش نموده در جواب سید که در سال هشتم و یکم بکفن محتاج خواهد شد در آن سال بر حجت نزد منی پیوست و بکام پیشتر از وفات او گفته برای وی در رسیدن در کتاب النجوم آورده که با شما ما بایه جعفر طبری روایت شده او گفته که علی بن محمد سمری نوشت ناخره بین حدیث ذکر شده در کتاب الغیبه جامع از احمد بن محمد بن عباس روایت کرده او گفته که مروان کوفی بن خبر داد گفت که خبر داد بمن این ابی سوز گفت در شعبه قبر مطهر جناب سید الشهداء را زیارت نمودم بعد از آن بیرون رفتم برآه بیابان متوجه گردیدم تا اینکه باب برده رسیدم در آنجا برای اسرار حقیقت شستم بعد از آن برخاستم برآه افنادم ناگاه مردی را در سرازه دیدم بمن گفت که ابا در رفاقت غیب دار گفتیم ارے بن اہم راه میریم و بمن پاره خبرها نقل میشود و من هم باو نقل میکردم او از حال و گذران من پرسید گفتیم بهر تنگی میکند و بسیار چیز هستم انگاه بمن توجه نموده گفت که وقتیکه بکوفه داخل شدی بدر خانه ابی طاهر زاری برو و در آن زن او از خانه بیرون میاید در حالیکه دستش با خون کوفته و قریب به خون الوده است باو بگو که بتو چنین گفته میشود که کبیر بنار که در نزد پایتخت است با من دیدم من از این سخن تعجب نمودم بعد از آن از من جدا شده و رفت ندانستم که بکدام سرزمین روانه گردید میفرم تا اینکه داخل کوفه گردیدم در انحال خانه ابی طاهر محمد بن سلمان رزار پر از نمودم و در خانه و بر آجانه آمدن گفته بود کوبیدم ناگاه دیدم که در آمد در حالیکه دستش خون کوفته و قریب به خون کوفته و بتو چنین گفته میشود که کبیر بنار که در نزد پایتخت است با من دیدم گفت سمعا و طاعة بعد از آن داخل خانه گردیدم از کبیر را او را بمن تسلیم نمود از آنرا گرفتم و برگشتم در کتاب الغیبه از جامع ایشان از ابی غالب احمد بن محمد بن زار روایت کرده او گفته که خبر داد بمن ابو عبد الله محمد بن یحیی مروان او گفت خبر داد ابو علی محمد بن جعفر و ابو الحسن محمد بن علی بن رقام ایشان گفتند که ابی سوز بنما خبر داد ابی غالب که من برای سوره را دیدم ابی سوز یکی از جمله مشایخ نامدار طائفه زیدیه بوده پس ابی سوز گفته که بغیر زیارت عرفة و بیت قبر مطهر جناب امام حسین متوجه گردیدم و زیارت روز عرفة در آنجا بافتم و زمانیکه وقت عشاء رسید برخاستم مشغول گردیدم و قبکه بخواندن سوره حمد ایستادم ناگاه جوان خوش روی که بپوشیده در برد او هم ایستاد بخواندن آن سوره نمود و از من پیشتر تمام کرده بامن پیشتر از او تمام کردم و قبکه صبح کردم با هم از در صحن بیرون رفتیم تا اینکه بیکار نفرات رسیدیم بمن گفت که نواده کوفه دار بر و انگاه من از ابی غرات رفتم او را به بیابان پند گرفت و در انحال بر مقدار قش ناستف خود از آن راه که رفتم برگشتم ناگاه دیدم که مادر عویله که در کنار خندق کوفه است هسبتم در انحال انخوان گفت که تو بسیار شکی و هشی دکنی دار و صلاح حال هم هستی نزد ابی طاهر زاری برو او از خانه بیرون میاید در حالیکه دستش بخون کوفته و قریب به خون الوده است در انحال باو بگو که جوانی که صورت صفت او چنان و چنان بود بتو میگوید که کبیر که در انبیت بنار است که از بعضی برادران نزد تو آورده باین مرید انگاه از آنرا بکبر ابی سوز کوبید که بیت خانه ابی طاهر زاری چنانکه انخوان گفته بود رفتم و برای و ابی انخوان را وصف نمودم او گفت الحمد لله بعد از آن در

خانه کردید و کس را آورد بمزد بعد از آن برکنتم ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان که یکی از مشایخ زیدیه بود گفت که این خبر برای ابو الحسن
محمد بن عبد الله علوی رفته که در زمین هر فرد آمده بودیم نقل کردم او گفت که این خبر شصت بعد از آن نقل نمود که مرد جوانی نزد من آمد با
دقت تمام بروی وی نگاه کردم انگاه هر مردم را بر کرد ایندم و باو گفتم که تو کیستی گفت فرستاده خلف هستم نزد بعضی برادران که در بغدادند
گفتم از احوال داری گفت آری در خانه طایفه طایفه است گفتم خبر از ارباب این خواست باو غلامی هم فرستادم راحله را آوردند از وزرا و زرد
من ماند و از طعام من خورد و بسیار از از اسرار من خبر دادی گوید که باو گفتم که از کدام راه میروی گفت به سمت نجف غایتی میروم از آنجا باده و عله
از آنجا بسطاط میروم بعد از آن راحله خود را سوار شده تا وقت غروب بخد مت خلف مشرف میسورای گوید و قبضه صبح فردا در رسیدن
خود را سوار شد من هم با او سوار شدم تا اینکه به بلد ارض رسیدیم آنحال اونها از خدین عبور نمود من در آنجا ایستاد او را امید بدم تا
ببخفت رسید و از نظر غایت کردید ابو عبد الله محمد بن زید گوید که یابی بکر محمد بن زید و ارم پمانه که یکی از مشایخ طایفه حشویه است ایند و حدیث اخبر
دادم او گفت اینها حقند بعد از آن نقل نمود که چند سال پیش از این خواهر زاده ابی بکر بن محالی عطار که از جمله صوفیه بود در نزد من آمد گفتم از
کجا آمد و در کدام مکان بود گفت هفده سالست که مسافر گفتم بچشمی ترین چیزها را که دیده نقل کن گفت که در شهر اسکندریه در کاروانسرای که
غریب منزل میکردند منزل نمودم و در کاروانسرای مسجد بود که اهل کاروانسرا را آنجا میبردند و امام جماعت هم داشت و یک نفر جوانی بود که
که از خانه که غرض داشت بیرون میآمد در کثرت امام جماعه نماز میکرد و بخانه خود بر میگشت با آن جماعه در آنجا درنگ نمیکرد و او میگوید
و قبضه اینگونه رفتار را از وی بسیار دیدم و او هم جوانی خوش روی و پاکیزه بود و در برش و عبادت انگاه باو گفتم که بخدا سوگند باد
کم هر ایند و دست که ترا خدمت کنم و از تو شرافت در یابم گفت شازلست بکن انگاه مشغول خدمت کار و خود نمیکرد و وی کرد بدم تا اینکه آنرا کلمه
بوی به هم رسانیدم بعد از آن بکروزی باو گفتم که خداوند عالم تو را عزیز گردانید تو کیستی گفت صاحب جمعه عرض کردم ایستادم من در کدام وقت
ظهور خواهد نمود فرمود حالا وقت ظهور نیست مدتی تا انوقت مانده است پس من از خدمت گذار پی و جدا نمیشدم و در این مدت او این حال
و داشت بغیر نماز جماعت را میکرد و بچیزها که مطلب مفسد و بنوع مشغول نمیشد تا اینکه وقتی گفت من باید سفر کنم گفتم من هم در خدمت
ایم بعد از آن عرض کردم ایستادم من امر تو که ظاهر کرد فرمود علامت ظهور من بسیار به هر چه و حدیث فتنه هاست در آنحال بیکه میایم در
مسجد الحرام میایم در آنوقت گفته میشود که برای ما امامی تعیین نموده نصب میکند را بن باب گفت که در میان ایشان بسیار میباشند تا اینکه مردی از ایشان
میآید و بر من نگاه میکنند بعد از آن گوید که ای جماعت ایستادیم همه بسوی وی نگاه کنید و اطاعت او را نمایند انگاه از دست من گرفته مراد را
و کن و مقام میکنند و همه ایشان بمن بیعت میکنند و حال آنکه از جنات و ظهور من مایوس بوده اند و او میگوید که براه افتادیم و بخار و در بار رسیدیم
انگاه عرض نمود که داخل دریا کرد عرض کردم ای سید من بخدا سوگند باد میکنم هر ایند من از دریا میروم فرمود خبر باد تو را از دریا میروم بخدا سوگند باد
من با تو هستم عرض کردم که نمیروم و لیکن جرات ندارم پس او خود بدر بازده من هم از او جدا شده برکنتم در کتاب الفیه از جماعه از ایشان از ابی
عبد الله احمد بن عباس و از ارج غالب زاری روایت کرده او گفته که از کوفه آمدم در حال آنکه جوان بودم و قدم نهادم در راه رفتن مانند
راندن اشتر میزدیم و با من مردی از بزازان دینی بود و ما شرا را خاطر ابی عبد الله فراموش شده و از اینجهت از او روایت ذکر نکرده اند و بلفظ
تعبیر نموده اند و این در وقتی بود که شیخ ابی قثم بن روح پنهان گردید ابی محمد بن علی مشهور بشیخانی را در آنجا خود نصب نموده بود در آنوقت او در
شیعه استقامت داشت هنوز کفر و الحاد پی که از او ظاهر کرد بد ظاهر شده بود و مردم نزد وی میآمدند و با او ملاقات میکردند زیرا که او
مصاحب شیخ ابی قثم بن روح بود در خارجها و کارهای مردم میان شیخ ابی قثم و ایشان واسطه بود در آنحال رفیق من گفت که رغبت بملاقات ابی
جعفر داری تا اینکه با او عهد و پیمان بریند زیرا که او در اینروزها برای این طایفه منصوب شد و من از او خواش دارم که بناچار مقتدر میباید
در حق من استقامت نماید گفتم آری رغبت دارم انگاه رفیق من بجلوس ریاضه شدیم جماعه را از اصحاب مادر زردی دیدیم و بر او سلام کردیم و
نشستم در آنحال ابی جعفر رفیق من متوجه گردید از او پرسید که این جوان کیست که باشت گفت مردیست از آل زراره بن اعین انگاه بمن متوجه
شد و گفت از کدام زراره تو گفتم ای سید من از اولاد من از اولاد بکر بن اعین که برادر زراره هستند گفت ایشان اهل خاندان بزرگند و در
این امر بلند یا بلند در آنحال رفیق من باو گفت ایستادم مادر خصوص د غلام میگوید از تو خواهش دارم که بنویسی گفت آری می نویسم و قبضه این را
شبنم بخاطر میروم پس ایند که من هم مثل این را خواش نمایم و در دل خبری بود که با حد اظهار نکرده بودم و آن این بود که مادر را بر این اعیان
با من بسیار مخالفت و بد رفتاری داشت و با وجود این بد رفتاری محبتش در دل بسیار بود در پیش خود گفتم که از او در خصوص اینخواش دعا
میکنم بطریقه که از ایشان نمیکند اینقدر میگویم که در خصوص امری که بمن ضرور شده التماس دعا دارم در آنحال گفتم که خدا اینم بقای سید
و اطولانی گرداند من از تو حاجتی امشئت میکنم گفت حاجت چیست گفتم دعا فرجیست برای من در خصوص امری که برای من مهم گردید
در آنحال کاغذ طلبید و حاجت امزد را در آن نوشت که زراره در خصوص امری که برآید التماس دعا دارد بعد از آن رفیق من

ابو عبد الله محمد بن زید

و عا

باب معجزات صاحب الزمان

۱۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

بن نوح گفت که خبر داد بما ابو محمد حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح ضمیمه گفت در وقتیکه شیخ ابی قثم حسین بن روح در لعن ابی غرافه توفیق رسید
 انرا از مجلس خود که در خانه مقصد رخصته بود به نزد شیخ علی بن همام در ماه ذیحجه سال سیصد و دوازدهم هجری فرستاد ابوعلی انرا برای من
 خواند و گفت که ابی قثم چند مرتبه رقصه نوشت که توقع لعن او را ظاهر نکرد اندر آنکه او در این وقت در دست کاشتگان مقصد رقصه نوشت و در
 مقصد و محبوس بود انگاه مأمور گردید باینکه انرا ظاهر گرداند و از ایشان نرسد و خاطر جمع شود و بعد از مدت قلبی از محبوس خلاص شد بیرون
 آمد الحمد لله شیخ طوسی گفت که در کتاب کهنه که در راهوار در ماه محرم سال سیصد و هفدهم هجرت نوشته شده بود حدیثی بدیدم و ان اینست که
 که ابو عبد الله گفت خبر داد بما ابو محمد حسن بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی ابی طالب چرا گفت در شهر قم بودم ناگاه مبارک
 دینے ماد رخصت مرد که بچه خود را انکار مینمود یعنی میگفت که این بچه از من نیست گفتگو و مباحثه اتفاق افتاد در احوال مردی که از نزد شیخ صاحب الزمان
 فرستادند در حالیکه من نزد شیخ حاضر بودم امر مذکور به در این خصوص شیخ داد شیخ انرا بخواند و امر نمود که انرا نزد ابی عبد الله بن فرید
 الله برود تا اینکه جواب انرا بنویسد بنزد وی برود من هم در آنجا حاضر گردیدم او در جواب گفت که ان بچه بچه او است با ما در رش و فلان روز
 و فلان مکان موافقه نمود با و بگو که ان بچه را محمد نام کند پس ان فرستاده جواب انرا داشت نزد ایشان بود با همگی باینقول مقصد کردند و بعد
 از آنکه انمولود مولد گردید و با محمد نامید شد این نوح گفت که ابو عبد الله حسین بن محمد سوره قی در وقتیکه بصره مرجع بر ما وارد کرد بدیدم
 گفت که علی بن حسن بن یوسف در کرمی و محمد بن احمد بن محمد بن مشهور باین لال و غیر ایشان از مشایخ اهل قم بمن خبر دادند که علی بن حسین
 بن موسی بن بابویه در خرمی خود را که محمد بن موسی بن بابویه باشد ترویج نموده بود و اولادش نداشت به شیخ ابی قثم بن روح نوشت که از حضرت
 خواهش نماید که آنحضرت از خداوند عالم مسئلت کند این را که با و چند نفر در عطا فرماید و ایشانرا اهل علم و فقه گرداند باین قسم این را خواست
 نموده و جواب سپید که از این مولود برای تو خواهد شد لیکن بزود بخارید بلبه مالک میشود و از ان برای تو و نفری مولود میشود و هر دو صاحب
 علم و فقه باشند این نوح گوید که ابو عبد الله بن سوره بمن خبر داد که ابو الحسن بن بابویه را سه نفر سیریه بود از ایشان محمد و حسین فقه بودند و
 حفظ احادیث مهارت داشتند ایشان خبرها را حفظ و ضبط میکردند و دیگران از اهل قم قدرت بر ان نداشتند و ایشان برادر داشتند حسین
 نام و بحسب من همان ایشان بود و بعبادت و زهد مشغول شد و از خلطه و مغارث خلافت و در مکه رفت لیکن فقه نبود این سوره گوید که هر دو
 که ابو جعفر و ابو عبد الله بران علی بن حسین چیزی روایت کردند خلافتی از حافظه ایشان تعجب میکردند و بایشان چنین میگفتند که این حافظه و
 و هر که بر شما منحصر است بسبب علم امام است و این حکایت در میان اهل نجد شهرت و استفاضه رسیده بود بعد از ان ابن نوح گفت که از ابی
 عبد الله بن سوره قی شنیدم میگفت که از مردی سرور نام که مرد عابد و مجتهد بود با و در راهوار ملاقات کردم لیکن نسبت بر او را منسوب نمودم
 شنیدم میگفت که من کتک بودم و بخی گفتن قدرت نداشتم پدرم و عمم مراد را بام بچگی که سیزده یا چهارده سال داشتم برداشتنند و بنزد
 شیخ ابی قثم بن روح بردند و از او خواهش نمودند که از حضرت الناس نماید این که خداوند عالم زبان مرا بکشد و او چنین جواب داد که شما ما
 کردید باینکه بجا بر امام حسین بروید سرور گوید که من و پدرم بکر بلائی معلا رفتیم و غسل نموده و زیارت کردیم انگاه پدرم و عمم مراد
 نمودند که با سرور را غل از ان زبان فصیح گفتیم لیکن ایشان گفتند خبر باد تو را با سخن گفتی گفتیم ار به ابو عبد الله بن سوره گوید که این سرور مردی
 بود صدای بلند داشت مؤلف گوید که از این حدیث چنین ظاهر میشود که بزوفری هم از جمله سفرا ابو قیس سفارش خلافتی را بنزد آنحضرت
 برد و انرا کسی نقل نموده بنابر این ناو بل ان بدو طریق است یکی آنکه سفارت و توسط سفر بوده یعنی او مطالب مردم را بایشان می رسانید
 ایشان با آنحضرت عرض میکردند و دیگر آنست که سفارت او منحصر بچنین قصه باشد کتاب کمال الدین از ابن ولید از سعد از اعلان
 کلینی از محمد بن شاذان بن نعیم روایت کرده او گفته که مالی برای غزایم نزد من فراهم کردند و قدر ان چهار صد و هشتاد درهم بود از فرستادن
 همین مقدار باینکه انرا با صد درهم تمام انانمودم بسبب رهم از مال خود بران علاوه نمودم به نزد محمد بن جعفر فرستادم و بسبب درهم خود را
 در مکتوب نوشتم بعد از ان محمد بن جعفر قبضه رسید کی بن فرستاد انرا نوشتند شده بود که با صد درهم بمن رسید بسبب رهم از ان مقدار
 تو را بود در کتاب ارشاد از ابن قولویه از کلینی از علی بن محمد بن شاذان مثل این را روایت نموده در کتاب خراج هم از محمد شاذان مثل این
 را روایت کرده در کتاب کمال الدین از پدرش از سعد از اسحق بن یعقوب روایت کرده او گفته که از شیخ عمر شنیدم میگفت که با مردی
 از اهل عراق مصاحبت نمودم نزد وی مالی برای غزایم بود او ان مال را فرستاد انگاه پس گردانید کرد بدو با و گفته شد که مال پرعم خود
 چهار صد و رهم است از میان این اموال بیرون کن انگاه ان مرد مبهوت شد تعجب نمود و بحساب اموال خود نظر کرد در دست و زین محلی
 در اعین مرد پرعم او را بود باره و از ان زمین بهر پرعمش رد نموده و باره و آنکه داشتند بود و قتی که محاسبه را تمام نمود دید که حاصل زمین بیست
 چهار صد و رهم است چنانکه آنحضرت فرموده بود پس ان مقدار از ان مال بیرون و باقی انرا فرستاده مقبول گردید در کتاب ارشاد از ابن
 قولویه از کلینی از علی بن محمد مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از پدرش از سعد از علی بن محمد رازی از اهل عراق

مؤلف گوید
 ابن ولید
 شیخ عمر
 علی بن محمد

باب معجزات صاحب الغما

حسن خیر

سبحی نزد من آمد و گفت دزار کبسه را که در نزد تو است کبسه را آوردم تا که رقعۀ برای من در آورد بدینصفتی که در خصوص امر صوفی بدعت گذار یعنی هلال ذکر نموده بود خدا بنعم عمر و بر اقطع نمود بعد از آنکه هلال بدزل رفت توقع دیگر در آمد بدینصفتی که هلالی قصد اذیت ما کرد ما صبر نمودیم خدا بنعم بسبب غای ماعمر و بر اگاه نمود در کتاب النجوم باسناد خود نابابی جعفر طبری و عبد الرحمن بن جعفر بن روایت نموده ایشان گفته اند که ابی جعفر بن محمد زانا انجا که بشما تعجب کنندگان روایت نموده **در کتاب کمال الدین** از پدرش و از سعد از علان و از حسن بن فضل بن یمن روایت کرد او گفته که بر من رای و فتم تا که کبسه که در آن چندین بار بود باد و طاقه پارچه برای من در آمد من قبول نمودم و در کردارم و در پیش خود گفتم که من در نزد ایشان مرید و مقلد بلند دارم قبول آنها باعث ذلت منست پس عزت من دست داده معذورم کرد بعد از آنکه آنها را پس دادم نادیم و بشمار کردیم رقعۀ نوشته معذرت و استغفار می نمود و بخلوت داخل شدم در پیش خود می گفتم که اگر آن همیان بمن برگرداند شود انرا و انمیکنم و خرج نمی نمایم تا اینکه انرا نزد پدرم بر ما و بصرف انرا تراست از من انگاه انفرشتایرون آمد جوا رقعۀ را چنین اور که همیان خطا کردی بر آنکه ندانستی بسیار شده است که اینگونه ملاطفت را نسبت بدو نشان خود کرده ایم و بسیار اتفاق افتاد که ایشان اینرا برای بر و تپن از ما خواست نموده و توبه پس از آن اخسان ما را خطا کردی و قبتکه از خدا بنعم در خصوص این خطا طلب مغفرت نمودی خدا از تو میگذرد و خطای ترا میبخشد و چونکه عمر و نبوت که در کنارها از همیان ترا که بداری و در معیشت خود صرف نکنی ما آنها را از تو باز داشتیم و تو ندادیم و از دو طاقه پارچه را سو فرستادیم برای اینکه با آنها احرام حج بپوشد و او کوبد در خصوص و مطلب قعۀ نوشتیم و خواستیم که در خصوص مطلب می بینیم بنویسیم انگاه در پیش خود گفتم که هسنت انرا ناخوش دارد بنا بر این انرا نوشتم تا که جواب اندو مطلب سیم که نوشتم و در راوی کوبد که عطری خواهش نمودم انگاه دادم که در توی پارچه سفید عطری برای من فرستاد از آن عطر در محل با من بود تا که شش روز در عسفا وان جابست میان مکه و مدینه رم کرده محل الاذخ و هر که داشتم ریخته و پراکنده کردید هم آنها را جمع نمودم و اینرا چهره را که کردم و در جیبش بسیار تلاش نمودم تا اینکه بعضی از کسانی که با ما بودند گفت که چه چیز را جستجو میکنی گفتم پارچه را تقصص میکنم گفت در آن پارچه چهره بوده گفتم تو خود را در آن گذاشته بودم گفت که من بدیم کسی را که انرا برداشت پس انرا بسیار تقصص نمودم تا اینکه از پیدا شدن ان مایوس گردیدم و قبتکه داخل مکه معظمه گردیدم خرجین خود را از محل و اکردم و انرا اکسودم تا که اول انچه بیک نظرم رسیدن پارچه عطر بود و حال آنکه انرا در محل گذا بودم نه در توی خرجین و قبتکه محل افتاد و مناع پراکنده شد انهم با مناع افتاد راوی کوبد که در بغداد سبب بقای من در انجا داشتند و در پیش خود گفتم که من می بینم از اینکه در این سال حج نکتم و بمنزل خود برنگردم انگاه برای جواب قعۀ که در انخصوص نوشتم بودم نزد ابی جعفر رفتم او گفت برو میباید که در فلان مکان است در انجا مرگ میباید از خبریکه احجاج بان دارم خبر میدهد پس بان مسجد رفتم در انجا بودم تا که مرگ داخل مسجد کرد و قبتکه مراد بد سلام کرد و خندید و گفت مرده باد تو را از اینکه در این سال حج میکنی و بنزد اهل خود انشاء الله با صحت و سلامت بر میگردی او که که بنزد این و بخار فتم و از خواش نمودم که محلی برای من گراپ نماید و هم کجا و برای من پیدا کند او این خواش مرا ناخوش داشت و قبول نکرد بعد از چند روزی با ملاقات نمودم بن گفت که چند روز است تو میگردی بدرسینکه بمن نوشته شده است که پیش از هر برای تو محلی گراپیم و هم کجا و برای تو پیدا نمایم راوی کوبد که حسن بن فضل که این احادیث را نقل کرده بمن گفت که در این سال برده معجزه مطلع گردیدم **الحمد لله** **العالین** **در کتاب کمال الدین** از پدرش و از سعد از علان بن محمد شمشاطی فرستاده جعفر بن ابراهیم بن یمن روایت نموده او گفته که در بغداد اقامت داشتم بعد از چندین مهیاشدم که با قافله اهل یمن بیرون روم انکه رقعۀ نوشته در این خصوص من با آن قافله اذن طلبیدم جواب را که با ایشان نزد که ترا در همراه ایشان خبر نیست و در گونه اقامت بکن بر آن قافله بیرون رفت تا که طایفه بنی حنظل بر سر ایشان و بنچه ایشان راه را نمودند او کوبد که بعد از آن نوشتم اذن طلبیدم در خصوص اینکه بکشتن سوار شوم و بروم جواب را آمد که نزد من هیچ کشته در انسال نرفت مگر اینکه بوارج که طایفه هستند و نزد یکی قسطنطنیه را هر ابرایشان گرفته اموال ایشان را تا ازاج نمودند او کوبد که بعزم زبانت بعسکر رفتم در غروب آفتاب در مسجد بودم تا که غلامی نزد من آمد و گفت خبر گفتم ابامر امیشناسی که من کیم و کجا میروم گفت علی بن محمد فرستاده جعفر بن ابراهیم بن یمن است هسنتی بر خبر نامنزل بریم او کوبد که احد ارد وستان ما بر آمدن من با نجا مطلع نشد بود پس خواستم بمنزل او رفتم و اذن طلبیدم که از ان زبانت کنم انگاه عاذون گردیدم در کتاب ارشاد از ابن قولویه او از کلین او از علی بن حسین بن یمن روایت نموده او گفته که در بغداد بودم تا انچه چنانکه مذکور گردید که نموده **در کتاب کمال الدین** از پدرش و از سعد از علان او از اعلم نصر او از ابی رجاء مصر روایت کرده او گفته که بعد از وفات امام حسن عسکری برای جستی امام از خانه خود بیرون رفتم و دو سال تقصص نمودم چیزی بمن ظاهر نشد و قبتکه سال سیم رسید بنا بر دار شد پی جستی پس امام حسن عسکری بمد پند رفتم ابو غانم از من خواش نمود که شام را در نزد و بخورم در انحال متفکر نشسته بودم و در پیش خود می گفتم که اگر چیزی باشد بنی امام حسن عسکری را بر سر باشد هر انده سال بعد از وفات انحضرت ظاهر خواهد شد تا که صد از هاتف شیندم بطر بنکه شخص را نمیدیدم میگفت ای نصر بن عبد الله یا اهل مصر بگو که ابان رسول خدا انان او را دید در حال که از آمدند

علاء بن محمد

علاء بن جعفر

باب معجزات صاحب الزمان

یعنی رسول خدا را ندید ایمان آورد و این چرا بقیام نماند ایمان نیاورد و کوبید که من نام پدر خود نمیدانستم و نرا گفتم و مردا بن مولد شد بود
 وفات یافته بود فوفی مراد رحلت طفولیت از آنجا مصر آورده بود و مصر نشو و نما یافت و قتی که انصار را شنیدم با سریت برخاستم بنزد ابی غانم
 را مصر را پیش گرفته و نیز کوبید که و نفر مرید از اهل مصر در خصوص و نفر مرید خودشان نوشتند جواب میداد که ما فلان ترا خدا بنم جنت وفات پسر را
 کرامت فرماید بکبریا دعائش بود بعد از آن پسر آنکه تقریباً نوشته شده بود وفات نمود او نیز نزل نمود که ابو محمد جنگ بن جبر را زد و کتک امر
 شهر را اختلال واضطرار بهم رسانید و فتنه ها بر آنجا نجات کرد پندار نگاه عزم افتاد کفداد نموده شد در روز را بنام ما دم بعد از آن شیخ بنزد من آمد
 و گفت که بشهر خود برگرد در احوال از بعد از بیرون رفتن در حالیکه رفتن را ناخوش میداشتم و قبلاً بستم را می رسیدم عزم نموده که را بنام ما دم و نیز اگر خبر
 اغتشاش و اختلال اوضاع شهر را بمن میرساند با احوال اقامه را در اینجا موقوف نموده بسمت شهر خود متوجه گردیدم بمنزل خود هنوز نرسیدن بودم که
 همان شیخ بنزد من رسید مکتوبی که اهل من نوشته بودند بمن داد مضمونش این بود که شهر از فتنه آرام گرفته باید بشاید **در کتاب کمال الدین** از پدرش
 از سعد و از محمد بن هرون روایت نموده او گفته که مرعوم را یا نصدد بنار در زمزم من بود در شبی که ان باد و نار یکی بمرتبه شدت بود در بغداد بودم
 اضطراب تمام داشتم زیرا که در عاقبت کار و نفع و ضرر آخر خود متفکر بودم در پیش خود گفتم که چند بابی که این دارم که آنها را یا نصدد بنار خرد
 هم آنها را در عوض یا نصدد بنار بخرم دادم در احوال که امدانها را در عوض یا نصدد بنار قبض نمود و حال آنکه پیش از آنکه از زبان بنار و مر جبر
 این خصوص نوشته بودم و احدی هم از اهل من نشنیده بود **در کتاب کمال الدین** از پدرش و از ابی قثم بن ابی حابس روایت کرده او گفته که هر سال
 در نیمه شعبان امام حسین را زیارت میکردم رسالی از سالها پیش از نیمه شعبان بفرستادم و فرستادم که در نیمه شعبان بیرون از شهر
 بروم و قبلاً داخل ماه شد ریش خود گفتم که زل میکنم زیارت را که هر اوقات میکردم نگاه بفرم زیارت بیرون رفتن و بیشتر از این هر وقت که بفرستادم
 وارد میشدم بارقه یا مرسله ایشان را از امدانم با آنجا مطلع میشاختم در این دفعه بابی قثم بن حسن بن احمد و کل گفتم که ایشان را از امدان من مطلع کن
 زیرا که میخواهم این دفعه زیارت من خالص گردد در احوال دیدم که ابی قثم تلبسم گمان نزد من امد و گفت این دود بنار مرد من فرستاده گردید و گفته شد
 که اینها را به حلبی بده و او را بگو که هر که در کار خدا باشد خدا بتم هم در کار و میبشود او کوبید بعد از آن در سر من رائی شدت مرض مبتلا شدم بطوری
 که از هلاکت و قتل میترسیدم و برای مرگ میباشدم ناگاه طریقه که در آن دو سافه نبش بود نزد من فرستاده گردید و میبشودن آنها ما مور شدم از بو
 کردن آنها فارغ نشدم بودم ناگاه از بیماری صحت یافته بحال امد الحمد لله رب العالمین او کوبید که قرضدار داشتم وفات نمود نگاه در خصوص
 خود بشهر واسط بر آنجا که از ورثه او دین خود را بکمر رفته نوشتم اذن طلبیدم و در پیش خود گفتم که الحال که او ناز و وفات یافته نزد ایشان
 امد هست که بحق خود برسم نگاه جواب را مدم که ما دون بنی بعد از آن دوباره نوشتم باز ما دون نشدم و قبلاً که دو سال از این عاجز اکتش
 بدون اینکه من چیزی نوشته باشم نوشته در امد که نزد ایشان بروی و بگو خود رسیدم ابی قثم گفت که این پیش ده دینار نزد حاجز فرستاد
 حاجز رسانیدن از افراموش نمود نگاه با و نوشته شد که بنارها این ریش را بفرست او گفته که هرون بن عوسی بن فرات در خصوص باره خبر حاجز
 نوشت بعد از اینها با فلی که مدد داشت در خصوص و نفر مرید را درش که محجوس بودند نوشته التماس دعا نمود پس مکتوبی در جواب ان رسید
 ان مکتوب برای ازد و نفر بنامشان دعا نوشته بود او نیز گفته که مرید از امد انتظار رفته نوشت در خصوص حمل زن خود التماس دعا نمود نگاه دعا
 در خصوص حمل پیش از آنکه چهار ماه از ابتدا حمل گذشت باشد را مدم و نوشت بود که ان حمل دختر خواهد شد و چنانکه نوشته شده بود بحق
 او نیز گفته که **محمد بن محمد قفري** رفته نوشت التماس دعا نمود در خصوص اینکه از سرد خزان خود محفوظ کرد و حج بیت الله مر او را میسر شود
 اموال با و برگرد بر از هر چه که سوال نموده جوابی در امد یعنی هم مطالب قبول شد بود پس در همان سال حج نمود و چهار نفر از خزان که هم ایشان
 شش نفر بودند وفات نمودند و اموال هم با و برگردانده شد او نیز گفته که **محمد بن نزار** در رفته نوشت در خصوص پدر و مادرش التماس دعا نمود
 جواب رسید که خدا بتم تو را باید در و مادرش و خواهر وفات کرده تو که نامش کلکست بخشد و این کلکی نام زن صالحه بود که بخوار خود را تزویج نمود و در
 نوشت در خصوص فرستادن بجاه بنار که از مؤمنان فراهم امد از آنجا که ده بنار از سر عم من بود که اعتقاد را بمانش محکم نبود نام و پسر را در کسطنطنیه
 رفته نوشتم و خواهرش نمودم که فرایز نمودن دعا در حق پسر عم لالت نماید نگاه در میان مطر خاک نام ها مؤمنین را نوشته بودم در امد که خدا
 بتم این عمل را از ایشان قبول بفرماید و ایشان احسان بکند و ترا هم جزای بخرد و هدیه پسر عم را هیچ قسم دعا نموده بود او نیز گفته که چند بنار که ان
 مؤمنان فراهم امد بود فرستادم و مردی که **محمد بن سعید** نام داشت چند بنار بمن داد و آنها را با اسم پدرش گذاشتم زیرا که خود او نیز کاملی
 نگاه نوشت رسید که با من محمد که من از ان بنار داده بودم در امد و نیز گفته که در همین سالی که این مخرجه که حالا مذکور گردید برای من اتفاق افتاد هر
 دینار را که ابو جعفر فرستاد بپوردا شتم در حالیکه ابو الحسن محمد بن خلف و اسحق بن حمید با من بودند و ابو الحسن بن خنجر را که اموال در ان بود
 برداشت بمجله در بغداد که در سمت قبر ابو جعفر است برد و سر اس الای کر این نموده بودیم و قبلاً بناتول رسیدیم الاغیار را پندار که در ان کتاب
 الحسن گفت این خنجر را تو می داری و اقاله برونا انکه الاغی را به اسحق بن حمید پندار که سوار شود زیرا که او نیز مردیست طاقت پیاده کی ندارد پس برای

در کتاب کمال الدین

در کتاب کمال الدین

در کتاب کمال الدین

در کتاب کمال الدین

در کتاب کمال الدین

در کتاب کمال الدین

باب معجزات صاحب الزمان

۱۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد

اولا غی کر این نمودم و در نزد یکی چهره که نام قره است در ستر من زان ملحق گردیدم و با و میگویم که خدا بپسداد و مقابل اینک
 اموال را بر داشتند بعد بکن گفت که چنین دوست دارم که این عمل برای من همیشه باشد بعد از آن داخل ستر من زان گردیدم انما را بویکل تسلیم نمودم
 از آن روزی دستمالی گذاشته و با غلام میخافرسند زمانیکه وقت عصر شد ابو الحسن بویخیر سبکی نزد مرا در وقتیکه صبح گردیدم ای قسم گفت که غلام
 که دستمال را برده بود این دراهم او نزد من آورد بعد از آن ای قسم گفت که اینها را بر سولی که بویخیر را برداشته بود که ابو الحسن باشد بدین
 اینها را از او گرفتم و قبضه از در خانه بردم اندک ابو الحسن پیش از آنکه چیزی با و بگویم یا اینکه بداند که در نزد من چیزی هست گفت در وقتیکه
 در نزد یکی چهره را تو بودم از روی نمودم که کاشکی از آنحضرت چند دهنه من میبرد تا اینکه با آنها تیرگی بیایم هم چنین این روز را در سال اول که با
 تو در عسکر بودم کرده ام انکاء با و گفتم که این دراهم را بیکر بدرستی که خدا بپسداد اینها را بویکل گرامت فرمود الحمد لله رب العالمین او نیز گفت که محمد
 بن کثیر رفته نوشت و از رفته نوشت خواهش نمود که آنحضرت دعا کند که خدا بپسداد که کثیر از ولد او را به پسرش احمد حلال گرداند جواب داد که خدا
 بپسداد او بصره که احمد باشد حلال گردانید پس آنحضرت باین کلام اعلام نمود که کینه احمد ابو الصفر است در کتاب خراج از ابی قحطه بن ابی جبر و این
 روایت نمود او گفته که رفته نوشتم در خصوص فرستادن بجا به یار حدیث را نقل نموده او گفته که من زان داشتم که از دستستان اهل بیت علیهم السلام
 بود مدتی بود که هم خوابی وی جدا شد بودم روزی نزد من آمد و گفت اگر بر من طلاق داد اعلام کن گفتم طلاق نداده ام در همین روز با وی موا
 کردم بعد از یک ماه من نوشت که از تو ایستن گردیده ام انکاء رفته در خصوص حامله شدن و در خصوص خانه که دامادم برای غنیمت و صیبت
 کرده بود نوشتم چنین خواهش نمودم که آنخانه بمن فرخنده گردد و در ازای ثمنش مهلت داد شوم جواب داد که آنچه که خواهش نمودی دادیم
 نقل عمل زن دست بزار بعد از آن زن بمن نوشت که انکاء سبکی که در خصوص حمل نوشته بودم غلط بود و حامله بودم اصل ندارد الحمد لله
 رب العالمین در کتاب کمال الدین از پدرش از سعد و از ابی علی علیه السلام روایت کرده او گفته که ای جعفر نزد من آمد و مرا بر داشت بقباسه برد
 و در انجام امر انچه را که اخل نمود و مکوی در او بر خواند ناگاه هر چیزها که در خانه حادث گردیده بودند و در آن نوشته شده بود که فلان زن
 پنهان مادر عبدالله از کسوهاش گرفته میشود و از خانه بیرون کشیده گردد و بغداد برده در پیش روی سلطان نشاند میشود و بان چیزها
 غیر از اینها که حادث شده بودند بمن خواند بعد از آن گفت که اینها را یا از دار بعد از آن مکوی را پاره نمود و این نقل مدتی پیش از حدوث
 حادثه ها بود او نیز گفت که ای جعفر مرور از جعفر بن عمر بن خرداد او گفته که بخت عسکر رفتم در خالین که مادر امام حسن عسکر در حال حیات بود
 باین جماعتی هم بودند و قبضه با بخار سپیدم رفیقان من رفته در خصوص زیارت نمودن از اندرون نوشته نام ما را از یکبک مینوشته رفتیم که نام
 و نسب انویسید زیرا که من از آن نمخواهم پس نام مرا ننوشته بعد از آن جواب دادن در آمد که داخل شوید و کسیکه اذن نکرده او هم داخل
 گردد او نیز گفت که خبر داد من ابو الحسن جعفر بن احمد و گفت ابراهیم بن محمد فرج رنجی رفته در خصوص مولود که برای وی مولد شده بود بمن
 نوشته اذن مطلبید که نامی برای وی بگذارد انکاء جواب چیزها که سوال نموده بود در آمد لیکن در خصوص مولود چیزی نوشته نشده بود بعد از
 آنکه انمولود وفات نمود الحمد لله رب العالمین او نیز گفت که در میان جماعتی از اصحاب ما در باب مجلس جمع بودند که گفتگو در گذشت بعد از آن
 یکی از ایشان توفیقی رسید که شرح ماجرای مجلس در آن مفصل نوشته شده بود او گفته که خاصه بمن خبر داد که مالی برای غنیمت در دستم مرد
 بود او در خصوص کسیکه آنها را میباید تفکر نمود و بسبب آن دلتنگ شده بود انکاء صدق اها تف شنبه که این مال را با جابر برسان او نیز گفت که
 ابو محمد ستر بخت ستر من زان رفت و بان اموال هم با او بود ناگاه بدون آنکه رفته بنویسد توفیقی در آمد بدینصورت که در حقیقت ما و نواب
 شک نیست اموالیکه او در نزد بزرگان بنزد حاجری او نیز گفت که ابو جعفر بن خرداد و گفت که با مرد ثقه از ثقات اصحاب ما چهره بقره عسکر فرستاد
 انمرد رفته عماد و میان انچه ها که با و فرستاده بودیم پنهان کرده بود بدین اینکه از ایدانم و بعد از تسلیم انچه از رفته بدین جواب با و برگردانید
 شد بود سعد بن عبدالله که این اجازه را نقل نموده نیز گفته که ابو عبد الله بن محمد بن کثیر گفت که ابو طاهر بلال بمن گفت که توفیقی
 که در خصوص خلف از امام حسن عسکر بمن رسید در میان چیزهاست که در خانه توانها را امانت گذاشته ام انکاء بحسب گفت که دلم میخواهد
 که آن توفیق را بپذیرم و از روان برای من خیر بنویسد او نیز ای طاهر رفت سخن مرا با و خبر داد او گفت که سعد را نزد من از نا اینکه لفظ توفیق را بدین
 واسطه از من بشنوی و قبضه نزد گرفتم از این خبر داد و گفت که از امام حسن عسکر در دو سال پیش از وفاتش توفیقی بمن رسید در آن توفیق بمن خبر
 داده بود که خلف بعد از من باقی خواهد گفت خدا بر کسانیکه حق اولیاء الله را انکار می نمایند و زور و یال خلافت را بدینها خود بر
 دارند و عوض این نعمت عظمی محمد بنیاد را با و در کتاب کمال الدین روایت نموده که علی بن محمد صیمری رفته نوشت گفته خواهش
 مینمود جواب داد که در سال هشتاد و یکم بان محتاج خواهد شد پس در همان وقت که آنحضرت تعیین فرموده وفات نمود و یکا پیش
 از وفاتش گفته با و فرستاده گردید در کتاب کمال الدین از محمد بن علی اسود روایت کرده او گفته که در سالی از سالها زان بار چهره بمن داد و گفت
 بنزد عمر بیکر از ابا جابر بسیار بکر داشتم برداشتم و قبضه بغداد رسیدم عمر مرا امر نمود که هر انچه را بیکر بن عباس تحفه تسلیم نمایم هر انچه را استوار

باب معجزات صاحب الزمان

پارچه از زن باو تسلیم نمودم در آن حال عمری نزد من پیغام نمود که پارچه زن را باو تسلیم کن انگاه بنیاد آمد که زنی بن پارچه دار از اجسین بود
 پیدا نکردم انگاه عمری بن گفت که عکین مباحش بر آنکه بزود که از خواهی جیت پس بعد از این از این پیدا کردم پس عمری از پارچه زن بن خبر داد و حال آنکه
 عمری ثبت و صورت اموال را که نزد من بودند داشت در کتاب مذکور از محمد بن علی اسود روایت نموده او گفته که علی بن حسین بن موسی بن بابویه بعد از وفات
 محمد بن عثمان عمری از من خواست نمود که از ابی قثم بن حسین و ج خواست نمایم که او هم از صاحب الزمان خواست نماید که آنحضرت دعا کند که خدا بفرماید
 او را پس عمری کرامت نماید راوی گوید که من این خواست را از ابی قثم نمودم او هم بخدمت آنحضرت رسانید سر روز بعد از این ابی قثم بن خبر داد که آن
 حضرت در خصوص مطلب علی بن حسین دعا نمود و بعد از آنکه او را بر مبارکه مولد کرد که خدا بفرماید بسبب از پسر نفی و خبر عطا فرماید
 محمد بن علی اسود گوید که در خصوص خود هم از ابی قثم خواست نمودم که آنحضرت دعا کند که خدا بفرماید مرا هم ولدی ذکور کرامت نماید و خبر
 مرا قبول نکرد و گفت که این خواست انجام پذیر نخواهد شد راوی گوید که علی بن الحسین را بر ش محمد نام در همین سال زایش شد و بعد از او چند نفر
 دیگر هم زایش شدند و از برای من مولد شدند **شیخ صدوق** علیه السلام گفته که محمد بن علی اسود هر وقت که مرا میدید که مجلس شیخ محمد بن حسین
 بن احمد و لید میروم و بکتابهایم و حفظ آنها رغبت دارم بجز گفت که اینگونه رغبت خود را تحصیل علوم عجیب نیست زیرا که تو بسبب دای امام مقلد کردی
در کتاب الغیبه از جماعه ایشان از صدوق علیه السلام نقل است که اینگونه رغبت خود را تحصیل علوم عجیب نیست زیرا که تو بسبب دای امام مقلد کردی
 بر ما نمودم در نیایم از اوقات محمد بن علی اسود مجلس من حاضر نمیشد و قتی که مرا میدید با صغریسم در جواب دادن از مسائل حلال و حرام شست
 دارم بسیار تعجب می نمود بعد از آن میگفت که این ذکاوت و بزرگی از تو عجیب نیست زیرا که تو بسبب دای امام مقلد شدی و کتاب کمال الدین از محمد بن علی
 بن مهمل روایت کرده او گفته که زنی بود از اهل آیه **فریبت** نام که زن محمد بن عبدل این بود سبب صدور داشت نزد عم جعفر بن محمد بن مهمل
 و گفت میخواهم این مال را بدست خود بدست ای قسم بن روح تسلیم نمایم راوی گوید که عم مرا باوی فرستاد که سخن او را ابی قثم ترجمه نماید زیرا که او
 بزبان اهل آیه سخن نمیکفت و قتی که نزد ابی قثم داخل شدیم ابی قثم باو متوجه گردید بزبان فصیح اهل آیه باوی گفت زنی در جواب گفت حوا خود
 گواید چون الغیبه بعد در چه حالی تو پیش از این در چه حال بودی و از تجربه های چه خبر داری راوی گوید چون که ابی قثم را بزبان اهل آیه عارف دیدم
 ترجمه نمودن پاپی گذاشتم اموال تسلیم نموده برگشتم در کتاب الغیبه از جماعه ایشان از صدوق علیه السلام نقل است که اینگونه رغبت خود را تحصیل علوم عجیب نیست زیرا که تو بسبب دای امام مقلد کردی
محمد بن علی بن مهمل روایت کرده او گفته که عم جعفر بن عثمان عثمان مشهور بر من مرا طلبید و چند طاقه پارچه نشان داد با کس که در راه چند روز
 بود در آورد بمن داد و گفت که باید در انوقت بشهر واسط بروی و آنرا که بتو دادم بدی اول کسی که بتو ملاقات میکند روقی که از مرکب فرو د
 بخت شط واسط میروی راوی گوید که از جهت این امر هم غم شدید بر من وارد گردید خود گفتم که چگونه میشود که چون من کسی برای امر فرستاد
 شود و این مال قبل از ایند او گوید که در انوقت برای افتاد و بشهر واسط رسیدم و از مرکب پاپی امدم از اول مردی که بمن ملاقات نمودن
 محمد قطاه صید لای را در شهر واسط وکیل موقوفات بود پرسیدم گفت که من همان مرد هستم که میپرسد و لیکن تو گفستی که من جعفر بن محمد
 مهمل او گوید که قتی که نام خود را گفتم مرا شناخت و بر من سلام کرد و من هم بر او سلام کردم و با هم معانفت کردیم و گفتم که ابو جعفر عمری ترا سلام
 میرساند و این پارچه ها را با این کسبه بمن داده که بتو تسلیم نمایم انگاه گفت الحمد لله بدرستی که محمد بن عبد الله عامر وفات نمود بیرون امدم
 راوی اینک گفته برای منی پیدا نمایم بر آن پارچه ها را و اگر دگاه دید که هر جا بخواج حاجت در آنجا هست و آن ها پارچه بمن و سایر پارچه و کا فور
 بودند و در کسبه هم اجرت جازه کش و قریک بود او گوید که تشیع جازه نمودم بعد از آن برگشتم در کتاب مذکور گفته که **ابو محمد حسن بن یحیی**
 علوی برادر طاهر در بغداد در خانه خود که نمک بازار پنهان فرودان بود با خبر داد گفت که ابو الحسن علی بن احمد بن عقیق در سال دو و بیست
 و هشتم نزد علی بن عیسی بن جراح که در آباء وزارت داشت برای اصلاح امورات از اخص خود آمد و مطلب خود را از او خواست نمود او گفت که از
 خوبان تو در این شهر بسیارند اگر بنا را بر این بگذاریم که هر چه ایشان بخواهند ما بدیهم از عهد ان نمیشویم بد را پیم انگاه ابو الحسن گفت که
 من حاجت خود را از کسی میخواهم که بر آوردن حاجت من در دست اوست علی بن عیسی گفت که او کسست گفت خداوند عالم بعد از ان با عیسی
 و غضب از انجا بیرون رفت او گوید که از نزد وی بیرون رفتم در حالی که میگفتم که خدا بفرماید صبر دهند است از همه هلاک شده و ناله کنند
 هم مصائب است پس از انجا برگشتم ناگاه رسول از پیش حسین بن روح رضی الله عنه نزد من آمد و این ماجرا را باو شکایت نمودم او رفت شکایت را
 بحسین بن روح رسانید بعد از آن نزد من برگشت صد درهم نقد و بطافه دستمالی در خطوط با چند پارچه کفن نزد من آورد و گفت که مولای تو بنو
 سلام میرساند و میگوید که هر وقت که امری از امورات را محزون و اندوهگین گردانند این دستمال را بر خود بمال زیرا که اندستمال دستمال اموات
 است ایند راهم و خطوط و کفن را بکبر و حاجت که دارم در شب ایند بر او میبشود و قتی که بمصر رسیدم روز پیش از تو محمد بن اسمعیل وفات پیدا
 بعد از او تو وفات میکنی و این کفن کفن تو میشود و این خطوط خطوط تو دایم در همه اوقات وفات برای تو صرف میشود پس انهارا گرفتم و نگه داشتم
 و آن رسول برگشت بعد از آن در مشاغل که نام موضوعی است در دست خود ایستاده بودم ناگاه در را گشودند بغلام خود گفتم که خبر باشد

در این کتاب
 معجزات صاحب الزمان

در این کتاب
 معجزات صاحب الزمان

در این کتاب
 معجزات صاحب الزمان

در این کتاب
 معجزات صاحب الزمان



سرخ فرو آمدیم درجا بیکه ریل داشت چنه زدم و شروع نمود طلاها و نقرهها را ملاحظه میکردم برای اینکه بدانم که آیا آنها جابجا هستند یا
 ناکه بکفالت از طلاها از دستم افتاده در توی ریل کشیده بود بطوریکه من ندانستم بودم و قهقهه میدادم رسیدم آنها را دوباره ملاحظه نمودم
 زیرا که در محافطت آنها سعی و اهتمام بسیار داشتم ناکه بکفالت از آنها که آمدوزن صد و سه مثقال بود راوی کو بد شد ارم در اینکه وزن
 اثر اصد و سه مثقال گفت یا نود سه مثقال بعد از آن کو بد که در عوض از مال خودم قالی در همان وزن درست نموده در میان قالیها گذاشتم
 و قهقهه بیداد رسیدم شیخ از قهقهه حسین بن روح زاد بدم و همه آنها را باو تسلیم نمودم در آنحال شیخ دست خود را دراز کرده انقبالی که من
 در عوض قالی که شده از مال درست کرده بودم بگو من انداخت و گفت که این قالی از مال عا نیست و قالیها را در سرخ زو و بگماد رجا که چا
 زده بود که کرد پس بمنزل بر کرد و در رجا که فرو آمدن بود فرو دای انقبالی در آنجا از بر زب جستجو کن بدرستی که انقبالی به بعد از آن با بنابر من کرد
 و مراد بگریختن پس بر خن بر کشتم در رجا خا فرو دادم و انقبالی پیدا نمود بمنزل خود بر کشتم مدتی بعد از این بفرج بیرون رفتم و انقبالی را هم با خود
 برداشتم و بیداد داخل شدم در رجا بیکه شیخ از قهقهه حسین بن روح وفات یافته بود بحسن نمری ملاقات کرده قالی باو تسلیم نمودم در کتاب فقه
 گفته که حسین بن علی بن محمد بن مشهور بای علی بغدادی بمآخذ داد گفت که در شهر نجار بودم مرد مشهور باین جا و شهر بود ده قالی را بمن داد
 و گفت که اینها را در بغداد بکشیم حسین بن روح تسلیم کن آنها را با خود برداشتم و قهقهه بمنزل اموی رسید یکی از آنها از من که شد بطوریکه
 که شدن از اندانستم ناکه داخل بغداد کرد بدم و قالیها را در آوردم که بشیخ تسلیم نمایم نگاه دادم که بکفالت انده تا که آمد در عوض بکفالت
 در همان وزن خریدم بران علاوه کردم بعد از آن بخدمت شیخ ابی قتم داخل کردم و قالیها را در پیش روی وی گذاشتم در آنحال بدست خود
 بمان قالی که خن بودم اشاره نمود و گفت بر داران قالی را که خن رجا که انقبالی که کردی بیا رسید بعد از آن قالی که شده را در آور و گفت
 اینها است که که کرد پس من بان نگاه کردم از ایشان خن حسین بن علی بن محمد مشهور بای علی بغدادی گفته که در همین سال در بغداد زب را دیدم
 من پرسید که بکل مولا صاحب کت در آنحال بعضی از اهل تم باو خبر دادند که او حسین بن روح است بعد از آن اشاره بمن نموده بان رفت
 که این تو را به نزد حسین بن روح میرساند پس نزد ابی قتم رفتم و در پیش او بودم ناکه از آن او گفت که این شیخ در نزد من چه خبر هست او گفت آنچه در
 نزد داشت از اید جله بیدار بعد از آن نزد من بیانا اینکه خبر از ابوبکریم راوی کو بد که از آن و آن چیز را که نزد او بود بد جله انداخت بعد از آن نزد
 ابی قتم بر کشتم در آنحال ابی قتم بکهن خود گفت که آن حقه را نزد من از آنکس حقه را آورد ابی قتم بان گفت که این همان حقه است که در نزد بود و
 از اید جله انداختن با من تو خبر بدهم از چیزها که در تو است یا خبر میدهی او گفت تو خبر ده گفت که در تو است بکفالت طلا و علقه بزرگی که
 بکوه هشت و د و علقه کوچکی که در آن نیز جوهره هشت و دو عدد انگشتری هشت نگین یکی فروزج و دیگری عقیق امر حسین بود که او ذکر
 نمود و خبر را نگذاشت مگر آنکه جز را در بعد از آن حقه را و اگر دایچه که در او بود بمن نمود و از آن بان نگاه کرد و گفت که اینها همان چیزها
 که آنها را برداشتم و بد جله انداختم در آنحال من و از آن سبب گفتم که مشاهده کردم از فرج و شاد بچند کشتم صاحب کتاب مذکور گفت که
 که حسین گفته بعد از آنکه اینچنین را بمن نقل نمود گفت که خدا را شاهد میگیرم اینکه این حدیث بمان هیچ است که ذکر نمودم نه که کردم و از آن
 و بد و از ده امام علیهم السلام سوگند یاد نمود که هر آنکه او در این حدیث راست کو بود نه از آن که کرد و نه بر آن افزود در کتاب مذکور از
 محمد بن عیسی بن احمد زرجی است کرده او گفته که در سر من را در مسجد مشهور بمسجد زبید جوان را دیدم چنین مذکور نمود که او از بنیها
 است او و اولاد موسی بن عیسی و قهقهه بامن سخن گفت کهن ترا صد ا کرد و گفت ای غزال یا ای زلال ناکه کهنی در آمد باو گفت ای کهن حدیث منیل
 و مولود را بای قای خود جزده گفت که ما طفلی داشتیم بیمار کرد پدر آن اشارن اقای من بمن گفت که برو بخانه امام حسن عسکری و بگو
 بگو که چیزی بماده که برای طفل خود از آن شفا بطلبیم چنانکه او گفته بود رفتم و از حکم آنرا خواشتم نمودم نگاه حکم که گفت که نزد من را بیدار
 که بان بچشم مولود که در شب بچشم متولد گرداندم سرمه کشیده کرد پدر آنرا آوردند باو دادند و از آن بمن داده نزد زن اقای خود آورد
 او بان منیل بچشم طفل خود سرمه کشید در آنحال او شفا یافت بمنیل مدتی در نزد ما بود و بان طلب شفا می نمودیم و بعد از مدتی از ما مفود
 کردیم **باب احوال سفر** که در میان شعبه قائم علیه و آله و سلم بود در کتاب المغیره آورده که در بعضی اخبار
 چنین مذکور شده که ائمه علیهم السلام فرمودند خدا منا سیر از خلق الله بغیر خدمتکاران ما و کسانیکه خدمتکاران ما و اقام نمایند
 مخلوقات خدا بندگان نیست در عموم خود باقی نیست بغیر چنین نیست که بخدمتکاران ایشان شامل باشد بلکه اینرا در خصوص کسان فرمود
 که احکام دین تغییر و تبدل نموده و نسبت بائمه علیهم السلام چنانچه از ایشان سر زده چنانکه مذکور خواهیم نمود و حال آنکه محمد بن عبید الله
 بن جعفر جری از پدرش او از محمد بن صالح هذانی روایت کرده او گفت بخدمت صاحب الزمان نوشتم که اهل خانه من بمن سرزنش میکنند بخدمت
 که از پدران کرام تو روایت شده که ایشان فرمودند که خدا منا و قوامنا سیر از خلق الله در جواب نوشت که خبر یاد شما را ایا کلام خدا بستم را
 نخواهد آمد که میفرماید و جعلنا بیننا و بینکم الفیء و بینکم الفیء و بینکم الفیء یعنی کرد ایندیم ما بین خلافت و قریبها که برکت خود را با آنها نازل

بدرستی که در این کتاب

در این کتاب

باب احوال سیدنا حضرت

۱۲۴

عبدالله بن جعفر

مولف

گرفتن

احمد بن علی

عبدالله

کرده ایم قرینه طاهره قرار دادیم بعد از آن فرمود سوگند بخدا یا د مینکم که هر آنکه ما بشم از قرینه ها که خدا بزرگ خود را با آنها نازل گردانیده و شما سید
قرینه ها ظاهر در کتاب مذکور از پدرش و این ولید هر دو ایشان از حمیری و از محمد بن صالح هذانی مثل این را روایت نموده بعد از آن گفته که عبد
بن جعفر گفت که علی بن محمد کلین از محمد بن صالح و از صاحب الزمان ۴ این حدیث را بمن خبر داد **مؤلف** گوید که شیخ صدوق و بعضی اصحاب را که گفت
و ممدوح بودند ذکر نموده بعد از آن گفته که بیان احوال سفرهای زمان غیبت که ممدوح بودند چنانست که اولین ایشان کسی بود که امام علی النقی و امام
حسن عسکری علیهما السلام را منصوب نمودند و او شیخی است ثقة کبریا ابو عمرو و نامش عثمان بن سعید عمری است و از طایفه است که بود مناسب این
بود که با سگ نامیده شود لیکن نامیدن بقری بیست چیز است که از ابو نصر هبه الله بن محمد بن احمد کاتب کبری خراسانی جعفر عمری بوده روایت
کرده او گفته است که ابو عمرو از طایفه است که بود لیکن بخیرش جعفر بن عمری منسوب گردید بنابر این عمری گفته شد و جماعه از پیغمبر ذکر نموده اند
که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که در یک مرد این دو نام که ابن عثمان و ابو عمرو باشد جمع نمیشود و امر فرمود که کتب او را که ابو عمرو باشد بر هم زنند
بر این عمری گفته شده و او را عسکری نیز گویند زیرا که اهل قریه عسکر شرمزانی بوده و او را عثمان هم میگویند یعنی دو غن فروش و بر او را که برای محمد بن
امیر سفارت بستی بقریه و غن فروشی میکرد و انچه بود که شیعیان اموال را که برای امام حسن عسکری میاورند بای عمر و سلیم میکردند که او
با امام حسن عسکری برساند و آنها را از راه ترمین بقیه بنویسد و غن گذاشته بخانه امام حسن عسکری میرساند خبر دادند با جماعه از این
محمد هرون بن موسی و از ابی علی محمد بن همام اسکافی او گفته که خبر داد بیا عبد الله بن جعفر حمیری او گفت که خبر داد بیا احمد بن اسحق بن سعید
او گفته که در روزی از روزها خدمت امام علی النقی ۴ مشرف گردیدم و گفت ای آقای من من در اینجا گاه حاضر میشوم گاه غایب میشوم من بخدا
در هر اوقات که در اینجا حاضر میشوم مبسر و مغدور نمیشود پس سخن که را قبول کنیم و با امر که اطاعت نمایم آنحضرت فرمود که این ابو عمرو مرد است
ثقة و امین هر چه که بشما بگوید از من میگوید و انچه که بشما میرساند از جانب من میرساند و قبضه امام علی النقی ۴ بدارا التور و رخت فرمودند و
خدمت امام حسن عسکری رسیدم با و عرض کردم مثل سخن که به خدمت پدرش عرض کرده بودم رجواشم فرمود که این ابو عمرو مرد ثقه و امین
هم ثقة امام گذشت بود و هم ثقة منست هم در حال جات و هم بعد از وفات هر انچه که بشما آید از جانب من گوید و انچه که بشما میرساند از جانب
میرساند ابو محمد هرون گفت که ابی علی گفت ابو القاسم حمیری گفت که در شبی از اوقات انچه را با همدیگر ذکر میکردیم و جلالت و بلند فدا
فرست ابو عمرو را برای یکدیگر وصف مینمودیم و خبر داد بیا جماعه از ابی محمد هرون و از محمد همام و از عبد الله بن جعفر او گفته که در بعضی سالها
از وفات امام حسن عسکری ۴ بقرمچ بیرون رفتم بمنزل احمد بن اسحق در بغداد داخل گردیدم ابو عمرو را در نزد خود دیدم و گفتن این شیخ بعضی احمد بن
اسحق که در نزد ما ثقة و پسندیدن شده است در خصوص توجان و چنان بیا خبر داد و حدیث گذشت که در خصوص شرافت و جلالت فدا بود
نفل کردم و گفتن نوالان که هستی که در راس است گوئی توست بخت بحق خدا و حق دوا ما می که بتو و ثقی بمرسانند اند از تو میپرسم که آیا پدر امام حسن
را که صاحب الزمان ۴ است دیده یا نه در انحال که بیست بعد از آن گفت که از سوال توجواب میدهم بشرطیکه مادامیکه زنده ام از آنیکه برزنده
گفتم اری قبول دارم گفت بدرستی که آنحضرت را دیدم در حالیکه گردش هم چون بود بغیر از سایر کردنها گفت ترو زیارت بود گفتن نام حسین
گفت از ذکر نامش کرده شده اید **احمد بن علی بن فوج** ابو القاسم سمرانی روایت کرد که خبر داد بیا ابو نصر عبد الله بن محمد بن احمد مشهور باین
برین کاتب گفت که خبر داد بیا بعضی بنیای شیعه امامیه که از جمله اصحاب حدیث بوده که گفت خبر داد بیا ابو محمد عباس بن احمد مانع گفت که خبر داد بیا
حسین بن احمد حصین گفت خبر داد بیا محمد بن اسمعیل و علی بن عبد الله حنیان گفت که در سر من را از محمد بن امام حسن عسکری ۴ داخل گردیدم
حالیکه در خدمت جماعه از رؤسایان و شیعیانش بودند ناگاه بدو نام خادم را دادند و عرض کردند که ای سید من در دم در جماعه بیرون
و غبار آلوده ایستاده اند و قبضه آنحضرت این را میسند بخمار مجلس فرمود که انچه که چند نفرند از شیعیان ما که در شهر میسر میکنند دارند
چند فقره پاره است از حدیث طولانی که در و راوی از آن ذکر کرده تا باین فقره رسیدند که امام حسن عسکری ۴ بیدر خادم فرمود که برو عثمان بن
سعید عمری را نزد ما بیاور پس از آن ذکر نموده مکران که تا اینکه عثمان را حاضر نموده در انحال امام حسن عسکری ۴ فرمود یا عثمان تو وکیل من
و امین مال خدا برو از این چند نفر اهل بمن اموال را که آورده اند قبض کن بعد از آن حدیث را ذکر نموده اند تا انچه ما هکی در انحال گفتیم که ای سید
ما بخدا سوگند باد مینکم هر آنکه عثمان از بر گردان شیعه شست بدرستی که علی که ما را امر بتی و منزلت او در نزد دشت زیاد نموده بدرستی که او
وکیل و مقصد دشت در خصوص مال خدا آنحضرت فرمود اری شاهد باشید بر اینکه عثمان بن سعید عمری وکیل منست و محمد پسرش وکیل پسر منست
است از شخصی و از هبه الله بن محمد بن احمد کاتب کبری خراسانی جعفر عمری از مشایخ خود روایت نموده که وقتیکه امام حسن عسکری ۴ وفات نمود عثمان
بن سعید بعزل دادن آنحضرت حاضر گردید و جمیع امورات او در کفن نمود و در کذاشتن بقبر میباش گردید و کجا اینکه باینها
ما مؤثر بود زیرا که در ظاهر او میباش بود ما هم بظاهر حال حکم میکنیم باینکه در نفس الامر هم میباش بوده و دفع انکاران ممکن نیست مگر دفع
حقان و امشباه در ظاهر آنها غیر اگر کسی بگوید که عثمان حقیقت نفس الامر میباش آن امور رسیده بلکه ظاهر میباش بوده در انحال مملوف شود باینکه

باب احوال بنی عثمان

حقایق استیاء در خواهر آنها موجود نیست و اینهم بالضرورة باطلست و توقعات صاحب الامر در خصوص امر و نهی و جواب سوال شیعه از حاکم که بانهما محتاج میشدند توسط عثمان بن سعید و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان شیعیان او و خاصان پدرش بیرون میامد بخط که امام حسن علیه السلام در میامد همه اوقات شیعیان بعد از آنکه عثمان بن سعید وفات نموده پسرش ابوجعفر با موزان بجهت بقیام اقدام کرد بعد از آن همه اموزات با او کرد بدو شیعیان بعد از وفات و امامت وی اتفاق داشتند بر آنست که از امام علیه السلام در خصوص امامت و عدالت او و امر خلافت بر جوع نمودن با او در حال جانش امام حسن عسکری و بعد از وفات او در حال جانش پدرش عثمان وارد کرد تا بود شیعیه صدور کفره که جعفر بن محمد بن مالک فرازی برادر حدیث طولانی از جماعه از شیعه که از جمله ایشان علی بن هلال محمد بن معوی بن حکیم و حسن بن ابوبن نوح بودند در وایت کردند همه ایشان کفره که در مجلس امام حسن عسکری جمع شده بودیم برای آنکه از آنحضرت پرسیم بعد از او جبهه کبشت در مجلس آنحضرت چهل نفر مرد نشسته بودند در آنحال عثمان بن سعید عمر و عمری برخواست با آنحضرت عرض نمود یابن رسول الله میخواهم از تو سوال کنم امر را که توازن میان دانا نثری فرمود که یا عثمان بنشین در آنحال حضرت از جای خود غضبناک برخاست که بیرون رود فرمود که امده از شما بیرون رود پس کمی از ما بیرون رفت تا آنکه بعد از ساعتی آنحضرت عثمان را صدا نمود عثمان سر را بالا برد آنحضرت فرمود که ای بندهم شما از چیزی که برای من آمده اید بگوید که شما آمده اید برای آنکه پرسید از جایی که بعد از من است گفتند که برای ما آمده ایم تا که طفلی بمانمود که با پاره ماه بود و شبیه ترین مردم بود با امام حسن عسکری فرمود که اینست امام شما بعد از من و خلیفه من بر شما الطاعت او را بکنید و بعد از من منفرقی و پراکنده نشوید که در خصوص بن خود بهلاکت میرسند آگاه شوید که این مولود را بعد از من در بگریار نخواهد بدید تا او قتل کند از عمر او مگر بگذرد که عثمان هر چه میگوید قبول کند و او خلیفه امام شماست و در حدیث دیگر اینست که امیر او است ابونصر هبنا الله بن محمد کفره که قبر عثمان بن سعید در سمت غربی بغداد در شارع میدان در اول مکان مشهود است در نزدیکی دروازه مشهور بگذر از جبهه در مسجد دروازه در سمت راست است که داخل مسجد شود و اقامت و قبر خود قبله مسجد واقع کرد بعد از آن شیعیه صدور کفره که قبر او را در همان موضعی که ابونصر ذکر نموده دلبستم و در روی قبر دیواری بنا کرده شده بود و دیوار محراب مسجد بنا شده بود و از یکطرف محراب دری بود که بمحل قبر که در خانه شک نار بپ بود و امید ما اینجا داخل میشدیم و اشکارا از ازار بارت میکردیم و کیفیت آن از وقتیکه داخل بغداد کردیم و آن در سال چهار صد و هشتم هجرت بود تا وقتیکه چهار صد و نهمی سال و خبره یا لا که چهل سال تمام شود از هجرت گذشت بدین پنج بود بعد از آن رئیس ای منصور محمد بن فرج اندواری را احزاب نمود و قبر را در بیرون در گذاشت با آنکه صدور کفره را آن مساحت و آن در زیر سقفی بود هر که میخواست داخل میشد از ازار بارت میشود شایگان محله بزار بارت آن بزرگ میوز زدند و میکشند که در مرد بخت صالح و دنیا میکشند که او پیرایه امام حسین است و حقیقت حال را نمیدانستند و آن تا انوقت که سال چهار صد و چهل و هفت است بدان منوالیست که پیشتر بود ذکر احوال ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری و گفتگو و حق او بدین پنج است و قبکه ابو عمر و عثمان بن سعید فرمود پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری و صبت پدرش عثمان که با ما قائم نمود در جای نشست جماعه از ابی محمد بن احمد بن داود بنی و ابن قولویه ایشان از پدر ابن قولویه و از سعد بن عبدالله بن خرداد و گفت خبر داد و گفت خبر داد بیا شیخ را است که احمد بن اسحق سعد اشعری باشد و ذکر نمود آنچه در کتاب ما ذکر کردیم و خبر دادند بیا جماعه از ابی قس جعفر بن محمد بن قولویه و ابی غالب زاری و ابی محمد تلغبره ایشان از محمد بن یعقوب کلینی و از محمد بن عبدالله و محمد بن یحیی ایشان از عبدالله بن جعفر حمیری و کفره که من باشم ابو عمر و در نزد احمد بن اسحق بن سعد اشعری نشسته بودم تا که احمد بن اسحق بمجلس من ایشان نمود که از ابو عمر و خلفه را سوال نمایم پس با او گفتم یا اباعمر و من میخواهم که از تو سوال بکنم و حال آنکه در خصوص چیزی اراده سوال دارم که شدگان ندارم زیرا که اعتقاد و دین اینست که در زمین از حقه خالی نمیکند مگر چهار روز بروز قیامت مانده زمانیکه انوقت را مدحجت برداشته شود و در توبه بسته کرد ایمان او زن در انوقت نفع نمیبخشد کسی را که از آن ایمان بنا و ریا یا آنکه ایمان بکن در زمان ایمان عمل خیر کسب نموده ایشان بدترین مخلوقات خدا هستند ایشان کسانی اند که قیامت در میان ایشان قیام میکند لیکن دلم میخواهد که بفهمم افروخته شود چنانکه ابراهیم از پروردگار خود خواست نمود که با و بنماید که چگونه مرده را زنده میگرداند و در آنحال پروردگار عالم فرمود اولم تو من قال بلی و لیکن لبطائن قلبه یا ایمان بنا و ریه و زنند نمودن من مرده را هنوز قصد بی و اشتیاق نموده گفت ای بنی اعتقاد کردم و لیکن خواهش من برای زبانیه یقین و حصول الطینان است و حال آنکه در خصوص تو احمد بن اسحق ابو علی از امام علی النقی بن خبر داد و گفت که بخدمت آنحضرت عرض کردم که با که معامله بکنم و از که اخذ نمایم و قول که را قبول بکنم فرمود که عمری معتقد هست هر چه که بتو برساند از من رساند هر چه که بتو بگوید از زبان من گفته پس سخن او را بشنوی و اطاعت بکن زیرا که او ثقه و امینست و نیز در خصوص ابو علی بن خبر داد گفت که از امام حسن عسکری مثل این را سوال کردم فرمود عمری و پسرش هر دو ثقه اند هر چه که بتو برساند از جانب من رساند از هر چه که بتو بگوید از جانب من گفته اند پس سخن ایشان را بشنوی و اطاعت بکن بدینست که ایشان هر دو ثقه اند و امین پس این را بدینست

عنه

عنه

عنه

عنه

باب احوال سقر حضرت محمد

۱۲۶

کینه

شیخ جعفر

محمد بن محمد

محمد بن محمد

محمد بن محمد

محمد بن محمد

محمد بن محمد

محمد بن محمد

محمد بن محمد

قول اند و اما من در حق تو راوی گوید انگاه ابو عمر و بجهت افتاد کریم بعد از آن گفت هر چه که میخواهد پرس کنم یا خلف امام حسن عسکری را
گفت از بی بخدا سوگند کرد نش مثل اینست و اشاره بدستها خود نمود گفتیم که یک مسئله باقی ماندن پرسیدم گفت پرس کنتم نامش چیست گفت پرسیدن
نامش بر شما حرامست و من هم بدون اذن این سخن خود بیان حلال و حرام نمائیم لیکن از جانب حضرت انهارا بیان می کنم و سبب حرام بودن ذکر نامش اینست که
اعتقاد سلطان چنان است که امام حسن عسکری و وفات یافت و خلفی بعد از خود نگذاشت میراث او را تقسیم نموده اخذ نمودند کسانیکه در آن حق
نداشتند انحضرت باین ماجرای صبر نمود و این عیال اوست که اینجا و آنجا میگرداند و احد خود را با ایشان نمیشناساند و چیزی با ایشان نمیدهد و قتیکه
نام او مذکور شد به جستجوی وی میافند پس از آن فرمائی خدا بر هیزد و از بردن نامش بانه خود را نکند از بد **کینه** گفته که خبر داد بمن شیخی از
اصحاب مکه که نامش فراموش گشته که ابو عمرو در نزد احمد بن اسحق از نام انحضرت سؤال کرده شد انگاه بمثل این جواب جواب داد خبر دادند بما جماعه از محمد
بن علی بن حسین بن مؤمنی ابوهر او از احمد بن هرون فاحی او گفته که خبر داد بما محمد بن عبدالله بن جعفر جعفری از پدرش عبدالله بن جعفر او گفته که
شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری تعریف نامه در خصوص وفات پدرش در آمدن و ان مثل بر چند فضل بود در فضل ان نوشته شد
بُودَ اِنَّهُ وَاِنَّ اِلَهَ رَاجِعُونَ نَسْلُهُمَا لَمِيزُهُ وَرِضًا بِقَصَائِهِ وَبِقِيْلِهِ عَاشَ اَبُوكَ سَعِيدًا وَفَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللهُ وَكَفَى بِالْاَمْرِ وَمَوَالِهِمْ عِلْمُهُمُ
الْاِسْلَامَ فَلَمْ يَزَلْ فِي امْرِهِمْ سَاعِيَةً فَمَا يَفْقِرُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَابْنِهِمْ نَصْرَ اللهِ وَجَهَهُ وَاَقَالَ عَشْرَةَ بَعِي بِدُرُسِيْنِكَ مَا بَرَأْتَائِي وَبِئْسَ اَوْ خَوَاهِيْمُ
بِرِغْثٍ بَا مِرَاوَسْلِمٍ وَبِكُرْدٍ وَنِي رَاحِيْنِي شَدِيْمٍ بِدُرِيْائِيْنِكَ بَخِيْ زَنْدِيْ كَيْ مُوَدَّ دُرْخَالِيْنِكَ مَدْرُوحٍ وَبَسْنَدِيْنِكَ شَدَّ بُوْدُ وَفَاتٍ يَافَتْ خُدا اُوْرَارُ
كُنْدَ وَاوَرَادُ وُتْاَنِ خُودِ مَلْحُوْ كَرْدَانْدَاوْ هَمِيْشْدُ وَجِيْزْ هَا بِيْكَ اُوْرَا بِنْدَاوْ مَوَالِيْ خُودِ نَزْدِيْكَ مِيْمُوْدُ سَعِيْ تَلَا شِ مِيْكَرْدُ خُدا وَاَنْدِ عَالَمِ رُوْ وَاوَرَا
تُرُوْ تَانِ كَرْدَانْدُ وَاَنْدُ لُغْزِيْشُ وِبَرَا بِيْ بِيْشْدُ وَاِنْ فَضْلُ دِيْكَرَا زَانِ تَوَقُّعِ اِيْنِ چِنْدُ فَرْهِيْ بُوْدُ اَجَزَلُ اللهُ لَكَ لُتُوْبٌ وَاحْسَنُ لَكَ لُغْزَاءُ وَرُزِيْشُ وَرُزِيْشَا
وَاَوْحَشَكَ فِرَاغُهُ وَاَوْحَشَا فَرَّ اللهُ فِيْ مُقْبَلِهِ وَكَانَ مِنْ كَالِ سَعَادَةِ اَنْ رَزَقَهُ اللهُ وَلَكَ مِثْلُكَ بِخَلِيْفِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَبَقُوْمُ مَقَامِهِ بِاَمْرِ وَ
بِتَرْجُمِ عَلَيْهِ وَاَقُوْلُ لِمُحَمَّدٍ لِيْهِ فَاِنْ اَلَا تُسْطَلِيْهُ بِمَكَائِكَ وَمَا جَعَلَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْتَ وَعِيْدَكَ اَعَانِكَ اللهُ وَقُوْلَا وَعَصْدَكَ وَوَقْفَكَ وَكَانَ
وَلِيًّا وَحَافِظًا وَرَاحِيَةً بَعِيْ خُدا بِنْعَالِ جَزَائِرِ بَرَزَلِ كَرْدَانْدُ وَصَبْرِيْ نِيْكَوْدَرَا بِنِصْبِيْ بَرَا تُوْكَرَامَتْ فَرْمَا يَدُ تُوْ مُصْبِيْ سِيْدُ سِيْدُ وَاَمَامُ مُصْبِيْ
رَسِيْدُ كَرْدَانْدُ مِفَارَقَتْ بِدَرْتِ تُوْرَا وَاَمَامُ مَوْحُشُ كَرْدَانْدُ وِبِرْ خُدا وَاَنْدِ عَالَمِ اُوْرَادِ رَمَكَانِيْ كَرْدَنَسْتَا شَادُ كَرْدَانْدُ وَاِنْ كَالِ سَعَادَتِيْ بُوْدُ
اِيْنِكَ خُدا بِنِعْمِ مِثْلِ تُوِيْزِيْ بَرَاوَرُوْ كَرْدَانْدُ كَرْدَانْدُ اُوْرَا وَاَمَامُ دِيْ حَلِيْفِهِ وَقَائِمُ مَقَامِ بِيْئُوْ وَرَحْمَتِ وَاَمْرِشُ بَرَايِيْ بَطِيْئِيْ وَنِ مِيْكَوْمِ حَمْدِ خُدا
يَا دُرِيْكَ اَكْهَلْ شَيْعِيَانِ سَبِيْبُ جُوْدُ تُوِيْ جِيْزْ هَا بِيْكَ خُدا بِنِعْمِ دُرُوْدُ وَاِنْ تُوْكَدَا شَسْتَا شَادُ وَاِنْ تُوْكَدَا شَسْتَا شَادُ وَاِنْ تُوْكَدَا شَسْتَا شَادُ
كَرَامَتِ فَرْمَا يَدُ تُوْفِيْقِ دِهْدُ وَاَصْلَاحِ اَمُوْرُ تُوْ بَاشْدُ وَاِنْ تُوْ حَافِظُ وَنَكْهَانِ كَرْدُ **در كتاب خارج از سحر** روايت كرد او گفته که تعریف نامه را از
اخر حدیث چنانکه مذکور کرد بدو کرد نمود در کتاب الالدین احمد بن هرون مثل این را روايت نمود در کتاب الغیب مذکور ساخنه که خبر دادند بما جماعه
از **هرون بن مؤمنی** او از محمد بن همام او گفته که عبدالله بن جعفر جعفری بمن گفت که در وقت ابو عمرو وفات نمود چند طعنه مکتوب بخطی که ماها هم
میتوانیم در خصوص گذاشتن ایه جعفر در جاوے بما رسیده است از محمد بن همام روايت کرده او گفته که محمد بن حمزه بن عبد الغزیز را در سال
دویست و هشتاد و هجرت بمن خبر داد گفت که خبر داد بما محمد بن ابرهیم بن مهران را هوازے گفت که بعد از وفات ابو عمرو و توفیقی بر ایه جعفر در
بدین لفظ والا بن و فاه الله لم يزل ثقتنا في حيات الاب رضي الله عنه وارضاه ونصر وجهه بجره عندنا مجراه وبيد مسد وعن امرنا بامرنا
و به بعل تولاه الله فانه الى قوله واعرف معاملتنا ذلك بعني بعد از وفات ابو عمرو و خداوند عالم بپراور انكهد ارد او در حال حيات پدر
شده و معتمد ما بود خداوند عالم از پدر او را خسته شود و او را از خودش راحنه و خوشحال گرداند و در و بر او تاره نماید پسرش در نزد ما مانده
اوست و در رجاء و نشسته هر چه گوید از امر ما ميسكوند و بكنه خود عمل ميكنند خداوند عالم با و صاحب شود پس قول و بر قبول كن و اين رفتار را
با و بشناس و خبر دادند بما جماعه از ايه قسم **جعفر بن محمد** بن قولوب و ايه غالب رازی و ايه محمد بن الحکيمه ایشان از محمد بن يعقوب او از اسحق بن
يعقوب او گفته که از محمد بن عثمان عمر خواهر نمودم که بخند صاحب برساند برای مکتوبی را که پان مسائل مشکله در آن پرسیده بودم که
توفیقی بخط صاحب را آمد که محمد بن عثمان عمر خداوند از او و از پدرش خوشنود کرد معتمد منست مکتوبی مکتوب من در کتاب خارج از
کینه مثل این را روايت نموده در کتاب الغیب گفته که **ابو العباس** گفته که خبر داد بمن هبة الله بن محمد پسر دخترم کلثوم دختر ایه جعفر عمر
از مشایخ خود ایشان گفته اند که شیعیان اتفاق بعد از عثمان بن سعید داشتند او را پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان غسل داد و با مرثیه بزرگ قیام نمود
و همه اوزار با و منتقل کردند و جماعت شعبه بعد از آن و وثاق و اما نش اتفاق داشتند زیرا که در خصوص امانت و وثاق و وثقه وارد شدند
و مردم هم در حال حيات امام حسن عسکری و هم بعد از وفاتش در حال حيات پدرش عثمان بن سعید مامور شده بود باینکه در امور او بشیر
با و رجوع نمایند در عدالتش ما بر شیعه خلافت نبود و در امانت مشکله و توقعات در خصوص کارها در مدت حياتش بخطی که در میان پدرش پیران
بدست او برای شیعه در خصوص این امر غز او را نمیشناختند و با حد سواء او رجوع نمیکردند و لا یل بسا را را از او نقل شده و معجزات امام

باب احوال سیدنا حضرت جعفر

۱۲۷

بدست و ظاهر کردند و خبر دادند و در خصوص این امورات از امام علیه السلام بشعر اعتقاد ایشان را نسبت با فرزند این امورات در نزد شیعه مشهور است
 ما یاران را از انجا پیشتر ذکر نمودیم و باره ذکر آنها موجب تطویل است آنچه ذکر نمودیم برای صاحب امتیاز کاتب است بنو ح که ابو نصر هبیه است بکر
 دختر ام کلثوم دختر ابی جعفر عمر بن محمد بن عثمان عمری چند جلد کتاب است که در نقد تصنیف کرده بود هم آنها را از امام
 حسن عسکری و صاحب الامر علیه السلام و از پدرش که او هم از امام حسن عسکری و امام علی الفقیه اخذ نموده بود شنیده بود در میان آنها پاره کا
 بودند که نشان آنها کتب است که بود ام کلثوم بزرگ دختر ابی جعفر رضی الله عنه ذکر نمود که آنها بحسین بن روح رسیدند و قتی که ابی جعفر او را
 نمود و در دست حسین بن روح بودند ابو نصر کوید که بخاطر خود عسکر که ام کلثوم گفت که این کتابها بعد از آن بابی الحسن سمری منتقل کرد و بدست
 ابو جعفر بن بابویه گفته که محمد بن عثمان عمری روایت نموده او گفته بخدا سوگند یاد میکنم هر این صاحب این امر هر سال بموید حج حاضر میشود و خلا
 را می بیند و می شناسد ایشان هم او را می بیند لکن نمی شناسد و خبر دادند بن جماعه از محمد بن علی بن الحسن او گفته که خبر دادند بمادر من و
 محمد بن حسن و محمد بن موسی بن متوکل ایشان از عبد الله جعفر خمری او گفته که از محمد بن عثمان پرسیدم که ابا صاحب این امر را دیده گفت او دیده
 اخبر من او را در بیت الله الحرام بود در حالیکه میگفت اللهم انجز لی ما وعدتني یعنی پروردگار وعده که بمن کرده انرا بجزایر محمد بن عثمان گفته که
 انحضرت را دیدم که در باب مستجار از پرده ها که بر گرفته میگوید اللهم انتقم لی اعدائی یعنی پروردگار با من انتقام مرا از دشمنان بگیر باین
 اسناد از محمد بن علی او از پدرش روایت کرده او گفته که علی بن سلیمان زرارے او از علی بن صدق قتی خبر داد او گفته که محمد بن عثمان عمری
 بیان که خواهرش نماید تو فقیه را مدبرای اینک خبر دهد بکسانی که از نام انحضرت می پرسند که هر که از پرسیدن نامش سکوت نماید جزای و عتبت است
 و هر که در ان خصوص سخن گوید جزای او جهنم است زیرا که اگر بر نام وی مطلع شوند انرا شهرت میدهند و اگر بر مکانش واقف شوند انرا بر دم می نمایند
 ابن نوح گوید که ابو نصر هبیه الله محمد بن خبر داد گفت که خبر داد بن ابو علی بن جندب قتی گفت که ابو الحسن علی بن احمد لال قتی بن خبر داد گفت
 که روزی بمنزل ابو جعفر محمد بن عثمان داخل گردیدم برای اینکه بر او سلام کنم ناگاه در پیش روی لوحی دیدم که نقاش بر آن نقش میکند و پانزده نفر
 ان می نویسند و نامها الله علیهم السلام را در کتابها ان می نوشت در انحال گفتم ای سید من این لوح چیست گفت برای قبر منست که این در انجا میباشد
 و من در روزی ان گذاشته می شوم یا گفت که بر آن تکیه داد می شوم و چنان بخاطر مبرسد که او گفت هر روز زبان قبر فرود می آیم و جزو قرآن در انجا می خوانم
 بعد از آن بیرون می آیم ابو علی گوید که کان چنان میکنم که ابو الحسن گفت که ابی جعفر از دست گرفت انفرای بن عثمان داد راوی گوید که بعد از آن گفت که
 در فلان سال و فلان ماه و فلان روز وفات خواهم نمود در این قبر مدفون خواهم شد و این لوح هم با من میباشد راوی گوید و قتی که از نزد او بیرون
 آمدم گفته ها او را نوشتم ضبط نمودم هر اوقات منظر انوقت که در خصوص قاتل قرار داده بود میبودم تا اینکه بعد از مدتی بیمار گردید و درها
 وقت که گفته بود وفات نمود و در آن قبر مدفون گردید ابو نصر هبیه الله گفته که این حدیث را از غیر ابی علی هم شنیدم و ام کلثوم دختر ابی جعفر هم از
 بن نقل نمود جماعه از ابی جعفر محمد بن علی بن الحسن بن خبر دادند او گفته که خبر داد بن محمد بن علی بن اسود قتی که ابی جعفر عمری برای خود قبر کند و انرا
 با چند پارچه تخته درست نمود در انحال از او پرسیدم گفت برای خدای است یا هست بعد از آن بار دیگر از پرسیدم گفت که مامور شد ام باینکه برای
 مرگ میباشد و دو ماه بعد از این گفتگو بر گشت از پرسیدم در کتاب کمال الدین از محمد بن علی مثل این را روایت نموده در کتاب الغیبه ذکر نموده که ابو نصر
 هبیه الله گفت که دیدم ابو غالب از بنی خود نوشت که ابی جعفر محمد بن عثمان عمری در انحر ماه جمادی الاول سال سیصد و پنجم هجرت وفات نمود
 نصر هبیه الله محمد بن احمد ذکر نموده که ابی جعفر در سال سیصد و چهارم هجرت وفات یافت و انجا سال تحنن داخل امر و کالت و سفارت بود و در
 اقوال نزد او می آوردند و توقعاتی برای ایشان بیرون می آمد بطیقه که در زمان امام حسن عسکری در میامد هم آنها در خصوص امور و مهمات
 دینیه و دنیوی و در خصوص پاره مسائل بود که از ابی جعفر می پرسیدند جوابها عجیبه در آنها بیرون می آمد ابو نصر هبیه الله گفته که ابی جعفر محمد
 عثمان در قبر مادرش در سر راه کوفه است در موضعی که خانه اش در انجا بوده الحال انجا در وسط صحراست ذکر گذاشتن ابی جعفر محمد بن عثمان بن
 عمری ابی جعفر حسین بن روح را با مر امام ۳ در جای خود حسین بن ابراهیم قتی بن خبر داد گفت که ابو العباس احمد بن علی بن نوح بن خبر داد گفت که ابو علی
 احمد بن جعفر بن سفیان بن زفر بن خبر داد گفت ابو عبد الله جعفر بن محمد مدانی معروف باین قرار در مقابر قرین که قبضه کاظمین علیه السلام است بن
 خبر داد گفت که در هر وقت که اموال بنزد شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان عمری میرسد داب من این بود که باو میگفتم خبر بیا که آعد مثل انرا باو نگفته بود که
 این مال فلان مقدار است و ان امام را است و میگفت انری بکذا را باشد بعد از آن دوباره میگفتم که تو هم میگوئی که این مال مرا امام را است گفت
 ای انگاه انمال را از من گرفت و قتی نزد و رفتم و ان اخذ بدین من بود او را در حالیکه چهار صد تن از نزد من بود پس بدایب باو در خصوص اموال بن
 باو گفتم که اینها را نزد حسین بن روح بفرست خود دار نمی نموده گفتم که تو آنها را برسم سابق قبض میکنی انگاه سخن مرا ناخوش داشتند قبول نمود و گفت که بر
 خبر خدا نورا عافیت دهد و آنها را بحسین بن روح تسلیم کن و قتی که نشانه غضب را در روی دیدم بیرون رفتم و بیچاره او خود سوار گردیدم و قتی که فدا از
 رفتم انگاه مانند صاحب مشی نزد پدر گفتم و در در خانه ابی اسنادم در انحال خدمتکارش بیرون آمد و گفت که این کیست گفتم که من فلام برای

صاحب الامر علیه السلام

صاحب الامر علیه السلام

صاحب الامر علیه السلام

صاحب الامر علیه السلام

باب احوال سیدنا حضرت

مُزَازَن بکبریا داخل شوم انگاه دو بار پرسید که این کسب در حالیکه سخن و برکت تن مرا با جانها خوش میداشت گفت که برو برای من از اقای خود اذ
 حاصل کن زیرا که از بدن او ناچارم باید از بهر بنیم در آن حال داخل خانه کرد و مراجعت مرا با او خبر داد در حالیکه باندرون خانه نزد زنها رفت و بود
 انگاه بیرون آمد در روی سرری نشست بطریقی که پاهایش در زمین بود و پاهای کفش عری پوسیده بود که نصف حسن و زیبایی از آن کشتن و از پاهای
 رفته بود در آن حال گفت که چه چیز ترا جرعه نمود که نزد من برکشتی و با مردم اطاعت نمودی گفت جز آنم و فایده نمود که بگفته بود عمل تمام انگاه در حالیکه غضبت
 بود گفت که برخیز خدا را بخوان و با سلامت بدارد بد رسیده که ابی قحسین بن روح را در آن حال خود گذاشت و در منصب خود او را منصوب نمود و ام
 گفتن بابا مرا امام نصب نمود گفت چنانکه تو میگویم برخیز خدا را با سلامت بدار و پس در آن حال کاری سوار رفتن نزد ابی قحسین مرشد پس برخواست
 نزد ابی قحسین بن روح آمد و دیدم که در خانه تنگ نشسته عاجز را با او خبر دادم انگاه شاد گردید و شکر خدا را بجا آورد و انحال را تسلیم نمودم بعد
 از هر چه که از اموال بدستم میرسد نزد او میرور او میگوید که در ایام حیات جعفر بن محمد بن قلوبه از ابی الحسن علی بن بلال بن معاویه مصلی شیند
 میگفت که از ابی قحسین جعفر بن محمد بن قحسین شیندم میگفت که از جعفر بن احمد بن مینل قحسین شیندم میگفت که در بغداد ده نفر بودند که از جانب محمد
 بن عثمان ابو جعفر عری پاره تصرفات میکردند از جمله ایشان یکی ابی قحسین بن روح بود و خصوصیت همه ایشان نسبت بای جعفر عری بیشتر
 از ابی قحسین بن روح بود ابی قحسین را اینگونه خصوصیت نبود که ایشان داشتند چنانکه اگر او را حاجتی رو میداد انگاه یکی از ایشان توسط او را
 در نزد ابی جعفر میکردند زیرا که خود او را این قسم خصوصیت نبود لیکن وقتیکه وفات ابی جعفر رسید اخبار امورات در دست وی گردید
 وصیت ابی جعفر را و شد را وی که مشایخ ما گفته که ما شنیدیم در اینک اگر نسبت بای جعفر حاد شد و دهنده بقیه وفات نماید در جائی نشیند
 مگر جعفر بن احمد بن مینل گویند یا پدرش زیرا که خصوصیت او را نسبت بای جعفر بیشتر بود از او در منزل وی بسیار دید بودیم حتی چنین نقل شد
 که ابی جعفر را و آخر عمرش بخورد مگر طعامی را که در منزل جعفر بن احمد بن مینل یاد در منزل پدر او مشت کرده میشد این سبب امری بود که مر او را
 شد بود طعام و همان بود که در منزل جعفر و پدر او بخورد و اصحاب شد شنیدند در اینک اگر حادثه بای جعفر وارد شدی او را امری در طلب یعنی
 او را امری در باید هر این وصیت نمیکند در خصوص کالت مگر جعفر بن احمد بن روح را که خصوصیت و دوستی را با او زیاده از دیگران داشت و قنکه
 زمان وفاتش در رسید اخبار امورات و کالت بای قحسین منقل کردید انحال همه ایشان و کالت او را قبول نمودند و انکار نکردند با او بودند چنانکه
 بای جعفر بودند و جعفر بن احمد بن مینل هم از جمله کسانی که قسم بود در نزد او در پاره امورات تصرف مینمود چنانکه در پیش ابی جعفر عری میکرد تا و
 که ابی جعفر وفات نمود پس بنابر این هر کس که طعن بر ابی قحسین نماید هر این بمنزله اینست که برای جعفر قائم طعن نمود و خبر دادند بمجامع از ابی
 جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه او گفت خبر داد بما ابو جعفر محمد بن علی اسود او گفت که اموال را که از باب موقوفات حاصل میشد بر میداد
 نزد ابی جعفر محمد بن عثمان عری میبرد و او آنها را از من میبرد و من سال با سه سال پیش از وفاتش روزی نزد او اموال نزد و بردم من امر نمود که
 آنها را بای قحسین بن روح تسلیم نمایم من با مر او اطاعت نمود و آنها را بای قحسین تسلیم کردم و از او در مقابل انحال قبض رسید که مطالب نمودم انگاه
 قسم از ابی جعفر شکایت نمود که از من قبض رسید که مطالب نمودم در آن حال ابی جعفر من امر کرد که از او قبض رسید که مطالب نمایم و گفت که هر چه کباب
 قسم برسد من رسید پس بعد از آن هر چه که از اموال نزد او میردم قبض رسید که از مطالب نمودم در کتاب کمال الدین از ابی جعفر محمد از
 ابی اسود مثل این حدیث را روایت کرده در کتاب الغنیه باین اسناد از محمد بن علی بن حسین روایت کرده او گفته که خبر داد بما علی بن محمد بن مینل
 عثمان جعفر بن احمد بن مینل او گفته که در حال احتضار ابی جعفر محمد بن عثمان عری من در سمت سرش نشسته بودم و از او پاره خیرها میبردیم و با و
 سخن میگفتم و ابی قحسین در سمت پاهایش نشسته بود در آن حال من متوجه گردید و گفت که چنین مامور شده ام که بای قحسین بن روح وصیت نمایم و او
 با و الگ دارم و قنکه اینرا شنیدم برخواست و دست بای قحسین را گرفته در جای خود نشاند و خود در سمت پاهایش نشستم در کتاب کمال الدین از
 محمد بن علی بن مینل مثل این را روایت کرده در کتاب الغنیه که نمود که ابن فوح گفت که خبر داد بمن ابو عبد الله حسین بن علی بن بابویه در حالیکه
 در شهر بصره در ماه ربیع الاول سال سیصد و هفتاد و هشتم هجرت نزد ما آمد بود گفت که از علوی صفار و حسین بن احمد بن ادریس
 شنیدم این حدیث را ذکر میکردند و ذکر نمودند که در همین وقت مادر بغداد بودیم و ما جرای و وصیت نمودن ابی جعفر را بای قحسین مشاهده نمودیم
 و خبر دادند بمجامع از ابی محمد هرون بن موسی او گفته که خبر داد بمن ابو علی محمد بن همام که ابی جعفر محمد بن عثمان عری ما را که بزرگان و شیخ
 شعبه بودیم جمع نموده بمآفت که هرگاه حادثه مرگ بمن رواورد امرو کالت در انوقت بای قحسین بن روح نوبختی کردید بد رسیده که من
 تمام شده ام باینکه او را بعد از وفاتم در جای خود بگذارم پس با و رجوع نماید و در کارها خود با و اعتماد کند و خبر داد بمن حسین بن
 ابراهیم از ابن فوح او را ابی نصر هبة الله بن محمد او گفته خبر داد بمن خالویم ابو ابراهیم جعفر بن احمد نوبختی او گفته که پدرم احمد بن ابراهیم و عمم ابو
 جعفر عبد الله بن ابراهیم و جماعه از اهل ما بقیه طائفه بنی نوبخت بن جعفر دادند که وقت بیماری ابی جعفر عری شدت ناخامدند در آن حال جماعه
 از بزرگان شعبه که ابو علی بن همام و ابو عبد الله بن محمد کاتب و ابو عبد الله با قطنی و ابو سهل اسمعیل بن علی نوبختی و ابو عبد الله بن وجا

حسین بن روح

جعفر بن محمد بن عثمان

علی بن محمد بن مینل

ابن فوح

هر بن موسی

حسین بن روح

باب احوال سیدنا حضرت محمد

ص

۱۲۹

و غیر ایشان باشند جمع شدند و نزد ابی جعفر آمدند و گفتند که اگر حاد ثمره انشا الله تعالی در رجاء تو که میباشد گفت ابی قثم حسین بن روح بن ابی جعفر
 قائم مقام منست و در مابین شما و صاحب واسطه و ابلی است و کبل و شتر و امین اخضر است بر در کارگاه خود با و رجوع نمایند و در مقام خود
 با و اعتقاد کنند مأمور شد بودیم که این را بشماریم و در میان این اسناد از هبه الله بن محمد بن نبی ام کلثوم دختر ابی جعفر عمری روایت کرده
 گفته که ام کلثوم دختر ابی جعفر بن جبرئیل و گفت که ابی قثم حسین بن روح سالها بیباری و کبل پدرم بود که نظارت اهل کلاله او را میکرد و اسرار او را
 بر و سوار بزرگان شیعہ میسر میسر و باید پدرم بحدی خصوصیت داشت که پدرم هر چه که میان خود و کثیرانش گذشت با و نقل میکرد در برابر او
 در پیش پدرم تفریب داشت و با و مأنوس بود و در هر ماه پدرم سیصد و بیست و چهار برسم استمرار میداد علاوه بر آنچه که از و را و بزرگان شیعہ مانند
 طا بقدرال فرات با و میسر میداد زیرا که در نزد ایشان بلند مرتبه و جلالت قدری داشت بر جلالت شان او بدین شیعہ سخی نموده بود زیرا که
 ایشان خصوصیت پدرم را نسبت با و دانسته بودند و در نزد ایشان او را توشیح و تغذیل کرده و اظهار فضل و دیندار و صلاحیت او را با
 و کالت نموده بود پدرم در حال حیات پدر و استیلا و کالت بر او میباشد تا اینکه وصیت در باب کالت بنقل امام با و منتهی کرد پدرم بنابر این در
 خصوص کالتش اختلاف واقع شد و احدی را از باب شکی نبود مگر کسی که از اول امر بحال پدرم جاهل بود با وجود این احدی را از شیعہ نمیدانم
 که در این باب شکی داشته باشد را وی گوید که این حدیث را از بسیاری از طائفتی که تحت مانت ابی الحسن بن کبیر و غیر او شنیدم و جبرئیل
 بنما جماعی از ابی عباس او گفت که اولین توقع او را که بدست ابی قثم بیرون آمد بود بخط محمد بن نفیس پدرم در کتابی که از او را هواز نوشته
 بود و کتب او اینست **نَفَرُهُ عَرَفَهُ اللَّهُ الْحَمْدُ لَهُ وَ رَضُوا لَهُ وَ اسْتَعَدَّ بِالْثَوْبِ وَ قَفَا عَلَى كَأَمِيرٍ وَ تَقَسَّيْنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمِثْلَةِ فِي**
الْمَحَلِّ الدِّينِيِّ بَنِيهِ رَأَى اللَّهُ فِي أَحْسَانِهِ إِلَيْهِ أَنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ وَ لِحَدِيثِهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَبْلًا كَثِيرًا
 حاصل مضمون فرات بلاغت است که ما او را یعنی ابی قثم را می شناسیم خداوند عالم طریقه هر چه در رضای خود را با و بشناساند و او را توشیح
 خود یاری نماید بر مکتوب و مطلع کرد پدرم با مانت و دیندار و وی و ثوب داریم و او در نزد ما مکان و منزلت بلند دارد که بسبب منزلت خویش
 و شادان است خداوند عالم احسان خود را در ماده و بی بنفرا بدست که او صاحب همه نعمهاست و بر همه چیز قدرت دارد حمد خدا را با و که
 شریک ندارد و خداوند عالم صلوة و سلام بر محمد و آل محمد او بفرستد بعد از آن محمد بن نفیس نوشته بود که این رقصه در روز یکشنبه شش شنب
 شهر شعبان گذشت در سال سیصد و پنجم هجرت وارد کرد پدرم **مؤلف** گوید که شیخ صدوق بعد از این توفیق از آنکه چیزی بیرون آمده نظر
 که ما انهارا در باب توفیقات ذکر کرده ایم ذکر نموده است بعد از آن گفته که ابی قثم در نزد شیعہ و سنی دانشمندترین مردم بود و با نفیس رقابت
 مینمود چنانکه ابونضر هبه الله بن محمد روایت کرده گفته که خبر دادند بمن ابو عبد الله بن غالب ابو الحسن بن ابی طیب گفتند که ما دانشمند تر از
 ابی قثم حسین بن روح ندیدیم او را در نزد سید و مفند و خلیفه مرتبه بلند بود و اهل سنت عظیم او را میگردند و او را در خانه این بسیار
 دیدیم و او با ما از جهت نفیس اکثر اوقات حاضر میشد و در ایجاد و تفریاح ما مجادله نموند یکی از ایشان گفت که بعد از رسول خدا افضل هر خلافت
 ابوبکر است بعد از آن عمر و بعد از عمر علیست و اندکری گفت که علی از عمر افضل است پس گفت که فمابین ایشان بسیار شد در انحال ابی قثم گفت
 آنچه که صحابه بران اجماع دارند اینست که ابوبکر از همه مقدم است بعد از او فاروق است و بعد از او عثمان ذوالنورین است و بعد از او علی
 که وصی پیغمبر است و اصحاب حدیث هم بر اینند و اینکه نظر با اعتقاد ما صحیح است همین است در انحال از گفته او حصار مجلس هر چه تعجب نمودند گفت
 از اهل سنت در اینجا حضور داشتند و او را با لای سر خودشان برداشتند و با و دعا نمودند و فلاح و مدقت کردند که این را که با و نسبت است
 بودن میدادند در انحال از شنیدن این سخن خنده ام گرفت لیکن خود را از خندیدن نگاه میداشتم و شنیدم خود را بدو هانم می طایبندم زیرا
 زیرا که میسر میدادم از اینکه بخندم و در سوا شوم در انحال از مجلس بر جستم و رفتم ابی قثم بمن نگاه کرد فرمود و قیبه که در منزل خود نشستیم ناگاه دیدم
 که پدرم در آمد با سر عجب بیرون رفتم ناگاه ابی قثم حسین بن روح را دیدم که سوار است بر شتر و پیش از آنکه بمنزل خود رود از انجلس برخاست
 بمنزل ما آمد و قیبه که مراد بدکھ ای بنده نور افروز دهد چرا خندید میخواستند که مرا رسوا کردانی ایانچه که من گفتم در اعتقاد تو خوب بود
 گفتم که در اعتقاد من هم چنین است گفت این شیخ از خدا بی خبر نیست که ترا حلال میکنم اگر این سخن را از من بزرگ و گران بشمار عذر نکردم که
 ایستد من ایامی شود اینکه مرد صاحب امام و وکیل او باشد اینگونه سخن بگوید و از سخن تعجب نکنند و نخندند گفت بچنان تو سوگند یاد میکنم که
 اگر مثل این سخن بر کرد یعنی از ادفعه دیگر بگوئی از توجدهای خواهم و در نزد در انحال مرا و داع نموده بر گشت ابونضر هبه الله گفته که ابو الحسن بن کبیر
 توفیقی بیا خبر داد گفت که بشیخ ابی قثم رسانیدند که در بان تو بمجوبه لغز و از اد شناسم داده انگاه ابی قثم نمود که او را راندند و از خند گفت مغرور
 نمودند و مدعی طولانی بدینمقال مانند الناس میگردند که او را دوباره بخند متکاری قبول نمایند بخند سوگند یاد میکنم هر این ابی قثم او را بر
 سر خود متکاری خود بر نکردند بعد از آن او را بعضی از کسان ابی قثم برای خود خدمتکار نموده همه آنها را از نفیس بود ابونضر هبه الله گفته که
 احمد بن در انوی بر ص که خانه اش در دروازه قرطیوس میشد بمن خبر داد گفت که من بایرادان و دوستان بمنزل ابی قثم داخل میشدم با وی

در
و نوشتن

محمد بن نفیس
 در این کتاب

باب احوال سقر حضرت

حسین بن علی

حسین بن علی

بنی نوح

محمد بن علی

محمد بن علی

محمد بن علی

میگردیم راوی گوید که رفیقان من باو چیزی مینویسند و خندند و رانحال فرستاده نفر بودیم نه نفر ما چنان بود که ابی قیس را مستوجب لعن میدانستیم و یک نفر از آن ده نفر را بنی شکر مینگرفت و بیکه باو سخن میگویند و صحبت میداشتم و ده نفر ما باو مایل شد و از نزد وی بحالی بیرون رفتیم که بختش بدرگاه الهی تفریب میبخشد و از آن ده نفر یک نفر در محبت او توفیق و تردد میکرد پس باو ملاقات و وقت رفتن نزد وی باعداوتش پرت بود و در وقت برگشتن با محبتش ریزاکه در فضایل صحابه و پیغمبر با احادیث نقل می نمود که باره از آنها بیار و اینست بود و این دیگر نشد بود و اینها را از آن میباشند و میباشند پس حسن سلوک و رفتار و بدین هیچ بود و خبر داد بنی حسین بن ابراهیم از ابی عباس احمد بن علی بن نوح او را بنی نصر علیه السلام بن محمد کاتبی در خرام کلوم دختر ابی جعفر عمری او گفته که قریب قسم حسین بن روح در محله نوحیت بغداد در نزد یکی روان است که خانه علی بن نوحی در نزد یکی اند و از او بود از اینجا به تمل و در درازة دیگر بل شول گذشته میشود راوی گوید که ابی نصر بن گفت که ابی قسم حسین بن روح را شعبان سال سجد و بنیت ششم هجرت وفات نمود و اخبار بسیار از او روایت نموده ام و خبر داد بنی ابی محمد بن محمد رضی الله عنه از ابی الحسن بن محمد فضل بن تمام او گفته که از ابی جعفر محمد بن احمد زکوری که در خالینکه کتاب تکلیف از نزد وی ذکر نمودیم و احادیث کتاب هم در اعتقاد ما بعلوم است موضوع بود زیرا که آن اولین کتابی بود که در احادیث ما از آن نوشته بودیم شنیدیم میگویند که ابی غفران کتبی با اصلاح و تصحیح نسخه کتاب تکلیف و موکل نموده بود او هر بایه را که از بابها کتاب اصلاح می نمود به نزد شیخ ابی قیس امر میگردید باینکه نسخه از آن بنویسیم ابو جعفر گوید که از او در بغداد در چند طومار و بخت خود نوشته ام بن تمام گفته که ابی جعفر گفته که ابی سعد من احسان بن کن انکتاب اینم ده تان نسخه از او خط تو بردارم گفت از دستم در رفت این تمام گفته که از نزد و بیرون رفتیم از کتبی دیگر بیکه از همان نسخه گرفتیم و نسخه از روایان برداشتم بعد از آن که حکایت اصلاح و تصحیح آنرا شنیدیم بنوم ابو الحسن بن تمام گفته که عبدالله گفته که خدمتکار شیخ حسین بن روح بود بنی خبر داد گفت که از شیخ ابی قیس کتابها این غرافرا بعد از آنکه مذموم شد در خصوص وی توقع لعن بیرون آمد بر میسند و گفتند که چگونه بکتابها او عمل نمائیم و حال آنکه خانه ما از آنها پر است گفت که در خصوص ما میگوئیم چیزی که امام حسن عسکری در خصوص کتابها این فضل فرمود و از چنان بود که آنحضرت گفتند که چگونه بکتابها بنی فضل که در آنها از دیگران روایت کرده اند بان عمل کنند و هر چه که خودشان دیده اند نوشته اند از آنرا بکنند و ابو الحسن ابی از شیخ ابی قیس پرسید که چه میگوید متعجب کردن با که مکرره کردید گفت که خیاب پیغمبر فرمود که جای از ایمانست و شروط در میان تو و او است و بیکه او را با شرایط منع و ادا داشته باشد از اولدت بیری هر اینها از جای بیرون رفتی و ایمان از او زایل گردد انگاه ابو الحسن از او پرسید که بنابر این اگر کسی چنین کاری بکند یا از آن کرده گفت و خبر داد بنی حسین بن عبدالله از ابی الحسن محمد بن احمد او دقتی گفت که خبر داد بنی سلام بن محمد گفت که شیخ حسین بن روح نسخه کتاب نادیه بشهرم فرستاد و در خصوص آن مجامع از فقهاء تم نوشت که باین کتاب که کتب به بیند یا در آن چیزی میباشد که مخالف اعتقاد شما باشد یا نه بعد از آن در جوابش نوشتند که همه مسائل از صحیح و در آن چیزها مخالف اعتقاد خود بنافتم مگر مسئله را در خصوص زکوة فطره و آن کتاب نوشته بود که مقدار فطره یکقریم صاع است از طعام و در اعتقاد ما طعام عباس است از جو و مقدار آن هم یکقریم یکصاع است این نوح گفته که از مجامع از اصحاب ما در شهر مصر شنیدم ذکر میکردند که بایه سهل نوحی گفته شد که امر و کالت چگونه بشیخ ابی قیس بن روح منتقل کردید و بتو منتقل نکردید گفت که ایشان بفرستادند و ما را از آن هر چه که ایشان پسند نمایند از آنرا است من هر که هستم که با دشمنان بنی بنی اهل سنه ملاقات میکنم و در سر دین و مذهب ایشان مناظر و مجادله میکنم اگر من وکیل میشدم و مکان آنحضرت را میشناختم چنانکه ابی قیس میشناسد و در مقام مجادله در جواب حجتی و دلیلی معطل میبندم هر اینها را که دارم باینکه در انحال مکان آنحضرت را بدید بکران نشان دادم و ابی قیس که اگر حججه الله در زبرد امنش باشد و بدن او را هم با مضایق میرسد هر اینها را من خود را از روای او بر میبندم نشان میدهد و به محمد بن علی بن ابی غرافرا استماع و کتاب الغیبه که خودش تصنیف کرده ذکر نموده که در خصوص نقار خاطر می که در میان و شیخ ابی قیس خدا توفیق او را بفراید واقع کردید تقصیر در من بنود زیرا که جنایت و اذیت در این باب بمن شد و من باید در این باب از رده خاطر شو و بگویم که اذیت و جنایت بر من رسیده نه او و در فصل دیگر از انکتاب گفته که کسیکه خدا بخواهد منت و نعمت خود را بسبت باو بر ل کرد اند هر اینها را بر او راند کرد اند و چنین شخص را مایل لازم است که راست گوید و اخبار نماید خواه در چیزی باشد که باعث خوشحالی او است و خواه در چیزی که موجب دلخوارا مراد از میان خود و خدا است و از اینست مگر راستگوئی در خصوص امر شیخ ابی قیس با اینکه جنایت و اذیت و سبب بمن زیاد کردید باینکه بنی شیخ ابی قیس برای امر از جانب امام منصوب است طائفه شیعه را بنمیرسد که در خصوص آن امر از او رو بگردند و حکم اسلام بر او جاریست چنانکه بغیر از او از مؤمنان جاریست ابو محمد هرون بن موسی گفته که ابو علی جند بن گفته که محمد بن علی بن ابی غرافرا بمن گفت که بایه قسم حسین بن روح با امر و کالت دخیل شدیم مگر در خالینکه میباشیم که بکدام امر دخیل شدیم بدو رسیده من و او در سر امر و کالت با مردم میبندیم چنانکه سکهادر سر میده فرزار با هم میبندیم ابو محمد گفته که طائفه شیعه بحقیقت این سخن بخورده بر لعن او قیام کردند و از او برانمودند

و در احوال ابی الحسن علی بن محمد سمری و قیام او با امر و کالت بعد از شیخ ابی قیس و ذکر آنکه امر و کالت بعد از ابی الحسن منقطع گردید

پس او در حال جانشان با موزان ایشان قیام و اقدام می نمود بعد از ایشان با مرصاحب الزمان منصوب بود و توقعات آنحضرت و جواب
مسائل بدست او بیرون می آمد و قتی که او را از سرور رحلت یافت پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان در رجاء او نشست و در همه اموزات با بی نهایت
او کرد و بد و قتی که او هم رحلت نمود ای قسم حسین بن روح از طائفه بنی نوحین قائم مقام او گردید و قتی که او هم رحلت یافت را با دارالافتا
کشد ابوالحسن علی بن محمد سمری در رجاء او نشست و هیچکدام از ایشان با بنی امیر قیام ننمود مگر با مرصاحب الزمان بوسیله کسی که پیشتر از
از او و چهل ابن امر بود و شیعیان قول ایشان را قبول نمی کردند مگر بعد از معجزه که در دست ایشان از جانب صاحب الامر ظاهر شد
بطریقه بصدق قولشان و صحت بنایت شان دلالت میکرد و قتی که وفات ابوالحسن سمری نزد پدر او گذشت شد که بکه وصیت خود
کرد و توفیقی در او و باب ایشان نشان داد نثران بدین نحو بود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ یا علی بن محمد سمری تا آخر آن چنانکه از شیخ نقل کردیم در کتاب
القبیه گفته که در زمان سفر ایشان که بودند پانزده ثقات و معتمدین هم بودند که توقعات از سفر ایشان می رسید یکی از جمله ایشان
ابوالحسن محمد بن جعفر اسک بود خرد داده است بیا ابوالحسن بن ابی جندقی از محمد بن حسن بن ولید از محمد بن یحیی عطار او از محمد بن احمد
بن یحیی او از صالح بن ابی صالح او گفته که در سال دویست و نودم هجرت بود بعضی از مردم خواست نمود که مال امام علیه السلام را از او قبض نمایند
نمودم لیکن در خصوص دانستن رأی آنحضرت را بنی بایت گفته نوشته جواب را آمد که در شهری محمد بن جعفر بن هسست اموال را با او دهند
زیرا که از جمله ثقات و معتمدین ماست محمد بن یعقوب کلینی از احمد بن شایسته روایت کرده او گفته که محمد بن حسین کاتب مروزی نمی گفت
که دویست و نوار نزد حاضر و شافرمندانم در خصوص آن رقع هم خدمت عرض نمودم جواب را آمد که دویست و نوار و دویست و نوار و دویست و نوار و دویست و نوار
دویست و نوار از آن نزد حاضر فرستاد اگر بعد از این خواسته باشد با کسی معامله نمائی بغیر اموال با و تسلیم کنی بیا ابوالحسن اسک در شهر
می باشد تسلیم کن راوی گوید که در روز پاسه روز بعد از این قضیه خبر وفات حایر رسید انگاه وفات وی را محمد بن حسن کاتب خردادم بکار
از شنیدن آنده کلین کردید گفتیم عکلمین می باشد زیرا که در توفیق و دلایل بر او بیرون آمد یکی خبر دادن آنحضرت اینرا که مقدار اموال که در
لست هزار دینار است و دویست و نوار و بود تو را بمعامله ابوالحسن اسک زیرا که وفات او را دانسته بود از این جهت ترا بمعامله او مامور
نمود با این اسناد از ابی جعفر محمد بن علی بن نوحین روایت شده او گفته که عرض می کردم استبانت فراموش نمودم در آنحال توفیقی در آمد بدین مضمون
که ما این سفر را ناخوش می داریم و قتی که اینرا بدیدم دلیلتی عکلمین کردیدم و در جواب نوشتم که شنیدم و اطاعت نمودم و سفر را موقوف دانستم
لیکن سبب باز ماندنم از عکلمین کردیدم بعد از آن جواب را آمد که دلالت شک نباشد زیرا که رسالت ایند حج خواهی کرد و قتی که سال اینده رسید
از طلبیدم جواب را آمد که ما ذوقی باز نوشتم که با محمد بن عباس بن قتی راه و هم تحمل شدیم زیرا که با ما نیت و دایان وی و توفیق دارم جواب را
که چه خوب هم گجوه است اسک اگر او بنا بدید بکر یا بر او ترجیح نه او گوید که بعد از آن اسک آمد با و هم گجوه شدیم محمد بن یعقوب از علی بن
محمد از محمد بن شاذان بنشایور روایت کرده او گفته که از پانصد درهم بیست در هم کمتر نزد من فراهم آمد من دویست نداشتم که این مقدار
پانصد در هم تمام نشود انگاه از مال خود بیست در هم وزن کرده بان علاوه نموده ام پس جواب چنین در آمد که پانصد در هم که بیست در هم
مال تو بود بمار سپرد اسک در ماه ربیع الاخر سال سیصد و دوازدهم هجرت بظاهر عدالت بطوریکه تغییر احوال در او دیده نشد و کسی هم
فدح و دهم در حق و نه نکرد وفات نمود و از جمله ایشان احمد بن اسحق و جماعه بودند که در خصوص مدح ایشان توفیقی در آمد احمد
بن ادربن از محمد بن علی او از محمد رازی روایت نموده او گفت که من و احمد بن ابی عبد الله در قریه عسکر بودیم ناگاه فرستاد از جانب آن
مرد بغیر صاحب در آمد و گفت که احمد بن اسحق و ابرهیم بن محمد هدایه و احمد بن حمزه تبع ثغرانند در کتاب کمال الدین از محمد بن حسین بن
شاذ و بر او از محمد حمزه او از پدرش او از محمد بن جعفر او از احمد بن ابرهیم روایت کرده او گفته که در سال دویست و شصت و دوم نزد حکم خرد
امام محمد تقی علیه السلام خواهر امام علی الثقی علیه السلام رفتن و از پس پرده با وی سخن گفتن و از دین و طریقه او پرسیدم در آنحال آنان را که با ما نیت شان
بوده برای من با نامهای ایشان ذکر کرد بعد از آن گفت که از ائمه من محمد بن حسن بن علیست نام او را ذکر نمود انگاه گفت که خدا مرا فدا می تو کردی اند
محمد بن حسن را دیدم که بمن خبر می دهی یا خبرش می بوی رسید گفت که از امام حسن عسکری در خصوص حجّه مکتوبی بمادر او نوشته بود و قتی که
مکتوب را بدیدم از مادرش پرسیدم که انمولود که بود گفت که پنهان است راوی گوید و قتی که این سخن را از حکم شنیدم با و گفتم که بنابر پنهان
و شیعیان در وقت ضرورت بکه می بینند و بکدام شخص برای ایشان حل مشکلات و رفع شبهات میکنند گفت جدّه حجّه که مادر امام حسن عسکری
علیه السلام است شیعیه باید که نزد و نه بزنند و مشکلات خودشان را بدست وی حل نمایند احوال با و گفتم که امام حسن عسکری بکه می پرسد و کرد در آن
وصیت این نمود و شیعیان را با و سپرد گفت که بحسین بن علی علیه السلام پیروی شد زیرا که او در ظاهر بی بیب خواهرش دختر علی و وصیت نمود
و آن چنان بود که هر چه که از علوم و مسائل از امام زین العابدین بر او می کرد همه آنها برای پنهان داشتن امر امام زین العابدین بنی بنی بنی
داده میشد و هم چنین است مادر امام حسن عسکری بکدام بکدام بعد از آن گفت که شما اصحاب اخبار را با این شمار روایت شده است

محمد بن یعقوب کلینی

محمد بن علی بن محمد

محمد بن یعقوب

احمد بن محمد

احمد بن محمد

محمد بن شاذان

احوال کسانی که دروغ را می‌پسند

۱۳۳

میراث امام مبین از اولاد حسین بر علی علیه السلام در حال جانش شمت کرد، ميثود در کتاب کمال الدین از علی بن ابي طالب و از محمد بن جعفر است که مثل این را روایت کرده در کتاب الغیبه از کلینی و از محمد بن جعفر مثل این را روایت نموده در کتاب خراج اورد که از محمد بن ابراهیم مهربان روایت شد او گفته که در وقت وفات امام حسن عسکری ۴ شب نمودم در اینکه بعد از او که خواهد شد و در نزد پدرم هم مال بسیار می‌فراهم آمدن بود آنها را بکشتی گذاشت و رفت من هم بغیر مشایعت و بدرقه با وی رفتم بودم ناگهت نمودن گفت که مرا بر گردان که در میان مردم در رسید و در خصوص این مال طریقی تقویر پیش کردی در خصوص سائیدن ائمال با امام مبین و صفت نموده وفات کرد در پیش خود کفتم اگر امر صحیح نمی‌بود هزاره پدرم در خصوص آن وصیت نمیکرد من این را بعرف میبرم و بعد از آن مطلع نمیکردم باینکه این مال اگر دلیلی و شاهدی برای من واضح گردد انگاه اموال را تسلیم میکنم و الا بفقرا انفاق میکنم این مال را بعد از حمل و نسیل نموده خانه کنار شط کریم نمودم و آنها را در اینجا گذاشتم چند روز در اینجا بودم ناگاه رسولی آمد و گفت من دادید بنمضمون که یا محمد در ثومالی هست چنان و چنان همه آنها را که در نزد من بود در آن رقعته خبر داده بود در همان حال همه اموال را بر رسول تسلیم نمودم چند روز در اینجا بود بطریقه که سربالا بر میخداشتم بغیر بکار پی مشغول نمیشدم و خاکین و اندوختن بودم ناگاه توقیعی رسید بدینمضمون که مراد بن ابی بکر گفت که داشتیم باینکه از دست که محمد خدا را بکنی در کتاب اعلام الوری که گفت که او چیزها که بصحت امامت صاحب علیه السلام داشت که در خصوص غیبت او و کیفیت آن نصی وارد کردید بعد از آن غیبت او بطریقی واقع کردید که در دفتر مذکور شد بود بدون اینکه ما بین آنها اختلاف و تفاوت شود بحسب عادت حال است اینکه جماعتی در خصوص چیزی که شد بدست دروغی بگویند و بعد از آن همان چیز بطریقی واقع شود که بگفته ایشان مطابق کرد و چونکه احادیث غیبت بر زبان پدرش و حدیث بنیقت دارند بطریقی طائفه کلبیسانه و ناد و سپه و راقبه که در مدینه پیش از زمان جدش بودند بانهاد و مقام ایشان عقاید خودشان چند روزه اند و آنها را محدثین شیعه در کتابهای خودشان که در زمان امام محمد باقر ۳ و امام جعفر صادق ۴ تألیف نمودند نوشته اند و آنها را از پیغمبر و احادیث بعد از او روایت کرده اند لهذا اعتقاد باینکه صاحب الزمان ۵ صحیح میباشد زیرا که کیفیت غیبت و صفت آنحضرت که مضمون احادیث است در آنحضرت طاب النعل بالنعل موجود کرد و دفع این دلیل احدی را ممکن نیست و از جمله ثقات و محدثین و مصنفین شیعه یکی حسن بن محبوب روایت است او صد سال پیش از زمان غیبت کتاب مشیخه را که در میان کتب شیعه از کتاب مرئیه مشهور است تصنیف کرده بعضی از اخبار غیبت را در آن کتاب مذکور ساخته مضمون همه آنها بدون تفاوت و اختلاف در آنحضرت موجود کردید از جمله این اخبار خبریست که حسن بن محبوب آنرا از ابراهیم خمارق او از ابی بصیر و از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده ابی بصیر گفته که بخدا آنحضرت نگردم که امام محمد باقر ۳ مبعوث شود که قائم آل محمد ص را در غیبت یکی طولانی و دیگری کوته آنحضرت فرمود ارئی ای ابی بصیر یکی از آن دو غیبت طولانی تر است از دیگری بعد از آن فرمود که صاحب الامر ظهور نمیکند تا وقتی که پسر فلان کن در مسند خلافت بنشیند و حلقه جمعیست شبیهان نشاء شود و سفیاح زوج نماید و بلاد و سدها بپوشانند مرد و کشتن مردم را فرما کرد و از کشته شدن پناه بجز رسول خدا برند پس پندید که این دو غیبت مر صاحب الزمان ۴ را بطریقی انفاق افتاد که مطابق کردید یا مضمون اخباری که از اجلش و اباء گرامش در خصوص غیبت او وارد کردید و غیبت کوته همان بود که سفرا آنحضرت در زمان آن غیبت موجود و کسانی که نسبت با آنحضرت مانند درها بودند در آن زمان مشهور و معروف بودند بطریقی طائفه امامیه که با امام حسن عسکری ۴ قائلند و حق ایشان اختلاف ندارند و از جمله سفرا ابو موسی اشعری و او بن قثم جعفری و محمد بن علی بن هلال و ابی عثمان بن سعید سمان و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان و عمر اهوازی و احمد بن اسحق و ابو محمد و جناب و ابراهیم بن محمد بن بودند و از جمله سفرا محمد بن ابراهیم بود لیکن در میان جماعت دیگر از سفراء معدود میشود نه از اجتماعت که مذکور کردید و شباهت است که بعد از این بمقتضای مقام پاره از سفر این مذکور شود مدتی غیبت هفتاد و چهار سال بود مؤلف گوید که صاحب کتاب اعلام الوری بعد از ذکر اینها از سفرای چهار خانه را شبیه اینچه یاد کردیم بیان نموده باینسان احوال کسانی که از دروغ و افتراء عوامی نمودند که ما سفرا آنحضرتیم و ابواب شیعه هستیم یعنی نسبت بشیعه بمنزله درهایم بسوی صاحب و بسبب اندر و ع و افراد که میان شیعه مذموم کرد شیخ طوسی در کتاب الغیبه گفت که اول ایشان کسی است معروف بشری خبر دادند بما جماعه از ابی محمد **فالعکبره** او از ابی علی محمد بن امام او گفته که کثیر شریعی ابو محمد بود هر دو گفته است که کان دارم باینکه نامش حسن است و از جمله امام علی النقی و بعد از او از اصحاب امام حسن عسکری ۴ بود او اول کسی بود که ادعای مقامی نمود که خداوند عالم او را در آن قرار نداده بود و باین اهل و سزاوار نبود و در این باب برخدا اینهم وجه او دروغ بست و بایشان نسبت داد چیزها را که ایشان شان سزاوار نبود و ایشان از آنها بری بودند در آنحال شبیهان برای اولی نموده از او تبری جستند و توقیع امام ۴ هم در خصوص لغز و تبری نمودن از او بیرون آمد هر دو گفته که بعد از اینها قول کفر الحاد از او ظاهر کردید و همه این مدعیان سفارت و نبایت دروغی الا با امام می‌بنیفتند و ادعا میکنند که ما وکلای امامیم پس باین ادعای

در کتاب الغیبه از کلینی

در کتاب مشیخه

در کتاب مشیخه

در کتاب مشیخه

در کتاب مشیخه

کتابکے بدیع ارسا و کالیغود

۱۳۵

علی بن نوح او از ابی نصر هبن ابن محمد کاتب پسر دخرام کلثوم دخرابی جعفر عمری او گفت و قبح که خدا بشارت خواست که امر جلال اکتف نمود و او را
 رسوا و خوار گردانند انگاه بخاطر حلاج چنین گذشت که ابی سهل بن اسمعیل بن علی نوحی هم مانند بکران کن او را میخورد و بجلد و شکنجه
 میشود انگاه پیش روی فرستاد او را با طاعت خود دعوت نمود و چنین کان نمود که او در این امر مانند بکران جاهل و نادان است پس
 ابی سهل اعلی الدوام بنو خود میکشید و ناخبر میکرد و بجلد و تدبیر خود را بدست میزد و هوای با و الفام میکرد زیرا که ابی سهل در نزد خلق
 مرتبه بلند بود و در میان ایشان بعل و ادب دانسته معروف بود بنا بر این حمله خود را بمواری با و الفام میکرد و در مراسله جانشین
 با و مینوشت که من وکیل صاحب الزمان هستم و در اول امر بدین هیچ او را بنو خود میکشید بعد از آن ترقی نموده با و نوشت که چنین
 کردیده ام که نزد تو پیغام بفرستم و هر چه که از نصرت و یاری میطلبی بتواظفها و مینمایم اینک دل قوت گرفته در این باب شک نکنی انگاه ابی
 سهل نزد او پیغام فرستاد که مطلب جزئی را که در مقابل معجزات و کرامات که از تو ظاهر شد سهل و آسان است از تو خواهش دارم
 نیست که من بکترین بسیار میل دارم و محبت دارم چند نفر از ایشان نزد من هستند و پیوسته ریشم مرا از مضاربت با ایشان مانع است
 و محتاج میشود باینکه در هر جمعه خضاب نمایم تا اینکه سفید ریشم با ایشان معلوم نشود در خصوص خضاب بیست و سیار تمهیل میباشد زیرا
 که باید از در خفته و پنهان بکنم تا اینکه ایشان از پیغمبر خبر نهند و اگر در پنهان نکنم هرگز در نزد ایشان ظاهر نمیشود انگاه نزد یکی از بزرگان
 با ایشان بدو و وصالم بجهان مبدل گردید و در هر جمعه که از خضاب کردن در احتیاج نمائ و از این شقت خلاصم کن یعنی ریشم را سپاه
 گردان و انگاه اطاعت تو را قبول میکنم و با عنقاد تو قابل میسوم و خلافت را بپذیرم دعوت نمایم با وجود این معجزه اگر اظهار نمائ مرا بصیرت
 حاصل میشود و تو را اعانتی و قبح که حلاج اینرا شنید انگاه دانست که در مراسله نوشتن نزد او خطا کرده و در اظهار مدعی جمل و نادان
 نموده پس بنا بر این دیگر جواب او را نداد و رسولی نزد و فرستاد بیدان ابی سهل این حکایت را صحبت مجالس مضحکه قرار داد و در نزد همه
 کن باو سخر و استهزاء میکرد و در پیش بزرگ و کوچک امر او را ظاهر و مشهور میکرد و بسبب این بطن امزش منکشت شبع از او منتظر
 گردیدند و خبر دادند بمن جماعتی از ابی عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن ابی بکر که پسر حلاج بشهر قم آمد و مکتوبی بخویشان ابی
 الحسن نوشت در آن مکتوب ایشان را خود ابی الحسن را بنو طاعت و انقاد خود میطلبید میگفت که من فرستاده امام و وکیل اویم را و
 گوید و قبح که این مکتوب بدست پدرم افتاد انرا باره نمود و یکی که انرا آورده بود گفت که چیزی تو را بجهالت و نادانی داداشند او گفت که ان
 پدر ما را بسوی خود دعوت نموده چرا مکتوب او را باره نمود را و گوید که چنین کان میکنم این سخن را پسر عم پدرم با پسر عمو اش گفت انگاه از
 گفته او خندید و بر او استهزاء کردند بعد از آن پدرم برخاست با جماعتی از اصحاب غلامان خود بدکان خود رفت و قبح که داخل خانه شد
 که دکان در آنجا بود همه کسانی که در آنجا بودند بپدرم تواضع کردند از جا برخاستند مگر مردی که در آنجا خود نشسته برای پدرم برخواست
 و پدرم هم او را شناخت و قبح که نشست و ذات و در خضاب خود را در آورد چنانکه دایب تجارت با ایشان است انگاه بعضی حضار متوجه
 کرد پدرم گفت که این مرد کیست او از احوالش بپدرم خبر داد و این سوال و جوابی از پدرم شنیده بپدرم متوجه گردید و گفت که مرا از دیگران
 می پرس و حال من در اینجا حضور دارم پدرم گفت که ای مرد ترا بزرگ داشتم و تو را تعظیم نمودم از اینجهت از خود تواضع تو را نپذیرم و او
 گفت مرا باره میکنی در حالی که من شامی بکرم پدرم گفت که صاحب قعه تویی ناگاه بعد از آن بغلام خود امر نمود که از پای و گردن و بکمر
 انگاه انداختن خدا و رسول از خانه بیرون بعد از آن با و گفت که ادعای اظهار معجزات میکنی لعنت خدا بر تو باد یا اینکه او خود ش بیرون بدکانه
 از پشت کردن گرفت بیرون کرد بعد از آن او را د بکردر شهر قم ندیدیم و از جمله ایشان ابن ابی غراقراس است خبر داد بمن حسین بن ابی
 از احمد بن علی بن نوح او از ابی نصر هبن ابن محمد کاتب پسر دخرام کلثوم دخرابی جعفر عمری گفت که خبر داد بمن امر کلثوم بزرگ که
 دخرابی جعفر عمری بوده گفت که ابی جعفر بن ابی غراقراس در نزد طایفه بنی بطام محرم و صاحب ابرو بود و سبب حرامش این بود که شیخ ابی
 قدر و منزلت او را بپدرم اظهار داشتند بود در وقت ارندادش هر کذب و کفر را که حکایت میکرد باقی قسم نیست میداد بنا بر این گفته
 او را قبول نموده انرا برای خود شان عقید قرار میدادند تا و قبح که بطن امزش برای قسم ظاهر و منکشف گردید انگاه او را انکار نموده و
 طایفه بنی بطام را از گفته او نه کرد و ایشان را بر لعن او و تبری کردن از او امرور کرد ایند ایشان فرموده ابی قسم را در ماده او قبول
 نکرد و در د و سنی و از ادب وی ثابت قدم گردیدند و سبب نشیندن ایشان سخن ابی قسم را در ماده و و این بود که او با ایشان میگفت
 که ابی قسم از من در خصوص این سر عهد و پیمان گرفته بود که انرا اظهار نکنم الحال که انرا افشا نمودم مرا براندن از پیش خود عتاب و لعنت
 افشای ان این بود که ان سیر امری بود عظیم که کسی نمیتواند تحمل ان بشود مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا مؤمنی که خدا ایمان او را
 امتحان نموده باشد پس باینگونه سخنان جلال قدر خود را در دلها ایشان محکم نمینمود و قبح که این سخنان را با ابی قسم رسانیدند مکتوب
 بطایفه بنی بطام در خصوص لعن وی و تبری کردن از او و از کسانی که باو تبعیت نموده و در د و سنی و و باقی بودند نوشت و قبح که

حسین

میرزا

مکتوب ایشان رسید انرا با و اظهار نمودند بسیار بد حال و شکسته دل گردید بعد از آن گفت که این سخن را باطنی و ناویله هست از آن است
که گفت بمنید و در گردانید سنت پس کلام ابی قیس که گفت خدا با و لعنت کند اینست که خدا او را از عذاب اتش دور کرد اندر بنه خود را در
نزد ابی قیس خالاشناختم نگاه رو خود را بر حال مالید و گفت که این امر را که من نمائید و با خدا اظهار دارند اید ام کلثوم بزرگ رخصه الله علیه
گفته که شیخ ابی قیس خبر دادم این را که درونی منزل مادر ابی جعفر سبطام داخل گردیدم مرا استقبال نمود و تعظیم من کرد و در تعظیم کردن دینا
نمود بحدی که افتاده پاهای من را بوسید پس من کرده او را ناخوش داشتند با و گفتم که یاسنه یعنی خاتون صاحب غلام و کنیز ارام بکر زبنا
که این امر عظیمست که میکنی و خود را بر دستهای وی بایندم نگاه کریست و گفت که این تعظیم را نسبت به تو چگونه تمام و حال آنکه تو سید من
فاطمه گفتم یاسنه این چگونه است که میکنی گفت شیخ ابی جعفر محمد بن علی سیری بماسپرد گفتم از سر چیست گفت در خصوص کتمان و پنهان دانستن
از عهد و پیمان از من گرفته میسر است از اینکه اگر این را افشا نمایم معاف شوم ام کلثوم گوید که با و اطمینان خاطر جمع دادم در آنکه انرا با خدا
بروزند هم و در دلم شیخ ابی قیس را استثناء کردم یعنی در دل خود خنجر کردم که ان سر را سوای شیخ با خدا نمیکویم نگاه گفت که شیخ ابی جعفر
بما گفت که روح رسول خدا بیدار ابی جعفر محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین سید بن شیخ ابی قیس و روح فاطمه سید ام کلثوم انتقال یافتند پس
تعظیم تو را نمایم گفت ساکت باش زیرا که این سخن دروغ است گفت مرا سرت بود عظیم از معا عهد و پیمان گرفته شد که انرا با خدا افشا نکنم از
خدا امسالت میکنم که در این باب عذاب بمن رسد یاسنه اگر خود مرا با فاشی انرا و اعینداشته هر این را از ابی قیس و نه با خدا غیر از تو اظهار میکنم ام
کلثوم گوید و گفت که از نزد وی برگشتم پیش شیخ ابی قیس بن روح رفتم و ان قصه را با و خبر دادم او هم با و وثوق داشت و بکفتر من با و میگفت
پس من گفت این خبر من بعد از این عاجز ایر هر از اینکه بمتر ان زن بروی اگر رسولی نزد تو میفرستد یا رفته بتو میگوید قبول نکن و بعد از این
با او ملاقات نکن زیرا که این سخن وی کفر و زندقه است بدو رسیده که این مرد ملعون از عقیده کفر زاد رد لهای اینجا عتد اسخ و محکم نموده و این
را راه قرار داد با اینکه بعد از این ایشان بگویند که خدا بنم بایستی شد چنانکه نصاری در خصوص عیسی گفته اند و میخواهد که بقول جلال
لغیر الله قابل شود ام کلثوم گوید که بعد از آنکه اینها را از پدرم شنیدم از بنی سبطام جدای و رزیدم و طریق آمد و شد را بنزد ایشان نسبت
بخود میدادم نمودم و معذرت ایشان را قبول نکردم بعد از آن بمادرشان دیگر ملاقات نمودم و این حکایت در میان طایفه توبخت
شایع گردید و احدی نماند مگر اینکه شیخ ابی قیس مکتوبی در خصوص لعن ابی جعفر شیعانی و تبری نمودن از او و از کسی که بکفته او راضی شد
و با وی سخن گفته یا نوشت بعد از آن توبیعی از صاحب الزمان در خصوص لعن او و تبری نمودن از او و از کسانی که بعد از شناختن این توبیعی
بکفته او راضی شوند و با و متابعت کنند و در دوسه وی باقی باشند بیرون آمد و از احکامات غریبه قطعه هست هست این کتاب از ذکر
انها باله میگردانیدم بمنی ذکر انها باعث چرک و ملوث بودن کتابت ابن فوح و غیر انها را ذکر نموده اند و سبب کشنده شدنش این بود
که وقتیکه ابی قیس بن روح لعن را در خصوص اظهار نمود و امر او شهرت یافت و جاث باطنش مشهور گردید شیخ ابی قیس از او تبری و شیخ
و احم باین مأمور نمود او را دیگر تبلیس ممکن نشد نگاه در مجلسی که همه بزرگان شیعه را اینجا بودند و هر یکی از ایشان بر او لعن و تبری کردن
از او را شیخ ابی قیس حکایت میکردند گفت که شیخ ابی قیس را بمن در یکجا جمع بکنند تا اینکه من از دست وی بگیرم و او از دست من اگر داخل ان
از آسمان فرو دهم و سوزانند او را بنها و اگر بنامد را توفیق بداند که هر چه در حق من گفته حقست بعد از آن بر اخص این خبر رسید زیرا که
ابن سخن در خانه ابن مقله بود نگاه راضی امر نمود او را اگر قند و کشند و شبع از شرش راحت گردیدند **ابو الحسن محمد بن احمد بن**
داود گفته که محمد بن شایع مشهور بایه عراف لغیر الله اعتقاد داشت باینکه کسیکه با وی ضد و طرف مقابل است ممدوح و پسندید
زیرا که ولبر اظهار فضل خود میسر و ممکن نیست مگر باینکه ضدش طعن در خصوص وی بزند و عیب او نیست دهد زیرا که طعن زدن
در خصوص وی شنوندگان طعن او را میدارد بر اینکه فضیلت وی را جستجو و تفحص نمایند پس سبطا هر نمودن فضایل وی که است که با و
ضد است بنا بر این ضد از وی افضل است زیرا که اظهار فضل وی ممکن نیست مگر بقد او و این طریقه و مذهب از وقت آدم اول تا بادم هفتم
جاری کرده اند زیرا که ایشان بحقیقت عالم و بحقیقت آدم قائلند از آدم هفتم موسی و فرعون و محمد و علی با ابوبکر و معاویه و نزل نموده اند یعنی فر
را از موسی و ابوبکر را از محمد و علی و معاویه را از علی افضل دانسته اند و در خصوص خود ضد اختلاف نموده اند جماعه از ایشان بر اینند که ضد
را ولی نصب میکنند و او را خود را میدارد بر اینکه با خود شعارضه نماید چنانکه جماعه از اهل ظاهر گفته اند که علی را بیاطال صلوات الله علیه
خودش این بکر را در این مقام نصب نمود بعضی دیگر از ایشان گفته اند که چنین نیست بلکه ضد قدیمست در هر اوقات با ولی بوده و نیز گفته اند
که مراد از قائم که اهل ظاهر گفته اند که او از اولاد امام باقر است و قیام خواهد نمود ابلیس است که خدا بنم میفرماید **فَجَعَلَ الْمَلَكَةَ كَلِمَةً**
اجمعون الی ابلیس یعنی همه مملکت بادم سجد نمودند مگر شیطان که او نکرد بعد از و گفته شیطان را حکایت میفرماید **لَا تَقْدِرُ لَهُمْ صِرَاطُ**
الْمُسْتَقِيمِ یعنی هر این در راه راست شریف و دین تویم یعنی برای اینکه بندگان تو را فریب دهد که راه غیام پس این اله دلاله دارد بر اینکه ابلیس

تو خود گوید

ابو الحسن محمد بن احمد

است و قبیلہ بچہ مامور کرد بدقام بود بغی ایسنادہ بود است کہ بکرازان گفت کہ در راہ راست تو می نشینم تا آخر این تا بیکہ اہل
ظاہر قائلند عبات از اہل بیت شاعر ایشان در این معنی این چند بیت نظم نموده بیکت بالاحسن اللہ من علی ما الضد الا ظاہر الولی
والحمد للہ من الولی لست علی حال کجائی ولا تخافی ولا تحبذ قد فقت من قولی علی التہدیم نعم وجوزت من التبت فوق عظیم لیس
بالمجوسی لانی المرء بلا کفنی محمد یکل اوجہ فی الخیط للیور والظاہی اطال الباء من بیت ہاشمی وجاہد امین بیت کسریہ قد غاب فی
لینہ اعجمی فی الفارسیہ الحسب الرضی کما التونی فی العرب من لوی بغی ای لکن کنند بر ضد ولی کہ از قبیل عدسیت کہ عبارت باشد از
عمر بن الخطاب روایت است براولعت کنیز کہ بر ضد ولی است و جز این نیست بغی ظاہر علی عمر است و باطن عمر علی حد مریدان اباد کہ از خوف و خشیت
الطہیان دہندہ و وفا کنند است اورا حمد میکنم در مقابل اینکہ مراد رحالی کہ مانند حال حماد بن عجمی و جندب است نمود بد رسنہ کہ در کلام خود
بغیہ کاہن کردیم بلکہ از مثنوی فضل و شریعت ہم گذشتم در حالیکہ در بالا ریشہ مرد بزرگی ہستم کہ مجوسہ مذهب بدست زہرا کہ حدیث
باعث فاد من واحدیت بدون کہیت از این جهت با شریک کہ مثل و مانند ندارد یکی شدہ و با شریکانہ و ظلمانہ بہم امیختہ ای طالب خانہ
ہاشمی و منکر دودمان کسری کہ در جنب نیست عجمی کہ عبارت است از فارسیہ حسب صاحب صفات پسندیدہ غائب پنهان کردیدہ چنانکہ طائف
لوی در میان عرب بچیدہ و پنهانند **صفوان** کہنے کہ از ابی علی بن ہمام شنیدم ذکر میکرد از میر بن علی غرق شلیک شہید بہمان کی گفت
کہ حق بیکت مکر اینکہ در پیر ہنہا مختلف ظہور میکند روزی در پیران سید و روزی در پیران فرزند کہ بود ظاہر میشود بغی خدا
تم بیکت لیکن بصورت ہا مختلفہ بروز نمودہ ابن ہمام کہنے کہ این سخن اول چیز بود کہ از او شنیدم و انکار کردم زہرا کہ از اعتقاد حلو نیست
جماعی از ابی محمد **ہرون** بن موسی از ابی علی بن محمد بن ہمام بجا خبر دادند کہ محمد بن علی شلیک ظاہر کرد توسط دیگران از در زدن شیخ ابی قیس نہشت
و شیخ اورا در خصوص ہیچ امری نصیب نمودہ و قول کسی کہ گفت کہ از جانب شیخ در خصوص پارہ امورات منصوب بود غلط است بلکہ او فقیہ
بود از فقہاء ما بعد از ان عہد ان معشور و فاسد کردیدہ کفر و زندقہ از او ظاہر و منتشر کردیدہ در خصوص لعن او و برے نمودن از او
کسانیکہ نایع او بودند توفیقی بدست ابی قیس ہرون آمد **حسین** بن ابرہیم از احمد بن علی بن نوح او از ابی صبر ہبنہ اللہ بن محمد بن احمد
بن جزداد گفت کہ خبر داد من حسین بن احمد حامد بن از مشہور بغداد ابی علی بن جعفر مشہور باین رہومہ توفیقی و او شیخ بود صاحب گفت
و توفیقی گفت کہ از روح پیر ابی قیس بن روح شنیدم میگفت کہ وقتیکہ محمد بن علی شلیک کتاب تکلیف را نا لایف نمود شیخ ابی قیس گفت کہ انکار از نزد من
ارید تا اینکہ از اہل ملاحظہ تمام وقتیکہ از نزد و حاضر کردند از اول ان تا آخر تنگاہ کرد و گفت کہ ہر اخباریکہ در این کتاب زائمتہ روایت نمودہ
صحیح است مکرر کرد و جایا شہ جاکہ انہا نسبت بایمہ دروغ بکشد لغت خدا بر او باد و جماعی از ابو الحسن **محمد** بن احمد بن داؤد از ابی عبد
حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویہ بن جزدادند کہ ایشان گفتند کہ از جملہ خطا ہا محمد بن علی کہ در خصوص مذهب از او صادر کردیدہ
کہ در باب شہادت از عالم بغی موسی بن جعفر روایت نمودہ کہ آنحضرت فرمود کہ اگر برادر مؤمن تو در ذمہ مردی حتی داشتہ و او انکار
کند و برادر تو را ہم نباشد مکرر بکشاہد از شاہد ہم نفر و عادل باشد انگاہ باور جوع نمودہ شہادت او را مہر سے اگر در نزد تو شہادت نماید
انوقت تو را جائز است کہ در نزد حاکم شرعی باوی شہادت بکشی بخیری کہ او شہادت میکند برای اینکہ حق مرد مسلمان ضایع و باطل نشود ابن بابویہ
گفتہ این دروغی است کہ او ساختہ و ما چنین حکمی ناچال ندیدہ ایم و ابن بابویہ در بغداد بکشد کہ محمد بن علی در این حکم دروغ گفتہ باین نسخہ توفیقی کہ
در خصوص لعن او ظاہر کردیدہ جماعی از ابی محمد ہرون بن موسی بن جزدادند گفت کہ **محمد** بن ہمام خبر داد گفت کہ در ماہ ذیحجہ سال سبصد و
دوازدم ہجرت بدست شیخ ابی قیس در خصوص ابن عراف توفیقی را آمد کہ مدادش تر بود و جماعی از ابن داؤد بجا خبر دادند گفت کہ در
خصوص شلیک از حسین بن روح توفیقی در آمد و نسخہ از او را ماہ ذیحجہ سبصد و دوازدم ہجرت نزد ابی علی بن ہمام فرستاد **ابن نوح**
کہنے کہ ابو الفتح احمد بن دکا غلام علی بن محمد بن فرات بجا خبر داد گفت کہ ابی علی بن ہمام بن مکمل توفیقی را کہ در ماہ ذیحجہ سال سبصد و دوازدم
ہجرت در آمد بود بجا خبر داد **محمد** بن حسن بن جعفر بن اسمعیل بن صالح صہبہ گفت کہ شیخ حسین بن روح نسخہ از توفیق را از زندان خانہ مفید
بالہ در ماہ ذیحجہ سال سبصد و دوازدم ہجرت نزد ابی علی بن ہمام فرستاد ابی علی از ابن خواند و گفت کہ ابی قیس بسبب آنکہ در دست شہمان
گرفتار و در زندان ایشان مقید و محبوس بود ہذا در خصوص تر نمودن اظہار ان بخدمت قائم عرض نمود انکہ مامور کردیدہ باینکہ از اظہار
نماید و نرسد و از اسباب ایشان مطمئن کرد کہ بر اہل زمانہ بعد از این خلاص شد از حبس در آمد الحمد للہ و نسخہ توفیق اینست اعرف صہبہ
ما نقر وہ عرفک اللہ الخیر اھل اللہ بقائک و عرفک الخیر کلہ و ختم علیک را افزودہ من یقین بدینہ و تسکن الی ینبئہ من اخواننا اسعدکم اللہ
ابن داؤد در عوض ابن فہرہ ابن زاروایت کردہ و کہنے کہ ادام اللہ سعادتکم من تسکن الی الہینہ و تنقینہ جمیعاً بعد از انہا نئمہ ان اینست
کہ ہر ایشان بروایت اتفاق دارند بان محمد بن علی الشلیک ابن داؤد ابن فہرہ را افزودہ ہو من یحیی اللہ لہ النعمہ ولا امل لہ قدر بدعنا لاسل
و فارغہ بعد از ان با اتفاق نقل کردہ اند و الحدیث بہن اللہ و ادعی ما کفر معہ بالخالق ہرون در عوض معہ بالخالق جل و نعم را روایت نمودہ و افزوے

بغیہ کاہن کردیم
بلکہ از مثنوی فضل و شریعت ہم گذشتم
در حالیکہ در بالا ریشہ مرد بزرگی ہستم
کہ مجوسہ مذهب بدست زہرا کہ حدیث
باعث فاد من واحدیت بدون کہیت
از این جهت با شریک کہ مثل و مانند ندارد
یکی شدہ و با شریکانہ و ظلمانہ بہم امیختہ
ای طالب خانہ ہاشمی و منکر دودمان کسری
کہ در جنب نیست عجمی کہ عبارت است
از فارسیہ حسب صاحب صفات پسندیدہ
غائب پنهان کردیدہ چنانکہ طائف لوی
در میان عرب بچیدہ و پنهانند صفوان
کہنے کہ از ابی علی بن ہمام شنیدم
ذکر میکرد از میر بن علی غرق شلیک
شہید بہمان کی گفت کہ حق بیکت مکر
اینکہ در پیر ہنہا مختلف ظہور میکند
روزی در پیران سید و روزی در پیران
فرزند کہ بود ظاہر میشود بغی خدا
تم بیکت لیکن بصورت ہا مختلفہ بروز
نمودہ ابن ہمام کہنے کہ این سخن اول
چیز بود کہ از او شنیدم و انکار کردم
زہرا کہ از اعتقاد حلو نیست جماعی
از ابی محمد ہرون بن موسی از ابی علی
بن محمد بن ہمام بجا خبر دادند کہ
محمد بن علی شلیک ظاہر کرد توسط
دیگران از در زدن شیخ ابی قیس نہشت
و شیخ اورا در خصوص ہیچ امری نصیب
نمودہ و قول کسی کہ گفت کہ از جانب
شیخ در خصوص پارہ امورات منصوب
بود غلط است بلکہ او فقیہ بود از
فقہاء ما بعد از ان عہد ان معشور و
فاسد کردیدہ کفر و زندقہ از او
ظاہر و منتشر کردیدہ در خصوص لعن
او و برے نمودن از او کسانیکہ نایع
او بودند توفیقی بدست ابی قیس ہرون
آمد حسین بن ابرہیم از احمد بن علی
بن نوح او از ابی صبر ہبنہ اللہ بن
محمد بن احمد بن جزداد گفت کہ خبر
داد من حسین بن احمد حامد بن از
مشہور بغداد ابی علی بن جعفر مشہور
باین رہومہ توفیقی و او شیخ بود
صاحب گفت و توفیقی گفت کہ از روح
پیر ابی قیس بن روح شنیدم میگفت
کہ وقتیکہ محمد بن علی شلیک کتاب
تکلیف را نا لایف نمود شیخ ابی قیس
گفت کہ انکار از نزد من ارید تا
اینکہ از اہل ملاحظہ تمام وقتیکہ
از نزد و حاضر کردند از اول ان تا
آخر تنگاہ کرد و گفت کہ ہر اخباریکہ
در این کتاب زائمتہ روایت نمودہ
صحیح است مکرر کرد و جایا شہ جاکہ
انہا نسبت بایمہ دروغ بکشد لغت
خدا بر او باد و جماعی از ابو الحسن
محمد بن احمد بن داؤد از ابی عبد
حسین بن علی بن حسین بن موسی بن
بابویہ بن جزدادند کہ ایشان گفتند
کہ از جملہ خطا ہا محمد بن علی کہ
در خصوص مذهب از او صادر کردیدہ
کہ در باب شہادت از عالم بغی موسی
بن جعفر روایت نمودہ کہ آنحضرت
فرمود کہ اگر برادر مؤمن تو در ذمہ
مردی حتی داشتہ و او انکار کند و
برادر تو را ہم نباشد مکرر بکشاہد
از شاہد ہم نفر و عادل باشد انگاہ
باور جوع نمودہ شہادت او را مہر
سے اگر در نزد تو شہادت نماید
انوقت تو را جائز است کہ در نزد
حاکم شرعی باوی شہادت بکشی بخیری
کہ او شہادت میکند برای اینکہ حق
مرد مسلمان ضایع و باطل نشود
ابن بابویہ گفتہ این دروغی است
کہ او ساختہ و ما چنین حکمی ناچال
ندیدہ ایم و ابن بابویہ در بغداد
بکشد کہ محمد بن علی در این حکم
دروغ گفتہ باین نسخہ توفیقی کہ
در خصوص لعن او ظاہر کردیدہ
جماعی از ابی محمد ہرون بن موسی
بن جزدادند گفت کہ محمد بن ہمام
خبر داد گفت کہ در ماہ ذیحجہ سال
سبصد و دوازدم ہجرت بدست شیخ
ابی قیس در خصوص ابن عراف
توفیقی را آمد کہ مدادش تر بود
و جماعی از ابن داؤد بجا خبر دادند
گفت کہ در ماہ ذیحجہ سال سبصد و
دوازدم ہجرت نزد ابی علی بن ہمام
فرستاد ابن نوح کہنے کہ ابو الفتح
احمد بن دکا غلام علی بن محمد بن
فرات بجا خبر داد گفت کہ ابی علی
بن ہمام بن مکمل توفیقی را کہ در
ماہ ذیحجہ سال سبصد و دوازدم
ہجرت در آمد بود بجا خبر داد
محمد بن حسن بن جعفر بن اسمعیل
بن صالح صہبہ گفت کہ شیخ حسین
بن روح نسخہ از توفیق را از زندان
خانہ مفید بالہ در ماہ ذیحجہ سال
سبصد و دوازدم ہجرت نزد ابی علی
بن ہمام فرستاد ابی علی از ابن
خواند و گفت کہ ابی قیس بسبب آنکہ
در دست شہمان گرفتار و در زندان
ایشان مقید و محبوس بود ہذا در
خصوص تر نمودن اظہار ان بخدمت
قائم عرض نمود انکہ مامور کردیدہ
باینکہ از اظہار نماید و نرسد و
از اسباب ایشان مطمئن کرد کہ
بر اہل زمانہ بعد از این خلاص شد
از حبس در آمد الحمد للہ و نسخہ
توفیق اینست اعرف صہبہ ما نقر
وہ عرفک اللہ الخیر اھل اللہ بقائک
و عرفک الخیر کلہ و ختم علیک را
افزودہ من یقین بدینہ و تسکن
الی ینبئہ من اخواننا اسعدکم اللہ
ابن داؤد در عوض ابن فہرہ ابن
زاروایت کردہ و کہنے کہ ادام
اللہ سعادتکم من تسکن الی الہینہ
و تنقینہ جمیعاً بعد از انہا نئمہ
ان اینست کہ ہر ایشان بروایت
اتفاق دارند بان محمد بن علی
الشلیک ابن داؤد ابن فہرہ را
افزودہ ہو من یحیی اللہ لہ النعمہ
ولا امل لہ قدر بدعنا لاسل و
فارغہ بعد از ان با اتفاق نقل
کردہ اند و الحدیث بہن اللہ و
ادعی ما کفر معہ بالخالق ہرون
در عوض معہ بالخالق جل و نعم
را روایت نمودہ و افزوے

ذکر حکایات ابو بکر بغدادی

۱۳۸

در تفسیر فقه

صیغه

از خود

از خدا

عاده الله

ابو بکر بغدادی

محمد بن محمد بن محمد

کند و زوایا و قال بهنا عظیم هرون در عوض اثما عظیم فخره امر عظیم را و این بوده کذب انجاد لون بالله وصلوا اصلا لا بعدا
 و خیر و اخر انما بیننا و اننا قد برئنا الى الله تعالى و الى رسول الله و سلمه و رحمه و برکاته علیهم منته و لعنه علیهم لعن الله
 ما بیننا بائنان محمد بن هرون نقل شده و این داود ابن چند فخره و افزوده نثری فی الظاهر من الباطن فی السیر و الجهر و فی کل وقت علی کل حال
 و علی من شایع و با بعد و بکفره هذا القول و اقام علی تولیه بعد و اعلمهم حاصل مضامین فقرات بلاغت این است که شیخ ابی قسم
 خطاب میفرماید که خداوند عالم بتو خبر شناساند و عمر تو را طولانی کرد و عمل تو را با خبر و خوبی ختم و تمام نماید و بنده بخیر تو را داد
 کرد و بد شناسان و بفهمان بگشاید بدین داری و ثوق دارد به این را که محمد بن علی سیلغانی خدا بعباد او بجهل نماید و او را مهلت دهد
 زیرا که از اسلام برکشت و از آن جدا کردید و درین خطا طریقه ملحد را پیش گرفت و ادعای پاره چیزها نمود که باعث کفر بخدا کردید و بر خدا
 دروغ و بهمان گفت و بمصیبت بزرگی مرتکب گردید گشاید که از حق برکشید بخدا دروغ بکشید و گمراه شدند و زبان کار کردید و بد و با
 او بسوی خدا و رسول و آل او برتری نمودیم و بر او لعنت کردیم و لعنتهای خدا از پی همی نکرد و ظاهر و باطن و در هر وقت و هر حال بر او کینه
 یاد که نایع او شوند یا اینکه بعد از شنیدن این سخن در د و سینه وی باقی بمانند این فقرات را بعد از این و موثقین اظهار و بیان کن صبر
 در این بوده بعد از این فقرات نوشته بود تولا که الله خدا شما را صاحب شود یا اینکه در دست بدارد این ذکر را و این بوده که بجای تولا که الله
 این فقرات نوشته بود اعز که الله انما من التوفی بینه خدا را از غیر بزرگتر داند من خود را از د و سینه وی باز میدارم این داود گفته که بجای
 این فخره که شنید این فخره بود اعلم انما من التوفی بینه بدان که ما خود را از د و سینه وی نیک میداریم هرون گفته که بجای این فخره و اعلمهم
 انما من التوفی و المحاذرة منه بود یعنی بمؤمنین اظهار بکن که ما از د و سینه وی خذر میکنیم و خود را از آن نیک میداریم این داود گفته
 و هرون گفته اند که بعد از آن این فخره است علی مثل ما کان من تقدمنا لظنهم صبر بجای این فخره چنین روایت کرده علی ما کان علیه
 من تقدم من نظرائه و این دو کا چنین نقل نموده علی ما کان علیه من تقدمنا لظنهم هکی بائنان این فخره را نقل کرده اند من الشریع
 و التبیان و الهلالی و البکالی و غیرهم یعنی در سینه وی خذر میکنیم چنانکه پیش از این از د و سینه امثال او که شریع و تمیزی و هدایت و
 غیر ایشان باشد خذر کردیم بعد از آن بائنان این فخره را نقل کرده اند عاده الله و این داود و هرون گفته اند بعد از آن فخره جل ثناؤه هم بود
 لیکن فخره عاده الله انما فیست بعد از آن فخره است مع ذلك له و بعد عنده نایم و بی ثواب و تسبیح و هو حسنیاتی کل امور را و نعم
 التوفیل یعنی عادت خدا با وجود این ها پیش او و بعد از او با اعتقاد مستحسن و پسندیده است ما با او و ثوق و حسن ظن داریم و امداد اعانه
 از او میطلبیم و او در هر امور ما کفیل است و چه خوب بگشاید هرون گفته که ابی علی این توقیر را برداشت و کینه را از مشایخ نگذاشت مگر اینکه
 از با او بخاند و بعد از آن نثر از ایشانها نوشت تا اینکه این واقعه فیما بین طائفه شعبه اسنهار یافت و با هکی بر لعن او و برتری کردن از او
 انفاق نمودند و او در سال سصد و بیست و بیستم هجرت کشته ذکر حکایات ابو بکر بغدادی پیرزاد شیخ ابی جعفر محمد بن عثمان
 و حکایات ابی دلف جمیع شیخ ابو عبد الله محمد بن عثمان از ابی الحسن علی بن هلال مهابلی بن خبر داد گفت شنیدم از ابی قسم جعفر بن محمد بن
 قولون میگویند که خداوند خدای دلف ما را ملحق میداند اینم بعد از آن د بوانه کردیده بر بجزئی کشیدند بعد از آن بغویض قایل
 شد و ظاهر کنایه ای ارتباط و خلطه نداشتیم هر وقت که بر جمع مردم حاضر میشد بر او استخفاف و اهانت می نمودند و شعبان با وی شهادت
 نداشتند مگر زمان اند که رجاعت شعبه از او و از گشاید با او معتقد بودند و در خصوص وی امر را بر دیگران مشبه می نمودند
 تبری نمودند ما سخنانی که او را عام میکرد با و پیغام کردیم و انها را انکار نموده سوگند یاد کرد که من اینگونه اعتقاد را ندارم انکاس
 وی با و نموده گفته که او را قبول کردیم و بیکه بغداد آمد با و دلف قبل نمود از طائفه شعبه و کرد ایند و وقت و فائق با و صحبت نمود
 بنا بر این شک نکردیم در اینکه او با و دلف هم مذهب است انگاه با و لعنت کرد و از او تبری نمودیم زیرا که اعتقاد ما چنان بود که هر که
 بعد از سمری ادعای نبایت نماید کافراست تلخیص کنند و گمراه است گمراه کنند و بالله التوفیق و ابو عمرو محمد بن محمد بن نصر سمری
 ذکر نموده گفته که وقتی پسر محمد بن حسن و لید قحی از جانب پدرش از جانب شعبه آمد و امر نبایت را که در خصوص من حکایت شده بود از او
 پرسیدند و انکار نمود و گفت که امر و کالت در دست نیست و مالی نزد وی و رد قبول نمود و گفت که قبض انمال بر من حرام است زیرا
 که این امر در دست من نیست و این را هم ادعا نموده ام راوی گوید که در بصره در مجلس گفتگوی او حاضر بودم این عباس ذکر نموده که در
 با ابی دلف در یکجا جمع شدم و با هم در خصوص ابی بکر بغدادی گفتگو نمودیم او گفت که با ما مدانی که فضیلت و زبانت شیخ یعنی ابو بکر بغدادی
 بر ابی قسم حسین بن روح و دیگران از چه راه بوده گفتیم نه گفت از این راه است که ابی جعفر محمد بن عثمان در مقام وصیت نام ابی بکر را بر آن
 و مقدم داشت راوی گوید وقتی که این را شنیدم گفتم بیا که تو منصور و انقی از ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما افضل میباشد گفت
 این چگونه است گفت زیرا که صفات علیهم در وصیت خود نام منصور را بر نام و مقدم نمود گفت که در خصوص شیخ تعصب میکنی و با و

فرزگی

الحمد لله

الحمد لله

1752

200

21

10

1

1

100

1

پرسیدم که این جواز کیست گفت پسر پیغمبر خداست در هر سال بکروز برای خاصا خود ظاهر میشود و با ایشان سخن میگوید آنگاه با حضرت عرض نمودم که من طالب ارشاد و هدایم مرا ارشاد و رهنمای کن آنگاه سنگ بزم داد و قبکه در خود را از سمت وی برگردانیدم بعضی از هم نشینان وی بمن گفت که پسر پیغمبر خدا بتوجه داد گفت منکر بزم بعد از آن دست خود را کشودم ناگاه رنجبه طلا در آن مشاهده نمودم پس آنکه از اینجا رفتم ناگاه دیدم که حضرت عقیب من رسید و فرمود که ایابرای توحید ثابت کرد بدحوای تو آشکار شد و کوری دین دل زایل کرد بدایا مرا فی شناسی گفت نه گفت منم مهک منم قائم زمان منم کسب که زمین را بر از عدل گردانند چنانکه پُر از جور گردید بدرسینکه روی زمین از حجه خدا خالی نمیشود خلافتی بیشتر از حضرت بنی اسرائیل در قرین و جبرئیل نمانند و حال من برای اکثر از شیعیان بتوسط سفر ظاهر گردید و اینکه گفتن امانت است در نزد توانا برادران خود که از اهل حقه خبرده در یکجا خراج از فلان که مثل این اروا بت نموده در کتاب کل الدین از طالقان و از علی ابن خدیج کوفی از اذریه روایت نموده او گفته که در وقت که بطواف بیت الله مشغول بودم حدیث را با بنی که خلافت بنی و حضرت نمانند و اینکه گفته امانت است از ابراهیم برادران خود که از اهل حقه خبرده نقل نموده در کتاب الغیبه باین اسناد از احمد بن محمد بن علی رازی روایت نموده او گفته که محمد بن علی از محمد بن احمد بن خلف بن خیر داد گفت که در منزل عباسیه در روزی فسطاط مصر که آنجا بستم در حوالی مصر که عمر بن العاص از اینا نمود بود و آن خرابیست در مسجد فرود آمدیم منزل نمودیم و بعد از آنکه فرود آمدیم غلامان هر یک به شغلی رفته متفرق گردیدند نزد من کسی نماند مگر یک نفر غلام عجمی در آنحال شیخی را در کعبه مسجد بنظر آوردم دانستم که اکثر اوقات تسبیح و تهلل مشغولست و قبکه ظهر شد فریضه ظهر را در آواز و قنقار ادا نمودم بکما از آن طعام خواهر کردم و شیخ را هم خواندم که با من طعام بخورد قبول نمود پس وقتیکه طعام خوردیم از نامش و نام پدر و نام بلده اش و صنعتش پرسیدم گفت که نام محمد بن عبد الله است بلده ام قم میباشد که برای جستجوی حقی در شهرها و کنارد رهاها سیاحت میکنم و بسبب سال بختی در مکه معظمه متوطن گردیدم بنفع اخبار و آثار می نمودم و قبکه سال و بیست و نود و سیتم هجرت در رسید بطواف بیت الله رفتم بعد از طواف در مقام ابراهیم علی نبینا وعلیه در رکعت نماز کرده خوابم رُبود ناگاه صد آواها خواندن که مانند از آنانوت شنیدم بودم بیدارم نمود و بدقت نظریان دعا خوان نگاه کردم ناگاه دیدم که او جوابیست کندم کون تا آنحال کسیرا در حسن صورت و خوش قامت ندیده بودم بعد از آنکه از دعا فارغ گردید نماز کرد و بیرون رفته بقل سخی و صفا و مرکه مشغول گردید من هم در عمل سخی یا و تعقیب نمودم آنگاه خداوند عالم بدله انداخت که این جوان صاحب الزمان است و قبکه از عمل سخی فارغ گردید راه بعضی دره های کوه را پیش گرفت من هم از پیش رفتم و قبکه با و نزد یک شدم ناگاه مرد سیحاراد پدم که سر راه من گرفته مرا صیحه زد که هولناک تر از او نشنیده بودم گفت که خدا از انبیا بدارد چه میخواهی پس پرسیدم و ابستادم تا اینکه انشخ از نظر غایب گردید من متحیر گردیدم و قبکه حضرت ابستادم در اینجا طول کشید بر کشتم در حالیکه نفس خود را امانت میکردم که چرا سخی انمرد سپاه را قبول نمودم برگشتم بعد از آن با خدای خلوت نموده پیغمبر و انمرد را بدرکای وی شمع کرده در خواستم که سعی و تلاش مرا ضایع نکرد و برای من ظاهر گرداند چیزی را که بسبب اندلر ارام کرد و بصیرتم زیاده کرد در وقت که دو سال از این ماجرا گذشت بربارت پیغمبر شرف گردیدم و در وقتیکه در روضه منوره در میان قبر مطهر و منبر بودم خوابم رُبود ناگاه دیدم که کسی مرا میخواند پس بیدار شدم ناگاه دیدم که او همان مرد سپاه است بمن گفت که حال چگونه است گفتم که خدا را الحمد میکنم و تو را مدقت گفت که مرا مدقت نکن زیرا که ما مور بودم با پیغمبر که بتو گفتیم بدرسینکه تو در آنوقت خبر بسیار با فنی کو از آباد تو را در مقابل آنچه که دیدی شکر خدا را بکن بعد از آن نام بعضی را از برادران دینی من بُرد و احوال او را پرسید گفت که در برقر است بعد از آن نام یکی دیگر را که با من رفیق بود و در عبادت جد و جهد داشت و در دینت صاحب بصیرت بود ذکر نموده از احوال او نیز پرسید گفتم در اسکنند بهر نا اینکه جمعی را از برادران دینی من پرسید بعد از آن نام غریبه ذکر نمود گفت که تفتور چه کار دارد گفتم او را نمیشناسم گفت چگونه نمی شناسی و حال آنکه از اهل روم است خداوند کرد کار او را هدایت نموده برای قسطنطنیه خروج میکند بعد از آن از احوال مرد دیگر پرسید گفتن شناسم گفت او مرد بیست و باران مولای من و بر و نبرد اصحاب خود و با ایشان بکو که امید جهان داریم که خداوند عالم در بار خود نصیحتا و انتقام گرفتن از ظالمان اذن داده باشد من هم نبرد جماعی از اصحاب خود برگشتم آنچه که بمن سپرده بود با ایشان رسانیدم دوباره با پیغمبر گشتم چنانکه می بینی و بتو میسپارم اینرا که بیاره کارها که باعث تعب مشقت تواند مرتکب شوی و نفس خود را بطاعت پروردگار خود منحصر کنی زیرا که انشاء الله امر نزد یکست یعنی حضرت انشاء الله بزرگ ظهور خواهد نمود و او بی گوید که در آنوقت بخیر خبر دار خود امر نمودم بپناه دینار نزد من حاضر نمود از آنچه خواهر نمودم که آنرا قبول نماید گفت ای برادر خدا بنم بر من حرام کرده است که از تو بگیرم چیزی را که یا آن احباج ندارم چنانکه بزرگ من حلال نموده که بگیرم از تو چیزی را که یا آن احباجم آنگاه گفت که ای ابا این خبر را از تو غیر از من از اصحاب سلطان شنید است گفت آری برادر احمد بن حسین هدایه کرد و از با پیچان از نعمت خود ممنوع گردید از مرشید و بعد از شنیدن آن بار زو اینکه او هم به بنید چیزی را که من دیدم از من در خصوص حج کردن اذن طلبید پس سال حج کرد بعد از آنکه حج را تمام نمود کربوه من مهر کرد و او را گشت زاده که بد که در از از ابا

کتاب حضرت قائم ادیه اند

۱۴۱

مفارقت نموده بفریاد کشتم بعد از آن حج کردم و بعد بنه امد در آنجا ببرد طاهر نام که از اولاد حسین اصغر بود ملاقات کردم حسین
 گفته میشد که او در خصوص این امر یعنی صاحب الزمان چیزی میداند ملاقات و مداومت نمودم تا آنکه بمنانته و وثوق بفرستاد
 و بصحت اعتقاد مطلع گردید انگاه با و گفتم یا بن رسول الله تو را بخون پدر آن پال و پاکیزه است سوگند میدهم که مراد علم خود که در خصوص
 صاحب این مراد را می مثل خود گردان بدو منتهی که در نزد من شهادت داده کسیکه تو با و وثوق داری باینکه قسم بن عبد الله بن سلیمان
 و هبیب علی هب اعتقاد من غمگین من کرده و او را چند مرتبه بر چنین خورم تا بچون ترغیب نموده اند لیکن خدا بخواهد از شرش بسلامت
 داشت گفت ای برادر خیر که از من میگوید که این کوهها پنهان کن امور عجبیه را مشاهده نمیکند مگر کسیکه توشه زاد رتار یک شب
 بر دارند و بجایها بشناسند ببرد یعنی عجایب غریب انرا را مشاهده نمیکند مگر کسیکه انرا را در خفا ببیند یا بشنود و اظهار نکند
 بر کسی که از انجا مخفی و پنهان میدارند و کسیکه انرا را فاش میکند هرگز مشاهده عجایب سرار برای وی مبشر نمیشود و حال آنکه از جستی
 و تقشیر ما را الهی کرده اند از وی گوید که قبکه سخن با بنجار سبدا و را و ذاع نموده بر کثمت در کتاب الغیبه از احمد بن عبد الله بن اوزان
 الحسن بن علی شجاعی کاتب اوزانی عبد الله محمد بن ابراهیم نعمانی اوزان یوسف بن جعفر و این کرده او گفته که در سال سبصد و ششم هجری
 حج نمودم و از همین سال تا سال سبصد و نهم هجرت در مکه منظر بفسد مجاورت ماندم بعد از آن از انجا بیرون امد بشام بر میگشتم و در
 در راه میامدم در خالینکه نماز صبح از من فوت شده بود و از محل پایش امد برای نماز کردن میباید که دهم ناکاه چهار نفر مرد برادر کج
 د بدم و ایستادم از ایشان تعجب میکردم یکی از ایشان بمن گفت که از چه چیز تعجب میکنی نماز را نزل کردی و با مذ هبت مخالفت نمودی گفتی
 از انجا دانستی مذ هب مرا گفت میخواهی که صاحب مان خود را ببینی گفتم آری انگاه یکی از آن چهار نفر اشاره نموده یعنی اینست صاحب الزمان
 گفتم با او را و اذ لابل و علامان هست گفت که کدام یک را از این دو معجزه می خواهی که اشر با بارش بسمت آسمان بالا رود یا اینکه محل بطرف
 آسمان بلند گردد گفتم هر کدام یکی که از انجا بصره ظهور را بدیدم را باین کفایت میکند و انحال د بدم که اشر با بارش بسمت آسمان بلند
 کردید و امدن ایشان بمرگ گندم کون کو با رنگش زرد طلا بود و در پیشانی اش اثر سجده داشت در کتاب خراج از یوسف بن احمد مثل این را روایت
 نموده و در کتاب الغیبه از احمد بن علی رازی و از محمد بن علی و از محمد بن عبد و به انصاء همدانی اوزان احمد بن عبد الله **هائش** که از اولاد
 عباس و این نموده او گفته که در سرمن رای در روز وفات امام حسن عسکری بخانه آنحضرت حاضر شدم و جنازه آنحضرت را بیرون آوردند
 در جای گذاشتند ماسه و نه نفر بودیم در یکم نشسته انتظار میکشیدیم که کسی بیاید بر آنحضرت نماز بگذارد تا آنکه جوانی عشاری پا بر
 و در ابر سر کشید بیرون امد و قبکه او را دیدیم بدون اینکه او را بشناسیم بجهت هبت و صلابت از جای برخاستیم انگاه در پیش رو ما
 و ما در پشت سرش صف کبیم و با وی بر جنازه آنحضرت نماز کردیم بعد از آنکه از نماز فارغ گردید رفت بخانه داخل شد که سوای انخانه بود
 که از انجا بیرون امد بود **ابو عبد الله** همدانی گفته که در شهر مراغه مردی را از اهل نیریز که ابراهیم بن محمد نام داشت ملاقات نمودم
 مثل این حدیث را بدون نقصان نقل نمود را وی گوید که از مرد همدان پرسیدم که مراد از غلام عشاری چیست قدش عشار یعنی ده و
 با سنش عشاری بود یعنی ده سال داشت زیرا که چنین مردیست که ولادت آنحضرت در سال دویست و پنجاه و ششم هجرت بوده و وفات
 حسن عسکری در سال دویست و شصتم هجرت واقع گردید مابین این دو واقعه چهار سال میشود گفت میند انم که کدام یکی از این دو معنی
 مراد است من بدین پنج شنیدم لیکن با او شیخی بود از اهل بلد اش که خوش فهم و صاحب علم و روایت بود بمن گفت که مراد اینست که قد
 آنحضرت عشاری بوده در کتاب الغیبه از شخصی از علی بن خالد رازی اوزان حسن بن وجنا نصیبی اوزان نعم بن احمد انصاری روایت کرد
 او گفته که در مکه معظمه در درستیجا حاضر بودم و سه نفر از زهاد هم که در میان ایشان سوائ محمد بن قسم علوی صاحب خلاصه بودند
 انجا حاضر بودند و قبکه مادر روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه از هجرت گذشته در آن مکان بدین حال بودیم ناکاه جوانی از طو
 نزد ما و امد بطرفیکه بد و قطیفه احرام بسته بود و دو تا گفته در دست داشت و قبکه او را دیدیم بجهت هبت و صلابت از جای برخاستیم
 و از ما کسی نماند مگر آنکه برخاسته را انحال سلام کرد و در میان ما نشست ما هم در اطرافش نشستیم بعد از آن بهیمن و بیارش نگاه کرد و
 گفت که ایامید ایند که ابو عبد الله در دعا الحاح چه میکند گفتیم چه میکند گفت **اللهم اِنِّ اسئلك باسمك اللهم تقویم الیها**
ویر تقویم الارض ویر تفرق بین الحق و الباطل ویر تجمع بین المنقرن ویر تقرق بین المجمع ویر احصیت عدد الرمال ویر تیز الجبال ویر کمل البحار
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تحمل لی من امری فرجا یجی از تو سوال میکنم بنایت انجان نامی که آسمان و زمین بسبب ان قائم میشوند و
یا ان حق و باطل را از هم جدا میکنی و با ان چیزها پراکنده شد را جمع میکنی و چیزها پراکنده مینمائی و عدد ریکها و وزن کوهها و پیمانه دریا
را بان شمرده که صلوة بر محمد و آل او بفرستی و بگردانی برای من در امر فرجی قرار بدهی بعد از آن برخاست و مشغول طواف گردید ما هم بسبب
برخواستن او برخاستیم تا اینکه از طواف فارغ گردید بر کثمت ما فراموش کردیم که ان ماجر را از ذکر بکنیم و بگوئیم که او کسب تا آنکه در نزد

مرحوم صاحب الزمان

عجایب

عجایب

عجایب

د کفن ضرورت را بخوانند

انروزها نوشت در رسیده نبرد بدیم که انمرد از طواف کردن نبرد ما بیرون انگاه از جا برخاستیم چنانکه دیروز برخاسته بودیم و در وسط مجلس نشست و بهین و بسیار خود نگاه میکرد گفت که ایامیدانید که امیرالمؤمنین بعد از فارغ شدن از نماز واجبی کدام دعا را میخواهد گفت که این دعا را میخواهد اِنَّكَ رُقِيتَ لَاصْوَاتٍ وَدُعِيتَ الدَّعْوَةُ وَلَكَ عَنِّي الْوَجُوهُ وَلَكَ خَصْنَتِ الرَّقَابِ وَاللَّيْلُ التَّحَاكُمُ فِي الْأَعْمَالِ يَا خَيْرَ مَنْ سَأَلَ وَبَاخِرَ مَنْ أَعْطَى يَا صَادِقُ يَا بَارِيُ يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْبُعَادَ وَيَا مَنْ أَمَرَ بِالْعَادَةِ وَعَدَ بِالْإِجَابَةِ يَا مَنْ قَالَ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ يَا مَنْ قَالَ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِي فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِلَعَلِّهِمْ يَرْشُدُونَ وَبِأَمْنٍ قَالَ يَا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْضُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ لَيْتَكَ وَسَعَدَيْكَ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ الْمُنْشَرِّ وَأَنَا الْغَائِلُ لَا تَقْضُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا حَاصِلُ مَضْمُونِ اسْتِثْنَاءِ كَرْدِ كَارِ خَطَابِ مَعْرُودِهِ كُوَيْدِ كِهْ سُبُوْتُ بَلَدِ مَبْشُورِ اَوَارِهَا ذَعَا كُنْدِ كَانِ وَبُسُوْتُ تُو دَعَا هَا كُنْزِ مَبْشُورِ دَرُ وُشَا خِلَافِ دَرِ پَشِ تُو ذَلَّتْ وَخَوَارِ دَا قَبُولِ مَبْكَتِ دَرِ پَشِ تُو كَرْدِهَا بَسْتُ مَبْشُورِ وَحَكْمِ مَعْدُونِ دَرِ كَارِهَا بَاسْتُ اِي مَبْزِينِ عَطَا كُنْدِ كَانِ اِي خُذَا رَاسْتُ كُوِي خَلْقِ كُنْدِ عَالَمِ وَاِي اِنَكِهْ دَعَا خِلَافِ مَبْكَتِ وَاِي اِنَكِهْ خِلَافِ رَا بَدْعَا مَآمُورِ مَعْرُودِهِ وَاجَابَتِ اِنْزَاوَعْدِ فَرَمُودِهِ وَاِي اِنَكِهْ كُنْزِ اسْتُ كِهْ مَرَا جَوَابِ نَا اِنَكِهْ بَرَايِ شِمَا اجَابَتِ نَمَامِ اِي اِنَكِهْ بَرِ بَعْجَرِ كُنْزِ كِهْ اَكْرَبِ كُنْدِ كَانِ مَن مَرَّا زِ تَوْبِرِ سُنْدِ بَا پَشَانِ بَكُو كِهْ بَا پَشَانِ نَزْدِ بَكُمِ وَدَعَايِ ذَعَا كُنْدِ دَاوَقْتِ كِهْ مَرَا جَوَابِ ذَقُولِ مَبْزُورِ بَكُمِ بَكُنِ اجَابَتِ دَعَا رَا زِ مَن بَطْلَنْدِ وَبِمَن اِيْمَانِ بِيَارَنْدِ نَا اِنَكِهْ هِدَايَتِ يَابَنْدِ وَاِي اِنَكِهْ كُنْزِ اسْتُ كِهْ اِي بَنْدِ كَانِ كُنْزِ كَانِ مَن اَزِ رَحْمَتِ اِلَهِي نَا اَمِيدِ وَمَا يُوْنُورِ مَشْهُودِ رَهْزَا كِهْ خُذَا وَنَدِ عَالَمِ هَمِهْ كَنَاهَا نِ رَا حِي اَمْرُ دَرِ بَدْرِ سُنْدِ كِهْ اَوَجَشْتِ وَرَحْمِ كُنْدِ اسْتُ هِدَاوَقَاتِ دَرِ مَقْدِ مَبْكَتِ دَارِي وَبِنَدِ كِهْ تُو هَسْتَمِ اَيْنَكِ دَرِ پَشِ رُوِي تُو بَا اسْرَافِ كُنْزِ كَارِي اِبْتِسَادِ اَمِ وَبَكُو بَكُمِ كِهْ اَزِ رَحْمَتِ خُذَا نَا اَمِيدِ وَمَا يُوْنُورِ مَشْهُودِ رَهْزَا كِهْ اَوَجَشْتِ كَنَاهَا نِ رَا مَبْزُورِ وَبَعْدَا زَا دَايِ فُضْرَاتِ اَيْنَدِ عَالِمِ بِيْنِ وَبِيَانِ نَكَا كِهْ كَرْدِ كِهْ اِي اَمِيدَانِ كِهْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ دَرِ سَجْدَةِ شُكْرِ حَقِ مَبْكَتِ قَتْمِ چِهْ مَبْكَتِ كَفْتُ چِيْنِ مَبْكَتِ يَا مَنْ لَا يَزِيْهُ كَرَّةُ الْعَطَاءِ الْاَسْعَدُ وَعَطَاءُ يَا مَنْ لَا يَنْقُضُ خِرَاتِهِ يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ يَا مَنْ لَخَزَائِنُ مَا دُونَ وَجَلَّ لَا يَمْنَعُكَ اَسَاءَةُ مَنْ اِحْسَانِكَ اَنْتَ تَفْعَلُ لِي الَّذِي اَنْتَ اَهْلُهُ فَانْتَ اَهْلُ الْجُودِ وَالْكَرَمِ وَالْعَفْوِ وَالْجَاوِزِ يَا رَبِّ يَا اَللَّهَ لَا تَفْعَلْ لِي الَّذِي اَنَا اَهْلُهُ فَإِنِّي اَهْلُ الْعَفْوِ وَقَدْ اسْتَحَقَّقْتُهَا لَاجَزِّي وَلَا عُدُّ لِي عِنْدَ اَبُوِي لَكَ يَدُ تَوْبَةٍ كُلَّهَا وَاعْرِضْ يَهَا كِي تَعْفُو عَنِّي وَانْتَ اَعْلَمُ بِهَا مَعِي اَبُوِي لَكَ بَعْلٌ دَنِيْبٌ اَذْنَبْتُهَا وَكُلَّ سَيِّئَةٍ عَلَيَّهَا رَبِّ اعْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا عَلَّمَ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَكْرَمُ بَعْنِ اِي اِنَكِهْ بَسِيَارِ عَطَا وَخَشْتِ بِنَا فَرَا بَدْرِ اَمَكُورِ سَعْنِ وَنَجَشْتِ رَا اِي اِنَكِهْ خَزِنِهَايِ اَوِ بَجَشْتِ دَنِ تَمَامِ نَبَشُو دَايِ اِنَكِهْ مَرَّا زَا اسْتُ خَزِنِهَا مَا دَا اَمِيْنَكِهْ اَوِ بَارِبِ وَارْفِ زَا بَسْتُ كِهْ عَفْوِ وَاَوْهَامِ بَرَاوِ بَرَسَنْدِ كُنْزِ كَارِي مَن تُو رَا اَزَا اِحْسَانِ كَرْدَنِ مَن مَانَعِ نَشُوْدِ بَكُنِ دَرِ خُصُوصِ مَن چِيْرَا كِهْ كَرْدَنِ اَنْ بِيُوْنُورِ شَا پَشِنْدِ اسْتُ رَهْزَا تُو اَهْلِ سَخَاوِ كَرْمِي وَاَهْلِ عَفْوِ وَكُنْشِي پَرُوْرَا كَا زَا مَكُنِ دَرِ مَادَةِ مَن چِيْرَا كِهْ مَن بَا نِ اَهْلِ وَسَرَاوَارْمِ زِيْرَا كِهْ مَن اَهْلِ ذَا بَعْفُوْتِمِ وَبَا نِ اسْتِخْفَاقِ دَارْمِ حَقِّي وَعُذْرِي دَرِ كُنْزِ كَارِي دَرِ سُنْدِ اَرْمِ كِهْ بَرِ پَشْتِ بِيَارْمِ وَبَاهِدِ كَنَاهَا نِ خُودِ سُبُوِي تَوْبِرِ مَبْكَتِ اِيْنَهَا اَفْرَاوِ اعْرَافِ مَبْكَتِ بَرَايِ اِنَكِهْ اَزِ سَرِ كَنَاهَا نِ دَرِ كَزَرِ وَتُو بَا نَهَا دَا نَا نَزَرِ اَزِ مَن وَبَا هَرِ كَنَاهِي كِهْ كَرْدِ كِهْ اَمِ وَبَا هَرِ عِلِ بَدِ بَكِهْ مَرْتَبِ كُنْدِ سُبُوِي تَوْبِرِ مَبْكَتِ دَمِ وَاِي پَرُوْرِدِ كَارِ مَن فَرَا بِيَارْمِ زَا كَنَاهَا نِ دَرِ كَزَرِ زِيْرَا كِهْ تُو عَزِيْزِ تَرِ وَكَرِيْمِ تَرِي بَعْدَا زَا نِ بَرِ خَوَاسْتُ دَا خِلْ عِلْ طَوَافِ دَرِ بَدِ مَا هَمِ سَبَبِ خَوَاسْتِنِ وِي بَرِ خَوَاسْتِمِ وَبَكِهْ فَرَا شُدِ بَا زِ دَرِ هَمَانِ وَقْتِ اَمْدِ اِنَكَا بَا زِ تَوَاضِعِ مَعْرُودِهِ اَزِ جَابِ رِخَوَاسْتِمِ چَانَكِهْ دَرِ رُوِي اَبَدِ پَشِنِ كَرْدِ بَمِ وَدَرِ وَسْطِ مَا نَشَسْتُ وَبِجَانِ بَسْتُ اسْتُ وَدَسْتُ چِيْ نَكَا كَرْدِ وَكَفْتُ كِهْ عَلِيُّ بْنُ اَحْمَدُ سُبُودِ سَجْدَةِ دَرِ سَجْدِ خُودِ دَرِ مَكَانِ وَاَشَارَةِ بَدَسْتُ خُودِ بَسْتُ حَجَرِ الْاَسْوَدِ وَتَحْتِ مَبْرَاقِ مَعْرُودِ مَبْكَتِ عِبْدُكَ بَفَنَّاكَ مَسْكِنَكَ بَفَنَّاكَ فَبَفَرِ بَفَنَّاكَ سَائِلُكَ سَائِلُكَ بِسْأَلِكَ مَا لَا يَفْدِرُ عَلَيْهِ غَيْرُكَ بَعْنِ بِنَدِ خَيْرِ تُو مَبْكَتِ اسْتُ دِي مَحَاحِصِ سَوَالِ كُنْدِ اَزِ تُو دَرِ دَمِ دَرْتِ اِبْتِسَادِ اَزِ تُو سَوَالِ خَوَاشِ مَبْكَتِ چِيْرَا كِهْ اَحَدِ غَيْرِ زَا تُو بَادَنِ اَنْ فِدْرْتِ نَدَارْدِ بَعْدَا زَا نِ بِيْمِنِ وَبِيَارِ مَشِ نَظَرِ كَرْدِ وَدَرِ مَبَانِ مَا بِيْحَرِ بِنِ قَتْمِ نَكَا مَعْرُودِ كَفْتُ مَحْدِيْرِ قَتْمِ تُو بَا خِرِ وَبِنَكُوِي هَسْتِ اِنْشَاءُ اَللَّهِ وَاهُمِ بَصَاحِبِ الْاَمْرِ قَايِلِ بُوْدِ بَعْدَا زَا نِ بَرِ خَوَاسْتُ وَدَا خِلْ عِلْ طَوَافِ كَرْدِ دَرِ اَزْمَا كِهْ نَمَانْدِ كَرِ اِنَكِهْ اِيْنِ دَعَا هَا رَا اَبَادِ كَرْتِ وَفَرَا مَوْشِ مَعْرُودِ بَمِ كِهْ اَحْوَالِ اَوْرَا بَا هِدِ بَكِرْدِ كَرِ بَكِيْمِ مَكِرْدِ رُو زَا خِرِ پَشِ دَرِ اِيْنِ رُو زَايِ عِلْ مَحْمُودِ بَا كَفْتُ كِهْ اِي عِبْدِ اَبَا حَسَنِ سَبِيْدَا اِيْمَرْدِ رَا بِنْدَا سُو كُنْدِ بَا دِ مَبْكَتِ هَرَا بِنِهْ اَوْ صَاحِبِ مَانِ شَمَاسِيْتِ كَفْتِمِ كِهْ چَكُوْنِهْ دَا سُنْدِ اِنَزَا كَفْتُ كِهْ هَفْتِ سَالِ پَرُوْرِ دَا رَا خَوَانْدَمِ وَازَاوِ مَسْأَلَتِ مَعْرُودِ كِهْ صَاحِبِ الرِّقَانِ رَا بِيْنِ بِنَمَا بَانْدِ رَا بِنِ اَشَادِ رَعْتِ رَنْدِ وَزَعْفَرِ هِيْنِ مَرْدِ زَا دِ بَدَمِ كِهْ دَعَا مَبْخَوَانْدِ اِنْدِ عَا رَا حَفْظِ مَعْرُودِ وَازَاوِ پُرِ سَبْدِمِ كِهْ اَيْنَدِ عَا اَزِ كَبَسْتُ كَفْتُ اَزِ مَرْدَمِ كَفْتِمِ اَزِ كَدَامِ مَرْدِ مَسْتُ كَفْتُ اَزِ عَرَبِ اِيْشَانِ كَفْتِمِ اَزِ كَدَامِ عَرَبِ اِيْشَانِ اَزِ مَشْرِفِ عَرَبِ كَفْتِمِ اَشْرَفِ اِيْشَانِ كَبَسْتُ كَفْتُ بِنِهْ هَا شَمِ كَفْتِمِ اَزِ كَدَامِ فَرَقِ بِيْنِ هَا شَمِ كَفْتُ اَزِ بَرْزُكَانِ شَانِ كَفْتِمِ اَزِ كَدَامِ بَكِيْ اَزِ اِيْشَانِ اسْتُ اَزِ كِهْ اسْتُ كِهْ سَرَكَا دِ شَمَانِ رَا مَبْشَكَفْتُ وَطَعَامِ مَنَّا كِهِنْ مَبْشُورِ وَدَرِ وَقْتِ كِهْ خِلَافِ دَرِ خَوَابِ بُوْدَنْدِ نَمَازِ مَبْكَرِ دَاوِي كُوَيْدِ كِهْ اِيْنِ نَمَانِ دَا نَسْتِمِ كِهْ اَمْرِ دَعَاوَسْتُ بَعْنِ اَزَاوِ لَدِ قَلْبِسْتُ بَرِ اَزِ اِيْنِ جِهْتِ وَزَادِ رُسْتُ دَا شَمِ بَعْدَا زَا نِ اَوْرَا اَزِ پَشِ چِيْمِ اِيْدِ مَعْرُودِ نَمَانْدِ

کتاب که خست قائم را دیده اند

۱۴۳

کتاب که خست
قائم را دیده
اند

کتاب

کتاب

که از نظر محکوم غایب گردید انگاه از جماعته که در اطراف وی بودند پرسیدم که آیا این مرد علوی را می شناسید گفتند آری هر سال بیایا
با ما برای حج میاید گفتن سبحان بخدا سو کند هر اینه علامت پیاده کرد را و می بینم ای علی کو بد که بعد از آن بیست مزد لفر بر کشتم در حالیکه
که از مفارقتش نمکین و اندوهگین بودم و انشب ادر فرد لفر خوابیدم ناگاه رسو لحد از ادر عالم رو بادیدم بمن گفت یا احمد بدرسید
که مبطله دی کسیکه د بد عرصه کردم ای سید من انکه دیدم که بود فرمود که انکه را که در وقت عصر نیک د بد صاحب مان تو بود را
کو بد و قبتکه این مقدمه را از ابی علی محمود شنیدم با و عتاب کردم که چرا پیشتر از بنی ما را از این مقدمه مطلع و مستحضر نمودی نا اینکه انحضرت را
بشناسیم و از او مستفیض شویم انگاه گفت که این مقدمه را نا انوقت که بشما خبر دادم فراموش نموده بودم در کتاب الغیبه از جماعته انشب
از ابو محمد هر زن بن موسی و از ابی علی محمد بن همام و از جعفر بن محمد بن مالک کوفی و از محمد بن جعفر بن عبد الله و از ابی نعیم محمد بن احمد بن اصف
همین حدیث را نقل نموده در کتاب کال الدین از احمد بن زباد بن جعفر همدانی و از جعفر بن احمد علوی و از علی بن احمد عقیقه و از ابی نعیم
انصار بن زبیدی نقل نموده او گفته که در مکه معظمه در نزد یکی مستحار بودم با جماعته که بفضیله نموده بغیر ستر امیده و شارب ذه از احوال پرورد
امده بودند از جمله ایشان محمود و علان کلبی و ابو الهشیم دیناری و ابو جعفر احوال بودند و مادر را بنجا بفرستد نفر مرد
بودیم و در میان شان صاحب اخلاص میباشید انشیم مگر محمد بن قثم علوی عقیقه را و این حدیث را چنانکه از کتاب الغیبه نقل کردیم با خبر شد
بعد از آن گفته که انچه حدیث را عمار بن حسین بن اسحق از احمد بن خضر و از محمد بن عبد الله اسکافی و از سلیم بن ابی نعیم انصار بنی بمانقل کرده
و در مکه معظمه خبر داد بما محمد بن محمد بن علی بن حاتم از عبد الله بن محمد قنبر و از علی بن محمد بن احمد بن حسین و از ابی جعفر محمد بن علی منفذ
حسنه او گفته که من و جماعته از نقیض کنندگان در مستحار بودیم از جمله ایشان محمود و ابو الهشیم دیناری و ابو جعفر احوال و علان کلبی و حسن بن
و جبا بودند و هر ایشان بقدری نفوذ داشتند تا اخر حدیث بدون تفاوت نقل نموده در کتاب الغیبه از جماعته ایشان از ثعلب کلبی و از احمد
بن علی زازی و از مردی که نام او را ذکر نموده ولیکن گفته که او را اهل قزوین است و از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان ضحاک را و ابی کرده او
گفته که بمنزل علی بن ابرهیم بن مهران راهوازی داخل شدم و از اولاد امام حسن عسکری پرسیدم گفت ای برادر بد رسته که از امر عظیم پرسیدی
بتمنا که انکه امام زمان را مشاهده نمایم بیست مرتبه گفتم که راه برای این مطلب بنافتم و قبتکه در شبها در خوابگاه خود خوابیده بودم ناگاه
گویند شنیدم میگفت یا علی بن ابرهیم بد رسیده که خدا بنعم تو را حج کردن ماذون فرمود پس انشب اندانستم که چگونه گذشت نا اینکه صبح
نمودم و در امر خود متفکر بودم و شب روز انتظار موسم حج میکشیدم و قبتکه موسم حج رسید ندا را سفر د بد بیست مدینه منوره روانه
کردیم تا اینکه داخل مدینه شدم در انجا پرسیدم که آیا امام حسن عسکری را و لدی هست جوابی نشنیدم و اثری بنافتم در انجا ماندیم و در آن
خود متفکر بودم تا اینکه از مدینه بیرون رفتم اراده مکه نمودم و در این بین محفله داخل شدم و بکرو ز در انجا ماندیم و از انجا بیرون شده
بیست غدیر که از انجا نا محفله چهار میل است متوجه گردیدیم و قبتکه داخل مسجد جعفره گردیدیم نماز کردیم و رو خود را بحال گذاشتم و برادر بد
اولاد امام حسن عسکری دعا و تضرع بدرگاه الهی نمودم و از انجا بیرون رفتم اراده منزل عسفات کردم و ان جا بیست در سمت مدینه در
دو منزله مکه بعد از آن داخل مکه معظمه گردیدم و چند روز اقامه نموده طواف بیت الله میکردم و با اعتکاف مشغول بودم بیست رخصت
بودم ناگاه جوان خوش روی و خوش بوی بدیم در حالیکه در راه رفتن میخرامد و طواف میکرد انگاه بدلم در خصوص وی چیزی افتاد پس
بیست او بر خواستم و او را جبا بند مجود متوجه نمودم در انحال گفت که از اهل کجائے گفته از اهل عراق گفت از کدام زمین عراقی گفته از اهل
اهواز گفته از ان جا خطیبی می شناسی گفته خدا با و رحمت کند بد رسیده که داعی حق را اجابت نموده گفت که خدا بنعم با و رحمت کند که شبها را
من خوابید و بعبات میگذرانید و کبره و زاز میگرد و اشک بسیار از دیده اش میریخت یا علی بن ابرهیم مهران را را می شناسی گفته منم علی بن ابرهیم
گفت یا ابا الحسن خدا تو را تحفه و سلام بفرستد از ثنائی که میان تو و امام حسن عسکری بود چه کردی گفتیم در نزد من گفت از ادر را پرسید
بجیب کرد از ادر را و دیم و قبتکه از ادر بد خود را ضبط نموده چشمهاش بر اشک کردید و با و از بلند گریه نمود بحدی که لباسهاش از سبیل
سروشک تر گردید بعد از آن گفت یا بنی المازن بار الان ماذون گشته تاد و در فدا این را گفت و گفت بمنزل خود برو و مهیا باش و قبتکه که سب
ظلمانی چادر شب خود را پوشید و تار یک ان خلا بق را پوشانید انگاه بیست غامر برو که در انجا بمن ملاقات خواهی کرد پس بمنزل خود
گشتم زمانه که انوقت محبتی در رسیده چیزها را که در منزل داشتم جبا نموده در ش را بستم و حجاز اش را حکم نموده بر پشت ان گذاشتم
و سوار شدم و با جد و جهد راه میرفتم نا اینکه بیست رسیدم ناگاه همان جوان را دیدم که ابشاده صدام می کند یا ابا الحسن نزد من بیایید
و رفتم و قبتکه نزد پل او رسیدیم پیشه نموده بمن سلام کرد و فرمود ای برادر یا ما بیای پس راه افتادیم و با همدیگر سخن می گفتیم نا اینکه کوه
عرفات را طی نمودیم و بکوهها رسیدیم از انجا که بیست میان کوهها طائف رسیدیم در انجا فجر اول بغیر طلوع صبح کاذب طلوع نمود
انگاه مرا بفرود آمدن از اشترام فرمود و گفت که نماز شب ابکار پس نماز شب را کردم بعد از آن بنماز و ترا فرمود از راهم کردم این فایده

کتاب حضرت قائم در ادب

۱۴۴

را از او حاصل نمودم بعد از آن بجمود و تعقیب مأمور نمودم بعد از آن از نماز فارغ گردیدم و از بیواری شدن امر نمودم و سوار شدم و با و
 براه رفتن مشغول گردیدم تا اینکه ببالای کوه طایف رسیدیم آنگاه گفت که ای خیر می بینی گفتن اری تلی از ریل می بینم که در بالای آن چادر
 بوده و تو می از بختی نورایت که گویا آتش گرفته شعله ور گردید و گفت که آنرا مشاهده نمودم خوشدل شدم پس در این حال گفت که از
 و امید تو در اینجا حاصل خواهد شد بعد از آن گفت ای برادر بیای رفتم تا اینکه از بلندی بیای کوه فرود آمدیم آنگاه گفت که از آتش
 پائین بیاید زیرا که اینجا جایست که هر کسان ذلیل میشوند و هر چارستکار در اینجا مقام فروتنی میکند بعد از آن گفت که افتادش را رها
 کن گفتیم بعهده که بگذارم آنرا گفت اینجا حرم قائم است با این مقام داخل نمیشود مگر مؤمن و از اینجا بیرون نمیرود مگر مؤمن پس افتادش را
 رها کردم و با وی رفتم تا اینکه با آنجا در رسید آنجا بر من پیشه نموده داخل گردید و بمن گفت که در اینجا توقف کن تا وقتی که بیرون آیم و گفت
 بیرون آمد گفت که داخل شو که سلاصی در اینجا است پس داخل گردیدم ناگاه آنحضرت را دیدم که نشسته و دو طاقه پارچه بر روی پویشید بطرز
 که یکی را مانند فوطه بسته و یکطرف اندیکر را از زیر بغل راست بسمت پستان چپ آورد و طرف دیگرش بر گردانید بدوش راست انداخت
 و او در لطافت مانند باو بخ و سرخی و کنش مثل سرخی رنگ گل ارغوانی بوده که ششم بر آن نشسته و المحبت بان رسید باشد المحبت بان
 است از اینکه سرخی آن بهر شدت نبود چونکه اگر انسان المحبت رسد سرخی رویش زایل گردد و بودن ششم در آن کتاب است از اینکه
 روی مبارکش عرق نموده بود پس حاصل مدعی اینست که رنگ مبارکش مانند قطرات عرق نشسته بود و قد مبارکش مانند شاخ درخت بان
 بود یا مثل بوته ریحان و جوان جوادی و یا کبریا و تقوی بود و نه بسیار بلند بود و نه بسیار کوتاه بلکه قامت معتدل داشت مبارکش گرد
 بود و جیش و سفت داشت و ابروهایش کمانوار بودند و بینی مبارکش نازک و بلند بود و در خد و استخوان خالی گویا پاره مشک بود که
 در رو گویند غیر قرار گرفته باشد و قیاس او را دیدم بسلام کردن سبقت نمودم جواب ایشان از سلام من رد کرد بعد از آن احوال اهل
 عراق را پرسید عرض کردم اینست من ایشان چادر شید ذلت و خواری را پوشیده اند و در میان خلایق از جمله ذلیل شدگانند فرمود
 باین الما ز بار و زگر میشود که شما بر ظالمان و جابران مسلط میشوید چنانکه ایشان الان بر شما مسلطند و ایشان در آن روز از جمله ذلیل
 شدگان میباشد عرض کردم اینست من از وطن دور افتادم و مطلب طول کشید فرمود باین ماز با برسدیدم امام حسن عسکری
 از من عهد و پیمان گرفته باینکه همسایگی نکنم با قومیکه خدا بفرمان ایشان غضب نموده و در دنیا و آخرت ایشان را خوار و ذلیل و عذاب
 در دوزخ و نار و چار گردانیده و مرا مأمور نموده که ساکن نشوم مگر در سخت ترین کوهها و مکرر در بیابانها که از آب علف حاکم باشد بخدا
 سوگند هر این مولای شما با نیت رفتار نمود بعد از خود از این و آن داشت پس من الحال با نیت میکردم تا وقتی که مادون شوم خود
 گفتم عرض کردم اینست من این امر کی خواهد شد فرمود در وقتیکه میان شما و راههای کعبه حایل شوند از قنای ماه که در کجیل جمع شوند
 و کواکب انجم در اطراف آنها بگردند مؤلف گوید و در اینست که مراد آنحضرت از قنای ماه و کواکب جناب پیغمبر و امیر المؤمنین و
 ائمه علیهم السلام را گوید عرض کردم باین رسول الله در کدام زمان خواهد شد فرمود در سال چنان و چنان و این از ارض ارم
 صفاد مرده خروج میکند در خالینکه عصا موسی و انکشتار سلیمان نزد او است خلا بقرابتم محشر میراند را و گوید که چند روز
 در خدمت آنحضرت ماندم و بعد از آنکه بمنها خواست خود آنحضرت رسیدم مرا مادون و مخص فرمود که از اینجا بیرون آیم پس
 آمد متوجه منزل خود گردیدم بخدا سوگند یاد میکنم هر این از مکه تا بکوفه آمدم در حالی که با من غلامی بود که خدمت مرا میکرد
 در این مدت که اینقدر راه طی نمودم ندیدم مگر خبری و صلوات الله علیه و سلم تسلیما در کتاب الغیبه از جماعه ایشان از حضرت
 بن محمد بن قولویه و غیر ایشان از محمد بن یعقوب کلینی و از علی بن قیس و از بعضی بزرگان عراق روایت کرده او گفته که سابقا این
 را در سر من زای دیدم که در خانه امام حسن عسکری را شنیدم آنگاه جوانی طبرزین در دستش بیرون آمد و گفت که در خانه من چه کار
 میکنی نسیم گفت که جعفر چنین بجان کرده بود که امام حسن عسکری وفات نمود و راه بعد از خود باقی نگذاشت اگر این خانه خانه نشین
 من میرمیدم پس از خانه بیرون رفت علی بن قیس گفته که غلام از خدمتکاران انخانه نزد ما آمد این خبر را از او پرسیدم گفت که کدام
 این را بتو خبر داد گفتیم بعضی بزرگان عراق گفت که هیچ خبر مردم مخفی و پنهان نمینماید در کتاب الغیبه باین اسناد از علی بن محمد و از محمد بن
 اسمعیل بن موسی بن جعفر روایت کرده و محمد بن اسمعیل شیخ مستنی بود از اولاد رسول خدا او گفته که آنحضرت را ما بین دو مسجد یعنی مسجد
 مدینه و مسجد کوفه دیدم در خالینکه بچه بود در کتاب رشاد از ابن قولویه و از کلینی و از علی بن محمد مثل این روایت نموده در کتاب الغیبه
 بدین اسناد از خادم ابن ابرهیم بن عبید بن شاپور روایت کرده او گفته که با ابرهیم در صفا ایستاده بودم ناگاه بچه آمد در نزد ابرهیم
 ایستاد و کتاب مناسبی را از او گرفت و پاره احکام باو خبر داد در کتاب رشاد از ابن قولویه و از کلینی و از علی بن محمد و از محمد بن شاذان
 ابن نعیم و از خادم ابرهیم مثل این روایت نموده مگر اینکه در این مایه و ابنت گفته که صاحب الامر آمد و در روایت سابق گفته که

مؤلف گوید

جعفر بن محمد گوید

علی بن محمد

ابن قولویه

ابو نعیم

کتابینکه حضرت قائم در آمد

محمد بن جعفر بن محمد

حضرت او زد و قتی که کاسه را بدست از داد خواست که از اینا شامد دست میاکش لرزید کاسه بدندان آنحضرت خورد از این زمین که داشت
 بپند گفت که داخل خانه شود را بجا میبندد که بیچون متعولست و از نزد من ارعند گفته که داخل خانه شد و او را تخص میگردم ناگاه
 دیدم که بیچون میکند و انکشت شهادت خود را بخت آسمان بلند کرده انگاه بر او سلام کردم و او نماز خود را بطریق اختصار تمام نمود گفت
 مولای من امر میبندد که بیرون آئی ناگاه مادرش صقیل داخل خانه شد و از دست او گرفت نیزه امام حسن عسکری آورد ای سهیل گوید
 و قتی که آن طفل در پیش روی آنحضرت ایستاد و سلام کرد ناگاه دیدم که رنگش مانند زر بود و در سرش موهای سیاه و کون داشت و بیچون
 دندانها میاکش کشاد و از هدیگر جدا بود ندای سهیل گفته که و قتی که امام حسن عسکری او را دید که بیچون و فرمود که ای قای اهل بیت خود
 از این براب کن بدرستی که بسوی پروردگار خود میروم در آنحال آن طفل کاسه جوشانید مصلطه را بدست خود گرفت و لبهای خود را چسباند
 از آن از آب و خوراند و قتی که آنرا خورد فرمود که مرا برای نماز کردن مهیا و آماده سازید در آنحال دستمالی در اغوش او پهن کردند و آن طفل
 او را و صودا در روی و دستهای او را بچک شست و بر سر و پاهایش مسح نمود انگاه امام حسن عسکری با و فرمود که ای پسر من مرده باد تو را
 که تویی صاحب الزمان و تویی حجت خدا و تویی مهدی در روز زمین تویر و وصی من و من تو را مصلود نموده ام و تو مخم د بن الحسن بن علی
 محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام هستی و تو را پیغمبر خدا مصلود نمود و تو ختم کننده امیر طاهری
 هستی و رسول خدا مرده تو را بخلاق داد که باین اسم و کینه تو را نامید و آنها را که بتو گفتند بدرم از بیدان پاکت بمن خبر داد صلی الله علیه
 اهل البیت ربنا انما محمد مجید و قتی که این را فرمود بدار السور رخت فرمود صلوات الله علیه اجمعین در کتاب الغیبه از شخصی از اهل الحسین
 محمد بن جعفر اسد روایت کرده او گفته که حسین بن عامر اشعری قمی بمن خبر داد گفت که یعقوب بن یوسف ضرب غسانه در حین مراجعت خود
 اصفهان بمن خبر داد گفت که در سال دو بیت هشتاد و یکم هجرت با جماعت اهل سنه که از اهالی شهر ما بودند بغیر حج بیرون رفت و قتی که بمکه
 رسیدیم بعضی از ایشان پیش افتاد رفت خانه برای ماکرا می نمود و آنخانه در سر راهی بود که در میان بازار مشهور بسوی اللیل افغان افتاد
 و آنخانه خدیجه علیها السلام بود و بدار الرضا نامیده شد در آنجا پیره زنی بود کندی کون و قتی که داشتیم که آنخانه بدار الرضا نامیده شد در آنجا
 از پیر زن پرسیدم که تو را بصاحبان این خانه چه نسبت هست و از چه رهگذر از این بدار الرضا میماند گفت من از دوستان ایشانم و اینجا
 خانه علی بن موسی الرضا بود امام حسن عسکری مراد را اینجا نشاند زیرا که از جمله خدمتکاران آنحضرت بودم و قتی که این را از پیر زن پرسیدم
 با و این خبر رسانیدم و این امر را از رفقای خود که مخالف مذهب بودند مخفی و پنهان داشتم و اب من چنان بود که در شبها و قتی که از طوا
 بر میکشتم با ایشان در یک ایوان آنخانه میخوابیدم و در خانه را می بستیم و سندی که بر پشت آن میماند اختم ناگاه شبی در ایوان که ما بودیم
 روشنائی مانند مشعل دیدم و دیدم که در خانه کشاده گردید و واحدی از اهل خانه ندیدم که آنرا بکشد و مردی را دیدم که میماند فرد
 کندی کون و ما بیل بزرگ بود گوشت بدنش که بود و در پیشانی اش سحر داشت و در برش دو پراهن و بیل از نازل داشت که سر خود
 با آن از او پوشیده بود و در پایش کفش بودی جو را بدار آنحال بغیر که پیره زن در آن محلی نشست بالارفت و پیشتر ازین پیره زن میگفت که
 مردان غریبه در خری هست کسرا نکذار که با بجا برود و آن روشنائی که در ایوان بود آنرا در وقت بالارفتن از در راه رو غریبه دیدم
 از آن آنرا در خود غریبه دیدم باینکه چراغی در آنجا بنظر میاید و آنانکه با من بودند میدیدند چیزی را که من میدیدم و چنان چنان نمودند که آن
 مرد بجهت در خری پیر زن میرود و او را منع کرده و گفتند که ایشان طائفه علویه هستند متعرا حلال میدانند و آن بنا بر عزم ایشان بغیر مخالف
 حلال نبود و ما از آنرا امید دیدیم که باند و نخانه میاید و بیرون میرود و نیز در خانه میماندیم انکست در پشت در در حالت امید دیدیم
 از جنبه هم منع خود در راهی بستیم و واحدی را میبندیدیم که آنرا بکشد و میرسد و از آن پیر زن مرفت و باند رو میماند و انکست در حالت
 میخواستیم بیرون برویم در حال خود میبندیدیم و قتی که حالات را مشاهده کردم غفلت نمودم از اینکه بدانم که این حالات از اجاز او است و بد
 شک و اضطراب غارض گردید ناگاه بر پیر زن اظهار مهر نمودم و دوست داشتم که بر احوال آنرا اطلاع بهم رسانم گفت با فلانی دلم میخواهد
 که از تو یاره چیزها بپرسم و هم سرتوشوم باینکه رفقای من در نزد مادر حضور داشته باشند و لیکن میترسم نمیشود دلم میخواهد که هر وقت که
 مرا اتفاق رخاند دید از غریبه نزد من فرود آید نا اینکه بپرسم از تو چیزی را که در خاطر منجر است ناگاه بر عت گفت که من میخواستم که سر بیگو
 لیکن بجهت کسانیکه با تو بودند میترسم نمیشد گفت چه میخواستی بگوئی گفت بتو چنین گوید و نام کسرا ذکر نکرد که با اصحاب و شریکان خود در
 نکستی و با ایشان نه جنگی زیرا که ایشان دشمنان تواند و با ایشان مذاکره کن گفت که اینها را میگوید گفت من میگویم انگاه دیگر حیات کرد و آن
 پیر سیدم زیرا که هبند و رعیه که داخل قلب من گردید مانع گردید که در بیان سؤال نمایم چنان کان نمودم که از اصحاب من رفقای مرا که حج آمده
 بودند ندا رده نمود گفت که کما مین اصحاب مرا راده نموده گفت کسانیکه در شهر تو شرب بودند و الان هم در آنجا نمیتواند و در میان و کسان
 که در آنجا نبودند پیشتر از آن در خصوص مذهب خصوصیت و اعتقاد از اینجهت معذور و ستاینده در حق من کردند تا اینکه بدین سبب که بنحی
 کردیم

کتابک حقه قائم دین

۱۵۰

از مظفر علی و از ابن عباس و از پدرش و از ادم بن محمد بن علی بن حسین بن هرون و از جعفر بن محمد بن عبد الله بن قس و
 از یعقوب بن نفوس و ابی نموده او گفته که بخیر من امام حسن عسکری داخل کردیدم و دیدم که دکان که در توی خانه بود نشسته و از
 دست استنش برده و او بچنه شد در احوال عرض کردم که باین رسول الله صاحب این امر کسب فرمود که آن پرده را بالا کن بالا کردم ناگاه
 نزد ما بیرون آمد طفل بچنه که ده و جب یا هشت و بیجا چری داده با کف داشت پیشانی کشاده و رو سفید داشت چشمهایش بر سرش
 بود و کف دستهایش کلفت و زانوهاش از بزرگی و کلفت بچان پیشرو در آمدن بودند و در خند داشت خالی و در سرش کسب داشت
 آمد و در روزانوی امام حسن عسکری نشست آنحضرت فرمود که اینست صاحب شما بعد از آن از روزی که او پیش برخواست آنحضرت فرمود
 ای پسر من داخل کن بچنه شوتا وقت معلوم در اینجا بمان پسران طفل داخل کردید در حالیکه باز نگاه میکردم بعد از آن امام حسن عسکری
 فرمود که یا یعقوب نگاه کن و ببین که در پس پرده که هست بر داخل کردیدم و واحد را بنافتم و در اینجا دیدم در کتابکال الدین از علی
 بن حسین بن فرج و از محمد بن حسن روایت کرده او گفته که از ابی جعفر که او مرگ بود از اصحاب ما شنیدم میگفت که صاحب الزمان را دیدم
 در حالیکه روی مبارکش مانند ماه شبدر بود و در نافش مویها دیدم که مانند خط کشید شده بودند بار خیر را از رو او برداشتم دیدم
 که خنجر کرده شده است در احوال از امام حسن عسکری ۴ این را پرسیدم فرمود بدین بچنه زانیده شد و ماهم بدین طریق زانیده شده ایم لیکن
 بعضی عمل کردن بستن تیغ را بچنه میکنند ازیم ۵ اینکه مست خنجر بعل اید و در کتابکال الدین از جماعه ایشان از صدوق مثل این حدیث را روا
 کرده و در کتابکال الدین از ما جلیو بن ادا از محمد بن عطار و از جعفر فرزند او از محمد بن معوی بن حکم و محمد بن ابوب بن نوح و محمد بن
 عثمان عمری روایت نموده ایشان گفته اند که امام حسن عسکری ۴ پسر خود را در حالیکه چهل نفر در مجلس او بودند بمأموده فرمود که این بعد
 حق امام شماست و خلیفه منست در میان شما با و اطاعت کنید و بعد از من بزرگانه نشوید که بزرگانه که باعث هلاکت شما میشود در خصوص
 دین آگاه شوید بدین سبب که بعد از این روز و ازاد بکر نخواهد بود ایشان گویند که از منزل آنحضرت بیرون آمدیم و نگذاشتیم که چید
 زود نا اینکه آنحضرت وفات کرد مراد از فرموده آنحضرت که دیگر بار او را نخواهند دید است که اکثر شمار او نمی بینید نه هر شمار با اینکه در
 این نزدیکی او را نمی بینید و سبب ادب این کلام است که محمد بن عثمان در ایام سفارت خود آنحضرت را می دید چنانچه ظاهر خبر اینست
 و احتمال که نوشته است و توقعات آنحضرت از پس پرده یا بواسطه دست با و می رسید و او خود آنحضرت را نمیدید و آنچه که در خبر اینست گفته
 که آنحضرت را دیدم مراد از آن اینست که از پس پرده از او توقعات بمن می رسید لیکن این نا و بیل دور است و ظاهر لفظ از آن ابا دار
 در کتابکال الدین از ابی لید و از جعفر روایت نموده او گفته که محمد بن عثمان عمری گفتیم که من مانند سؤال حضرت ابراهیم از پروردگار
 خود در وقتیکه گفت رب ارنی کیف یخیر الموءنه یعنی پروردگار بمن بنمایا باینکه بدینم که چگونه مردگان را زنده میکنی و پروردگار عالم در جوابش فرمود او کفر
 تو من بعضی با هنوز ایمان نیاورده و تصدیق ندارم باینکه بزنده کردن مرده قدرت و توانائی دارم حضرت ابراهیم عرض کرد بلی ولیکن بطریق
 قلبی یعنی ارنی تصدیق دارم ولیکن میخواهم که انرا بحیث مشاهده نمایم نا اینکه اطینا حاصل میسایم پس تو هم از صاحب این امر بنخیز
 ابا و ازاد بدین گفت ارنی آدر کردی مثل این بدست خود اشاره بکردن خود نمود در کتابکال الدین از حاف و ابی عصام روایت
 ایشان از کهنی از علی بن محمد و از محمد و حسین پسران علی بن ابراهیم در سال دومین و هفتاد و هفتم هجرت روایت نمود ایشان گفته اند
 خبر داد بمحمد بن علی بن عبد الرحمن عسکری و از عبد قیس و از ضوء بن علی و از مرگ از اهل فارس که نام او را ذکر نمود او گفته که بسم الله
 آمدیم و در خانه امام حسن عسکری ۲ ایستادیم از آنحضرت بیانی که اذن دخول طلبیم مرا طلبید و قتی که داخل شدیم و سلام کردم فرمود ابا
 فلان حال تو چگونه است بعد از آن فرمود یا فلان بنشین بعد از آن احوال زنان و مردان اهل مرا پرسید بعد از آن فرمود که چه خبر ترا
 این مکان آورده عرض کردم شون خدمتکاری تو را با اینکان او فرمود که در اینجا بمانش پس در میان خدمتکاران آنحضرت ما ندیم هر چه
 که از برای ایشان ضرور میشد میفرستیم از بازار میخریدیم هر وقت که آنحضرت در بیرون خانه میشد بدون اذن داخل میشدم و در در بیرون خانه
 خواستم بخیر متش مشرت شوم ناگاه از تو خانه صد اجنبی یکوشم رسید و احوال آنحضرت مرا صدا نمود که در مکان خود بایست از جایی
 حرکت نکن پس جرات نکردم که داخل شوم یا بیرون روم در احوال کثیری بسم بیرون آمد و بوی چربی پو میشد بعد از آن صدا نمود که داخل شو
 بر داخل شدیم بعد از آن کثیری صدا نمود و فرمود که بزرگوار برکت ناگاه با و فرمود که پوشه بپزد از او را آنچه که در نزدشست بر کثیری
 برداشت ناگاه طفل سفید رنگ خوب روی دیدم و پوشه از رو شکم بر داشت ناگاه موها سبز از سینه او نایافتن بود و در آن اثنا
 حضرت فرمود اینست صاحب شما بعد از آن بکثیری امر فرمود او را برداشت بعد از آن بکر او را ندیدم نا اینکه آنحضرت وفات نمود ضو بن علی
 گفته که با منم فارسی گفته که در وقت ان طفل را دیدیم عمر او را چه قدر تخمین کردی گفت و سال عید گفته که بضو بن علی گفته که الحال از قر
 روایت مرد فارس عمر او چه قدر حساب میکنی گفت چهارده سال ابو علی و ابو عبد الله گفته اند که ما عمر او را الان بیست و یک سال

عاجیلوید

انزیر

دقائق و ابی عصام

کتابکے حضرت فاطمہؑ

صوفی
تبیحی

عالمی بیسی

میں کہیں در کتاب الغیہ کہنے میں ابن را روایت کردہ در کتاب حال الدین از محمد بن علی بن محمد بن خاتم اور عبد اللہ بن محمد بن جعفر اور از محمد بن جعفر فارسی اور از محمد بن اسمعیل بن بلال اور از ہرے کہ سرور بن خاص باشند اور از مسلم بن فضل روایت کردہ او کہنے کہ در کوفہ نزد ابی اسحاق غانم بن سعید ہند امدم و نشستیم و قبتہ کہ محالست و معاشرت باوی بطول کشید و باو این کہ فرم و پیشتر از ان حکایت ہم در خصوص او فی الجملہ کوثر زد من شدہ بود انگاہ از احوالات و پرسیدم کہ من در شہر میبدم از شہر گاہند کہ انرا قہمیر درون میبکنند و گھلا نفر بود ہم شیعہ صدون کوید کہ خبر داد بما بیدم از سعدا و از علان کہنے اور از علی بن قیس اور از غانم سعید ہند علان کہنے کہ خبر داد ہم جماعتی از محمد بن محمد اشعری اور از غانم او کہنے کہ در قہمیر آباد شاہ ہندوستان میبودم ما چہل نفر مرد کویم کہ در اطراف کربے پادشا می نشستیم و ہر چہل نفر ما تورنہ و انجیل و زبور خواندہ بودیم ہر وقتکہ مسئلہ علیہ پیاد شاہ دُچار میشد بما رجوع میکرد و روزی کہ محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و ابہام بیان اور دیم و کہنے کہ ذکر اوراد و کتابہای خود خواندہ ہم ہر ہفتہ اتفاق نمودیم باینکہ عن بر اطلبی بیرون روم و از او شخص و جستجو نمایم پس ہمد بیرون رفتیم و با خود اموال ہم برداشتیم و در طائفہ نزل سزا ہم گرفتند و مرا از ہر چہ کہ داشتیم عاری کردند بعد از ان بشہر کابل رسیدیم و از انجا بلیج وارد کردیم و نبرد بن شور کہ والی انجا بود رفتیم و مطلبی را کہ براء ان بیرون آمدہ بودم با کہتم او و ہر فقہا و علما را برای مباحثہ کردن با من جمع نمود در انحال محمد را از ایشان پرسیدم کہنے کہ او پیغمبر است کہ مشہور است محمد بن عبد اللہ و الحال وفات نمودہ کہتم پس خلیفہ و جانشین او کسبت کنند ابو بکر کہتم نسب او بیان کنند از برای من ایشان نسب را بیان کردہ بقریہ رسانیدند کہتم ابن مرد از شہر بیرون آمد بکفر داخل شد امر بکن تا کرد نش را بنزد کہتم کہ من بدین چنان کہ خدہ ام از ان دست بر نی دارم مگر بدلیل و برہانہ کہ بر بطلان ان اقامہ شود در انحال والی حسین بر اشکب را طلبید و کہت یا حسین یا ابن مرد مباحثہ و مناظرہ بکن او کہت کہ علما و فقہا در نزد تو ہستند با ایشان امر بکن تا باوی مباحثہ نمایند والی کہت کہ چنانکہ میرسیم بشنو و باوی خلوت کن و بطرف ملاطفت باوی مباحثہ بکن در انحال حسین بر اشکب با من خلوت کرد انگاہ احوال محمد را از پرسیدم کہت کہ او چنان است کہ علی کہنے مکر اینکہ خلیفہ و جانشین او کسبت کنند علی بن ابی طالب است او و ہر د خزش فاطمہ و پدر پسران حسن و حسین است در انحال کہتم اشہد ان لا الہ الا اللہ و ان محمد رسول اللہ بعد از ان نبرد والی رفتیم و اظہار اسلام نمودم انگاہ مرا نبرد حسین فرستاد برای اینکہ مرا مسائل و احکام اسلام را یاد داد رفتیم و احکامے از او یاد گرفتیم و باو کہتم کہ ما در کتابہا خود چنین میبایم کہ پیغمبر خلیفہ نمیکند مگر اینکہ خلیفہ دیگر در جای نمی نشیند پس خلیفہ علی کہ بود کہت حسن و حسین علیہما السلام بعد از ان ائمہ را یک نام برد نا اینکہ با نام حسن عسکری رسید بعد از ان ہم کہت کہ الحال احناج دارا باینکہ خلیفہ امام حسن عسکری را جستجو نمایم پس از ان جا برای جستجوی رہبرون رفتیم محمد بن محمد کہنے کہ او برفاقت ما بعد از امدت برای ما چنین مذکور نمود کہ در خصوص جستجو این امر رفتی داشتیم بعضی اخلاص اورا ناخوش داشتند از او جدا شدہ کوید کہ روزی در کنار ہزارات می کشتم در حالیکہ در خصوص امرے کہ براء ان بیرون آمدہ بودم فکر میکردم ناگاہ کیہ نزد من آمد و کہت کہ مولای تو ترا مطلبی اجابت او بکن پس مرا برداشتہ از میان جاہا سپکد زانید تا اینکہ مراد اخل خانہ و دستان نمود ناگاہ مولای خود را دیدم نشستہ و قبتہ کہ بسو من نگاہ کرد بر زبان ہند با من سخن کہت و بمن سلام کرد و نام مرا بیان فرمود و انجیل مرا کہ با من بودند بر نامہا شان بیک پر سید بعد از ان فرمود کہ ارادہ نمودہ کہ امسال با اہل قم حج کنی و در این سال سفر حج را موقوف و خراسان بر گردی و در سال آیندہ بکن و بپ کہتہ نزد من انداخت و فرمود کہ این ادب نفقہ راہ صرف کن و در بغداد بخانہ احدی زوجہ کہ از انہا بدیج کسب کن خبرند محمد کہتہ کہ در انسال از تل عقبہ برکتیم و حج برای ما مہتر نشد و غانم ہند بہمت خراسان بیرون رفت و در سال آیندہ بغرہ حج از خراسان در آمد و در ان اثنا بان لطفہا از جانب صاحب باور رسید و داخل شہر قم نشد تا اینکہ حج نمود و خراسان برکت و وفات نمود و محمد محمد بن شاذان کابل کہنے کہ غانم ہند را در نزد ابی سعید دیدم چنان مذکور نمود کہ صحت ابن دین یعنی دین اسلام در انجیل بر ا من واضح شدہ بود بنا بر این از کابل بے طلب حق بیرون امدم و ہدایت یافتیم و محمد بن شاذان در شہر نیشابور ہم خبر داد کہت کہ خبر رسید غانم بندت حناء ہمیں رسید منتظر او کردیم تا اینکہ باو ملاقات کردم و از حکایتش پرسیدم کہتہ مزلے بود جستجو میکردم چندین در مدینہ اقامہ نمودم و این مطلب ابہر کیہ کہ اظہار میکردم مرا از ان منع میکرد تا اینکہ بشیخی از غیبہ ہاشم کہ بچہ بن محمد عرفیہ باشد را ملا نمودم او کہت کہ انچہ کہ تو می خواهی در حرابست بر قصد حرابہ نمودم و قبتہ کہ با بخار رسیدم بدالان جاروب کشیدہ داخل کردیم و حورا بدکانے کہ در انجا بود انداختم ناگاہ غلام سپاہی بیرون آمد کہنے کہ داخل خانہ شو پس داخل کردیم ناگاہ مولای خود را در میان صحن خانہ نشستہ دیدم و قبتہ کہ بمن نگاہ کرد مرا بیا می ذکر نمود کہ احدی ہمدا است مگر اہل من در شہر کابل و از بان خبر ہا بمن خبر داد در انحال عرض کردم کہ تو شہر و نفقہ من رفتہ است نفقہ ندارم امر بفرما تا نفقہ بمن بدہند انگاہ حضرت فرمود کہ آگاہ باش از اینکہ بزویہ نفقہ تو نیست ایندروع کہ کہنے از تو زایل میشود چہ نفقہ ہم عطا نمود بعد از ان نفقہ داشتیم از من گشت و انچہ کہ حضرت داد و بوسا

کتابکے حضرت قائم مدنی

بعد از آن در سال اینده با نجار کشتم و احد پراد را بخانه بناختم در کتاب کمال الدین از ابن متوکل او از جبره روایت کرده او گفته که از محمد بن عثمان عمری پرسیدم که ای صاحب این امر را بدین گفتار من دین امر و اخذ بدین من او را در کعبه الله بود در خانه که میگفت اللهم انجز له ما وعدته یعنی پروردگار را چیزی را که وعده فرموده محقق گردان و این اسناد از عثمان عمری روایت نمود که آن حضرت را در سمنه سنجار و خالینکه پزده ها کعبه گرفته میگفت اللهم انتقم من أعدائے یعنی پروردگار انتقام مرا از دشمنان من بگیر در کتاب الغیبه از جماعه ایشان **صدق** او از پدرش و ابن متوکل هم ایشان از جبره مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی او از ابن عباسی او از ادم بن محمد بلخی او از علی بن حسن قان او از ابرهیم بن محمد علوی روایت کرده او گفته که نسیم نام خادم امام حسن عسکری بمن خبر داد گفت که بکتب بغداد و ولادت صاحب الامر بن محمد متقی رقم و عطسه در نزد و کردم گفت پر محمد الله نسیم گوید و قبلیکه این را شنیدم شاد گردیدم بعد از آن فرمود که ای صاحب خواهی که مرده بتویدم گفتن اری فرمود که این عطسه باعث امان تو بود از مرگ تا سر و زرد در کتاب کمال الدین باین اسناد از ابرهیم بن محمد علوی روایت کرده او گفته که **طریف** ابو نصر بن جبره را از که بنجد من صاحب الزمان داخل کردیم بمن فرمود که صندل سرج را نزد من از بر او زدم بعد از آن فرمود که ای صاحب شناسه گفتن اری فرمود که من گفتم عرض کردم که ای ویرانی من فرمود که این را از تو پرسیدم عرض کردم که فدای تو کردم مرا شاد گردان فرمود که من خاتم او و صاحبیم و من خداوند عالم بلاهارا از اهل و شعبه من دفع می کند در کتاب الغیبه از **علان** او از طریق ابو نصر خادم مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از محمد بن محمد خراسانی او از ابی علی اسد او از پدرش او از محمد بن ابی عبد الله کوفه حد کسان که بر معجزات صاحب الزمان مطلع گردن او را دیده ذکر نموده ایشان دو صنف بوده اند و کلا و غیره کلا و نامها و وطنها امان که و کلا بودند بدین هیچ است از بغداد عمری و پیرش و طاهر و بلالی و عطار بودند از **کوفه غاصه** و **اهواز** محمد بن ابرهیم بن محمد بن ابراهیم و از اهل قم احمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح و از اهل رے بستاء و اسد که خود راوی این حکایت باشد و از اهل **ایران** قتم بن علا و از پندش ابو محمد بن شافان و اسامی و او طان غیر و کلا بدین تفصیل است از اهل بغداد ابی قتم بن ابی جاب و ابی عبد الله کندی و ابی عبد الله جبک و هرون قرار و بنی و ابی قتم بن و بنی و ابی عبد الله فروخ و سرور طباطبای غلام امام علی النقی و احمد و محمد پسران حسن و اسحق کاتب از بنی نوین صاحب فرما و صاحب سر و مخموم بودند و از همدان محمد بن کثیر و جعفر بن حمدان و محمد بن هرون بن عمران و از دینور حسن بن هرون و احمد بن اخبر و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاه و از صیلمه و زبان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد بن اسحق و بنی حسن بن یغوبه از اهل رے قتم بن موسی و پیرش و ابو محمد بن هرون و صاحب صلاه و علی بن محمد و محمد کلینی و ابو جعفر رقا و از قزوین مراد بن علی بن احمد و از قاپس و مرد و از شهر و در این الحال و از قاپس مجروح و از هر صاحب هزار دینار و صاحب مال و رقع بضاء و ابویان و از پندش ابو محمد بن شعبه صالح و از هم فضل بن برید و پیرش و حسن و نشاط و از هر صاحب و مولود و صاحب مال و در هر که و ابو رجا و از نصیب بن ابو محمد بن رجا و از اهواز حبیبی در کتاب کمال الدین از طالفان او از علی بن احمد کوفی او از سلیمان بن ابرهیم رقی او از حسن بن رجا و نصیبی روایت کرده او گفته که در اثناء حجه بخاه و چهارم بعد از نماز عشاء در زیر منبر ایچ مشغول بودم و در غار کبر و زاری میکردم ناگاه کسی مرا جنباند و گفت که یا حسن بن خیر بنی برخواستیم ناگاه کثیر لاغری که حد جهلسالکی یا پیش نظر مرا دیدم در الحال پیش روی من افتاد و رفت و من هم از غفلت برفتم و از او نمی پرسیدم که مرا اینجا میبرد نا انکه مرا بصحن خانه خدیجه رسانید و اینجا خانه بود که درش از میان دیوار بود و از نزد باله از درخت ساج بود پیران کثیر بالارفت بعد از آن صداد را آمد که یا حسن بالابا پس بالارفتم و دردم در انحال صاحب الزمان بمن فرمود که یا حسن بالاجاز کان میکنی که تو بمن پنهان پنجا مجازا سوگند یاد کن که هر اینه من در هر جگه تا تو با تو بودم بعد از آن شروع نمود اوقات گذشته مرا بیک شمر و قبلیکه این را شنیدم روزی بین افتادم ناگاه جاز احسان نمودم که دست خود را بر بدنم گذاشت پس بر خواستم انگاه بمن فرمود که حسن در مدینه در خانه امام محمد باقر قرار بگیرد و از اینجا جدائی ممکن و در خصوص خورنی و آشامیدن و پوشیدن تو باین مکن بعد از آن دفری بمن داد که در آن دعای فرج و طریقه صلوات بر ابراهیم نوشتن شده بود فرمود که باین طریق دعا بکن و صلوات بر من بفرست و از آمدن مکر باهل حق از دست و سنان من بدر سپند که خدا تم توفیق دهند دست عرض کردم که ای قائم من ایاترا بعد از این نخواهم دید فرمود یا حسن اگر نخواهد خدا امینیم و اوی گوید که از حج بر گشتم و بفرموده حضرت در خانه امام محمد باقر ساکن گشتم بطریقه هر وقت از خانه بیرون میرفتم با نجار می کشتم مگر برای تجدید وضو یا بخوابیدن و در وقت افطار که داخل خانه میشدم ظرف چهار کجی پرازاب و گره نانی در سران گذاشتم میخیزم و در بالا می گریه مان پاره خورده و پنهان کردم در آن روز خواش نمودم می گفتم پیرانها را میخواهم بمن کفایت میکردند و در موسم زمستان پوشک زمستانه در وقت تابستان لباس میپوشید و حال انکه روزها برای او زدم و بخانه میباشیدم و طاروب می کشیدم و کوزه را خالی میکردم و در وقت افطار که بخانه میرفتم

طریف

علان

عمره و حاکم و عطار

ابو جانی و بنی و عبد الله

ابو جعفر و ابی و علی بن محمد

شانه که یکن لعل الجبار ارضه و اهل الجده طاعنه و عباده بلا حجة بسع على بها و امام يؤتم به و يفتد بسبل سنه و منهاج قصه و از حجاب
 بته ان تكون احد من اعداء الله لنشر الحق و طي الباطل و اعلاء الدين و اطفاء الضلال فقلبك يا بته بلزوم حوائى الارض و تتبع اقا صبه
 فان لكل ولى من اولياء الله عز وجل عدو و مقارعا و صندا مازعا افراضا المجاهدة اهل نفاقه و خلافة اهل الاتحاد و العناد فلا يوحش
 ذلك و اعلم ان قلوب اهل الطاعة و الاخلاص نزع اليك مثل الطير اذا امت او كارهها و هم معسر يطعون بحائل الزلة و الاستكانة و هم
 عند الله برده اعزاء ببرزون بانفس مخللة محتاجة و هم اهل الفسقة و الاعتصام و استنبطوا الدين فوازروا على المجاهدة الاضداد
 الله باحتمال الضيم لئلا يمتهم بالانتاع العز في دار القرار و جليلهم على خلافتك الصبر لكون لهم العاقبة الحسنة و كرامته حسن العقب فاقبتر
 يا بته نور الصبر على موارد امورك فتر بذل الصنع في مصادرها و استشر العز فيما يوجب تحط بما تجد عليه انشاء الله فكانت يا بته
 بتأييد نصر الله فدان و تبهر الفج و علو كعب قد خان و كانت بالرباب الصفر و الاعلام البيض تحف على انشاء اعطافك ما بين الحطيم
 و زمره و كانت بمرادف البيعة و تصاف الاله بتناظم عتلك تناظم الدر في مثالي العفود و تصاف الاكف على جنبات الحجر الاسود تلوز بفتائل
 من ملائكة برآهم الله من طهارة الولاء و نفاسه القرينة مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة افئدتهم من رجس الشقاق و لبنة عراكمم للدين
 خشنه ضرايبهم عن العدوان و اضحى بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عبادتهم يدبون بدین الحق و اهله فاذا اشددت اركانهم و تقوى
 اغمارهم فدت بمكانتهم طبقاه الامم اذ بعثت في خلل شجرة دوحه سبقت افنان عصونتها على حافات بحيرة الطبرية فعندها بنى الوصيح
 الحق و سجد ظلام الباطل و بقصم الله بل الطغيان و بجد مغالمة الايمان بظهر بلا سقام الافان و السلام الرقاني بود الطفل في المهدى و
 استطاع اليك فهو صناديق الواسط الوحش لم يجد مخول مجازا تهز بك عصان العز نضرة و تستقر بواني العز في قرارها و توب شوارد الدين
 الى او كارهها بنها مل عليك سحاب الظفر فتحن كل عدو و تنصر كل ولى فلا يبعي على وجه الارض جبار و لا جاحد غامط و لا شان مبغض و
 لا معاند كاشع و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و چونکه این کلمات فصاحت باات و ففرات بلاغت استعانت طرز خوش و سبل
 دلكر داشتند لهذا بنده جانی برای ارباب نور بدین هائ ناظران و سرورد لهای مطایفه کنندگان این کتابانهارا بعینه مرقوم ساخت بعد
 بعد از آن ترجمه برداشت خلاصه مضمون آنها اینست که بدرستی پدرم رحمت خدا بر او و اولاد او باد از من عهد و پیمان گرفته در اینکه
 برای خود و وطن قرارند هم در روز زمین مکر جابهایی پنهان ترین و دورترین را تا اینکه امر محفی بماند و مرتبه خود را از جمله ها که اهلان
 و فتنه ها امتان تازه کمره شدن محافظت نمایم پس از اینجهت مرا بیست نل های بلند ریگها انداخت و جابهایی بر رب زمین محییام و انظار و
 کار را می کشم زیرا که در انوقت امر ظهورم میرسد و جرج خلافت زابل گردد و پدرم از خزائن حکمتها و اسرار علوم جبرها بمن تعلیم نمود که هر
 پان را از ان بخواه ها نمایم هر انچه تو را از هر انجا احتیاج گرداند پس بدان یا ابا اسحق که پدرم صلوات الله علیه بمن فرمود که ای پسر
 بدانکه خدا بمن جل شانه اطراف روی زمین و اهل طاعت و عبادت خود را خالی نمیکند از وجود محبت و امامی که باعث بلند مرتبه خلافت
 و پیشوای و مفید ای ایشان است ای پسر من امید جان دارم که تو از جمله کسانی باشی که خدا بمن ایشان را برای منتشر ساختن حق و برچیدن
 اساس باطل و بلند نمودن بنای دین و خاموشی آتش کراهی میباید نمود پس قرار گرفتن را در جابهایی پنهان و دور بر خود لازم بداد زیرا که هر
 یکی را از اولیای خداد شمنه است زند و ضد است نزاع کنند از اینجهت که جهاد را با اهل نفاق و خلافت از ملحدان و معاندان و
 میبندند پس تو را بسببای دشمنان متوحش نکردند زیرا که از قدیم زمان تا این وان شیو اولیاء الله این بوده و بدانکه دل های اهل
 طاعت و اخلاص بسوی تو مشتاقند مانند اشپان مرغان در وقتی که آشیانه خود را خالی نمایند و ایشان جماعی هستند که بمیان خلافت با
 احوال بیرون میبایند که ازان احوال ذلت و فروغ ایشان مظنون میشود با اینکه پیاره امور که از مواقع مظنه ذلتند داخل میشوند و
 آنکه در نزد خداوند کرد کار عزیز و بنکو کار اند و در نظر خلافت با احتیاج و پریشانی حال جلوه میکنند و حال آنکه اهل قناعت و عقند
 بغیر خلافت قناعت ایشان را فخر و پریشانی حال خیال میکنند و ایشان چنانند که دین را استنباط نموده انرا بمجاهد دشمنان محکم
 کرده اند خداوند عالم ایشان را تحمل ظلم و ستم مخصوص گردانید تا اینکه ایشان را در دارالفرار بوسعت عزت رساند و ایشان را از د
 صبر و شکیبائی خلق کرده و در وقت ستمدیده کی صبر نمایند تا اینکه بر بنکوی عاقبت و کرامت عقیقه فایز گردند پس ای پسر من در مقام
 و منصب ذلت را با نور صبر نورانی گردان در ان مقام با ذلک صنع خدا و احسان او فایز شوی بغیر خدا بمن ان مصائب از تو بر گرداند
 و چنان بدان که مصائب بلیانی که تو میسرند سبب عزت تواند با اینکه بنک بخت شو بچیزهایی که در مقابل آنها تو را مدح و ثنا کنند
 شود ای پسر من کو با نور چنین محییتم که در این نزدیکی بیاری خدا مؤبد گردیده بغنی و ظفر و عزت و غلبه بر دشمنان فایز شده و کویا
 علمها زرد و علمها سفید را در مابین حطیم و زمره در اطراف و جوانب تویی بینم کنایه را که خداوند عالم ایشان را از دوسنه پاک و طین
 پاکیزه خلق نموده در حالیکه در آنها ایشان از حیر و نفاق و جاث مخالف باک و پوششها شان برای دین و این زمست بغیر با حکم

کتابکے حضرت قائم مدینہ

دینہ اطاعت و انقیاد دارند و اینها نشان از ظلم و تعدی نمودن در راست و رو بهائے شان بسبب قبول شدن در درگاه الهی
 میگردند و اشکارا است و شاخها نشان بسبب فضل و هنر و تازگی و بدین حق و اهل ان ایمان آورده از پی هدی که بتو بیعت کنند و در دست
 توصیف منورزند و در گرد و سرش منظم میشوند مانند منظم شدن در گرد کردن بندها که رشته انهاد و قد است یا اینکه هر دم و سیر
 رشته آنها بهم بسته است معنی اول کتاب از سخن و در رشته ایشان است و در کتاب است از اجتماع ایشان در یکی زیرا وقتیکه هر دم و سرش
 کردن بند بهم بسته گردید و در زهای ان در انحال در یکمن ان جمع میشوند و کفهای دستهای ایشان در اطراف حجر الاسود مجتمع میشوند و در ان شان
 بدو رخا نه تو بهم خورد. میشوند و وقتیکه بدنهای ایشان محکم گردیدند و عمرهای ایشان قوام مییابند اندانگاه در سابه هاد و خت برزگی شاخه
 ان طولانی شد بعدیکه اطراف بحره طبریه را که نام جاپست گرفته بتو بیعت میکنند و بسبب اجتماع با محاربه ایشان طوائف اهل بدعت ضلالت
 منقرض و پراکنده میشوند و در انوقت صبح حق روشن و تاریکی باطل زایل گردد و بسبب ان خداوند عالم طغیان را می شکند و راههای ایمان
 را بعد از محو شدن انها بحالت اول بر می گرداند و بسبب تو ظاهر میشود اینکه اهل زمین برض روزگار مبارک بودند یعنی عقول و ارواح ایشان
 علبل بود. انداد زاله بازمانده اند و نیز ظاهر میشود اینکه رفقای تو انگونه مرض و علت سالر بوده اند و در انوقت بجز در کجوان است و در
 میدارد که قدرت داشته باشد بر اینکه ببرد تو باید از راه افتاد کان و حبیبان تو را به نیامند یعنی انانکه از راه شریعت و درند و از احکام الهی
 و از تو وحش نموده بسو تو نمی آیند و اطراف دنیا از تو حسن و بها کسب نموده شاد و فرح میکنند و شاخه ها عزت ازین وجود تو و تازگی
 بشوق و جنبش می آیند و بناها عزت در ره فر خود قرار می گیرند و بسبب تو مرغان رمیده احکام با شایانها خود بر می گردند یعنی احکام دینیه آنها
 که محو و مضحل گردید در انوقت بسبب جود شریعت و رونق و رواج می یابند و ابرها فتح و ظفر برای تو می یابند انگاه کلوب دشمنان گرفتار ایشان
 خفه خواهد نمود و سنان خود را نصرت و یاری خواهد کرد پس در انوقت در روز زمین نه ستمکاری که از حق عدول کنند است باقی
 میماند و نه منکر که حضرت شما را ند حق است و نه عیب که در دشمن دارند تو و نه دشمنی که از تو اعراض کنند است هر که بخداوند کار ساز تو
 نماید هر ایند او را کفایت میکند بدو رسیده که خدا اینهم هر چه که اراده بکند از امر رساند بعد از ان فرمود یا ابا اسحق گفتگو این مجلس را خفیه نداد
 مگر از کسانی که اهل صداقت و باتورادان دینی اند بعد از ان فرمود که وقتیکه علامات ظهور و بظ پدیدار شد و از ان مکن و با برادران دینی خود
 که بسو نشانگاه یعنی و نور چراغ هادیین سرعت کنند اند بسو ما بیایند ان شاء الله در انوقت رشد و هدایت خواهد یافت بعد از ان زمان
 در خدمت انحضرت بودم از احکام دینیه و مسائل علمیه و لطائف حکمیه از او اخذ میکردم تا اینکه از ضایع شدن کتابکده را هواز گذاشت
 بودم ترسیدم زیرا که مدت مفارقم از ایشان طول کشید انوقت از حضرت اذن بر کشتم طلبیدم و عرض کردم که از مفارقت خدمت و
 بسیار دارم و بر عین خود از حضور پر نورث غصه بشمار میخورم انگاه دعا خیریکه برای من و اولاد و اقاربم بمنزله نذر بود در حق من کرد
 و وقتیکه کوچ کردن من نزدیک گردید و در قصر افتاد ان نمود در وقت صبح بغیر و ذاع و تجدید عهد بخد متشرفتم و مالی که از پنجاه هزار
 بیشتر بود با خود بردم و عرض کردم که منت بر من گذاشته اند قبول فرمایند پس تبسم نمود و فرمود که این زاد و رفت بر کشتن برای خود من
 کن زیرا که سفر تو در از است و بیایانهای زمین در شت بسیار و از قبول نمودن ما انرا اند که هکین میباشی زیرا که مداح و شاعر که بایستی بر
 تقدیر قبول ان برای تو بکنیم کردیم و یاد آور و قبول منتهی که بایستی در وقت نگه داشتن انمال نمایم نمودیم بغیر از ان لو ان از تو منت قبول
 نمودیم و تو را بعد از ان یاد خواهیم نمود پس خداوند و اهل العطا با تو را در چیزها که بتو عطا نموده برکت بدهد و انها را که عطا فرموده بر
 تو اتمی گرداند و برای تو بهترین ثواب احسان کنندگان را بنویسند زیرا که فضل و احسان در پد قدرت است و از او مسئلت میکنم که تو را با
 سلامت نصیب حفظ مصلحت و منفعت در وقت مراجعت بسو اصحاب خود برگرداند و راه را بر تو مشقت نکر داند و تو را در مقام
 و برهان حیران و سرگردان ننماید و از اد و نفس تو بطری محکم گرداند که هرگز ضایع و زایل نشود بعد از ان فرمود یا ابا اسحق خدا اینهم
 ما را با احسان قانع گردانید و نفوس ما را چنان نموده که بدوستان خود اعانت و حمایت میکنم مگر از راه نصیحت و خلوص نیت و مکر از
 راه محافظت طریقه که مناسب نفوس و بلند مرتبه است بعد از ان از خدمت انحضرت بر کشتم در حالیکه حمد و ثنای الهی را می کردم در مقابل
 اینکه مرا هدایت و ارشاد نمود و بمن فرمایند که در زمین را از وجود حجه و اضحی و امام قائم خالی و معطل میکنند دارد و این جز را بشمار و را
 نمودم تا اینکه بصیرت اهل یقین را بنفرازم و با ایشان یفهمانم که خداوند عالم در طبریه را منقطع نکر داند و آنچه که بمن ظاهر شده بود منتشر
 نمودم برای اینکه اعتقادات اهل طریقه مرصیه محکم و قوت ایمان شان بشیر کرد و الله بهد عنی شاء الی صراط مستقیم در کتاب کمال الدین از
 مظفر علوی و از ابن عباسی و از پدرش و از جعفر بن معروف روایت کرده او گفته که ابو عبد الله بلخی بمن نوشت که عبد الله سور بن جبر
 گفت که بیایغ بنی غامر رفتم چند نفر طفلی دیدم که در کودال ای با هم بازی میکردند و جوانی که در سر سجاده نشسته دیدم در حالیکه اسب من خود
 را بدهنش گذاشته بود در انحال از ایشان پرسیدم که این جوان کیست گفتند این م ح م در بر حسن عیبهما است و او را بر پدرش شبیه دیدم

مجلسی که در کربلا

کتاب که خست قائم را دیده

۱۵۶

در کتاب مذکور آورده که از شیخی از اصحاب حدیث که احمد بن فارس را دیده بودم داشت شنید میگفت که در همدان حکایتی شنیدم و از بعضی
از برادران دینی خود چنان شنیدم بودم نقل نمودم و از من التماس نمود که از این را و بجهت خود بنویسم نگاه نداشتیم که مخالف خواستن وی نماید
از نوشتن و بجهت که از این نقل نموده بود نشان دادم و از حکایت اینست که در شهر همدان جماعتی بودند که میرزا شاد اشتهار داشتند و هر
ایشان اظهار تشیع نمودند و مذهبشان مذهب امامیه بود نگاه پرسیدم که سبب چیست که شما این طایفه از میان اهل همدان قبول تشیع نمود
اند شیخی از ایشان که آثار صلاح و تقوی زاد را می بینیدم در جواب گفت که سبب این اینست که جمعی ما که هر ماه با او منتسب می شویم بعضی بیرون
رفت چنان نقل نموده که وقتی که اعمال حج را تمام نمودیم بر کشتیم از راه بیابان می آمدیم ناگاه شوق کشید که از راه حله فرو داریم قدری پیاده راه برویم
پس باین آمد زمان بسیار راه رفتیم تا اینکه خسته گردیدیم و در پیش خود گفتیم که اندکی می خواهیم تا اینکه راحت شوم و وقتی که اخرا قافله می رسید بکر می نمود
پس خوابیدیم و وقتی که بیدار گردیدیم دیدیم که اثنای راه می آمدیم و هوا بسیار گرم شد و اعدا را ندیدیم از این حالت متوحش گردیدیم و راه و نشانی نداشتیم
و بخداوند عزوجل توکل نمودیم و در پیش خود گفتیم که بهر سمت که می رویم و قدری راه رفتیم ناگاه بچشم میسر و بر ترازو رسیدیم که گویایم
باریدن باران قریب العهد بوده یعنی گویا که زمان فیللی پیشتر از آن باران باغیا باریدن بود و خاکش به زمین خاکی بود و در آن سرزمین قصر یکی
مانند شمشیر صیقل دار می دید رخسید بنظر می آمد در پیش خود گفتیم که شاید اینست که می بینیم که این قصر چیست که از راه می گذریم و نشسته ام پس
از آن قصد نموده رفتیم و وقتی که بدور آن قصر رسیدیم و نفر خد متکارسعید زنگ زد دیدیم و بایشان سلام کردیم با حسن وجهی جواب سلام دادند و
گفتند که در اینجا پیشین بلد سینه که خدا پیغمبر در حق تو از ادعیه نموده و یکی از ایشان برخاسته داخل کردید و اندکی در ملک نمود بعد از آن
بیرون آمد گفت که برخیز و داخل قصر شو پس داخل گردیدیم ناگاه قصری دیدیم که در میان تر از آن هرگز ندیده بودیم در آن حال انچه متکاز
پیشتر افتاده بود را که در میان خانه کشیده شده بود برداشت بعد از آن گفت داخل شو پس داخل آن خانه گردیدیم ناگاه جوانی دیدیم که در میان
نفر نشسته و شمشیر را در دست گرفته و باله سرش از بران شده بطرزیکه نزدیک بود که طرف ایشان را بران بخواند و بخواند مانند ماه
شب چهارده شب بود که در آن یکی بدرخشید پس سلام کردیم و جواب از آن با حسن وجهی دیدیم که از آن گفت که با ما می آید که من می بینم
بغذا اسر کنند بمیدانم تو که می گفتی منم تا اینکه ازال می داشت منم آنکه در آخر زمان با این شمشیر اشاره بان شمشیر و پنجه نمود خروج می کنیم
و زمین را بران عدل و قسط گردانیم چنانکه بران ظلم و جور کردید و وقتی که این را شنیدم افتادم و صورت خود را بر زمین مالیدم فرمود که چنین
کار مکن و سرت را بردار و تو فلان شخصی و از اهل فلان شهر از شهر ها جیل که از این همدان میگویند عرض کردم که ای سید من راست فرمودی
بعد از آن فرمود که آباد و مست می آید که بگو اهل و عیال خود بر گردی عرض کردم که ای میروم و بایشان از آنچه که خدا پیغمبر در آنجا بران
من میسر نمود مرده می بینم در آن حال با انچه متکاز اشاره نموده او دستم گرفت و کپس بمن داد تا من بیرون آمدم چند کلاه برداشتم ناگاه
ناگاه بان درختها و منان می بینم بنظر می رسید نگاه بمن گفت که در نزدیکی شهرها شهری هست مشهور با سنا آباد این شهر بسیار است دارد
اری این سنا آباد است برو و وقتی که این را گفت بمنم و متوجه شدم دیگر او را ندیدم و داخل سنا آباد گردیدیم آنکس را ملاحظه کردم دیدم که چهل و پنج
دینار هشت را بخا دارد همدان گردیدیم و طایفه خود جمع نموده بایشان با پنجه که خدا پیغمبر برای من میسر نموده بود مرده دادم مادامیکه از
آن دینارها در نزد من باقی بود جز و برکت داشتم **هولف** گوید که کان دارم که سنا آباد همان بلد است که امروز مشهور با سنا آباد است
و از او گفت مثل این قصه را از جماعتی که از اهل همدان شنیدم بودند نقل نموده در کتاب کمال الدین از **مظفر علوی** او از این عیال او از پدر
او از احمد بن معروف او از ابی عبد الله بلخی او از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر بن زید غلام امام رضا علیه السلام بوده روایت نموده او گفته که در وقت
جعفر کذاب بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سر میراث نزاع میکرد صاحب الزمان از سینه که جعفر داشت در آمد و گفت یا جعفر ترا شنید
که بجعفر و میراث من منصرف می شوی جعفر از این سخن متحیر ماند و میوهت کردید بعد از این غایب جعفر هر چه که در میان مردم او را جستجو نمودند
پیدا نکرد و وقتی که مادر امام حسن عسکری وفات نمود از جانب آنحضرت امر صادر کردید که او را در خانه آنحضرت دفن نمایند ناگاه جعفر بایشان منان
نمود و گفت که خانه از منست بمنکه دارم که در آنجا دفن کرده شود در آن حال صاحب بیرون آمد و گفت یا ابی جعفر آیا این خانه خانه کشت که ادعا میکنی بپدر
از آن غایب کردید او را پیدا کردید در کتاب کمال الدین او را که خبر داد بما ابوالمحسین علی بن احمد بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن موسی بن جعفر بن محمد
بن عبد الله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفت که در کتاب مردم دیدم نوشته بود که خبر داد بما محمد بن احمد
طوال او از پدرش او از حسن بن علی بن طبرستان او از ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار او گفته شنیدم از پدرم میگفت از جدم علی بن مهزیار شنیدم می گفت
که در خوابگاه خود خوابیده بودم ناگاه در عالم رؤیا گفتم زاده دیدم میگفت که امسال حج میکنی که بصاحب الزمان ملاقات میکنی در آن حال با فرج و
سرور از خواب بیدار شدم و مشغول نماز گردیدم تا اینکه صبح طلوع نمود نماز صبح را کردم بیرون رفتم و جستجو و حجاج نموده چند دفعه طریقی که
اورده بیرون رفتم داشتند سدا نمودم پیشه نمودم با کسانیکه پیشتر از هر چه میفروختند رفتم در حالیکه اراده کوفه داشتم و وقتی که ناچار می شدم از کوفه

گویند که

از آنکه گویند
مظفر علوی

علی بن محمد بن

خود پائین آمدن و متاع خود زائے ثقات برادران دینی خود سپردم و بیرون رفتن اولاد امام حسن عسکری را سپردم هر چه که جسته بودم اثر
 بنافتم و خبری نشنیدم و با کسی که پیش از سایرین از انجا بیرون رفتند رفتم در حالیکه ازاده مدینه داشتم و قبکله داخل مدینه کردم و خود را
 نمودم از مرکب پائین آمدن و متاع خود را بجمعه برادران دینی سپردم بیرون رفتن برای اینکه در خصوص اولاد امام حسن عسکری خبر نیت و بران
 مطلع باشم خبری نشنیدم و نه بر اثری بر خودم با انحال بودم تا اینکه حجاج کوچ کرد و روایت مکه گذاشت بیرون رفتند من هم با ایشان بیرون رفتم
 تا اینکه بمکه رسیدم و فرود آمدن منزل خود را محکم نموده بیرون رفتم اولاد امام حسن عسکری را تفحص میکردم پس در این باب خبری نشنیدم
 و اثری بنافتم و در میان پائین آمدن و متاع خود چگونگی مطلب خود متفکر بودم و نفس خود را املات میکردم در آن بین شبیداراده نمود
 که اطراف خانه کعبه از حجاج خالی کرد تا اینکه طواف بکنم و از خدا بکنم تمام که مرا باز رو که کرده ام برساند و قبکله کعبه از حجاج خالی کرد
 بروخاستم که طواف تمام نما که جوان خوش روی و خوش بوی و رو حرا دادم که با طافه پاره از کمرش مانند فوطه بسنه و با طافه دیگر بدش را
 پوشید بطریقه بکف از بر بغل داشت او را بر رگستان چشماند تو با حرام انداخته و طریقه دیگر شراب گردانید بدوشش انداخته
 در انحال او را جنبانیدم بسو من متوجه گردید و گفت که از اهل کجائے گفتیم از اهل انحال گفت ابا انحال بن خطیب پیشانی گفت خدا رحمت کند
 او را که داعی حق را اجابت نمود گفت رحمة الله بدوستی که او روزگار و روز می داشت و شبها را نا بجا میبرد و تلاوت قرآن مینمود و در
 دوست می داشت ابا در انحال بن مهرانم انگاه گفت که ابا الحسن خوش آمد با پیشانی اند و نفر را که از وطن دور و مجبور افتاده اند
 گفت ای کف ایسان کیسند گفتیم محمد و موسی گفت چه کردی از نشانه را که در میان تو و امام حسن عسکری بود گفتیم در پیشم است گفت در آن
 انگاه انکسری ربا که در تکفین محمد و علی نفس بود در آوردیم و قبکله از ادب که بر پیشانی کرد و در حال کریمه گفت که با امام حسن عسکری خدا
 رحمت کند بدوستی که امام عادل و پیر ائمه و پیران بود خداوند عالم تو را در فرد و مرا علی باید از خود ساکن گرداند بعد از آن گفت ابا
 الحسن بمنزل خود برگرد و برای سفر میباید و قبکله تلخ از شب گذشت و دو ثلث از آن باقی ماند نزد ما بیا بدوستی که باز رو خود میرسد
 پس بمنزل برگشت متفکر بودم تا اینکه انوقت در رسید در انحال برخاستم و پالان مرکب را در آوردم و اصلاحش کردم بر پشت مرکب گذاشتم
 سوار شدم بر اه افتادم تا اینکه شعب سپیدم ناگاه همان جوان را در انحال دیدم میگفت که اهلا و سهلا ابا الحسن کو از اباد تو را بدوستی که
 بوائی شرفیابی خدمت آنحضرت ماذون کشته بعد از آن بر اه افتادیم تا اینکه از عرفات و منی مرا گذرانید بدامنه کوه طائف رسیدیم انگاه
 گفت ابا الحسن فرود ای و برای نماز شب میباید پس هر دو فرود آمدیم و از نماز فارغ شدیم بعد از آن گفت که نماز صبح را هم بکن بکن
 بطریق اخضر از ابل بیار پس انرا بطریق اخضر بجا آوردم و او هم سلام داد نمازش را تمام نموده بعد از آن سبح نموده صورتش را انحال
 مالید بعد از آن سوار گردید و مرا هم بسوار شدن امر نمود بعد از آن بر اه افتادیم تا اینکه ببالای کوه طائف رسیدیم انگاه گفت که نکا
 کن تا به بنیم که چیزی بنظر مینرسد یا نه بن نگاه کرده سر زمین پاکیزه بر کبانه دیدم و گفتیم ای سپید من سر زمین پاکیزه بر کبانه دیدم گفت اباد
 بالای آن سر زمین چه میبینی بن نگاه کردم ناگاه تلی دیدم و در بالای آن همه بنظر آوردم که از شدت نور انبساط مانند آتش میسوخت گفت ابا
 چیزی دیدی گفت چنان چنان دیدم گفت یابن مهران دل را شاد دار زیرا که در انجا از رو و از زمین حاضل میشود بعد از آن که پائین کوه
 رسیدیم گفت که از مرکب فرود ای زیرا که انجا جاییست که سرکشان در انجا دلبل میباشند پس او خود فرود آمدیم گفت یابن مهران اخضر
 را حله را اردست بگذار گفتیم بعه که بگذارم گفت انجا دزد و دغل میباشد زیرا که انجا حربه است که داخل نمیشود بان مکر و دست ناز
 انجا بیرون میزد مکر و دست پس را حله را سر خود گذاشتم و باو رفتم و قبکله نزدیکی چیده رسیدیم بن پیشه گرفت و گفت که در انجا جاییست تا قبکله
 ماذون شوی پس داخل چینه کردید بعد از آنکه زمانی بیرون آمدن میگفت که خوبه باد تو را بدوستی که مطلب داده شد پس بنیم آنحضرت
 داخل شدیم ناگاه دیدم که آنحضرت در رو و دوشکی از پوست سرخ که در رو و منطی و ان نوعیست از فرش انداخته شدن بود نشسته و بر مکتای
 از پوست بکره باد در انحال سلام کردم و جواب فرمود پس او نگاه نموده رو مبارکش مانند پان فرزدیدم نه خفت و سبکی داشت و نه پروا
 وجود داری بلکه معطل الحال بود قامتش نه بسیار دراز و نه بسیار کونه و قدش راست بود نه کج و راز او و سینه چیم و بلند بینی و بر صورت
 و در صورت راستش خالی بود و قبکله آنحضرت را مشاهده نمودم عقلم در وصف و نعت او میگردانید بعد از آن فرمود یابن مهران برادر
 دینی خود را صد عراف در چه حال گذاشته گفتیم در تنگی عیش و معشیه بد حال گذاشتم در حالیکه شمشیرها اولاد شیطان یعنی بنی عباس بر
 سر ایشان پی در پی در میزد حضرت فرمود تا ائمه الله انی یوفون کون کویا که ایشان را بنی بنی عباس و امی بنیم که در خانه ها خودشان کشند
 و غضب الهی ایشان را شب روز گرفته عرض کردم که یابن رسول الله این حادثه کی واقع خواهد شد فرمود در وقتیکه در میان راه کعبه بان
 طایفه ها که در ایشان اصله بنیست و خدا و رسول از ایشان بیزار است طایفه بنی نضیر و طایفه بنی نضیر در میان ظاهر کرد و در میان سر
 چند سئو از نور مانند سئو بنی نضیر میباشند و در انوقت شریعی از ارمیه و از انجان بیست کوه سبانه در پشت شهر زیمه که منقول

ایمان محمدی را از اعدایان

از خب

مؤلف کو

علامہ شریعت

بگوئے سنج که متصل بگوها طافا دست خروچ میکنند و میان او و مردی جنگ شد بگر واقع میشود از شدت طفل خورده است
برگردد و بزرگ سن شد پیری میرسد و در میان ایشان قتل ظاهر میشود در آنوقت منظر خروج او باشد بهمت بغداد و در
بغداد بسیار رنگ میکنند تا اینکه بمهاجران میاید بعد از آن شهر واسطه وارد کرد و در آنجا یکسال یا کمتر مکث میکنند بعد از آن
بهمت کوفه بیرون میروند و در میان شان از نجف تا شهر جرج و از آنجا تا بغری جلد شد بگر واقع میشود که عطفها بسبب زایل میشوند
آنوقت کرد و طائفه بجلاکت میرسد و هلال نمودن مابقی ایشان در عهد خلافت بغداد از آن تلاوت فرمود **بسم الله الرحمن الرحيم**
اَبُو اَمْرًا لِبَلَا وَاَنْهَارًا فَجَعَلْنَا هَاجِسًا لَكَ لَمْ تَقْنِ بِالْاَمْنِ بَعَثْنَا رُوَاحًا مِنْ قَرِيبٍ اَمْدُ بِنِ اَنْزَاهَا لَمْ يَمُودِ بِمِ بَطَرٍ نَكَبُ كُوَا اَزَاوَلِ
همچو بنوده انگاه عرض کردم که یا بن رسول الله مراد از امر چیست فرمود که ما بپیم امر خدا و لشکر او عرض کردم که وقت ظهور نزد باشد
فرمود و افریت الشاعرة و انشق القمر یعنی روز قیامت نزد باشد ماه مدشق یعنی وقت ظهور نزد باشد انشاء الله **هو** کتب اخذ
نامها را و این قصه احتمال هست که از جهت شباهت کسان باشد که از ایشان روایت کرده اند یا اینکه این قصه ها متشابه برادران
اتفاق افتاد باشد و اظهار است که علی بن مهزیار را و ابی جعفر ثمان علی بن ابراهیم بن مهزیار است برادر علی بن مهزیار مشهور که بحد
منسوب گردید و بعلی بن مهزیار نامیده شده زیرا که باقی بودن خود علی بن مهزیار تا این زمان از عادت دور است و این را باید میکنند
در این حدیث محمد را بحدیث است و ادعای آنکه گفته ابی جعفر محمد بن علی بن مهزیار گفته میشود که از حدیث علی بن مهزیار شنیدم این بر تقدیر
است که لفظ این در میان لفظ ابی جعفر و محمد مضاف شده باشد و حدیث ابی ابراهیم بن مهزیار که بیشتر از این مذکور گردید محتملست باینکه با
حدیث یکی باشد یا از هم سوای باشند لیکن نظر بملاحظه شباهت بنحو نویسان و از این حدیث در کردید و الا هر دو یکی هستند و تعجب از
اینست که محمد بن ابی عبد الله سابقا محمد بن ابراهیم مهزیار را از کسان شمرده که انحضرت را دیده بودند و هیچ کدام را از زوایان ابی جعفر از ایشان
نمرد و بدانکه از این اخبار چنان فهمیده میشود که انحضرت برادر داشت موسی نام و این بقیه است زیرا که ظاهر سایر اخبار از این قبیل است
در کتاب کمال الدین از علی بن حسن بن علی بن محمد علوی روایت کرده او گفته که از ابی الحسن بن جعفر شنیدم میگفت که جبرئیل بمایه دم از جبرئیل
او گفته که در خانه امام حسن عسکری بود ناگاه سواره که یکی از ایشان جعفر کذاب بود اطراف ما را گرفتند و بنهت غارت خانه مشغول
گردیدند و راغمال امپد و از من بقاءم بود ناگاه آن حضرت آمدند که آمد و از در خانه حمله کنان بهمت ایشان بیرون رفت و من با
نگاه میکردم در آنوقت انحضرت در سن شش سالگی بود و او را سوائی از من احاطه نداشتند یا اینکه غائب گردید در کتاب کمال الدین از احمد
بن حسین عبد الله بغدادی و از علی بن سنان موصی او از پدرش روایت نموده او گفته که در وقتیکه امام حسن عسکری وفات نمود
جماعتی از شهر قم و نواحی جبل باره اموال بصری را و او را در چنانکه سابقا میاورند و ایشان خبر وفات انحضرت را شنیده بودند و قتیکه
بصری را می رسیدند احوال انحضرت را پرسیدند و جواب گفته شد که او وفات نموده گشتند و وارث او گشت گفتند که جعفر کذاب
علی النقی است گفتند اردو کجاست گفته شد که برای تفریح و تفریح در شط بکشتی سوار شده بشری خمر مشغول است و در پیشش چند نفر
معتقه هستند و قتی که جماعت اینرا شنیدند با هم مشاهده نمودند و گفتند که امام با این صفها نمیشد و بعضی از ایشان بعضی دیگر گفت که
بیا بید این اموال را پس گردانیم و بصاحبان آنها رد کنیم ابوالعباس احمد بن جعفر حمیری قتی گفت که در آنجا توقف نمائید تا وقتیکه این خبر
و او را امتحان بکنیم تا اینکه صحت و فساد دعای معلوم شود و قتیکه جعفر بکشت به نزد او رفتند و سلام کردند و گفتند که ایستد اماما
قومیم از اهل قم و ما ما جماعتی هستند از شیعیان و غیر ایشان پاره اموال برداشته بخدمت اقای خود امام حسن عسکری آورده ایم جعفر
گفت ان اموال در کجاست گفتند نزد ما است گفت بیا بید آنها را نزد من بکنند این اموال را که ما میاوریم خبر طرئه هست گفتن چنانچه
گفتند که ما هر شیعیان هر یک یکدینار یاد و دینار میدادند و آنها را جمع میکردیم و در توبه کبیره میکردانند و مهرها ایشان را بر آن
زدند و قتیکه بان مال بخدمت امام حسن عسکری وارد میشدیم انحضرت میفرمود که هر انمال فلان قدر دینار است از فلان شخص فلان
قدر است و از فلان کس فلان مقدار تا اینکه هر نامهای ایشان را ذکر می نمود و نقشه را که در مهرها بود بیان فرمود جعفر گفت در حق
گفتند و در حق برادرم گفتند چیزی را که او هرگز از آن نکرده است زیرا که آنها علم غیب است و از آن خبر نداریم کی میبنداند را و گوید و قتی که
اینجا علی بن سحر از جعفر شنیدند شروع نموده بر یکدیگر نگاه میکردند انگاه جعفر گفت که اموال را به نزد من آرید گفتند انمال ما را
بنت بلکه ما اجرت گرفته از جانب صاحبان و کپل شد از این بدهیم مگر بعلایمانی که از امام حسن عسکری دیده ایم اگر تو امامی بر امام دلیل
و برهانی مریکن و اگر نکتی آنها را پس بگویم به صاحبان آنها رد میکنیم هر چه که در خصوص آنها را که ایشان قرار کرد عمل نمائید و راغمال
نزد خلیفه رفت شکایت نمود خلیفه ایشان را احضار کرد گفت که این اموال بجهت تسلیم نمائید گفتند خدا بپیم امورات خلیفه اصلاح نماید
ما بپیم اجیر و از جانب صاحبان اموال و کلمه ایشان بپیماسیده اند که آنها را تسلیم نکنیم مگر بدلیل و معجزه و عادت ما یا امام حسن عسکری

کتابکے حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام

بدین پنج بود خلیفہ گفت کہ لیل و معجزہ امام حسن عسکری در این باب چه بود گفتند کہ صفت دینار را و صاحبان انہا را بیان میکرد و قدر
را ہم نمیکفت و قبتکہ انہا را بیان میکرد انکاء اموال را با و تسلیم میکردیم و بارہا بخند متش اموال میاوردیم و این دلیل و معجزہ را و مشاہد
میکردیم حالا او وفات کردہ اگر اینہر ہم صاحب این امر است باید معجزہ را کہ برادرش میفرمود بنماید و اگر نماید ہر اینہا را بر سر میکرد انہم
و صاحبان انہا را دیکہم انکاء جعفر گفت یا امیر المؤمنین ایشان جماعت روغ کو پانصد ہر برادر امیر میگویند و اینکہ میگویند علم غیب است
از انہا بداند مگر خدا خلیفہ گفت کہ ایشان از جانب بکران رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ المبین راوی گوید کہ در انحال جعفر مہیونہ کرد
و جواب نکفت انجماعت گفتند کہ گیسے بفرماید کہ ما را مشایعت نماید تا اینکہ از اینجا بیرون رویم برای اینکہ گیسے منہر عن احوال مانسود راوی گوید
کہ بنقیب اینجا امر نمود و ایشان را مشایعت نمودہ از شہر بیرون کرد و قبتکہ از شہر بیرون شدند جوانی رہنمائی کہ کو با خدمتکار بود ہمراہ ایشان
بیرون آمد و صد نمود کہ با فلان بن فلان بن فلان مولای شما شما را میخواند اجابت و خواہش او بکنند ایشان گفتند کہ ابا توئی مو
حاکم معاذ اللہ من بعد مولای شما ہم بیاید تا اینکہ بیرون او برویم ایشان گفتند کہ با انجوان رفتیم تا اینکہ بخانہ امام حسن عسکری داخل شدیم
ناگاہ قائم زاد بدیم کہ در بالائے تخی نشسته کو با کہ در حسن و بہا و جمال پارہ خواہ بود و در برش لباسہا سبزه دانست با و سلام کردیم و جواب
شنیدیم بعد از ان فرمود کہ ہر ان اموال فلاں مقدار دینار است فلاں شخص فلاں قدر فرستادہ فلاں شخص فلاں قدر پس انہا را و صفت
نمود بعد از ان لباسہا و بارہا و چہار پانچان ما و صفت نمود انکاء عاہلی برای بجا آوردن سکر الہی بچند افتادیم و برای تقطیع انحضرت در برابر
زمین را بوسیدیم بعد از ان ہر چہ کہ خواستیم از او پرسیدیم و جواب با جواب شنیدیم و انحال را بخند متش او دیم و ہما فرمود کہ بعد از این دیکہ
بسر من را می پناوریم و فرمود کہ در بغداد برای ہما کسب انصب تمام ہر چہ کہ اموال او ردی با شد بنزد او بیاورید و توقعات ما از نزد او
میاید و بایہ العباس محمد بن جعفر قتی جبرے گفتے با قدر از حوط عطا نمود و فرمود کہ خدا ہم تو را در خصوص وفات امیر عظیم کرامت فرماید بعد از ان
از خدمت بر کسب راوی گوید کہ ابی العباس تبل ہر ان ترسیدہ وفات نمود بعد از ان کتاب ما چنان بود کہ احوال را ببغداد می بردیم و بوگلای ان
حسرت کہ در اینجا ایشان را نصب نمودہ بوسلیم میکردیم و توقعات بدست ایشان برای ما بیرون میامد پیشہ صدوق گفتہ است کہ این خبر
دارد با اینکہ خلیفہ چگونگی این امر را بے کیفیت صاحب را میدانست و مکان را میشناخت بدین سبب انجماعت احوالی کہ او را بودند
دست داشت و شرجعفر کتاب از ایشان باز داشت و ایشان را بدین اموال بجعفر امر نمود لیکن دست میداشت کہ امر انحضرت از خلافت
مخفی و پنهان نماید برای اینکہ بوری راہ بنابند و او را نشناسند تا اینکہ امر خلافت فتن فتنل و مغشوش نکرد و بعد از وفات امام حسن عسکری
بسی ہزار دینار بر رسم رشوہ نزد خلیفہ بردہ با و گفت کہ یا امیر المؤمنین مقام و منصب برادر را برای من قرار دین خلیفہ گفت بدانکہ مقام
مرتبہ برادر را با ما نبود بلکہ از جانب خداوند کرد کار بودہ ما ہر چہ کہ سعی و تلاش میکردیم کہ مرتبہ او را بپست کنیم خداوند عالم از انمغیر
ابا نمودہ و روز بروز او را بسبب تقوی و حسن ظاہر و علم و عبات کہ داشت بلند کرد اند اگر تو ہم در نزد شیعان برادر را بدین منزلہ
احتیاج بمانداری و اگر در نزد ایشان ابن منزلة و انداری و ان تقوی و علم و عبات کہ در برادر را بودند در تو نیستند ہر اینہا را دادن ما مقام
برادر را بآب و فائدہ برای تو نمی بخشد در کتاب الغبنہ از جعفر بن مالک او از محمد بن عبد اللہ بن جعفر او از محمد بن احمد انصاری روایت نمودہ او گفت
کہ جماعتی از طائفہ مفوضہ و مفوضہ کامل بن ابرہیم مدینہ را نزد امام حسن عسکری فرستادند کہ کامل نقل نمودہ کہ در انوقت من در شہر
خود گفتم کہ از انحضرت میسرسم کہ احدی داخل بہشت نمیشود مگر کسی کہ بشناسد چیزی را کہ من شناختم و اعتقاد نماید بچیزیکہ من اعتقاد
نمودہ ام پس قبتکہ بخند متش انحضرت داخل کرد بدیم لباسہا سفید و نرمی در بر انحضرت دیدیم و در پیش خود گفتم کہ ولی خدا و حجت او ما را
بمذا را و مواساة برادران دینے امر میکنند و او بوشیدن لباسہا از ما را نمی بفرماید و خود من انہا را میپوشد و انحال انحضرت بدیم کنا
لباسہا از ما را از روی ہر دو را عنایہ کشید ناگاہ دیدیم کہ با بر سر شہا و در شہی از بر ہر لباسہا بر بطر یکہ بیدش متصل بود پوشیدہ
و فرمود کہ این را برای خدا پوشیدہ ام و انہا را برای شما پس در انوقت سلام کردم و در کہ پردہ بران او بران بود نشستیم ناگاہ
با د برآمد بکمت پردہ را با لا نمود ناگاہ در پشت پردہ بخواد بدیم کو با کہ پارہ ماہ بود و در حد چہار سالک با نزد بلان بنظر ما آمد انکاء
بن خطاب نمود کہ با کامل بن ابرہیم و قبتکہ ابراہیم بدیم مویشا بدیم را است شد شدند و بدلہ اطعام کردند اینکہ گفتیم لبس با شہر فرمود کہ
بر نزد ولی خدا و حجت او آمد برای اینکہ از او پرسے کہ ابا بہشت داخل نمیشود مگر کسی کہ بشناسد چیزی را کہ من شناختم و با نچہ کہ تو
اعتقاد نمودہ اعتقاد نماید گفتیم ارے بخدا سو کند یا دیکہم ہر اینہا را ہمین امده ام فرمود کہ بخدا سو کند یا دیکہم کہ ہر اینہا را داخل
شوند بہشت کہ میشود بخدا سو کند یا دیکہم ہر اینہا را داخل بہشت میشود قومیکہ ایشان را چہرہ میگویند عرض کردم ای سید من ایشان
کہا شد فرمود کہ ایشان طائفہ هستند کہ از جهت محبتی بعلی بن ابی طالب دارند بخدی او سو کند یا دیکہم کنند و لکن حق و فضل او را نمی شناسند
بعد از ان از گفتگوی من بکساعت سکوت نمود بعد از ان فرمود کہ تو امده برای اینکہ از صحت و فساد اعتقاد مفوضہ پرسے ایشان در این

در این باب
در این باب
در این باب

کسانیکه حضرت فاطمه را دیدند

۱۶۰

جبرئیل علیه السلام
مؤلف گوید
محمد بن یعقوب

اعتقاد دروغ گفته اند و از اعتقاد اینست که خداوند عالم همه امورات را با بسم تعویض نمود و خودش از تصرف آنها بیدار نگردد و پیر
حضرت فرمود که اعتقادشان در این بابی سراسر است بلکه ماها محل مشیت خداست یعنی هر وقت که خدا چیزی را بخواهد ماها هم از آن میخواهیم
چنانچه خدا بخواهد در حقشان مقرر نماید و ما تراضی الا ان شاء الله یعنی شما چیزی را نمیخواهید مگر اینکه خدا از آن بخواهد بعد از آن پُرده
باز مجال خود کردید در میان من و او خایل گردید و نخواستیم که از ابر دارم نگاه امام حسن عسکری تبسم کنان بمن نگاه کرده فرمود با کامل
دیگر برای چه نشست و حال آنکه از مطلب خبر داد کسیکه بعد از من بر همه خلافت حق است نگاه برخواستیم و بیرون رفتیم و قائم را بعد از آن
دیگر ندیدیم **البخیم** گوید که بکامل ملاقات نمودم و این حدیث را او و پرسیدم بمن نقل نمود در کتاب الغیبه از احمد بن محمد بن علی رازی
از محمد بن علی از علی بن عبدالله بن عثمان از او از حسن بن جلاء روایت نموده او گفته که از ابی نعیم محمد بن انصاری شنیدم و مثل این را ذکر نمود
مؤلف گوید که مراد از طائفه حقه منصفانند از سنی یا از شیعہ یا از هر کدام یکی که باشند و تحقیق این مطلب در کتاب ایمان و کفر خوا
آمد در کتاب الغیبه از محمد بن یعقوب و از احمد بن نصر از او از قنبر که از اولاد قنبر کبیر غلام امام رضا بوده روایت نموده او گفته که در میان
من و کبیر ذکر جعفر گذشت نگاه او بجعفر دشنام داد من گفتم که اما جعفر از جعفر نیست یا غیر از او دیدن گفت من ندیدم اما و لکن غیر از من
بلکه کسی از او دیدن گفت از کسیت که او را دیدن گفت جعفر و بار او را دیدن و او را در این باب حکایتی هم هست و از رشید مصاحب طرادانی خبر
داده شد او گفته که معتمد خلیفه بنو عباس فرستاد در خانه آنکه ما سر نفر بودیم ما را اما مور نمود باینکه هر یکی از ما بیل اسبی سوار شود و اسب
دیگر بر ندارد و با اسب باری بیرون رویم و هر چه که میزدیم در روزی بر داریم یعنی اسب باری بر ندارد و بعد از آن گفت که بیامره
یعنی ستمن رای بر وی و حمله و خانه را بیا و وصف نموده نشان داد و گفت و قتی که با خانه رسید بد خد متکارسجاد رسید و راخانه می بیند آنکه
بخانه هجوم میارید و هر که را در راخانه می بیند سرش را برید نزد من آرید پس بگفت وی بر من رای رفتیم و امر از اجنان یافتیم که او گفته بود و در آن
انخانه خادم سجاد دیدیم که در دستش بند زنجیر جامه میبافت از او پرسیدیم که در خانه که هست گفت که صاحب راوی گوید که بخدا سو کند با
میکنم که هر آنکه از خادم هرگز بماتوجه نکرد و از ما چندان باکی نمود پس بتوی خانه زنجیر ناکاه خانه امیرانه دیدیم و در پیشروی خانه سالیان دیدیم
که هرگز غیر از آن ندیدیم بودیم که بگویم که همه دشمنها را بقی از شل ان کونا و خالی بود و در صحن کسیر اندیدیم و ان سالیان را با لاداشتم
ناگاه خانه بر یکی دیدیم که بگویم که در نوای آن در باب بود و در اخوان حبس دیدیم چنان دانستیم که در روائت و در بالای آن حبس در بر داشتیم
اگر بنیای آن خلافت بود استاده نماز میکرد هرگز بماتوجه نبود و با سبب اما التفات و توجه نمود نگاه احمد بن محمد بن عبدالله بر ما پیشه نمود خواست که در
خانه شود ناگاه بنوی ای افتاد دست و پامزد نزد باب بود غرض شود در انحال دست و راز نموده او را بیرون کشیدم و خلاصش کردم و قتی که
بیرونش آوردیم بچند کشت و ساعتی بدینموال ماند و رفیق دویمین من هم خواست که قدم بخانه بگذارد و رسید با و مانند چیزی که با و لی رسید
نگاه میبوهت ماندیم و مصاحب خانه گفت که از تو و از خدای تعالی معذرت میطلبم بخدا سو کند پاد میکنم هر آنکه من ندانستم که جعفر است این امر که
ما ما مور شدیم چیست و ندانستم که بکشتن کدام شخص میایم و از کرده خود بسوی خدا بیعت باز گشت نموده تو بکردم پس آنحضرت هرگز نگفتند
من توجه نمود و از نماز کردن رو برگردانید نگاه این کیفیت او را ترسانید از آنجا برگشتیم و معتمد منتظر ما بود و بدر بان سپرده بود که هر
که با آنجا رسیدیم ما را نبرد و میبرد و وقت شب با آنجا وارد کردیدیم و در بان ما را نبرد وی داخل نمود نگاه چگونه امر را که بجهت او رفتیم بودیم
از ما پرسید ما آنچه کرده بودیم با و نقل کردیم گفت خبریاد شما با ایدیشتر از من بکسی ملاقات کرده اید و این خبر را با و گفته اید یا نه گفتیم نه گفت که
از بخت خود نا امیدم بعد از آن سو کند ها شد بگوید نمود که اگر این خبر را اظهار بکنید کرد نهائیه شما را من نیز خبرات نکردیم باینکه این
بکنیم مگر بعد از وفات او در کتاب خراج از رشید مصاحب طرادانی مثل این را روایت نموده و در مقام دیگر از این کتاب نقل نموده که بعد از آن
لشکر بسیار بر من رای فرستادند و قتی که داخل خانه آنحضرت شدند از سرداب صد اقرات قرآن شنیدند در انحال با همی بدم در آن جمع
و او را محافظت کردند تا اینکه بیرون نرود و بر زل انسا منتظر بود که هر لشکر داخل خانه شوند بعد از آن او را بگریه ناگاه از راه دردم زد
سرداب بود بیرون آمد و از میان انجماعت گذشت و قتی که غایب گردید برزگشان گفت که سرداب فرو رود و او را بگریه بکشند اما او همان بود
که از سرداب آمد و از پیشرو تو گذشت گفت من ندیدم لیکن شما که دیدید چرا که نشدید که برود گفتند ما چنین و چنان نمودیم که تو او را
بینی از این جهت ما ساکت شدیم در کتاب النجوم آورده که در زمان خود جماعتی را دیدیم که میگفتند ما مهد صلوات الله علیه را دیده ایم و در میان
ایشان کلماتی بودند که از آنحضرت پاره رقیات و مرسله جات که با عرض شد بود اخذ نموده بودند و از جمله حکایات ایشان قصه است که صد
ان بمن معلوم شد و نقل کنند ان مرا اذن نداده که نامش را ببرم انقصه اینست که گفت من از خدا بستم مسئلت نمودم که آنحضرت را ببینم پس در
رو بادیدم که آنحضرت را در روفی مشاهده نمودم زمانیکه آنوقت رسید بمشهد امام موسی علیه السلام و التناء رفتیم و صدائے شنیدیم که پیشتر
ان وقت از آنجا ختم در خانه آنکه صاحب انصاف امام محمد بن محمد را زمارت میکرد و قتی که این را دیدیم خواستیم که بیکاره نزد وی روم بلکه در

کتابکے حضرت فاضل مدظلہ العالی

۱۶۲

کتابکے حضرت فاضل مدظلہ العالی

میکرد بعد از آن برخواست و قبیلکه از نظر غایب گردید پدرم قدسی با سبکبندی حرکت نمود و گفت که مرا بفرستید پس او را نشاندیم و پنهان
 را باز نمود و گفت که کوآن شخص که در نزد من بود کہنم رفت از جاکہ در آمد بود گفت او را پیدا کن از پی او رفتم ناکہ در ہا را بستہ دیدیم
 و اثری از او نیافتیم پس نزد وی برکشیم و بستہ بودن در ہا و پیدا نشدن او را باو خبر دادیم و از او پرسیدیم کہ بود گفت کہ صاحب الامر بود بعد
 از آن شدت ناخوشی بر او غالب شد بہوش گردید در کتاب خراج آوردہ کہ از حسن مستحق صریحاً خبر برداشت شد او کہنہ کرد و در
 حسن بن عبد اللہ بن حمدان ناصر الدولہ بودم در آن اثناء در خصوص ناحیہ مقدسہ با ہم گفتگو کردیم بعد از آن من ہذا وقت ناچار شد
 میگردم و نسبت بہ باز میادادم تا اینکہ روز عزم حسین بن ابی مہر حاضر گردید انکاء بنا بعا دت سابق شرع نمودہ در این خصوص منحنی میکنم
 در آنحال عزم گفت کہ ای پسر پیش ازین من ہم بکہنہ تو قائل بودم تا وقتکہ بحکومت شہر قم منصوب گردیدم در حالیکہ نظم امور آنجا
 بر سلطان صعب مشکل گردیدہ بود بطرزیکہ ہر کس از جانب سلطان با آنجا میرفت اہل آنجا با وی محاربہ میکردند و لشکری بمن داد شد و
 قم بیرون رفتیم و قبیلکہ بناچار طرز رسیدیم بغیر شکار بیرون رفتیم در اثنای شکاری پیش من در رفت انکاء بی آن افتاد انرا بسپارد و ایندی
 تا اینکہ بدو کہ مجرای سبیل بود رسید ہر قدریکہ در آنجا راہ میرفتم بجائی منتهی نشد بلکہ وسعت بہم میرسانید با آنحال بودم ناکہ سوار
 بر پیش من آمد در زیر پش اسب سفت بود و عمامہ سبک مایل بسپاہ کہ از خبر بود در سرداشت و در پاپہا پس چکر سرخ بود در آنحال بمن
 گفت یا حسین نہ بکہنہ مراد کرد نمود و نہ بلفظ میرفتم ساخت بلکہ نہا بنام مرا خطاب نمود کہنم چہ مطلبی اری گفت چہ اینا چہ مقلد
 نسبت بہ مبدی و چہ اخس اموال خود را با صاحب من رد میکنی و من مرد باوقار و شجاعی بودم کہ از ہر چہ جزئیتر رسیدم لیکن از ہنر
 و صلابت آن سوارہ تر رسیدم و کہنم ای سید من بھر چہ امر مفید مانع عمل میکنم گفت و قبیلکہ رسیدیم بجا آنجا کہ لشکر میر و انرا بچند محار
 تصرف نمود انکاء ہر چہ کہ از اموال در آنجا فراہم آوردیم انرا باہل استحقاق برسان کہنم شنیدم و اطاعت کرد کہ گفت بگذر در حالیکہ
 ہستے بعد از آن بحام اسب را برگردانید بوکت بطرزیکہ ندانستم از کدام راہ رفت ہمین و ہمارم نگاہ کردم او را ندیدم و ہم من بیشتر گردید
 پس بر کشتم و بسو لشکر خود آمدم و انقضہ را فراموش نمودم و قبیلکہ بشہر قم رسیدم در حالیکہ ارادہ جنگ ایشان داشتم ناکہ اہل آنجا
 نزد من بیرون آمدند و کہنند کہ بسبب مخالفت و ناسازگاری حکام سابق با ما اساس محاربہ برپا نمودہ با ایشان محجکہ ہم حالا کہ تو آمد
 مخالفت میان ما و تو نیست داخل شہر شو و با مو و مملکت بپرداز پس زمانہ در آنجا مکث نمودم و اموال بسپای زیادہ از آنچہ کہ چشم داشتم
 بود فراہم آورد بودم حسد نمودہ از من در نزد سلطان سعادت و سخن چینی نمودند تا اینکہ معزول کشتم و بغداد بر کشتم و ایندی
 در خانہ سلطان نمودہ نزد وی رفتم و سلام کردم بعد از آن بمنزل خود بر کشتم و مردم بدیدم آمدند و میان ایشان محمد بن عثمان عمری بود
 داخل مجلس گردید و مردم را از یاکنان نزدیکی من آمد بحدیکہ بر متکای من تکیہ نمود انکاء از این حرکتی کہ کرد غیظ نمودم و بہ نیست من خود
 آنجا طول داد بطرزیکہ مردم میامدند و میرفتند و از آنجا بیرون میرفت و از کثرت مکث غیظم بیشتر میشد و قبیلکہ مجلس تمام شد و از نزد
 مردم خالی گردید بمن نزد پل شد و گفت کہ در میان تو و سوری است انرا بشنو کہنم بگو گفت کہ صاحب اسب سفید کہ در درہ بنو ملاقات نمود
 گوید کہ ما بوعکہ کہ باو کردہ بودیم وفا نمودیم یعنی باو وعدہ کردیم کہ شہر قم را بدو و جنگ و محاربہ بتمیز خواہ کرد و اموال بسپارد و آنجا
 فراہم خواہ آورد چنانکہ کہنہ بودیم برای وی حاصل گردید انکاء انقضہ بنادم افتادہ تر رسیدم و کہنم کہ شنیدم و اطاعت کردم کہ در
 آنحال از جای خود برخاستم و از دست او گرفتم داخل خزینہ نمودم انکاء شروع نمودہ خمس اموال خزینہ را بر او کرد تا اینکہ خبر از آن اموال
 کہ فراموش نمودہ بودم خمس انرا ہم در آورد بعد از آن بر کشتم و بعد از این قصہ در خصوص آنحضرت شد نکردم امر بمن محقق گردید و آن
 گوید و قبیلکہ انقضہ را از عزم خود شنیدم از شک کہ بدیدہ غارض شد بود زایل گردید در کتاب خراج آوردہ کہ ابی قسم جعفر بن محمد بن
 قولویہ قریب است او کہنہ کہ در سال سی و ششم و آن سالی بود کہ خارجا پیش از آن از بیت اللہ حجرا لا سود را بردہ بودند در آنسال بحام
 خود برگردانیدند بغیر حج بغداد وارد کردیدم مطلب بمن زد بدن کہ بود کہ حجرا لا سود را بجای من نصب بکنند زیرا کہ در کتابنا
 جان دہد بودم کہ انرا از جای من کند بیرون میرند و از اجت زمان و ولی رحمن در جای من نصب کنند چنانکہ در زمان حجاج خلیفہ از
 جایش کند کردید کہ انرا بجای من گذاشت قرار گرفت تا اینکہ امام زین العابدین و سپید ساجد بن عم انرا بجای من گذاشت قرار گرفت انکاء
 در بغداد بیمارے سخنی بمن غارض کردید بمشایبہ کہ از مرگ ترسیدم و مفسد کہ داشتم مبسر نکردید پس مرد پرا کہ مشہور بابن ہشام
 بود از جانب خود نائب نمودم و رقعہ سر بھرہ باو سپردم در آن رقعہ از مدت عمر مر رسیدم بودم و نوشنہ بودم کہ باادراست بیمار
 مرگ برای من اتفاق می افتد پانہ و کہنم کہ بمن مطلب اینست کہ این رقعہ را بکسی برسان کہ حجرا لا سود را بجای من نصب میکنند و جوابش را
 بکری و تو را برای ہنر مطلب میرستم راوی کہنہ کہ ابن ہشام گفت کہ رقعہ مکہ معظمہ گردیدم و غرہ نمودند کہ حجرا لا سود را بجای من نصب کنند
 انکاء مبلغ خدادام کہنہ ادم برای اینکہ قادر شوم بدیدن کسی کہ حجرا لا سود را بجای من نصب میکنند پس چند نفر از ایشان در پیش

جعفر بن محمد بن قولویہ

کسانیکه حضرت فاطمه را دیدند

خود نکه داشتیم برای اینکه از عام خلافت را از من دفع بکنند پس را نوقت هر که خواست که از اینجا بشو بگذارد اضطراب و محنت قرار گرفت در آن
 حال جوانی کندم کون و خوش روی امدانرا گرفت در جای که داشت قرار گرفت بطریقه که کویا از جانب اصل را بل نشد بود و از مشاهده این حال
 صداهای خلایق بلند گردید و آن جوان بعد از آن که از انصب نمود بر کشت از در مسجد الحرام بیرون رفت در آن حال از جای خود حرکت نموده از پی
 او رفتم بطریقه که مردم را از پیشرویم بمنزله پشمار میگردم بطوریکه سفاکت و خشت عقل در من کمان کرده میشد و مردم برای من را میزدند
 و چشم از آن جوان بر نمیداشتیم تا اینکه از میان مردم بکنار رفت من با سرعت میرفتم او با آرام و ناتی با وجود این با و نمیرسیدم و قتی که بجای رسید
 که خبر من کیس نبود که او را ببیند اینست و گفت بیار چیزی را که باشد در آن حال رفته با و دادم بی آنکه بان نگاه کند که بصاحب قصه بگوید که او را
 این بیماری مرگ نیست و مرگ منی سال بعد از این او را خواهد در یافت آنکه که مرگ مرا گرفت بحدی که طاقت حرکت نماد مراد را نخواست گذاشت
 و گذشت ابی قثم گوید که این هشام ابن قسره را بمن نقل نمود راوی گفته و قتی که سال شصت و هفتم رسید یعنی منی سال چنانکه آنحضرت فرمود
 بود بعد از آن قصه گذشت ابی قثم بیمار گردید در آن حال شروع نموده نذارل مرگ میدید و تحصیل جهاز خانه قریب نمود و وصیت در این باب
 نوشت و در این بسیار سعی و تلاش می نمود آنکه با و گفته شد که این بیم تو چیست و حال آنکه امید میداریم که خداوند کرد کار تفضل فرمود
 شفای تو بدهد چیزی نیست که تو را برساند گفت این سال سال است که پیش از این و عن مرگ در آن سال بمن داده اند بعد از آن به همان بیمار
 وفات کرد در کتاب خراج آورده که چنان روایت شده که ابی محمد علی و بری داشت و خود من از جمله برکنندگان اصحاب طاب بود و حادثه ای
 ائمه علیهم السلام را شنیده بود و یکی از آن دو پیش در جاده شریعت راه میرفت و ابو الحسن نام بود که مرده ها را غسل میداد و پیر و بکرش را به
 معصیت و نافرمانی خدا را پیش گرفته بود و ابی محمد برای حج نمودن از جانب صاحب الزمان ۴ اجیر گرفته شد و اجزای هم با و داده گردید چنانکه عا
 شب بخوابد از آن زمان این بود پس ابی محمد از آن اجرت مبلغی بان پیش که با معصیت و مناد مغرور بود تسلیم نمود و برای حج بیرون رفت و قتی
 از حج برکشت چنین نقل نمود که در آن شب حج در موفقی اینست بودم ناگاه در یکمیت خود جوانی خوب روئی کندم کون کرد و زلف داشت
 دادم و بجهت دعا و تضرع و حسن عملش با و اقبال نمود و قتی که نزدیک شد که مردم متفرق شوند بمن توجه نمود و گفت ای شیخ چنانکه عرض
 کردم ای سید من از چه چیز جاکم فرمود اجرت حجت از جانب کسی که میدانی بوداده میشود از آن اجرت بغاسق شراب خوار میدهی نزدیک
 است که این حجت کور شود و اشاره بجسم من نمود پس از آنوقت تا حال ترشاد و هراسانم و ابو عبدالله محمد بن نعمان این قصه را استماع نمود و
 گفت که بعد از مراجعتش از سفر حج چهل روز نگذشت مگر اینکه دلی از همان چشمش که حضرت اشاره نموده بود درآمد و کور گردید در کتاب
 خراج آورده که از ابی احمد بن راشد روایت شده او از بعضی برادران دینی خود که از اهل مذهب است روایت نموده او گفته که بار من خود
 حج میگردم ناگاه جوانی دادم نشسته و در برش ازاری و ردائی بود که آن هر دو را بصد و پنجاه دینار قیمت کردم و در پایش کفش زرین
 بود که عبادی و اثر سفری در آن نه بود در آن حال سائلی نزد وی امداد از زمین چیزی برداشت بان سائل داد او دعای بسیاری در
 حق آنجوان نمود بعد از آن برخواست و رفت و از نظر ما غائب گردید آنکه نیز سائل رفتم و گفتم که آنجوان بتوجه عطا نمود گفت کسند
 در بزه از طلا ما از اینست شقال تخمین کردم و بر من خود گفتم که مولای ما نزد ما بود او را شناختم بیانا او را جستجو نمائیم پس هر اطراف
 و جوانب موقوف را تفتیش نمودیم او را پیدا نکردیم بر گشتم و او را از کسانیکه در اطرافش بودند پرسیدیم گفتند جوانیست علوی از اهل
 مدینه در هر سال پیاده حج میاید در کتاب مذکور آورده که از جعفر بن حمدان روایت شده او هم از حسن بن حسین روایت نموده او گفته
 که طواف میگردم در آن اثناء در عده شوطها طواف شک نمودم ناگاه جوان خوب روی به پیشروی من امد و گفت که هفت بار دیکر هم شوط بکن
 در کتاب ارشاد از ابن قولویه از کلبه از علی بن محمد از حماد بن قنانه روایت نموده او گفته که بابی عمر و عمری ن گفتم که امام حسن عسکری
 وفات فرمود گفت اری وفات نمود و لیکن در میان شما پسر گذاشته که کردنش مانند اینست و اشاره بدستش نمود و از علی بن محمد از آن
 فتح نام غلام زراری روایت نموده او گفته که از ابی علی بن مطهر شنیدم ذکر می نمود که او خود ش صاحب الامر ۴ را دیده و قد آنحضرت را بر
 من وصف کرد در کتاب ارشاد این اسناد از علی بن محمد از ابی عبدالله بن صالح روایت نموده او گفته آنحضرت را در مقابل حجر الاسود دیدم
 در حالی که خلایق از کثرت و ازدحام در کشا کین بود ندانم که صد مرتبه نشان با و میسرید و او میفرمود که اینجا عتک باین گونه عمل ما
 نشد اند یعنی طواف صحیح نمیکند در کتاب مذکور اینست که از ابی عبدالله بن صالح و احمد بن نصر از ابن عباس روایت نموده او گفته
 که ذکر جعفر کذاب رمان ما گذشت ابی عمر و عمری او را دم و فوج نمود گفتم چگونه او را دم میکنی و حال آنکه غیر از او امامی نیست گفت
 هست گفتم ایا او را دیده گفت من ندیده ام ولیکن غیر از من کیس هست که او را دیده گفتم او کبست گفت جعفر که دود فعه او را دیده در کتاب
 مذکور نیز همین اسناد از علی بن جعفر بن محمد کوفی از جعفر مکفوف از عمر و اهوازی روایت نموده او گفته که امام حسن عسکری صاحب
 الامر ۴ را بمن نمود و فرمود که این صاحب شمس است ایضا در کتاب مذکور از ابن قولویه از محمد بن یحیی از حسن بن علی بن

محمد بن جعفر

محمد بن جعفر

محمد بن جعفر

محمد بن جعفر

محمد بن جعفر

کتابکے حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام

۱۶۴

علامہ ابن کثیر

علامہ ابن کثیر

اور از ابرہیم بن محمد از ابی نصر طریف خدمتکار امام حسن عسکری روایت نموده او گفت کہ صاحب زاد بدم علی بن موسی در کتاب حج الدعوا ذکر نموده کہ وقتی در ستر من رانی بودم در وقت سحر دعای قائم شنیدم و آنرا حفظ نمودم از جمله فقرات دعائی کہ در حق کسان نمودیم از حضرت یاد کردیم کہ این فقره بود الاحیاء والاموات و ابقہم یا اینکہ گفت و اجماع فی سرائرنا و ملکنا سلطان و دلنا گفت حاصل مضمون آنست کہ پروردگار امر دکان و زندکان زاد را بام سلطنت و عزت عاقلانی بگذار بازند کردان و این قصہ در شب چهارشنبه سیزدهم ماه ذی قعد سال شصت و سی و هشتم هجرت بود علی بن علی در کشف الغم آوردہ کہ من از این مقولہ کہ قصہ ذکر میکنم کہ اندک زمانی پیش از زمان من بوقوع رسید جماعی ہم از ثقات بزرگان دینی من اینها بمن خبر دادند و از قصہ اینست کہ در نواحی حله شخصی بود کہ اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند کہ از اهل قریه بود کہ از اهرقل مینامیدند در زمان من وفات یافت و از زان بدم لیکن پسرش مشر الدین برای من نقل کرد کہ در ایام شباب من در زان چیم جراح بزرگ کف انسان حادث گردید اینچنان بود کہ در موسم هر بہار شوق میشد و خون و چرک از آن بیرون مینامد و درد و آلام مرا از اکثر کارها باز میداشت و در آن اوقات در هر قل بودم و در حجلہ اہدم و بمجلس علی بن طاوس داخل گردیدم و از این جراح باو شکایت نمودم و گفتم کہ ارادہ معالجات وداوی آن دارم در آنحال ہمہ اطباء حله را احضار نمودہ از جراح ابایشان بپرسیدم و قی از او بدیدند گفتند کہ این جراح در بالای دکن واقع شد کہ از آنرا اکمل مینامند و در معالجہ آن خطر عظیم هست زیرا کہ معالجت آن ببردن آنست و اگر بترسم مینرم از اینکہ از آن ببردن شود او میبرد آنکہ علی بن طاوس گفت کہ من ببغداد رفتم و ہستم بسیار است کہ اطباء اینجا از این اطباء دانان و حاذقتر باشند پس بوقت من بیا آنکہ با او رفتم و قبکہ ببغداد رسیدیم ہمہ اطباء را احضار نمود و قبکہ از او بدیدند گفتند اینچنین کہ اطباء حله گفتند بودند من از شنیدن این سخن دلنل گردیدم آنکہ علی بن طاوس گفت کہ در شریعت ترا وسعت هست در اینکہ با این لیاقتها نماز بکنی در محافظت خود از خون آن سعی و تلاش بکن و خودت زاد را بن خصوص شدت و مشقت نینداز زیرا کہ خدا نعم و رسول او از این نعم فرمودہ اند کہ ہمہ حال امر بدینگونہ شد و من ہم ببغداد آمدم بپہر آنست کہ بستر من رای برای زیارت عسکری بن علی علیہما بروم و از اینجا بخانہ خود برگردم و قبکہ اینرا شنید پسندید پس لیاقتها و خرجی را ہر کہ داشتم در نزد وی گذاشتم و منوجہ ستر من را بے کرد بدم و کہ رسیدم داخل حرم عسکری بن علی علیہما گردیدم و زیارت نمودم بعد از آن بسرداب مبارک فرود اہدم و بخداوند عالم و صاحب الامر استغاثہ نمودم و قدر بر از شب را بخاکد زان بدم و ناز و پنجشنبه در ستر من ای ماندم بعد از آن بدجلہ رفتم و غسل نمودم و لباس بپوشیدم و ابروی را کہ بامن بود پر کردم و بیرون اہدم در حالیکہ میخواستم کہ بمشہد عسکری بن علی علیہما ناکاہ چہار نفر سوارہ دہم کہ در حصن و ستر من را بے بیرون مینامند و در اطراف انفوجی از بزرگان بودند کہ کوسفندان خودشان زاد را بخاجرانہند چنان کہ نمود کہ آن سوارہ از اینجا عشت و قبکہ با ایشان رسیدم و نفر جوان در میان ایشان دیدم کہ یکی از ایشان غلام نو خط و رعنائی بود و ہر یکی از آن چہار نفر بشیر و جمایل نموده بود و یکی دیگر از ایشان پرنفادار بے بود و درد مست نیز داشت و بشیر و جمایل کرد و چہار فقریہ و نکارنک بطرز یکبار از بالای شمشیر پوشید و آن نوعیست از قبکہ کہ در پشت شکافی میشود بکطرف آنرا از زیر غنٹ کد زانیدہ بود آنکہ آن پرنفاد صاحب نیزہ در سمت راست راہ استاد و کعب نیزہ را بر زمین استوار نمود و اند و نفر جوان از سمت دست چپ اہ ایشان داد و صاحب فرجیہ در میان زاد و پیشروی مزایند بعد از آن بمن سلام کردند و جواب ایشان را دادم صاحب بمن گفت ایا فرزندانہ اہل و عیال خود خواہی رفت گفتم ارے گفت پیش بیایا بیدم خبر چیز را کہ تو را بدرد مباد و من ناخوش داشتم کہ بیدم دست بزنند زیرا کہ چنین خیال نمودم کہ ایشان از اہل بیابانند و از نجاسات اجناب پرنہندارند و من ہم از تو بے اثارہ در اہم پرنہم هنوز تراست بعد از آن با وجود این باز بہ پیش رفتم از دستم گرفت و بسو خود کشید بعد از آن شروع نمود بہت خود بدن مرا از دستم بہت باہن ملاحظہ مینمود تا اینکہ بان جراح رسید آنرا بنوعی فشار داد کہ بدر زد و آورد بعد از آن در روی اسکیس نشین چنانکہ پیش بود در آنحال پرمرد بمن نزدیک شد کہ با اسمعیل رستگار شد پیر از شناختن نام مرا تعجب نمودم گفتم کہ ما و شما رستگار شدیم انشاء اللہ بعد از آن پرمرد گفت کہ اینمدا ما مست آنکہ بہ پیش اورفتم از ایشان بوسیدم بعد از آن اسب خود را زانند من ہم در رکاب بن میرفتم ناگاہ گفت کہ برگرد گفتم از تو کہر جدا نمیشود گفت مصالحت در اینست کہ برگرد بے باز گفتم کہ من از تو جدا نمیشوم در آنحال پرمرد گفت با اسمعیل اجنا میکنی امام ۴ د و بار بتو میگوید کہ برگرد تو مخالفت امر او میکنی پس مرا با این سخن قبیح درشت منع کرد ایشانم از چند کام براہ رفت بر از آن بمن متوجہ گردید و گفت و قبکہ ببغداد رسید ابو جعفر خلیفہ کہ لقبش مستنصر است تو را میطلبند و قبکہ نزد امیر شہد و بتوجہ زاد آنرا بقول نکن و بہر ما کہ علی بن طاوس را باشد بگو کہ ناممکتوبیہ در خصوص خود بعلی بن عوض بنویسد و من ہم باو میسایم کہ خبر بخواہد بتو دہد بعد از آن با اصحاب خود در رفت من ہم ایشانم بودم با ایشان نگاہ میکرد

کتابکے حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام

۱۶۵

ناامید و رشتہ داران خود از آنحضرت تا ستم مجبور و ساعی بر زمین نشستم بعد از آن بمشیت کردیم و چون عیالمان آمدند از
 حدام بر سر جمع شدند و گفتند که در روز تو تفری و بیست و پنج روزی افتاد افتاده گفتیم نه گفتند با آنکه با تو جکبند است گفتیم هیچ از این که
 گویند لیکن بر سر جمع که از اسوار خارا که در نزد شما بودند شناختند گفتند از جمله بزرگان صاحبان کوشندگان بودند که گفتیم نه چنین است بلکه
 امام آن پیر مرد بود یا صاحب فرجه گفتیم صاحب فرجه گفتند از جراحان را با و نشان دادیم که او برکتش از آن گرفت و فشار داد بطوریکه بد
 او و بعد از آن در نزد ایشان پای خود در زیر لباس بیرون کردیم که نشان از آن جراحان و کدام پای من بود پای دیگر را نیز بیرون نمودم و در
 آن هم چیزی ندیدم و بقیه خلاصه این حال را مشاهده نمودند و بر سر من و پیراهن مرا از راه تبرک جستن پان نمودند و حدام مراد
 خزانه کردند و از حدام خلاصی را از من باز داشتند و از آن اثباتی که با مورات مشهور شریف موکل بود این صاحبان شدند و از سبب رسید
 پس بخانه داخل گردیدم و از نام پرسید و گفت که چند مدتی است که در آمدن گفتیم در این ایام هفته از اینجا بیرون آمدم و بقیه این را شنیدند
 انشاید که مشهور شریف بزرگم و نماز صبح کردم بیرون رفتم مردم هم با من بیرون رفتند تا اینکه از مشهور و برگردیدم ایشان برگشتند من
 رفتم تا اینکه با و نار رسیدم و شب ادراک اندانیدم و بقیه جمع کردم از اینجا ازاده بغداد نموده میرفتم و قتی که بیل قدم رسیدم دیدم که مشر
 در اینجا از حدام کرده از نام و سبب هر کسی که بر ایشان وارد شد میسر رسیدند و میگویند که از کجا میآید در اینجا از من هم نام را پرسیدند و
 گفتند که از کجا میآید پس خبر دادم ناگاه دیدم که بر سر و میخند و لباسها پراپان نمودند و بسیار بیحال و خسته ام کردند و در اینجا ناظر
 و ضابطی بود که امورات ما بر آن دو نفر با و محول بود بر داشتند در خصوص این قصه کجایی بر بغداد نوشت بعد از آن مرا از اینجا برداشتند
 بغداد بردند و مردم در اینجا بر سر مراد حدام نموده لباسها پراپان نمودند و نزد بیل بردند که از بسیار از حدام حلالا که نمائند و در
 خلیفه که از اهل قم بود علی بن طاووس را طلبید بود که این قصه را با و اخبار نماید و آن اشاعی بن طاووس با جماعی بیرون آمد و بقیه باب
 رسیدیم و صاحب ابی و مردم را از من دور نمود از من پرسید گفت که آیا این خبر را از تو حکایت میکنند گفتیم آری و را خال از سر کتب فرود
 و در آن طریق بیرون آورد و اثر از آن جراحان ندید و انکاء افتاد و ساعی پیوسته گفت بعد از آن بحال من از دستم گرفت که به کتان مرا نیز در
 برد و بوزیر گفت که این برادر من است و دست ترین خلافت در نزد من پس وزیر از من پرسید حکایت نمودم و را خال اطباء را که
 انجراحت را دیدن بودند احضار نمود و گفت که باین جراحان معالجی و در او آبکند گفتند که خبر بپزندش با شبنم معالجی و بگردارد و اگر بپزد
 شود که محال میسر و وزیر گفت که اگر بپزد شود و نمیرد در غیر محال چاق میشود گفتند و راه و لیک و بجای آن گوشتی سفید با
 میماند و هرگز در آن محل موی نمیرد و وزیر از ایشان پرسید که شما آن جراحان را کی دیدید گفتند روز پیش از این پس وزیر آن وی را
 که جراحان را بود بیرون نمود ناگاه دیدند که آن مائند و آن دیگر شست و اصلاح در آن جراحی نیست یکی از اطباء را نمود گفت که این
 کار کار هیچ است و وزیر گفت و بقیه این کار کار شما شد تا بعد از آن کار کبست بعد از آن وزیر را نیز خلیفه مستند حاضر نمود و خلیفه
 قصه را از او پرسید او چنانکه گذشت نقل نمود خلیفه امر کرده هزار دینار بر آید وی فرستاد آوردند گفت که اینها را بیکر و صرف نفقه
 بکن گفت جرئت ندارم که خبر از آن بیکر میخافم گفت که از کسی که این مقام را با من نمود او بمن چنین گفت که از این خبر خبر
 قبول نکن انکاء خلیفه کرکست عکس کرد پس در آن از جرح قبول نمود بیرون آمدم حلالی بن عباسی گوید که روزی از این قصه را برای جماعی که در
 من بود نقل میکردیم و شمس الدین سر او در میان آن جماعت بود لیکن او را نمیشناختم و بقیه حکایت را با من رسانیدم گفت که من پس
 او پس از این حسن اتفاق عجیب نمودم و با و گفتم که آیا از آن واقعاتی که زخم داشت دیدم گفت ندیدم و برادر او قاتل طفل بودم باین
 خبرها معین نبودم و لیکن بعد از آن شدن از دیدم اثر در جان من بود و موهم رویداد بود و از سبب رسید **صلی الدین محمد بن**
محمد بن ابی علی موسی و شمس الدین محمد را بر سر که از جمله اعیان و اشراف بودند با من صداقت داشتند و در نزد من عزیز بودند
 این قصه را بمن نقل نمودند گفتند که انجراحت پیش از جان شدن و بعد از آن که جان شد دیدم و شمس الدین بمن چنین نقل نمود
 که پدرم بعد از این ماجرا از مفارقت آنحضرت بسیار اندوهگین شده بود که بمثابه که به بغداد آمد و فصل زمستان زاد را بخاماند و در
 هر چند روز بطبع این که آنحضرت را بیکبار دیگر به پیران بزارت سر من را به بغداد و ببخدا بر میگشت تا اینکه بان از روز حسرت
 رخت نمود و بدار البنا با غصه که داشت اتفاق افتاد و قصه در میان بدین پنج است که سبب باین عطر و حسرت برای من حکایت نمود
 که بنشینم پدرش عطره بابت ورم کرده بود و بدهی باین طایفه زید پر داشت و کیرانش را امیل نمودن و اعتقاد کردن بمذهب ما
 منع کرد و میگفت که شما را قصد من میکنم و بدهی شما قائل نمیشوم تا وقتی که صاحب شما بقیه میماند و بیا بد مرا از این بیماری صحت
 دهد و این سخن یکبار از او سرزد پس در رشته از مشایق و نماز عشاء و یکجا جمع شد بودیم ناگاه دیدم که پدر را صاحب میبردند
 و بیا استغاثه میکنند انکاء با شریعت نزد و رفتی گفت که بروید که صاحب خود بر سر رسید که باین نزد من بود و در رفت بیرون رفتم و

تبرکات

کتابکے حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام

کسانیکه حضرت فاطمه را شنیدند

۱۶۶

مؤلف کتب

کتابخانه کتب

بنافتم و نیز وی بر لبشیم و ما جزا را از او پرسیدیم گفت که مردی نزد من آمد و گفت یا عطاوه گفتم تو کیستی گفت صاحب اطام پسران توام
برای اینکه تو را از بیماری صحت دهیم بعد از آن دست خود را دراز نمود و پوست خایه مرا که باد و روم کرده بود فشرد و در رفت بعد از آن
دست را از نموده اثری از آن بنافتم و او را کوبید بر شش بمن نقل نمود که پدرم بعد از این مانند اهو بود اصلا مرضی نداشت و این قصه
مشهور گردید و از آنرا غیر پیر او هم پرسیدیم بوقوع آن اقرار نمود و در این باب از حضرت اخبار بسیار است چنانکه جماعتی که در راهها حجاز
و غیر آنها را مانند بودند در آن اثنا حضرت را دیدند و ایشان را بجا داده و بجای که میخواستند بروند رسانیدند بود اگر ذکر آنها باعث تطویل
نمیشد هر یک را از آنها ذکر نموده و این قدر که وقوع آن بر زمان ما نزدیک بود کافیت مؤلف گوید که شیخ مفید و شیخ شهید و
مؤلف کتاب عزار با ساند خود شان از علی بن محمد بن عبد الرحمن بنریه روایت نموده او گفته که بمیان طائفه بنی رواس رفتم آنکه بعضی از برادر
دین من گفت که کاش بنیای با ما نماند بمسجد صغریه برویم و در اینجا نماز بگذاریم زیرا که اینجا رجباست و زیارت امکان در اینجا نیست زیرا
که آن از جمله جاهای است که ائمه علیهم السلام اند و در آنها نماز کرده اند پس بوقت ایشان رفتم ناگاه ایشان را پالان و زانو بستند دیدم که در
در مسجد خوابانده شده بود و قبته داخل مسجد گردیدیم ناگاه مردی دیدم مانند که لباس اهل حجاز در بر و عمامه مثل عمامه ایشان در سر داشت
نشسته اند عار میخواهند من و رفیق هر دو و آنرا حفظ نمودیم بعد از آن سجده طولانی نمود و برخاست و اشتر خود را سوار شده در رفت
بعد از آن رفیق گفت که امروز خضر بود ای ماکه با و شیخ گفتیم کوا که بر دها ما مهر زد و زبان ما را از شیخ گفتن باز داشت در انحال بر
رفتم و باینای روای در ای ملاقات نمودیم از ما پرسید که از کجایید گفتیم از مسجد صغریه و ما جزا را با و نقل کردیم گفت که این مرد گوی
د و روز پاس روز یکبار بان مسجد میاید و با کسی سخن نمیکوید گفتیم او چه کیست گفت بیکان شما کیست گفتیم ما او را خضر کان نمودیم
بجدا سوگند یاد میکنیم هر این با اعتقاد من کیست است که خضر بدیدن جانش محتاج است پس برگردید با بصیرت و هدایت باشد آنکه رفیق
گفت که بخدا سوگند هر این را صاحب الزمان علیه بود گفت در کتاب کافی از علی بن محمد و از ابی محمد و جانی روایت نموده او گفته که کسی آن
خضر را دیده بود بمن چنین خبر داد که آنحضرت در روز پیش از وفات امام حسن عسکری از خانه بیرون آمد در حالتی که میگفت اللهم انی
تعلم احب البقاع کولا الطرد را و گوید که آنحضرت همین کلام را گفت با ما مانند آنرا فرمود حاصل مضمون آنست که پروردگار را تو میدانی
که ستر من را برای سکن کردن در سترین جایهاست در نظر من خواهم که در اینجا ساکن شوم اگر منم نکنند و کتاب کمال الدین از ابوالخیر
نقل نموده او گفته که بخبر من گذارای امام حسن عسکری مشغول بودم و نامه ها او را بشهر ها بردم و در گذارای بنیامی بهارای آنحضرت که درها
بنیامی وفات نمود بخبر من رفتم در انحال نامه نوشت بمن داد و فرمود که این را بمیدان بنیامی و زودت سفر می شود در روز پانزدهم داخل
ستر من را می شود و صدای ناله و شیون از خانه من میشنوی و مراد رجائی که مرده غسل داد شود می بیند ابوالادبایان گوید که عرض کردم ای سید من
و اینکه این قصه رو داد در جای تو که میباشد فرمود که کسی که جوابها این مکتوبات را از تو مطالبه اوست جانشین من عرض کردم که علامت
زیاده از این بیان بفرما فرمود که کسی که بر من نماز میکند اوست جانشین من عرض کردم که باز در علامت بیفزایا اینکه برای من واضح کرد
فرمود که کسی که از چیزی که در اینجا خبر میدهد اوست قائم بعد از من بعد از آن مهتاب و صلابت آنحضرت مانع شد از اینکه پرسیم که در آن
همان چه چیزهاست پس مکتوبات را برداشتم بمیدان رفتم جوابها آنها را گرفتم و در روز پانزدهم چنانکه فرموده بود آنحضرت داخل
ستر من را می کردیم ناگاه صدای ناله و شیون از خانه آنحضرت شنیدیم و جعفر پسر اطام علی النقی علیه را دیدم که در دم در انبساط و شبعان
در اطرافش با و از جهت وفات آنحضرت تغیر می دهند و از جهت امامت با اعتقادشان تهنیت میگویند در انحال در پیش خود گفتیم که
این مرد امام باشد اما من هر این ضایع کردید زیرا که او را بشرب خمر و قمار باختن و طنبور زدن می شناسیم آنکه من هم پیش رفتم و تغیر
گفتم لیکن از من چیزی پرسید بعد از غفند غلام بیرون آمد بجعفر گفت ای سید من برادرش گفتن کرده شد بر خیز نماز کن پس جعفر داخل
خانه شد در حالتی که شبعان در اطرافش بودند و سمان و حسن بن علی مشهور بسببه که با من مقصم خلیفه گشته شد در پیشا پیش ایشان
و قتی که اراده تکبیر گفتن شدیم امام حسن عسکری را گفتن کرده شد در بالای تابوت دیدیم آنکه جعفر پیش افتاد برای اینکه بر برادرش نماز
کند و قتی که اراده تکبیر گفتن نمود طفل کندی کون که در سرش مویهای سیاه و کوبه بود و پخته ای دندانهایش از هم کشاد بودند بیرون آمد
و از زوای جعفر کشید و گفت ای عمو من بایست زیرا که من اولیایم که بر پدرم نماز بگذارم در انحال جعفر پیش افتاد در حالتی که رنگ
رویش مانند رنگ خیار کمره دیده بود پس طفل پیش ایشان نهاد و نماز کرد و او را در یکم قبری پدرش امام علی النقی دفن نمودند بعد
از من گفت که ای حتم من جوابها این مکتوبات را که در پیش منست بیاور آنها را با و سلیم نمودم و در پیش خود گفتم که نا حال دو علامت از
علامات که امام حسن عسکری فرموده بر من حاصل شد و نقل همان باقی ماند بعد از آن نزد جعفر بیرون رفتم دیدم که از نشستن
عیطاه میکشید در آن اثنا خاجر و شایا و گفت ای سید من ان طفل کیست اگر پیر امام حسن عسکری است باید که مرا خبر دهد

کتابخانه حضرت فاطمه زهرا

۱۶۷

مشهور است

نماید گفت بعد از آنکه او را سال ندیده بودم و شناختم بودم بعد از این گفتند که اینک ششصد و نهم ناکاه چند نفر از شهرم وارد کرد
امام حسن عسکری را به مسجدند جواب چنین داده شد که اینحضرت وفات نموده گفتند که جانشین دے کبشت مرگم ایشان بجعفر کردند
ایشان باو سلام کردند و تعزیت و تسنیت گفتند و گفتند که نزد ما این اموال و مکونات هست باید بیا بگوید که اینمکونات از کجا ایند
و مقدار آن اموال را هر بیان نماید انگاه بجعفر بفرستد و حالیکه از شدت غیظ دامنش میسکاپند و میگویند که اینجاعت از ما توقع
دارند که از غیب خبر بدیم بعد از آن خادمی بیرون آمد گفت که در نزد شما مکتوب و فلان فلان هست و هیانی هم هست که در آن
هزار دینار است سکه ده تا از آن میروند و از مکونات و اموال را بشم کنید ایشان گفتند که سکه تو را بی این فرستاد هر انچه را
است انگاه بجعفر نزد معتمد خلیفه رفت و این ماجرا را باو نقل نمود انگاه معتمد غلامان خود را فرستاد صیقل که جار به امام حسن
گرفتند و ان طفل را از او مطالبه نمودند و او انکار نمود و ادعا کرد که من ابستن هستم ولی هنوز ترا پیدا ام منظور ایشان از این ادعای پنهان
داشتن امر ان طفل بود و قبح که این ادعا را از او شنیدند و از این ابی **شوراب** قاضی سپردند که در نزد وے بماند تا انکه ادعا
او ظاهر کرد و بعد از چند علی الغفله جبر مر عبد الله بن محب بن خافان بنا کلاه و خبر خروج صاحب بنجان در بصره بمعتمد و اصحاب و
در مسجد رسیده پس سبب این اغتشاش از جار به غفلت نموده از دست ایشان رها کردید الحمد لله رب العالمین لا شریک له **مؤلف گوید که**
در بعضی از البقاات اصحاب ما از حسین بن حمدان و از ابی محمد علی بن محمد جوهری روایت نموده او گفته که در سال دویست و شصت هشتم
هجرت بخرم مج بر رفتم و مقصودم این بود که بعد بنه منور هم بروم و در آن اوقات نزد ما بدرجه صحت بود اینکه صاحب الزمان طاهر
شده و در وقتیکه از قید بیرون شده بودیم بیمار گردیدیم و در آشنای بیماری دلیرهای و خرمالید و قبتکه وارد مدینه شدم و به برادران
دین ملاقات نمودم و بمن مرده دادند که آنحضرت در صابر ظاهر شده انگاه بیست صابر بیرون رفتم و قبتکه بودی صابر رسیدم چند
راس بزغال کویچ و لا غردیدم و قصر هم در آنجا بنظر آوردم آن بزغالها داخل قصر شدند و آنجا ایستاد منظر بودم تا وقتیکه نماز
مغرب و عشا را ادا نمودم و دعا و تضرع و زاری میکردم و مطلب خود را از خداوند و اهل العطا یا مسئلت می نمودم ناکاه بدر نام خا
را دیدم که مرا صدا میکند یا علی بن محمد جوهری داخل شو و قبتکه اینرا شنیدم بکبر و تهلیل گفتم و حمد و ثنای الهی را بجا آوردم و قبتکه بصر
قصر را مدم خوانی دیدم پس آنخادم مرا برد و در کسرا نشاند و گفت که مولا تو میفرماید که هر چه دلت در ایام بیماری رفته که از قید
بیرون آمدن بود طلبید بود بخور و قبتکه اینرا شنیدم در وقتیکه گفتم که این برهان و دلیل برای من کفایت میکند و چگونه بخورم و حال
آنکه مولاے خود را ندیدم در آنحال صدا نمود که یا علی طعام بخور بزود مرا میبینی انگاه در کسرا نشستم و نگاه کردم ناکاه ماهی کرمی که
میجوشید دیدم و در یکیمت آن خرمای بود که بخیر ماها ما شباهت داشت و در یکیمت خرمای شیری بود و در پیش خود گفتم که من بیمارم و
ماهی و خرمای شیر را من نمیشناسم انگاه مرا صدا زد که یا علی اباد در خصوص ما شت میکنی آیا تو توانا زبانی با نچه که بتوفع و ضرر میکند در
گرفتم و استخفا نمودم و از اینها خوردم هر قدر که از اینها برداشتم بجای دستم در آنها معلوم نشد یعنی هر قدر که برمیداشتم معکم
نمیشد که چیزی از آنها کشته یا نه آنها را از هر چیزی که در دهن خورده بودم لذت تر یافتم بسیار خوردم مجد بکه از خوردن چنانم نمودم پس
صدا نمود که یا علی چنانکه کنز را که از طعام بمشست شست بخور و از دست نکرده پس خوردم و ایشانها خود را دیدم که از خوردن
بنهایت شیری و بصره هر قدر که میخورم باز ایشانها خوردن دارم در آنحال عرض کردم ای مولا من اینچه که خوردم کفایت کرد پس صدا نمود که
نزد من یار و پیش خود گفتم که دست نشسته چگونه بخورم و دیدم که صدا نمود یا علی چله نمیشد آن چیزی را که خورد تا اینکه خنجر
بدست شستن با نسی انگاه دست خود را بویشت ناکاه ما ز مشال کافور معطر تر یافتم بعد از آن نیز یک آنحضرت رفتم ناکاه نور برای من
ظاهر کرد بد که چشم را خیره نمود مجد بکه از بدن باز داشت پس ترسیدم و کان نمودم که عظم پریشان گردید فرمود یا علی تو را مانع
از بدن من نبود اگر نمیبودی نیک بکنند کان چگونه صاحب الامر در سر زمین است و در کدام زمان موجود شده و در کجا موند
کرد بد و کدام شخص او را دیده وجه علامت از او بوی شما بیرون آمد و یکدام خبر شما خبر داده و کدام معجزه شما فرستاد آگاه باش عباد
سو کند هر انچه امیر المؤمنین را با آن معجزاتی که از او دیدند و نقل نمودند از حق خود منع کردند و باو چله کردند تا اینکه او را کشند
و هم چنین بود حال بد را نم عظیم ایشان را تصدیق نمودند و نسبت میرایشان دادند و ایشان را از جمله خدمت جن شمرند و غیر اینها
از خبر فانی که با ایشان نسبت دادند یا علی اینچه را که خالاد بد بدوستان ما مجرده بر هر از اینکه از ابد شمنان ما اظهار نمائی تا اینکه
از ابد شمنان ما اظهار نمائی تا اینکه از او توبه اخذ نکنند عرض کردم ای مولا من دعا بکن نا خداوند عالم را در این مقام ثابت قدم
کرد اند فرمود اگر ثابت قدم نکرده بود هر انچه مرا میداد پس برود و حالیکه هدایت یافته و مطلب خود رسید پس در آنحال بیرون آمدم
در آنحال که حمد و شکر خدا را اسرار میکردم مؤلف گوید که در مسجد عابد الحمد لله رب العالمین خود که از آنجا السلطان المشرق غزاهل

در پیش خود گفتم

کتابخانه حضرت فاطمه زهرا

قائم را دیده اند

شیخ شمس الدین

شمس الدین

الایمان نامید در اشای ذکر کسانیکه آنحضرت را دیده اند روایت نموده کفایت که از جمله این حکایات قصه ایست که امشها ریاضه و شهرها را
گفت و شنود از پرکشند و از انباء زمان بدیده عیان مشاهده نموده اند و از قصه قصه ابوراجح جماعی است که در شهر حله اتفاق افتاد
از اجتماع از اعیان و اکابر و اهل صدق از فضلا که یکی از ایشان زاهد عابد محقق شمس الدین محمد **قائم** نقل نموده اند و گفته
که خاک حله مرگ بود که عرجان صغیر میفشند روزی باو خبر دادند که ابوراجح خلفا را سب میکنند و قتی که این سخن را شنیدند او را طلبید
و بیکه حاضر شد غلامان خود را برزدن وی را نمود ضرب شد بد مملکی بر هر بدنش زدند تا اینکه روی زمین افتادند و انهای ثنایا پیش
افتادند و زبانش بیرون نموده جوال دوزی از اهن بان گذرانید و بپیش از سوراخ کرده حلقه زنجیر که از موی زبر ناپید شد بود بان
گذرانید و زنجیر آنهم بان حلقه بست و دست جماعی اصحاب خود سپرد و ایشان را مأمور نمود باینکه او را در کوچه و بازار حله بگردانند
پس بدین هیچ میگردانیدند و از هر طرف او را میزدند تا اینکه بر زمین افتاد و هلاکت را مشاهده نمود و در آن اثنا این خال را بجا که خبر داد
انگاه بکشتن وی امر نمود حصار کشند که او بر است انقدری که او را زده اند برای مردنش کافست او را بجال خود بگذار که میبرد و خوش
را بگردنش بگردان این باب بسیار مبالغه نمودند تا اینکه امر نمود از او دست برداشتن در حالتی که رویش و زبانش درم کرده بود و بگردن
وی او را برداشتن و بخانه اش بردند و احد شک داشت که اینک او در خانه است میبرد و قتی که مرد او وقت صبح در آمد مردم نزد وی آمدند
ناگاه دیدند که با کمال صحت و بهبود سر را ایستاده نماز میکنند و ندانهای ثنایا پیش که افتاده بودند جایجا هستند و زخمهای هر جای بدن
و نشانه جراحتی هرگز روی باقی نمانده و جراحتی که در رویش بود زایل گردیده و قتی که اینحال را مشاهده نمودند تعجب کردند و از او حقیقت
این امر را پرسیدند گفت که در وقتیکه مرا این نمودم و زبانی هم نداشتم که از خدا این مسئلت نمایم در دلم مسئلت نمودم استغفار
بمولا ی خود صاحب الزمان علیه السلام را بنظر دارم که دست شریف خود را بر رو من کشید و فرمود که بیرون رو و برای عیال کسب
معیشت کن بد رسته که خدا اینم را عافیت داد پس کرد بد چنان شدم که میبید **شیخ شمس الدین** محمد بن قارون گفته که بخبر
سوگند یاد میکنم هر آنکه این ابی را بخیر از این ماجرا مرگ ضعیف بدن و زرد رنگ زشت رو و کوفه ریش بود همه اوقات بخای
میرفتم که او را بجا میبرد و همیشه او را بدین حال و هیئت میدیدم و قتی که فرزاد ای از روز که این ماجرا با او رو داد و بنزد و رفتم او را دیدم
بحال اینکه قوتش بیشتر شد و قاتش را دست گردید و ریشش را زو و رویش سرخ شده و ترونازه کی بمشابه شد که کو با جوان بیست ساله
نا وقت وفاتش بدین حال بود و قتی که این خبر شایع گردید خاکم او را طلبید و در نزد خود حاضر گردیدم و در دین روز از او را خبر
و بپیش دیدم بود امروز بخلاف اینحال بنظرش او را چنانکه وصف کردم و اثری از جراحتش ندیدم و بد که ندانهای ثنایا پیش جایجا
در آنحال رعب عظمی بدش داخل گردید و پیش از این ماجرا در حله پشت بقبله کرده در جای امام می نشست بعد از آن چنان شد که
رو بقبله می نشست و باهل اینحال لطیف میکرد و از بد کرداران ایشان عفو میکرد و بی شکو کاران شان احسان می نمود لیکن این غلظ
با و نفع نمی بخشید بلکه در رنگ نمود مگر اندکی تا اینکه وفات یافت و از جمله اینها قصه ایست که شیخ شمس الدین مذکور نمود بمن خبر داد
گفت که از جمله اصحاب علمایین **شمس الدین** شمس بود که بمد و راشنه را داشت او قریب داشت مشهور بیرس از ابطافه علویین و
نموده بود او را نایب بود او را باین خطیب و غلامی داشت عثمان نام که با مورات نفقات و خورد و خوراک وی قیام و اقدام می نمود
و این خطیب از اهل صلاح و ایمان بود و عثمان بکسر آن و همیشه با هم در سر مذهب مجادله و خاصه می نمودند و قتی چنان اتفاق افتاد
که هر دو در مقام ابراهیم خلیل حاضر گردیدند و جماعی هم رعیت و عوام در آنجا حضور داشتند این خطیب عثمان گفت که با عثمان
الحال حق واضح و آشکار میشود هر آنکه من نامهای کسانی را که دست می دارم که علی و حسن و حسین علیهم السلام باشند بر دست خود
می نویس و تو هم نامها را از آنرا که دست می داری که ابوبکر و عمر و عثمان باشند بر دست خود بنویس بعد از آن این هر دو دست را بهم
دیگر رسانیدیم و بنویشت بگذاریم انگاه دست هر کدام یکی از ما سوخت او در مذهب باطل است و هر کس دستش سالر ماند در حقست
عثمان از این معامله نکول و ابا نمود و قتی که جماعت عوام این را دیدند صداها بلند نموده زبا شمشات و سحر بر رانست عثمان کشود
و ماد عثمان از جای بلند بایشان نگاه میکرد و قتی که این ماجرا را مشاهده نمود بخصار که عثمان شمشات میکردند و اشنه را
نمودند لعنت نمود و د شنام داد و بسیار مبالغه در این نمود انگاه از باطن حق حیم ظاهر پیش میانند بدش کور کردید و قتی که
این حال را ادراک نمود رفتای خود را صدا نمود ایشان بنزد وی بالا رفتند ناگاه دیدند که حدقه چشمهای صمیم و سالند لیکن از
احساس باز ماند چیزی نمی بیند در آنحال از دست می گرفته فرودش آوردند و بجله برگردانیدند و این خبر در میان اقارب و خویشا و امثال
و اقربان وی شیوع و انتشار یافت همه اطباء حله و بغداد برای معالجه وی حاضر نمودند هر چه می دانستند معالجه می کردند و قتی که از
معالجه مایوس گردیدند یان از زنان اهل ایمان که با وی صداقت و دوستی داشتند باو گفتند که کسی تو را کور نموده او قائم است

کسانکه حضرت قائم را دیدند

اگر تشیع را قبول کنی و بمقام تولی و تبری قدم بگذاری هر این ضامن می شود باینکه خدا باین تورا صحت و عافیت عطا فرماید و بدون این که
 گفتیم خلاصه تورا ممکن نیست و قیامت که این را شنیده اند عاقلان و راضیان کردید چون شب جمعه رسیدن زنهای او را برداشتنند و بقیه شرفیه که
 کرد در مقام صاحب الزمان بنام شد بود داخل نمودند و خودشان و در رقبه پیونده کردند و قیامت که ربع از شب گذشت ناگاه از خیمه
 آمد در حال اینکه کور چشمهای ایشان را بل کردید چنانکه کور دیده دلش با نولی و تبری زایل کردید پس نزد ایشان رسید ایشان را یکبار
 شناسید و لباسها و زینتهای ایشان را وصف و بیان می نمود و قیامت که این را دیدند شاد و خوشحال گردیدند و حمد و ثناء الهی را بجا آوردند
 و از او پرسیدند که ما جزای تو چگونه گذشت گفت و قیامت که مراد رقبه گذاشتید و بیرون رفتید چنان احساس نمودم که دهنم بیایه بسته
 نهاده کردید و از قائل شنیدم میگفت که بیرون روید و سبکه خداوند عالم تورا عافیت عطا فرمود و در آن حال کور از من زایل کردید
 و قیامت که نگاه کردم قبر را پراز نور دیدم و مردی را بنظر آوردم با و گفتم که ای پسر من تو کیستی گفت محمد بن حاتم بعد از آن از نظر غایب گردید
 و قیامت که این قصه را استماع نمودند برخواندند و بخانه ها خود رفتند و بشیر عثمان هم تشیع قبول نمود مادرش خوش اعتقاد گردید و این
 در میان انجمن استنهار یافت و هر که از ایشان بود صاحب اعتقاد نمود و این ماجرا در سال هفصد و چهل و چهارم هجرت واقع
 گردید و از جمله اینها حکایت است که از اکمال الله و الدین **عبد الرحمن بن عیسی** بنابر پنج ماه صفر سال شصت و پنجاه و نیم هجرت بمن
 نقل نمود و از آنجا خود در نزد من بدین پنج نوشت که بنده فقیر عبد الرحمن بن ابراهیم چنین گوید که من در شهر حله می شنیدم که جمال الدین
 بن نجم الدین جعفر بن زهدری بموضع فالج مبتلا شد و بعد از وفات پدرش جده پدری وی همه انواع معالجات فالج را در حق وی بکار برد
 فائده نگرفت و پان از خندان اطباء بغداد احضار نمود زمان طویلی مشغول معالجه شدند چنانچه پدرش در آن حال مجده اش چنین
 گفته شد که او را یکسبت رخت قیامه شریفه رحله که مشهور بمقام صاحب الزمان است بگذارد امید است که خداوند عالم او را از این
 و رطبه نجات بخشد پس این سخن را قبول نموده او را در رقبه گذاشت صاحب الزمان بدن و بر اسوار نموده بیماری فالج را از او زایل نمود
 بعد از آنکه این قصه را از خارج استماع نمودم میان من و او در باطنی و مصاحبه حاصل کردید بطریقی که نزدیک بود که هیچ وقت از هم دیگر
 جدا نشویم و او را خانه بود که دار المعثره گفته میشد که بزرگان اهل حله و اولاد اکابرشان و سایر جوانان شان در آنجا جمع میشدند و روزی
 در آنجا جمع بودیم این حکایت را از او پرسیدم گفت بر بیماری فالج مبتلا بودیم که الهی از معالجه ام عاجز گردیدند قصه را چنانکه بطریق
 استفاضه در حله شنیدم بودم حکایت نمود تا با پیارسید که عده ام یکسبت مراد از رقبه گذاشت ناگاه قائم آمد و فرمود که برخیز عرض کردم
 ای سید من بکمال است که قدرت بر خواستن باز فرمود که برخیز اذن خدا باینم و در بر خواستیم بمن اعانت نمود برخوایم و فالج از من زایل
 انگاه خلاصی بمن بخشید نزدیک بود که هلاک گشتیم هم لباسها را پاره پاره نمود بقصد تبرک اخذ نمودند و از لباسها خودشان بمن پوشانیدند
 بعد از آن بخانه بردند و اثری از فالج در خود ندیدیم و لباس علی بن اوس پوشیدیم لباسها مردم را بایشان فرستادم بارها این حکایت را از او
 در حال اینکه از برای مردم و برای کسی که حکایت از او خواسته نموده نقل میکرد تا وقتیکه وفات نمود و از آنجمله حکایاتی است که از آن نقل
 نمود بمن کسی که با وثوق و اعتقاد داشتم و آن در نزد اکثر اهل بخت شرف مشهور است صورتش چنانست که خانه که الان که سال
 و هشتاد و نهم هجرت است من آن سکنه دارم پیش از این مال مردی بود از اهل خیر و صلاح که **حسین مدلل** نام داشت و این خانه بسبب
 وی بسیار مدلل استنهار یافته و آن در مکانهست واقع که بدواریها و ضلع مغرب آنصال دارد و در بخت شرف مشهور است و آن
 صاحب عیال و اطعنا بود در وقت از اوقات بیماری فالج یا طاری و عارض گردید مدتی با اینموال بود و قادر نبود بر اینکه از جادو
 برخیزد و در وقت ضرورت حاجت عیالش را بر میداشتند و میگذاشتند مدت مدیدی بدینحال بود تا اینکه بسبب بر عیالش شدت
 و مشقت روزی او بمردم محتاج شدند و تنگی معاش برایشان شدت نمود و قیامت که سال هفصد و بیستم هجرت رسید در شب از شبها
 ربعی از شب گذشت عیال خود را بیدار نمود پس بیدار شدند ناگاه سطح و فضای خانه را پراز نور دیدند بطریقی که چشمها از مشاهده
 آن خیره میشد گفتند این چه نور است گفت امام نزد من آمد و فرمود که با حسین برخیز و منکر دم ایستد ایام را چنین می بیند که قدرت بر
 خواستن دارم انگاه از دستم گرفت مرا بر خیزاند و مرضی که داشتم زایل کردید الحال می بیند که صحیح و سالم هستم بعد از آن حسین بمن گفت
 گفت که مرا بزارت جدم بر همه شهادت گاهم را می بستم انگاه گفتم که ستم عا و طاعه پس برخواست مجرم محرم امیر المؤمنین داخل کردید و در
 نمود و در مقابل این نعمت عظمی حمد و ثناء الهی را بجا آورد و این سال با طبعی مذکور کردید تا این ایام جنان شد که در وقت ضرورت برای
 آن نذر میکنند حاجت ایشان برآورده میشود و نذر کنندگان از برکات قائم هرگز نا امید نمیشوند و از جمله اینها قصه است که از عالم
 فاضل شیخ **سید الدین محمد بن قارون** که سابقا مذکور شد بمن خبر داد گفت که مردی بود منجه نام لفتش اسود در قریه محضرت
 بدو سال که در کنار نه فرات بزرگ واقع است سکنه داشت و از جمله اهل خیر و صلاح بود زن صاحب داشت فاطمه نام و دو نفر ولد

عبد الرحمن بن عیسی

عبد الرحمن بن عیسی

عبد الرحمن بن عیسی

عبد الرحمن بن عیسی

باب اخبار کسانی که حضرت قائم را دیدند

بسم الله الرحمن الرحیم

میسر علی

داشت یکی میسر بود و علی نام و دیگری دخر بود و زینب نام و قتی از اوقات مرد و زن هر دو گور شدند و در حالت ضعف و ناتوانی ماندند
 این قصه در سال هفتصد و دوازدهم هجرت واقع گردید مدت مدید بدیخال ماندند بعد از آن در شبهای ازین دگشاهی
 نمود که بر روی کشتی میبود و کسی میگوید که خداوند عالم کور را از تو زایل نمود بر خیز شوهرت ابی علی رو در رخسار من گذار
 روی تقصیر میکنی انگاه چشمهای خود را باز کردم فضای خانه را دیدم که بران نور گردید دانستم که اوقاتم بود و از جمله اینها فضا اینست که
 از روی خط بعضی اصحاب ما نقل شده صورتن چنان است که از محیی الدین از بی عکایت شده او گفته که روزی نزد پدرم حاضر گردید
 مرد برادر نزد وی دیدم دراز نشا خوابی بر او غلبه نمود چرخ رفته بطوریکه تمام راس از سرش افتاد ناگاه جای زخمی بزرگ در سرش ظاهر
 گردید گفتم این چه زخمیست گفت از صفین است گفته شد که این چگونه میشود و حال آنکه دعوی صفین قدیم است و توان زمان نبوده
 گفتم من سفر میکردم دراز نشا مرگ از غره با من رفیق راه شد و رانشای راه ذکر دعوی صفین بمیان آمد ناگاه آمد گفت اگر در دعوی
 صفین حاضر بودم هر ایند شمشیر خود را از خون علی و اصحاب او سیراب مینمودم منم گفتم که اگر در آن روز حاضر میشدم هر ایند شمشیر خود را
 از خون معاویه و اصحاب وی سیراب مینمودم چنان فرض کن که من و تو از اصحاب علی و معاویه ایم بیامان الله بکنیم پس هم در افتادیم و جنگ
 عظیم نمودیم چیزی احساس نمودم مگر اینکه دیدم که در افتادم و پیچود گشتم سبب جراحتی که برداشتم بودم بدیخال ماندم ناگاه دیدم
 که مردی بکعبه میرانیدار میکند پس چشم باز کردم که نزد من فرود آمد و دست خود را بان زخم کشید جانشین گفت که در اینجا ملک
 بکن بعد از آن که از نظر غائب شد پس نزد من برگشت دیدم که سرانم در آنکه با من جنگید برین با چار با بانی که با او بود آورد و گفت که او
 سرگرد شمس است تو باری ما کردی طاهم باری تو کردیم و بنظر الله من نصر یعنی هر که باری خدا را کند او هم باری او را میکند و قیامت
 این را دیدم گفتم تو کیستی گفت فلان بن فلان یعنی صاحب الامر بعد از آن فرمود که اگر این زخم را از تو بر سندی بگو که از او در دعوی
 صفین برداشتم و از جمله اینها حکایت است که در وایتان از سید علی بن محمد بن جعفر بن طاهر حسنی در کتاب بیح الالباب ای من
 بدرجه صحت رسید او گفته که حسن بن محمد بن قثم برای ما وایت نمود گفت که من با شخصی از نواحی کوفه که او را عمار گفته میشود در بعضی از
 راهها که از آنجا سواد کوفه میآید میبودم در آن اثنا ذکر قیام کردیم گفت که با حسن میخواهم قصه عجیبی برای تو نقل بکنم
 گفتم هر چه میخواهی بگو گفت قافله از قبیل طای کوفه آمد از ما غلات میبردند و در میان ایشان مرد بزرگی بود که سرفاقله ایشان بود
 و قیامت اراده وزن نمودن غله کردیم بکسی گفتم که از خانه علوی نزار و بیار و نا غله را بکشیم آن بدو گفت که در نزد شما علوی هم میرسد
 گفتم سبحان الله اگر اهل کوفه علوی هستند گفت بخدا سوگند هر ایند علوی نبود که ما در بیابان بای نان ماندیم گفتم خبرش چگونه
 است گفت که ما سبصد نفر سواره یا چری که بودیم بجهت امری قرار نمودیم سرور و زیابان بای نان ماندیم و کوسه های ما بر شتر
 شدت رسید و آنحال بعضی از ما بعضی دیگر گفت که بگذارید باین اسبها بنشیند ازیم بهر کدام که از اینها بنر خورد از آن بکشیم و بخوریم
 و همه را این را پسندیدیم بنر انداختیم اتفاق چنین افتاد که نرسیدیم حوزد گفتم انداختن نرسیدن بار غلط افتاد باین راضی نمیشوم پس
 بارد بگرانداختیم انهم با سب من خورد باز قبول نکردم و گفتم که بارد بگرماندازیم پس انداختیم باز با سب من خوردان اسب زور من بگر
 دینار مبارزید و از سر مرد و ست تر بود انگاه گفتم که مرا انقدر مهلت بدهید که تو شتر از سوار شدن آن بردارم و نرسد که این روز
 میدانم مانند این بیابان برای من میسر نشد پس انرا شدم و حیث نلی که بقدر یکفرسخ از ماد و ر بود داندم و بدامنه آن نل رسیدم گفتم
 دیدم که همه جمع میکنند گفتم ای کینز تو کیستی و اهل تو کیانند گفت من مملوای مرد علوی هستم که در این بیابان سکنه دارد این را گفت
 رفت در آنحال رذای خود را بر سر نه کرده بسوی رفته خود برگشتم و گفتم که مرده باد شما را بخیر و خوبی جماعتی در این نرسید یکی هستند بیابان
 نایب نزد ایشان برویم پس رفتیم ناگاه چمنه در وسط بیابان دیدیم از آن چمنه مرد صبیح الوجهی که از همه مردان زیبار بود و کسوها بر تن داشت
 میرسد بسوی ما خندان و شادان بیرون آمد نزد ما میامد و بماند میگفت و قیامت که نرسید ما رسید گفتم با وجه العرب بسیار تشنگی داریم
 انگاه کینز خود را صدا نمود گفت ای در پیش نشن بسیار کینز و کاسه آب آورد آنخوان بکرا از آنها گرفت و دست خود را بر آن گذاشت
 بعد از آن بمآذاد و آن بکرا هم بدین بجهت نمود پس هر ما از آن دو کاسه خوردیم سیراب شدیم لیکن چیزی از آنها نرسید و قیامت که سیراب شدیم
 گفتم با وجه العرب تشنگی داریم انگاه خود شرب کردیم و اخل چمنه شد و طبعی که چکه که طعام در آن بود در دستش بیرون آورد و بزرگ
 گذاشت و دستش را هم بر آن گذاشت و گفت که ده نفر ده نفر بیایند و بخورید پس همه ما بدین بجهت از آن طبق چه خوردیم سیر شدیم پس بخور
 سوگند هر ایند تعجبی بنات و خبری از آن که نکردیم و گفتم که ما فلان را هرا میخواهیم بمانشان ده گفت بخدا سوگند هر ایند بیابان
 است و اشاره بشاه راهی نمود که اشکار بود پس راه افتادیم و قیامت که از او دور شدیم بعضی از ما بعضی دیگر گفت که شما از اهل و وطن
 برای کس و معیشت بیرون آمدید کس برای شما حاصل کردید لیکن از دست دادید بیایند که در چمنه اندازد را نرسید انگاه

کسانیکه خضر قائم را دیده اند

فرقه شدیم بعضی از اینها نمی نمود و بعضی دیگر امر بعد از آن را بهای هر تاراج آن متفق گردید پس بر گشتیم و قبتکه آمدن مراجعت ما را مشاهده نمود کمزش را با کمربندی بست و شمشیر برداشت بکردن جنابیل ساخت و نیزه اش را هم برداشت با سبک اشکبی سوار گردید بد سرازه را بر ما گرفت گفت که نفوس قبیله شما ندید زشت و قبیح برای شما نکند گفتیم اراده ما چنانست که کان نمودی و جواب قبیله بر آورد کردیم انکار ما را چنان ترسانند که بدبختی مار عبث اخل کرد بد از پیشین بر گشتیم و بهر جهت گذاشتیم در احوال خطی میان ما و خود کشید و گفت که بحق جدم رسول خدا سو کند باد منکم هر اینه اگر احدی از شما از این خط بگذرد کردنش را منم پس بخدا سو کند هر اینه از پیش او بازگشت و حواری منم نمودیم بخدا سو کند هر اینه علوی حق همان بود که ماد بدیم نه آنکه در اینجا هستند **مؤلف** گوید که این حکایت آخر حکایات بود که از کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان نقل نمودم **باب خبر سعد بن عبدالله و دین قائم** و بر سپردن مسایل خود را از آنحضرت در کتاب الدین از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نو فلی او از احمد بن عیسی و شاه او از احمد بن طاهر قمی او از محمد بن یحیی بن سهل شیبی او از احمد بن مسرور او از احمد بن عبدالله قمی روایت نموده او گفته که من مرگ بودم که بفراهم او رکن کتابها بیکه بغوامض و دقایق علوم مشتمل بود و در حیرت بودم و بحکم مسائل که مشنبه مغلق بود ندیدیم امیل داشتیم و مشکلا نیز که بمجل آنها و سیده بودم با حدیث میگفتم برای اینکه در وقت مجادله با اهل خلافت آنها را از ایشان سوال نمایم و بر ایشان غالب ایم و در سر مذهب تعصب شدید داشتیم و از امنیت و سلامت خود اعراض نموده با اهل خلافت بمقام منازعه و محاصره میامدم بمثابه که گفتگوی مابعداوت و دشنام دادن میانجامد و بفرقه اهل خلافت نسبت عیب میدادم و معایب ایامان ایشان را اظهار مینمودم و برده از روی کار پیشوایان شان بر میداشتم حال بدینهموال بود تا اینکه بیک نفر ناصیه که در مقام منازعه و مجادله بود و در سر اعتقاد باطل او دگران ثابت قدم تر بود دچار گردیدم روزی بمن گفت در حالتی که با وی منازعه و مناظره میکردم که با سعد بن ابی کار بیهاد تو را زیرا که شما را فضیلت در حق که علم طایفه مهاجر و انصار که ابو بکر و عمر باشند طعن مینماید و امامت و ولایت ایشان که از رسول خدا انکار میکنند و این ابو بکر صدیق کسب است که شرافت سابقه اش با پیغمبر همه صحابه فائق بود ایاندانند اید که رسول را و او را با خود بغار برد مکر از اینجهت که میدانست که خلافت امت بعد از خود مر او راست و او است کسیکه بنادیل قرآن دانا تراست و زمام امورات امت در دست او است و در جمع نمودن متفرقات احکام دین و نظم امورات مخلصه و قضای حوائج و اقامه حدود و فرستادن لشکرها برای فتح بلاد اهل شریعت اعتماد بر او است پس رسول خدا ترسید از اینکه هلال شود امت بی خلیفه و بدایم امام بمانند از اینجهت او را با خود برد چنانکه از نبوت ترسید که در دست مشرکان کشته و نبوت از میان امت زایل گردد زیرا که مفضل است اشار و پنهان شدن امت که مفضل کسیکه از پیغمبر میگردد باید پاره جگرش باشد در امکان که اراده که در اینجا پنهان شود و قبتکه ما رسول خدا را بدیم که پنهان شدن منوجه است از آنجا هم مفضل این نیست که از احدی پاری طلبد انکار میدانیم که مفضل رسول خدام از بردن ابی بکر بغار انغلی بود که ما شر حکم بدیم نه این بود که از ابی بکر بخود نصرت و یاری طلبد زیرا که انحال مفضل پاری طلبیدن نبود و علی را در آنوقت در رخت خواب خود نخواهد مکر از آنجهت که از کشته شدن او بال نکرد و میدانست که اگر او کشته شود بجا او نمکنت که دیگر برادر وقت رداوردن امور عظیمه که علی در آنجا بکار میباید رجای نصیب نماید سعد گوید و قبتکه این شهر را بمن القای نمود جوابهای متعدده در مقابل آن گفتم او هم آنها را انقض و رد نمود بعد از آن گفت با سعد بن ابی سحر و ابی بکر بنوا براد نمایم که در جوابش هر را فضیلت عاجز بمانند شما کان کرده اید که ابو بکر صدیق که از چهره شرف رب بری بود و عمر فاروق که بینه اسلام را محافظت مینمود نفاق را نسبت بر رسول خدام در دلهای خود پنهان میداشتند و با نهمی بحکایت لبه عقیقه هم استدلال میکنند از صدیق و فاروق بمن جزده که ایا ایشان بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند یا با جبار و اکراه سعد گوید و قبتکه این را شنیدم برای دفع این سوال از خود جمله در آوردم زیرا که از ملزم شدنم ترسیدم و حذر نمودم از اینکه اگر اقرار نمایم باینکه ایشان بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند احتیاج نماید باینکه در این صورت حصول نفاق در دل معنی ندارد زیرا که نفاق در وقتی میشود که شخص را بفر و غلبه و قتال شدید و از آنجا بجزیکه دلش بان اطاعت و انقیاد ندارد چنانکه خدا بنعم در کلام مجیدش میفرماید **قُلْ اَوْبَاكُمْ اَوْ اَبَاكُمْ اَوْ اَبْنَاءَكُمْ اَوْ اَزْوَاجَكُمْ اَوْ اَزْوَاجَكُمْ اَوْ اَزْوَاجَكُمْ اَوْ اَزْوَاجَكُمْ** فلما بک یفهم ایمانهم لما را و ابائنا بغی و قبتکه عذاب شدت قتال ما را نمودند گفتند که بخدا ایمان آوردیم و او را توحید نمودیم و کفر کردیم بجزیکه یا آن خدا بعلی شریک قرار میدادیم ایمان شان در احوال با نماند نفع بخشید و اگر میگفتم که با کراه و اجبار اسلام آوردند انکار بمن نفع میرسد زیرا که با ایشان شمشیر کشیده نشد و شدت قتال ندیدند سعد گوید که از راه جمله از او قهر کرده از او جدا شدم در حالیکه اعضای اندرونم از شدت غضب ورم کرده و جگر مرا از غصه پاره پاره شده بود و ازین طومارهای ساخنه پاره مسایل مشکله که مابین چهل و پنجاه بود که راهم بنافه بودم که از آنها جواب بدهد در آن ثابت نموده بودم برای اینکه آنها را از بهرین اهل بلد خود که احمد بن اسحق مصاحبه امام حسن عسکری باشد پیرسم او در آنوقت بجهت سرمن رای بیرون رفتن بود پس ازین دور فتره در کنار ابی باو ملحق شدم و قبتکه ما هم مصاحبه کردیم گفت که آمدت برای جز است گفتیم شون ملاقات مرا اینجا آورد بعد از آن

حقیق
مؤمنان
در عین کمال
و کمال
و کمال

کسان

بطریق معناد بنای سوال گذاشتم گفت کہ بل بظہر بدن بھی باہم خواہیم شد بد کہ سنہ شون ملاقات امام حسن عسکری علیہ السلام بر من
 نموده ارادہ دارم کہ از آنحضرت بارہ مشکلات را از ناویل و تنزیل قرآن پرسم اگر صحبت آنحضرت را می بینم چنانچہ
 میکنم کہ او در بانی است کہ عجب و غرائب آن عمر کثرت تمام نمیشود و او در پیشرو و ماست اینک بخدمتش میرسیم پس رفتیم و بسر من را یاد کرد
 و بدرخانہ امام حسن عسکری رسیدیم اذن دخول طلبیدیم ما ذون کتبیم و در و ش احمد بن اسحق ابیانی بود کہ با پارچہ انرا پوشانیدہ بود
 در آن ایوان صد و شصت کسپر در ہم و دینار بود در ہر یک از آن کسپر ہا مہر صاحبش بود سعد گوید و قبتکہ نور آنحضرت ما را فرا گرفت
 او را مانند ماہ چہارہ شبہ نظر اور کردیم بالائے زان راستش طفلی بود کہ در خلعت و منظر بیتان مشرقی شباهت داشت و میان سرش
 موی کہ داشت و در د و طرف آن موی بسیار بود کوبا الف در میان د و او واقع گردید و در پیش آنحضرت اناری بود از طلا کہ نقشہا
 میدرخشید و بر دانه ہا جواہر مکل بود بعضی از رؤسا اہل بصرہ انرا با آنحضرت برسم ہدیہ فرستادہ بود آنحضرت فلانی ردست داشت
 و قبتکہ میخواست بنویسد اطفال انکشان او را می گرفت ہمکہ داشت کہ بنویسد لهذا آنحضرت از رعائے طلا را در پیش او مبادا خست
 و او را بر کرد ایندن مشغول مینمود تا اینکہ او را از نوشتن باز نہاد و انکاء با آنحضرت سلام کردیم و با ظہار و ملاطفہ جواب سلام فرمود
 و اشارہ نمود کہ بہ نشیند و قبتکہ از نوشتن فارغ گردید احمد بن اسحق ابیانی را از میان پوشے بیرون آورد و در پیش آنحضرت گذاشت آنحضرت
 با بر طفل نگاہ نمود و فرمود کہ مہر را از ہذا پای شیعیان و د و سنان خود بگذار او گفت ای نای من ابا جابر است کہ ایندست با را بسوی
 ہذا پای بخیر و اموال خیرہ را از تمام ریزہ کہ حلال و حرام انہا ہم فاتی شد است و قبتکہ آنحضرت این را شنید فرمود با اسحق ہر جبہ کہ
 در اینان است بیرون کن تا اینکہ این طفل حلال و حرام انہا را جدا نماید پس اول کبستہ کہ محمد را آورد از طفل گفت کہ این کبستہ فلان بن فلان
 کہ در فلان محلہ شہر قم سکنت دارد ہر اچہ کہ داشت شصت دینار است از انچہ چہل و پنج دینار ثمن زمین مسکناختی است کہ انرا صاحب فرسخہ و از
 برادرش با وراثت ماندہ بود و چہار دہ دینارش از ثمن نہ طافہ پارچہ و دینارش از وجہ اجارہ دکانہ است انکاء آنحضرت فرمود کہ ای پسر
 من راست گفتی و حرام انہا را با ہر د نشان بد گفت کہ از میان انہا بیرون آورد دینار کہ خطوط سکہ است ہم چسبیدہ نارنج فلان سال
 و نقش بکروی سکہ اش محو شد و نیز بیرون از یکبار چہ طلا کہ در زنت رجب دینار است علت حرام بودن انہا انست کہ صاحب انہا در فلان
 ماہ بکمن و یکجا در رشتہ بنبر وزن نمودہ سیکہ قمر جولا از ہمسایہ گان خود داد مدتی گذشت ناگاہ دزدی از نزد وی دزدید جولا فصر
 را بصاحب آن جز داد و قبول نمود او را تکذیب کرد و بکمن و نیم رشتہ ناز از رشتہ خود کہ با و داده بود از او گرفت و از این رشتہ
 پارچہ ساخت و انرا بر این پارچہ طلا فروخت و دینار را همان نشانہ بیرون نمود بعد از آن کبستہ دیکر بیرون آورد از طفل گفت کہ این کبستہ از
 فلان بن فلان است کہ در فلان محلہ شہر قم سکنت دارد ہر اچہ کہ داشت دینار است اخذ ان بر حلال بنست آنحضرت فرمود کہ این پارچہ یا ہا
 گفت این دینار ہا از ثمن کند مینست کہ صاحب ان در وقت قیمت در حق زاری کہ با وی شریاب بودہ حیف و میل نمودہ بطریقکے پیمانہ را کہ
 بخصہ خود میرسند بر میگردد و پیمانہ کہ حصہ شریکیش میشد نافض میپنود آنحضرت فرمود کہ ای پسر من راست گفتی بعد از آن طفل گفت
 این اسحق ہر این مال ہا را بردار بصاحبانش رد کن یا اینکہ بکمن و حبست کن کہ انہا را ارد کند ما را با انہا اجناج بنست و پارچہ ان پسر زنا
 نزد ما با پار احمد گوید کہ ان پارچہ را تو ہی خریدین کہ داشتہ بودم فراموشم شد راوی گفت قبتکہ احمد بن اسحق برای آوردن پارچہ بر
 امام حسن عسکری بمن نگاہ میکرد و فرمود با سعد چہ چیز تو را با انجا آوردی عرض کردم کہ احمد بن اسحق مرا بملاقات مولای خود خوشنود
 کرد ایند فرمود چہ طور شد انسانی کہ ارادہ داشتہ پسر سے گفت انچہ مال ہستند نہ پسر سید ام فرمود ہر چہ میخواہی از ان مسائل از نور
 دیدہ من پرس و اشارہ بان طفل نمود پس بطفل عرض کردم کہ امولای ما و کبیر مولای ما را و اینے بما از شما ہا رسید کہ رسول خدا طلا
 زان خود را ردست امیر المؤمنین نمود پیمانہ کہ در دعوائے جمل نزد عباس بن پیام داد کہ اہل اسلام را بنشیند انداختن و مسلمانان
 کہ پسر انانند بناد انے خود بمقام ہلاکت رسانند اگر ازین حدت و شدت دست برداشتہ نہا والا نور امید ہم و حال انکہ وفات
 حضرت ہر زنان او را مطلق نمودہ بود از طفل فرمود کہ مراد از طلا ان چیست گفتیم زنا سیر خود گذاشتن بطریقکے نخواہد کہ شوہر
 بکند بتواند فرمود اگر وفات رسول خدا ام ایشان را بدین ہیچ سیر خود نمودہ بود پس چرا شوہر کردن با ایشان حرام کردید گفتیم زیرا کہ
 خداوند عالم شوہران را با ایشان حرام نمود گفت و قبتکہ خدا شوہر نمودن را با ایشان حرام کرد چگونہ وفات آنحضرت ایشان را شوہر
 نمود گفتیم ای پسر مولای من پس مرا از معنی طلا ان کہ رسول خدا ص حکم انرا بدست امیر المؤمنین علیہ السلام رسید بن جزدہ فرمود کہ خدایتعالی
 شان زنہای رسول خدا را انعام نمودہ ایشان را مآراف مؤمنان قرار داد و با این شرافت مشرف ساخت پس رسول خدا با امیر المؤمنین
 فرمود با ابی الحسن ان شرافت برای ایشان با نیست مادامیکہ در اطاعت اللہ باقی باشند ہر کدام از ایشان بعد از این مجروح نمودن بر تو
 بخداوند عالم عیبتا نمود او را از ایمان من مطلق العنان میکنم و از سر مادہ می مؤمنین بدست از عرض کردم بمن جزدہ از ان

که اگر زن در ایام عده اش مرتکب شود هر انچه شوهرش را حلال میشود که او را از مسکن خود بیرون نماید فرمود که مراد از فاحشه عیبه
 بجهت نه زنا زیرا که اگر زن مرتکب نشود و در مقابل آن حد بر او جاری گردد احدی بر او نمیرسد که بعد از آن بجهت حد از تزویج وی ابا
 و امتناع نماید لیکن اگر بجهت نماز و روزه و حج مرتکب شود و در حج گمراهی و خوار بست و خدا بر جم هر کس که امر نمود هر انچه او را حوار کرد ایند
 هر که او را حوار کرد ایند هر انچه او را در و نمود و هر که را در و نمود احدی بر او نمیرسد که او را نزد یک مردانند بکرازان عرض کردم یا بن رسول
 الله بن خبر ده از امر خدا بعالی بر پیغمبرش موسی که فرمود فَاَخْلَعْ ثَغْلَبَكَ اَنْتَ بِالْوَادِ الْمُغْدِسِ طَوْعًا بَعْدَ كَفِّهَايَ خُودَ رَايَكَ رَايَكَ
 مُقَدَّسٌ قَدَمٌ كَذَاشْنِ وَ حَقِيقَتٌ مَعْنَى اِنْ اَبْرَايَانَ فَرَمَا رَايَكَ فَفَهَاءِ اَهْلُ سَنَتِ شَبْعَةَ كَانِ مَعْدُوه اَمَدُ كَفِّشَ مَوْسَى اَبْرَايَانَ بَرِيذِ بَرِيذِ
 اَلْحَضْرَتِ رَجَوَايَمُ فَرَمُودُ كِه هَر كِه اَبْرَايَكَوِيْد هَر اَنَبِه مَوْسَى بَهَانِ وَ اَنْرَا كَفْنِه وَ اَرَا دَر نَبُوتِ خُود جَاهِل دَنَا دَانِ اَعْتِنَادِ مَعْدُوه رَايَكَ
 اَمْرُ كَرَايَمَتَامِ اَز دُرُو كِه بَرُو نِ بَسْتِ نَمَا مَوْسَى دَرَا كَفْنِ جَايَزِ بُوْدَ اَنَا اَكْرَمَا نَشِ دَرَانِ جَايَزِ بُوْدَ هَر اَنَبِه بَرِشْتِشَ هَمِ دَرَانِ رَايَكَ
 جَايَزِ مَبْشَدِ هَر چَنَدِ كِه اِنْجَا بَعْدِ مَقْدَسِه وَ مَطْهَرِه بُوْدَ رَايَكَ اَز نَمَازِ يَكْزُ بُوْدَ وَ اَكْرَمَا نَشِ دَرَانِ جَايَزِ بُوْدَ هَر اَنَبِه لَازِمِ اِيْنَدِ كِه مَوْسَى حَذَلَالِ رَايَكَ
 حَرَامِ تَمَزِدِ هَدِ رَجَوَايَمُ اَكْرَمَا نَشِ دَرَانِ جَايَزِ بَسْتِ نَشَانِدِ وَ اِيْنَكُونِ اَعْتِنَادِ كَفْرَا سَتِ عَرْضِ كَرْدَمُ كِه پَسِ نَاوِيْلِ اَنْرَا اِيْلَانِ بَغِيْدِ فَرَمُودُ كِه مَوْسَى
 دَر وَاْدِه مَقْدَسِ مَنَاجَا تِ بَدْر كَاهِ اَلْهَى مَعْدُوه كِه پَرُوْر دِ كَارَا مَحَبَّتِ خُودِ رَايَكَ فَوَا خَالِصُ كَرْدِ اِيْنَدِ مَوْسَى دَلِ خُودِ رَايَكَ خَانِه مَحَبَّتِ نَشْتِ اَز مَحَبَّتِ اَعْيَانِ
 خَالِي وَ عَارِي مَعْدُومِ وَ بَشِيرَا زَانِ بَاهِلِ وَ عِيَالِشَ مَحَبَّتِشَ دَاشْتِ وَ قَبْلَكِه اِيْنِ مَنَاجَا تِ رَايَكَ مَعْدُوه خُودِ اَوْنَدِ نَبَارِدِ وَ غَمِ فَرَمُودُ فَاَخْلَعْ ثَغْلَبَكَ
 اِيْنَعْنَى اَكْرَمَا مَحَبَّتِ رَايَكَ مَنَ خَالِصُ كَرْدِ دَلِ رَايَكَ اَز جَرَلِ مَحَبَّتِ اَعْيَانِشَ سَنَدِ حُبِ اَهْلِ وَ عِيَالِشَ اَز دَلِشَ بَرُو نِ كُنِ بَعْدِ اَزَانِ عَرْضِ كَرْدَمُ كِه اَز نَاوِيْلِ
 كِه بَعْضِ مَنِ جَزْدِه فَرَمُودُ كِه اِيْنِ حُرُوفِ اَز جَمْلَةِ اَخْبَارِ غَيْبِ كُنْدِ خُودِ اَوْنَدِ عَالَمِ مَبْنُودِ خُودِ دَر كَرِيَا رَايَكَ اَبْرَايَانِهَا مَطْلَعُ كَرْدِ اِيْنَدِ بَعْدِ اَزَانِ اَنْرَا اَحَدِ صَ
 حَكَايَتِ مَعْدُومِ وَ اَنِ قَصَّةِ جَانِشَ كِه اَز زَكْرِيَّا وَ اَهْلِ اَلْعِيَالِهَا مَثَلُ مَعْدُومِ كِه نَامُهَا خَمْسَةُ اَلْجَبَّارِ بَارِ تَعْلِيْمُ فَرَمَايَدِ خُودِ اَبْرَايَمَ جَبْرِيْلُ
 رَا فَرَسَادِ اَنْرَا اَبَا رِيَا دَادِ بَعْدِ اَزَانِ زَكْرِيَّا وَ دُرُو قَبْلَكِه نَامُ مَحْمُودِ وَ عَلِي وَ فَاطِمَه وَ حَسَنُ وَ زَيْنُ اَبْدِ اَنْرَا اَبْرَايَمَ مَعْدُومِ هَمِ وَ عَمْرُو رَايَكَ مَبْكُرِ دِيْدِ قَبْلُ
 كِه نَامُ حُسَيْنِ رَايَكَ بَرُوْر اَز شَدَّتْ كَرِيْمِ كَلُو كِه مَبْشَدِ وَ نَفْسِشَ قَطْعِ مَبْشَدِ رُوْر مَنَاجَا تِ مَعْدُومِ كِه پَرُوْر دِ كَارَا اَسْرَابِ اِيْنِ جِه مَبْشَدِ كِه مَوْسَى اَبْرَايَانَ
 اَسْمِ رَايَكَ مَبْكُمُ اَز هَمِ وَ غَمِ نَسْلِي هَلَايَمِ وَ قَبْلَكِه نَامُ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَايَكَ مَبْكُمُ وَ سَرِشَتِ شَبْعَةَ مَانَدِ سَبْلِ جَايَزِ مَبْشَدِ وَ قَبْلَكِه
 مَنَاجَا تِ رَايَكَ بَرُوْر دِ كَارِ عَالَمِ اَنْرَا اَبْرَايَمَ فَرَمُودُ وَ كَفْتِ كِه بَعْضِ كَافِ نَامُ كَرِيْلَا وَ هَلَاكِ عَمْرُو طَاهِرِ وَ اَبْرَايَمَ
 عِبَارَتِ اَز بَرِيْدِ ظَلَمِ كُنْدِ بَرِ حُسَيْنِ وَ عَمْرُو اَشَانِ بَقِيْشَ اِيْشَانِ اَسْتِ وَ صَادِ عِبَارَتِ اَز صَبْرِ شَانِ اِيْنِ بَلَايَا وَ قَبْلَكِه زَكْرِيَّا اَنْرَا اَبْرَايَمَ
 جَانِزِ وَ دَلِ وَ زَارِ اسْتِمَاعِ مَعْدُومِ تَامِرِ وَ زَارِ مَبْكُرِ خُودِ جَدَانْدِ وَ خَلَا اَنْرَا اَز اَمَدَنِ بَا اِنْجَا مَعِ كَرْدِ پَسِ اَبَا وَ اَز بَلَدِ كَرِيْمِ وَ زَارِ اَعْلَانِ مَعْدُومِ
 وَ كَرِيْمِ كَانِ اِيْنِ مَقْرَاتِ مَرِشِه مَحَبَّتِ كِه اَبَا بَهْرِيْنِ مَخْلُوقَاتِ خُودِ رَا مَحَبَّتِ پَرِشَ اَنْدِ وَ هَكِيْمِ خَوَاهِي مَعْدُومِ وَ اَمْحَانِ اِيْنِ قَصْبِ اَبْرَايَمَ سُوْرَا يَدِ رَجَانِ
 اَوْنَا زِ خَوَاهِي مَعْدُومِ پَرُوْر دِ كَارَا اَبَا بَعْلِي وَ فَاطِمَه لِبَاسِ اِيْنِصِبْتِ اَخَوَاهِي پُوشَانِدِ رَايَكَ اَلْمَوْدُوه رَا اَبَا حَاتِ دَلْهَادِ اَشَانِ مَحْمُودِ بَعْدِ اَز اَبْرَايَمَ
 مَبْكُفْتِ كِه پَرُوْر دِ كَارَا دَر سَنِ پَرِيْمِ فَرَا اَبْرَايَمَ عَطَا بَرِ مَا كِه سَبَبِ اَوْدِه مَسْرُورِ دِيْدِ اَمِ پَرِ نُوْرِ شُودِ وَ اَوْرَا وَ صِه وَ اَرَا ثِ مَنِ كَرْدَانِ وَ اَوْرَا اَبْرَايَمَ
 مَنِ مَانَدِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ بَكِيْ نَسَبِ مَحْمُودِ بَعْدِ اَز اَبْرَايَمَ عَطَا فَرَمُودِ دِلِ رَا مَحَبَّتِشَ كَرُوِيْدِ كَرْدَانِ بَعْدِ اَز اَنِ اَشْهَادِشَ بَرُوْر دِ رَايَكَ
 چَا نَكِه دِلِ جَبِيْبِ خُودِ مَحْمُودِ اَبْشَادِشَ پَرِشَ بَدْرِ دِ خَوَاهِي اَوْرُوْر دِ پَسِ غَايِ زَكْرِيَّا وَ بَدْرِ جِه اَجَابِشَ فَرِيْنِ شَدِ خُودِ اَبْرَايَمَ اَبْرَايَمَ اَبْرَايَمَ
 بَا وَ كَرَامَتِ فَرَمُودِ وَ دَلِشَ رَا اَشْهَادِشَ وَ يِ بَدْرُ دِ اَوْرُوْر دِ مَحْمُودِ دَر شَكْمِ مَادِرِ مَانَدِ بَعْدِ اَز اَنِ عَرْضِ كَرْدَمُ كِه جَزْدِه مَنِ اَز عَلِي كِه مَانَسْتِ
 اَمْتِ رَا اَز نَصْبِ اَخْبَارِ اِمَامِ بَرَايِ خُودِ شَانِ بَعْدِ مَانَعِ چَسْتِ اَز اِيْنَكِه اَمْتِ بَرَايِ خُودِ شَانِ اِمَامِ نَصْبِ كُنْدِ رَجَوَايَمُ فَرَمُودُ كِه اَبَا مُرَادِشَ
 اِمَامِ مَصْلُحَتِ بَا مَفْسَدِ عَرْضِ كَرْدَمُ مَصْلُحِ فَرَمُودِ اَبَا مَكْنَسْتِ اِيْنَكِه اَمْتِ كَسِيْ رَا مَصْلُحِ اَعْتِنَادِ مَعْدُوه اَوْرَا بَا اَمَامَتِ نَصْبِ كُنْدِ وَ اَوْرَا دَر وَا
 وَ نَفْسِ اَلْمَرَا اَهْلِ مَنَادِ بُوْدِه اَشَانِ نَدَانْدِ عَرْضِ كَرْدَمُ كِه اَرِيْ مَكْنَسْتِ فَرَمُودِ عَلِي كِه سَوَالِ مَعْدُومِ هَمِيْنِ اَسْتِ اَنْرَا اَبْرَايَمَ كِه عَشْرَتِ اِيْنِ
 وَ تُوْنِ كُنْدِ بَرَايِ تُو اَبْرَا دِ مَبْكُمُ جَزْدِه مَنِ اَز اَبْرَايَمَ كِه خُودِ اَبْرَايَمَ اَشَانِ بَرِ كَرِيْدِ وَ كِتَابِهَا خُودِ رَا اَبْرَايَمَ نَا زِلِ كَرْدِ اِيْنَدِ اَشَانِ رَا بُوْحِي وَ عَصْفَتِ مَعْدُومِ
 مَعْدُومِ رَايَكَ اَشَانِ عِلْمِهَا اِيْمَانِ بُوْدِنْدِ وَ اَشَانِ دَر اَخْبَارِ اُمُوْرَا زَا اَمْتَانِ بِيَا نَرُوْر دَانَا تَر بُوْدِنْدِ مَانَدِ مَوْسَى وَ عِيْلِي عَلِي نَبِيَا وَ عِلْمِهَا
 اَبَا دَر مَادِه مَوْسَى وَ عِيْلِي بَا اَبْرَايَمَ عَقْلِ وَ كَالِ عِلْمِ كِه دَاشْتِنْدِ مَكْنَسْتِ اِيْنَكِه مَنَافِعِي رَا اَبْرَايَمَ اَشَانِ كِه مَوْمِنَسْتِ اَخْبَارِ مَانَدِ عَرْضِ كَرْدَمُ
 مَكْنَسْتِ فَرَمُودِ پَرِ دَر حَقِّ مَوْسَى چِه مَبْكُوِيْدِ كِه اَبْرَايَمَ عَقْلِ وَ كَالِ عِلْمِ وَ زَوَلِ وَ كِيْ بَرَا وَ اَز اَعْيَانِ وَ اَكْبَرِ خُودِ كِه دَر اَمْتَانِ وَ اَخْلَاصِ شَانِ
 هَفْتَادِ نَفَرِ مَرُوْر بَرِ كَرِيْدِ وَ حَالِ اَنَكِه دَر نَفْسِ اَلْمَرِ مَنَافِقِ وَ بِيَا مَانِ بُوْدِنْدِ چَا نَكِه پَرُوْر دِ كَارِ سَبْلِ رَعْلَا مَبْرُفَايَدِ وَ اَخْبَارِ مَوْسَى سَبْعِيْنِ جَمْلَا لِبَقَا
 نَا بَا اِنْجَا كِه فَرَمُودِ اَنِ نُوْمِنُ لَكَ حَقِّيْ نَزِيْ اَللّهُ جَهْرَه فَاحْذَرْنَاهُمُ الصَّاعِنَةَ نَبْلِيْمُ بَعْنِيْ مَوْسَى اَز مَبَانِ قَوْمِ خُودِ بَرَايِ وَ عَدِ كَاهِ مَا هَفْتَادِ نَفَرِ مَرُوْر
 بَرِ كَرِيْدِ وَ قَبْلَكِه اِنْجَا حَاضِرِ شَدِنْدِ وَ مَوْسَى كَشِيْدِ كِه تُو اَبْرَايَمَ اَشَانِ مَانَدِ اِيْنَكِه خُودِ اَشَا كَرَا اِيْبِيْمِ سَبَبِ ظَلَمِ وَ كَفْرِي كِه اَز اَشَانِ صَادِرِ
 كَرْدِ دِلِ اَتَشِ مَنَاعِفِ اَشَانِ رَا فَرَا كَرْتِ پَرِ وَ قَبْلَكِه بَرِ كَرِيْدِ خُودِ اَبْرَايَمَ اَشَانِ مَانَدِ مَوْسَى چَا نِ اَبْرَايَمَ كِه مَفْسَدِ بَرَا اَبْرَايَمَ اَشَانِ كِه مَصْلُحِ اَخْبَارِ

مَوْسَى
 اَبْرَايَمَ

هر آنکه میباید که تعیین و اخبار امام سزاوار نیست مگر بحضرت علام الغیوب که از مخفیات سراپا و مکنونات صما بر مطلع و آگاه است و
بعد از آنکه در حق انبیا واقع شد اینک اهل فساد را با عتقاد اینک اهل صلاح است اخبار نمودند اخبار و تعیین قهاجرین و انصاف
خلیفه اول را از درجه اعتبار و اعتماد ساقط کرد بعد از آن فرمود یا سعد در وقتیکه خدمت در مقام گفتگو در سر مذهب ادعا نمود که
رسول خدام خلیفه اول با خود بغایت بود مکر برای اینک میدانست که خلافت بعد از خود مراوراست و ناویلات ایالت در نزد او است
و تمام در دست و دست و در جمع نمودن منفردات امور و کسب تن راه خلل دین و اقامه حدود فرستادن لشکرها برای فتح بلاد کفر
اعتماد بر او است پس چنانکه پیغمبر از زوال بنو ت خود ترسید همچنان از زوال خلافت و نیز ترسید زیرا که حال فرار پیغمبر مفضل
این بود که در خصوص پنهان شدن از ابی بکر یاری طلبید پس سبب دین پیغمبر او را بغایت نزد مکر اینک ترسید از اینک او کشته شود
و امر خلافت ضایع گردد و علی علیه السلام را در رخت خواب خود بخواباند مکر برای اینک بشان اعنائش نمود و از کشته شدنش با نکر و او را
نسبت بخود کل ویران میبرد و میدانست که اگر او کشته گردد برای وی ممکن است اینک دیگر پادشاه وقت رود از امور عظمه که علی
و دانه بکار میاید و جای نصیب نماید پس چرا در جواب خیم خود فرمود که مدت خلافت بعد از من بی سال خواهد شد و اینست رابسته نمود
بر عمر که از چهار نفر خلیفه که در مذهب شما خلفای راشدینند اگر این را میگویند هر یک را و ناچار ماند از انصاف بوی میکرد بعد از آن میگویند که
رسول خدا چنانکه میدانست که خلافت بعد از خود مرا بر ابی بکر راست یا میدانست که بعد از ابی بکر عمر راست و بعد از او عثمان راست
و بعد از عثمان با علی علیه السلام است هر آنکه او از صدیق نمودن این هم چنان نمیگفت بعد از آن میگویند که بنابر این بر رسول خدا لازم و واجب
بود که همه لشکرها را برین بنی بغایت برد و از کشته شدن از سر نفرو زوال خلافت ایشان هم ترسید چنانکه از زوال خلافت ابی بکر ترسید
که مخصوص دادن ابی بکر باین ملاطفت و تزلزل نمودن از سر نفرا بعلت استحقاق و خوار و ایشان است با سببکه رسول خدام از آنکند بعد
از آن فرمود که در وقتیکه خدمت گفت که از حال صدیق و فاروق بمن جزده که آیا ایشان بطوع و رغبت بدین اسلام داخل گردیدند
یا با اجبار و اگر اجبار در جوابش نگفت که اسلام ایشان نه بطوع و رغبت بود و نه با اجبار و اگر آیه بلکه از راه طمع مال و جاه دنیا اسلام آورد
زیرا که ایشان با یهودان مجالست و معاشرت داشتند و از ایشان خبر میکردند چنانکه در تورات و سایر کتابها کذب شده که بر یاران احوال
اینده اشیاء داشتند بدین بودند از آنجمله قصه جناب محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و عافیت کار او را میپرسیدند ایشان میگویند که
محمد بر عرب مسلط خواهد شد چنانکه بخت نصر بر بنی اسرائیل ظفر یافت مگر اینک محمد صلی الله علیه و آله در آغای نبوت کاذب است و قبتکه
را از یهود شنیدند با طاعت محمد آمدند و با و در خصوص اخل گفتا بدین شهادت لا اله الا الله یاری نمودند و طبع اینک هر یکی از
ایشان بعد از استقامت بمرسایندن امور محمد بحکومت شهر برسد با و بیعت نمودند و قبتکه از پیل این شما ما بوس گردیدند بدین
شان دهن بند بکنند با چند نفر مانند خودشان از منافقان برای کشتن پیغمبر سر راه عقیقه را گرفتند لیکن خداوند عالم مکر و حیل
ایشان را از او باز داشتند ایشان را با غیظ دلهایشان بر گردانید و بطلی که اراده نموده بودند ترسیدند چنانکه طلحه و زبیر نزد علی
آمدند و بطبع اینک هر یکی بحکومت شهر منصوب شود با و بیعت نمودند و قبتکه از پیل شما نومید شدند نفیض بیعت نمودند بر او
خروج کردند انگاه خداوند عالم هر یک را از ایشان در محل هلاکت امثال ایشان که نفیض بیعت انحضرت کردند هلاک نمود بعد از آن
امام حسن عسکری ۴ با از طفل بنماز برخاست من هم نزد ایشان بر کشید از پی احمد بن اسحق رفیق در اثنای راه که بر کنان به پیشرو آمد
گفتم چرا دیر کردی و سبب کز نهات چیست گفت آن یار چو را که حضرت احضار از آن من خواست نمود که کرده ام گفتم ضرر به بر تو
برو ما جز را بحضرت عرض کن پس داخل خدمت انحضرت شد بعد از آنکه تبسم کنان بیرون آمد در حالی که بر محمد و آل محمد صلوات میفرستاد
گفتم سبب یاد به و سرور چیست گفت یار چه را دیدم که در زمر یاری انحضرت انداخته شد و روی آن نماز میکند بعد از آن نا چند روز
بعد از انحضرت مشرف میشدیم و ان طفل را در نزد وی میدیدیم و قبتکه روز و راع رسید با احمد بن اسحق و دو نفر بر مرد از اهل سمرقند
ما بعد از انحضرت مشرف شدیم و احمد بن اسحق در پیشروی انحضرت سراپا ایستاد عرض نمود که باین رسول الله کوچیدن مانزد پیل و
محت و جدائی شد بد کرده از خداوند عالم مسئلت میکنم که بر جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادر زینب و برود و سبب
جوانان اهل بهشت که بکی عمت و دیگر پد و پد باشد بعد از ایشان برائمه طاهرین که پدران تو و بر پسر تو صلوات بفرستند و خدا
میخواهم که شرافت و بزرگی تو را بلند گرداند و دشمنان را خوار و ذلیل کند و این روز آخر ملاقات ما با تو نکردی و ای کوی و قبتکه احمد بن
ابن کلمات را بر زبانت جاری نمود انحضرت را بنوعی رقت گرفت که اشک چشمش مانند سیل بر صفح رخسارش جاری گردید بعد از آن فرمود باین سخن
مکلف نیستی باینکه در دعای خود از حد بگذری بدوستی که در لک بخدا ملاقات میکنی بعد از آن جمله مؤمنان که خداوند ردهای ایشان است
انکار احمد افتاد غر کرد و قبتکه بپوش آمد غر کرد که بخو خدا و خرم حید بن پیغمبر از تو خواست میکنم که مرا بدانی بکفانه یار چه سرف کرد

بیا سبب علت غیبی

مؤلف کور
استغفر بن یعقوب

مؤلف کور
مجلدین چهارم

مؤلف کور

نخج اواز زاره مثل این روایت نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده اواز عید الله علیه اواز ابن بکر اواز زاره مثل این روایت کرده **مؤلف کور** که بعضی از اخبار بکر علت و سبب غیبت مشتملند بر این خبر دادن پذیران کرام قائم و ظهورش و قیام وی مذکور کردید در کتاب از سنن اوز ابن زکریا اوز ابن حبیب اوز فضل بن صفر اوز ابی معویه اوز اعثم اوز صادق ۴ روایت نموده آن حضرت فرمود که روی زمین از وقتیکه خداوند عالم آدم را خلق نموده از حجت خدا خالی نمانده آن حجت با ظاهر بوده مشهور با غایب بود پنهان و مکتور و بعد از این هم باقیات از حجت خالی نخواهد بود که آن حجت بمیوه بخدا بنماید عیانت کرده نمیشد سلیمان کوید که بخدا بنماید حضرت عرض کردم که خلافت بوجو حجت که غایب مکتور است چگونه منتفع میشوند در وقتیکه ابراز پوشیده در کتاب خراج از کلبه او استحقاق بن یعقوب روایت نموده او گفته که از ناحیه مقدسه بنوسط محمد بن عثمان برای من بیرون آمد اینک علت و سبب غیبت را که پرسید بیان میکنم لیکن دیگر بار از ابن قیل سوال هانکنند زیرا که خدا بنم در کلام خود میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدل لکم تسوکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اند پرسید از باره چیزها زیرا که اگر آنها بشما اظهار کرده شوند هر انچه شما را اندوهگین و غمگین میکنند بعد از آن فرموده بود که علت غیبت من اینست که هیچ بلد پذیران من نشد مگر سبب سلطان جابر زمان خود بگردش واقع گردید خروج میکنم در حالیکه احدی از طغیان کنندگان در گردنم نیفتد و سبب منتفع بوجود من را بام غیبت من مانند منتفع شدیست بافتاب در وقتیکه ابراز از نظرها پوشیده کند بدستیکه من باعث امان اهل زمین چنانکه ستارگان باعث امان اهل آسمانند بعد از این در سوال نموده از باره چیزها که بشما فائده ندارد به بندید و خود نا ترا در دانشن چیزی که بآن مکلف شده اند بمشقت مندارند و غایب را در خصوص تعجب فرج بسیار کند زیرا که این باعث فرج یافتن شماست والسلام علیک یا ابا اسحق بن یعقوب و علی من اتبع الهدی در کتاب کمال الدین از ابن عظام اوز کلبه مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از چند نفری از ایشان از محمد بن همام اوز مزایه اوز حسن بن محمد بن سماعة اوز احمد بن حرث اوز مفضل اوز ابن طلیحان اوز جابر جعفی اوز جابر انصاری روایت نموده بدستیکه از رسول خدا پرسیدم که یا شعیب از قائم ۴ در ایام غیبتش منتفع میشوند فرمود اری سوکنند بخدا بشک ما بر پیغمبر مبعوث نموده بدستیکه ایشان بوجود وی منتفع میشوند هر چند که ابراز پوشانند **مؤلف کور** تمام این خبر است در باب نص پیغمبر بائمه علیهم السلام مذکور مؤلف کور بدین گفته که تشبیه حضرت در حال غیبت بافتاب که در زیر پوشیده باشد ایشان بنسبت حدیث **اول** اینست که نور علم و هدایت بنوسط آنحضرت بخلافی میرسد زیرا که در اخبار مستفیضه ثابت و محقق گردید اینست که ایشان برای ایجاد علت غایبه هستند یعنی اگر ایشان نبی بودند هر انچه نور وجود با حدیث میرسد و از برکت و شفاعت ایشان علوم و معارف برای خلق ظاهر و منکشف میشود و بلاها از ایشان زایل گردد و اگر وجود شریفشان در عالم نمیشد هر انچه مخلوقات بسبب اغال قیبح و افعال شیعیه خود شان مستحق انواع عذاب بودند خداوند متعال میفرماید وما کان الله ليعذبهم و انما هم بغیبه خدایم یعنی خدایم با ایشان عذاب نمیکند مادامیکه بود و میان ایشان بدستیکه ما با بر تخریب نموده چنان یافتیم که در وقت بیکسکه کارها و مشکل شدن امورات و دور شدن از اسنان ختم و بسته شدن درهای فیض رحمت الهی و وقتیکه ایشان را شفیع نموده و دست بدامن رحمتشان رده ایم بعد از این باطن و اشنائی معنوی که در احوال برای ما حاصل شده ان امور مشککه را ما انسان کردید و این معنی شاهد و محسوس است برای آنکه خداوند عالم بدین دلیرا بنور ایمان نورانی گردید توضیح این مطلب در کتاب ایمان گذشت **دوم** اینست که در وقتیکه افتاب رز بر ابر پنهان کردید خلافت با اینست که از او منتفع میشوند باز ساعت بساعت انتظار میکنند که از برابر در ظاهر شود براه اینست که انتفاع ایشان بان منتظر گردد و هم چنین در غیبت آنحضرت مخلصا شعبان در هر وقت و زمان انتظار ظهور و خروج او میکنند و از ظهورش مایوس و نومید نمیشوند **سوم** اینست که منکر وجود شریفش با بیای ظهور اثار وی مانند کس است که وجود افتاب انکار نماید تمامید در وقتیکه صورت افتاب رز بر ابر پنهانست **چهارم** اینست که مایه که مایه پنهان شدن افتاب رز بر سحاب برای بندگان اصلاح و نفع باشد از ظاهر شدن همچنین غیبت آنحضرت در این زمان اصلاحی برای ایشان از ظهورش از این جهت غایب گردید پیغمبر است کسیکه میخواهد که افتاب نظر کند او را ممکن نمیشود نظر کردن بان در حالیکه اشکار است و ابراز پوشیده بسبب نظر نمودن بان که شود زیرا که قوه باصره اش از حاطه نمودن بان ضعف و عجز دارد همچنین است افتاب ذات مقدس آنحضرت بسبب ظهورش بدین دلهای بندگان ضرر رساند و باعث کوری ایشان باشد از ادراک حق لیکن در حال غیبتش با ایمان آوردن باو متحمل میشوند چنانکه ایشان بافتاب در حالیکه در زیر سحاب است نظر میکنند و مضطر نمیشود **پنجم** اینست که افتاب گاه از زیر سحاب بیرون میاید و بندگان میکنند و دیگر میکنند هم چنین ممکن است اینکه آنحضرت در ایام غیبت برای بعضی ظاهر شود و برای دیگر **هفتم** اینست که ائمه علیهم السلام نظر میکنند نفشان همه مخلوقات عموم و شمول دارد مانند افتاب از ایشان به بهره نمیشود مگر کسیکه بدین حق پیش کور باشد چنانکه در اخبار قول خدا بنم مزان فی هذه اعمی فهو فی الاخره اعمی و اضل مسیلا یا یعنی نفس و کما و بل شده ظاهر تر حجتش است که هر که در دار دنیا دلت را

گور شود هر این در عقبه کور و گمراه خواهد شد و گشت که است که افتادن شعاع آفتاب بخانه طاق قدر و روزنه های آنها بقدر ارتفاع
مواقع است از افتادن آن با نخانه ها هم چنین منفع شدن مخلوقات با نور هدایت شان بقدر ارتفاع مواضع از حواس و مشاعر شان
که بمنزله روزنه ها هستند نسبت بدلتا شان و انواع عبارات از شهوات نفسانه و علائق جسمانی و رفع علائق جسمانی و رفع
شبهات نفسانه و دفع حجابات کشف بجائی منتهی میشود که صاحب این صفت بمنزله کسی میشود که در زیر آسمان بایستد و شعاع آفتاب
هر طرف با و احاطه نماید هم چنین است حال شیعه نسبت با ایشان و اینکه حجاب شهوات نفسانه و علائق جسمانی را از خود بالمره دور نمود
هر این شعاع آفتاب فیض ایشان است از هر طرف فرا میگردد **مؤلف گوید** بعد از بیان این وجه که از بیست و نه تورا هستند در کتب
بسی در باب این تشبیه هست وجه بیان نمودم بدرستی که خدا بندگان را باین باب از فضل خود در دگر هم برای من فتح نمود لکن عبارت از
کتاب از ذکر آنها است که قاصر است از آنکه در خصوص معرفت ائمه اطهار علیهم السلام بروی من و تو هزار در یکجا بیاورد که از هر یک
دگر کثرت شود در کتاب کمال الدین از پدرش و این ولید و یکجا ایشان از سعد و حمزه و در یکجا ایشان از ابن عباس و از ابن محبوب و
از محمد بن یحیی و این نموده او گفته که صادق ۴ فرمود که نزد بکر بودن بندکان بخدا و خوشنود تر بودن او از ایشان در وقت سنجیدن
خدا را مفعول نمایند و برای ایشان ظاهر شود و از ایشان پنهان گردد بنوعیکه مکان و پرانند با وجود این بدانند که حج و بیات الهی با
خدا در آن اوقات صبح و شام منظر فرج باشند و شدید ترین غضب او بر دشمنان است که حجت خود را از ایشان بردارد بنوعی که
که بر ایشان ظاهر شود در آن حال خداوند عالم میداند که در سنان در خصوص حجت او شل نمیکند اگر بدانند که ایشان در این باب شل
نمیکند هر این بطرفه العین او را غایب نمیکردند **محمد بن ابراهیم** در کتاب الغیبه از کلبه او از محمد بن یحیی او از عبد الله بن محمد بن علی او از پدر
او از بعضی رجال او از مفصل بن عمر او از ابی عبد الله ۴ مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفار او از احمد بن حنبل
او از عثمان بن علی او از خالد بن یحیی او از زرارة بن اعین روایت نموده او گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود که از طفل پیش از آنکه با مادر
بنام نماید یا بدغایب شود عرض کردم که سبب غیبت چیست فرمود میسر شد و بدست خود بگردن و شکم خود اشاره نمود. یعنی میسر شد
از اینکه گردن او را بزنند یا شکمش را بآره کنند بعضی از ایشان میگویند که او را در وقتیکه پدرش وفات یافت وفات نمود و شکل
پدرش منقطع گردید و بعضی دیگر گویند که در سال پیش از وفات پدرش مؤلف گردید پس اینگونه شکها را در خصوص می میکنند
که بخدا بگویم واجب است اینگونه مخلوقات خود را امتحان نماید تا اینکه اهل باطل در این مقام شک و ریب خود را بروز دهد و کتاب مذکور
از ابن متوکل او از محمد عطار او از یحیی بن ابراهیم او از سعد بن غرزان او از ابی بصیر او از ابی عبد الله ۴ روایت نموده انحضرت فرمود
که قایم ۴ مبعوث شود در حالی که در کردنش بیعت احدی نمیشود در کتاب مذکور از پدرش او از ابن یزید و حسن بن طریف و یکجا ایشان
از ابی عمر او از هشام بن سالم او از صادق ۴ انحضرت فرمود که قایم ۴ قیام میکند در حالی که بیعت احدی در کردنش بیعت در کتاب مذکور
از طالقانی او از ابن عقده او از علی بن حسن بن فضال او از یحیی بن ابراهیم او از پدرش او از ابی الحسن علی بن موسی الرضا ۴ روایت نموده انحضرت
فرموده که کو با شیعه را می بینم که امام چهارمین را از اولاد من نایاب کرده اند در آن حال برای خودشان چراگاه یعنی جای آرام و اسراحت
مطلبند نمیابند عرض کردم یا بن رسول الله سبب اضطراب بی ارامی ایشان چه میشود فرمود که امام ایشان غایب پنهان کرد عرض
کردم که علت غیبت چیست فرمود اینست که در وقت ظهورش احدی را در گردن و بیعتی نباشد در کتاب مذکور از عبد الواحد بن
محمد عطار او از ابی عمر و یحیی او از محمد بن مسعود او از جریر بن احمد او از محمد بن علی او از ابن ابی عمیر او از سعد بن عوان او از ابی بصیر
او از ابی عبد الله ۴ روایت نموده انحضرت فرموده که ولادت صاحب این امر از خلائق پنهان میشود تا اینکه در وقت ظهورش بیعتی
در گردن و بیعت نباشد خداوند عزوجل کار و برادر یکشب اصلاح میفرماید در کتاب مذکور از مظفر علوی او از ابن عباس ۴ او از عبد الله
بن محمد خالدا او از احمد بن هلال او از عثمان بن علی او از خالد بن یحیی او از زرارة روایت نموده او گفته که صادق ۴ فرمود که قایم ۴ باید
نماید عرض کردم که سبب چیست فرمود که از نفس خود میسر شد و بدست شکم خود اشاره نموده در کتاب مذکور یا سناد سابق از عبد
او از محمد بن ابراهیم و زان او از احمد بن حمدان او از ابوب بن نوح او از صفوان او از ابی بکر او از زرارة او از یحیی بن محمد روایت نموده
کتاب مذکور از ماجبلویه او از اعین او از بکر او از ابی بکر او از زرارة او از صادق ۴ روایت نموده
انحضرت فرموده که این طفل را پیش از قیام با مراعات غیبت خواهد بود عرض کردم چرا گفته شدن خود میسر شد در کتاب علیل الشرایع
و کتاب کمال الدین از ابن مسرور او از ابن عامر او از عم خود او از ابن عمیر او از کسی که ذکر نموده او از ابی عبد الله ۴ روایت نموده که بان
حضرت عرض کردم که چرا امیر المؤمنین ۴ در اول امر با دشمنان خود جهاد و قتال نمود فرمود بزرگ فائز میهنه ای بود در کتاب خدا
ترتیباً العزیز الذین که فاعدا یا التبا عن عرض کردم که مراد از کنا بیکه فرایست میکنند باینکه فرمود نطفه های که مؤمنان از پیشگاه خدا

مؤلف گوید

محمد بن ابراهیم

محمد بن ابراهیم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ

وَأَبْنَاهُ

و در بعضی کلمات شده اند پس حاصل مضمون این هدیها اینست که اگر نطفه های مؤمنان از پشته های کافران منتقل شوند هر اینه کافران را بیدار
در ذال معذب میکنم بن چونکه امر المؤمنین ۴ میدانش که در اصلاب شمنان نطفه مؤمنان هست از اینجهت با ایشان قتال نمود و ایشان
را نکشت هم چنین قائم ۴ ظهور میکنند تا وقتی که امانت های خدا یعنی نطفه مؤمنان از اصلاب کفار و منافقان بیرون آیند و قتی که آنها بیرون آمد
انگاه آنحضرت برد شمنان خدا خروج میکنند و ایشان را بقتل میرساند در این دو کتاب مذکور از مظهر علوی و ابراهیم کرخی و از ابی عبد الله ۴
مثل این را روایت کرده در کتاب کمال الدین از عضایری و از بزرگوار و از احمد بن ادریس و از ابن قتیبه و از مفضل و از ابن محبوب و از ابن
رئاب و از زرارة و ابی نموده او گفته که آنحضرت فرمود که قائم ۴ را پیش از ظهورش عینی خواهد شد عرض کردم که بیش چیست فرمود که این
کشته شدن من پس در کتب لغوی از ابن عباس و از محمد بن سنان و از محمد بن یحیی خثعمی و از خیر کناسه و از ابی خالد کابلی و از
نموده در حدیثی که ابی خالد از آن نقل کرده و ما از آنحضرت نمودیم او گفته که از ابی جعفر علیه السلام خواهرش نمودم که نام قائم ۴ را ذکر کند تا اینکه بانا
بشناسیم فرمود یا ابی خالد از چیزی سؤال نموده که اگر اولاد فاطمه و از ایشانند هر اینه او را یار یار میکنند محمد بن ابراهیم از علی بن احمد
از عبد الله بن موسی و از محمد بن احمد فلاس و از ابوب بن فوج و از صفوان و از ابن بکر و از زرارة و ابی نموده او گفته که از یافره شنید
میفرمود که قائم ۴ را پیش از آنکه با مر امانت و خلافت تمام نماید عینی خواهد شد و او است کسیکه دیگران میراث و بر اطمینان خواهند نمود
عرض کردم که سبب این عینی چه میشود فرمود میشود و بدستش بشک خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن من پس در کتب کوفی که شیخ
طوسی گفته که علی بن بنت که از ظهور آنحضرت مانع شود مکر تر شدن او از کشته شدن و زیرا که اگر مانع غیر از این امر دیگر بود هر اینه ایشان
و پنهان آنحضرت را جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و با نوع مشقت و از بیت متحمل میکرد پدر را که بلند مرتب است علمای هم و هم چنین اینها و تعظیم
شان ایشان از اینست که در جنب ضایع الهی بمشغلهای بزرگ متحمل شده اند که اگر گفته شود که چرا خدا اینهم خلافت را از قتل و منع نمیکند بجز
که میان آنحضرت و کسانی اراده کشتن و دارند حایل و مانع شود در جواب گوئیم منعی که با تکلیف منافات ندارد یعنی کردن خلافت است از رخا
و و امر نمودن ایشان است بر تبعیت و یار و واجب نمودن اطاعت او است بر ایشان و همه اینها فعل خداوند عالم است و آنکه حایل بود در میان
آنحضرت و ایشان نوعی که ایشان را قهر از قتل و باز دارد با تکلیف منافات دارد و نقص میکند چیزی را که غرض از تکلیف استحقاق مکلف است
بثواب و حایل شدن میان ما و ایشان با این غرض منافات دارد بلکه بسا میشود که در باز داشتن ایشان از قتل و بطریق قهر و غلبه مقصد برآ
خلافت بفرستد و قتل مقصد از خدا اینهم حسن ندارد و اینکه ما ذکر کردیم ما شنیدیم که بعضی اصحاب ما ذکر کرده گفته است که منعی نیست اینکه
در ظهور آنحضرت مقصد نباشد و در استنار مصلحت زیرا که این مسئله نیست که در هیچ حال نبوت و رسالت واجب نشود و لازم آید که
رسالت و نبوت از قبیل الطاف باشد که بغیر و بدیل زمان تغییر مییابد و قهر و حایل شدن از این قبیل نیست زیرا که منعی نیست اینکه گفته شود که
این قهر و حایل شدن از این قبیل نیست زیرا که منعی نیست اینکه گفته شود که در این زمان در ظهورش مقصد هست و در غیبتش مصلحت مقصد
اینست که ریاست و ایتد در این زمان واجب نیست اگر گفته شود که پدر آنحضرت هر ظاهر بود ند و هیچ ترسیدند و چنان نشد که احدی با ایشان
نمواند بر نرسد و جواب گوئیم که حال پدر را شن ما شنیدیم که وی بود زیرا که از حال ایشان برای سلاطین از زمان چنان معلوم بود که ایشان فکر
خروج و داعیه ریاست ندارند و اعتقاد سلاطین این نبود که ایشان شمشیر خواهند کشید و دگلهایا با پمال خواهند نمود بلکه اعتقادشان این بود
که ایشان منظر ظهور همگ خود شناسند و در این اعتقاد ایشان بدو لک سلطان زمان ضرر نمیداشت و حال صاحب الزمان ۴ جایز نیست زیرا که از حال
وی معلوم است اینکه با شمشیر خروج میکند و دگلهایا از ایل و پمال میکند و دگلهایا از ایل و پمال میکند و دگلهایا از ایل و پمال میکند و دگلهایا از ایل و پمال میکند
و اساس عدل و داد را بر پا میدارد و جور و ستم را از میان خلافت بر میدارد و بر کسیکه با این صفت باشد لا محاله از حدت و شدت او ترسند
انگاه کسانی که از او میترسند چشم باور و خیر بفرستند و قتی که این را مشاهده نمود از شرارت ایشان احتراز نموده خود را از کسانی که
با ایشان اطمینان و خاطر جمعی ندارد خواه دوست باشند و خواه دشمن ناوقت ظهورش محفی و پنهان میدارد و نیز میگوئیم که ظاهر بود
پدرانش علی ۴ برای این بود که میدانشند که اگر حادثه برای هر یکی از ایشان رود هر اینه از اولادش کیست که هست که در جای بنشینند
صاحب الزمان ۴ چنین نبود زیرا که معلوم است اینکه پیش از حضور وقت ظهورش کیست در جای و نی بنشیند از این جهت عینی است
او واجب شد و حالش در این باب از احوال پدرانش جدا کرد و اگر گفته شود که آنحضرت را بل شدن خوف زاد رقت ظهورش میخیزد
که اگر بوسی الهی میداند با تمام وحی میشود و اگر بیکم ضروری میدانند این با تکلیف منافات دارد زیرا که قتی که شخص دانست که در جهاد و قتال
ضرری واسطه بوی اصلا نخواهد رسید هر اینه در احوال تکلیف او میجهد مستحق نمیشود و اگر بعلایق و آثار می میداند که موجب حصول
ظن است این هم مسئله فریب خورد نیست که باعث هلاکت نفس میشود میگوئیم که از این اشکال دو خواهی گفت بچا که خدا اینهم زمان
خوف را که در زمان غیبت باشد و زمان زوال خوف را از این زمان بغیر خود میداند از آنحضرت و ایشان هم با وجود این از این

مقام تابع چیز نیست که از جانب خدا باور رسیده و او را بران مطلع گردانیده و مخفی داشتن آن از مآلها برای مصلحتی است پس خود آن حضرت در
این مقام بعلم رفتار نمیکند نه بظن **در بیان** آنکه منفع نیست اینکه از علامات و امارات بحسب عادت چنان مظنه که سلطنتش قوت یافته
در آنوقت ظهور کند و بدانش هم باو خبر داده باشند که هر وقت که قوت سلطنت خود را بآن نمود انکاء بر تو واجب است اینکه ظهور کنی
پس اصل ظهورش قطعی میباشد و مظنه شرط آن نمیشود یعنی بعلم قطعی میداند که در وقت حصول از مظنه ظهور بر او واجب است چنانکه از
در مقام حکم حاکم شرعی در وقت شهادت شهود میگوئیم یعنی حاکم شرعی میداند که در وقت شهادت شهود حکم بر او واجب میشود
و در مقام عمل بحسب علامتی که موجب مظنه باشد در تعیین آن نیز جاری میشود یعنی بعلم قطعی میدانیم که در وقت حصول ظن بحسب
قبله عمل نمودن ما با بجهت بر ما واجب است و اخبار بکه در خصوص غیبت آنحضرت روایت شد که شعبان در زمان غیبت امتحان کرده میشود
و امر بر ایشان صعب و مشکل گردد و صبر نمودن ایشان در اینوقت امتحان کرده میشود مراد از آنها خبر داد است از چیزهایی که در زمان غیبت
اتفاق خواهد افتاد نه اینست که خداوند عالم امام را برای این چیزها غایب نموده چگونه میشود که خداوند چنین چیزی را اراده نماید و حال آنکه
از ظالمان بمؤمنان میرسد نسبت با ایشان ظلم است و نسبت بخداوند معصیت و خدا هم چنین چیزی را اراده نمیکند بلکه سبب غیبت خوشت
و مراد از این اخبار خبر داد است از چیزهایی که در حال غیبت اتفاق میافتد و بیان حال مؤمن است که او را در این بسبب صبر کردن و جنگ
زدن بدین خود ناوقتیکه خدا او را از ستم ظالمان نجات دهد ثواب میرسد **باب بیانی امتیاز شیعه در باب غیبت و کتب**
از تعیین وقت ظهور و رفع بیدار در خصوص وقت آن شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جعفر بن محمد و از اسحاق بن محمد و از فرات بن اخف
روایت کرده او گفته امیر المؤمنین قائم را ذکر نمود و فرمود که هر انبیا و از شما غایب پنهان میشود تا وقتی که جهال میگویند که خدا را بال
محمد حاجتی نیست در کتاب مذکور از محمد حمزه و از پدرش و از ابن نوید و از حماد بن عیسی و از ابراهیم بن عمر یثربی و از مردی و از ابی جعفر
روایت نموده آنحضرت فرمود انجماع شیعه ال محمد هر انبیا امتحان کرده خواهند شد مانند حرکت سمره در چشم زبراکه صاحب سمره میگوید
در چه وقت سمره بحشمت واقع شد ولیکن میداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جاده شریعت مای بیند بعد از آن
در حالت شب میکند که از شریعت مای دور رفته و هم چنین شب میکند در حالتی که در شریعت مایست بعد از آن صبح میکند بحالتی که از شریعت
بیرون رفته محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی و از علی بن اسماعیل و از حماد بن عیسی مثل این روایت نمود
شیخ طوسی در کتاب الغیبه از محمد حمزه و از پدرش و از ابوب بن نوح و از عباس بن عامر و از ربیع بن محمد مسلمی روایت کرده او گفته که
صادق فرمود که هر انبیا شکسته میشود مانند شکسته شدن شیشه و شیشه بعد از شکستن اگر کذا خنجر شود باز بصورت اول نمیکند
لیکن شما مانند شکستن کوزه سفال شکسته میشود که هرگز بصورت اول بر نمیگردد بخدا سوگند هر انبیا از هم جدا کرده میشود
و بخدا سوگند هر انبیا امتحان کرده میشود و بخدا سوگند هر انبیا امتحان کرده میشود و بخدا سوگند هر انبیا امتحان کرده میشود
بغیر از میان کذب بیرون کرده میشود و در کتاب الغیبه آورده که از علی بن بطن روایت شد او گفته که ابو الحسن بن فرمود که با علی
رائه ایشان در مدت و نسبت سال تربیت میدهند و اصلاح میکنند با اینکه ایشان را بتجمل فرج و نزدیکی ظهور حق امیدوار میکنند و
بطنین که از اتباع بنی عباس بود به پیش علی که از جمله خاصان امام موسی بود گفت چرا وعده که رسول خدا در خصوص سلطنت ما یعنی بنی
عباس نموده بود بوقوع پیوست و وعده که در خصوص ظهور دولت ائمه شما نموده بود واقع نکرد پس علی گفت که وعده ما و شما هر دو واقع
نشد و بنی از رسول خدا عداوت کردند مگر اینکه وعده شما شد بود زود تر ظهور بحکم رسانید و شما داده شد وعده شده بود بوقوع
پیوست و امر ما هنوز بهم نرسیده پس ما خود را بارز و متکبر و امیدواری نیک میداریم اگر بیا گفته میشود که این امر را دو و بیست سال با مسجود
سال واقع نخواهد شد هر انبیا در لها فساد و کجاست و اکثر مسلمانان از اسلام بر میکشند لیکن ائمه ما بطور کفایت که ظهور دولت ما بر
است نزدیک واقع خواهد شد ما اینکه ناله قلب شعبان نمایند یعنی دلای ایشان را بدست آرند و آنها را از قنات و آرزو دانند که بدار
محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از کلبی و از محمد بن یحیی و احمد بن ادريس و از محمد بن احمد و از سبک و از حسن بن علی و از برادرش حسن بن علی
و از پدرش علی بن بطنین مثل این روایت نمود **شیخ طوسی** در کتاب الغیبه از عیاض بن اوز و از برادرش و از علی بن محمد و از فضل بن شاذان
و از احمد بن محمد بن عیسی بن هشام ایشان زکرام و از فضل روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر پرسیدم که آیا این امر را وقت معین
فرمود که وقت قرار دهند آن دروغ گفته اند سیه بار این کلام را فرمود در کتاب الغیبه از فضل بن شاذان و از حسین بن برید صحاح و از
مندر جونا و از ابی عبدالله روایت کرده که آنحضرت فرمود که وقت قرار دهند آن دروغ گفته اند ما وقت قرار نمیداریم نه در زمان گذشت
و نه در زمان آینده در کتاب مذکور با بن اسناد از عبد الرحمن کبیر روایت نموده او گفته که در نزد ابی عبدالله بودم ناگاه مهری رسید بخدا
آنحضرت داخل شد و عرض کرد که فدای تو شوم جماعه از من پرسیدند که کی این امر واقع خواهد شد هر انبیا بسیار طول کشید فرمود با مهر

در بیان اشعری شیعه در باب غیبت قائم

محمد بن ابی بصیر
شیخ طوسی

محمد بن ابی بصیر
شیخ طوسی

محمد بن ابی بصیر

وقت قرار دهند کان دروغ مبلو بند و شتاب کنند کان در این امر هلال میشوند و گمانند که در این باب در مقام نشاندن بخت میبایند
و غایت امورشان بسوی ما بر میگردد محمد بن ابراهیم در این کتاب الغیبه از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی و از احمد بن ابی احمد و از
محمد بن علی و از علی بن حسان و از عبد الرحمن مثل این روایت کرده شیخ طوسی در کتاب الغیبه و از فضل بن شاذان و از ابی بجران و از
او از ابی ابوبکر خرفروش و از محمد بن مسلم و از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت بمن فرمود که هر کس که برای تودر خصوص این امر وقت
دهد از تکذیبی بآل مکن زیرا که ما در این خصوص برای احدی تعیین وقت نمیکنیم اینصدا در کتاب مذکور از فضل بن شاذان و از عمر بن مسلم
نقل او از محمد بن سنان و از ابی الجارود و از محمد بن حنفیه در حدیثی که ماحل حاجت را از آن ذکر کرده ایم روایت نموده او گفته که امام ۴ فرمود
که مری فلان را یعنی بنی عباس را سلطنت طولانی خواهد بود و قبته از سلطنت خودشان مطمین و خواطر جمع شدند و گمان نمودند که سلطنت
شان هرگز زایل نمیشود انوقت امر الهی بناگهانه نازل شد دولت ایشان را با بطلان گردانید بنوعیکه شبانی بغیر و بیس باقی نماند که ایشان را
بر سر خود جمع نماید اینست معنی قول خدا بنم حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازین وطن اهلها انهم قادرون علیها فاجعلنا لها
حصدا کان لم یالامس کذلک بفضل الایات لقوم یتفکرون ظاهر معنی آن اینست که تا وقتیکه زمین از کل و کپاه زمین خود را اخذ نمود و
زمین گردید و اهل زمین چنان گمان نمودند که سلطنت یافتند بر زمین و زمین نمودن آن دو دست ایشان است انگاه گردانیدیم آنرا مانند جانی
نمودیم که زراعت و علف آن بریده شد باشد بطوریکه گوید پرو را این کل و کپاه اصلا رنگین نبوده هم چنان ایات و علامات تقصیل
میدهم برای قومیکه در ایات ما تفکروا مثل میکنند راوی گوید عرض کردم که فدای تو شوم ابا این امر را وقت معین هست فرمود نیست
زیرا که علم خدا بر علم وقت قرار دهند کان غلبه نموده چنانکه خداوند عالم بحضرت موسی شب عد داد که بعد از سه شب الواح تور را
باو بدهد و از ابد شب بکرات تمام نمود و حال آنکه موسی و بنی اسرائیل از آنجا نرفتند و قبته آن سه شب گذشت بنی اسرائیل گفتند که
موسی بما فریب میدهد دروغ گفت پس گوساله پرست شدند لیکن علامتی برای آن ذکر میکنیم و آن اینست که در وقتی که اجناح خلافت بر
وجود امام ۴ بسیار شد و بعضی ایشان بعضی دیگر را ناخوش داشتند در انوقت صبح و شام منظر امر الهی باشد در کتاب الغیبه از فضل بن شاذان
و از محمد بن علی و از سعدان بن مسلم و از ابی بصیر روایت نموده او گفته که آنحضرت عرض کردند که ابا این امر را وقت معین هست که بدینها
خود را با ایشان در یافتن آن راحت کنیم فرمود اری تعیین وقت شده لیکن شماها از افاس و آشکار نمودید بنا بر این خدا بنم مدت دیگر بر آن
وقت بطلان افزود در کتاب مذکور از فضل و از حسن بن محبوب و از ابی حمزه ثمالی روایت نموده او گفته که آنحضرت امام محمد باقر ۴ عرض کردند
که علی علیه السلام فرمود که نهفتاد سال شدت و بلا هست و میفرمود که بعد از بلا و سخت و اسراحت و حال آنکه هفتاد سال گذشت و ما
و سخت را خنثی ندیدیم حضرت فرمود که خدا بنم این امر را در این هفتاد سال قرار داد و قبته که امام حسین علیه السلام کشته گردید غضب الهی بر اهل
زمین شدت نمود پس از آن بعد و چهل سال ناخبر نمود و ما از این ناخبر داریم شما را اینها ندانسته فاش نمود بد و پرده پنهانی باز روست
برداشتند بجایکه مشهور گردید پس از اینها خداوند عالم از انوقت ناخبر نمود و بعد از این دیگر خدا بنم و قتی در خصوص امر ما
خبر داد بجو الله ما یشاء و ثبت و عینه ام الکتاب یعنی خدا بنم هر چیزی را که بخواهد محو میکند و هر چیزی را که بخواهد ثابت گرداند
کند و حقیقت علم در نزد او است ای حمزه گوید که این حدیث را آنحضرت صادق ۴ عرض کردند فرمود صحیح است بهمن هیچ واقع شد که نقل کرد
محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن محمد و محمد بن حسن ایشان از سهل و از محمد بن یحیی و احمد بن محمد و ریکما ایشان از ابی
محبوب و از ثمالی و از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که خدا بنم وقت این امر را در این هفتاد سال قرار داد تا آخر خبر سابق نقل نمود
شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل و از محمد بن اسمعیل و از محمد بن سنان و از ابی یحیی تمام سلی و از عثمان نوی روایت کرده او گفته که آن
صادق ۴ شنیدم میفرمود که این امر در خصوص من بود یعنی از مشیت الهی چنین گذشته بود که خروج بکنم و زمین را بر از عدل گردانم لکن
بدان شد پس از خدا بنم ناخبر نمود و در خصوص زین العابدین ۴ هر چه بخواهد میکند محمد بن مسعود عیاضی در تفسیر خود از ابی بصیر
روایت نموده او گفته که ابی جعفر ۴ فرمود یا ابالبید بدو رسید که از بنی عباس و از ده نفر سلطنت میکنند چهار نفر ایشان بعد از هشتم
شان کشته میشوند بقی از این هشت نفر در کلواست که او را کتوف نموده میبرند ایشان طائفه اند عمرشان کوه و مدت سلطنت
شان که و شبهه و سیرتشان خبیث از ایشان فاسق کوچکی هست ملقب بجاد و ناطق و غاوی یا ابالبید که در هر حرف مقطع قرآن علم
هست بدو رسید که خدا بنم ام ذال کتاب نازل فرمود انگاه محمد ۴ قیام نمود تا اینکه نورش ظاهر و کلماتش ثابت گردید و متولد شد در روز
که متولد گردید و در روز ولادتش از ابتدای خلفت ام مشهور و یکصد سال گذشت بود بعد از آن فرمود که این معنی از حروف مقطعه
قرآن در وقتیکه اینها را بدین تکرار بنماده واضح و آشکار است و عدد حرفی از آن حروف نمیکند و مکرر آنکه در وقت گذشتن آن مرد از
بنی هاشم یک سلطنت قیام میکند بعد از آن ابتدای خروج حسین علیه السلام بود و قتی که مدتی بخروج آنحضرت متعلق بود و رسید در

بیان امتحان شیعه در زمان غلبت

معنی و روش

اجود اول

اجود دوم

اجود سوم

اجود چهارم

مجلس اول

عالم انتظام او را از بنیامین گرفت حتی هشتاد و شش سال را قانی و مستاصل گردانید و معنی قول آنحضرت که قائم مآد و وقت انقضاء مدتی است
 المصدوم مدتی الرقام میکند بچند وجه محتمل است **اول** آنکه این خبر از جمله اخباری باشد که تحقق مضمون آنها موقوف است بمحصل ثمر
 از شرایط و ان شرط حاصل شدن و بجهت حصول آن در مضمون خبر بدواً واقع گردیده تحقق بهم رسانیده چنانکه اخبار این باب باین وجه دلالت
 دارد **دوم** آنکه آنحضرت آنراست یعنی آنحضرت المرفوعه لیکن نسخه نویسان غلط کرده آنرا نوشته اند و مبدل این تاریخ را مانند المرفوعه
 و قی قرار بدیم که به بیست و یکست و مراد هم از قیام قائم قیام او باشد بامر امامت در پنهانی زیرا که امامت آنحضرت بعد از وفات پدرش
 در سال دویست و شصت هجرت شد و قیست که یازده سال پیش از هجرت راهم با تمفدار افروخت با عدد المرفوعه باینکه امامت که مراد از
 المجمع عدد الیهای قرآن است و آن پنجاه و پنج مجموع عدد آنها هزار و یکصد و پنجاه و پنج میشود و این وجه را نباید میکنند اینکه آنحضرت در
 وقت ذکر آیه سبب مکرر بود پس مابعد از آنکه لفظ الله باشد هم ذکر نمود چنانکه گفت الله نا اینکه سوره که مقصود او بود معین کرد
 ظاهر شود اینکه مراد از آن پل آنکه همه آنها بجلالت الرحمن که مراد بود از این جهت از مطلق گذاشت یعنی مابعد از آنکه نمود و این
 وجه را نباید میکنند چیزی که بعد از این در خبر امام حسن عسکری خواهد آمد **چهارم** آنکه مراد از انقضاء مدت الرافضای مدت حروف
 مقطعه است که ابتدای آنها از آن باشد باین معنی که عرض اگر فن آنها از آن باشد که عدد الحروف آنها با عدد المرفوعه از مجموع حروف مقطعه
 قرآن استغاط شود و عدد همه آنها بنا بر تقدیر اول هزار و ششصد و نود و شش میشود و بنا بر تقدیر ثانی هزار و ششصد و بیست و پنج
 و بحساب مغایره بر تقدیر اول دو هزار و یکصد و نود و چهار میشود و این وجه چهارم را نیز است بقاعد کلیه که آنحضرت فرمود و آن
 بود که در وقت انقضاء مدت حروف مقطعه قرآن دویست و یکست هاشم ظاهر میشود زیرا که دویست و یکست قائم آخر هر دو و آنهاست پس
 مناسب اینست که ظهور آن در وقت انقضاء مدت همه حروف مقطعه باشد که هر یک از آنها بدو و یکست منعلق است لیکن این وجه از ظاهر
 لفظ حدیث دور است و ما هم باین راضی نمیشویم زیرا که ظهور آنحضرت بنا بر این تقدیر بسیار طول میکشد و مطاف آنرا نداریم خداوند
 و اهل القاب با تعجیل فرج را ببار آورد کرد انداختن آنکه در خصوص حل این خبر مشکل و شرح آن مذکور کرد بد از هن و قرچه خودم بفضل
 خدا بعرصه ظهور آمد فخذ ما بینک و کن من الشاکرین و استغفر الله من الخطأ و الخطل فی القول و العمل آنرا رحم الرحمن در تفسیر عباس
 از هشتم برسانم از بعضی اصحاب ما ایشان از صادق روایت نموده که از آنحضرت از معنی قول خدا اینم ای امر الله فلا تستعجلوه پرسیدند
 فرمود در وقتیکه خدا اینم چیز را به پیغمبر خبر دهد و وقت از تعیین نماید هر اینم قول او ای امر الله فلا تستعجلوه در این مقام گفته میشود یعنی
 امر خدا سید تعجیل و شتاب میکند تا اینکه وقت آن برسد بعد از آن فرمود و قیست که خدا اینم خبر داد که فلان چیز شد بنیت هر اینم خبر که این
 که شد است یعنی از این جهت لفظ ای فرمود بصیغه ماضیه که دلالت بر تحقق وقوع دارد و حال آنکه معنی در مستقبل است **محمد بن ابی**
 در کتاب التنبیه از عبد الواحد بن عبد الله او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از ابی الجارود او از ابی جعفر روایت نمود
 که از آنحضرت شنیدم میفرمود همیشه انتظار خواهید کشید تا اینکه مانند بزمی میشود که ترسانند شده باشد که قصاص و حال ملاحظه
 فرمایید و لا غریب ان از گذاشتن دست خود بهر جای بدن آن بالا نمیکند زیرا که از جهه ترس در زبرد سستی آرام گرفته حرکت نمیکند یعنی
 دشمنان هر چه بخواهند در آن شما میکنند و شما از بسیاری عجز و ذلت از کرده ایشان آبا و اشیاع نمیشواید بکنید در آنوقت شمارا
 شرافتی نمیشود که به سبب آن صاحب شرافت بشوید و تکیه کاهی نمیشود که در کارهای خود بان تکیه و اعتماد نمایند عبد الله جبر در کتاب
 قریب الاسناد از ابن ابی الخطاب او از بنی رباط روایت نموده او گفته که از صادق مسئله در خصوص خوابیدن پرسیدم جواب فرمود
 از آن گفت اگر مابدهم شما هر اینم را اگر میخواهید هر اینم بر آن شما بد میشود بعد از آن یعنی گفتن در خصوص صاحب این امر شروع
 را و می گوید که شما در غایت هسیند کارهای این فرعونیان را و مملکتی را که با ایشان داده شد می بینید خودتان را از میل نمودن بآن
 نگه دارید و نفوی الهی را بر خود لازم دارید و شما از اینم بگریزید و فریفته میشود بکسانی که چند روز در دار دنیا مملکت داده
 اند گویند که امر بدست شما ها رسیده یعنی کویا قائم ظهور نموده و امر خلافت شما ها رسیده در کتاب مذکور باین اسناد روایت
 نموده بنی کشته که بخدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم اصحاب ما از شتاب و از جدت روایت کرده اند که آنحضرت
 فرمود که خدا اینم آباد از اینکه احدی را مال کرد اندی بجزیک رسول خدا در مدت بیست و سه سال بان مال کرد ایند یعنی خدا اینم
 امر شریف و دعوت را بعد از رسول خدا بکسی دیگر نخواهد داد آنحضرت در جوابم فرمود که اگر جدتم صادق است از آن فرموده است هر اینم
 چنان میشود که فرموده عرض کردم که فدای تو شوم در این باب توجه میفرمائی فرمود چه خوب است صبر نمودن و منظر فرج بودن یعنی
 شریف و دعوت خلافت رسول خدا بدست کرد دیگر خواهد رسید بر انتظار و پاید کشید بنا بر این حدیث شهاب اصل ندارد بعد
 بعد از آن فرمود اینم قول عبد صالح را یعنی قول بدرم موسی بن جعفر را که میفرمود فارتقبوا فی معکم و قی فانتظروا فی معکم

این منظرین یعنی چشم بظهور آنحضرت بدو زد من هم با شما چشم بان دوخته ام و منظر فرج او باشد بدو رسیده من هم با شما انتظار کشیدم
 اویم و صبر زاده این باب بر خود مان لازم بدارد زیرا که رسیدن فرج در وقت یاس و نومید است کسانیکه پیش از شما گذشتند از شما صبر
 کنند بودند و حال آنکه جدّم امام محمد باقر فرمودند که بخدا سوگند یاد میکنم هر این سینه های این است با سینه های امتان گذشته طایف
 النقل بالقل مطابقت ناچار است از اینکه در میان شما واقع شود هر آنچه که در میان امتان گذشته واقع شد اگر شما در بحال بودید
 هر این در غیر سنت و طریقه کثانی میشد بد که پیش از شما بودند اگر علما یعنی ائمه اطهار می یافتند کسانیکه با ایشان علوم و اسرار بگویند و ایشان
 آنها را پنهان داشته فاش نکنند هر این حکمت را برای ایشان بیان میکردند و علوم و اسرار را با ایشان تعلیم میدادند و ندانند که شما را خدا بنعمت
 نموده باینکه اسرار را فاش نمائید و بغیر اهل اطهار بکنید و شما جماعه کنید که ما را را بد طایفه خود و دست میدارید و کردارمان با این مخالف
 بخدا سوگند هر این اختلاف اصحاب پاران تو با یکدیگر ساکن نمیشود از این جهت صاحب شما غایب پنهان خواهد شد چه شد است بر شما
 که بنفهای خود مالک نمیشوید و صبر میکنید تا اینکه خدا بنعمت بیارید چه را که میخواهد این امر چنان نیست که بحسب خواهر و اراده خلق نیاید
 بلکه امر از خدا بنعمت و فضل او است و در آن صبر باید نمود و تعجل نمیکند در خصوص امر مگر کسی که از فوت شدن آن بترسد و خدا را خوف می
 شود بدو رسیده که امیر المؤمنین سلام الله علیه بعبادت صغیر بن صوحان تشریف برد و باو فرمود که با صغیر بعبادت من ترا بیاور
 برادران دین خود افتخار مکن و بنفس خود نگاه بکن و چنان بدان که این امر یعنی ظهور صاحب بنماها رسیده پس از رو ظهور و شما را
 نکرانند بعد از آن رضاء بن فرمود که بدو رسیده که بدی غلامی از آل بطن و سایر فرعیان و ظالمان در باره شما صاحب طایفه را کرد و اگر
 خدا بنعمت شما را صاحب شما دفع نکند و حسن نفوذ بر نرسد در باره او و شما بنماشد هر این کار بجای بدی انجامد بخدا سوگند یاد می کنم
 هر این سلامتی شما و صاحب شما از خدا بنعمت است ایا برای شما نیست از ابی الحسن حاصل شد در وقت که هشام در باره آنحضرت کرد آنچیز را که کرد
 و آنحضرت هم ایشان گفت و خبر داد که ایا چنان میدانید خدا را که هشام را در خصوص آنچه که در ماده ما کرد بیائززد و از سر این نفسروند
 که زد و فرمود اگر بدی هم شما را آنچیز را که میخواهند هر این برای شما بدی شود و لکن کسیکه بخیر عالم است بعلم خود عمل میکند یعنی ما میدانیم
 که اطهار پاره چیزها بنماها مضرت است انوقت با صرار شما گوش نمیدهم بکه بعلم خود عمل میکنم شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع ازین
 او از جمعی او با سند خود رفع حدیث بعلم بن بطن نموده او گفته که بخیر است امام موسی عرض کردم که سبب غیبت در اینک جنگها و دعواها
 که در خصوص شماها از رسول خدا روایت بعرضه و فوج میباشد و آنچه که در حق شما روایت شده صحت بهم رسانیده و بوفوع پیوسته فرمود چیزیکه
 در خصوص شما روایت شده از عسکدر حق که بخیر صادق است بیرون آمدن از اینجهت بصحت و وفوع پیوست و غرض از اینجهت که درین
 ما روایت شده مشغول نمودن شماهاست باز رو ظهور دولت ما که خود مان را این ارزو و امید مشغول نمائید و دلالتک ننوید و این غرض
 هم حاصل کرد بدی یعنی شماها این ارزو و امید مشغول کشید در کتاب خراج از کتب او از اسحق بن یعقوب نقل نموده او گفته که بتوسط محمد بن
 عثمان عمری توفیق برائے آمد بدی بنضمون که ظهور فرج با خدا است وقت قرار دهند کان دروغ گفته اند در کتاب کمال الدین از پدرش او از علی او
 پدرش او از محمد بن فضل او از پدرش او از منصور روایت نموده او گفته که صادق فرموده باعضو این امر برای شما مبسر نمیشود بعد از ما
 و نومید بخدا سوگند هر این امر واقع نمیشود تا وقتیکه اطهار بنما بدی شفا و ترا و سجد سعاد ترا در کتاب مذکور از پدرش و این ولید را
 بجای ایشان از جمعی او از بطن بنی او از صالح بن محمد او از هانی ثمار روایت نموده او گفته که صادق فرمود که صاحب این امر را غیبتی هست که
 در زمان آن غیبت بدین خود چنگ برزند مانند کسی است که بدست خود از سرد رخ تقاد و آن درخت بزرگ است که خارها دارد مانند من
 بگرد و دستش را بفضد شکستن و ریختن خارها آن بخت پائین بکشد نگاه هر خارها بدست می فرویزند اینست معنی خط القناد و این مثل
 است که در خصوص امور مشکله گفته میشود یعنی حفظ بدین در زمان غیبت مانند این دسوار است بعد از آن بدست مبارکش بحرط قناد اشار
 نمود بعد از آن فرمود که صاحب این امر را غیبتی در انوقت بنده نتوانی را باید بر خود لازم بدارد و بدین خود چنگ بزند شیخ طوسی در کتاب
 الغیبه از سعد او از ابی الخطاب او از ابن بزیع او از عبد الله احّم او از حسین بن قتاده او از عبد الرحمن بن سبابه او از ابی عبد الله روایت نمود
 که آنحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه که امام ما بنده از علم و هدایت بهره ور بشوید و بعضی از شما از بعضی دیگر برتر و در
 نمائید در انوقت از هدیگر تمیز مییابید و امتان کرده شد میبایستید و بغیر مال زده میشود و در انحال ما با هم مخالف میشوید یعنی خطی
 بهم میرساند باینکه در هر سال بکنوع حادثه نازل میشود در آن اوقات را اول بکردن از روزها امارت و سلطنت بهم میرسد و در این
 ها روز قتل و قحطی اتفاق می افتد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از عضایه و از فرزندی او از احمد بن ادریس او از ابن قتیبه او از ابن شاذان
 او از ابن ابی جبران او از محمد بن منصور او از پدرش روایت کرده او گفته که جماعه در خدمت صادق با هم سخن میگویند ناگاه آنحضرت بمانوسه
 شد فرمود که شما چه میکنید هیهات هیهات نه چنین است که میگویند بخدا سوگند یاد میکنم هر این واقع نخواهد شد چیزیکه چشمهای خود را

منظر فرج

کتاب

منظر ظهور

منظر ظهور

بیان امتیاز شیعه در زمان

در این کتاب که میگویند بخدا سوگند هر این پنج نفر که چشمهای خود را بان دوخته اند واقع نخواهد شد

محمد بن ابی حمزه
محمد بن یونس
محمد بن عیسی
محمد بن حنفیه
محمد بن اسحاق
محمد بن جعفر
محمد بن اسماعیل
محمد بن عیسی
محمد بن حنفیه
محمد بن اسحاق
محمد بن جعفر
محمد بن اسماعیل

چنین است که میگویند بخدا سوگند هر این پنج نفر که چشمهای خود را بان دوخته اند واقع نخواهد شد
بان دوخته اند واقع نمیشود تا وقتیکه از هدی بکر تمیز نیاید چنین است که میگویند بخدا سوگند هر این پنج نفر که چشمهای خود را بان دوخته اند واقع نخواهد شد
واقع نخواهد شد تا وقتیکه اظهار نماید شفی شفاوت را و سجد سجاد ترا محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از احمد بن محمد سعید او از کتاب
عبدالله جعفر بن محمد محمد در سال دویست و شصت و هشتم هجرت از محمد بن منصور بن صیفی او از پدرش او از باقره مثل ابن زرار
نموده در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن حسن و علی بن محمد او از سهل بن زیاد او از محمد بن سنان او از محمد بن منصور او از پدرش روایت نموده
او گفته که من و حرث بن مغیره و جماعه از اصحاب ما در خدمت باقر نشسته بودیم بطوریکه سخن گفتن مانعی نمیشد نگاه مثل اینچنین را ذکر نمود
مگر اینکه در هر دفعه قسم یاد میکرد چنین میفرمود که نه چنین است که میگویند بخدا سوگند هر این پنج نفر که چشمهای خود را بان دوخته اند واقع نخواهد شد
واقع نخواهد شد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن ادريس او از ابن قتیبه او از احمد بن شاذان او از بنی ربه روایت کرده او گفته که ابو الحسن
فرمود فرمود آگاه باشید بخدا سوگند یاد میکنم هر این پنج نفر که چشم بان دوخته اند واقع نخواهد شد تا وقتیکه از هدی بکر تمیز نیاید و امتحان کرد
شده باشند و بایماند از شما در اعتقاد خود مگر جمیع قلبی بعد از ان ابن ابی راندان فرمود ام حسنینم ان نرکوا و لما یعلم الله الذین جاهد
منکم و یعلم الصابرین یعنی اباکلان چنان میکنند که بحال خود گذاشته خواهند شد و خدا این جمیع جهاد کنندگان و صبر کنندگان را انما انا حال ندانند
و تمیز ندهد در کتاب قریب السناد از ابو عیسی او از بنی ربه مثل ابن زرار روایت نموده لیکن در این روایت ابن ففره را افزوده که امتحان کرده شیخ
بعد از آنکه هر دو نفر از شما چند نفر از بن خودشان برگردند و در سر اعتقاد صحیح خود باقی بمانند شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد بن عبد
او از حسین بن علی علوی او از پدرش او از جدش او از علی بن جعفر او از برادرش موسی بن جعفر روایت نموده انحضرت فرمود و قتیبه امام
پنجین از اولاد هفتم موقوف و پنهان گردید در انوقت در خصوص بن خود بخدا پناه برد که شما را از بن بیرون نبرد ای پسر بد رسیده صفا
این امر ناچار است از نصیبت تا اینکه کسانیکه این امر یعنی بطهور قائم اعتقاد نموده اند از اعتقاد خود شان برگردند بد رسیده ان غیبت محض
است از جانب خدا که بندگان خود را بان امتحان خواهد نمود در کتاب مذکور از اسد او از سهل او از محمد بن محمد او از ابن ابی عمیر او از ابی انو
او از محمد بن مسلم او از ابی بصیر روایت نموده ایشان گفته اند که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که این امر واقع نمیشود تا اینکه در وثک خلافت از
اعتقاد بیک در خصوص این امر کرده اند برگردند پس ما گفتیم و قتیبه در وثک از اعتقاد خود برگشتند پس که باقی بماند فرمود ایا را خیر نمیشود باینکه
شما در میان دو وثک دیگر باشید که باقی ماند در کتاب مذکور آورده که از جابر جعفر روایت شد او گفته که بخدا سوگند که
فرج شما کی خواهد بود فرمود هیاهان هیاهان فرج ما خواهد شد تا اینکه بغیر مال زده بشود بعد از ان بارد بکر بغیر مال زده بشود تا آنکه دغیر این
و فرمود تا اینکه کسی که ناصاف از غریب برون رود و آنکه صاف در ان باقی بماند یعنی کسی که در اعتقادش صدق و صفا دارد از امتحان
درست در آید کسی که اعتقادش غشوق و ناصاف از امتحان درست بیرون نیاید محمد بن ابراهیم از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی
بن محمد او از احمد بن ابی احمد او از ابراهیم هلیل روایت نمود او گفته که بخدا سوگند ابی الحسن عرض کردم که فدای تو شوم پدرم بانتظار این امر فانی
نمود من هم باین سن رسیده ام که میبینم ابا بکر و خیریه در این باب از تو نشوم فرمود یا ابا اسحق یا یحیی میکنی عرض کردم آری بخدا سوگند یا
میکنم هر این پنج نفر دارم و چگونه یحیی نکم و حال آنکه ستم به پیغمبر رسیده است که میبینم فرمود یا ابا اسحق آگاه باش بخدا سوگند یاد میکنم هر این
این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از یکدیگر تمیز نیاید و امتحان کرده شده باشند تا اینکه باقی بماند در این اعتقاد از شما مگر جمیع قلبی بعد از ان گفت
دست مبارک کن کوجب نمود یعنی جماعه که در این اعتقاد باقی میباشند در قتل و کینه در انستند در کتاب مذکور از علی بن احمد او از
الله بن موسی او از محمد بن حسین او از صفوان بن یحیی روایت نموده او گفته که امام رضا فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر این پنج نفر که چشمها
خود را بان دوخته اند واقع نمیشود تا وقتیکه امتحان کرده شده باشند و از هدی بکر تمیز نیاید و باقی بماند از شما مگر نادرد در کتاب مذکور از
علی بن حسین او از محمد عطار او از محمد حسن زاری او از محمد بن علی کوفی او از ابن محبوب او از ابی مغیره او از ابن یعفور او از ابی عبد الله
روایت نموده که از ان حضرت شنیدم میفرمود که وای بر طغیان کنندگان عرب از ستریکه نزد یک شده عرض کردم فدای تو شوم از طایفه
عرب در خدمت قائم چه قدر میباشند فرمود جمیع قلبی عرض کردم بخدا سوگند هر این پنج نفر که از ایشان ظهور انحضرت را وصف میکنند
بسیارند پس چرا جمیع قلبی در خدمت انحضرت میباشند فرمود خلافت ناچارند باید امتحان کرده شده باشند و از یکدیگر تمیز نیاید و بغیر مال
زده شوند و جمیع کثرت در غریب بیرون روند در کتاب مذکور از کلینی او از محمد بن حسن بن محمد ایشان از جعفر بن محمد او از قثم بن اسمعیل ایشان
از حسن بن علی او از ابی مغیره او از ابن ابی یعفور روایت نمود او گفته که از ابی عبد الله شنیدم میفرمود و مثل ابن حدیث ذکر نموده و در کتاب
مذکور از علی بن احمد او از ابی عبد الله بن موسی او از احمد بن محمد او از حسین بن علی بن زیاد او از بطاینه او از ابی بصیر روایت نموده او گفته
که از باقر شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر این پنج نفر که چشمها میباشند و امتحان کرده شده باشند و بخدا سوگند یاد میکنم
هر این پنج نفر که زده میشوند چنانکه زوان از میان کنند و با غریب بیرون کرده میشوند اضا در کتاب مذکور از ابن عقیل او از قثم بن محمد بن

بیاضی از شیعه را با امام

۱۸۶

بنی نعش

کلین

مجموعه

احمد بن علی

علامات ظهور قائم

طاعون ایض و احقر

بخدمت آنحضرت عرض کردم که آیا این امر بظهور قائم به وقت معین ندارد که بخاطر جمیع ظهورش در آنوقت بدنهای خود را راحت کنیم فرمود
 اری وقت معین شد بود لیکن شما آن را فاش نمودید از اینجهت خداوند عالم آن امر را از آنوقت بنا بر انداخته در کتاب مذکور از علی بن احمد و از
 عیسی بن موسی عباسی و از یعقوب بن یزید و از ابن ابی عمیر و از ابن بکر و از محمد بن مسلم روایت نموده او گفته که صدادق ۳ بن فرمود که
 با محمد هر که از مادر مخصوص تعیین وقت ظهور صاحب این امر بتو خبر دهد از تکذیب و بے مژگی و بآل مکن زیرا که در این باب تعیین وقت نمیتکنیم
 در کتاب مذکور از ابن عقیل و از محمد بن فضل بن ابراهیم و سعدان بن اسحق بن سعید و احمد بن حسن بن عبدالمطلب و یحیی ابشان از ابن محبوب
 و از اسحق بن عمار روایت نموده او گفته که از صدادق ۴ شنیدم میفرمود که وقت این امر در سال صد و چهل هجرت بود ولیکن آنوقت بنمای
 خبر داده شد شما آنرا فاش نمودید از اینجهت خداوند عزوجل آنرا از آنوقت ناخبر نمود در کتاب مذکور با ابن اسناد از ابن محبوب و از اسحق بن عمار
 روایت نموده او گفته که صدادق ۴ فرمود با اسحق بن ابراهیم و از ابن ابی عمیر و از ابن ابی بصیر و از صدادق ۴ روایت نموده او گفته که از آنحضرت ظهور قائم را بر میبدم فرمود که
 از بزرگواران پدرش از اقسام بن محمد و از بطایفه و از ابی بصیر و از صدادق ۴ روایت نموده او گفته که از آنحضرت ظهور قائم را بر میبدم فرمود که
 وقت قرار دهندگان دروغ میگویند زیرا که ما اهل بیت در این باب تعیین وقت نمیتکنیم بعد از آن فرمود خدا اینم آباد دارد از آنکه خلاف نم
 کند وقتی را که قرار دهندگان آنرا تعیین میکنند در همین کتاب از کلبی و از حسین بن محمد و از معالی بن محمد و از حسن بن علی خرفروش و از عبد
 الکرم خثمی و از فضل بن یسار و از ابی فراس روایت کرده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که آیا این امر را وقت معین هست فرمود وقت قرار دهندگان
 دروغ میگویند بد رسیده که موسی ۴ بغیر مناجات با پروردگار خود بیرون رفت و سه روز با قوم خود وعده گذاشت و بکنه خداوند عالم در
 روز بربالای آن افزود قوم او گفتند که موسی ۴ با ما خلف وعده نمود پس کردند یعنی اسامی کوساله برکنه را بنام نمودند پس بنا بر این هر وقتکه ما
 از امور ایند چیز را بنمایا خبر دادیم و آنهم بکنه ما مطابق در آمد پس بگویند که خدا راست فرموده و اگر چیزی را خبر دیدیم و بکنه ما مطابق
 در نیاید باز میگویند که خدا اینم راست فرموده نا اینکه در و با بر و ثواب بنماداده شود بنده حقیقی چه گوید که ظاهر اینست که از پدر
 در مقابل و عوض بصدق قول خداست در این دو صورت و احتمال هست که آنها هر دو بصورت ثابته متعلق باشند یکی در مقابل قول خدا
 باشند و دیگری در عوض یاس و نومید که دل ایشان را فر گرفته زیرا که چشم داشت چنین داشتند که گفته امام مطابق واقع در آید
 و بکنه مطابق در نیامد ما بوس و نومید گردیدند از جهت این حرمان و ما بوسی مستحق ثواب گردیدند در همین کتاب از کلبی و از ابن
 بن محمد و از جعفر بن محمد و از قاسم بن اسمعیل و از حسن بن علی بن ابراهیم و از برادرش و از صدادق ۴ روایت نموده که در خدمت آن
 حضرت سلاطین بنی فلا نرا یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم آنحضرت فرمود که خلافت را هلاک نمود یعنی اعتقاد شما را ضایع نکرد مگر
 ایشان در خصوص قائم و این امر بد رسیده که خدا اینم بسبب تعجیل بندگان تعجیل نمیکند زیرا که این امر را وقت نیست باید و آنوقت ظاهر شود
 اگر بندگان آنوقت را در یابند نمیتوانند که آن امر را یک ساعت از آنوقت پیش و پس بنمایند در کتاب مذکور از احمد بن علی و از عیسی ۴
 بن موسی و از محمد بن احمد قلاسی و از محمد بن علی و از ابی جهمیل و از خضر بنی روایت نموده او گفته که از صدادق ۴ شنیدم میفرمود که ما بر
 این امر وقت قرار نمیدهم در همین کتاب از علی بن حسین و از محمد بن علی و از جهمیل و از علی بن ابی حاتم و از ابی بصیر و از صدادق ۴ روایت
 نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم ظهور قائم کی خواهد شد فرمود که با ابابا محمد ما اهل بیت برای این امر وقت قرار
 دهم و حال آنکه رسول خدا فرمود وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند که با ابابا محمد برای این امر پیش از ظهورش پنج علامت هست اول آنها
 نداشتند و ماه رمضان که شنبه میشود در آن خروج سفیانی و خروج خراسانی چهار و قتل یحیی و فرزند یحیی
 است لشکر سفیانی را در بیابان بعد از آن فرمود با ابابا محمد بد رسیده که پیش از ظهور این امر ناچار است از وقوع دو طاعون یکی طاعون
 ایض و دیگری طاعون احمر عرض کردم فدای تو شوم طاعون ایض و احمر کدامند فرمود طاعون ایض نوع مرگ است که ذی جان ببر عت
 فانی میکند و طاعون احمر شمشیر است و قائم ۴ خروج نمیکند تا وقتیکه در شب جمعه بیست و یکم ماه از میان آسمان بناوے ندانده شود عرض
 کردم که بچه چیزها میشود فرمود بنام پدرش بدین هیچ گفته میشود که آگاه باشد بد رسیده که فلان بن فلان قائم ال محمد است
 پس سخن او را بشنود و اطاعت و بپا کند در آنوقت ذی روحی باقی نماند مگر اینکه این صدا را میشنود در آن اثنا کسیکه در خواب
 بسمت آن صدا بیدار میشود و بجهت خانه خود بیرون میاید و دختران با کره از پس پرده عفت در میایند و بسبب ایضا قائم ۴ خروج
 و آن صدا را جبرئیل است حسن بن سلیمان شاکر در کتاب مختصر گفته که روایت شد اینکه بخط شریف امام حسن عسکری ۴ بنا
 شد حدیثی که ظهورش اینست که بعد از ثانی و رسالت بر این بلند حقیقت قدم گذاشیم حدیث را شنیدیم نا اینکه فرموده فرمود
 برای شیبیان چشمهای اب جویان بعد از چشیدن عذاب آتش میزان ظاهر میشوند یعنی بعد از ایندای ایشان بشداید امام عیسی که ما اندان
 پس از آنست لذا بد فرج ظهور قائم ۴ ما که نمیزانیم چشمهای اب جویان است برای ایشان مبشر خواهد شد در وقتیکه از سالها بعد در

بیان فضیلت ثواب منتظر فرج شدن

طریقه ها

۱۸۷

مفید

المروطه و طسها بگذرد مؤلف برای توجیه این حدیث بیانی ابرار نموده و گفته که احتمال هست که مراد از الیها و المص و المراء شد
 زیرا که عدد هفت با طسها هزار و یکصد و پنجاه و نه میرسد و این نزد یکست بوجه ستم که اظهر هر وجه بود که در خصوص توجیه خبر لید ذکر کرد
 و اینکه در این جاذبه ذکر کردیم انرا نباید میکند چنانکه در اینجا بیان نمائید اشاره نمودیم یعنی گفتیم که این وجه را از حیثیکه بعد از این در خصوص خبر عسکر
 بیان خواهیم کرد نباید میکند بعد از اینها گفته که این توقیت بعین وقت ظهور نمودن که از این اخبار فهمیده میشود بر نفی در صحت ان اخبار منافات
 ندارد با اینکه در سایر اخبار از توقیت نمی وارد کردیم زیرا که مراد از اینها توقیت در توقیتی که بطریق باشد بداد و ان هست چنانکه در اخبار گذشته
 با بعضی تصریح کردیم پس ما بین اینها منافات نیست با اینکه اخباری بغیر امام ۴ تخصیص داده شود یعنی جایز نبودن توقیت در حق غیر امام است نه در حق
 امام و این وجه آخری منافات دارد با بعضی اخبار که دلالت دارد باینکه برای امام ۴ جایز نیست که بعین وقت ظهور نماید و وجه اول اظهر است و
 غرض ما از ذکر این وجه اظهار احتمال است که منافاتی از زمان نباشد که در خصوص ظهور ذکر کردیم پس بنا بر این اگر از زمان بگذرد و العباد بالله فرج
 ظاهر نشود و از ان زمان تخلف کند هر انچه از تخلف بدیهی ما هستند خواهد شد یعنی اخبار توقیت بوجه کثیر احتمال داشتند و مراد از ان وجه ذکر
 نفس الامر یکی بوده ما خطا نموده مراد از ان فهمیدیم با وجود این میگوئیم که احتمال هست وقوع بداد در جمیع محتملات اخبار توقیت هست یعنی بجز احتمال
 که بعین وقت ظهور شود و ظهور از ان وقت بناخر نیفتد و احوال میتوان گفت که بداد افع کرد بداد از انجهت بناخر افتاد چنانکه در حدیث این تعلیل
 و ثمالی و غیر ایشان بوفوع بداد اشاره گذشت پس از وسوسه شیطانی ان رجس با حد را بش و بداد و ند عالم توکل کن یعنی اگر ظهور فرج از ان زمان به
 تاخیر افتد و شیطانی ان رجس بنویس و سوسه بکند که هرگاه قائم ۴ موجود بود هر انچه در ان زمان ظاهر میشد را اینجا بمسئله بداد ملغف شد فرج
 ایشان را محو یاب **بیان فضیلت ثواب منتظر فرج شدن** و مدح شعبان در زمان غیبت و بیان چیزهایی که در ان زمان
 این زمان سراوازا است **فشیخ** صدوق در کتاب خصال در حدیث اعش ذکر نموده که صادق ۴ فرمود که دین ائمه و شیوه ایشان و رع و عفت
 و صلاح است تا بقول آنحضرت که شیوه ایشان منتظر فرج بودند بصیر کردن شیخ مذکور در کتاب عیون اخبار رضا میرساند از رضا ۴ آنحضرت از
 پدرانش روایت نموده که رسول خدا فرمود که افضل اعمال امت من منتظر بودن است بر سیدن فرج از جانب خدا بنعم در کتاب امالی از ابن خویه او
 محمد بن محمد بن بکر از ابن مقبل از عبد الله بن شیب از اسحق بن محمد قریه از سعید بن مسلم از علی بن الحسن از پدرش از علی بن عبد الله
 روایت نموده که رسول خدا فرمود هر که از خدا بنعم بداد قدر قلبی از روزی خوشنود و راضی شود هر انچه خدا هم بعل قلبی از او راضی میشود و
 منتظر فرج بودن عباد است در کتاب خراج از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کلبی از امام زین العابدین و سید الشاجد بن ۴ روایت نموده که آنحضرت
 فرمود غیبت ولی دوازدهم خدا که وصی رسول خدا و ما بر ائمه است بعد از رسول امتداد یابد یا با خالد بد رسیده که اهل ان زمان غیبت او
 که ما مانت قائل و بظهورش شاگرد منتظر اند از اهل هر زمانها افضلند زیرا که خدا بنعم از عقل و فهم و معرفت انقدر با ایشان عطا فرمود که زمان
 غیبت در نزد ایشان بمنزله زمان حضور مشاهده کردیم و گردانید ایشان را در این زمان بمنزله گمان نموده که در پیش روی رسول خدا ۴ پیشتر
 جهاد کرده اند ایشان اند مخلصان جنت و شعبان ما که تسبیح صدق و صفادارند و ایشانند دعوت کنندگان خلائق بگو خدا در پنهان و آشکار
 و منتظر فرج بودن بزرگتر از عیبت در کتاب امالی از **فشیخ** معبد از ابن قولوبه از کلین از علی از پدرش از ابی فطیمه از ابی یونس از عمرو
 بن شمرا از جابر روایت نموده او گفته که بخیر است با قریبا جماعی بعد از انکه اعمال حج را تمام کرده بودیم شرفیاب شدیم و او را و ادای نمودیم و بخیر متش
 عر صکر کردیم که باین رسول الله بما وصیته و بضمین بفر ما فرمود که قوی شما ضعیف شما بار می کند و غنی شما بفقیر شما مهربانی نماید و هر یک از شما
 به برادر دینی خود بضمین و خیر خواهی بکند چنانکه برای خود شجر خواهی مینماید و اسرار ما را پنهان بدارد و خلائق را بکردنهای ما سوار کند
 و با بر ما و بخیر که از ما بگردد نگاه بکند و در ان ناقل نمائید اگر از بافران موافق بایند قبول کنند و اگر مخالف بایند بنهارند و اگر
 امر شما مشبه شد یعنی نایبند که باقران مخالف است با موافق توقیت کنند و بمار جوع نمائید تا اینکه در خصوص ان برای شما شرح بکنیم
 چیز را که برای ما شرح کرده شد پس بیکه بوضیعت ما عمل نموده هر انچه از ان تجاوز نمیکند پس انحال اگر یکی از شما پیش از ظهور قائم ۴ وفایابد
 هر انچه بمنزله شهید میباشد و هر که قائم ۴ را در یابد و در پیش روی وی کشته شود او را اجر و شهید داده میشود و هر که در پیش روی او بکیران
 دشمنان ما بکشد هر انچه مستحق اجر نیست شهید گردد **فشیخ** صدوق در کتاب علل الشرایع و کتاب جامع الاخبار از مظفر علوی از ابی عیاض
 از پدرش از ابی جعفر احمد از عمر کی بوفکی از حسن بن فضال از مرزبان بن مسلم از ابی بصیر روایت کرده که صادق ۴ فرمود که طوبی باد برای
 کسی که در ایام غیبت قائم ۴ ما با امر ما چنگ بزند و دلش بعد از هدایت یافتن از حق برنگردد و عرصه کردیم که فدای تو شوم طوبی چیست فرمود در حق
 در غیبت که پیشتر در قصر علی بن ابیطالب است هیچ مؤمن نیست مگر اینکه مشاخی از شاخه های ان در قصر وی میباشد اینست معنی قول خدا بنعم
 طوبی لهم و حسن ماب **فشیخ** صدوق در کتاب خصال از اصول اربعه نقل نموده که امیر المؤمنین ۴ فرمود منتظر فرج باشید و از رحمت خدا بنعم
 مشوید زیرا که دوستی از علما نزد خدا بنعم انتظار بعد از ان فرمود که کندن کوهها از انجاست از انست از مناری و رفتن نمودن با یاد شاخه

مفید

مفید

بیا از فضیلت و ثواب منظر فرج شد

منظر فرج

منظر فرج

منظر فرج

اورا فرجی و کثایتی عطا میفرماید خدا رحمت کند بنده را که نفس خود را با طاعت و انقیاد مامیختن نماید خدا رحمت کند بنده را که امرها را احیا کند
 کند و عذر منکر کند که اگر پیش از در یافتن قائم و وفات پیام خال من چگونه میباشد فرمود که کسی که از شما میگوید که اگر قائم را در پیام هراسید یا و نشنید
 باری میگویم بمنزله کسی است که در خدمت آنحضرت بشیر خود جهاد نماید و مانند کسیست که در خدمت شهید شود و برای او در بار شهادت افتاد
 افتاده باشد و در کتاب کمال الدین از **مظفر علوی** و از ابن عباس و از پدرش و از جعفر بن احمد و از عمر کی و از ابن فضال و از ثعلبه و از
 و از عمر بن ابی و از عبد الحمید مثل این حدیث را روایت کرده و در این روایت چنین گفته که او بمنزله کسی است که بشیر خود در پیش آنحضرت جهاد نماید
 بلکه مانند کسی است که در خدمت شهید شود یعنی بنفره ثابته را بلفظ بلکه ذکر نموده در کتاب محاسن از ابن محبوب و از عمرو بن ابی مقدم و از
 مالک بن اعین روایت نموده او گفته که صفان فرمود که کسی که از شما در انشای انظار ابن امروفاث میباشد بمنزله کسی است که در راه خدا شهید میگردد
 و در کتاب مذکور از **علی بن یحیی** و از اسحق بن عمار و غیر ایشان از فضیل بن عمار روایت نموده او گفته که از صفان فرمود که کسی که
 از شما با انظار ابن امروفاث نماید بمنزله کسی است که با قائم در جهاد و باشد راوی گوید که آنحضرت اندکی ساکت شد بعد از آن فرمود نه چنین است
 یعنی چنین است که فضیلت او منحصرا بر این باشد بلکه بمنزله کسی است که در پیشرو آنحضرت بشیر نزد بعد از آن فرمود نه چنین است بلکه بخدا
 سوگند او بنیت مکرر مانند کسی که در پیشرو رسول خدا شهید شد **شیخ طوسی** در کتاب النبی از احمد بن درین و از علی بن محمد و از فضل
 بن شاذان و از ابن عمر و از حسین بن ابی العلاء و از صفان روایت نموده که آنحضرت فرمود که سلمان رضی الله عنه و قتیله داخل کوفه کردند
 با نجاشه کرد هر یک از آنها را که با نجاشه میبودی بود ذکر نمود تا اینکه سلطنت بنی امیه و سلطنت کسری را که بعد از بنی امیه مالک خلافت کردند بدست
 داد بعد از آن گفت و قتیله کار با نجاشه سپید از خانهای خود بیرون بناید تا اینکه طاهر بن طاهر که غیبت نموده و از اهل وطن دور افتاده ظهور نماید
 در کتاب کمال الدین از **مظفر علوی** و از ابن عباس و جعفر بن محمد و در کجا ایشان از عباس و از قثم بن هاشم و از ابن محبوب و از ابن
 هاشم بن سالم و از عمار سبأ روایت نموده او گفته که بخدا مت صاف و عرض کردم که آیا عبادت که در ایام دولت باطل کرده میشود بافتاد
 امامی از شما که از راه نبی امامت را مخفی و پنهان میدارد افضل است یا عبادت که در ایام ظهور حق با امام ظاهر از شما کرده میشود فرمود
 عمار بخدا سوگند هر این بصدق در پنهان افضل است از بصدق در آشکارا کرده میشود و هم چنین عبادت پنهانی شما در ایام دولت باطل
 بافتاد ای امام مسکون و بجهت خود شما از دشمنان افضل است از عبادت که در ایام حق بافتاد یعنی بتبعیت امام ظاهر میکند و بنیت عباد
 که در ایام دولت باطل با خوف کرده میشود مانند عبادت که در ایام دولت حق با امنیت بعمل آورده میباشد بداند که هر یک از شما یک
 نماز واجب در وقت بر نهائیکه بگذارد بطوریکه اثر از دشمن مخفی و پنهان بگذارد خدا نعم ثواب بدست بیخ نماز واجب را برای او میبویسد و هر که
 از شما یک نماز نافله بطریق مذکور بگذارد هراسید خداوند و اهدای الطبا با ثواب نماز نافله را با و کرامت میفرماید هر یک از شما حسنه بعمل
 بیارد خدا بدست حسنه در نامه عیش میبویسد خداوند عالم در وقتیکه مؤمن اعمال خود را بنحو عمل مبارک بطوریکه بنفشه کردن و امام و نصیر
 خود را محافظت کند و زبان خود را از چیزها که نباید گفت نگه دارد حسنات و از چند بار مضاعف میگرداند زیرا که خداوند عالم صاحب
 کرمست راوی گوید عذر منکر کند که ندای تو شوم مرا بعبادت و طاعت را غیبه و حبس نمودی و لیکن در دستم دارم که بدانم که عبادت ما چقدر
 افضل میباشد از عبادت اصحاب امامی از شما که ظاهر است و حال آنکه دین ما و ایشان یکبست و آن همان دین خداست فرمود زیرا که شما در
 داخل شدن بدین خدا و نماز و روزه و حج و سایر عبادات و اعمال خیر سیف بر ایشان گردید و نیز از ایشان پیشه کردید و این که عبادت خدا
 را بسبب خوف از دشمن در خفته بعمل آورید به تبعیت امامی که از راه تقیه امامت خود اظهار نمیکند و در مقام اطاعت و محاسن او و بحد
 و شدت اهل باطل با او صبر نموده و بظهور دولت حق منظر گردید و از سلاطین ترسیدید که شما را و امام شما را ادب کنند و بکشند
 و حق خود و حق امام خود را در دست ظلم می بینید در حالی که شما را از آن منع کردند و شما را بفر و طلب محبت مضطر گردانید اند
 با وجود این عبادت پرور کار خود و بنیم دشمن صبر کردید و بسبب اینها خدا نعم ثواب عملهای شما را مضاعف گردانید پس کوارا بد شما را راوی گوید
 عرض کردم که فدای تو شوم پس بنای فرموده خود بگزار و نمیکنم که اصحاب قائم بشوم زیرا که عملهای ما بسبب امامت تو و اطاعت عاب و از اعمال
 دولت حق افضلست فرمود سبحان الله اناد و ست نمیدارید که خدا نعم حق و عدل را در بلاد ظاهر گرداند و حال هر چه خلافش خوب کند که خدا
 نعم سخن ایشان را یکی کرده ایشان بیک جمع میکند و میان دهنای مختلف الفت بنده را و در روی زمین بخدا معصیت کرده نشود و خدا
 الهی در ماده غلابی جاری کرد و حق بدست اهلش برگردد و از اظهار یکتد تا اینکه چیزی از حق بسبب هم خلق مخفی و پنهان داشته نشود
 یا عمارا که با ش بخدا سوگند یاد میکنم هراسید که از شما با انحال که شما در آن هستید و وفات بنیاد مکرر آنکه در نزد خدا نعم از بسیاری از
 شهدای بگذرد و اعدا افضل میباشد پس مرده باد شما را در کتاب مذکور از **مظفر علوی** و از عباس و از پدرش و از جعفر بن معروف
 و از محمد بن حسین و از جعفر بن بشر و از موسی بن بکر و از محمد و اسطی و از ابی الحسن علیه و از پدرش و از ابی موسی و از رسول خدا فرمود

محمد بن علی

محمد بن محمد

محمد بن ابراهیم

امان بن قنبر

مؤلف

محمد بن همام

کلیس

علیه اواز عبد الله بن سنان روایت نموده او گفته که من و پدرم بخندمت صادق ۴ مشرف گردیدیم آنحضرت بفرمود که اگر در زمانه ایشان
 که در آن زمان امامی نباشد که هدایت کند و نشانه نباشد که بدین شود حال شما در آنوقت چگونه میباشد از آن جهت نجات میباشد مگر که
 که بدعی حریص و غایبید پدرم گفت بخدا سوگند هر اینها بخالت و جبریت بلاست پس فدای تو شوم چگونه رفتار کنیم فرمود هرگاه این فریت
 و فرج بفرساند و او را بنی قائم ۴ راهم در بنیاد هر اینها بدین که در دست دارد چنگ بزنند و آنرا از دست ندهند تا وقتیکه امر برای شما صحیح
 بفرماند بنی ظهور قائم ۴ واقع شود و این اسناد از محمد بن علی و حسین بن طریف ایشان از حرث بن مغیره نضری اواز صادق ۴ روایت نموده که
 بخندمت آنحضرت عرض کردم که با چنین روایت میشود که صاحب این امر مدتی غیبت خواهد نمود پس در آنوقت چگونه رفتار نمایم فرمود بطریق
 که در دست دارد چنگ بزنند و آنرا بکیند تا وقتیکه امر برای شما ظاهر گردد قمری گوید که مقصود از این اخبار آنست که در دین تزلزل
 و در عمل تحریف واقع نشود یعنی در اصول و فروع چنگ بزنند با آنچه از امامان خود مانده بشارت میدهد و عمل را تزلزل نکند و از دین که دارد برنگرداند
 تا وقتی که امری بر شما بمخبرات ظاهر گردد و کلام در این خصوص از سعد بن عبد الله در باب ادله که شیخ آنها را ذکر نموده بود منقول گردید
 محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه یا اسناد خود از ابان بن تغلبه اواز ابی عبد الله ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود زمانه بخالتی میباشد که در آن زمان
 سبطه ایشان را آورد بنوعیکه در اثناء آن سبط علم مستور و پنهان میگردد چنانکه ما را آن بسور اخ محمد بکر حبیبیه پنهان میشوند
 در وقتیکه ایشان بدیخالت میباشد ناکاه سنان بر ایشان طلوع میکند یعنی قائم ۴ ظهور مینماید عرض کردم که سبط چیست فرمود
 فریت و جبریت عرض کردم آن زمان چگونه رفتار نمایم فرمود بطریق که در دست دارد آن را رفتار کنند تا وقتیکه ستاره شما بامریخ طلوع
 نماید و این اسناد از ابان بن تغلبه اواز صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که چگونه میشود در وقتیکه ما بین دو مسجد ظاهر
 ایستاد و مسجد الحرام و مسجد مدینه است سبطه واقع شود که در آن سبط علم مستور و پنهان گردد چنانکه ما در سور اخ خود پنهان میشود
 و شیعیان با هم اختلاف میکنند و بعضی از ایشان بعضی دیگر را کذاب مینامد و بعضی دیگر بر وی بعضی دیگر کفایت میکند از آن جهت عرض کردم
 که در اینحال هیچ جزو خوبی نمیشود فرمود هر چه را در آنوقت است تا سه بار این را فرمود بعد از آن فرمود فرج نزدیک شده از کلبه اواز
 چند نفری از رجال خود ایشان از احمد بن محمد اواز و شاذان علی بن حسین اواز ابان بن تغلبه اواز صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود
 که چگونه میشود در وقتیکه سبطه واقع شود مثل این حدیث بالفاظش ذکر نموده از احمد هون باهلی اواز ابی سلیمان اوار ابراهیم بن
 اسحق نهانند و اواز عبد الله حماد انصاری اواز ابان بن تغلبه اواز صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که باهل عالم سبطه رو
 دهد که در اثناء آن سبط علم در ما بین آن دو مسجد مخفی و پنهان میشود مانند پنهان ماندن سور اخ خود عرض کردم که سبط چیست
 فرمود جبریت است که بعضی فریت نزدیک است در وقتیکه ایشان بدیخالتند ناکاه ستاره ایشان بر ایشان طلوع میکند عرض کردم که فدای تو
 شوم پس در اینمدت در میان خلائق کدام طریقه و دین میباشد فرمود باین طریقه که الان در دست دارد عمل بکیند تا وقتیکه خدا بهم
 صاحب انرا ظاهر گرداند مؤلف گوید در کتاب کفای خبر ابان بن تغلبه بدین معنی هم مر و بیست که صادق ۴ فرمود که حال تو چگونه میشود
 در وقتیکه ما بین آن دو مسجد گردار شد بدافع کرد و بسبب آن علم از میان خلائق مستور و پنهان شود و این حدیث اشاره است به
 سفینه و ایستادگی ایشان باین مسجد الحرام و مسجد مدینه که بسبب وقوع این فتنه علم در میان همه خلائق پنهان میباشد در ما بین آن دو
 مسجد تنها چنانکه از اصل این روایت که محمد بن ابراهیم در تفسیر خود نقل نموده و فهمیده میشود تاویل اصل روایت باین معنی ممکنست چنانچه
 که مراد از علم در میان آن دو مسجد مستور و پنهان میشود اینست که بسبب وقوع فتنه در امکان علم مستور و پنهان میشود یعنی بسبب
 همه خلائق با اینکه بسبب سفینه با فتنی اهل جور و ستم بامکان پنهان بودن علم در اینجا از سایر جاها بیشتر میشود نه چنین است که در اینجا
 پنهان میشود و جزوی در معنی این حدیث گفته که اسلام بمدینه پناه میبرد و در اینجا پنهان میشود چنانچه ما را آن بسور اخ خود شان پناه
 میبرد و در اینجا محمد بکر حبیبیه پنهان میشوند در کتاب مذکور از محمد بن همام اواز حمزه اواز محمد بن علی اواز صالح بن محمد اواز یحیی بن
 روایت کرده او گفته که صادق ۴ فرمود که صاحب این امر را غیبی خواهد شد که در آن زمان بدین خود چنگ زند مانند کسبست که با
 خارهای درخت قنار را بر کند بعد از آن باد سست خود اشاره نمود یعنی خارهای درخت قنار را چنین بر کند بعد از آن فرمود که کذا
 یکجا شماها بتواند که خار قنار را بر کند بعد از آن اندک زمانی سر مبارکش را بپایین انداخت بعد از آن فرمود که صاحب این امر را غیبی
 خواهد شد در آن زمان بنده را لازم است که از غضب الهی بگریزد و بدین خود چنگ بزند در کتاب مذکور از کلینجی اواز محمد بن یحیی و
 حسن بن محمد در یکجا ایشان از جعفر بن محمد اواز حسن بن محمد بن علی اواز صالح بن خالد روایت نموده او گفته که در خدمت صفان و نشسته
 بودیم آنحضرت فرمود که صاحب این امر را غیبی هست مثل این حدیث که نشسته ناخوش ذکر نمود در کتاب مذکور از ابی عقده اواز احمد
 بن یونس اواز ابن مهزیار اواز بطائنی اواز پدرش و هب بن خضر اواز ابی بصیر اواز صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که ما ناچاریم

تا وقتیکه امام شما ظهور نماید و احتمال میدهد که این روایت را در عام میکنند که او است قائم و او امام زمان است

بنا بر فضیلت ثواب منظر فرج

۱۹۳

منظر فرج

منظر فرج

منظر فرج

منظر فرج

منظر فرج

از آن در میان که هیچ چیزان مقارنت و مقابله نمیشود و قنکه خال بدین مسوال گردید در خانه های بنشینند و در جای خود آرام بگیرند
 تا از امیکه آرام گرفتیم و ما اینکه حرکت کنند حرکت کرد یعنی تا ۲ ظهور نمود در آن حال بسوی او بروید هر چند که رفتن شما مانع رفتن طفل
 حوزة سال که در روی کفشن که بر زمین گذاشته راه میروید بخدا سوگند باد میگویم هر آنکه بگوید که او را در میان رکن و مقام چنان میبینم که خال
 باو بیعت میکنند و او بیعت را از ایشان قبول میکند بشرطی که با ایشان با احکام تازه که بر عرب سخت و گرانست رفتار نماید بعد از آن فرمود که
 وای بر طغیان کنندگان عرب از شر که نزدیک شد **مترجم گوید** که معنی از این حدیث اینست معلوم چنانکه مؤلف اشاره بطریق رمزین نمود در کتاب
 مذکور از ابن عقیل از بعضی رجال از علی بن عماره از از محمد بن سنان از از ابی الجارود از از ابی روافی روایت نموده که خدمت آنحضرت عرض کردم
 که بمن وصیت و نصیحتی فرمود فرمود تو را وصیت میکنم طریقه تقوی را پیش گیری و در وقت غلبه و اسباب اجتماع در خانه خود بنشین و بیرون برو
 بعد از آن از معاشرت کسانی که از مآخراجه در برابر ایشان نه در حق هستند و نه طالبان و بدانکه بنی امیه را سلطنتی خواهد بود که خلافتی قان
 نمیشوند باینکه ایشان را از آن سلطنت باز دارند و اهل حق را در ولایت ظاهر خواهد کرد بد که در وقت ظهورش خدا اینم از از ما اهل بیت بفرستد
 میخواهد عطا میفرماید هر که از شما ها از از او را بدد در نزد ما بلند مرتبه میشود و اگر او را پیش از ظهور آن را ببرد هر آنکه با او در مقابل و در
 خبر و اجر عطا فرماید و بدانکه هیچ طایفه برای دفع ظلم و غریز گردانیدن دین بر پنجصد مکر اینک بلا و حادثه او را هلاک میکند و آنرا اینک بر میخیزد
 که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند ایشان چنانکه کشته ایشان دفن نمیشود و انداخته ایشان بر آتش میسوزند و بزخم حوزة ایشان مداوا نمیشود
 باشد یعنی دفن کرده نمیشود کسیکه ایشان او را بکشد و برداشته نمیشود از زمین کسیکه ایشان او را بکشد و برداشته نمیشود کسیکه ایشان
 او را بخوار نموده باشد یا اینکه مراد اینست که خود این طایفه کشته نمیشوند تا اینکه دفن کرده شده باشند و انداخته نمیشوند تا اینکه برداشته
 شوند و زخم بر نمیدارند تا اینکه مداوا کرده شده باشند و خبر اینست با پنجمی و مراد اینست که او را بکشد و مراد اینست که او را بکشد و مراد اینست که او را بکشد
 ملائکه اند در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد بن جهور از از پدرش در یکجا ایشان از حسن بن محمد بن جهور از از پدرش در یکجا
 او از ابی الجارود از از قثم بن ولید هذانی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین در منبر فرمود **اِذَا هَلَكَ الْخَاطِبُ وَزَاغَ صَاحِبُ الْعَصْرِ وَغَبَّتْ**
قُلُوبُ تَنَقَّلَتْ مِنْ حُضْبٍ وَجَدَّ بِهَلَاكِ الْمُتَمَوِّنَ وَاضْطَحَلَ الْمُضْطَحِّلُونَ وَبَقِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَقَلِيلٌ مَا يَكُونُ ثَلَاثًا او بر بدن بجاهد معهم
عِصَابُهُ جَاهِدَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ بَدْرٍ لَمْ تَقْتُلْ وَلَمْ تَمُتْ یعنی و قنکه هلاک کرد بد کسیکه طالب خلافت با خطیبی که بنا حق خطبه میخواهد
 و صاحب عصر یعنی تا ۲ از خلافت اعراض نموده بند بر خداوند عالم از نظر غایب گردید و پاره دلهای یعنی دلهای شعیبان در حرث و انقلاب
 ماندند بنوعیکه بان از آنها در حق ثابت و برقرار شدند و پاره دیگر بجهله و کراهی سابق بر کشند در آن حال هلاک میشوند کسانی که بان امر
 میشوند و مدت غیبت صاحب عصر اطولانی بشارت میدهند و در مقام تسلیم نمی باشند پس پیش از آنکه فرج بر بنهند هلاک میشوند یعنی از عقیله
 حق بر میگردند و آنرا که در این باب در مقام صبر و تسلیمند و در عقاید خود باقی میمانند ایشان مؤمنان و مخلصانند که جمع قلبی هستند و در
 عدد سیصد نفرند یا چیزی بیشتر خدا اینم ایشان را بسبب قوت ایمان و صحت یقین سزاوار نموده باینکه بولی او باری بکنند و باد شمشیر جهاد
 نمایند چنانچه در روایت وارد شده بعد از قوام بهر سبب این امر خلافت از جانب و اعمال و احکام روی زمین خواهند شد و در این دنیا ظهور
 آنحضرت ایشان در جهاد و قتال باری میکنند طایفه که در جنگ بدر در خدمت رسول خدا جهاد نمودند و هرگز در جنگ نمرند و کشته
 نشدند ایشان طایفه بودند از ملائکه مؤلف گوید که بخاطر چنان میسرند که خطبه که این فطرات از آن است خطبه طولانیست از از ابد ام
 حضرت بسیار از از حوادث اینده در آن خبر داده و شرح این خطبه که مذکور شد از محمد ابراهیم است نه از من در کتاب مذکور از ابن عقیله
 او از احمد بن نجاد از از علی بن رضی الله تعالی عنهما از از جعفر بن محمد سماعه از از سیف ثمالی از از ابی مرهف روایت نموده او گفته که صفای فرمود که بخاطر
 هلاک میشوند عرض کردم که بخاطر حبیب فرمود که بخیل کنندگان بطهور فرج و نجات خواهند یافت و باینکه میگویند فرج نزدیک است و ظهور
 از امیدوار میشوند با آنکه بسبب قرب یافتن در درگاه الهی در این مقام صبر میکنند و حصار دولت محالفان در گرد و گیاهان استغفار میسرانند یعنی
 امور سلطنت شان قوام گرفت و محکم گردید بنابر این در خانه های خود بنشینند یعنی بمقام طلب خلافت برای ما ها نباید زبانه زنی و کینه
 هرسد که از از این بگذراند و هر وقت که ایشان در باره شما اراده از این میکنند خدا اینم ایشان را بمغله دچار میکند که ایشان را از آنچه که اراده کرده
 باز میدارد در کتاب مذکور از ابن عقیله از از محمد بن زکریا از از یوسف بن کلثوم سعودی از از حکم بن سلیمان از از محمد بن کثیر از از ابی بکر خضری روایت
 کرده او گفته که من و ابان بن تغلب خدمت صفای مشرف گردیدیم در زمانیکه علمای سبأ در نواحی خراسان ظاهر شده بودند و خدمت آنحضرت عرض
 کردیم که ایا رای تو در این باب چیست فرمود که در خانه بنشینید هر وقت که بدید ما را که بر سر مردی جمع شده ایم آنوقت اسباب جنگ برداشته بود
 ما بایستد در کتاب مذکور از محمد بن همام از از جعفر بن محمد از از محمد بن مالک از از محمد بن احمد از از ابن اسباط از از بعضی اصحاب خود از از
 صفای روایت نموده که آنحضرت فرمود که زبانهای خود را در دهان خود بگردانید و از خانه های خود بیرون نروید زیرا امری است که شما

بیاضیت و ثواب منظر فرج

۱۹۴

عبد بن همام

عبد بن همام

عبد بن همام

عبد بن همام

لنضاص دارد بشما خواهد رسید و بد بکران هم نرسد و همیشه طایفه زیدیه شما را از آن امر باز خواهند داشت در کتاب مذکور از علی بن احمد از عیسی بن موسی از علی بن حسان از عبد الرحمن بن کثیر از صادق ۴ در خصوص قول خدا بنی اسرائیل فلا تستعملوه و این کرده که آنحضرت فرمود که امر ما یعنی ظهور قائم ۴ عبارت است از امر خدا که در خصوص آن بخیل و شتاب نباید کرد و این امر را بشما لشکر قوت مینماید یکی ملائکه و دوم مؤمنان ستم رعب خوف ماست که در دلهای دشمنان میباشد و خروج قائم مانند خروج رسول خداست و اینکه گفتیم حق قول خداست که آخر حجت ربک من بینک بلحق یعنی چنانچه تو را خدا بخواند از خانه ات بحق و راستی بیرون آورد در کتاب مذکور از محمد بن همام و محمد حسن بن محمد در یکجا ایشان از حسن بن محمد بن جمهور از ایزد ریش از اسماعیل از صالح بن بنط دیکر مثنی در یکجا ایشان از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که شما بکنندگان را در خصوص ظهور این امر هلال میشوند یعنی از دین و اعتقاد خودشان بر میگردند و نجات میابند و آنکه از آنزد بلی مینماید و نند و ظهورش امیدوار میشوند و حصارهای مخالفان در روی بنایش ثابت و محکم گردید یعنی امر خلافتشان قوام یابد پس بدو سپید که بعد از گذشتن غم و اندوه فتح عجیب خواهد شد در کتاب مذکور از محمد بن همام از جعفر بن محمد بن مالک از احمد بن علی حنفی از محمد بن محمد بن شمس از ایزد ریش از عثمان بن زید از جابر از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که مثل کسی که از ما اهل بیت پیش از ظهور قائم ۴ خروج کند مثل حج مرغیست که بر پرد و بر و زرد و پوار بیفتد و اطفال با آن بازی میکنند در کتاب مذکور از علی بن احمد از عبد الله بن موسی از محمد بن حسین از محمد بن شهبان از ایزد ریش از عثمان بن زید از جابر بن یزید از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که ساکت شوید و آرام بگیرید مادامیکه اسمائیلها و زمین قرار گرفته اند یعنی بر احد خروج نکنند زیرا که این امر یعنی خلافت حق ما مخفی و پنهان نیست آگاه باشید که این امر برای خداست و ما رسیدن از خلافت و آگاه باشید که آن از انبیا روشن تر است یعنی من و ارباب بودن ما یا امر خلافت از انبیا آشکار تر است بر بنو کاران پنهان است و نه بیدکاران ابا صبح را می شناسند امر ما بمنزله صبح است که در آن خفا و پنهانی نیست مؤلف گوید که محمد بن ابراهیم گفته که خدا بشما رجعت کند بشوید و طریقه امر علیهم السلام نگاه کنید که چگونه صبر کرده اند و نفوس بپشت خودشان را از مطالبه حق خویش باز داشته منظر فرج کشنده اند و ذکر کرده اند که بخیل کنندگان در خصوص این امر هلال میشوند و کسانی که امر را تمام میکنند بطوریکه در مقام تسلیم نمیباشند دروغگو بمانند یعنی در ادعای دوسنه ماکاذبند و نیز فرموده اند که آنکه در این باب در مقام صبر و تسلیمند نجات میابند و بیک امر مخالفان را تشبیه به ثبات حصار در روی بنا خدا بنی اسرائیل بشما رجعت کند شما بشوید و طریقه ایشان رفتار نمایند و فرموده ایشان را تسلیم کنید و از طریقه ایشان بیرون مروید تا آخر کلامش مؤلف با اینجا نقل نموده در کتاب مذکور از ابن عقده از احمد بن یوسف از ابن مهران از ابن بطائنه از ایزد ریش و وهب بن حفص از ابن ابی بصیر از صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت روزی فرمود که با خبریدم بشما چیزی که خداوند عالم هیچ عمل را از بنندگان قبول نمیکند مگر با آن عرض کردم آری بفرمایند فرمود که آن چیزی شهادت است بکاینکه خدا و باینکه محمد ۴ بند و فرستاده او است و اقرار است به او امر الهی و ولایت ما و تبرئه نمودن است از دشمنان ما یعنی علیهم السلام و تسلیم شدن است نسبت با ایشان و طریقه و رع و تقوی را پیش گرفتن و در بندگی سعی و تلاش نمودن است و مطیع بودن و انتظار فرج ظهور قائم ۴ کشیدن است بعد از آن فرمود که برای ما دل و لیس هست هر وقت که خدا بخواند ظاهر میگرداند هر که دوست دارد که از اصحاب قائم ۴ باشد هر اینه باید که بظهور آنحضرت منظر شود در اقام انتظارش بمقتضای رع و تقوی رفتار نماید و با خلاص و حمید و اوصاف پسندیده شود اگر در اینحال از آخر دل در یابد و قائم ۴ بعد ظهور نماید هر اینه باید هر اینه باشد مانند آنکه کسی که آنحضرت را در یافته پس اینچنین که گفتیم اخذ کند و منظر باشد کوار اباد بر شما ای امت مرحومه در کتاب مذکور از ابن عقده از علی بن حسن بن علی از ابن محبوب از ابی ایوب از محمد بن مسلم روایت کرده او گفته که از باقر ۴ شنیدم فرمود که تقوا یعنی خدا پیش گیرید و باور و سعی و تلاش در اطاعت بدهن خود امانت و پاوی نمائید و هیچ چیز در آخرت مانند بنداری و بندگی باعث عجز نمودن و رشک بردن دیگران نمیشود بیک از شما یعنی زبیکه یکی از شما را اقامت یابد و بیکد نگاه در مقابل اطاعت و بندگی که در دنیا کرده یعنی با و داده میشود که دیگران با آن عجز میکنند و در سلسله صبرند پس وقتیکه علامه خود را از دنیا ببرد و بر عرش عقیقه قدم گذاشت محبتی که نعمت و کرامت و مرده بهشت از جانب خداوند کرد کار او را استقبال نموده این کرد پیداز کسی که یعنی از خدا که در دنیا از او میترسید و بپشت میکند که بدی که او در دارد دنیا با آن دین منتهی بود و حقست و کسی که با دین و بی مخالفت داشت در طریقه باطله بوده و امروز هلال شد پس مرده باد بشما باز مرده بشما ابائش از این چه میخواهد آباد دشمنان خودشان را نمی بیند که در هر سر معصیت خدا کشنده میشوند و بعضی از ایشان بعضی دیگر را در سمرال دنیا میکشد و شما با این احوال نیستید و از ایشان دور و درازید و کوشه خانه خود با امن و اطمینان قرار گرفته اند و حال آنکه سعادتی در گرفتن انتقام شما از دشمنان شما کفایت میکند و خروج و از علما برای شما با وجود اینکه آن فاسق اگر خروج کند شما بعد از خروجش بجای باد و فاء با نجات میابند یعنی بعد از آن قائم ۴ ظهور میکند و در آن مدت شد و از تنه از او بشما شیعیان نرسد حتی جمع کثیر بر او قتل میرساند و شما را نمیکشد و بیکه آنحضرت این فرمود بعضی از اصحاب عرض

ممود کرد و انحال اهل و عیال را چه کنیم فرمود که مردان شما باید پنهان شوند زیرا که از حدت و شدت وی هم بخت مکر نیست بشعبان ما و آنچه که زنا
برایشان است بخت ایشان است انشاء الله بر کفنه شد که در حال بکدام سمت حریص میکند و آنکه از او بگریزد بکجا میروند فرمود هر که بخواد
از ایشان بگریزد باید بدنبال او نماند و باید که یا بعضی از شهرها برود بعد از آن فرمود که در مدینه بگریزد و حال آنکه لشکر این فاسق انجا را هم
قتل میکند لیکن در مکه قرار بگیرد و از انجا بجای دیگر برود زیرا که محل جمعیت شما انجاست و حدت فتنه سفیانی بخت مکر بقدر زمان اینست بود
زن که نه ماه باشد و از حدت انشاء الله تجاوز نمیکند و کتاب مذکور از کلبه او از علی بن ابرهیم او از پدرش او از عماد او از حبر او از زاره روایت نمود
او گفته که شاق فرمود که امام خود را شناسد زیرا که اگر او را شناسد بر تو ضرر می رسد خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود یا بناخر میفندد و کتاب مذکور او
از کلبه او از حسین بن محمد او از معلى او از صفوان او از محمد بن مروان او از فضیل بن یسار روایت کرده او گفته که از صادق ۴ این اثر شریف را
پرسیدند بوم ندعو اکل اناس امامیم یعنی روزی میشود که هر طایفه را با امام خودشان میخوانیم یعنی در روز قیامت هر طایفه را با امام خود میخوانیم
فرمود یا فضیل امام خود را شناسد زیرا که هرگاه او را شناسد بر تو ضرر می رسد خواه ظهور این امر پیشتر واقع شود یا بناخر میفندد هر که امام زمان خود
را شناسد و پیش از قیامت صاحب این امر وفات کند بمنزله کسی نیست و در میان لشکر آنحضرت باشد نه چنین که فضیل بن یسار باشد بلکه بمنزله کسی
است که در روز قیامت آنحضرت باشد محمد بن ابرهیم گفته که بعضی از اصحاب ما از حدیث را چنین روایت نموده اند که آنحضرت فرمود که او بمنزله کسی است
که در پیش روی رسول خدا شهید شده باشد و کتاب مذکور از کلبه او از علی بن محمد او از ابی بطنه رفع نموده او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که
صالح ۴ هر صحر که در کفنه تو شوم فرج کی خواهد شد فرمود ای ابی بصیر تو از کفنه هفتی که اراده تحصیل مال و جاه دنیا دارند و بخواهر که این امر را
بشناسد یعنی بداند که قائم ۴ ال محمد هست غیبت نموده بعد از مدتی ظاهر خواهد شد و منظر ظهور او باشد هر انچه این انتظار برای او فرج
پیدا شود این فرج شتاب نمودن ظهور آنحضرت دلیل است بر اینکه از شتاب عجله برای فرج دینوست که تحصیل مال و جاه دنیا باشد نه برای فرج
دین زیرا که فرج دینی با انتظار فرج نباشد و کتاب مذکور از کلبه او از علی بن ابرهیم او از صالح بن سند او از جعفر بن بشیر او از اسمعیل بن محمد خزاعی روایت
کرده او گفته که ابی بصیر از صادق ۴ پرسید من هم میبینم گفت چه میفرمائی ابان قائم را در میانم فرمود ای ابی بصیر ای امام خود را شناخته عرض
اری شناخته ام بخدا سوگند یاد میکنم هر انچه امام من تویی بن آنحضرت دست او را گرفت و فرمود ای ابی بصیر بخدا سوگند هر انچه بآل ندارم از اینکه
سایر جنه قائم ۴ با شمشیر خود احبایان کنی مراد از احبایان اینست که کسی نبیند و نبیند شمشیر را مانند کند در رویشان بر پشت و ساقهای خود بگذارند پس
آنحضرت اینست که ای ابی بصیر بآل ندارم از اینکه زمان ظهور قائم ۴ را در نیاید و کتاب مذکور از کلبه او از ابی بطنه از اصحاب ما ایشان از احمد
بن محمد او از علی بن عثمان او از محمد بن مروان او از فضیل بن یسار روایت کرده او گفته که از باقر ۴ شنیدم میفرمود که هر که ببرد و امام خود را شناسد
مانند مرده ایام جاهلیت مرده هر که ببرد و امام خود را شناسد هر انچه پیش بآید بودن این امر با ضرر ندارد هر که ببرد در حالیکه امام خود را
شناخته هر انچه بمنزله کسی است که در جنه قائم ۴ با آنحضرت باشد و کتاب مذکور از کلبه او از علی بن محمد و سهل بن زیاد او از حسن بن سعید او از فضیل
او از عمرو بن عمر طایبان روایت نموده او گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود که علامت را شناس یعنی امام زمان خود را شناسد و قنکه او را شناخته
پیش بآید بودن ظهور این امر بتوضیر غیر سانده در سینه که خدا بستم میفرماید بوم ندعو اکل اناس امامیم پس هر که امام خود را شناسد مانند کسی
شود که در جنه منظر امام باشد و کتاب مذکور از ابی عقیل او از یحیی بن زکریا بن شعبان او از علی بن سیف بن عمر او از پدرش او از عمران بن
اعین او از صادق ۴ شنیدم مثل این حدیث را روایت کرده مگر اینکه در اول این روایت چنان ذکر نموده که امام خود را شناسد و در روایت اول
است که علامت را شناس و در اخر این روایت نموده است که در جنه قائم ۴ باشد و در روایت اول بجای قائم ۴ منظر ذکر نموده کلبه در کتاب
از محمد بن یحیی او از احمد بن محمد او از حسین بن سعید او از عمار بن علی او از حسین بن مختار او از ابی بصیر او از صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود
هر که پیش از ظهور قائم ۴ لوی سلطنت برافرازد مانند بنی است که غیر از خدا مقبوض قرار داده شد باشد مؤلف گوید که با سناد چند حدیث لوح
سابقا گذشت این که خداوند عالم فرمود که بعد از ان بنو محمد ۴ را کامل میکردانم با پیش کر باعث رحمت است بر عالمیان و در او است کمال موسی
و نورانیت علیه و صبر او و بزرگواری و کسان من در زمان غیبتش ذلیل میشود و سرهای ایشان مانند سرهای طایفه نزل و در بزم از بسیار و لذت
و خوارگی یافتن میشوند و در آن زمان ترسان و هراسان میباشند و در زمین بجز ایشان رنگین نمیشود راه و ناله در میان زانندان آشکار
کردد ایشان در سنان جیفی مانند هفت فتنه های شد بد را بر یک ایشان دفع میکنم و بسبب ایشان نزل و اضطراب را از خانه بابل میگردانم و شد
و بلاها را دفع میکنم بر ایشان از رنجهای پروردگار عالم ایشانند هدایت یافته کان شیخ محمد بن علی خزاعی در کتاب الکفایه با سناد سابق
در باب نص پد و ازده امام از جابر انصاری از رسول خدا روایت نموده که آنحضرت فرمود که حجه خدا از میان امت غایب گردد و ناصی برده نمیشود
تا اینکه خدا خروج وی را ظاهر گرداند زمین را بر از عدل گرداند چنانچه از ظلم و جور بر گرداند بعد از ان فرمود که کوار اباد کسان را که در ایام غیبت
صبر میکنند و کوار اباد کسانی که در راه راست خودشان ایستاده باشند از ان بیرون نمیشوند ایشانند کسانیکه خدای تعالی در کتاب خود وصف نموده

حاج

حاج

حاج

حاج

حاج

حاج

حاج

باز فیصلہ و جواب منظر فرج شد

فرمودہ والذین یؤمنون بالغیب یعنی امان کہ غیب بے با امام غائب ایمان مباد و نیز فرمودہ اولئک حزب الله الا حزب الله هم المفلحون یعنی ایشان طائفہ خدا هستند اگاہ شوی بدو رسیده که خدا را ستکارانند و تفسیر نعمانی بامناد اینکہ در کتاب القرآن ابراد نموده ایم و روایت کرده امیر المؤمنین گفت کہ رسول خدا مین فرمود یا ابا الحسن بر خدا سزاوار است اینکہ اهل ضلال را بہ ہشت داخل کرد و بعد از ان امیر المؤمنین فرمود کہ رسول خدا از اهل ضلال مؤمنان ابراد نموده کہ در زمان فتنہ یعنی زمان غیبت امام با ماحی کہ از نظر ہا پوشیدہ و مکانش مخفی و پنهان است پیروی ہستند پس ایشان با امامت اقرار میکنند و بدستگیر در شجک میرتند و انتظار خروج و برامیکشند در این باب بچہین دارند و در مقام صبر و تسلیمند و نامیدن رسول خدا ایشان را با اهل ضلال از این زاہست کہ ضلالک بمعنی کہ کردن زاہست و ایشان ہم بیکان امام خود شان راہ نمابند و او را بتخصیص نمیشناسند و دلیل بر این مطلب است کہ خدا ہم و قہنکہ حرم افتاب از نظر ہای بندکان خود با ابر با عزیزان پوشانید و حال آنکہ انرا برای شناختن نماز علامت قرار دادہ انگاہ ایشان را مرخص میکنند کہ نماز را ناخبر بکنند تا بوقتیکہ افتاب ظاہر شود و وقت نماز بسبب ظہور ش برای ایشان معلوم گردد ہم چنین است کہ سبکہ انتظار خروج قائم را میکشد و با امامت چہ چیزند یعنی در خصوص ہر واجبات با و وسعت دادہ بطوریکہ اگر اینہا نوعی کہ اگر انہا را بنوعیکہ از اخبار و احادیث فہمید بجای آورد از او مقبول میشود و از معنی واجب بودن بیرون نمیرود و ہر چند کہ در نفس الامر بدان ہیج نباشد پس اینکونہ شخص صبر کنندہ است کہ از خدا ہم چہ داشت عطاہ اجر و ثواب دارد و غیبت امامت با و ضرر نمیشاند مشہی معند در کتاب اختصاص بامناد خود از حسن بن احمد بن ہلال او از امیر بن علی او از مردی روایت نموده او گفتہ بخد مت صان ۴ عرض کردم یا ما افضلیم یا اصحاب قائم ۴ فرمود شما از اصحاب قائم افضل ہستید زیرا کہ شمار روز شب را بر میبرد در حالیکہ از سلاطین جور میسرید کہ بشما کہ بشما و امام شما اسپریشاند اگر نماز بگذارد بطریق بغیر میکشاید و اگر روزہ بگذرد بطریق بغیر میکشاید و اگر حج بکشد با بغیر میکشاید و اگر در خصوص امری شہادت بکشد شہادت شما از راہ عداوت قبول نمیکند و بارہ از این قبیل میبرد بعد از ان عرض کردم کہ چون کہ ما از ایشان افضل شدیم دیگر تمنا ی ظہور قائم نمیکشیم راوی کوید و قہنکہ آنحضرت این سخن از من شنید فرمود سبحان الله اباد رست بنداری کہ عداوت ظاہر کرد و و ما ہامن شود و داد مظلوم از ظالم گرفتہ کرد در کتاب کمال الدین از ابن ولید از صفار او از پدرش او از مغیرہ او از مفضل بن صالح او از جابر او از صادق ۴ روایت نموده کہ آنحضرت فرمود کہ برخلافی زمانہ میباشد کہ امام ایشان از ایشان پنهان میشود و کو را باد کشا نیز اگر در ان زمانہ در سرد بن ثابت قدم میباشد و بکثر بنی توایہ کہ بایشان دادہ میشود اینست کہ خدا ہم ایشان را ندا میکند کہ ای بندکان من شما امین ترین شدید و پنهان شدہ مرا بغیر حجت مرا ضد بنی نمودید پس مرده میدہم بشما خواهد رسید پس شما غلامان و بکثران جہنم من ہستید طاعت را از شما قبول میکنم و از سر نفسرتما میکشیدم و شما را مبارزم و بسبب شما بندکان خود را از باران سپر میکنم و بلا ہا را از شما دفع مینمایم کہ اگر شما مینمودید ہر این عذاب خود را بر ایشان نازل میکرد انبندم جابر کوید کہ عرض کردم یا بن رسول الله ۴ در این زمان کدام یک از عملہا مؤمن افضل است فرمود کہ داشتن زبان و گوشت کبیرہ در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید در کجا ایشان از سعد و حمیرہ در کجا ایشان از ابرہیم بن ہاشم او از محمد بن خالد او از محمد بن سنان او از مفضل بن عمر او از صفان ۴ روایت نموده کہ آنحضرت فرمود کہ نزد بکثر بن بودن بندکان بہ خدا ہم خوشنود بودن او از ایشان در وقتے است کہ خدا را نا باب نمایند و او برای ایشان ظاہر نشود و مکان و براہم ندانند با وجود این بدانند کہ حجت خدا باطل و مضحک شدہ ظاہر صبح و شام منظر فرج باشد و شد بدترین غضب خدا برد شمنانی و قہنست کہ حجت خدا را نا باب نمایند و او برای ایشان ظاہر نشود زیرا کہ ایشان در خیال در خصوص وی شک میکنند و شک ہم باعث از داد غضب الہی میشود نسبت با ایشان و خدا ہم دانستہ است کہ دوسنانی در خصوص آنحضرت در حال غیبت شک میکنند و اگر میداشت کہ در این باب از ایشان مانند شمنان شک واقع میشود ہر این حجت خود را بلب خطہ غایب نمیکشاید پس این فتنہ واقع نمیشود مگر برای اشارہ محمد بن ابرہیم در کتاب الغیر از کلینہ او از علی بن ابرہیم بن ہاشم او از پدر او از محمد بن سنان مثل این را روایت کردہ در کتاب کمال الدین از پدرش و ابن ولید در کجا ایشان از سعد او از ابن عیسی او از محمد بن خالد مثل این را روایت نموده شہیخ طوسی در کتاب الغیر از سعد او از ابن عیسی مثل این را روایت نموده محمد بن ابرہیم در کتاب الغیر از محمد بن ہمام او از بعضی رجال او از احمد بن محمد بن خالد او از پدرش او از مردی او از مفضل مثل این را نقل کردہ در کتاب کمال الدین با بن اسناد روایت نموده کہ مفضل بن عمر گفتہ کہ از صا شہیدم منفرمود کہ ہر کہ در انتظار این امر میرد بترکہ گئی میشود کہ در حقہ قائم با آنحضرت باشد نہ چنین بلکہ بترکہ گئی است کہ در پیشروی رسول خدا ص نہ میرکار برد و در کتاب مذکور از عطا او از سعد او از ابن عیسی او از خالد بن نجیح او از زرارہ روایت کردہ او گفتہ کہ صادق ۴ شہیدم منفرمود کہ قائم را پیش از قیامت با امر امامت غیبیہ هست عرض کردم کہ سبب چیست فرمود میرسد و باد ستش بشکم خود اشارہ نمود بعد از ان فرمود باز راہ او منظر است کہ سبکہ در ولادتش خدا بنوشک میکنند چنانچہ بعضی از ایشان گویند کہ او هنوز در شکم مادر است و بعضی دیگر گویند کہ پنهان شدہ و بارہ گویند کہ مؤلف شدہ و بارہ دیگر گویند کہ دو سال پیش از وفات پدرش مؤلف کردید و او است منتظر کہ خلافت انتظار ظہور او را میکشند بر خدا ہم واجبست کہ شعبہ را با غیبت ان امحان نماید بکثر بنی و بنوقت اہل باطل در خصوص وی شک میکنند زرارہ کوید کہ عرض کردم کہ فدای تو شود

تذکرہ

محمد بن ابرہیم

شہیخ طوسی

عطاء کبیر

نقش

از حسن بن علی کوفه و از علی بن حسان و از عبد الرحمن بن کثیر و از مفضل بن عمر و ابی ثابت کرده و گفته که از صادق علیه السلام شنیدم فرمود که صاحب این امر را
دو بار غیبت خواهد شد در ایام یکی از آنها با هلس رجوع میکند و در دیگری گفته میشود که معلوم نیست که کدام بیابان رفته عرض کردم که در
احال چه باید بکنیم فرمود که اگر در آنوقت کسی دعای سفارت و نیابت از جانب آنحضرت نماید از او پاره چهره بزرگ که شان نایب آنحضرت جواب داد
از آنها پرسید یعنی او را بر سپیدن این چهره امتحان میکنند در کتاب مذکور از ابن عقیل او از قسم بر محمد و از علی بن هشام او از عبد الله بن جلد او
از احمد بن مضر او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که صاحب این امر را غیبت خواهد شد که در آن غیبت چنین میگوید فقرت منکم و
لما خفتم فو هب لی دبی حکما و جعلت من المرسلین پس آنحضرت بقول خداوند عالم مقبل شد مانند موسی بن عمران گوید که از شما فراموشم کرد و قتی که
از شریک پیدا شد ما نرسیدیم پس پروردگار من نبوت را بمن عطا فرمود و مرا از جمله انبیاء مرسلین گردانید در کتاب مذکور از کلبه او از جماعه از اصحاب
ما ایشان از احمد بن محمد او از واثق او از ابی حمزه او از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که صاحب این امر از غیبت ناچار است و در اثناء غیبتش
ناچار است از گوشه کبریه و چه خوبتر است برای وی مدینه و در سه نفر و حشمت میباشد پیشتر بیان کردم که مراد از سه نفر کاتبانند در کتاب مذکور از کلبه
او از علی او از پدرش او از ابن ابی عمیر او از ابوبکر خزاز او از محمد بن مسلم مثل این را روایت نموده و در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن
محمد بن رباح او از محمد بن عباس او از بطایفه او از پدرش او از مفضل روایت او گفته که از صادق علیه السلام شنیدم میفرمود که صاحب این امر از خانه هشت
نامش بیت الحمد در آن خانه چراغی میباشد که از روز ولادتش تا وقتیکه با شمشیر ظاهر میشود و روشن است خاموش نمیکند شیخ طوسی در کتاب الغیبه
از محمد بن حمزه او از پدرش او از محمد بن علی او از محمد بن عطاء او از سلام بن ابی عمیر او از باقر علیه السلام مثل این را نقل نموده **باب در خصوص ذکر**
احوال کسان که آنحضرت را در ایام غیبت کبری نزد بزرگان مادینه اند مؤلف گوید که رساله باقم مشهور بقبضه جزیره خضراء در بحر ابيض و در سنه ۱۸۴
که مطالب از این کتاب که نمایم زیرا که مشتمل بود بر ذکر احوال کسان که بعد از آنحضرت رسیده اند علاوه بر این پاره حکایات در آن درج شده بود
و جهت اینکه باب علی بن برادر قرار دادم و در ذیل ساین بابها ذکر نکردم اینست که از امانند مطالب این بابها در کتابهای معتبرند بدم نا اینکه از امانند
در انشای آنها ذکر نمایم مطالب این بابها عبارتند از چنانکه بدم نقل میکنم بنده چنین مترجم خطبه و بناچار از ابا عیادتش نقل نموده بعد از آن بزرگوار برداخت
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا لم نعرفه و الشکر له علی ما منحننا للإفداء بسین سید بر بنیه محمد الذی اصطفاه من بین خلقه و حسنا
بمحبه علی و الائمه المعصومین من ذرئته صلوات الله علیهم اجمعین الطاهرین و سلم سلما کثیرا بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت
بناهی میگویم که در خزینه امیر المؤمنین و سید الوصیین و حجت رب العالمین و امام المنفقین علی بن ابیطالب علیه السلام بخط شریف شیخ فاضل علم
فضل بن محیی بن طیبی کوفه قدس الله روحه چنین باقم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله و سلم بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت
این بنده محتاج بعبودیت پروردگار عالم فضل بن محیی بن علی طیبی کوفه چنین گوید که از شیخ شمس الدین بن نجیح حله و شیخ جلال الدین عبد الله بن حوام حله
در نیمه شعبان سال ششصد و نود و نهم هجرت در مشهد سید شهداء و خاتمالعباده افضل النعمه و الشاه حکایت عجیبی که علی بن فاضل ما زنده
در بحر ابيض و جزیره خضراء از مشاهده نموده بود شنیدم ایشان هم در سر من رای از خود علی بن فاضل استماع نموده بودند و قتی که این حکایت را
شنیدم بملاقات وی شوقمند گردیدم و خواستم که از زبان خود او بشنوم لهذا بعضند ملاقات وی عزم نمودم که بر من رای بروم در آن ایام چنان
اتفاق افتاد که او در اوایل ماه شوال سال مذکور از سر من رای بسبب حله بیرون آمد بغیر اینکه از اینجا بخیفنا شربت برود و بیاد ساینش در اینجا
نماید پس وقتی که درود او را بجله استماع نمودم و من هم در آنوقت مشغول ظهورش بودم ناگاه دیدم که سواره آمد میخواهد که در خانه سید حسن بن
علی موسوی ما زنده زانی که در حله سکینه داشت فرمود اینا آنوقت علی بن فاضل را شناختم بودم لیکن از خاطر خیانت خطور نمود که سید شاد و خرم د
دم در اینسانه چون مراد بدید که نبرد او بهم برویم خندید و آمدن علی بن فاضل را بمن جزداد فرمود که از شدت فرح و سرور پرید و از بسیار اشک
شواختم که خود را آنکه بدارم که غیر در آنوقت با ملاقات نمایم پس با سید داخل خانه شده بر او سلام کردم و دستش را بوسیدم از سید که این کس
گفت فضل بن محیی طیبی است صدیق شما و قتی که این را شنیدم تواضع نموده از جابر خاست و مراد رجاء خود نشانید و نسبت بمن حرم قرار داد و حال پدر
و برادر من شیخ صلاح الدین را مکرر از من پرسید زیرا که ایشان را سابقا می شناخت و با هم اشنائی داشتند و من در آنوقت در نزد ایشان حاضر
بودم بلکه در شهر واسطه در خدمت شیخ ابی اسحق ابراهیم بن محمد واسطه تحصیل علم میکردم بعد از آن با وی مشغول سخن گفتن گردیدم و از سخنان
چنان در آنم که در اکثر علوم مانند فقه حدیث و علوم عربیه مهارت دارد در این انشا شرح احکامات را که شیخ شمس الدین و شیخ جلال الدین بمن
خبر داده بودند از او خواستم نمودم پس از او اول ناخورد در خصوص سید حسن بن علی موسوی صاحب آنخانه و حضور جماعه از علماء حله و علماء
اطراف که بدیدند و به آمد بودند بمن نقل نمود و این روز روز یازدهم شهر شوال و سال ششصد و نود و نهم بود و صورت ان حکایت که از
زبان شنیدم اینست هر چند که در پاره الفاظ وی که نقل نمودم تغییر اتفاق افتاده لیکن معنی یکسانست گفت که چند سالی بود که در شهر مشغول شام
مطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبد الرحمن خفیه مذهب خدایم او را بر او راست هدایت نماید علوم اصول و علوم عربیه تحصیل میکردم و در پیش

بیا از کسانیکه در غیبی خبر میدهند

شیخ زین الدین علی مغریه اندلسی مالکی مذهب علم قرائت را که او هر یک از فرائض هفتگانه را و بسیاری از علوم مانند صرف و نحو و منطق و معانی و بیان و اصول و فقه و اصول عقاید بصیر و بینا و بجهت حسن فطرت طبیعت نرم و ملایمی داشت که هرگز در سر مذهب مباحت علی الحاجت و عناد نمیکرد و هر وقت که ذکر مشایخ بماند میبکفت که علماء امامیه چنین گفته اند بخلاف سایر مدبران زیرا که ایشان هر وقت که ذکر شیعه میکردند میبکفتند که علماء افاضیان چنین گفته اند از این جهت او را اخبار نموده زدند و از ایند او نموده و دیگران را موقوف کردند مدتی در نزد وی ماند از این علوم یاد میکردیم تا که چنین اتفاق افتاد که او از مشق عمر مسافر بار مصر نمود چونکه در میان ما محبت بسیار بود لهذا مفارقت بر من کران آمد هم چنین مفارقت من نیست و بر امر میسر شد باینکه مرا بر یافت خود بشهر راه افتادیم مدتی راه رفتیم تا اینکه به شهر قاهره که از شهرهای مصر بزرگتر است وارد کردیم پس شیخ ما در مسجدی منزل نمود مشغول تدریس کرد بد فضلای مصر از آمدنش مطلع گردیدند ایشان بنمایانکه او را زیارت کنند و از علومش بهره ور شوند با نجا و آوردند پس نه ماه در قاهره مضراقت نمود و ما هم در کمال خوشحالی در نزد وی بودیم تا که قافله از شهر اندلس وارد گردید و در نزد مردی از اهل قافله نامه آورد شیخ ما بود در آن نامه شیخ ما اظهار داشته بود که بیمار شد بدین عارض شدن دل میخواست که پیش از مرگ در یاد تو را به بنیم بدین نکرده عازم این سر زمین باش و قبضه شیخ نامه پدید شد و دلش رقت نمود و گریست و معتم شد که میسر از اندلس بود و بعضی از شاگردان او عمر زناقت وی نمودند من هم از جمله ایشان بودم زیرا که او محبت بسیار بمن داشت و برای سفر هم تهیه خوی بدید پس باز رفتن بمن اندلس سفر نمودیم و قبضه با و ده از خات جزین اندلس رسیدیم باین عارض گردید از حرکت باز داشت چونکه شیخ ما بدین حال بد وقت نمود و گریست گفت که جدائی تو بر من کرائست پس بختیبت اند و در هم که با مورات من بکفایم نماید تا وقتیکه از این امر یک ظاهر شود صحت یام با و قاتل یام اگر خدای تعالی بخت و عافیت منم گذاشت از بی او به اندلس بروم پس این عهد را بمن نمود و بمن شهر خود منوجه گردید و مسافت راه بخار در با از آن سر زمین تا شهر اندلس بخار و زه راه بود پس سر و زده را ندانم باینکه از شدت تب بر حرکت قادر نبودم و در آخر سیم بنا از من زایل گردید پس بیرون رفتم و کوهها اندک محکم ناکه بجایمان دیدم که از کوهها که بکار در راه مغرب زمین نزد یکست با نجا وارد شده بستم و دروغ و سایر مطاع بر ندا از احوال شان پرسیدم گفته شد که این جماعت از ستمی میبایند که بر زمین برترند است و انهم در نزد یکی جزایر افضیانست و قتی که این را انشمار نمودم سرور و خوشحال گردیدم و بخار برفتوی سر زمین شان گریبان بر خاطر مگردید چنین گفته شد که از اینجا تا بان سر زمین بیست و پنج روز راه میباشد از جمله انصاف دو روزه راه ابابا اذانی ندارد بعد از آن دهات بیکدیگر متصلند پس از اینجا عتد از کوشی برای طی انصاف که ابابا اذانی نداشت بجهت در هم گریه نمودم و قبضه انصاف را با رانفتان طی نمودم و بر زمین ابابا اذانی بود رسیدیم پیاده شد باخبر خود از دهی بدید بکر میفرم تا اینکه باندان سر زمین رسیدیم در اینجا چنین گفته شد که در میان تو و جزیر افضیان سر و زه راه مانده بر در زلف نموده از اینجا که ششمین جزیره رسیدیم که چهار قلعه توی هم داشت و آنها را چهار قلعه و محکم دانستند و آن جزیر را با آن حصا زها در کنار دریا بود و انقلعه در برزگی داشت از اباب برای یک گفتند از آن در داخل شدم کوچهای انرا می کشتم و مسجدی انجا برپا رسیدیم تا اینکه نشان دادند و قبضه مسجد داخل شدم انرا جامع بزرگی بنظر آوردم که در کنار دریا در سمت مغرب شهر واقع شده بود در اینجا برپا نشسته بودم تا که مؤذن باذان ظهر شروع نمود و تحی علی خیر العال را هم گفت بعد از آن بتجهیل فرج صاحب الزمان دعا نمود در آن حال گریه می کردم و از آن خلا بود مسند مسند داخل مسجد گردیدند و در حجت ای که در زبرد رخسار در سمت شرق مسجد بوضو ساختن مشغول شد و من هم با ایشان نگاه کردم در حال اینکه با فرج و سرور بودم که وضوی ایشان را مطابق نمیدیدم با چنانکه از آنم هدهه منقول شد و قبضه از وضو فارغ گردیدند تا که مرد خوش روی و با و تار و ارام از میان ایشان ظاهر شد و پیوسته افتاد و در میان محراب برای نماز ایستاد و صفهای جماعت در پشت سرش راست گردیدند پس او را راه قرار داده در عقب و نماز کردند که مشتمل بود بر واجبات و مستحبات که از آنم هدهه نقل شد است و هم چنین تعقیب تسبیح را بدین پنج نماز آوردند و بسبب شدت شفت سفر توانستم که با ایشان نماز بگذارم پس قبضه از نماز فارغ شدند و مرا هم بدین حال بدیدند انقدر نکردن مرا ناخوش داشتند با همی منوجه جانب من گردیدند از من پرسیدند که حال تو چگونه است و نماز را در کجا میکنی و مذهب کدام است گفتم اصلم از عرفان و مذهب اسلام میگویم اشهدان لا اله الا الله و احد لا شریک له و اشهدان محمد عبید و رسول الله و سلم بالهدی و بن الحق بنظره علی الذین کله و لکرة المشکون گفتند این دو شهادت برای تو نفع ندارد مگر اینکه جان در داد و بنا بسبب از آن کشته شدن در امان میباشد چرا شهادت دیگر را نمیگوئی تا اینکه به محاسبه اخل هیئت بشو گفتم انشهادت کدامست خدا ایما رحمت کند از این یاد دهد در آن حال پیش نماز ایشان گفت که شهادت سیم اقرار است باینکه امیر المؤمنین و عیسی الدین و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب و یازده فرزند از اولاد او و صبا رسول خدا و خلفاء بلا فصل او پسند و بعد از آن رسول خدا پرورد کار عالم اطاعت ایشان را بر بندگان خود واجب گردانید و ایشان را اولیا امر و محیی خود را بر زبان ایشان بر بندگان رسانید و ایشان را در روی زمین بر خلافت حق قرار داد و ایشان را بر ابرای مخلوقات اسباب امان گردانید زیرا که پرورد کار عالم برای منی خود در شب عراج در مقام قایم قوسین او ادنی نامها این دو انزده نفر است ذکر نموده و امامت و خلافتشان را با و اظهار فرموده ان شان امین و رسول رب العالمین هم بجا جزداده و قبضه این سخنان را از ایشان انشمار کردم بخداوند سبحانه و تعالی در مقابل این نعمت حمد نمودم و بیات شاد و خرم گردیدم بحدیکه خشنکی راه بجهت فرج از من ذایل گردید و با ایشان معلوم نمودم

علی الادبایان کاتبا

که من هم مذهب ایشان را دارم پس بفرمانه و ملاطفت بمن متوجه گردیدم منزله در زاویه کجا مسجد بزرگ من تعیین نمودند مدتی که در اینجا بودم با اعرار و کرام
نزد من برآمدند و میفرمودند و پیش نمازشان چنان شد که شب و روز از من جدا نمیشد و روزی او پرسیدم که دختره اهل این بلاد کدام سرزمین میباشد و
گفت برای ایشان در اینجا راعی نمی بینم گفت که دختره ایشان از جزیره خضره که بعضی کماز جمله جزایر اولاد صاحب الزمان است پرسید گفت در سالی چند دختره
ابد گفته و در فصول امسال یک دفعه آمدن و دفعه دیگر ماندن گفت تا وقت آمدن از چه مدت ماند گفت چهار ماه پس سبب طول آمدن مناثر شد و چهل
روز در نزد ایشان ماند شبی روز برای روز آمدن کشته های دختره دعا میکردم در این مدت کمال اعرار و اکرام را در حق من منظور و مرعی می نمودند
تا اینکه در روز آخران چهل روز سبب طول مدت دلالت کردیدم لهذا بختار در بابیرون رفته بیکسنت مغرب که اهل بلد گفته بودند که دختره ایشان
از آن سبب میباشد که میگردد ماکه چیزی سفید بنظر می رسد پس از اهل بلد پرسیدم که با مرغ سفید در این دریا میشود گفتند نمیشد بگذاران
از من پرسیدند که با چیزی در دریا بگذارد گفت اری پس شاد گردیدند و گفتند که این همان کشته های من است که از بلاد اولاد امام علیه السلام برای ما می آید
نکند منت مکراند زمانی که کشته ها رسیده اند بنا بکشته ایشان آمدن آنها در آنوقت در غیروقت معناد بود پیشتر از هر کشته بزرگی که در رسید بعد
از آن یکی دیگر بعد از آن هم یکی دیگر تا اینکه هفت تا تمام شد و از کشته بزرگی شیخی منسوب القامه خوب رو و خوش لباس بیرون آمد داخل مسجد شد و
کامل بطریقه که از ائمه منقولست گرفت و فریضه ظهر و عصر را بجا آورد و وقتی که از نماز فارغ شد بیعت من متوجه گردیدم سلام کرد جواب سلام را
رد نمودم بعد از آن از من پرسید که نامت چیست و چنان کان دارم که نام تو علی باشد گفت راست گفتن پس یازبان گوی که مرا می شناسد با من سخن گفت
در اثنای گفتگو پرسید که نام پدرت چیست بعد از آن باز خودش گفت که کان اینست که فاضل گفت اری و شک نکردم در اینکه او در سفر کردن ما از
دمشق بمصر با ما بوده پس گفت ای شیخ چگونه مرا دیدی مرا شناختی ابا در سفر ما از دمشق بمصر با ما بود گفت نه گفتن ابا در سفر ما از مصر با ما بود گفت
گفت سوگند بمولای خود صاحب الامر باد میگویم که هر این را شما بنمودم گفت پس از کجا نام مرا و نام پدر مرا می شناسی گفت بدانکه نام و نسب و صورت و نسبت
پیشتر ازین بمن رسیده باید تو را بخبرم حضرت ابی مرثیه از شنیدن این سخن شاد گردیدم زیرا که دانستم که مراد از نزد ایشان نامی هست و از عادت انشیخ
این بود که در نزد اهل اینجا مکث نمی کرده است مگر سه روز لیکن این دفعه بکهنه در اینجا توقف نمود و از دختره را بصاحبانش که برای ایشان هیئت
مقرر شده بود رسانید و وقتی که خطر رسیده که از ایشان گرفت غم سفر نمود و مرا هم با خود برداشت و در روزی که در راه مشغول راه رفتن شدیم و وقتی که
روز شانزدهم سفر ما شد در روزی که با اب سفید دیدم پس شروع نمودم بان نگاه میکردم و در نگاه کردنم طول میدادم ناگاه آن شیخ بمن گفت و ما سر محمد
بود که چرا نگاه میکنی این اب گفتن از ادراخه لون ابی را با مشاهده میکنم گفت اینجا جریب است و اینجا جزیره خضره است و این اب را طراف این جزیره
مانند حصار مدور کرده از هر سمت که باین جزیره بیاید آن ابراجیست و آن حکمت حکم علی الاطلاق و برکت مولای صاحب العصر علیه هر وقت کشته ها
دشمنان باین اب داخل میباشند غم میشوند هر چند که استحکام داشته باشند و آنحال قدری از اب استعمال نمودم و خوردم ناگاه مانند اب
فرانش یافتن بعد از آن اب سفید را طی نموده بجزیره خضره رسیدیم از کشته بزرگ جزیره فرود آمدیم و داخل شهر گردیدیم ناگاه دیدیم که آن شهر در
کنار دریا در میان هفت قلعه که توی هم بودند واقع شده و در خانه ها چند و در خان بسیار که هر انواع میوه ها را داشتند و اینجا بود و بازارها
بسیار و تمام چندی بنظر آوردم و اکثر عمارت های آن از مرمر شفاف نباشد بود و اهلش در بهترین رتبه و حسن منظر بودند بسبب شاهد اینها دلم از
شدت شادی طپیدن نمود که بعد از آن رفیق من محمد بعد از آنکه در خانه اش اشراف نمودیم مرا برداشته بجامع بزرگ برد در اینجا جمع کثرت دیدم
در وسط ایشان شخصی نشسته بود که هیبت و وقار و آرام را بحد داشت که قادر بر وصف آن نیستم و مردم باو بالقب میبید مثل الدین محمد عالم
خطاب میکردند و قرآن را علم فقه و علوم عربیه و اصول الدین و علم فقهی که از صاحب الامر اخذ میکردند مسئله بمسئله و قصه بقصه و حکم بحکم
بر او میخواندند برای اینکه او ایشان را بخط و خط ایشان اگر داشته باشند مطلع گرداند و وقتی که به پیشرو وی رسیدم بجا و سپه بمن داد و در نزد
نشاند و مشقت راه را از من مکرر پرسید و گفت همه احوال تو پیش ازین بمن رسیده بود شیخ محمد با من تو را اینجا آورد بعد از آن امر نمود تا یکی را از
زاویه کجا مسجد بخیر نموده آنها برای من منزل قرار دادند گفت در هر وقت که دل خلوت و اسراحت بخواهد اینجا منزل است پس خواستم با بخار نفی و نا
وقت عصر اسراحت نمودم ناگاه دیدم که کاشانه نزد من آمده گفت که از مکان خود بجای دیگر مرو تا اینکه رسید و اصحابش بیایند با تو شام بخور
گفتم سمعاً و طاعه پس نکند منت مکراند که ناگاه دیدم که سید با اصحابش تشریف آوردند پس نشستند بعد از آن طعام حاضر نمودند پس خوردیم و بر
خواستیم و با سید برای اداء نماز مغرب و عشاء مسجد رفیق و قیام از نماز فارغ گردیدیم سید بمنزل خویش رفت من بیکان خود برگشتم هجده روز بعد
سوال در اینجا مکث نمودم در صحبت سید بودم چنانچه در حقه اول با سید نماز میکردم دیدم که سید نماز جمعه را در رکعت برنیت و جوب بعل آورد
بعد از نماز سید گفت که شما را دیدم که نماز جمعه را در رکعت بطریق جوب بعل آوردید گفت اری زیرا که شرط آن موجود بود از اینجا جهت واجب شده
من در پیش خود گفتم که ناگاه هست که امام در اینجا حاضر بود از این جهت واجب گردید سید از آن در وقت پیکر رجاء خلوت را و پرسیدم که ابا اما
در اینجا حاضر بود گفت نه ولیکن من از جانب آنحضرت با مرا و با خاص شستم گفتن ابی من ابا امام را دیدم گفت نه ولیکن پدرم بمن خبر داد گفت

بنا گسایند که در غیبت حضرت زین العابدین

۲۰۳

صدای آنحضرت داد رخا اینکه من میگویم شنیدم لیکن خود آنحضرت را ندیدم و بعد هم صدایش را شنیدم و هم خود را دیدم بود گفتم ای سید من چرا آنحضرت را می بیند و دیگر نمی بیند گفت ای برادر خدا بنم از میان بندگان خود هر که را که میخواهد فضل و احسان خویش را با او عطا میفرماید چنانچه از میان بندگان خود اینها را نموده و ایشان را نشانه های راه دین و چشما ی خود قرار داده برخلاف ایشان را میان خود مخلوق و وسیله و موده تا اینکه هلاکت هالکان و نجات ناجیان بعد از اقامت و برهان باشد برایشان و خداوند عالم روی زمین را برای اینکه لطف خود را در باره بندگان از زانیه بدارد از حجر خالی نکند و برای هر حجت ناچار است از سفره و واسطه براه اینکه با حق احکام را از جانب و بجای حق برساند بعد از آن از دستم گرفته مرا خارج شهر برد و با هم بهشت باغات رفتیم پس در آنجا نهرهای جاری و باغها بسیار بنظر آوردیم که انواع میوه ها رنگین و شیرین مانند انکور و انار و امرود و غیر آنها داشتند بطوریکه مانند انهار را در بلاد عراق و شام ندیده بودم پس در رخا اینکه ما از باغی بیاییم دیگر میکند ششم و تفریح میکردیم ناکاه مرد خوش صورتی که در و طافه یار حبه ابریشم سفید پوشیده به پیش روی ما آمد و بیکه به نزدیکی ما رسید بر ما سلام کرد و برکت و از صورت و هبت و عجب نمودم و از سید سلمه الله پرسیدم که این مرد کیست گفت که ابا این کوه بلند را می بینم گفتم اری گفت که در وسط آن جایگاه کوچکی هست و در آنجا چشمه هست در زیر درختی که شاخهای بسیار دارد در نزد چشمه قبری از اجزای ساخته شده و این مرد بار فغنی که دارد در این قبر حفر کرده اند در هر روز از روزها جمعه وقت صبح با نماز و روم و امام را از آنجا باز میگویم و در رکعت نماز میگویم و از آنجا و رقی میبایم که در آن نوشته میشود احکامی که در مقام محاکمات در میان مؤمنان محتاج میشود و هر قدر که از احکام در آن ورن نوشته شده باشد با نعل میگویم و هر حکمی که در آنجا نوشته شده خود را از آن بار میدارم و تو را سزاوارست که با نماز بروی و امام را از قبر باز میگویم بیکه پس بگویم و رفتم و قبره را چنان یافتیم که نشان داده بود و در و نفر خاد در آنجا دیدم یکی از ایشان که او را میان باغات یافتیم بن مرجع گفت و دیگر میخواستیم داشت و آن یکی مرجع گفت بر فغنی گفت که این را ناخوش مگذار زیرا که او را در صحن سید شمس الدین دیدم و بیکه این را شنیدیم بن مرجع گفت و هر دو با من سخن گفتند و برای من مان و انکور آوردند پس خوردیم و از آنجا باز چشمه که در نزد قبر بود را مشاهده نمودم و وضوء ساختم و در رکعت نماز کردم و ایشان گفتند که ابا امام را عنوان دید گفتند که دیدن تو ممکن نیست که با حد در این خصوص خبر بدیم پس از ایشان التماس دعا نموده ایشان برای من دعا کردند بعد از آن برگشتم و از کوه پائین آمدم تا اینکه بشهر رسیدم و بیکه داخل شهر شدم بدر خانه سید شمس الدین آمدم آنجا که گفته شد که او بچه کار می از خانه بیرون رفتم پس از آنجا گذشتم بخانه شیخ محمد که در کشته بار رفتم بودم رفتم و با او نشستیم و رفتم و بیکه ملاقات اند و خادم را ناخوش داشت بیکه از او و اصل و نسب سید شمس الدین را پرسیدم گفت که از اولاد امام است و میان او و امام پنج پست هست و او با مرا آنحضرت را به خاص است بعد از آن روز رسید گفتم که مرا ماضی کن در اینکه پاره مسایل که بانه احتیاج یافتند از ترفل بکنم و قرآن را در پیش تو بخوانم تا صحت و فساد قرائت بمن نشان دهی و مواضع مشکله را از از علوم دینی و غیر آنرا بتوضیح کنم تا اینکه آنها را برای من حل بکنی پس خواست مرا قبول نموده گفت که اگر از تحصیل این مطلب ناچار می باشی باید بقرآن قرآن کن پس شروع نموده میخواندم و در هر جا که در میان قراء و آنجا خلافت بود میگویم که حمزه چنین خوانده و کسای چنین و عاصم چنین و ابو عمرو بن کثیر چنین سید گفت که ما اینجا عین را نیست ناسیم بلکه قرآن پیش از هجرت رسول خدا از مکه بمدینه نازل نشد مگر با هفت حرف و بعد از هجرت در وقتیکه رسول خدا از حجه الوداع فارغ شده بود جبرئیل باو نازل کرد و گفت یا رسول الله قرآن را در نزد من نازل کن تا اینکه او اقبل و اول و او اخر سوره ها و شان نزول آنها را برای تو بیان نمایم پس در آنوقت علی بن ابیطالب و حسن بن علی و السلام و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و جابر بن عبد الله انصاری و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جماعه از صحابه خدا از بنکان ایشان را حاضر شود نزد آنحضرت جمع شدند پس او قرآن را از اول تا اخر تلاوت نمود و هر جائی که در آن اختلاف بود میسجد جبرئیل از برای وی بیان می نمود و امیر المؤمنین از او در رکوزی از نوشتن نوشت پس بنا بر این همه آیات قرائت امیر المؤمنین است گفتم ای سید من بعضی آیات را چنین می بینم که نه ما قبل از ربطی دارد و نه ما بعد از فکر و امر بغور این معنی نمیرسد گفت اری امر جاست که دیده و ستران اینست که وقتی که سید بشر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از دنیا دار بقار حله فرمودند و آن دو صنم فرشت که خلیفه اول و ثانی باشند غصب خلافت نمودند امیر المؤمنین قرآن را جمع آورد و نموده و در توی بوقچه گذاشت در مسجد نزد ایشان آورد و فرمود این کتاب خداست جناب پیغمبر بمن امر نموده که انرا اثما بنمایم تا اینکه روز قیامت در نزد خدا بنم حجت بر شما قائم شود در آنحال فرعون و فرمود این است بغضه عمر بن الخطاب علیه السلام و العذاب با آنحضرت گفت که ما بقرآن تو احتیاج نداریم آنحضرت فرمود که حجت من رسول خداست این سخن را بمن خبر داده بود و لیکن از راه اتمام حجت انرا اثما نشان دادم پس انرا فرمود و بمنزل بر گشت در رخا اینکه میگویم لا اله الا انت و عدل لا شریک لک لا راد لما سبق فی عملک و لا مانع لما افضنه حکمت کن انت الشاهد علیهم یوم العرض علیک بنی پروردگار و نیست جز تو به نظری و به شریکی رد کنند نیست چیزی را که از علم تو گذشته و مانع نیست از کردن چیزی که حکمت انرا افضا نموده پس در روز قیامت در حضور من کرده ها انهم را شاهد باشی در آن حال پیرایه فحانه مسلمانان را صدا نمود گفت که در نزد هر کس این سوره هست انرا بیارد پس ابوعبید بن جراح و عثمان و سعید بن ابی وقاص و معویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبدالله و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و سایر مسلمانان

از زبان می آید
گفت
نقش
مکان
سید شمس الدین
و امثال و غیره از این
جهت اخلاص نور
باغوش

بیاض کسانیکه در غیبت کیست جسته و نیکه

مختصر

علائق فاضل

صد اول

صد دوم

صد سوم

هر یک از این سه مورد را در این قرآن راجع نمودند و این را که دلالت داشتند بافعال قبیحه ایشان که بعد از وفات رسول خدا از ایشان صادر گردید
 انداختند از این جهت این باب را بهم غیر مربوط می بیند و قراینکه امیرالمومنین از اجماع نموده و در نزد صاحب الامر محفوظ است هر احکامی که از ایشان
 در آن قرآن هست و اما این قرآن که در میان ماست در صحت او در این که از کلام خداست شک و شبهه نیست این حدیث که نقل کردم بدین پنج از صحت
 الامر صادر گردید و صریح گوید از حدیث عبارت است اینکه کسی در دین دیگر بهالت حرب یا غیر آن مانند خراشیده کی جراحتی احداث نماید بنوعیکه
 پوست بدن را بالمزه نبرد یا بشد بلکه در روان جراحتی مانند خراشیده حادث گردد در این حکم اینجاست که این حدیث که مجروح را غلام فرض کرده اهل
 حیره و بار او را قیامت میکنند بیکار یا این جراحت و بار دیگر قطع نظر از این جراحت کرده و تفاوت مابین این دو وقت از حدیث گویند باید از اجازت مجروح
 ادا نماید علی بن فاضل گوید که از سبب نزدیکی بود مسئله نقل کردم و آنها الان در نزد منست و آنها در یک مجلس نوشتن از بقایای شمشیر میزدند
 و بر آن مطلع نمیکردیم مگر مخلصان را از مؤمنان انشاء الله تعالی خواهی دید و قتی که جمعه دوم رسید و از روزهم نیمه ماه بود و از نماز فارغ شدیم
 سید هم در مجلس افاده قرار گرفت ناگاه صداهای هر چه از بیرون مسجد میگوشتیم رسید سید گفتیم این چه صداست که میشنوم گفت که در هر روز جمعه که به
 نیمه ماه افتد امرای لشکر ما و ارشد منظر فرج میباشند و در آن حال در خصوص تماشا کردن با ایشان از سبب اذن طلبیدیم پس ما ذون شده بیرون
 رفتیم ناگاه جمعی کثیری دیدیم که تسبیح و تهلل و حمد میکنند و از خدا بیعت فرج امام قائم ح م د بن حسن میبندد خلف صاحب الزمان و امثالک میمانند
 بعد از آن مسجد برگشتیم سید گفت که ای لشکر و ادب گفتیم اری گفت ایا امرای ایشان را شمردی گفتیم نه که عدد ایشان سبب صداست شنیده نفرای میمانند
 خدا بیعت فرج و که خود را زود گردانید بدین سبب که او جواد است و گویم گفتیم ای سید من فرج کی خواهد شد گفت ای برادر علم این امر نیست مگر در نزد خدا
 و متعلق است به شیب و بیا هست که امام و آنوقت را هم نمیدانند بلکه برای آن امر باره علامات هست که بظهورش دلالت میکند از جمله آنها نطق
 ذوالنقار است بنوعیکه از غلافش بیرون میاید و زبان عربی فصیح میگوید که یا ولی امر الله بر خیز یا نام خدا و دشمنان او را بکش و از جمله آنها صدای
 که هر خلافتی بنام میباشند صدای اول اینست که انجاءت مؤمنان قیامت نزدیک شد و دوم آنکه آگاه باشید لعنت خدا باد بر کسانیکه در حق
 ال محمد ستم نمودند سیم آنست که بدین در و حرم افتاب بدین میشود در حالیکه میگوید که خدا بیعت میبندد صاحب الامر ح م د بن حسن را مبعوث
 نمود امر و نه او را بشنود و اطاعت کند گفتیم ای سید من مشایخ ما احادیث چند از صاحب الامر و بار وایت نموده اند که آنحضرت در وقتیکه غیبت
 کبری خرداد فرمود که هر که بعد از غیبت کبری ادعای بدین من نماید هر این دروغ گفته پس بنا بر این در میان شما چگونه پیدا میشود کسانیکه آنحضرت
 میبینند گفت راست گفته بدین سبب آنحضرت این سخن را فرموده مگر سبب بسیار است دشمنانی که باره ایشان از اهل بیت خود او و یار و دیگر از فرعونیا
 و ظالمان بنی عباس بودند شدت تقصیر در این زمان بمبار بود که شیعیان بعضی بعضی دیگر را از ذکر آنحضرت منع میکردند و در این حدیث غیبتش طول
 یافت و دشمنان از دست یافتن بر او نومید گردیدند و بدین دلیل ما از خود ایشان و ظلمشان دور است و از برکت آنحضرت احکام از دشمنان قدرش
 ندارند که این سر زمین بر منست گفتیم ای سید من علماء شیعه از آنحضرت روایت نموده که او خمس را برای شیعیان خود مباح گردانید ایا این حدیث از آن
 حضرت روایت شده گفت اری شیعیان را که از اولاد علی باشند مرخص نموده که خمس را برای خودشان صرف نمایند گفتیم ایا شیعه را در خریدن کتیران
 و غلامانیکه اهل خانه ایشان را اسیر نموده مرخص فرموده گفت اری در خریدن کتیران و غلامان که غیر اهل سینه اسیر کرده باشند نیز رخصت داده
 زیرا که آنحضرت فرموده که با ایشان بطریق معامله رفتار میکنند ایشان با خودشان با آن طریق رفتار میکنند و این دو مسئله سوائی مسئله است که
 بقواند شمس نامیده ام بعد از آن سید علیه السلام گفت که آنحضرت از مکّه در مابین رکن و مقام در سال و تخرج میکند یعنی در سال کجفت بنا شد
 مانند یکم و سیم و پنجم و هفتم و غیر آن پس باید مؤمنان با آن منظر باشند گفتیم ای سید من چنان دوست میدارم که در همه ایکی شما ها باشم تا وقتی که خدا
 بهم اذن فرج بدهد گفت ای برادر بدان که در خصوص راجعت تو بسوی وطن خویش حکمی پیشتر از این بمن رسیده و برای من ممکن نیست اینکه با آن حکم
 مخالفت نمایم تو هم از مخالفت آن حدیث کن زیرا که تو صاحب عیالی و مدت مدیدی است که از ایشان دور افتاده و برای تو جانی نیست که پیشتر از این از ایشان
 دور باشی پس از استماع این سخنان منازک کردیم کریم گفتیم ایا اجازت است اینکه در خصوص این امر خدمت آنحضرت رجوع نمائیم بلکه مرا مرخص
 بفرمائید که در اینجا بمانم گفت ممکن نیست گفتیم ایا مرخص و معاذون میکنی در اینکه هر چه برآید بدهم و شنیده ام نقل نمایم گفت بآل بیت از اینکه آنها را
 برای مؤمنان نقل بکنی نادانها ایشان اطمنان بهم رسانند مگر فلان و فلان چیز را و آنها را بقیه نموده گفتیم ایا ممکن است نگاه کردن بحال آنحضرت گفت
 نه ولیکن ای برادر بدان که هر مؤمنی مخلص را میکند اینکه آنحضرت را ببیند بطریقیکه او را شناسد گفتیم ای سید من من هم از جمله بندگان صاحب خانه میارم
 ولیکن او را نا حال ندیده ام گفت نه چنین است که میگویم بلکه او را دورتر دیدی یکی این بود که در وقتیکه بستر من را میزد و آن اول آمدن تو بود باجاء
 رفقای تو پیش افتادند و تو در عقب ماندی تا اینکه بجا رجوع یاری رسید که ای نداشت در آنوقت سواره که با سبب سهند سوار شده بود نزد تو حاضر
 گردید و در دستش نیزه درازی داشت در سینه سنان داشت و وقتیکه او را دیدی از آنکه لباسها نوز از تو بکشد و چون نزد یکدیگر
 گفت من من یسوی رفیقان خود بروید و سببیکه ایشان در زیر انداختن انتظار تو را میکشند و قتی که این را نقل نمود همان ماجرا را بخاطرم آورد گفتیم ای

سایگانیک در غنیمت جنت زید

در روز قیامت

۲۰۵

سید من ماجرا بهین بخت بود که فرمود گفت مرید بکر این که از دمشق با شیخ اندلیس که او سناد تو بود بغیر مصر برون است و از قافله در عقب ماند
 بطوریکه دست از قافله گوناوه کرد و بسیار ترسید در آن حال سواره که پیشانی و پایشان سفید بودند و در دست هر یک داشت نیز راه
 نو آمد که مریس و باند هم که در مکت دست راست داشت و امشب را در نزد اهل انجاء خواب و مذهب خود را با ایشان بیان نما و از ایشان تقیه مکن
 زیرا اهل انجاء اهل الهال و هالیکه در سمت جنوبی دمشق واقعند مؤمنان و مخلصان اند و در دین و طریقه علی بن ابیطالب و سایر ائمه علیهم السلام که از
 ذریه اویند هستند باین فاضل ابا این سواره تو را اینکه من گفتیم دلالت کرد و نزد اهل انجاء رفتیم و در نزد ایشان خوابیدم و مرا عزرا و اکرام
 نمودند و از مذهبشان پرسیدم باینکه از من تقیه بکنند و جوابم گفتند که ما در طریقه علی بن ابیطالب و سایر ائمه علیهم السلام که از ذریه اویند هستیم
 کتم این مذهب از کی برای شما حاصل گردید و کدام شخص از شما را رسانید گفتند ایون ز غفاری ما را بان هدایت کرد در وقتیکه عثمان او را از مدینه
 بیست شام اخراج بلد نمود و معاویه هم از شام بیست این سرزمین ما اخراج بلد کرد پس برکت وجودش ما را فرافرا گرفت بعد از آن چون از شب صبح نمود
 از ایشان خواهر کردم که بقاله ام برسانند و مذهب خود را هم برای ایشان بیان نمودم در آن حال مراد و نفر مرد سپرده ایشان بقاله ام رسانیدند
 بعد از آن گفتیم ای سید من ابا امام در هر مدت حج میکنند گفت باین فاضل همه دیندار و زبردتم مؤمن بکلام است پس چگونه میشود که سر دینا
 مشکل باشد نسبت بکسی که وجود دینا و بقای از سبب وجود او و پدران او است اری در هر سال حج مینمایند و پدران خود را در مدینه و عراق و طوس
 زیارت میکنند و باین سرزمین ما بر میگردد بعد از آن سید مرا براجعت نمودن بیست عراق تحریص و ترغیب نمود و گفت که اقامه را در بلاد غیر
 بیشتر از این موقوف کن و بتران چنین مذکور ساخت که سکه در احم ایشان جهان است لا اله الا الله محمد رسول الله علیه و آله محمد بن الحسن قائم
 بامر الله و بیچ در هم از آنها بمن عطا فرمود آنها را برای تبرک در پیش خود نگاه داشته ام بعد از آن مرا بان کشته ها که آمده بودم روانه نمود تا اینکه
 رسیدیم بان بلده که اول شهریه بود از شهرها برتر که در وقت سفر کردن از دمشق بمصر با بخا داخل گردیدم و سید سلمه الله قدر کدم و جوین
 داده بود انرا در شهر سید و چهل دینار طلا ی رایج بلاد مغرب فروختم و از طریق بلبل که از جمله بلاد مغرب است متوجه گردیدم و بجهت اطاعت امر
 سید راه خود را از اندلس نکردم و از طریق بلبل با حجاج مغربین بمکه معظمه مشرف گردیدم حج کردم و بعراق آمدم اراده دارم که نار و زوفتم
 در بحبث مشرف بخاورت نمایم بعد از آن گفت که نام احدی را از عطایه امامت ندیدم که در نزد اهل شهر صاحب الامر علیه ذکر شود نام یکی از نفر
 ایشان که سید مرتضی و شیخ ابو جعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابی قسیم جعفر بن اسمعیل حله باشند را و گوید که این اخوان
 بود که از شیخ صالح متقی علی بن فاضل ما نزد آن رسیدیم خداوند خاله امثال او را در روزگار بسیار و بسیار کرد اند و الحمد لله اولاً
 و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلفه بعد از نبی محمد و آله الطاهرين المعصومین و سلم تسلیماً کثیراً مؤلف گوید باین حکایت
 میکنم بعضی حکایات را که در نزد یکی زمان ما بعرضه و فوج رسیده از جمله آنها حکایتیست که جماعه انرا از سید امیر علام نقل نموده اند و گفته
 که در بعضی از شبها در نجف شرف در روضه مقدسه در حالیکه بسیار از شب گذشته بود میبکشم ناگاه شخصی را که بیست روضه مقدسه
 می آمد دیدم پس بیست اورفتم و قیقه که با و نزدیک شدم دیدم که اسناد ماملاً احمد را در دین است قدر الله روضه و خود را از او پنهان نمود تا اینکه
 نزدیک روضه مقدسه رسید و در هم بستر بود ناگاه دیدم که در کسوده گردید و داخل روضه شد ناگاه شنیدم که تکلم میکند کوبا که با کسی
 سرکوشه سخن میگوید بعد از آن بیرون آمد و در بستر گردید و از پی او رفتم تا اینکه از نجف بیرون شد و بیست مسجد کوفه متوجه گردید و از عقبش
 چنان میرفتم که مرا نمیدید تا اینکه داخل مسجد گردید و در محرابی که امیر المؤمنین شریف شهادت نوشیدند قرار گرفت و زمان طویل در آنجا
 درنگ نمود بعد از آن برکشت و از مسجد بیرون شد بیست نجف شرف متوجه گردیدم من هم در پشت کمرش بودم تا اینکه به مسجد چنان رسید ناگاه
 در آن حال سرفه ام گرفت بطوریکه نتوانستم خود را آنکه بدارم و قیقه صدای سرفه مرا شنید بیست من متوجه شد مرا شناخت گفت ابا تو امیر علاء
 گفتیم ای گفت در اینجا چه کار دارم گفتیم از وقتی که داخل روضه گردید نا حال با تو هستیم و تو را بحق صاحب قبر سوگند میدهم که هر اینه این ماجرا را که در
 این شب برای تو اتفاق افتاد از اول تا آخر بمن خبر ده گفت خبر میدهم بشرط اینکه ما را امیکه من زنده ام انرا بکسی نگویم من هم در این باب عهد پیمان
 نمودم و قیقه از من مطمئن گردید گفت که بعضی مسائل برای من مشکل گردید در آنها فکر کردم ناگاه بدیدم افتاد که بخدایت امیر المؤمنین و بیرون
 او میروم و قیقه بدو روضه مقدسه رسیدم بکلید بروی من کسوده گردید چنانکه دیدم پس داخل گردیدم و بدرگاه الهی تضرع و زاری نمودم برای
 اینکه امیر المؤمنین جواب مسایل مشکله مرا بفرماید در آن حال از قبر مطهر صدای شنیدم که برو مسجد کوفه و آنها را از من پرس بپرس زیرا که او امام زمان
 است پس آمدم در نزد محراب آنها را از آنحضرت پرسیدم و جواب شنیدم و الحال محلیه که بخانه خود بر میگردم از جمله آنها حکایتیست که پدرم بمن خبر
 گفت که در زمان مامرد بود با صلاح و تقوی مشهور بدو و پیش مکه و مدینه و در میان خلایق مشهور بود که او طی الارض دارد و در بعضی
 از سالها بیهر اصفهان وارد گردید و بیزد و رفتم و با و میبکشم که ابا حکایت الارض دارد که در خصوص تماشای شهر با فتنه چگونه است ابا اصل دارد
 بانه گفت سبب این شهرت این بود که من در سال برفاقت حجاج که متوجه بیت الله بود ندیدم و قیقه بمکای رسیدیم که از انجا امامک معظمه هفت پان

مفسر

مفسر

قصه دیگر

قصه دیگر

قصه دیگر

مزل ماندیم بود از قافله در عقب ماندیم تا اینکه از نظر غایب کرد بد را هر که کردم و منجر و سرگردان ماندیم و تشنگی بر من غالب شد و از چاه نامی
 کردیم در آن حال صد نمودم که با ابا صالح یا ابا صالح خدا شمارا رحمت کند را هر که بمن بنماید ناکاه سپاه در آخرینا بان بنظر مرسد و نامی نمود
 در آن زمان نزد من حاضر کرد بد ناکاه د بدم که جوابش خوب و خوش لباس و کندم کون در زنی بزرگان و برایش سوار شده و مظهر
 ای یا خود داشت پس با سلام کردم جواب سلام را در نمود بعد از آن گفت ابا تنه کتم ار می مظهر را بمن داد آب خوردم بعد از آن گفت
 که میخواه بقاء بر می کتم اری پس مراد رعیش سوارا شمر نمود و لبنت مکه منوچه کرد بد و از غلام این بود که هر روز حرز بمانی میخواندم
 پس بخواندن حرز شروع نمودم و در بعضی جایها از می گفت که چنین بخوان پس نیک داشت مگر زمان اندکی تا اینکه بمن گفت که ابا این مکان را شی
 نگاه کردم ناکاه خود را در آنج د بدم گفت فردای وقتیکه با من امدم بر کشت و از نظر غایب کرد بد در آن حال دامنم که او قائم بود پس از
 مفارقت وی نامم شدم و پیشان من او ناسف خوردم و قتی که هفت روز از این مقدمه گذشت قافله رسید و مراد مکه معطر بد بد بعد از
 آنکه از چاه نومید شده بود ندا از این جهت با طی الارض مشهور کردیم **مؤلف** بد که بدرم گفت که حرز بمانی در نزد او خواندم و صحیح
 نمودم و در خصوص این بمن اجازه داد **از جمله** انها قصه است که جماعه از جماعه ایشان از سند مسند فاضل و کامل میرزا محمد انصاری
 نور الله مرقد بمن خبر داده اند او گفته که در شب طواف بیت الله میکردم ناکاه جوان خوب و امد مشغول طواف کرد بد و قتی که بمن نزدیک شد
 کل سرخ که انوقت فصلش نبود بمن داد انرا گرفتم و بوییدم او گفتن ای سید من این کل از کجاست گفت از خوابات بعد از آن از نظر غایب کرد بد و از
 جمله انها قصه است که انرا جماعه اهل نجف اشرف برای من نقل نمودند گفتند که مرگ از اهل کاشان بعزم حج وارد نجف اشرف کرد بد و انجا
 بیماری شد بد با و عارض شد بد که از سیاره لاغری مایه پش خشکده از راه رفتن باز و رفتایش او را در نزد مردی از صلحا که در بعضی حجرات
 صحن مقدس مسکن داشت گذاشتند و بعزم حج بیرون رفتند و این مرد هر روز در حجره را بروی می محسب و برای تفریح و طلب منافع بصرها
 میرفت و در بعضی از روزها این مرد بیمار را و گفت که دل من شک شد و از این منزل منوحش کردیم امروز مرا ببرد و جائی میداند بعد از آن بهر جا
 که میخواه بروی خواهم رفت قبول نموده مرا برداشت و بمقام قائم که در خارج نجف اشرف بود برد و نشانید و پیراهن خود را در عوض شست
 و بر بالای درختی که در آنجا بود انداخت بعد از آن بهت صحرا در رفت و من انها معصوم و مهموم ماند غایت کار فکر میکردم ناکاه جوان
 خوب روی و کندم کون داخل حکن کرد بد بر من سلام کرد و بمقام قائم داخل کرد بد در محراب حیدر گشت نماز با کمال خضوع و خضوع که هرگز
 مانند آن ندیده بودم بجا آورد چون از نماز فارغ گردید از آنجا بزمن آمد و از من خاتم پرسید کتم به بلای دچار شده ام که بیبیل دلش
 کردیم ام خدا بمن شفا میدهد که ساله شوم و نه قبض روح میکند که راحت باشم گفت اند و هکن میباش برو خدا پند این هر دو را بنوع عطای فرما
 بهم شفا میدهد و هم بکد از شفا دادن قبض روح میکند و قتی که او بیرون رفت ان پیراهن از درخت بر زمین افتاد پس برخاستم انرا
 برداشتم و شستم و بر بالای درخت انداختم در آن حال در خصوص امر خود متفکر گردیدم در پیش خود گفتم که من بر حرکت و توانائی نداشتم و
 قادر نبودم باینکه از جای خود بر خیزم پس چگونه شد که قدرت بهم رسانیدم پس بحال خود نگاه کردم اثر بیماری در خود ندیدم نگاه داشتم
 که انجوان قائم بود پس بیرون رفتم بصر نگاه کردم که زانند بد و بغایت پشیمان گردیدم و قتی که صاحب حجره امد از حال پرسید و در حکو
 امر من متحیر گردید چون ماجرا را نقل کرد سبب فوت شدن این فیض از او و از من اظهار حسرت و ندانم نمود و با هم به حجره رفتیم اهل نجف
 اشرف چنین نقل نموده اند که ان مرد صحیح و ساله و رفیقان و و قتی که ایشان را بد و مدت قبل هم با ایشان بسر برد بیمار کرد بد و
 نمود و در صحن مقدس مدفون گردید پس بنا بر این هر دو ان امر که قائم در خصوص و خبر دادند **از جمله** انها قصه است که بعضی
 از فضلاء کرام و ثقات اعلام انرا بمن خبر داد گفت که بعضی که با و وثوق داشتم بمن خبر داد که او هم روانی میکرد از شخصی که با و وثوق داشت و
 او را بسیار مدح میکرد که او گفت که در وقتیکه بلد بجزین در تصرف پادشاه فرنک بود و الی انجا مرده قرار داده بود از مسلمانان برای اینکه
 باعث زیاده آبادی ان و بحال اهلش اصلاح و انسب باشد و این والی از جمله ناصبیا بود او را و زبیر بود که تعصب را در طریقه ناصیه از او
 پیشتر داشت و نسبت با اهل انجا بسبب دشمنی ایشان با اهل بیت علیهم اظهار عداوت مینمود و انواع حیل برای هلاکت نمودن ایشان و سر
 رسانیدن ایشان بکار میبرد روزی نزد والی امد و انار در دست داشت انرا بوالی داد ناکاه د بدم که در ان انار نوشت لا اله الا الله
 محمد رسول الله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و خلفاء رسول الله و الی در ان نامل نموده د بدم که ان کتاب را اصل انا است بطوریکه احتمال نمرد
 که انسانی انرا ساخته باشد پس تعجب نمود بوزیر گفت که این انار بکرا باطل نمودن مذهب افسان اینست اشکار و خجسته قوی برای رائی نور
 خصوص اهل بجزین چیست گفت که خدا کارهای ترا اصلاح نماید ایشان جماعه اند منعصب و منکر دلائل و براهین اول و سزاوار اینست که ایشان
 احضار کنی این انار را ایشان بنمایند اگر قبول کردند از مذهب خودشان بذهب ما برگشتند هر ایند بسبب این عمل ثواب عظیم بکرا تو میباشد و اگر نه
 این مقام با نمودند و در صلاح و حریت خودشان باقی ماندند هر ایند ایشان را در میان سرامر محیر گردان با دلت و خوار می جزید دهند با این

ش
 بود بد وجهی
 و این قصه در نزد اهل
 نجف اشرف از جمله حکایات
 مشهور است و ثقات
 صلحا ایشان همه این
 خبر دارند

باب علامات ظهور حضرت

حجت بین که هرگز ایشان را از ان خلاصه نخواهد شد جواب بگویند یا اینکه مردها ایشان کشته کرد و زنان شان اسیر و اموالشان غنیمت شود چون
والی این را باز او شنید بجا بیستید و علماء و فضلا و سادات اهل ایالتها پیغام داد ایشان را احضار نمود و انان را با ایشان نموده و گفت که
از این حجت شکاف نه دهید هر آنکه باید بطریق ذلت مانند کتار جزیه بدهید یا اینکه مردها شما کشته و زنان شما اسیر و اموال شما غنیمت گردد پس
این باب متعجبانند بر جواب قادر نشدند و در پناه ایشان مغیر گردید و بدنها ایشان لرزید و بزرگان گفتند که ای امیر ما ستر و زمره ملت ده امید
چنان داریم که جوابی بیاریم که توبه پسند و اگر بناوریم هر چه که میخواهی در خصوص ما بکن پس مهلت داد ایشان برسان و حیران از نزد و بیرون
رفتند و در مجلس جمع شدند و اشهب فکر را در میان این مشکل بخوان آوردند اخلاص امراء همدان ایشان باین قرار گرفت که از صلحا و زهاد انجا
سرفراز گردند و یکی از ایشان گفتند که امشب بصره برو و انجا بخداوند کرد کار عبادت بکن و با تمام زمان حجت ملک ممان استغاثه نما امید هست
که آنحضرت طریقه خلاصه را از این قضیه صعب مشکل برای تو بیان فرماید بران مرد بیرون رفتند و ران شب اخضوع و خشوع و کرمه و زاری بعبادت و دعا
مشغول گردید بصاحب الامر استغاثه نمود تا اینکه شاهد صبح نقاب بپایه ظلمت عزرا و برداشت و وضال شاهد مدعا میرش نکرد بدین نزد
ایشان آمد و عاجز اخبر داد پس در شب و نیمه از آن سر نفر فرستادند او هم مانند مرد اول از بنل اینمدعا محروم گردید لهذا اضطراب و جوع ایشان
بیشتر گردید پس سیمین ایشان را احضار نمودند و امر کرد بود صاحب فضل و تقوی و نامش محمد بن علی بر او در شب بستم سر و پا برهنه بصره بیرون رفت و آن
مانند دلهائے ناصبیا نپره و نار بود پس بدعا و کرمه و زاری آغاز نمود و در باب خلاصه این مؤمنان و دفع نشدن این بلا از ایشان بکرمه خداوندی
مؤتمل گردید بصاحب الزمان استغاثه نمود و قنکه اخرب شد و رسید ناگاه قریب برادر بد که با و خطاب میکنند میگوید که یا محمد بن علی چه سبب در این
حالت محیییم و برای کدام امر بنیان آمده گفت که ایمر مرا بحال خود بگذار زیرا که برای امر عظیم بیرون آمده ام انرا ذکر میکنم مکرر امراء امام خود و شکایت
بنمایم انرا بکسی که بر دفع ان فادریست انشخص گفت یا محمد بن علی من صاحب الامر حاجت خود را بگو گفت که اگر تو صاحب الامر باشی حاجت مرا بپایان
اجتناب نداری باینکه من انرا برای شرح کم گفتاری چنانست که میگوئی تو برای حکایت کتاب انرا که بر شما مشکل گردید و برای چیزی که والی شما را با ان
زیانمند بیرون آمده و قنکه انرا شنیدم بستمی متوجه گردیدم و گفتم تو مولای منی و دانستم مصیبتی را که بمار و داد و تو امام و ملجاء عالمی و بر
دفع ان قادر پس آنحضرت فرمود که یا محمد بن علی بدرستی که در خانه وزیر لعنه الله درخت اناری هست و قنکه اندرخت بار آورد و در بر قالی در
صورت انار از کل ترتیب ادوات را و نمید کرد و در توی هر یک از ان دو نیمه بقیه را از این کتاب حاک نمود بعد از ان انار برادر خالت کوچکی در تو
از دو نیمه گذاشت و انها را بر آتیش پیر که در ان قالب حلق شده بود در پوست انار جا کرد بدینصورت گردید چون نزد والی میر و پادشاه و بگو
که جواب تو را آورده ام لیکن نمیکوم مکرر در خانه وزیر چون بخانه وزیر میر و پادشاه است راست بنکرد و انجا غرضه محیییم انگاه بوالی بگو که جواب
اظهار میکنم مکرر در این غرضه وزیر از ان مقام ابا و امتناع می نماید و تو در این باب مبالغه بکن و راضی مشوم مکرر باینکه بغرضه بالار و می و قنکه وزیر
بغرضه بالارفت تو هم با وی برو مکن از که پیشتر از تو بالار و در قنکه داخل غرضه شد و در دو غرضه روزی محیییم و انجا کسب سفید هست انرا
بردار و توی ان کسب همان قالی که برای این جلد ساخته بود مینای بعد از ان انرا بر پیش والی بگذار تا اینکه حقیقت حال برای وی ظاهر منکشف
گرد و وزیر یا محمد بن علی بوالی بگو ما معجز دیگر هم داریم و ان اینست که در توی این انار جز خاک کشر و دو چیزی نیست اگر میخواهی که صحت این خبر را
تو هم معلوم شود بوزیر امر کن تا انرا بشکند و قنکه وزیر از ان شکست دود و خاک کشر بر پیش و رویش میرد و قنکه محمد بن علی اهل امام انهارا شنید
باشارت و سرور و بسوی طایفه خویش برکشت چون صبح کردند نزد والی رفتند محمد بن علی هر چه که امام علیه او را بان امر کرده بود بعمل آورد و هر
انها بمقام صدق و صحت رسید و انحال والی با و متوجه گردید و گفت که انهارا کدام شخص بتو خبر داد گفت امام زمان ما و حجت خدا بر ما گفت اما
شما کسب او ائمه علیهم السلام بکنمرد تا اینکه بصاحب الامر رسید و الی گفت که دست راد را از کن پس دست راد را از کن پس دست او را گرفت
و گفت که شهادت میدهم باینکه خداوند کرد کار بکبیت و محمد بنده و فرستاده او است و خلیفه بلا فصل بعد از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است
بعد از ان با امامت ائمه علیهم السلام ناخرین شان اقرار نمود و ایمان خویش گردید و امر نمود وزیر را کشتند و از اهل بحرین معدرت طلبید با ایشان احسان
نمود و ایشان را معزز و مکرر داشت و اوای گوید که این نصرت در میان اهل بحرین مشهور است و قریب بن علی در ما بین ایشان معروف هم اوقات
خلاصه انبارت میکنند **باب علامات ظهور** آنحضرت مانند خروج سفینه و دجال و غیران و در این باب بعضی از علامات روز قیامت
مذکور میشود و در کتاب مالک از طالفان او از جلوه او از هشام بن جعفر از حماد و از عبدالله بن سلمان که کتابهای سماوی را خوانده بودند
نموده او گفته که در انجیل خواندم و اوصاف رسول خدام را ذکر نموده تا اینکه گفته که خدا بنم بجزرت علی فرمود که ترا از زمین بسوی خود بر میدارم
بعد از ان در اخر زمان بر زمین فرود میاورم تا اینکه از امت ابن سبیر کارها عجیبه بینی و در دعوائی دجال لعین با ایشان نصرت و یاری بکنی و تو را در
وقت نماز فرود میاورم برای اینکه با ایشان نماز بگذارم بد رستی که ایشان امت مرحومه اند در کتاب قریب اسناد هرون او از ابن صدقه او از
امام جعفر صادق و او از پدرانش علیهم السلام روایت نموده او گفته که آنحضرت گفت که رسول خدام فرمود که حال شما چگونه میباشد در وقت که زمان شما

علامات ظهور

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
و الصلاه علی سیدنا محمد
و آله الطاهین الطيبين
الطاهرات الطيبات
الطاهرات الطيبات
الطاهرات الطيبات

باب علامات ظهور و خسر

۲۰۸

عزیز

علی بن ابراهیم

صاحب و فاسد بی زنا کار و جوانان شما فاسدین و لواطه کنند شوند و معروف امر نکنند و از منکر نه نمایند در آن حال گفته شد که بار سؤل الله ایا اینک
 فرموده خواهد شد فرموده خواهد شد از این بدتر و چگونه میباشد حال شما در وقتیکه بمنکر امر نکنند و از معروف نه بکنند گفته شد یا رسول
 الله ایا این میشود فرموده خواهد شد بدتر از این هم خواهد شد و چگونه باشد حال شما در وقتیکه معروف را در میان خلافی منکر به بیند و منکر را معروف
 در کتاب مذکور از هر دو روایت صدقه ایشان از خان روایت نموده او گفته که از صفای ۲ از خف پیدا یعنی از فرو بردن بیابان لشکر سفینان را
 بر سبدم فرمود که ایا هلاکت واقع نخواهد شد در مسافرتیکه از ایجاد و از زده قبل راهست نامسا فیکه در ذات الجیش است و آن نام جایشست
 در میان مکه و مدینه که از اینجا تا مکه گاه اهل مدینه بکمال راهست چنان نقل نموده اند که کردن بند غایب در اینجا کسبت علی بن ابراهیم
 تفسیر خود از ابی الجارود و از ابی فرج در خصوص قول خدا بنعم روایت نموده از الله قادر علی ان یزل آیه یعنی بدرستی که خدا بنعم قادر است بر آنکه
 این نازل گرداند آنحضرت فرمود که خدا بنعم بعد از این در آخر زمان آیات و علامات چند بتو مینماید از جمله آیات الارض و دجال و فرود آمدن
 عیسی از آسمان و طلوع آفتاب از مغرب است و نیز از ابی الجارود و از آنحضرت در خصوص قول خدا بنعم قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من
 فوقیکه روایت نموده که مراد از دجال و صحیح است یعنی ایه است که بگوید خداوند کردار قادر است بر آنکه از جانب بالا سر شما عذاب بر شما بفرستد
 او من تحت ارجلیک یعنی قادر است بر آنکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد آنحضرت فرمود که بنی مراد از این عذاب فرو بردن زمین است
 او بلیب که شبعا یعنی قادر است بر آنکه پوشاند شما لباس اخلاص نمودن را در خصوص بنی آنحضرت فرمود که در خصوص بنی بکر اخلاص
 نمائید و بکر را فدیج و دم بکنید و بدو بعضی که یابن بعضی یعنی قادر است بر آنکه بچشاند به بعضی از شما شدت و حدت یعنی دیگر آنحضرت
 فرمود یعنی بعضی از شما بعضی دیگر را بکشد و همه آنها را در میان اهل قبیله خواهد شد در کتاب قریب الا سناد از ابی عیسی و از اسباط روایت
 نموده او گفته که بخد مت ای الحسن عرض کردم که فدای تو شوم ثعلب بن مینون و از علی بن مغیره و از زید قحی و از علی بن الحسین بمن خبر داد که
 آنحضرت فرمود که قائم ما در سالی در وقت حج کردن خلافت بقیام میکند آنحضرت فرمود ایا قیام قائم بدون خروج سفینان میشود یعنی بدون
 از من شود زیرا که ظهور قائم حتمی است از خدا و خروج سفینان حتمی است از خدا بنعم یعنی قضای الهی بآنها جاری شده باید تحقق یابند و ظهور قائم
 نمیشود مگر با خروج سفینا عرض کردم که فدای تو شوم ایا امسال واقع میشود فرمود هر وقتیکه خدا بخواهد واقع میگردد عرض کردم ایا در سال
 ایند واقع میشود فرمود که خدا بنعم هر چیزی را میخواهد میکند در کتاب مذکور از ابی عیسی و از بنی از صفای ۲ روایت نموده که آنحضرت فرمود
 که پیش از قتل یوح خواهد کرد عرض کردم که یوح چیست فرمود که قتل داعی که هرگز آرام نمیکرد یعنی از ظهور بنی امر مدت مدید خلافت بکر
 محکشد در کتاب مذکور باین سناد روایت نموده که از رضا شنیدم میفرمود که ابن ابی حمزه میگفت که جعفر کان نموده که پدرم امام موسی
 اوست قائم و جعفر ندانسته است که پیش از ظهور بنی امیر یاره کارها از جانب خدا بنعمی حادث میشود بخداوند عالم سوگند یاد میکنم هرگاه
 خدا بنعم برای پیغمبر خود حکایت میکند میفرماید ما ادری ما یفعل به ولا یکنه ان انبع الی ما یوحی الی پیغمبر رسول خدا میگوید که من میدانم که
 بمن و شما چه خواهد شد من تابع پیغمبرم مگر بجز آنچه وحی بمن شد میشود و حال آنکه باقر میفرمود که چهار حادثه پیش از ظهور قائم ظاهر
 میشود که دلالت میکند بظهور آنحضرت سه حادثه از آنها گذشته و یکی باقی ماند عرض کردم که فدای تو شوم که آنها گذشته اند کدامند فرمود
 فرمود ماه رجب است که صاحب خراسان در آنماه از خلافت خلع شد و دیگر ماه رجب است که در آنماه بروی پسر زید خروج کرده او را از خلافت
 خلع نموده و سیم ماه رجب است که محمد بن ابراهیم در کوفه در آنماه خروج نمود عرض کردم که ایا رجب چهارم بان متصل است فرمود مؤلف بر آن
 تفسیر عجولان این حدیث بیان ابراد نموده گفته که مراد از اینکه باقر بدین پنج فرمود اینست و باقر خوب کرد که اتصال رجب چهارم بر رجب بیان نمود
 و خلع صاحب خراسان اشاره است بخلع امین پسر هرون الرشید برادرش مأمون را از خلافت چنانچه او را از خلافت خلع نموده و امر نموده که با
 و برادر زاهم و خطبه ها بخوانند و دم اشاره است بخلع محمد امین را و سیم اشاره است بظهور محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسین
 که مشهور باین خطبه است که در شهر کوفه در روز از ماه جماد الاخری گذشته نزد بل ببال و سیم هجرت خروج نمود و احتمال هست که مراد از
 قول آنحضرت باقر بدین پنج فرمود تصدیق اتصال رجب چهارم بر رجب سیم متصلست و مراد از چهارم هم ورود خود آنحضرت باشد بخراسان که در
 ماه رجب واقع شده باشد در کتاب مذکور باین سناد گذشته روایت نموده بنی گفته که از رضا پرسیدم که ایا این امر نزد یکست فرمود که صداف ۲
 از پدرش باقر نقل نموده که آنحضرت فرمود اول علامات فرج در سال یکصد و نود و پنجم هجری ظاهر خواهد شد و در سال صد و نود و ششم طوائف
 عرب جلوه را از سرگها خود در آید یعنی نزاع و قتال برپا میکند و در سال صد و نود و هفتم فتنه واقع شود و در سال صد و نود و هشتم جلاء و
 افغان میآیند ایا بنی کینه هاشم و اولاد از وطن برکنند میشوند عرض کردم که مراد از کسانیکه جلاء و وطن میکنند ایشانند فرمود که فجر ایشانند
 و در سال صد و نود و پنجم خداوند عالم انشاء الله بلا را زائل نمیکرد و در سال دویستم خدا بنعم میکند چیزی را که میخواهد پس عرض کردم که فدای
 تو شوم بیا جزده از چیزهایی که در سال دویستم واقع شد نیست فرمود که اگر بکی جز داده باشم هر اینه شما خبر میدهم بدرستی که از مکان شما

باب علامات ظهور حضرت

۲۰۹

خبر داده باشم هر آنکه بشما خبر میدهم بدرسنیکه از مکان شما خبر دارم و موافق رای و تدبیر نیست اینکه این مطلب از من بیجا اظهار بشود و لیکن اگر خدا بخواهد که چیزی را از حق ظاهر گرداند هر آنکه بندگان برپوشیدن و پنهان داشتن از قادر و مبین باشند عرض کردم که ندایم تو شوم که در سال اول از پدرت نقل نموده که انقضای و زوال سلطنت ال فلان در مسرفلانت و بعد از ایشان برای بنی فلان سلطنت نخواهد شد فرمود که این را بنویسم عرض کردم که خدا بخواهد کارهای تو را اصلاح نماید و قبلیکه سلطنت ایشان با خورسند با کیه از قریش سلطنت میرسد بطوریکه امرش قوی بگردد فرمود نه عرض کردم که بر چه میشود فرمود چیزی میباشد که شما انرا میگوئید عرض کردم که با طراد تو خروج سفینه است فرمود نه عرض کردم که قیام قائم را اراده میکنی فرمود که خدا بخواهد هر چه میخواهد میکند عرض کردم که ایاق نم نوتی فرمود لا حول ولا قوة الا بالله بعد از آن فرمود که پیش از این علاماتهای حادثه که در بین الحرمین واقع میشود ظاهر خواهد شد عرض کردم که آن حادثه چیست فرمود که طایفه بعد از این میباشد که فلان شخص از آل فلان پانزده مرد میکند مؤلف برای تفسیر حلال این حدیث بیان ابرار نموده گوید که آنحضرت اول علامات فرج ایشان است بوفوق مخالفت در میان امین و قاضی و خلع کردن امین مامون را از خلافت زیرا که این قصه اول اغتشاش و پریشانی کار بنی عباس بود در سال صد و نود و ششم هجری نزاع شدت بمرسباند و جنگ میان شان برپا گردید و در مسالی که بعد از آن بود بسبب از لشکرشان زد کرد بدند و در سال اینه آن امر و بزرگان اکثر بنی عباس کشته شدند و ذکر آن حضرت بنی هاشم و از راه قبیله بوده از اینجهت فرموده که خبر ایشانند و در سال صد و نود و نهم خدا بخواهد بسبب غفلت و منکوب نمودن دشمنان اهل بیت علیهم السلام را از ایشان زائل گردانند و قاضی مامون بخدمت آنحضرت عرض نوشت از او استمدا می نمود و او را احضار میکرد و قول آنحضرت که در سال دو و بیستم خدا میکند چیزی را که میخواهد اشارت بسیار به نظم مامون و خواستن وی آنحضرت را در سال د و بیست و یکم داخل خراسان و در ماه رمضان امر بعبادت را برای آنحضرت منعقد ساخت و معنی قول آنحضرت که از مکان شما خبر دارم اینست که آمدن شما را را بنوقت و پرسیدن این مسئله را از من پیش از این خبر دارم بنی اینها را در اظهار آنها را بتمام مصلحت نمی بینم و قول آنحضرت که فلان شخص از آل فلان پانزده نفر مرد میکند اشاره است بعضی از حوادث که برای بنی عباس در آرد و ایشان با اینکه ناوقت انقضای ایشان در زمان هلاکوخان روداد علی بن ابرهیم در تفسیر خود از پدرش و از محمد بن فضل او از پدرش و از ابی فرج روایت نموده که بخدمت آنحضرت عرض کردم که ندایم تو شوم که بخدمت آنحضرت عرض کردم که از آل جعفر یک نفر سلطنت خواهد رسید و از بنی عباس دو نفر با از علم این مطلب چیزی بتورسید است فرمود که از آل جعفر چیزی نمیشنید و چیزی هم در دست ایشان نخواهد شد لیکن بنی عباس سلطنتی هست طولانی در ایام آن سلطنت کثانی را که نسبت با ایشان دورند نسبت بخودشان حساب میکنند و انانرا که نزدیکند و در سلطنتشان صعب مشکل است و اندک چیزی در آن بنی نسبت بر عیث عدل و وفا نمیشد بلکه جور و سباده میشوند مدتی بدین طرز میکنند و اندک که از مکر خدا بطن و از عقاب ی خاطر جمع گردیدند در آنوقت اختلال و اغتشاش در امور ایشان بهم میرسد و در ایشان نوعی پامال میشود که برز که در میان ایشان میباشد که پراکنده کان ایشان را بد و سرش جمع نماید همین است معنی قول خدا بنی حنی اذا اخذت الارض زخرفها و ازین تا آخر این عرض کردم که ندایم تو شوم آنچه که فرمودی کی واقع خواهد شد فرمود که آگاه باش که برای این امر وقت معین در نزد ما نیست لیکن ناوقتیکه بشما چیزی را خبر دادیم و انهم چنانچه گفته بودیم تحقق بمرسباند آنوقت بگوئید که خدا و رسول او راست گفته اند و اگر بخلاف گفته اند آمدن بگوئید که خدا و رسول او راست گفته اند تا اینکه د و اجر برای شما داده شود و لیکن در زمانیکه احتیاج شدت بمرسباند و بعضی از خلافی بعضی دیگر را انکار نمودند در آنوقت صبح و شام منظر ظهور این امر را بشما عرض کردم که ندایم تو شوم احتیاج را فهمیده ام و لیکن مراد از انکار خبر چیست فرمود اینست که مردی برای حاجتی نزد برادر دین خود میاید برادرش با وی ملاقات میکند بغیران طریقی پیشتر متبکد و با وی سخن میگوید بغیر از این سخنانی که پیشتر از بنی میگفت یعنی و قبلیکه فهمید که با و احتیاج دارد و اظهار حاجت خواهد نمود هر آنکه از او کناره جوئی میباشد و ایشان اعتراف میکنند در تفسیر علی بن ابرهیم از ابی الجارود و از ابی فرج در خصوص قول خدای عزوجل قل انکم من عذابی بیانا یعنی شب و روز ما را استعجل مینه المجرمون روایت نموده که آنحضرت فرمود که مراد از عذاب را بنی ایه عذاب است که در آخر زمان بغاسفان اهل قبله یعنی اهل اسلام نازل میشود در حالیکه میکنند که عذاب بر ما نازل نخواهد شد در کتاب مذکور از ابی الجارود و از ابی فرج در تفسیر قول خدا و لوتی از فرعون قل انک من عذابی نموده که آنحضرت فرمود که فرج و بیم ایشان بسبب عذاب است که از آسمان شنیده میشود معنی ایه اینست که ایشان را بینه در حالیکه از صدای که از آسمان میرسد فرج و اضطراب میکنند هر آنکه امر شد بگویند که بخواهد بد بر از عذاب الهی یا اگر بخین یا غیر آن نخواهند شد و در تفسیر قول خدای عزوجل واخذوا من مکان قریب فرمود که زمین ایشان را از بر قدمهاشان فرو میرد ظاهر معنی آن اینست که ایشان گرفتار شده میشوند از مکانیکه نزد یکست مؤلف برای این حدیث بیان ابرار نموده گوید که بعضی از کشته که فرج و بیم ایشان در وقت مردن باد و حشر پاد روز دعوائی بد راست و جواب گویند اخذ شده نقد بر کلام اینست که لراکت امر اقطعا و معنی فلا فوت اینست که از عذاب خدا یا اگر بخین و غیران را نمیتوانند بشوند واخذوا من مکان قریب یعنی از روی زمین ایشان را گرفته در بر خال میکنند و اینست که

مفسر

مفسر

موقف حساب با آن جهنم با اینکه از صغریه بدر تفلیب برده میشوند و آنی لهم النّار و من یغنی او کجا بسهولت و آسانی ایمان را اخذ میکنند مؤلف
که صاحب کتاب گفته که از ابن عباس مرویست که این اید در خصوص خنث پیدا یعنی فرو بردن زمین لشکر سفیانی را نازل شده و شیخ امین الدین طبر
نقل نموده که ابی حمزه ثمالی گفته که از علی بن الحسین و حسن بن علی شنیدم میفرمودند که مراد از قول خدا عزوجل و اخذوا من مکان قریب لشکر
است که در میان از بر قد قها ایشان گرفته شده بر زمین فرو برده میشوند ابی حمزه ثمالی نیز گفته که عمر بن مره و حران بن اعین بمن خبر دادند گفتند
که از مهاجر مکه شنیدیم میگفت که از ام سلمه شنیدم میگفت که رسول خدا فرمود که پناه بزنید بر بیت الله پناه مبرد و لشکر بر او گرفتن و
از عیش فرستاد میشود و قبکه به بیابان مدینه میرسند بر زمین فرو رفته میشوند و از حد پنهانیه روایت شده او گفته که رسول خدا فتنه را کرد
میان اهل مشرق و مغرب واقع شد نیست ذکر نموده بعد از آن فرمود که در وقتیکه ایشان در آن حال میباشد ناکاد سفیانی از سمت اده پناه
در آشنای اشغال نابرده این فتنه بر ایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود میاید از آنجا لشکر به سمت مشرق و لشکر به سوی مدینه میرسند تا
اینکه لشکر اول در ارض بابل که از جمله نواحی بلاد ملعونه یعنی بغداد فرود میایند و بیشتر از سر هزار نفر میکشند و بیشتر از صد نفر زن را رسوائ
کنند و سببند نفر جوان را از بنی عباس قتل میبرسانند بعد از آن رو به سمت کوفه متوجه میشوند و حوالی آنجا میگردند بعد از آن از آنجا بیرون شده
به سمت شام میروند در آن اثنا لشکر از کوفه با علم بذاپ برافراشته بیرون میایند و با لشکر سفیانی میروند و ایشان را بالمکه قتل میبرسانند و
اهد از ایشان خلاص نمیشود که خبربرد و همه اموال غنیمت را سرانرا کرد و دست ایشان بود مستخلص میکنند بعد از آن آنجا بیرون شده به سمت مکه
متوجه میشوند تا اینکه به مدینه میرسند و آنجا خداوند کرد کار جبرئیل را میفرستد و میفرماید که جبرئیل برو و ایشان را هلاک کرد آن پس جبرئیل ایشان
را بایه خود چنان میراند که خدا بهم با آن زدن همه ایشان را بر زمین فرو میرد و خلاص نمیشوند مگر در آن قبیل جهنم از این جهت این مثل گفته شده که
خبر قبیل نزد قبیل جهنم است ایست معنی قول خدا بهم اذ قروا ما اخر و تفلیه هم این اد رتفسیر خود ذکر نموده و اصحاب با د را ثناء احادیث مرفعه
از باقر و از صادق و مثل این حدیث را روایت نموده اند بعد از آن مؤلف به تفسیر اخبار این اید پرداخته میگوید و قالوا یعنی میگویند در روز قیامت
باد روقت بدن شدت قتال و ظهور قائم میاید و روقت خف که در حدیث سفیانیست امتابره و النّار و من یغنی او کجا با این ایمان منفع
شوند که از راه اضطراب و ناچاره از قبول نموده اند خداوند عالم بیان نموده که ایشان از این ایمان منفع نمیشوند چنانچه احدی را ممکن نیست که
از دست کسی بگریزد که از او در است چیز را بگریزد در تفسیر مذکور از حسین بن محمد اواز معلی اواز محمد بن جمهور اواز ابن محبوب و از ابی حمزه ر و
نموده او گفته که از باقر قول خدا عزوجل و انّی لهم النّار و من یغنی او کجا بقیه بر میسند فرمود که ایشان قهرا در روقت میطلبند که هرگز با و نمیرسند
و حال آنکه خدا بهم اواز با ایشان عطا فرموده بود در وقتیکه اگر اوزاد را نوقت میطلبند نه هر پناه با و میرسند مؤلف بیان اید نموده که
که معنی قول آنحضرت که ایشان قهرا در روقت میطلبند که هرگز با و نمیرسند اینست که بعد از آنکه آثار قیامت ظاهر میشود و تکلیف ساقط گردد با
بعد از مردن یاد روقت فرو بردن زمین ایشان را مقرر میطلبند و حصول این مطلب برای ایشان میسر نمیشود و وجه اخر اظهار است اینرا که حد
دیگر این معنی دلالت دارد شیخ شرف الدین نجفی در کتاب کز النوا بدار محمد بن عباس اواز محمد بن حسن بن علی بن صباح مدینه اواز حسن بن محمد
بن شعبه اواز موسی بن عمر بن برید اواز ابی عمر اواز منصور بن یونس اواز اسمعیل بن جابر اواز ابی خالد کابلی اواز باقر عتقی را روایت نموده که آن
حضرت فرمود قائم بیرون میاید تا اینکه بمیر میرسد و آنجا نیست در بکریه مکه که الان بمیر الظهران مشهور است در آنجا با و خبر میرسد که حالیکه
در مکه معین نموده بود کشته کرد بد چون این خبر را میبشنود بسوا ایشان بر میگردند و دعوا میکنند و زیاده از این خبر دیگر نمیکند بعد از آن بیرون
خلاص را دعوت میکنند تا اینکه به مدینه میرسند و آنجا لشکر از جانب بنی عباس بیرون آیند خدا بهم بر زمین امر میفرماید ایشان را از پایها ایشان فرو
میکنند اینست معنی قول خدا بهم و لو ترے اذ قروا فلا قوت و اخذوا من مکان قریب و قالوا امتابره یعنی میگویند که بقیام قائم ایمان او دیم و انرا
نصیب کردیم قد کفر و ابی من قبل یعنی و حال آنکه پیشین از این قیام اوزا انکار نموده اند و بعد فون بالغیب من مکان بقیه در تفسیر علی بن ابراهیم سال
سائل بعد از این افع یعنی سائل پرسید عذاب را که واقع شد نیست گفت که این عذاب کد ام شخص خواهد شد خدا بهم فرمود که بر کاران علی بن ابراهیم کو
که از باقر معنی این اید را پرسیدند فرمود که مراد از عذاب انشی است که از سمت مغرب بیرون میشود و ملکه از ملائکه انرا از پس میراند تا اینکه به جله
ظاهرتی سعد بن قحام میرسد و در نزد مسجد ایشان میایستند و همه خانه ها بنی امیه را با اهل سیکیز آنها میسوزانند و هیچ خانه از خانه ها بنی امیه
که با محمد را بنیاستم و نعت نموده اند و ایشان را از آنجا ها کشته اند باقی نمیکند ارد مگر اینکه و اینکه گفتیم مهک است یعنی از علامات ظهور و خسر
با اینکه ما بعد روقت ظهورش خواهد شد شیخ صدوق در کتاب خصال از ابن ولید اواز صفار اواز ابن معروف اواز ابن فضال اواز خریف
ناصح اواز ابی الحسین روایت نموده او گفته که از صادق شنیدم فرمود که از رسول خدا پرسیدند که روز قیامت که قیام خواهد نمود فرمود
در وقتیکه علم بخاتم و قدیر الهی را نکذیب نمایند شیخ طوسی در کتاب ماله از شیخ مفید اواز احمد بن محمد بن علی علوی اواز جحد
محمد سمرقند اواز ابی عمر و کثی اواز احمد و پیر بن بشر اواز محمد بن علی اواز حسین بن خالد روایت نموده او گفته که بخد مت ابی الحسن رضاه عرض کرد

۱۹۲
۱۹۴
۱۹۵

شیخ شرف الدین نجفی

شیخ صدوق

شیخ طوسی

که عبد الله بن بکر حدیثی روایت نموده و ناویل میکرد درست میدارم که از آنجا که عرض نمایم تا به بنیم چه میفرماید فرمود که این حدیث کدام است
گفتم این بکر از عبد بن زراره روایت نموده که او گفت که در ایام حروج محمد بن عبد الله بن حسن در خدمت صادق ۴ بودم ناگاه مردی از اصحاب
ما داخل خدمت آنحضرت گردید و عرض کرد که فدای تو شوم محمد بن عبد الله خروج نموده مردم باو بیعت کردند ابا در خصوص خروج نمودن
باوی چه میفرماید آنحضرت فرمود که او ام بکر ما را میگوید که اسمان و زمین ارام گرفته اند در آنحال عبد الله بن بکر گفت پس بنا بر این ما را میگوید اسمان
و زمین قرار گرفته اند حروجی واقع خواهد شد پس نه فائمی هست و نه خروج رضاء در جوابش فرمود که صادق ۴ راست فرموده و امر چنان نیست
که این بکر ناویل نموده و مراد صادق ۴ اینست که قرار بیکر ما را میگوید اسمان از ندا و زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته یعنی ارام بیکر ما را میگوید از
اسمان بنام قائم ۴ نماند رسیده و زمین لشکر سفلی را فرو نیکشید **شیخ صدوق** در کتاب معانی الاخبار از پدرش و از احمد بن ادریس از
سهل از علی بن ریان از دشتان از حسین بن خالد از ابی الحسن رضاء ۴ روایت نموده که محمد بن صادق ۴ روایت نموده که محمد بن آنحضرت
عرض کرد که عبد الله بن بکر از عبد بن زراره حدیثی نقل نموده فرموده که کدام است عرض کردم که او عبد بن زراره نقل نموده که او گفتشالی
که ابراهیم بن عبد الله بن حسن خروج نمود محمد صادق ۴ شریاب کردیم و عرض کردم که فدای تو شوم ابراهیم بن عبد الله بن حسن از مرد
را در خصوص خروج منفق نموده ایشان با طاعتش بغیر و مسارعت کرده اند ابا در این باب چه میفرماید فرمود از غضب خدا بر هر چه و قرار
بیکر ما را میگوید اسمان و زمین قرار گرفته اند و عبد الله بن بکر میگوید که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنچه اگر عبد بن زراره در این روایت صادق
باشد لازم آید که نه خروجی باشد و نه قائم ۴ را وی گوید و بیکه سخن با بیچاره رضا ۴ فرمود که حدیثی تفسیر است که عبد بن زراره روایت
نموده ولیکن ناویل عبد الله بن بکر صحیح نیست مراد صادق ۴ جز این نیست که قرار بیکر ما را میگوید اسمان از ندا نمودن بنام صاحب تو و ما را
رضی از فرو بردن لشکر قرار گرفته **شیخ صدوق** در کتاب معانی الاخبار و امالی هرد و از ابن ولید از محمد بن عطار و محمد بن ادریس از رجب
ایشان از اشعری از سبباری از حکم بن سالم از کسبه با و جز داده از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که ما و ال ابی سنان
د و اهل بیتم با هم بیکر عداوت میکنیم در سر اینکه ما میگوئیم که خدا را است گفته ایشان گویند که خدا روح گفته ما اینکه ابی سنان بار رسول خدا
و معاویه با علی بن ابیطالب و بنی مملعون با حسین بن علی علیهم السلام جنگ کردند و سقیایا قائم ۴ قتال خواهد نمود و محمد بن حسن صفار در کتاب
الدرجات از پدرش از علی از پدرش نو فلی از اسکونی از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت گفت که رسول خدا فرمود که زمانه با من
مؤید است که از زمان باطن ایشان خبیث و ظاهرشان از راه طمع دنیا خوب زیبا میباشند بقی طاعات و عبادات را برای طمع دنیا میکنند نه برای اجر و ثواب
که در نزد خدا است کارهای ایشان در آنوقت از راه ربای محض میشود که اصلاح از الهی با آن مخلوط نمیشود در آنحال عذاب خداوند عالیه
ایشان را فراموش کرد و هر قدر بیک با و دعای عزیزی دعا میکنند مستجاب نمیشود **شیخ صدوق** در کتاب ثواب الاعمال با این اسناد روایت نموده
که صادق ۴ گفت که رسول خدا فرمود که بعد از این زمانه با من میاید که در این زمان از قرآن باقی بمانند مگر رسم و از اسلام باقی نمیشود
مگر اسمی که خودشان را بان می نامند یعنی خودشان را مسلمان میخوانند و حال آنکه ایشان در ورترین خلافت از آن و مسجد ها ایشان معمر
شود و حال آنکه از جهت هدایت خراب است فقهائے ایشان بدترین فقهائے این است مانند منزه ایشان ستمرند و بسوا ایشان بر میگردد در کتاب
کمال الدین از ابن مغیره او با سند خود از سکونی از صادق ۴ و از پدرش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا فرمود که اسلام در اول
ظهورش عریب بود و بعد از این هم عریب خواهد شد پس طوبی باد برای غریب اسلام یعنی کسانی که در اول ظهور اسلام یاد را از زمان که اسلام
را در این وقت رونق و رواج نمیشد اسلام و ایمان خودشان را آنکه میدارند هر آنکه در میان خلافت بمنزله غریب میباشند پس طوبی باد
برای ایشان کوار ابا **محمد بن ابراهیم** در کتاب الغیبه از ابن عقیله از محمد بن فضال و ابراهیم ایشان از محمد بن عبد الله بن زراره از سعد بن عمر
جلاب از صادق ۴ مثل این حدیث روایت نموده در کتاب کمال الدین از **مظفر علی** و از ابن عباس از پدرش از جعفر بن حجر از
عمر که از ابن فضال از رضا ۴ و از پدرش علیهم السلام روایت نموده که رسول خدا فرمود که اسلام در اول ظهورش عریب بود بعد از این هم
میگردد و عریب میشود پس طوبی باد برای غریب اسلام **مؤلف** برای توضیح این حدیث بیان وارد نموده گوید که هر چه در معنی این حدیث گفته که اسلام
در اول ظهورش عریب بود و بعد از این هم بر گردد عریب خواهد بود یعنی اول کار بسبب قلیت مسلمان بمنزله غریب بود تنها که او را طایفه و غیره
بنامند بعد از این نیز بر میگردد عریب میشود چنانچه در اول امر بود یعنی مسلمانان در آخر زمان کمتر میباشند پس بر میگردند مانند غریب میباشند
پس طوبی باد برای این غریب یعنی بهشت برای این مسلمانان است که در زمان اول اسلام اند و آنست که در آخر اسلام باشند و تخصیص
دادن این دو فرقه بدخول بهشت با وجود آنکه غیر از ایشان هم داخل بهشت میشوند از این راهست که ایشان بر ادب کردن کافران در اول
اسلام و اخراج صبر نموده دین اسلام را از دست بپازند در کتاب مذکور از ابن عصام از کلبی از قسم بن علا از اسمعیل بن علی قرظی
از علی بن اسمعیل از غاصم بن حمید از محمد بن مسلم روایت نموده او گفته که از باقر شنیدم میفرمود که قائم منصور است بر عیسی مؤید بنصره خدا

شیخ صدوق

شیخ صدوق

شیخ صدوق

شیخ صدوق

محمد بن ابراهیم

مظفر علی

خون او را بدلهای دشمنان مبادارد و او را بانصر خود مؤید مینگرداند و زمین در وقت راه رفتن زیر پایش میچید میشود و خزان و دق
 زمین برای وی آشکار گردد و سلطان مشرق و مغرب را فرمانبرد و بسبب خداوند عالیشان دین خود را ظاهر و با سایر ادیان غالب مگرداند
 چند که مشرکان این را ناخوش بدارند پس در دوزخین خوانه بمماند مگر اینکه تیر گردد. میشود و حضرت روح الله علیه بن مریم فرود آید در بیت
 سرش نماز خواند انگاه عرض کرد که ای بن رسول الله قائم شما کی خروج خواهد کرد فرمود که وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت
 در مردان بمردان و زنان بزنان آنگاه نمایند و زنان بر کوزین سوار شوند و شهادت بزر و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مرد در کوزه
 و خلافت بر چنین خون یکدیگر را و از تکایف ناخوردن را سهل انکارند و از بدان بسبب شدن از سخنان زشت ایشان بگذرد شود و نیکی
 از شام و بینه از بین خروج نماید و فروردین زمین لشکر را در رسید واقع گردد و جوانی محمد بن حسن نام را از آل محمد که نفر زکاة است و مبارک و
 مقام کشته شود و صدای از آسمان برسد که حق با او و شیعه اوست پس در انوقت خروج قائم ما واقع میشود پیش از بدو و کعبه تکیه میدهد
 و بسبب و سبزه نفر مرد در خدمت جمع میشود و اول کلامه که بان نطق میکند این آیه کریمه است بقیة الله خیر لکم از کتب مؤمنین یعنی بانی
 ماند خدا در روز زمین انچههای خود بفرستد اگر با ایمان او بد هر این از او خبر و نفع می بیند بعد از ان میفرماید که منم بانی ماند خدا در روز
 زمین پس وقتیکه هزار نفر مرد در خدمت جمع شدند انوقت خروج میکند و بمن وجود شد در روز زمین جز خدای عزوجل معبود ماند ضم و غیر
 بانی نمی ماند مگر آنکه اتقی بان واقع میشود ان مبسوز و این خروج بعد از غیبت طولانی است برای اینکه خدا بخواهد از میان خلایق بترید خد کسان را که
 در حال غیبت با و ایمان میاورند و با مرثی الهفت میکند بقره در کتاب محاسن از محمد بن علی او از مفصل بن صالح اسک او از محمد بن مرزبان او از
 صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت گفت که رسول خدا م فرمود که هر که ما اهل بیت را دشمن بدارد خدا بنم او را در حال بیهوشی بمحشر میاورد
 در انگاه گفته شد یا رسول الله ایا حال او چنان است هر چند که شهادتین هم برایش جاری نماید فرمود آری و کاین دو کلمه را بگوید یا بدلت و
 جزیه بدهد بعد از ان فرمود که هر که ما اهل بیت را دشمن بدارد هر این خدا بنم او را در حال بیهوشی بمحشر میاورد کشته شد یا رسول الله
 حال او چگونه است که اگر دجال را در آید با و ایمان میاورد مؤلف گوید که در باب نص صادق ۴ مذکور نمودیم که قائم
 دجال را خواهد کشت در کتاب مذکور از طالقانی او از جلوک او از حسین بن معاذ او از قیس بن حفص او از یونس بن ارقم او از ابی سبأ
 شبانی او از صفی بن مزاحم او از زلال بن سیرر روایت نموده او گفته که علی بن ایطالب ۴ با خطبه ادا فرمود پس اول حمد و ثناء الهی را بخواند
 بعد از ان نامه را بفرمود تسکونی قبل آن نفقه دنی و بقیه هر چه میخواهند از پیش بپسند پیش از انکه مرانایا بکند در انحال صحنه بن صوحان
 از جایش برخاست و عرض کرد که یا امیر المؤمنین ۴ در حال کی خروج خواهد نمود فرمود که بنشین بدرستی که خدا بنم سخن را شنید
 و اینچنین که اراده نمود دانست بخدا سوگند یاد میکنم هر این رسول عنده در این باب از سائل داناتر نیست یعنی من در خصوص تعیین وقت
 ان از تو داناتر نیستم لیکن این امر را باره علامات هست که مانند آمدن نعل بجای نعل دیگر در پی میابند اگر خواستد انی از انها بنویس
 خبر میدهم عرض کرد که یا امیر المؤمنین ۴ بفرما فرمود یا دیگران علامات اینهاست اِذَا مَا النَّاسُ الصَّلَاةَ وَاضَاعُوا الْاِمَانَةَ وَ
 اسْتَحْلَوْا الْكِبْرِيَا وَاتَّخَذُوا الرِّشَاءَ وَشَبَدُوا الْبَنَانِ وَابْعَاوُ الدِّينَ بِالْاِثْنِ وَاسْتَعْمَلُوا السُّفْهَاءَ وَشَاوَرُوا النِّسَاءَ وَقَطَعُوا
 الْاَرْحَامَ وَابْتَعُوا الْاَهْوَاءَ وَاسْتَحَقُّوا بِالْاِدْمَاءِ وَكَانَ الْحِلْمُ ضَعْفًا وَالظُّلْمُ قُوَّةً فَخَرَّادُ كُنْتَ الْاَمْرَاءُ فَجَزَاءُ ظُلْمِهِمُ الْعُرْفَاءُ خَوَافُهُمُ الْقَرَابِعُ
 وَظَهَرَ شَهَادَاتُ الرُّزْرِ وَاسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ وَقَوْلُ الْبُهَّانِ وَالْاِثْمُ وَالطُّغْيَانُ وَحُلِيَّتُ الْمَصَاحِفِ وَزُخْرُوتُ الْمَشَاجِدِ وَطُلُوتُ الْمَنَارِ وَكَرَمُ
 الْاَسْرَارِ وَارْتِدَادُ حِمَى الصُّوفِ وَاخْتِلَافُ الْاَهْوَاءِ وَتَقْصِيفُ الْعُقُودِ وَاقْتِرَابُ الْمَوْعُودِ وَشَارِكِيَتُ النِّسَاءِ اَرْوَاجُهُنَّ فِي الْبَحَارَةِ حُرُصًا عَلَى الدُّنْيَا
 وَعَلَتْ اَلْاَسْوَاتُ الْفُتَاىِ وَانْتَفَعُ مِنْهُمْ وَكَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ اَزْدَلُّهُمْ وَالكَلْبُ الْفَاجِرُ خَافَ شَرَّهُ وَصَدَّقَ الْكَاذِبُ وَآمَنَ الْخَائِنُ وَاتَّخَذَتِ الْغِيَانُ وَ
 الْمَقَارِفُ وَلَقِنَ اَخْرَجَ اُمَمَهُ اَرْطَاءً وَرَكِبَتْ دَاثُ الْفُرُوجِ السُّرُوجُ وَكُتِبَتْ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَشَهِدَ الشَّاهِدُ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَشْهَدَ وَشَهِدَ الْاُخَرُ
 قُضَاءً لِيْلِيَامٍ بِغَيْرِ حَيٍّ عَرْنَةً وَتَقَفَتْ لِيْغَرِ الدِّينِ وَامْرَاوَعْلُ الدُّنْيَا عَلَى الْاُخْرَى وَلِيْسُوا اَجْلُودُ الصَّنَائِ عَلَى قُلُوبِ الْاِثْمَابِ وَقُلُوبُهُمْ اَنْتَنُ مِنَ الْحَبِيفِ
 كَاَمْرٍ مِنَ الصَّبْرِ فَيَنْدُ ذَلِكَ الْوُحَا الْوُحَا الْعَجَلُ خَيْرُ الْمَسَاكِنِ يَوْمَئِذٍ الْبَيْتُ الْمَقْدِسُ كِبَايُنَ عَلَى الْاَنَاسِ زَمَانٌ يَتَمَتَّى اَحَدُهُمْ اَنْهَ مِنْ سَكَايِمِ
 حَاصِلِ مضمون كلام بلاغت نظام و خلاصه مفاد فقرات فصاحت سمات اینست که وقتیکه خلایق از نماز را میروانند یعنی از این بوجود و
 خضوع و خشوع که بمنزله روضت برای عبادت بخاوردند و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و رشوه گرفتند و بنا
 بخوارنهار احکم کردند و دین را بدینا فرختند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور کردند و قطع احرام نمودند و تابع خواهی شهاده
 نص شدند و خون برآسهل انکاشند و حیل در میان شان صیفت شد یعنی سکوت شان در مقام مقام کشیدن بسبب ضعف و عدم قدرت
 شد نه از راه صبر و تسلیم وجود و ستم را فخر دانستند و امرای جور و زور را ستمکار کردند و کیانیکه کبیل امورات قبائل و عشائر را نسبت
 بایشان خیانت نمودند و قاریان قرآن فاسق شدند و شهادت را دروغ ظاهر و مجرور و بهمان و کما و طغیان آشکار کردند و قرآن را از بیت

و تکیه

طالقانی

و این دو کلمه فایده
بسیار دارد و بیگانه
شدن بر زبان
محققان و مؤلفان

باب علامات ظهور و حضری

شدند و مسجد ها منقش گردیدند و مناره ها بلند کرده شدند و اشرار مکر کردند و صفیها نماز جماعت باصفیها بحال و مثال و از دُهام
 بفرمایند و خواسته ها خلافت با هم دیگر مختلف شدند و عهد ها و میثاق ها شکسته گردیدند و بلائی که وعده کرده شد بود نرزد و پدید آید و
 از راه حرص و طمع دنیا با سواران خودشان در تجارت شریک گردیدند و صدای آواز سفیان بلند شد بغیر و میان خلافت مسیور و معروف و مقبول
 القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و از اذل قوم برایشان و پیش و از قاصد سبب سیدین از شریک تفتیه نمودند و در
 کور اقصای نمودند و خائن امین شمرده گردید و چنگی باز کرد و الاث لم یولد و لم یولد و طنبور نکه داشتند و آخرین امت با اولین ایشان نسبت
 نمودند و زنان برین ها سوار شدند و زنان و مردان بجهت بکرب باهک رسانیدند و شاعران بیان که از او شهادت طلبیدند شود شهادت کنند و شاعران
 دیگر بکرب لا حظ مراعات حرمت دوست خود شهادت باطل دهد و دروغ و مسایل دهنه برای عرض و سد پا در گرفته شد و عمل دنیا را بر آخرت
 مقدم داشتند اخبار نمودند و پیوسته کوفتند و ابرو طایه کرکان پوشیدند بغیر هر شان مانند کوفتند و باطنشان مانند کرب گردید و
 حال آنکه دلتایشان کندین تراست از مردارها و تلخ تراست از صبر ران و ثابت معروف و طبیعت مسهل دارد و بشدت تلخ میشود و بر دلتایش
 قیجیل نکند قیجیل کردنی بهرین مسکنها را بر دلتایش میباشند هر آنکه بخلایق زمانه میباشد که در ان زمان از روی میکنند که از ساکنان این عالم
 چون کلام اعجاز نظام از معدن اسرار الهی منبع عجایب غرایب نامناهی با اینجاست که پدید آید از اجزای خود برخواست و عرض کرد با امیر المؤمنین
 دجال کسب فرمود که آگاه باشید دجال صائدین صید است و شقی کسب است که او را تصدیق میکند و سعید که بیست که او را نکند پس میکند و در
 بلده که نام اصفهان دارد و از دهی که معروف بر یهود پراست خروج میکند چشم راست را از اصل خلقت ندارد بطوریکه کودی حدقه اش بیست دیگر
 در پیشانی است مانند ستاره صبح میدرخشد و در چشمش مانند یارجه کوشش چیزی که با خون فرو جفت و در میان دو چشمش لقا که
 نوشته شده بطوریکه هر کس از او میخواند خواه نویسد باشد و خواه نرود بر پاها داخل میشود و آفتاب با او سحر میکند و در پیش رویش کوهی بسیار
 از دود و در پشت سرش کوه سفید میشود که خلایق چنین میدانند که ان طعام است و در آباء مخطوب شد بدخروج میکند و بدراز کوشش میرانند
 رنگ سوار میشود کام ان یک میل راه است زمین در زیر پایش میچرخد و میگردد و هیچ آب نمیکند مگر اینکه کشید میشود بطوریکه جایش تار و ز
 قیامت خشک نمائند و بار از بلند ندا میکند بنوعیکه هر جن و انس و شیاطین که در مابین مشرق و مغرب اند صدای او را میشنوند چنین میگویند
 که اید و انسان من بزودی بسوی من آیند منم انکس که مخلوقات را خلق نموده و ایشان را در محکم نمودن ترکیبشان با هم مساعی گردانید و اندازه
 صورتهای و هیئتهای ایشان را تعیین نموده و اسباب معیشت و روز ایشان را مهیا کرده ایشان را بدین معرفت توجید خود هدایت نمود و منم
 پروردگار شما که بر همه امیای در است و این دشمن خدا اینهارا دروغ میگوید زیرا که او مرد نیست که طعام بخورد و در بازار راه میبرد و بر
 شما کور نیست و طعام نمینورد و راه نمیزد و از مکانی بمکان دیگر منتقل نمیشود آگاه شوید بدرسبتکه بسیار از بندگان او در ان روز اولاد را در
 صاحبان طبلان سبز میباشند و ان یارجه است مانند رذاکه بر سر دوش انداخته میشود خداوند عزوجل او را در شهر شام در بالائی نلی که معروف
 است بلایق سه ساعت از روز جمع کند بدست کسب که مسیح بن مریم در پشت سرش نماز میکند و بقل میرساند آگاه شوید بدرسبتکه بعد
 از این طامه الکبری واقع خواهد شد عرض کردیم که یا امیر المؤمنین طامه کبری چیست فرمود خروج دابة الارض است از زمین از نزد صفی آنکس
 سلیمان و عصا موسی در نزد او میباشد آنکس را بر رو هر مؤمن میکند و در جایش هذا مؤمن حقا نوشته میشود و بر رو هر کافر میکند و هذا
 کافر حقا نوشته میشود و در انحال مؤمن صد میبکند که وای بر توای کافر و کافر ندان میکند که ای مؤمن کوار اباد شود و است میدارم که امر روزمانند
 تو میشود یا اینکه بقبض عظیم میرسیم بعد از ان دابة الارض بعد از طلوع آفتاب از مغرب سرخویش را بالا میکند همه خلایق که در مابین مشرق و مغرب
 او را میبینند و در انوقت توبه برداشته میکرد پس نه توبه قبول میشود و نه عمل و ایمان آوردن هیچکس را نرزد و نفع نمی بخشد اگر چه پیش از ان
 وقت ایمان آورده لیکن در ان ایام ایمانی عمل جز کسب نموده بعد از ان فرمود که از من پرسید که بعد از خروج دابة چه واقع خواهد شد زیرا که حبیب
 من رسول خدام با من عهد و پیمان نموده که اگر غیر از عزت و اولاد خود بکسی نکوم در انحال نزال بر من بره بصعصعه گفت که امیر المؤمنین ازین کلام
 اعجاز نظام چه جزا داده نمود صعصعه گفت یا بنی سیره کسب که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز میکند و امام دوازدهم است از طبقه نهم از اولاد
 بن علی علیه السلام و او است آفتابیکه از مغرب طلوع خواهد نمود در میان رکن و مقام ظاهر میشود روی زمین را از کفر و فسق و اعتقادات پال میگرداند
 و میزان عدل و انصاف را بمیان میکند و هیچکس هیچکس جو رستم نمیکند و امیر المؤمنین خبر داد که جبرئیل رسول خدام با و عهد و پیمان نمود
 که خبرند هدیه ها را که بعد از ان روز واقع شد بدست مکرر بامه که از عزت او بند در کتاب مذکور از محمد بن عمر بن عثمان عقیله او از محمد بن جعفر
 منظر و عبدالله بن محمد بن عثمان و عبدالله بن محمد بن مؤمن در یکجا از محمد بن عبدالله بن صبیح علیه السلام ایشان در یکجا از احمد بن محمد بن مؤمن در
 از عبدالله بن اخیل از ابوب و از انفع و از ابن عمر و از رسول خدام مثل اینچنین است نموده در کتاب مذکور از محمد بن عمرو بن عثمان از ابن اسناد از
 شایخ خود ایشان از ابی بعلی موصی او از عبدالله بن اخیل بن حماد از ابن عمر و ابی نموده او گفته که رسول خدام رو بر با اصحاب خود نماز صبح را اذا

کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

و حق

مؤلف

فرمود بعد از آن با ایشان برخاست رفت تا اینکه در مدینه بدر خانه رسید و در آن کوید انگاه زنی برون آمد گفت یا ابا القاسم چه میخواهی
فرمود که ای مادر عبد الله بن اذن ده تا بنزد عبد الله در آیم گفت یا ابا القاسم یا عبد الله چه کار داری بخدا سوگند هر آنکه بقبل و آفت رسیده
و بلباسش بول و تعوط میکند و در نزد من ادعا امر عظیم میباشد یعنی الوهیت یا نبوت آنحضرت فرمود که مرا ما دون کن تا بنزد و بی تو
کرد که اگر از او بی آدبی صادر شود ابا بکر در نشست فرمود اری عرض کرد داخل شو پس داخل گردید ناکاه او را در میان قطعه دید که بصدر آید
همه میکنند در آنحال مادرش گفت که سناک شوی بنی زبرا که ایند محمد است نزد تو آمد پس سناک کردید و نشست و بر رسول خدا گفت که مادر
لغت خدا بر او باد اگر مرا بحال خود میکند انست هر آنکه بنما خرمند ادم که بنما بالوهیت خدا قائل هستند بانه بعد از آن آنحضرت فرمود که چه خبر می بینی
گفت حق و باطل را در کتاب بنییم آنحضرت فرمود که بوحدا بخت و یگانگی الهی و بی نبوت و رسالت من شهادت و اقرار کن زیرا که خداوند تورا باین
امر مژاوار نکرد باینده و قبکه روز درم شد بنبر آنحضرت با اصحاب خود نماز صبح را اذاع فرمود با ایشان برخاست بدر خانه آمد و در آن کوید انز
گفت که داخل شو پس داخل گردید ناکاه او را در سر درخت خرما دید در حالیکه با و از بلند تفتی میکرد در آنحال مادرش گفت که سناک شود فرمود
این مرد محمد است که نزد تو آمد پس سناک شد بر رسول خدا گفت که مادرم بر او لغت خدا باد اگر مرا بحال خود میکند انست هر آنکه بنما خرمند ادم
که بالوهیت خدا قائل هستند بانه در روز سیم آنحضرت بنبر بعد از نماز صبح با اصحاب خویش باینکان آمد ناکاه کو سفند چند روزه دید که آن
انهارا مانند شبان میخواهند در آنحال مادرش گفت که سناک باش بنی زبرا که ایند محمد است نزد تو آمد و در آن روز ابا بکر چند از سوره دخان نازل شد
بود آنحضرت انهارا در نماز صبح با اصحاب خواند بعد از آن با و فرمود که بیکانگی خدا و رسالت من شهادت ده گفت بلکه تو یگانگی خدا و رسالت من
من شهادت کن و خدا بنم تورا باین امر مژاوار نکرد باینده آنحضرت فرمود که چیزی در دل خود پنهان داشته ام برای اینکه انرا از تو پرسی پس آن
گفت دود است نادر و مریه در آنحال رسول خدا با و فرمود که خار و ذلیل شوی بدر رسیده که از اجل تو تجاوز نخواهی و باز رو نخواهی رسید و پسر میگر
بجری که برای تو مقرر گردید بعد از آن با اصحاب خود فرمود که ایها الناس خدا بنم هیچ پیغمبری مبعوث ننمود مگر اینکه قوم خود را از دجال رسانند
و خدا بنم او را تا برمان شما ناخبر شود پس مروی بر شما مشبه شود یعنی بالوهیت او چنانچه اذاع خواهد کرد اعتقاد میکنند زیرا که پروردگار شما کور
بخت بدر رسیده که او را از گوشه که ما بین دو کوشش بکمال راهیشتا سوار شد خروج میکند و با و بی شیشه و آتشی و کوه از نان و در د خانه پر
از آب میباشد و اکثر با بانی طائفه یهود و زنان و اعراب میباشد هر اطراف زمین را میگردد مگر مکه و مدینه و سنکلا فهای اطراف انها
مؤلف برای توضیح این حدیث بیان ابرار نموده میگوید که حسین بن سعود فرام در کتاب شرح السنه با سند خود از ابی سعید حدیث روایت
نموده او گفته که رسول خدا در انشای این قصه با و گفت که چه خبر می بینی گفت نخه می بینم در روایت آنحضرت فرمود که تحت ابلین را و در رابی بینی بعد
از آن فرمود که چه می بینی گفت و خبر می بینم یعنی وقوع بهم خواهند رسانند و بل خبر دروغ با اینکه در و خبر دروغ می بینم و بجز را منست آنحضرت
فرمود که او را بگذار بد زیرا که امر بر او مشبه شده و معنی قول آنحضرت که چیزی در دل پنهان داشته برای آنکه انرا از تو پرسی انست که از
آنچه تو می بینی انست بدخان مبین را در دلش قصد کرده بود او در جوابش گفت که آنچه در دلش قصد کرده دود است زیرا که دخان بمعنی دود است
یعنی گفته که عیسای بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانند پس بنا بر این احتمال هست که مراد آنحضرت کشته شدن او باشد در کوه
دخان زیرا که ابن ابی سناکان چنان داشت که او در جالت لهذا در جواب آن حضرت گفت که مراد دود است یعنی کشته شدن بنی زبرا که
دخان در کتاب شرح السنه در تفسیر قول آنحضرت که از اجل خود تجاوز نخواهی آورده که خطاب به گفته که این کلام بد و وجه مجملست یکی انست که بزر
و انداز تو نمیرسد اینکه پاره عینها را بدانی تا از جهت وحی که مشوه انباشت و نه از جهت الهام که از خواص اولیاست و آنچه که بزر بانی جار کرد
شیطان انرا بقلب می انداخته و او هم انرا از رسول خدا شنید در وقت که انرا پیش از ورود آنحضرت بقریه نخل با صحاب خود میفرمود و وجه دیگر
انست که قضا و قدر الهی را در خصوص نفس خود کارها خویش نمیتوان تغییر دهنی و ابو سلیمان گفته که آنچه که در توجیه این حدیث بنظر من میرسد انست
که این قصه در ایام مصلحه رسول خدا با یهودان و خلفاء ایشان واقع گردید و این صباد هم از ایشان بود با اینکه بکارهاشان خلعت
منمود و ادعا کا می نمود و این خبر هم بر رسول خدا میرسد پس آنحضرت بمقام امتحان وی را آمدن با این سوالات که مذکور گردید امتحان نمود
او را بجز گفتن در آورد و انست که او را باطلست و از جمله ساحران یا کاهنانست یا از کسانست که در صورت انسان بنزد ایشان میباشد و یا
اختیار ایشان میگوید یا از کسانست که شیطان با ایشان مراده میکند و بعضی خبرها بزر بانی جار میگردند و قبکه آنحضرت قول او را
بر او در شسته نمود و فرمود که در و خار شود تو از قدر خود هرگز تجاوز نخواهی کرد مراد آنحضرت از این کلام انست که این خبر را که او را د شیطان
بزر بانی جار می نموده انست که از جهت حق گفت او خالتهای چند بود در بنی زبرا که از انجا خبرش مطابق واقع میشود و در بعضی دیگر خطا میکند چنانچه
او خودش گفت که من خبری نباید دروغ در آنحال آنحضرت فرمود که امر بر تو مشبه شد مجلا اوفشراست که خداوند عالم سناکان خود را با این
امتحان میکند تا اینکه هلاکت هلاکان و نجات ناجیان بعد از اقامت حجت و برهان و جوشیدن در بون انما ان باشد چنانچه قوم مؤمن در زمان

باب علامات ظهور و خضر

۲۱۵

خوبش با کونالها امتحان کرده شدند پس بعضی از ایشان بان فریفته گردیدند و هلاک شدند و بعضی دیگر که خدا بندگان را هدایت نمود و کلمات
نجات یافتند کلام بوسلیمان باخر رسید **مؤلف** گوید که علماء اهل سنت اختلاف کرده اند در اینکه همان ابن عباس است و جلال باخر او است و جلال
از ایشان قائل شده اند باینکه جلال غیر ابن عباس است زیرا که چنین روایت شده است که از عیسی بن یونس تیری و بازگشت نمود و در مدینه رفت
نمود و کفن را از روی بر داشتند مردم او را مرده دیدند از ابن سعید حدیثی روایت نموده اند که دلالت دارد باینکه او جلال نیست
و جماعت دیگر معتقدند باینکه او جلال است و این را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده اند **مؤلف** گوید که صدوق علیه الرحمه بعد از
ذکر این حدیث گفته که اهل عناد و انکار مثل ابن خضر را تصدیق میکنند و انرا در خصوص جلال و غیبت او در خصوص باقی بود نشود و این مدتی
طولانی و خروج کرد نشود و از زمان روایت میکنند و امر قائم را تصدیق میکنند و معتقد میشوند مدتی مدید غایب بماند میشود بعد
از آن ظهور میکنند پس زمین را بر اعدال گردانند چنانچه با ظلم و جور پر کرده با وجود اخباریکه در خصوص بیان نام و نشان و نسب غیبت آن
حضرت در این مدت طولانی از رسول خدا و ائمه علیهم السلام وارد گردیده عرض ایشان از این انکار خوا موش کردن نور خدا و باطل نمودن امر وی است
و خدا بندگان را یاد دارد مگر از تمام گردانیدن نور خود هر چند که مشرکین از ناخوش بدارند و اکثر احتجاج و استدلال ایشان در مقام دفع حجت و انکار
وجود شریفش اینست که میگویند که ان احادیثی که در شان قائم نقل میکنند ببار وایت کرده نشد و ما انهارا ندانند ایم چنانچه مانند این سخن
کسانی که گویند که نبوت پیغمبر ما را انکار میکنند مانند ملحدان و براهره دهند و بهود و نصاری بغی میگویند که معجزاتی و براهینی که از پیغمبر خود نقل
میکند و نزد ما بدرجه صحت و ثبوت رسیده و ما انهارا نمیدانیم پس از این جهت بطلان نبوت او را اعتقاد کرده ایم شیخ گوید بناء علی هذا اگر
اهل سنت در خصوص قائم بمالزم اید هر انچه گفتند این طوائف بغی ملحدان و براهره دهند و غیر ایشان در خصوص نبوت رسول خدا و ایشان
لازم آید و حال اینکه ایشان در عدد از اهل سنت بیشتر اند و ایشان نیز در مقام استدلال میگویند که موافق مقتضای عقل ما نیست اینک کسی
در زمان ما پیش از عمرها اهل این زمان عمر نماید و عمر صاحب ثما بغی قائم بنا بر این اعتقاد شما از عمرها اهل این زمان نموده در جواب گوئیم که شما
تصدیق میکنند اینرا که جلال است اینک جلال در ایام غیبتش پیش از عمرها اهل زمان عمر نمایند لیکن مثل انرا در خصوص قائم تصدیق میکنند
با وجود این اخباریکه در خصوص وجود آنحضرت و غیبت و طول عمر و ظهور او بعد از این برای بر پا داشتن امر الهی از رسول خدا و ائمه وارد گردید
و با وجود اخباریکه در این خصوص روایت کرده شد از جمله اخباریکه در این کتاب ذکر نمودیم و با وجود خبر صحیحی که از رسول خدا نقل شده که ان خبر
فرمود که هر چه در میان امتان گذشته بوده مثل ان در ائمت من طایفه القتل بالنسل واقع شده و در زمان گذشته از انبیا و اولیا کسانی بودند که
عمرها طولانی داشتند چنانچه نوح ۹۰۰ هزار و پانصد سال عمر نمود و قران مجید ناطقت باینکه بقصد و پناه سال در میان قوم مکت نموده
انکه در حدیث ذکر کردیم مرویست اینک در قائم ۴۰۰ سنی است از نوح ۴۰۰ سال طول عمر است پس چگونه امر قائم ۴۰۰ و طول عمر او را انکار میکنند و لیکن امثال
انرا پایه امور که موافق مقتضای عقل نیستند تصدیق مینمایند بلکه برایشان لازم است که باینها اقرار نمایند زیرا که اینها از رسول خدا و
شده هم چنین برایشان لازم است اینک بقائم اقرار نمایند زیرا که کفایت آنحضرت هم از رسول خدا و روایت شده و مقتضای کلام عقل است و عقل
اینکه ممکن بداند اینرا که اصحاب کفایت و نه سال در غار مکت نمایند و این را تصدیق نکرده اند مگر از طریق سمع یعنی از راه دلیل نقلی
پس چرا وجود و طول غیبت و ظهور قائم را نیز از راه سمع تصدیق میکنند و چگونه تصدیق میکنند اخباریکه از و سبب این مسئله و کتب اخبار
وارد شده در خصوص باره چیزها منع که هیچیک از اینها در قول رسول خدا و صحیح نیست و تصدیق میکنند اخباریکه از رسول خدا و ائمه
وارد گردیده در خصوص قائم و غیبت او و در اینکه آنحضرت ظهور میکنند بعد از آنکه اکثر خلافت در خصوص وی شک میکنند و از اعتقادی که در
باره او کرده بودند بر میگردند چنانچه اخبار صحیح از ائمه باین ناطقت و انکار این دلیل نیست مگر از راه مبارزه و در مقام دفع حق و چگونه تا
نمیشوند باینکه وقتیکه در زمانه بدین شد چیزی که در خصوص ان احتمال طول عمر داده شود هر انچه واجب لازم گردید باینکه سنت و طریقه را از این
مخصوص طول عمر و مشهورترین جنبه این زمان جاری و جنبه مشهور تر از جنبه قائم نیست زیرا که آنحضرت در مشرق و مغرب را لایس که باینکه
او اقرار دارند و کسانی که او را انکار میکنند مذکور است و قبلیکه نوح غیبت برای قائم که امام دوازدهم است با وجود روایت صحیحی که از رسول
وارد شده دروغ و باطل گردید لازم آید که نبوت رسول خدا هم دروغ و باطل شود زیرا که آنحضرت غیبت قائم را خبر داده و ادر هم بنا بر کمال
مخالفتان واقع نشد و قبلیکه کذب آنحضرت معاذ الله در خصوص یکیز ثابت شد لازم گردید که پیغمبر نباشد و چگونه تصدیق میکنند خبر آنحضرت را در
حضور خمار که آنحضرت فرمود که او را طایفه طالمان خواهند کشت و در خصوص امیر المؤمنین که در پیش مبارکت با خون سرش خطاب خواهد
و در خصوص حسن که باز هر کشته میگرد و در این امام حسین که با ششصد و شصت شهادت میرسد و تصدیق میکنند خبر آنحضرت را در خصوص
قائم و غیبت او و بیان نام و نسب وی بلکه آنحضرت در همه سخنانش راست گوشت و صحیح میشود ایمان بند مکرر و وقته که از کرده پیغمبر و حکم او
دلالت نمود و در همه امور نسبت باینحضرت در مقام تسلیم باشد و در افعال و اقوال و غیر شک و ریب نکند و اینست معنی اسلام زیرا که اسلام

باب علامات ظهور و خسر

همه میشوند لیکن هر طایفه از اینان خود میشوند منتهی مد غرض کردم که بنابر این کس باقی تمام مخالفت نمیکند زیرا که بنامش ندا کرده میشود که ابلیس
ایشان را بحال خود نمیکند و حتی در آخر شب ندا میکند و سبب آن ندا بطایفه خلافت است همانند از **عرو** گفت که کوبید که ظاهر اینست که عبارت
حدیث آخر روز است نه آخر شب یعنی ندای ابلیس در آخر روز واقع خواهد شد چنانچه بعد از این در اخبار مذکور میشود پس مضمون اینست که این
از نسخه نویسی است صادر شده و در بعضی نسخها که بنظر مرسیه این خبر ذکر شده در کتاب مذکور از صاحب لویه و از عم خویش او از این خبر
او از این اذیت روایت نموده که صادق گفت که پدرم گفت که امیر المؤمنین فرمود که پس از بکر خوار که مادر او لی بنی الله باشد از ادای این خبر
میکند او مرد است مستوی القامه و کلفت سر و رخت صورت یعنی رویش بخوبی است که هر که ببیند وحشت میکند و در رویش نشانه ابله
اگر به بیگانگان میکند که کور است و نامش عثمان و نام پدرش عیسی است از اولاد ابی سفیان پس خروج میکند تا اینکه بر زمین مقرر و معین یعنی
رویش بخت یا کور نمیشود و در بالا میسر ایستاده بکشد در کتاب مذکور از **همدانی** او از علی او از پدرش او از ابن عمر او از حماد او از عیسی بن یزید روایت
نموده او گفته که صادق بن فرمود که اگر سقانی را بر بیضی هر این خبرت برین خلافت را بدین رنل رویش سرخ و چشمش کیود است و ظاهر یکایکی خدا افرا
میکند لیکن سبب افعال بقیه و افعال شیعیه مستوجب اتق در رخ کرد و خباثت بجای میسرند که کبراته ولد خویش را از برتر اینکه مباد ایجاب او شد
بدهند زن در کور میکند در کتاب مذکور از پدرش و این ولید در یکجا ایشان از محمد بن ابی القاسم او از کوفی او از حسین بن سفیان او از قیس بن
او از عبدالله بن ابی منصور روایت نموده او گفته که نام سفیان از صفای بر سپید فرمود که انا من جملة کار دارم و قبکه بخوان پنج شهر از شهرها
کرد مشق و محض و فلسطین و ارون و قصرین باشد نصرت کردند در آنوقت منتظر فرج باشند عرض کردم که ایام مدت سلطنتش نه ماه است
فرمود نه و لیکن هشت ماه سلطنت میکند و بکر از آن بنی عیسی و در کتاب مذکور از صاحب لویه و از عم خویش او از عم خویش او از
صادق روایت نموده که آنحضرت فرمود که صدای جبریل از آسمان میباشد و صدای ابلیس از زمین و شما بصدا اول تابع شوید و حدیثی است که از آنکه
بصدا دوم فریاد باشد در کتاب مذکور از ابن مویکل او از حمزه او از ابن عیسی او از ابن محبوب او از ثمالی روایت نموده او گفته که بخد مت صدای
عرض کردم که با فرمایید که خروج سفیان از جمله امورات محموله است یعنی باید واقع بشود فرمود اری چنین است و اختلاف بنی عباس
قتل نفس بکبر و خروج قائم هم از امورات محموله هستند عرض کردم که ندانم چگونه خواهد شد فرمود که ندانم که در اول روز از آسمان
ندا میکند اگاه شوید بدین سنی که حق با علی و شیعه است بعد از آن ابلیس لعین را خواند و زندا میکند که اگاه شوید بدین سنی که حق با
سفیان و اتباع است و احوال آنانکه باطنشان خبیث است در شناختن حق متک میکنند در کتاب مذکور از ابن ولید او از ابن ابان او از
اهواز او از نظر او از یحیی حلی او از حکم خباط او از محمد همام او از دردا او از ابی نصر روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این
امرد و علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگر افتاب در یازدهم آن و اینگونه خسوف و کسوف از وقت فرود آمدن آدم بر زمین
تا اینوقت واقع نشده پس در آنوقت حساب میخان باطل میشود زیرا که بقاعد اهل هیت و تخم خسوف ماه باید بنه ماه یاد ریزد یکی انواع شود
و کسوف افتاب در آخر آن پس وقوع خسوف ماه در پنجم و وقوع کسوف افتاب در یازدهم موجب حساب میخان است **محمد بن ابراهیم** در کتاب الغیبه
از ابن عقیل او از قثم بن محمد او از عیسی بن هاشم او از ابن جبر او از حکم بن ابی اوز و در برادر کجی مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب کالدین
بدین اسناد از اهوازی او از صفوان او از عبدالرحمن بن حجاج او از سلیمان بن خالد روایت نموده او گفته که از صادق شنیدم میفرمود که در
پیش ظهور قائم دو نوع مرگ بجای آورد یکی موت آحر و دیگر موت ابیض خلافت را بنوعی فرامیگیرد که از هر هفت نفر پنج نفر خلافت
میشوند موت آحر شمشیر و موت ابیض طاعون در کتاب مذکور از ابن مویکل او از سعد ابان او از بنی او از پدرش او از ابن عمر او از ابی ابوب
او از ابی بصیر او از صادق نقل نموده که آنحضرت فرمود که در پیش از قیام قائم در پنجم ماه رمضان افتاب نکست خواهد شد **عرو** گفت که
که احتمال هست که خسوف و کسوف افتاب هر دو واقع شوند آنحضرت کسوف افتاب آنها بیان فرموده بنابر این با خبرها گذشته منافع ندارد
و کان که آنحضرت خسوف ماه را در این حدیث بیان فرموده باشد لیکن سبب سهو راوی سفت شده در کتاب مذکور باین اسناد از ابی ابوب او از
ابی بصیر و محمد بن مسلم روایت کرده ایشان گفته اند که از صادق شنیدم میفرمود که این امر ظاهر نمیشود تا وقتی که دولت خلافت از دین
خودشان بر گردند و مرند شوند پس آنحضرت گفته شد که وقتیکه دولت خلافت از دین بدر رفتند چه قدر میماند یعنی چندان باقی میماند که
فرمود اباراضه نمیشوند باینکه شما در آن نک باشد که باقی ماندن شیع طوبی در کتاب الغیبه از فرق و او از نظری است مروز او از ابی طلحه
محمد روایت نموده او گفته که عبدالله بن لطفه بیا خبر داد از ابی رزعه او از عمار بن ابی اسر که عمار گفت که دولت اهل بیت پیغمبر در آخر زمان ظاهر خواهد
شد و برای آن علامتهای چند است و قبکه آنها را بدید در جای خود نان بنشیند و دستها و زبانهای خود را آنکه بدارد تا وقتی که آن علامت
بگذرد پس وقتی که اهل روم و طایفه تره عباد فتنه را بر شما ها را بکنند و لشکرها را بر شما شدند و خلفه شما که بفرار هم آوردن اموال خود
است و فتنه نمود و مردی در سن کردار در جای دی نشست پس بعد از چند سال از سبیش بدو میروند و زوال دولتشان یعنی بنی عباس

چهارم

پنجم

ششم

هفتم

هشتم

نهم

خبر

ماه در روز میان مباد طول بسیار فرمود نه شب پنج طوسه در کتاب الغیب از فضل او از محمد بن علی او از سلام بن عبد الله او از ابی بصیر او
 بکر بن حرب او از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که دولت بنی فلان یعنی عباس را نبشود و او قیامت بروی یکدیگر شمشیر کشند و قیامت با
 همدیگر مخالفت نمودند انوقت دولتشان پامال گردد **ششم** معبد در کتاب ارشاد و شیخ طوسه در کتاب الغیب از فضل او از بنی فطی او از ابی الحسن
 رضا ۴ روایت نموده اند که آنحضرت فرمود که از جمله علامات خارج حادثه است که در میان الحرمین یعنی مدینه و مکه واقع میشود عرض کرد که
 از حادثه کدامست فرمود در میان الحرمین تقصیر و نزاعی اتفاق میافتد و در آن نزاع فلان شخص بازده او را و او را فلان بقتل میرساند ظاهر اینست که ایشان
 از اولاد بنی ساسانند اینهم در نزد و کتاب مدکور از فضل او از ابن فضال و از ابی جبران ایشان احمد بن عیسی او از ابراهیم بن عمر بن ابی بصیر او
 صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که سلطنت اینجا است زایل نمیشود تا وقتی که مردم را روز جمعه در کوفه عرض نموده بیدار کنند کوفیها سرها
 گشتگان را میبینند که در میان مسجد و کاکین و صایون فروشان افتاده **ششم** طوسه در کتاب الغیب از فضل او از جبهه او از ابی عمار او از علی بن
 الجعفر او از عبد الله بن شریک غامری او از عمر و دختر فیل روایت نموده او گفته که از حسن بن علی علیهما السلام شنیدم میفرمود که این امر که منظر ظهور
 از شنیدن واقع خواهد شد تا وقتی که بعضی از شما از بعضی دیگر بگریزی نباید و بعضی از شما بر بعضی دیگر لعن کند و بعضی دیگر بر بعضی تقصیر
 و بعضی دیگر بکفر بعضی دیگر شهادت دهد عرض کردم که بنا بر این در آن زمان خبر نمیشود فرمود که هر خبری که در آنوقت است زیرا که در آن زمان تمام
 ظهور میکنند و همه اینها را بر میدارد در کتاب مدکور از فضل او از علی بن اسباط او از محمد بن ابی البلاد او از علی بن محمد او دای و از پدرش او از جبهه
 روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ۴ فرمود که اندک پیش از ظهور قائم ۴ موت آخر موت ابیض واقع میشود و در میان مملکت مباد یکی در وقت شب
 در وقت زراعت و دیگری در غیر وقتش رنگ آنها مانند خون سرخ میباشد موت آخر قتل بمشیر و موت ابیض طاعون **ششم** معبد در کتاب ارشاد
 از محمد بن ابی البلاد مثل این روایت نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیب از علی بن حسین او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن او از محمد بن علی کوفی او از او
 مثل این نقل کرده **ششم** طوسه در کتاب الغیب از فضل او از نصر بن مزاحم او از ابی لهیه او از ابی ذرعه او از عبد الله بن زرین او از عمار بن یاسر ۴ روایت کرده
 او گفته که دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شهادت از زمان واقع خواهد شد پس مالاد رجاء خود بنشینند و خودمان را نگه دارند از اینکه در روز زمین لشکر
 کشی بکنند و قیامت طغیان از اهل روم با هم در افتادند و جنگ در روز زمین بسیار کردید و ناکند در حصار دمشق ندا کرد که وای بر شما از شری که
 نزدیک شد و دیوار مسجد دمشق خراب کردید انوقت رسیدن فرج نزدیک باشد با اینکه انوقت برای لشکر مهیا باشد در کتاب مدکور از ابن ابی جبران
 او از محمد بن مسنان او از ابی الجارود او از محمد بن بشیر او از محمد بن خفیه روایت نموده او گفته که بخندم آنحضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشیدنا
 بکه ظاهر نخواهد شد چون سخن را از من شنید سر را چنانید بعد از آن فرمود که این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه روزگار هنوز با اهل خویش
 شدت و محنت نرسانند و از کجا واقع میشود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز یکدیگر جفا نموده اند و این امر از کجا ظاهر میشود و حال آنکه
 هنوز سلطان جور و ستم نکرده و حال آنکه هنوز زندگی از شهر قزوین بریاست برخواسته تا اینکه پرده ناموس اهل انجارا بدر و بزرگان ایشان را
 که نام گرداند بطوریکه کوبایه پیچیده اند و حصار انجارا تغییر دهد و بیاید و بهای انجارا را بکشد و در آنوقت هر که از او بگریزد هر اینها را را میباید
 و میگردد و هر که با وی بجنگد در دستش کشته میشود و هر که از او گوشه گیرد هر اینها فیر و بچه بگریزد و هر که با او تبعیت نماید کافر میشود و حق ایشان
 دو فرقه میشود فرقه بر دین خود میگرد و دیگری بر دین خویش **ششم** معبد در کتاب ارشاد و **ششم** طوسه در کتاب الغیب از فضل او از حسن
 بن محبوب او از عمر بن ابی مقدم او از جابر جعفی او از ابقر ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که در میان خود بنشین و دست و پای خویش را چنان نواز
 که به بینی انعامها را که الحال برای تو ذکر میکنم و تو را چنان نمی بینم که آنها را در پای و از علامات آنها هستند که بنی فلان یکدیگر میمانند و ندا
 کنند از ایشان با خرف و فرج ندای میکنند و صدای وی از سمت ناحیه دمشق بشناید و ده از جاسیه نام از دهات شام بزمین فرو میرود و بعد
 از بنی ترکان که برادران دینی شما اند و میاورند تا اینکه در شهر جیره فرو میمانند و خا رجایان اهل روم و میاورند تا اینکه در رمله منزل
 کنند پس در همین سال در هر زمینی از نواحی مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع میشود و اول سرزمینی که خراب خواهد شد شام است در آنوقت
 اهل شام و غیر ایشان سرگروه میباشند و در زیر سر بیدار ابقع و او مردیست بلو بدین و دیگری بیدق اصهب و او مردیست سرخ مو و سر
 رنگ و سیاه بین بیدق سفایست **ششم** طوسه در کتاب الغیب از احمد بن علی رازی او از مقانع او از یحیی بن احمد او از حسن بن حسین او از عبد الله
 بن بکر او از عبد الملك بن اسمعیل اسدی او از پدرش روایت نموده او گفته که سعید بن جبیر بن خرداد گفت که در سالی که مکه ظهور میکند
 بیست و پنج بار باران مبارک بطوریکه اثر و برکت آن ظاهر میشود و از کتب الاخبار روایت شده که او گفت و قیامت از بنی عباس مرد عبد الله
 نام که صاحب عین است سلطنت میرسد هر اینها ابتدا و انتهای دولتشان با او است و او مفتاح فناءست و قیامت نامه او در شهر شام خوانده
 که این نامه است از جانب نبی خدا عبد الله امیر مؤمنان هر اینها بعد از آنکه بشما خبر میرسد که نامه در مینر مضر خوانده کرد بدین هیچ که این نامه است
 از نبی خدا عبد الرحمن امیر مؤمنان و در حدیث دیگر گفته که سلطنت باین بنی عباس است تا وقتی که خبر بشما برسد که در مضر نامه خوانده شد بدین هیچ که این

و از عبد الله بن جعفر

و از ابی بصیر

خبر غایب

خبر غایب

و از کجا واقع میشود

و از کجا واقع میشود

و از کجا واقع میشود

و از کجا واقع میشود

و از کجا واقع میشود

مؤلف

مجله

تألیف

مجله

کتاب

تألیف

مجله

اواخر

خبر

و غیره

نامه این از بنده خدا عبد الرحمن امیر مؤمنان و قبط که این واقع شد باینکه در ولایت شان با خبر رسیدن خبر قبط که در اول روز نامه از جانب بنی عباس خوانده شد که این نامه اینست از بنده خدا عبد الله امیر مؤمنان هر این منتظر نامه باشد که در آخر همان روز بر شما خوانده میشود بدین هیچ که این نامه اینست از بنده خدا عبد الرحمن امیر مؤمنان راوی گوید که وای باد بر عبد الله از خروج عبد الرحمن مؤلف گوید که مراد از صاحب این است که اول ناصح حرف عین است و مراد از اینکه ابتدا و انتهای دولتشان با او است اینست که در اول دولتشان و در آخران خلافت با عبد الله نامست چنانچه اول خلفاء ایشان ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بود و آخر ایشان عبد الله مستنصر بود ملک بنی هاشم و صبح سایر فزات این خبر بر احوال حاضر و ریشته ریز آنکه از کتب اخبار روایت شده و سندش نامعلوم نیست در کتاب الغیبه آورد که جد از پیش از خروج او مرگ معروف بعوف سلمی در سر زمین جرین خروج میکند و منزلت در تکریت و آن شهر است بنامین بغداد و موصل و کشته شدن در مسجد مشوق میباشد بعد از او شعب بن صالح از سمرقند خروج میکند بعد از آن سقیا ملعون از وادی بایر خروج نمیدارد و از لاد عبثه بن ابی سفیان است و قبط که امر سقیا ظاهر کرد بدینکه خود را بنیان میکند بعد از آن خروج نمیدارد کتاب مذکور آورد که از رسول خدام مرویست که آنحضرت فرمود که در قرین خروج میکند مردی که نامش نام پیغمبر است از پیغمبران و خلافت با طاعتش شتاب میکنند و مشرکان و مؤمنان از نزد وی میگریزند بجهت آنکه کوهها از ایشان پر میشوند شیخ معتمد از ارشاد و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از بن شاذان و از احمد بن محمد بن ابی نصر و از ثعلبه و از بدر بن خلیل از روایت کرده او گفته که با فرمود که پیش از بنام قائم دو علامت ظاهر میشود که مانند آنها از وقت فرود آمدن آدم بر زمین تا حال واقع نشده یکی کسوف آفتاب در نیمه ماه رمضان و دیگر خسوف قمر و آخر آن در آنحال مرگ عرض کرد باین رسول الله قاعد چنانست که آفتاب در آخر ماه و ماه در نیمه ماه گرفتار میشوند فرمود باینکه که میگویند دانا هستم لیکن آنها دو علامتی و اینها اند که از وقت فرود آمدن آدم بر زمین تا حال واقع نشده اند محمد بن ابی هب در کتاب الغیبه از بن عقیق و از علی بن حسن و از محمد و احمد بنان حسن ایشان از پدرشان و از ثعلبه بن مهیون و از عبید بن خلیل و از باقر مثل این را روایت کرده کلیه در کتاب کاف از چند نفری از ایشان از سهل بن زنی و از ثعلبه و از بدر مثل این را روایت کرده شیخ معتمد در کتاب ارشاد و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از فضل و از ابن اسباط و از حسن بن جهم نقل نموده او گفته که مرگ از ابی الحسن برسد کی فرج خواهد شد آنحضرت بمن فرمود که کدام بکبر میخواهی بطریق تفصیل بیان تمام باین طریق اجمال عرض کردم که اجمال بیان فرمود فرج در وقت است که بیدارها قیام در مصر و بیدارها کند در خراسان بجیش اند راوی گوید که شد دارم در اینکه آنحضرت کند را ذکر نمود با غیر این شیخ طوسی کتاب الغیبه از فضل و از ابن محبوب و از ابی بطنیه و از ابی بصیر و از صفان روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور قائم خط سالی واقع گردد که خرما در سرد رخت نارسیده خورده میشود پس در آنوقت سکایت مکن در کتاب الغیبه از فضل و از احمد بن محمد بن عمر بن سالم و از ابی بن علی و از ربیع و از ابی بدر روایت نموده که او گفته که اهل حبش بدین الله را بنیامین دهند و از آنجا میروند و حجر الاسود از جایش برداشته گردند و در مسجد کوفه منصوب میشود در کتاب مذکور از فضل و از ابن ابی عمیر و از ابن ابی نضر و از محمد بن مسلم روایت کرده او گفته که از صفان شنیدم میفرمود که بنیامین بعد از ظهورش بر سر مملکت بغداد مدت حمل زن یعنی مملکت میشود بعد از آن فرمود استغفر الله بلکه بعد مدت حمل اشتر مملکت میشود و آن از جمله امورات محصوره است باید واقع بشود در کتاب مذکور از فضل و از اسمعیل بن مهران و از عثمان بن حمله و از عمر بن ابان کلیه از صفان روایت کرده که آنحضرت فرمود که گویا سقیا را باینکه فرمود صاحب سقیا را می بینم که در این شهر شما که کوفه باشد فرود آمدن مناد ندا میکند که هر که سر سقیا را از سقیا بن علی بن ابیطالب نبرد من اند هزار درهم بامید هم بدین در آنوقت همه با هم سایه را میگیرند میگویند که این از ایشان است پس کردند را میبرد و هزار درهم در عوضان میبرد آگاه شوند بدینکه قوام امور سلطنت هاشماد را از میان مکر باغات و باره اولاد زنا کاران و کویا صاحب نقاب نگاه میکنم عرض کردم که صاحب نقاب کیست فرمود مردیست از شماها که با غنفا شماها قابل میشود و نقاب میاندازد و شماها را بدام هلاکت میکشد و شماها را می شناسد شماها را و را نمیشناسید و بسبب غیبت و بد کوی شماها را یکبار بغض ظاهر چهار میکند آگاه شوند بدینکه او میباشد مکر پیر زن زنا کار در کتاب مذکور از جماعه ایشان ابی مفضل شیبی و از ابی نعیم نضر بن عصام بن معمر عمری و از ابی یوسف یعقوب بن نعیم بن عمر و قرقاره کاتب ایشان از احمد بن محمد است و از محمد بن احمد و از اسمعیل بن عباس و از مهاجر بن حکیم و از ابی جعفر محمد بن علی روایت نموده او گفته که علی بن ابیطالب بمن فرمود و قبط که در شام در نفر صاحبی اعتریفیم در افتادند هر این مخالف ایشان اینی میشود از باب خدا را خیال گفته میشود که سکوت کنند و آرام بگیرند بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد که صد هزار نفر کشته میشوند خداوند عالم اینا این قصه را برای مؤمنان رحمت و پیر کافران عذاب نعمت گرداند و در آنوقت با مدن اشهب سواران و بیدارها زد منتظر باش که بر سر از جانب مغرب رؤیا دارند و اینک شما

وارد میشوند پس را بنحال منتظر باشند بفرودن زمین ده را از دهاات شام که نامش خرمشاست و قبکه این واقع کرد بدخروج پسر زنجیر
 خوار ازادی باین منتظر باشند در کتاب مذکور از قرقاوه از محمد بن خلف از حسن بن صالح بن اسود از عبد الجبار بن عباس همدانی او را
 عقارد هفت روایت نموده او گفته که باقر فرمود که مکث سینه ای را در میان خود مان چه قدر میباید گفت مدت حمل زمان که نه ماه باشد فرمود
 ای اهل کوفه چه خوب داناهستید باین خبر **مؤلف** گوید که اختلاف اخبار در خصوص بیان مدت سلطنت سینه ای از این راهست که بعضی
 از آن اخبار از راه نبطه صادر گردید زیرا که سینه ای مدت سلطنت او در اخبار اهل سنت مذکور است اینکه مدت سلطنتش مدت استغفار
 و استعظام امر سلطنت است و این بحسب اخبار مختلف میشود در خبر ایند موسی بن اعین و جبرکد شنه محمد بن مسلم باین وجه سیم اشارت
 در کتاب مذکور از قربان از اسمعیل بن عبد الله بن ميمون از محمد بن عبد الرحمن از جعفر بن سعد کاهلی از اعش از بشر بن غالب و
 کرده او گفته او گفت سینه ای از شهر گاروم روم مبارک در حالیکه بدین ضاربه داخل شد و چلیپا بگردن او نبطه و او است و انوقت سلطان
 زمان در کتاب مذکور از احمد بن علی رازی از محمد بن اسحق مفری از مقانی از بکارا و از ابرهم بن محمد از جعفر بن سعد است و از پدرش
 او از ضاد بن ۲ روایت نموده که آن حضرت فرمود که در سال که برای شما فتح و فتح خواهد شد اب لا میباید تا اینکه به تنگنا کوفه داخل میشود که
 کتاب مذکور از فضل از عثمان احمد مال از ابرهم بن هانی از نغم بن حماد از سعید ابی عثمان از جابر از ابی فراس روایت کرده که آن
 حضرت فرمود که صاحب نبطه سینه ای از خراسان میباشد در کوفه منزل میکند و قبکه میگردد باو پیغام میدهد که بیا باین بیعت کن
 کتاب مذکور از قرقاوه از محمد بن خلف از حماد از اسمعیل بن ابان از از سینه ای بن ابرهم جری روایت کرده او گفته که از پدرم شنید
 میگفت که نفس زکریا بواسطه زوال محمد نامش محمد بن حسن بن محمد بن قیس و قبکه قوم اشرا را ورا کشند هر انچه برای ایشان نه در
 عذر خواهی میباشد و در روز زمین باری کشند بفرز غضب الهی بر ایشان نظر بحکم القدر باین وجوه بهم میرساند لهذا کسی از فدیهان انما
 نزد پروردگار عالمیان برای ایشان شفاعت نمیکند و در روز زمین هم باری کشند برای ایشان پیدا نمیشود پس در انوقت خدا باین نام مال محمد
 را مبعوث میکند تا انجا که در نظرها از سرزمین تراند بفرز در نظرها ایشان عاجز و سید است و با هستند و قبکه خروج نمودند خلافت بر
 ایشان کریم میکنند زیرا که چنان کان میکنند که ایشان بجهت عاجز و سید است و باین در دست دشمنان گرفتار و دستگیر میشوند لیکن خدا
 بنهم مال مثنی و مغرب را بجهت نصرت ایشان میدهد اگاه شود بدو سینه ای که ایشانند مؤمنان جعفری و اگاه باشد بدو سینه ای که بصر بن جابر
 در آخر زمان خواهد شد از قرقاوه از عباس بن یزید بخرا از از عبد الزان بن قحام از از معمر از ابن طائوس از از علی بن عبد الله بن عباس
 روایت کرده که او گفت که مهگم خروج نمیکند تا وقتیکه با انتاب اینی و علامه طلوع نماید علی بن طائوس در کتاب کشف البیّن گفته که حدیثی بخط
 محبت اخباری محمد بن مشهد بانم از ابی اسناد خود از محمد بن قسم از از احمد بن محمد از از مشایخ خود ایشان از سلیمان اعظمی از جابر بن عبد الله
 روایت نموده او گفته که انس بن مالک بن خرداد و او حد متکار رسول خدام بود گفت و قبکه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از جنگ هجران مر اجبت
 کرد در بر انافز و آمد و در انجا راهی بود و در سر کوهی منزل داشت و نامش جباب بود چون صد الشکر را شنید از منزلش بیرون آمد و بشکر انحضرت
 نگاه کرد مضطرب گردید در انحال با کمال سرعت از بالا می کوه فرود آمد و گفت که ایند کبیت و ربی این لشکر که امست در جواب گفتند که این
 مرد امیر المؤمنین است از جنگ هجران بر کشته شد جباب با کمال شتاب مردم را بزیارتگاهان خود را بخدمت انحضرت رسانید انستاد و گفت السلام
 علیک یا امیر المؤمنین حقا حقاً بفرستاد بر تو باد ای آنکه با حق و راستی امیر مؤمنان انحضرت فرمود که تو از کجای دانی که من با راستی و حق امیر مؤمنان
 عرض کرد که این را علمای ما با خبر داده اند فرمود یا جباب او گفت نام را از کجای دانی فرمود که حبیب من رسول خدام من خرداد عرض کرد که دستش را
 در از کن تا بدست تو اسلام قبول نمایم پس گفته که کواهی میدهم باینکه خداوند کردگار بگانه است بشیر لب و محمد فرستاده او است و تو علی بن ابیطالب
 و حق و انحضرت فرمود که در کج منزل دار عرض کرد که در سر کوه فرمود که بعد از این دیگر در انجا سکینه ممکن و در انجا مسجد بنا کن و انرا با نام معمارش
 بنام بن معمار برانام انرا ساخت لهذا با برانانامید کردید بعد از ان فرمود یا جباب از کجای میخوری عرض کرد از دجله فرمود چرا در انجا چشمه یا جباب
 نمیکند عرض کرد که هر دفعه که جاه کندم انبر اشور دیدم فرمود که در انجا چاه بکن پس شروع بکندن نمود تا گاه سنب بزد که از بر خال نمایان شد
 توانستند انرا از جابش بکنند پس انحضرت خود شرا از انکند تا گاه از برش چشمه ظاهر شد که از غسل شیرین تر بود پس فرمود یا جباب اب خود را
 بابد از ان چشمه باشد یا جباب اگاه باش بدو سینه ای که بعد از این در جنب انبمید تو شهر بنام میشود که ظالمات و جباران در انجا بسیار میشوند
 ان ببلاهای بزرگ مبتلا میشوند حتی در هر جمعه هفتاد هزار زنا واقع میگردد و قبکه بد کرداری ایشان شدت نمود راه مسجد ترا می نمایند و
 را خراب میکنند مگر کافری چون اینهارا کردند سه سال از حج باز داشتند میشوند و همدان انما شان بنمورد و خداوند مرد پر از اهل سفی
 بر ایشان مسلط گرداند بطوریکه هیچ شهری داخل نمیشود مگر آنکه او را خراب اهلش را هلال میکند بعد از ان بارد بکری سبوی اهل انجا بر میگردد
 بعد از سه سال بجهت و غلا مبتلا میشوند بعد از آنکه شفت شد باینسان رو میدهد و تا به طائفشان با خبر میرسد بعد از ان امر د باز بسو ایشان

مفسر

مفسر

مفسر

مفسر

۱۹۲

۱۹۲

۱۹۲

بر مینگرد بعد از آن داخل بصره میشود و در آنجا خانه نمیکند از آنجا خوش میدارد و خراب نمیکند و اهلش را هلال میکند و این در وقت است
که شهر خرابه آبادانی نیاید و مسجد جامع در آنجا ساخته شود پس خرابه بصره در آنوقت است بعد از اینها داخل شهر میشود که حاج از آنجا خواهد کرد
و نامش واسطه است پس در آنجا هم مانند اینها را میکند بعد از آن متوجه بغداد میشود و بی خنک و محاربه داخل آنجا نمیکرد بعد از آن خلافت پناه
برند بگونه و هیچ شهر در آنوقت از کوفه امن تر نمیشد بعد از آن امر با کسیکه او را داخل بغداد نموده بود سیو قمر بن بقصد شکافتن آن بیرون آید
در آنحال سفیانی ایشان بر میخورد و ایشان شکست میخورند بعد از آن ایشان را میکشد و لشکر بگونه میفرستد و بعضی را از اهالی آن با طاعت
خود میارزد و مردی از اهل کوفه بغیر جنگ بیرون میاید سفیانی او را در قلعه محصور میکند و اندک هر که بان پناه برود در آن میمیرد و لشکر سفیانی
داخل کوفه میشوند و کثیرا در آنجا نمیکند از مکر اینکه میکشد چنانچه مرکز ایشان بجهت کوچیک از دور و بنظر میارزد و در بزرگی هم در پیش ایشان
نمیشد از آنجا میکند از جهت آن بجهت متوجه میشود تا او را میکشد و بقتل میرساند پس اجاب و آنوقت منظر فرج میاید شد بعد از آن فرمود هیئات
هیئات بغیر از خلافت زمان بعید و مدت مدید ماند و در آن مدت حادثه ها برز و فتنه ها که مانند شب تاریک میاید واقع شوند پس اجاب
هر چه که کنیم در خاطر نگه دار **مولف گوید** که نسخه که اینجاست را از آن نقل کردم مغشوش و مغلوط بود من هم از آن بدین طریق کردم و به تصحیح
نبرد اختم **بنده** حقیق فرج گوید چونکه عبارت حدیث چنانچه **مولف** علیه الرحمه گفته مغشوش بود بلکه غلط صریح داشت لهذا معنی سرفرازی از فقرات
آن معلوم نکردید و از ترجمه آنها اعراض نمودم **حسن بن سلمان** شاکر شهادت علیه الرحمه در کتاب منتخب البصائر از سعدا و از احمد بن محمد و عبد الله
بن عامر بن سعد ایشان از محمد بن خالد و از ابی حنزه ثمالی روایت کرده او گفته که باقر گفت که امیر المؤمنین صبر نموده است که هر که بخواد با ایشان
دجال جهاد و قتال نماید برو و با کسان قتال کند که بکشته شدن عثمان و اهل بصره و آن میگردد بدین سستی که هر که وفات نماید با عتفا دانسته عثمان
با ظلم و ستم کشته کرد بدین هر آنکه با اهل قتال میکند در حال آنکه خدا از او ناراضه و در غضب است و زمانه دجال را در میاید و در آنحال مردی عرض کرد
که با امیر المؤمنین اگر کسی بپیر از وقوع قصه عثمان مرده باشد خالی چگونه است فرمود که از قبرش برانگیخته میشود تا اینکه مظلومی او را قصد نکند هر
چند که بپیر وی بخاک مالیده شود **شیخ** میگوید در کتاب ارساد آورده که اخبار و احادیث در خصوص بیان علامات برای قیام قائم و حوادثی که پیش
از ظهور آنحضرت واقع میشود وارد گردیده از آنجمله اینهاست خروج سفیانی و قتل حنیفه و مخالفت بنی عباس با یکدیگر و ملک دنیا و کسوف آفتاب
در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه در آخر آن بخلاف عادت و خفیه بغیر فروردین زمین دریا باز آید و خفیه در مغرب و آفتاب از وقت ظهر تا عصر
از یک باز میمانند و نفس و کینه در پشت کوفه با هفتاد نفر مرد از صلحا کشته میشود و مردان بنی هاشم در میان رکن و مقام سر بریده گردند و
مسجد خراب گردد و بیدارها سباه از سمت خراسان روی آورند و بجا خروج میمانند و مغرب از مصر ظاهر میشود و شهرها شام را تصرف میکنند و
لشکر زکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میایند و ستاره دمدار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعد از آن کان
خم میاید و دختی نزدیک میاید که در وطن آن بید بگریست و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن همه اطراف انفسخ میشود و آتشی در سمت
مشرق نمایان میشود و آسمان روز با هفت روز در هوا باقی میماند و اغراب عنان قرار و آرام را از سرها خودشان در میارند بغیر فتنه و آشوب
بر میمانند و شهرها را تصرف میمانند و آنها را از تصرف سلطان عجم بدر میروند و اهل مصر برز خودشان را بقتل میرسانند و شام خراب گردد
و سه نفر را بخابیدن سلطنت برافراشته بهم میافند و بید فها قس و عرب بمصر و بید فها کند بخراسان داخل میشوند و لشکر از جانب عرب
وارد میاید و حتی اسبها خودشان را در اطراف شهر قلعه شهر حیره میبندند و بید قهای سباه از مشرق حیره روی میارند و کار فرات شکاف
میشود حتی ایش داخل کوه ها و شکناهای کوفه نمیکرد و شصت نفر کذاب بیرون آیند هر یکی از ایشان ادعای نبوت میکند و دوازده نفر از
اولاد ایللی ایند برای خود ادعا امامت میمانند و مرد بزرگ را از اتباع بنی عباس و رهائین جلولا و خائفین میسوزانند و جبر شط بغداد
از سمت محله کرج بسنه میشود و در آنجا دوازده روز بباد سبها بر میخیزد و زلزله واقع میشود بحدی که کثیرا از آنجا بر زمین فرو میروند و ترس و بیم
اهل عراق و بغداد را فرا میگیرد و در بغداد مرد ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع میشود و مملکت ظاهر نمیکرد و هم در وقتش
و هم بغیر وقتش بزرگان میمانند و ربع زراعتها که میشود و قریه از اهل عجم بهم در میمانند و خونریزی بسیار در میان ایشان واقع میشود غلامها
از اطاعت آنان را بر میروند و آنان خودشان را بقتل میرسانند و جماعه از اهل بدعت منیع شده بوزیر و خول میشوند و غلامان شهرها
آنان علیه میکنند و ندای از ایشان میسرند حتی همه اهل زمین هر طایفه بر میان خویش آنرا میخوانند و در وقت ادعای حج و حجیم آفتاب نمایان می
و مردگان از قبرها بر میخیزند و بیکدیگر میمانند و زبانت میکنند و در آخر این علامات بیست و چهار مرتبه هم باران
اید بر زمین مرده بسبب آن زند میشود و بر کتلهای آن ظاهر گردد و همه آنها از شیعته هم که زایل نمیکرد و در آن ظهور آنحضرت در مکه مستحضر
شد برای اعانت و یاری و جهت و متوجه میباشند چنانچه اخبار اینها وارد گردید و این از این حوادث که مذکور شد محتمل است بغیر باید دانست
شود و بسنه بیست بوجود شرط و این دیگر از اینها مشروط است بغیر بسنه است بوجود شرطی که شرطش موجود گردد و این میشود و اگر موجود

کوفه
من جسر کوفه
حسن بن سلمان
شیخ غیره

در غیر موسی جمع میشوند همین است مضمون این شریفه ایما نگو نوا بان بکم الله جمیعاً از الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا باشد خدا بنام شما را
آورد و در کجای جمع میکنند زیرا که خداوند کرد کار بر هر چیزی در توان است و قیامت که از آنست و سیزده نفر را بجمع میشوند آنوقت مردی از آل محمد
گوید که اینمکه منظر قمر است که اهل ان بعد کار و ستمکارند بعد از آن سبند و سیزده نفر بعد از آنکه عهد نامه و بیدن و اسلحه رسول خدا را
در نزد آنحضرت میبینند آنوقت در میان رکن و مقام باو بیعت میکنند بعد از آن آنحضرت با ایشان از مکه بیرون میرود و وزیرش هم در خدمت
میشود در آنحال منادی از ایشان بنام آنحضرت و ظهور او ندا میکند بنوعی که همه اهل زمین از آن میشوند نام او نام پیغمبر شماست اگر این شما
مستبشر کردد یعنی اگر از نام و ندانند که او قائم است هر این عهد نامه پیغمبر خدا و لوی و اسلحه او و نفس زکیه که از اولاد حسین است بر شماست
نخواهد شد اگر اینها بشما هم مستبشر شوند پس مستبشر نشود صدائی که از ایشان بنام و ظهور او میرسد و پیغمبر از نایب شدن پیاره سادات آل محمد
که از خای سلطنت میکنند زیرا که آل محمد و آل علی را سلطنت بکار خواهد شد و برای دیگران بارهاست پس هر کس از آل محمد که مدعی سلطنت است
بنیعت مکن تا اینکه به پیغمبر از اولاد حسین و مردی را که عهد نامه رسول خدا و بیدن و اسلحه آنحضرت در نزد او است زیرا که آن عهد نامه از حسین
بعلی بن الحسین رسید و از اولاد او با امام محمد باقر بعد از آن خدا بنام هر چه میخواهد میکند یعنی از امام محمد باقر بمن رسید و بعد از من با امام
که بعد از منند تا قائم خواهد رسید پس آنحضرت صراحت فرمودند که از امام محمد باقر بمن رسید بعد از آن فرمود پس همیشه با شما عتبه که عهد
نامه رسول خدا و بیدن و اسلحه او در نزد ایشان است بنیعت کن و پیغمبر از آنجا که برای تو ذکر کردیم پس از آل محمد صلی الله علیه و آله بمرکز بنیعت کن
که با سبند و سیزده مرد و بیدن رسول خدا و بقرم مدینه از مکه بیرون میاید تا اینکه به بیدار شوند و آن بیایانست و بین احرار من در آنجا گوید که
بیایان مکان قومیت که ایشان را فر خواهد کشید و اینست معنی این که خدا بنام فرمود الذین مکرر و السبائ ان یخسف بهم الارض و ابناهم
العذاب من حب لا یغرون او یاخذهم فی غلبهم قما هم یحیرن یعنی ایا کسانی که مکر و حله کارها بد کردند در امتن شدند از آنجا که زمین
ایشان را فرو برد یا اینکه عذاب ایشان بیاید از جای که ندانند یا اینکه عذاب خدا ایشان را بگیرد در حالتی که بکارها خودشان مشغولند پس
این عذاب از ایشان فوت نخواهد شد پس وقتیکه بمدینه میرسد محمد بن شجر را مانند یوسف از زندان در میان آورد بعد از آن بگونه میاید مکرر
در آنجا هر قدر که خدا خواسته طول میکشد تا اینکه مسلط میشود بعد از آن با اصحاب خود بعد از میاید در حالتی که جمع کثیری باو ملحق شده و
سفینا از روز دروادی رمله میباشند پس این در لشکر بهم میرسد و از روز روز تغییر و تبدیلیست چنانچه جماعتی که از سفینا آل محمد در نزد سفینا
میباشد در آنروز و آنحضرت میباید و کسانی که از سفینا سفینا در لشکر آنحضرت میباشند سفینا ملحق میشوند پس از روز روز تبدیلیست
امیر المؤمنین فرمود که سفینا و ابنا عش با همی در این روز کشته میشوند حتی بکفری باقی نماند که خبر کشتن را ببرد و نا امید در این روز کشتن که
از غنیمت و اموال قبیله کلب که قبیله خالوهای سفینا نیست محروم شود بعد از وقوع این قضیه بگونه شریف میاورد و مسکنش اینجا میباشند و غلام
مسلمی نمیکند از مکر اینکه او را بخرد و از او میکند و قرض داری نمیکند از مکر اینکه قرض او را نمیدهد و هیچ مظلمه در کردن خلافت نمیکند از مکر
اینکه از اصحابش رد میکند و هیچ بنده از ایشان کشته نمیشود مگر اینکه دین او را ببرد و او را بدهد و هیچ کشته نمیکند مگر اینکه اگر مدکور
باشد پس او را با صاحب بناد میکند و عیالش را مورد عطا و بخشش میکند و بدین نحو رفتار میکند تا آنکه زمین را بر عادل نمیکند و اند
چنانچه بر از ظلم و جور وعدوان کردیده و آنحضرت و اهلیت او در کوفه در محله رجب سکینه میکند اینجا مسکن حضرت نوح بود و آنجا زمین بال و کبیره
و هیچ مردی از آل محمد سکینه نمیکند و کشته نمیکند مگر در زمین بال و کبیره اندک شش میهند در کتاب مجالس از جفا و از محمد بن موسی خضری او
از مالک بن عیسی الله او از علی بن مقبدا و از اسحق بن ابی یحیی کیم او از سفینا ثور و او از منصور ربیع بن خراش او از خدیجه بن عیسی و ابی یحیی
او گفته که از رسول خدا شنیدم میفرمود که خدا بنام دوستان و مخلصان خود را از منافقان و کافران سوا میکند تا اینکه روز زمین را از جفا
وجود منافقان و کراهان و اولاد ایشان بال کرد تا آنکه خلافت بنوعی امانت و دیانت بهم برسانند که پنجاه نفر زن بزدل مرد بیایند
یکی بگوید که ای بنده خدا برای من چیز بخیر و دیگری بگوید که برای من در پیش خود منزل ده و هم چنین مابقی ایشان هر یک بکجا جفا را و بخواهند محمد
بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابی نعیم او از محمد بن یحیی او از علی بن حسن کوفه او از عمره دختر او س روایت کرده او گفته که خبر داد بمن جد محمد خضر
بن عبد الرحمن از عبد الله بن حمزه او از کعب الاجنار که او گفته و قیامت روز قیامت رسیده همه خلافت چهار گروه شده بحشر میایند و گروه سواره
باشند و گروه پیاده ایشان میباید و گروه در روی سنها و زانوها ایشان و گروه در روی صور و کلاه ایشان میباید و این گروه چهارم کروک و گنل
و کور میباشند و از عقل و ادراک باز میمانند و با ایشان سخن گفته نمیشود و معاذون نمیشوند و آنکه از کرده ها خود معذرت بطلبند ایشانند
کسانی که افسوس چهره رویشان از آبسوزاند در حالتی که از شدت عذاب در میان آتش تر میشوند میباشند در آنحال یکی از حضار گفت یا کعب یا
کیانند تا آنکه در روی صور و کلاه ایشان بحشر آورده میشوند و با آنکه کوفه عذاب که ذکر نمود معذب میباشند گفت کیانند که در روی ستم را بده اند
و از دین حق برکشند و عهد ها و پیمان شکستند پس چه بد پیغمبر خواهد داد عملهای ایشان در وقتیکه در غیر اینها ملامت میکنند با نقض

پیغمبر

باب علامان ظهور حشر

که در حق خلیفه خود شان و وصی پیغمبر شان کرده اند و حال آنکه او عالم ایشان و حامل لوی پیغمبر و صاحب حوض کوثر است و خلافت ابدی بجای
 و از او دارند و او است عالمیکه هر که جاهل میشود و او است چنانکه هر که از او روگرداند هلاک کرد و در توفیق افتد و زنج افند سو کند نه
 برورد کار کعبه یاد میکنم هر اسیر این خلیفه عبارت است از علی و علم و حلم و از همه خلافت بشیر و اسلام از همه پیشتر است کعبه تعجب آورد از کسی
 که بر علی بن ابی طالب مقدم میدارد و نیز تعجب آورد از کسی که شک میکند در خصوص قائم ۴ مهمل که زمین را بفرمان زمین که حالا هست تبدیل
 خواهد نمود و علی بن مرتضی با او بر نصاری روم و چین احتجاج خواهد کرد بدو رسیده قائم ۴ از نسل علی است و شبیه ترین خلافت بعد از نبی
 از جهت خلق و خلفت و علامت و هبت و خداوند عزوجل باو عطا میفرماید چیزی که به غیران سزاوار نبود و عطیه او را از عطیه ایشان زیاده
 کند و او را از ایشان افضل میگرداند باینکه از اولاد علی است و از اعیان خواهد شد مانند غیبی پوسفت و رجعت خواهد نمود مانند
 رحمت علی بن مرتضی و بعد از غیبت ظهور خواهد نمود باطلوع ستاره دیگر در وقت ظهورش شهر ری خراب گردد و بغداد بر زمین فرو رود
 و یثما خروج میکند و بنی عباس و جوانان ارمینیه و از برماجان با هم محاربه و قتال میکنند و این محاربه جاریست که چندین هزاران در آن محاربه کشته
 شوند و هر کس از قبضه شمشیر خود میبرد و از غلافش میبرد و قتلها بسیار در بلاد سرش میخیزد و این محاربه جاریست که مرده موت اجری
 که قتل بشیر باشد و طاعون آید در آن محاربه باهل حرب اده میشود محمد بن ابراهیم در کتاب الفتنه با سند از خضر بن عبد الرحمن و از پدرش و
 از جدش عمر بن سعد روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ۴ فرمود که قائم ۴ نمیکند تا وقتی که چشم دنیا کوگرد و بوی اوضاعش منقلب برپا نشود
 و سرخی دامغان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی را شک چشمها حاملان عرشند که بر احوال اهل زمین گریه کرده اند و اوقیام نمیکند تا وقتی که ظاهر
 شود در میان اهل زمین قومی که ایشان را از خبر نبی و بهره نبی خلافت باطاعت پیر من میخوانند و حال آنکه دلائل ایشان از او بری هستند ایشان
 طاعت دارند بد از خبر نبی ندارند و برادر مسلط میشوند و بر ظالمان فتنه برپا میکنند و یاد شاهان و اهلالت میگردانند و در سواد کوفه ظاهر
 شوند بزرگشان مرد است سپهر و سپهر و از نندین و عمل خبری بهره و ناخوب و لبم و بی خرد و شکست کوبیت که از مادران تا کار زایش شد
 و از بدترین تشنه است خدا او را سیراب نکند از باران در سالی که ظهور میکند از اولاد من کیست که غیبت کرده و صاحب بیدین سرخ و علم بسیار
 و وقت ظهور روزیست برای کسانی که در میان شهرانبار و شهر هبت از رسیدن فرج نا امید شدند اندامبار و هبت و شهرند در د و طرف
 ذرات انبار از جانب شرقی آن و هبت در جانب غربی باینکه وقت ظهور روزیست برای کسانی که از اهل صلاح و نفوس که بسبب غیبت از مخالفان در میان
 شهرانبار و هبت مخفی و پنهان خواهند شد و این روزیست که هلاک اگراد و فرمایگان خلافت و خرابی شهر فرعونیان که مسکن جباران اهلان
 ظالمان و معدن بلا و محلی غاری و دنیا مویه است در آن روز واقع خواهد شد ای عسیر بن سعد سو کند یاد میکنم به پروردگار علی که هر اسیر این
 شهر بغداد است آگاه شود لغت خدا بر غاصبان بخامیه و بنی فلان باد که بر ما جانت میکنند و شکا از اولاد من بقتل میرسانند و عهد پیمان
 مراد در خصوص ایشان مراعات نمیکند و حرمت مراعات نمیکند که در خصوص کرد ها خود از خدای تعالی بفرستند بدو منی که بنی عباس را و در
 هست مانند روز زوال دولت و ایشان را در آن روز ناله هست مانند ناله زن ابنتی در وقت زایش و آه برانباران بنی عباس از جنگی که کرد
 ما بین نهادند و بنور خواهد شد و این محاربه محاربه فتره شیعیان علیست بزرگشان مرد است از اهل همان اسم وی با اسم پیغمبر منعت و
 است مراد از اسم اول مستحق است بنی اسم پیغمبر برای و غیبت و صفت است حاصل کلام اینست که نامش با نام پیغمبر یکپست او مردی مستحق است
 و خوش خلق و رنگش زرد و ران و در صدایش چیز است مانند خند و مرکانش بسیار و گردن بخت و مودت و بچه های دندانه های شایان از هم جدا
 و قبیله سوار است میشود مانند بدو بنظر آید که از زبر ابرو آمده باشد و لشکرش جاعه میباشد بفرین جاعه ها که درین خدا از اصداف نمود و در
 درگاه او خضوع و خشوع نموده تقریب جسد اند ایشان پهلوانانند از عرب که در آن روز بشت حرب میرسند و برد شمنان ظفر میبندند بدو رسیده
 در آن روز برای دشمنان است هلاک و فنا مؤلف گوید که سبب گرانیدت با وجود آنکه غلط و تبیر و تبدیل دارد و سندن منی میشود
 بدترین خلق که عمر بن سعد لعنه الله باشد است که این حدیث مشتملست بجز دادن از احوال قائم ۴ پس این خبر را ذکر کردیم تا اینکه دانسته شود
 دوست و دشمن بنظر و در خروج حضرت اتفاق دارند هر چه گوید نظر باینکه حدیث چنانچه مؤلف علیه الرحمه فرموده مصنف و مغلوط بود چرا
 فقره چند بر این حدیث و در حدیث نوشته بطریق منم از لفظ در کتاب مذکور از حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن حسن و از زاید بن زید
 او از عبد الکرم روایت نموده او گفته که در خدمت صادق ۴ ذکر قائم ۴ در میان گذشت انحضرت فرمود که ظهور قائم ۴ از کجا میشود و حال آنکه
 نیک استمران نکرده تا اینکه گفته شود که او مرده با هلاک گردیده و بکدام بیابان رفته و را خال عرض کرد که مراد از استمران غیبت فرموده اخلا
 شبیه است در کتاب مذکور از ابن عقیل او از حمید بن زیاد از علی بن صباح او از علی بن حسین بن محمد او از ابراهیم بن عبد الحمید او از ابن طریف
 او از ابن نباته از علی ۴ روایت نموده که انحضرت فرمود که بعد از صد و پنجاه بشما ها میاید امیران کافر امینیان خابن و غارون فاسق پس بجای
 میباشند و منفعت و ربح تجارت که واخذ ربان شر و اولاد زنا بسیار و مغرور ها منکر میشوند و شان اموال را بزرگ می شمارند و زنان بزنان

در این شهر
 در آن روز
 در آن روز
 در آن روز

مفسر
 در این شهر
 در آن روز
 در آن روز
 در آن روز

باب علامات ظهور حجت

۲۲۶

ابن عقیل

علی بن احمد

محمد بن مسعود

محمد بن زهیر

ابن عقیل

الشمس از مشرق باطله آمد
و قمر از مغرب غایب شد

و مردان بزرگان اکتفا میکنند مرد از علی علیه السلام جزا داد که آنحضرت در حال آنکه این حدیث را بیان میفرمودند مرد از جانبش برخاست و بخدمت آنحضرت عرض کرد که یا امیرالمؤمنین در این زمان چه باید بکنیم فرمود که بچنین ناد و دفعه بدرستی که عدالت خداوند کرد کار برای این امت گسترانیده ما را میباید که تا زمان ایشان با امر اهل تکبیر و شکوکاران را از جوهری نمایند پس اگر ایشان قبول نکنند و شکوکاران نفرت نمایند و بعد از آن بگویند لا اله الا الله هر آنکه خدا بنعم در عرش خود میفرماید که دروغ گفتند و در این کلمه صادق بنسبند و در کتاب مذکور از **ابن عقیل** او از احمد بن یوسف او از ابن مهران او از ابن بطین او از پدرش او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که شاق ۴ فرمود که پیش از قیام قائم ۴ ناچار است از خطی که خلافت در آن قحطی گرسنه میشوند و میرسد ایشان را بهم شد بد از گشتن شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها بدرستی که خبر در کتاب واضح و آشکار است بعد از این ابر زانلاوت فرمود و لبسوا ثوبا من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الاغنیاء و الثمرات و الثیر الصابین یعنی هر آنکه این امتان میبکنیم شماها با چیز فلانی مانند ترسیدن و گرسنگی و کم کردن از اموال و اولاد و میوه ها و مرده باد صابران را در کتاب مذکور از **علی بن احمد** او از عبید الله بن عوفی او از علی بن ابرهیم بن هاشم او از پدرش او از محمد بن حفص او از عمرو بن شمر او از جابر جعفی روایت کرده او گفته که قول خدای عزوجل و لبسوا ثوبا من الخوف و الجوع از باقر ۴ پرسیدم فرمود یا جابر بعضی از مضمون این این خاص است و بعضی دیگر عام آنچه که خاص است گرسنگی است در کوفه خدا عالم از ابد ثمنان ال محمد مخصوص میگرداند پس آنکه سستی ایشان را هلال نماید و آنچه که عام است در شام است پس با اهل انجا خواه دشمنان ال محمد و خواه دوست ایشان باشدیم و گرسنگی بفرستد که اصلا مانند آنرا ندیده اند و رسیدن گرسنگی با ایشان پیش از قیام قائم ۴ و رسیدن بهم بعد از قیام آنحضرت **محمد بن مسعود** در تفسیر عیاشی از ثمالی او از باقر ۴ مثل این حدیث را نقل کرده **محمد بن ابرهیم** در کتاب الغیبه از ابن عقیل او از محمد بن فضل او از ابن فضال او از ثعلبه او از معمر بن یحیی او از او دجاجی او از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که ایها الخلفاء لا خراب من یتبینم را از امیرالمؤمنین ۴ پرسیدند فرمود که بمشاهدت چه منظر باشد در آنحال عرض کردیم یا امیرالمؤمنین ۴ انها چیستند فرمود خلیا است که در میان اهل شام واقع میشود و بعد از آن سیاهند که میباید از خراسان و اضطراب است در ماه رمضان بکه عرض کرد که حسیب ان اضطراب که در ماه رمضان واقع میشود فرمود با آنستند اید قول خدای عزوجل و راد قرآن مجید از نشاء نزل علیهم من السماء آیه فظلمت اعناقهم لها خاضعون یعنی هرگاه بخوابیم هر آنکه از آسمان آبی علامتی بر ایشان نازل میگردانیم و میگرداند که در نهان ایشان در پیش این آیت و خاضع و خاشع میشوند و از آیت صدای است که از آسمان میرسد انجان صدای است که از شدت مهتابش در خرابا عفت را از پس بیرون و خوابیدن و بیدار و مضطرب گرداند در کتاب مذکور از **ابن عقیل** او از احمد بن یوسف او از ابن مهران او از ابن بطین او از پدرش او از ابی بصیر او از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که وقتی که انش بزرگی از جانب مشرق دیدید که سرور با هفت روز از افق مشرق طلوع نموده بالا میاید در آنوقت منظر فرج ال محمد باشد که انهم فرج میسرند بدرستی که خدا انهم صاحب قهر و غلبه و حکمت است بعد از آن فرمود که صبحی صدای واقع میشود مکر در ماه رمضان که ماه خداست و از صبح صبح جبرئیل است بسو این خلیا بعد از آن فرمود که ندانند از آسمان بنام قائم ۴ صدای میکنند و همه اهل مشرق و مغرب از آن میشوند و هیچ خوابیدند نمیدانند مگر آنکه بیدار میشود و هیچ میرا استاده نمیدانند مگر آنکه میخوابند همه اینها اضطراب است که از این صدا حادث میشود پس خدا رحمت کند بند را که این صوت اعیان نماید زیرا که صوت اول صوت جبرئیل است و آنحضرت فرمود که وقوع صدا در شب جمعه بیست و نهم ماه رمضان است پس در این صدا شک میکنند و از آن بشنود و طاعت کنند و در آخر همان روز صدای ابلیس لعین است که ندا میکند که آگاه شوید بدرستی که که فلان شخص یعنی عثمان با ظلم و ستم گشته کرد بدنا اینکه بدنه های خلیای شک بیدارد و ایشان را فریب میدهد و چه بسیار خواهد شد در آنروز شکال و متحیر که بسبب شک داخل آتش جهنم میشود و قبضه صدای در ماه رمضان شنیدند شک میکنند و اینکه ان صدای جبرئیل است و علامت آن اینست که او بنام قائم ۴ و نام پدرش ندانند چنانچه دختر باکره در قریه پرده از آن میشوند و پدر و برادرش را ببرون رفتن تحریر و ترغیب نمایند تا اینکه از آن صوت خبری بیاورند و باز فرمود که پیش از خروج قائم ۴ از این دو صدای ناچار است یکی از آسمان میرسد و انصدای جبرئیل است و دیگر از زمین و ان صدای ابلیس لعین است و ندانند بنام فلان یعنی عثمان که او با ظلم و جور گشته شد مرادش از این کلام احداث فتنه است در میان خلیای پس شماها بصوت اول تابع باشید و حد زکند از اینکه بصوت دوم گروید و نیز فرمود که قائم ۴ بنام میکنند مگر در حال آنکه هم شد بد از خلق و اضطراب و فتنه و بلا بخلایق واقع میشود چنانچه از گردن انچه می بیند مانند طغیان خلیای و خوردن بعضی از ایشان گوشت بعضی دیگر را صبح و شام قیام و ظهور قائم ۴ را از روی میکنند و خروج آنحضرت در وقت که خروج میکنند در حاله میشود که خلیای از رسیدن فرج نا امید و مأیوس شوند ای قوم کوا را بباد بکسب که آنحضرت را در باید و از باران و میوه های بر کسب که او جدا شود و بار و بار و مخالفت نماید و از جمله دشمنان او گردد و نیز فرمود که قائم ۴ با مرتزقه و کتاب ناز و با حکم ناز و شد بد بر سر نهان میبکنند و نیست ایشان را مگر گشتن و احدی را که مستحق قتل باشد باقی نمیکند از او را ملائت ملامت کنند از عیار نمودن احکام و حد و دله باز می

باب علامات ظهور حضرت

۲۲۷

آخر ص ۱۹۲

در آیه ۱۹۲

دارد بعد از آن فرمود و قتی که بنی فلان با هم اختلاف نمودند و بحال فرج می‌رسند و از آن وقت اختلاف می‌فلان و قتی که اختلاف نمودند منتظر باشند بر سیدین صبح در راه رمضان بخروج قائم خروج می‌کنند و بدان خواهند پیچید اگر دوست مندارند و قتی که بنی فلان با هم اختلاف بکنند و قتی که این اختلاف واقع گردد خلافت بملک و مالک ایشان طبع می‌کنند و سخنان خلافت را بر زبان مختلف می‌شود و این امر ظاهر نمی‌گردد مگر بعد از خروج سنیانی و نیز فرمود که بنی فلان ناچارند از اینکه سلطنت نمایند و قتی که سلطنت رسیدند و بعد از آن با هم افتادند هر اینه ملک ایشان منفرد و امرشان مختلف گردد تا اینکه خراسانی و سنیانی بر ایشان خروج می‌کنند سنیانی از مغرب و خراسانی از مشرق هر یکی از ایشان میخواهد که پیش از دیگری داخل کوفه شود مانند راس کوسه که یکی از اینها و دیگری از آنجا بدو حقه هلاکت بنی فلان در دست ایشان واقع خواهد شد اگر با سید که سنیانی و خراسانی احزاب از ایشان باقی می‌مانند بعد از آن فرمود که خروج سنیانی و خراسانی و بنی در کمال و در یکجا و در یک روز واقع خواهد شد مانند نظم جوهرها گردن بید منظم شد پس بگذر می‌باید و بحال از جهه باس و نامند حاصل میشود و ای بر کسی که از ایشان جدائی نماید و در میان این سید قها سیدی از بیدنی بماند هلاکت کند تربیت و ان بید و هلاکت زیرا که خلافت را بسوی صاحب الامر دعوت می‌کنند پس و قتی که بماند خروج می‌شود و قتی که او خروج نمود بر خیزد بسوی و نه زیرا که بید قش بیدنی هلاکت و هیچ مسلمان حلال نیست اینکه از او سر پیچد هر که این را بکند هر اینه او از اهل دوزخ است زیرا که وی خلافت را بحق و راه راست میخواهد بعد از آن بمن فرمود که زوال سلطنت بنی فلان مانند سر کشیدن کوزه است در وقت آب خوردن با اینکه مانند اینست که هر دی در دستش کوزه بوده در حالیکه راه میرود ناگاه از دستش بیفتد در حالیکه او از آن غافل است و بشکند و امری در آن حال که کوزه بر زمین افتاد کوبیده‌ها و حالیکه مانند اضطراب با و غرض میشود پس زوال سلطنت ایشان هم مثل اینست و قتی که ولد آنها ایشان را از زوال سلطنت غافل خواهد گردانید و آنحضرت در منبر کوفه فرمود که خدای عز و جل در میان اموریکه از قضا و قدر گذشته محارب و صاحب شهر بودن بنی امیه را مقدر گردانید و وقوع از احکم و واجب نموده هر چند که بنی فلان بنی عباس می‌شمارند و اغفله از ایشان خواهند گرفت آنحضرت نیز فرمود که ناچار است از وجود اسپانی که آرد می‌کنند و قتی که آن اسپان در و رطب خود اسوار گردید و بالای سافهای خود فرار گرفت در آنوقت خداوند کردار بقیان بگرداند بر سر از اسپانی که از میرا هه می‌باید و اصل و نسبش پنهانست و فتح و نصرت با وی میباشد اصحاب او موتهاد از دارند از اصحاب سبانی و آن نام جانیست میان مدینه و بصره لباسها و بیدنها ایشان سبانه میباشد و ای بر کسی که از ایشان جدا شود و ایشان دشمنان را در حالیکه بهنگامه قتل محارب و آشوب افتاده اند می‌کشند سو کنند یاد می‌کنم بخدا هر اینه کویانکه می‌کنم با ایشان و انعالشان و بجزیریکه از فاجران و عریضه‌ها جفا کنند با ایشان میرسد خداوند عالم رحم نموده ایشان را بران کردن بگذرد مسلط می‌گرداند و ایشان را در حالیکه بقتل و آشوب دچار شدن اند در شهر خودشان که در کسایاها است خواه در آنجا باشند و خوابا با بقتل می‌رسانند تا اینکه جزای عملهای بد ایشان داده میشود بر و کردار بندگان ظلم و جور کنند بنیت در کتاب مذکور از محمد بن هاشم او از فرزندی او از موسی بن جعفر بن وهب و از و شا او از عباس بن عبد الله او از داود بن سرخان او از صادق بن ۳ روایت نموده که آنحضرت فرمود که پیش از آنکه آن صبحه واقع خواهد شد در ماه رجب این حادث میشود عرض کردم که آن حبیب فرمود و بنیت که از طبرستان طلوع می‌کند و بان نزد پاد می‌شود در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن موسی او از یعقوب بن یزید او از زیاد بن مروان او از عبید الله بن سنان او از صادق بن ۳ روایت نموده که آنحضرت فرمود که اندائی که از آسمان می‌رسند و خروج نیکی و قتل نفس زکیه و کف دست که از آسمان طلوع می‌کنند همان محو مانند بغی و اجاب است که بوفع بر سید و تغیر و تبدل بانها راه بیا بد و در ماه رمضان اضطراب واقع میشود که خوابید و بیدار می‌کنند و دخران را از خلوتخانه بیرون می‌آورند در کتاب مذکور از محمد بن هاشم او از علی بن غاصم او از بنی اوزار رضا روایت نموده اند چگونه ادعا می‌کنند که ما بنی قائم ۴ با مریضه ادعای ایشان بحاجت زیرا که پیش از خروج اینها رنظ ظهور قائم ۴ نخواهد شد در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن مهزیار او از حماد بن عیسی او از حسین بن مختار او از ابن ابی نعفور روایت نموده او گفته که صا بمن فرمود که هلاکت فلانی و خروج سنیانی و قتل نفس زکیه و لشکر که بر زمین فرو می‌روند و صدرا ابراهیم ظهور این امر علامتی و نشانه در دست خود قرار داده عرض کردم که صدرا حبیب ایا همان مناد نیست که از آسمان ندا می‌کند فرموداری و ظهور این امر با آن معلوم میشود بعد از آن فرمود که هر فرج در هلاکت فلان نیست در کتاب مذکور یا بن اسناد از حسین او از ابن سیاه او از عمران بن میثم او از عباده بن ربیع روایت نموده او گفته که بخدمت امیر المؤمنین ۴ داخل شدم در حالی که من پنجمین پیغمبر و محسین از ایشان کوچکتر بودم پس از آن حضرت شنیدم که فرمود که برادر من رسول خدا فرمود که من غم نکنم هزار پیغمبر و تو ختم کنند هزار وجه و پیغمبرها که مکلف شده که ایشان بانها مکلف شدند بودند را و ای کوبه که غم نکردم که بنا بر فضائلی که تو داری اینقوم در حق تو انصاف نمی‌کنند فرمود که ای پسر برادر من مطلب از نیست که تو کوی سو کنند یاد می‌کنم بر و زود کار عالم که غم را کلمه می‌دانم که آنها را که غیر از من و غیر از محمد می‌دانند و هر اینه مردم آید در کتاب خدا بنم می‌خوانند

در کتاب مذکور

در کتاب مذکور

در کتاب مذکور

باب علامات ظهور حضرت

۲۲۸

نفس

نفس

انسانیت پیر

نفس

عبد بن محمد

کفر

نفس

روایت جامع
حضرت بن علی
صلی الله علیه و آله

و بمقادیر برنجی خردند و آبست و اذ اوقع القول علیهم اخرجناهم ذاب من الارض بکلیهم ان الناس كانوا بائنا بوقون بغنی و قبحه قول بر
ایشان واقع گردید بیرون آوردیم برای ایشان دابة از زمین که عبارت از امیر المؤمنین ۳ باشد از ذاب ایشان سخن میگوید بدو رسیده که خلا
بست بایات و علامات مادر مقام بهین بنشد بعد از آن که با خبریدیم بشما از آخر سلطنت بنی فلان عرض کردیم اری بفرمایا امیر المؤمنین
فرمود آخر سلطنتشان در وقتی است که قوی از قریب نفس حرام و در بلاد حرام بغنی نفس محرم را در روز محرم قتل رسانند ظاهر
اینست که مراد از نفس محرم نفس زکیه باشد و از روز محرم روز جمعه و از بلاد حرام مکه معظمه بعد از آن فرمود که سوگند باد منکم با نغز اینکه دانه
و اشکاف و انسان را حلق کرده که هر آنکه بعد از قتل نفس محرم ایشان را سلطنتی نباشد مگر یازده شب عرض کردیم که بایست از آن با بعد از آن امر
دیگر واقع خواهد شد فرمود که در ماه رمضان صبح میرسد که سید را بفرج و اضطراب مباد و خوابیدن را بیدار میکند و در خمر مسنوده را
منزل بیرون مباد و در کتاب مذکور از ابن عقده او از یحیی زکریا بن سنان او از ابی سلیمان بن کلیب و از بطائی او از ابن عمر او از حضرت علی
او از یافری روایت نموده او گفته که از آنحضرت شنیدم میفرمود که نبی عباس باید سلطنت بکنند و قبحه سلطنت رسیدند و با یکدیگر مخالف
گردند و کارها ایشان منفرد و برانگیزد که بدو وقت خراسانی برایشان خروج میکند خراسانی از مشرق و سغیان از مغرب هر یک از ایشان
خواهد که پیش از دیگر بکونی داخل شود مانند واسط گردیده که یکی از ایشان و دیگر از آنجا میاید حتی هلاکت بنی عباس در دست ایشان
میباشد که شود که آن دو نفر احدی بر ایشان باقی نمیکند از کتاب مذکور از ابن عقده او از قثم او از عبید بن هشام او از ابن جله
او از پدرش او از محمد صامت او از صادق ۴ روایت کرده او گفته که بخندم آنحضرت عرض کردیم که بایست از ظهور این امر علامتی نیست فرمود
اری هست عرض کردیم که حبیب فرمود انقراض بنی عباس خروج سغیان و قتل نفس زکیه و فرود رفتن لشکر بنی مین در یزد و رسیدن صوت
از آسمان عرض کردیم که فدای تو شوم منبرم که ظهور این امر طول کشد فرمود نه چنین است که خیال کرده بدو رسیده که دفرع این علامات و ظهور این امر مانند
سجیدن جوهرها کردن بدانت که بعضی از آنها بیضی میباشد در کتاب مذکور از ابن عقده او از احمد بن یوسف او از اسمعیل بن مهران او از ابن
بطائنی و زهیب بن ابی بصیر او از صفی ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که در روز قیام در سالی که طایف باشد هم و یکم و پنجم قیام میکنند و نیز فرمود
و قبحه بنی امیه با هم اختلاف نمودند و سلطنت ایشان زایل گردید بعد از آن سلطنت بنی عباس منتقل میشود بر ایشان مدتی در سلطنت داشت
عش میباشد تا وقتیکه با هم اختلاف بکنند در آنوقت سلطنت شان زایل میگردد و اهل مشرق و مغرب بلکه اهل جبل هم با هم اختلاف میکنند
و بخلاف سبب ترس و هم مشت شدیدا لاحق میشود بر ایشان با مخالفت میباشد تا وقتیکه ندانند از آسمان ندا میکنند و قبحه ندا نمود با محبت
بسی قائم ۳ بر و بد سوگند باد منکم بخدا که هر آنکه کویا قائم ۴ را در میان رکن و مقام محبت که خلائق با آنحضرت با امر تازه و ریاست تازه که از آسمان
بوی رسیده بیعت میکنند که شود که بیدن و لشکر او بفرستد که متوجه شوند تا روز قیامت ابد اشکست بمنخورند و بر گردانند نمیشوند
در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبید الله بن حماد او از پدرش او از صادق ۴ او از پدرش با فری روایت کرده که امیر المؤمنین ۳ از یافری امور یکدیگر
خودش را بنیام قائم ۴ شده بود خبر داد در آن اثنا امام حسین ۳ عرض کرد که بایست از ظهور این امر علامتی نیست فرمود که خدای تعالی خواهد
گردانید فرمود که خدا بفرماید و از وجود ایشان پال میکنند تا وقتیکه خوشه رنجینان حرام است بخنده شود صریح گوید ظاهر اینست که
اشاره بقتل نفس زکیه باشد بعد از آن امر بنی امیه و بنی عباس را که در حدیث طولانی ذکر فرمود در وقتیکه قائم خراسانی بغنی هلاک و خان با جنک
خان قیام بنماید و بنی مین کونی و ملتان غالب گردد و بنی کایان و ان جزیره است در ریاض میگذرد و باد شاه با داد چنانچه خوف
گفته که شاه اسمعیل است از کبلان بر میخیزد و اهل فریه را بران دهی است در نزدیکی اسرا باده اهل دلم با و اطاعت میکنند و ظاهر میشود برای
ببروید مکانی در حالیکه در اطراف عالم منفرد و پیش از آن در میان شرها و حسادها ماند بودند و قبحه با اهل بصر محاربه واقع شد
امیران را بنام نمود بر آنحضرت حکایتی طولانی از فرمودند بعد از آن فرمود در این وقت چندین هزار نفر کشته میکردند و ضعیفان را بکشتن میبردند
و بر بنی عباس اول کشته میشود در آنوقت خوخواه برای خوخواه بر میخیزد و او سلطان صفی است پیر شاه عباس مغول و این خبر ایشان را
با خبر که سلطان صفی را بر او قاتل نمود چنانچه یافری را کشت و یافری دیگر را حرم را آورد بعد از آن فرمود که هلال میشود کافر بعد از آن
قائم که خلائق ظهور و برار و میکند و اما منبکه مخفی و نهیانت قیام میکند و او را است فضل و شرف با حسین او از لادنت پیر مانند او
بنشد در میان دو رکن مکه با جماعت قلیل و باد و الوالت حرب ظهور میکند و با بنی و جن غالب میشود و احدی را از فرو پا کمان و بدان با فنی
که از د خوی و کوا را باد برای کسیکه زمان او را در یابد و در ایام خلافت او در خدمت باشد در کتاب مذکور از ابن عقده او از محمد بن
فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین بن عبد الملك و محمد بن احمد در کجا ایشان از ابن محبوب محمد بن ابراهیم گفته که کلبه از علی بن ابراهیم او
او پدرش و محمد بن یحیی ایشان از علی بن علی و علی بن محمد و غیر ایشان از سهل در کجا او از ابن محبوب او از عمرو بن ابی المقدام او از جابر او
گفته که یافری فرمود با جابر بن مین یحیی و جاحود بن مین و در دست و بایست را بچنان ناو قبحه به بغنی ان علامتها و نشانهها را که الان برای

باب علامان ظهور و خسر

ذکر میکنم اگر عمر توانها را در باید اول آنها اختلاف بنحیث است بایم و نمی بینیم که از زمانه ربابه و لیکن بعد از من اینها از من نقل کن و ندانند از
 آسمان ندا میکنند و صدافح از سمت دمشق بیا میاید و ده ها از خاک شام که جاییه نام دارد بر زمین فرود میروند و از طائفه از مسجد دمشق که در
 دست راست است میافند و طائفه از ناحیه ترخوج میکنند و در عقب آن خرچ مرغی اهل روم واقع میشود و برادران ماکه از طائفه نزل اندر
 آورند تا اینکه در نهر خربین فرود میایند و طائفه از اهل روم که خروج کرده اند و میاورند تا اینکه در رمله فرود میایند پس با جابر در آن سال در ره
 سرزمین از نواحی مغرب اختلاف بسیار هست بکر اول سرزمین از بلاد مغرب شام است اهل انجاد را وقت با هم اختلاف میکنند سر کرده میشود
 در زمین بیدن اصهب بیدن سبنا و بیدن ابغ اما بیدن سبنا بایغ بر میخورد و میبکند و سبنا بایغ با لشکرش قتل میرساند و اصهب
 هم میکند بعد از آن او را مصلحت نمیشود مکر آمدن نسبت غران و لشکرش نسبت قریبا میکند و پیرا اهل انجاد قاتل میکنند و صد هزار نفر از
 جباران و ظالمان انجا را قتل میرسانند و سبنا لشکری که هفتاد هزار نفر باشد بر سر کوفه میفرستند و از اهل انجا پاره را بدار میکنند و بار دیگر
 را اسیر میکنند و رو قبکه ایشان در این کار میباشند تا که بیدقها با بقیل و سرعت تمام از سمت خراسان رو میاورند و با ایشان چند نفر از اصحاب
 قائم میباشند بعد از آن مرد از غلامان اهل کوفه با چند نفر مرد ضعیف بعضی جنگ و قتال بیرون میروند سردار لشکر سبنا او را در میان حیر
 و کوفه میکند بعد از آن سبنا لشکر به سمت مدینه میفرستد پس همه از انجا بسوی مکه معظمه فرار میکنند و خبر میزنند پس از لشکر سبنا میرسد او
 لشکر به سمت مدینه میفرستد پس همه از انجا بسوی مکه معظمه فرار میکنند و خبر فرارش برادر لشکر سبنا میرسد او لشکر از بی اخضرن میفرستد
 و باو میروند تا اینکه داخل مکه میشود در حال آنکه مانند موسی بن عمران برسان و منظر است و برزق لشکر سبنا لشکر سبنا لشکرش رسید
 فرود میایند و آن نام بیابان هوار است در میان مکه و مدینه در احوال ضاع از آسمان صدا میکنند که ای بیدای این قوم را هلاک کردن پیران
 بیابان ایشان را فرو میکند و خلاص نمیشود از ایشان مکر سر نفر خدا بر رویها ایشان را هم نسبت بیست شان بر میگردد و آن سر نفر از قبیل
 و این ایه در خصوص ایشان نازل شد یا ایها الذین آمنوا کتابنا میسر لنا مصدقاً لیا معکم من قبل ان نطرس و جوفاً فردها علی ادبارها
 یعنی ای آنانکه کتاب بابشان فرستاده شد ایمان بیارید بچیزیکه ما نازل کرده ایم در حال آنکه بضد بوق میکنند چیزی را که در نزد شما است پیش از آنکه
 یار و رویها را بر زمین و آنها را نسبت بیست کرد ایندم بعد از آن فرمود که قائم در این روز در مکه میباشد و بیست بدو ارباب انحراد داده در حال
 با نجایانه میردند میکنند که ایها الناس ما از خدا باری میطلبیم کسب از خلاصی که دعوت ما را اجابت نموده بیار و ما اهل بیت پیغمبر شما
 که محمد باشد و ما نزد یل تربین خلاصیم بخدا و محمد هر که با من در خصوص آدم مجادله و گفتگو نماید هر انبه من نزد بکر بن خلم بادم و هر که در خصوص
 با من گفتگو نماید هر انبه من نزد بکر بن خلم بنوح و هر که با من در خصوص ابراهیم گفتگو نماید من نزد بکر بن خلم بابرهم و هر که در خصوص محمد
 با من گفتگو نماید هر انبه من نزد بکر بن خلم بن محمد و هر که در خصوص انبیا با من گفتگو نماید هر انبه من نزد بکر بن خلم با نبیا ابا خدا شیم در کتاب
 خود نمیشود از الله اصطفی آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضی ما من بعض الله سمیع علمیم یعنی بدو سبب که خدا انهم
 آدم و نوح و اولاد ابراهیم و اولاد عمران بر گردید و بر همه عالمیان تفصل داد ایشان ذریه اید که بعضی از بعضی دیگر مولود گردیدند و خدایست
 و دانند است بعد از تلاوت این ایه فرمود منم باقی ماند از آدم و ذریه که از نوح است و برگزید که از ابراهیم است و صاف و خالص شد که از
 محمد است اکاه شود هر که با من در خصوص کتاب خدا گفتگو نماید هر انبه من نزد بکر بن خلم بن کتاب خدا اکاه باشد هر که با من در خصوص
 رسول خدا گفتگو نماید هر انبه من نزد بکر بن خلم بن رسول خداست و سوگند میدهم از شما ها بکسانیکه کلام مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما
 در اینجا سخنان مرا شنیدند برای اینکه حاضران شما را اینجا سخنان مرا بایان برسانند و از شما سوال میکنم بخود رسول او و بخود خودم را
 که مراد کردن شما حتی قریب هست از جانب رسول خدا که بما امانت و بکند و کسانرا که بما ظلم میکنند از ما دور بکنند بدو سبب که ما را خفیف
 کردند و بما ظلم و ستم نمودند و ما را از وطنها و نزد اولاد خود راندیدند و کردار بدیدند و بما تعد کردند و ما را در حق خود مایزد داشتند اهل
 باطل خونهای ما را ریختند پس در خصوص ما خدا را یاد بکنید بایار و نماید و از باری ما دست نکشید تا اینکه خدا انهم هم بشما بار بکند بعد از آن
 فرمود که خدایم در احوال سبب و سبزه نفر که اصحاب اخضرند بر سر اوجع میکنند و ایشان را در خبر و ستم حج مانند ابرها وقت با بر جمع میکند
 با جابر از که خدایم در کتاب خود ذکر نموده مضمون آن چنین است ایما لکونوا بایبیکم الله جمیعاً از الله علی کل شیء قدیر یعنی در هر جا
 باشید خدایم همه شما را بیجا میاورد بدو سبب که بر همه چیز توانا است بعد از آن فرمود که ان سبب و سبزه مرد در میان رکن و مقام
 با وسعت میکنند را با و میباشند عهد از رسول خدا که هر پیغمبر از آن اید از آن شان میراث برده اند و قائم مرد نسبت از اولاد حسین
 خداوند کار ساز ما را و از ادب یکب اصلاح میکند با جابر اگر در خصوص دانشن حقیقت و این چیزها که مذکور بر خلاص مشکل میشود یعنی اگر
 از این چیزها حقیقت او را ندانند هر انبه برایشان مشکل نخواهد شد اینکه او از رسول خداست مولود شد و از علماء یعنی از ائمه میراث علم برده یعنی
 دو امر حقیقت شد لال خواهد و اگر همه اینها برایشان مشکل و مشبه شود هر انبه مشکل نمیکرد و صوحی که از آسمان بنام او نام بدو و ما

باب علامات ظهور خضر

میرسد ۲۳۰

محمد بن عمرو

محمد بن ابراهیم

محمد بن ابراهیم

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

محمد بن هرون

در کتاب اخضا ص از عمرو بن ابی المقدام مثل آنچه ثبت از روایت عمده محمد بن مسعود عباسی در تفسیر خود از جابر جعفی روایت کرده او گفته که
جعفر در اثنای حدیث طولانی بمن فرمود که اول سرزمینی که از بلاد مغرب خراب میشود شام است اهل آنجا در آنوقت با هم اختلاف نموده سر
گروه میشوند در زیر سر سبزین و حدیث را نافول خدا بنمیزد فرزدها علی آد بارها چنانکه مذکور شد ذکر نمود و آنچه حدیث با خبر سابق نافول خدا
فرزدها برآید محمد بن ابراهیم در کتاب الغیر از ابن عقیق از قسم بن محمد از عیسی بن هشام از ابن جریله از ابن محمد بن سلیمان از ابن عقیق از ابن جریله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که خروج سفیان و ظهور قائم در یکسال واقع خواهد شد در کتاب مذکور از ابن عقیق از ابن محمد بن یوسف
از ابن شعیب بن مهران از ابن بطائنه از ابن بدیش و وهیب ایشان از ابی بصیر از صفادق ۳ روایت نموده که آنحضرت فرمود که در وقتی که خلافت
در عنایت در وقت مبیان شدن ناکاه مرد با شتر جایک و چالال سوار شد بر نزد ایشان میرسد و خبر مرگ خلیفه را که فرج ال محمد و فرج هر خلافت
در مرگ او است ایشان میدهد و نیز آنحضرت فرمود و اینکه علامتی در آسمان دیدید و اعلامتی آتی است که چند شب از جانب مشرق در
آید در آنوقت است فرج هر خلافت و ظهور آن علامت اند که پیش از قیام قائم است در کتاب مذکور از علی بن احمد از ابن عیسی بن محمد بن یوسف
از احمد بن ابی احمد از ابن محمد بن علی بن حکم از عمرو بن شمر از جابر از ابی طفیل روایت نموده او گفته که ابن کوا از امیر المؤمنین پرسید غضب
کی واقع خواهد شد فرمود که در راست و پیش از وقوع غضب باید مرگها واقع شود که در هر یکی از آنها مرگها هست و نیز پیش از آن باید مرگها که با
شتر جایک که مکرندان با نوبی شکست از شدت فرجی بالا غری مخلوط شد بپایند و خلافت بن جری میدهد و سبب آن خبر او را بکشند وقوع غضب بعد
کشش او است در کتاب مذکور از احمد بن هرون از ابن ابراهیم بن اسحق از ابن عیسی بن محمد از ابن ابی مالک از ابن محمد بن ابی حکم از ابن عیسی بن محمد
بن عثمان از ابن حصین مکه از ابن طفیل از ابن حذیفه بن یمان روایت نموده او گفته که کشته میشود خلیفه که پیدا میشود برای او در آسمان عذر
خواهی و در زمین باور و خلیفه از خلافت خلع میشود بطریق دیگر در روز زمین راه میرود و هیچ چیز از زمین مالک نیست و از خشک سالی آب
توقع میکند ابی طفیل گوید که حدیث بن جریله که سلطنت بعد از آن باهل نبوت بر میگردد در کتاب مذکور از ابن عقیق از ابن محمد بن یوسف
از ابن مهران از ابن بطائنه از ابی بصیر روایت کرده او گفته که از باقر پرسیدند از تفسیر قول خدای عزوجل ستریم ابا ثانی الا فان
و فی انفسهم حتی یقیضنکم لکم ثم یموت الحق یعنی بعد از این مینمایم ایشان ابا ثانی و علامات خود را در اطراف عالم و هم در نفسهای ایشان تا اینکه
ظاهر شود بایشان اینکه او حقت آنحضرت در جواب سائل فرمود که خدا بپایند بایشان در نفسهای خودشان متعین را بپایند ایشان را از جمله مسوخت
میکردند و در اطراف عالم نقصان و تنگنایند و تنگنایند خدایم را هم در افان محسوسند و هم در نفسهای خود و قول خدا هم حتی یقیضنکم لکم ثم یموت الحق مراد
از آن خروج قائم است و آن از جانب خدای عزوجل حق است و این خلافت از او خواهند بد و چنان از خروج نیست باید خروج کند در کتاب مذکور
از ابن عقیق از ابن محمد بن علی بن مهران از ابن محمد بن عیسی از ابن جریله از ابی بصیر روایت کرده او گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله
عرض کردم که در قول خدای عزوجل عذاب الخری فی الجوه الدنیا و فی الاخر عذاب خری دینا چیست فرمود یا ابابصیر کدام خری و خوار نیست که
شدید تر باشد از اینکه مردم در خانه و محله خود در میان بآزاد رانند نشسته باشند ناکاه چند نفر کریان پاره نموده به نزد او داخل شوند گریه
بکنند و از ایشان پرسید شود که اینها را بگریه بگریه چیت ایشان بگویند که فلا نخش در رهین ساعت منع کرد بد راوی گوید عرض کردم که ابا
پیش از قیام قائم خواهد شد یا بعد از آن فرمود پیش از ایشان در کتاب مذکور از علی بن احمد از ابن عیسی بن محمد بن یوسف از احمد بن ابی احمد
از ابن یعقوب بن سراج روایت کرده او گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله عرض کردم که فرج شعبه کی خواهد فرمود و اینکه عیسی بن عباس با هم مخالفت کردند و
سلطانان سست کردند و سلطنت اموالشان طمع نمود که سبکه اینگونه طمع را در حق ایشان هرگز نکرده بود و عریضها جلوهها را از سرها ایشان برکنند
یعنی از اطاعت ندر رفتند و هر صاحب مذهب را صاحب شاخ خود را بلند نمود یعنی هر صاحب قوت قوت خود را اظهار کرد و سفیان و یمان ظهور
نمودند و حسنیه حرکت کرد آنوقت صاحب این امر از مدینه بمکه با امیرات رسول خدام بیرون میرود عرض کردم که میراث رسول خدا چیست فرمود
که شمشیر و پیراهن و عمامه و لباس و چوب دست و زره و اسب است با اسباب و زینش در کتاب مذکور از محمد بن همام از ابن فرزی از ابن
بن جابر از ابن بطائنه روایت نموده او گفته که از رضاء شنیدم میفرمود که پیش از ظهور این امر بوج خواهد شد و من ندانستم که معنی بوج چیست
گفت هر آنچه نیست که کره شدید باشد در کتاب مذکور از ابن بطائنه از ابن ابی بصیر از صفادق ۳ روایت نموده که آنحضرت فرمود که علامت
خروج مهده کسوف افتاب است و نیز در چهاردهم ماه رمضان در کتاب مذکور از محمد بن همام از ابن فرزی از ابن ابی الخطاب از ابن حصین بن علی
از صفادق ۳ در خصوص قول خدا بنمیزد سئل سائل بعد از این واقع یعنی سؤال نمود سؤال کنند از عذاب که شد نیست روایت نموده که آنحضرت
فرمود که تا قبل از این است که مباد عذاب یعنی آنکه در آن توبه نام جابست واقع میشود تا بیکتا شتر نیاید منتهی میشود تا اینکه بقبل تقیف
میکرد و کشته کمال محمد را کشته اند مگر اینکه او را میسوزاند و این پیش از خروج قائم است در کتاب مذکور از احمد بن هرون از ابن
از نخواند و از ابن عیسی بن محمد از عمرو بن شمر از جابر از ابن ابراهیم بن اسحق از ابن عیسی بن محمد از ابن ابی مالک از ابن محمد بن ابی حکم از ابن عیسی بن محمد

خبر میباشد در آن در ایام سلطنت و در آن نزد یک کند و نزدیک اد و رتا و قتی که از مکر الهی و عذاب او خاطر جمع شدند ناگاه صبح عظیمی بآید
 میرسد بنی افی بدولتشان رؤسید همد بطوریکه ندانند برای ایشان باقی نماند که ایشان بشنوند بفرمان صاحب حکمی در میان ایشان باقی نماند
 که حکم خود را ایشان بشنوند و جمعی برای ایشان باقی نماند که بسوی انجمن بروند بدست که خدا بفرماند و کتاب خود مثل در حق ایشان فرمود
 حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینک ناخراب با ترجمان پیشتر مذکور کرد بد خلاصه مضمون آن شعر هلاکت و فناء دولت بنی مرد است
 از آن محمد خفیه بخدا سوگند یاد نمود که این در خصوص بنی مرد است نازل شد گفتند فدای تو شوم امر بزرگی در حق ایشان خبر داد ابا هلاکت ایشان که
 واقع خواهد شد گفت خبر یاد تو را با محمد بدست که خدا بفرماند علم خود را با علم کتاب که وقت قرار میدهد مخالف گردانند پس چگونه میتوانم که برای آن
 امر تعیین وقت بکنم بدست که موسی برای قوم خود وعده معین نمود و حال آنکه در علم خدا عزوجل افزون ده روز بر بالا آمدن مدت بود و آنرا
 بموسی خبر داد پس قومش کافر گردیدند و بعد از رفتن او مرحله کوساله پرستی را پیمودند زیرا که وقتیکه حضرت موسی برای مراجعت خود بمیان
 قوم وقت تعیین نموده بود گذشت و او مراجعت نکرد و بدست که یونس بقوم خود وعده نمود که در فلان وقت عذاب خدا بر شما نازل خواهد
 شد و حال آنکه در علم خدا این بود که از ایشان بگذرد و عفو نماید و طایفه او بماند طور شد که میدان و لیکن در وقتیکه دید که حاجت ظاهر شد
 هلاکت شان انوقت خواهد و آن حاجت اینست که مرد بگوید که امشب را بی شام صبح کردم و بنی قباء و ولتشان و وقتیکه که مرد بتو ملاقات
 کند با ایشان و کشاده رؤی بعد از آن باز بتو ملاقات نماید با عبوس و ترش روی گفت که این حاجت دیگر بفرماند یگر کدام است گفت اینست که
 مرد با خود مخالفت و کشاده رؤی بتو ملاقات می نماید و قتی که آمد که از قرین بخواجه می بیند که عبوس و ترش روی و گردید پس در نزد یکی این علامت صبح و آن
 میشود و ایشان بسبب آن هلاک میشوند **مؤلف** گوید که بنی مرد این کتاب است از بنی عباس پس آنرا که در میان صحابه مرتکب بود که او عباس بن مرد است
 میکنند در کتاب مذکور از محمد بن همام و از محمد بن زیاد و از محمد بن علی بن غالب و از محمد بن عیسی و از ابی جهم و از جابر و ابی نموده او گفته که
 خبر داد بنی که مسیب بن نجید را دید او گفته که مرد بخدا مت ابر المؤمنین ۴ آمد و با وی مردی بود این السوداء نام بخدا مت انحضرت عرض کردم که با
 ابر المؤمنین ۴ بدست که این مرد بفرماند بر خدا و بر پیغمبر او دروغ وافر میبندد و تو را هم با این مطلب شاهد میارود انحضرت فرمود که این مرد
 قول عریض طولانی میگوید با و نیست کذب میدهد او چه میگوید گفت که احوالات لشکر غضب را ذکر میکند فرمود که این مرد را از دست بگذار
 با و نجب و این را در مکن ایشان قوی اند در آخر زمان مانند برهنگا وقت پائین از هر قبیل بگرد و مرد سر مرد ناپسند نفر میبندد آگاه شود بخدا مت
 یاد میکنم هر انبر من امر ایشان را و نام و پرا و خواجگاه چهار پان ایشان را می شناسم بعد از آن از جانب بنی خواست در حالتیکه با فر با فر میبندد بعد از آن
 فرمود که این را پس از اولاد من حدیث را مانند شکافن سنک میبندد در کتاب مذکور از علی بن مسعود و از محمد عطار و از محمد بن حسن را
 و از محمد بن علی کوفه و از عبد الرحمن بن ابی حماد و از یعقوب بن عبد الله اشعری و از عبید بن سعد بن بنی و از اخف بن قیس روایت کرده او
 گفته که حاجت داشتم بخدا مت علی داخل گشتم در آن حال ابن کوا و انوشیث بن یحیی در خانه انحضرت آمدند از دخول طلبیدند انحضرت بن فرمود
 که اگر تو بخواجه من ایشان از داخل شدن مبدئیم زیرا که اول تو این را بجا خواستن نموده عرض کردم با ابر المؤمنین از ده تا داخل شوند پس
 ایشان از ده داخل شدند انحضرت ایشان فرمود که چه چیز تو را واداشت بر اینکه در این کرم هوا بیوی من آمد بد گفتند که دوست داریم
 اینرا که از اصحاب غضب شویم فرمود که خیر یاد شما را که در ایام ولایت و خلافت من غضب انخواهد شد و آن واقع نمی شود نا و قتی که بلا هائ
 واقع گردد در کتاب مذکور از ابن عقیل و از محمد بن فضل بن ابی هیم و از ابن فضال و از ثعلبه و از موسی بن اعین و از صادق ۴ روایت نمود
 که انحضرت فرمود که خروج سفینه از محومات بنی امیه بان جاری شده بطوریکه تغییر و تبدل نخواهد یافت از اول خروجش ناخران با نر و نما
 در ششماه از جل میباید و قتی که بان پنج شهر مالک شده ماه سلطنت میکند و بکرو زان زیاد نمیشود **مؤلف** گوید ظاهر اینست که آن
 پنج شهر عبارتست از شام و فلسطین و حلب و حمص و اردن در کتاب مذکور از ابن عقیل و از قسم بن محمد بن حسین و از عبید بن همام و از
 محمد بن بشیر احوال و از ابن جهم و از عبید بن اعین و از معلی بن خنسر و ابی نموده او گفته که از صفان ۴ شنیدم میفرمود که باره امور از محومات
 و باره دیگر از جمله محومات خروج سفینه است در ماه رجب در کتاب مذکور از ابن عقیل و از علی بن حسین و از عباس بن عامر و از عبد الله
 بن عمر و از زان و از عبد الملك بن اعین روایت نموده او گفته که در خدمت ابی جعفر بودم در آن اثناء که قائم ۴ از میان گذشت بخدا مت انحضرت
 عرض کردم که ایند چنان دارم که ظهور انحضرت بزود واقع گردد و خروج سفینه از میان نباشد فرمود نه چنین است که میگوید بخدا سوگند یاد
 میکنم که هر انبر خروج از جمله محومات است که از وقوع آن ناچار است در کتاب مذکور از ابن عقیل و از علی بن حسین و از محمد بن خالد احتم او
 از ابن بکر و از ثعلبه و از زان و از حران بن اعین و از ابی جعفر محمد بن علی ۴ در خصوص قول خدا بفرماند ففصی اجل و اجل مسمی عند روایت کرد که
 انحضرت فرمود که اجل دو قسم است یکی اجل محوم و دیگری موقوف حران عرض کرد که اجل محوم کدام است فرمود است که غیر از آن واقع
 شود بفرماند در آن راه میباید بعد از آن عرض کرد که اجل موقوف چیست فرمود چیست که خدا بفرماند را در آن مبنی هست اگر نخواهد از ایند

عقوب بن
 محمد بن
 جهم

علی بن
 مسعود

مستند
 صفحه
 ۲۳۲
 و ده
 هزار
 و
 مئده
 الف

(باب علائق طهر حرم)

میکند حرم عرض کرد که من اهدا دارم که اجل سفیان و خروج از اجله موقوف است یعنی بقیه باید و واقع شود فرمود نه چنین است که
کوئی بخدا سوگند بادم بکنم هرگز از اجله مخومات است در کتاب مذکور از ابن عقده و از احمد بن سالم و از عبد الرحمن از دی و از عثمان
بن سعید طویل و از احمد بن مسلم و از موسی بن بکر و از فضل و از باقر و ابی نموده که آنحضرت فرمود که از امورات پانچ موقوفه و باز
د بکر مخوم و خروج سفیان از بیل مخوم است که ناچار است از آن در کتاب مذکور از محمد بن همام و از فرات و از عیاض بن یعقوب و از خلا
وضایع و از صادق و روایت کرده که آنحضرت فرمود که ناچار است از خروج سفیان و از خروج میکند مکرر ماه رجب در آن حال مرد بخیر
آنحضرت عرض کرد که یا اباعبدالله وقتیکه از خروج میکند حال ما چگونه میشود و چه باید بکنیم فرمود وقتیکه خروج کرد بنوعی قائم و بارز
یا اینکه بمانوسل شود **شیخ طوسی** بایش در کتاب امالی از حسین بن ابراهیم قزوینی و از محمد بن وهبان و از محمد بن اسماعیل بن حبان و از
محمد بن حسین بن خض و از عباد مثل ابن خدیث و از روایت کرده **محمد بن ابراهیم** در کتاب التنبیه از احمد بن هوز و از ابراهیم بن اسحق و از عبد الله
بن حماد انصاری و از عمر بن شهر و از جابر جعفی روایت نموده او گفته که باقر از خروج سفیان پرسیدم فرمود حالا که خروج سفیان و وقتیکه خروج
کند که بعد از او است یعنی وقتیکه سفیان در زمین کوفه خروج میکند لشکرش جوش نموده بیرون آیند چنانکه اب از زمین میجوشد پس ایشان
قال و جنگ میکند پس بعد از آن منتظر سفیان در بکر و خروج قائم باشد **مؤلف** گوید که از این حدیث چنان مفهوم میشود که سفیان
مستعد است مگر اینکه او در قول آنحضرت و خروج قائم باید باشد که نشانه نو پس از راه سهوا غلط از فرزند بنا بر این معنی حدیث بدین
نحی میشود که بعد از این سفیان منتظر خروج قائم باشد در کتاب مذکور از **محمد بن همام** و از فرات و از حسن بن علی بن بسار و از خلیل
راشد و از بطایئ روایت نموده او گفته که باجناب امام موسی از مکه تا مدینه رفتی راه کردیم در آن راه روزی فرمود که اگر اسمان
در زمین هم بر حباس خروج کنند هرگز از زمین از خونهای ایشان سیراب نمیشود و نمیتواند که برین عباس غالب آیند و وقتیکه سفیان خروج میکند
عرض کردم که ایستادم از اجله مخومات است فرمود از مخومات است بعد از آن آنحضرت سر برایش انداخت بعد از آن ترش را بالا کرد و
فرمود که سلطنت بن عباس مگر است و خدعه را بایستد این سلطنت بطوریکه چیزی از آن باقی نماند بعد از آن سلطنت شان منهدم
شود بنوعیکه کو با هیچ افنی بان نرسید در کتاب مذکور از **محمد بن همام** و از محمد بن عبد الله هالنجی و از او بن ابی قسم روایت کرده او گفته که
خدمت امام محمد تقی بودم ذکر سفیان و آنچه که در روایت شده که امرش از مخومات است بمبار آمد در آن حال عرض کردم که ای اعدا را در مخوما
بدا واقع میشود فرموداری بعد از آن عرض کردم که جایز است اینکه خدا را در خصوص قائم و بدافع شود فرمود که قیام قائم از مبعاد است
مؤلف گوید که کان چنان است که محتمل و معانیها چند باشد نسبت ببعضی از آنها وقوع بدامکن شود و قول آنحضرت که قیام قائم از مبعاد
اشاره است باینکه وقوع بداد مبعاد ممکن نیست زیرا که خداوند عالم میفرماید **ان الله لا یخلف الميعاد** خدا اینم مبعاد را خلاف نمیکرد اند
و حاصل مضمون کلام آنحضرت اینست که قیام قائم امریست که خدا از این پیغمبر خود و باهل بیت او وعده نموده زیرا که ایشان صبر نمودند بر خیرها
بدی که از مخالفان ایشان رسید و خدا اینهم وعده خود را خلاف نمیکند بعد از آن میگوئیم که احتمال هست که مراد از وقوع بداد و محتمل
بدائی است در خصوصیات نه در اصل وقوع آن امر مانند خروج سفیان پس از زوال دولت بنی عباس و مانند آن در کتاب مذکور از **محمد بن احمد**
و از عبد الله بن موسی و از محمد بن موسی و از احمد بن ابی احمد و از محمد بن علی قریبی و از حسن بن ابراهیم روایت نموده او گفته که بخداست
رضام عرض کردم که خدا کارها را اصلاح نماید چنین گویند که سفیان در وقت خروج میکند که دولت ایشان پایدار است در کتاب مذکور از
احمد بن هوز و از ابراهیم بن اسحق و از عبد الله بن حماد و از حسین بن ابی العلاء و از ابی یعقوب روایت کرده او گفته که باقر بن خبر داد
که بنی عباس و آل مرزبان را در قریبنا جنگی واقع خواهد شد که طفل خورده سال از شدت از حیل بر کرد خدا اینم نصرت را از ایشان بر میدارد
و بر یغان هوا و زندگان زمین و حی می کند که از گوشه های ظالمان سیر شوند بعد از آن سفیان خروج میکند در کتاب مذکور از **ابن عقده**
از علی بن حسن تمیمی و از عباس بن عامر بن رباح و از محمد بن ربیع افرج و از هشام بن سالم و از صفیان و روایت نموده که آنحضرت فرمود وقتیکه
سفیان بیخ شهر غالب گردد و آنها را منخرم نمود از آنوقت نه ماه برای سلطنت وی شمارید و هشام چنان کان نموده که این پنج شهر عبارت است از
دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب در کتاب مذکور از **علی بن احمد** و از عبد الله بن محمد و از محمد بن خالد و از حسن بن مبارک و از ابی اسحق
همدانی و از حرث و از علی روایت نموده که آنحضرت فرمود که چشم مدهم اقبلت و سپاه در حدش خالیت ابتدای ظهورش از ممت مشرعی
شود و وقتیکه او ظهور نمود سفیان خروج میکند و بقدر و زمان پسین شدن زن کنه ماه باشد سلطنت میکند در شام خروج نماید و همه اهل آنجا
باو مطیع و منقاد میشود مگر طایفه خدی که در حرم میباشند خدا ایشان را خراج نمودن باو نیکه میدارد و بایشان کرامت میدهد و از آنجا
بر پیدا میروند و در آن حال خداوند عالم ایشان را بر زمین فرماید همین است معنی حدیثی در قرآن مجید و لور و از وقوف افلاک و از خداوند
قریب **مؤلف** گوید که قبل در چشم که لفظ اجل از آن مشتق شده عبارت از میل به چشم نیست باینکه خبریست مانند احوال بودن آن

مکمل

مکمل

مکمل

مکمل

مکمل

مکمل

مکمل

باب علامات ظهور حضرت

۲۳۴

عزیز

علی بن محمد

عبد بن محمد

احسن از او است یا اینکه عبارت است از منوچه شدن بکار و حدقه بد بگری یا توجیه است بهمت بهمانه یعنی یا سمیت مرکان یا سمیت ابر
یا توجیه و قبل بکبت از و چشم بد بگری یعنی این کلام که چشم مهدی اقبلست اینست که بین القبل است کو با نگاه میکند بر پیش و جز در رستا
صفه هر آن گفته است که چشم قبل هست یعنی سپاه چشم بهمت یعنی مایل است یعنی گفته است که قبل میلی است در چشم مانند احوالی
مؤلف گوید که اگر مراد احوال باشد باید بفرموده از آن حمل بکنیم که آن احوالی باعث نفوذ و او نباشد بلکه موجب حسن نظر گردد در کتاب مذکور
از علی بن احمد و از عبید الله بن موسی و از ابراهیم بن هاشم و از ابن ابی عمیر و از هشام بن سالم و از صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که با
و سفینه مانده و اسب گردیده هستند یکی از ایشان میخواهد که پیش از بد بگری داخل کوفه شود در کتاب مذکور از علی بن احمد و از
عبید الله بن موسی و از محمد بن ابی احمد و از اسمعیل بن عباس و از مهاجر بن حلیم و از مغیره بن سعد و از ابی جعفر باقر و از
نموده که آنحضرت فرمود که وقتی که در و نیزه یعنی دو صاحب خروج در شام با شام مخالفت نمودند هر اینها از باب حداد و انجا طاهر خواهد شد
شد که یا امیر المؤمنین ۴ آن است چنانکه فرمود زلزله است که در شام واقع میشود بنوعیکه سبب آن از اهل انجا پیش از صد هزار نفر هلاک
شود خدا بقیه آنرا برای مؤمنان رحمت میکرد اند و برای کافران عذاب نعمت و قنکه این حادثه بوقوع پیوست نگاه با اصحاب اسبها سفید
دم برید یا گوش برید یا کوفه دم و سید قهای سپاه نگاه بکنند که از سمت مغرب می آیند تا اینکه بشام داخل میشوند و این در وقت است که خروج
و موت احرار واقع شوند و قنکه این حادثه واقع شدن نگاه بکنند بفر رفتن ده از دهان مشوق که از احرار شوند بزمین و قنکه انجا حادثه بوقوع
رسند بر زن جگر خوار یعنی سفینه از واده خروج میکنند تا اینکه بر میزد مشوق غالب میکرد و قنکه این شد بخروج مهدی منتظر باشند در کتاب
مذکور از محمد بن قحطام و از فراری و از حسن بن وهب و از اسمعیل بن ابان و از یونس بن یعقوب روایت کرده او گفته که از صادق ۴ شنیدم
مفرمود که وقتی که سفینه حروج نمود لشکر بیوسه مایه فرستند و لشکر بیوسه شهادتی که این امر واقع شد آنوقت در بالای اسب با شرف
سرکن یا مطیع و ملازم بهمت می آیند در کتاب مذکور از ابی عقده و از محمد بن زیاد و از علی بن صباح و از ابی الحسن بن محمد و از جعفر بن محمد
و از ابراهیم بن عبید الله و از ابی ابوب خراز و از محمد بن مسلم و از باقر ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که سفینه مرد است سرخ رنگ بود
چشم بخدا هیچ بندگی و اطاعت نمیکند مگر و مدینه را می بینند میگوید که ای خواجه من محمد بن یعقوب کلین در کتاب و ضرا از محمد بن محمد و از
احمد بن محمد و از بعضی اصحاب بن و علی بن ابراهیم و از پدرش و از ابن ابی عمیر در یکجا ایشان از محمد بن ابی حمزه و از جریران روایت کرده او گفته که
در نزد صادق ۴ ذکر نبی امیر و بد حالی شیعیان در نزد ایشان بمیان آمد او گفته که من بایه جعفر یعنی در آنوقت سهر میکردم در حالتیکه در بالا
مرکب بود بر اسبی سوار شده بود و در پیش و پیش لشکر داشت و من بد را از گوشه سوار شده در یک سمت و مرقه منو که با ابی عبد الله
تورا سوار این بود که بچرخها بکند خدا بما عطا فرموده مانند قوت فتح و عزت تماشا بکن و بخلا بوی خرنده که تو و اهل بیت تو یعنی ائمه ۴ لایق و
بنا و ارتز هستند باین امر از من اگر این را بکنی مراد است کردن تو و اهل بیت تو حریص خواهی کرد آنحضرت گوید که من با و گفتم که هر کس این سخن را
بگویند موده هر این در روع گفته گفت یا سو کند یا بد میکند یا اینکه این سخن را تو گفته گفت که مردم ساحرند یعنی دوست میدارند که در آن
من بخاند ایشان را بگوش راه ملا و سخن ایشان را مشور بر آنکه احتیاج ما بپیش است از احتیاج تو یا گفت یا باخا طرداری روزی که از تو بر
که با برای ما سلطنت خواهد رسید و جوابم گفته که ای شما را سلطنت طولانی و بهن دشت پد هست شما را در این موهلته داده میشود
و در مال دنیا وسعت بهم میرسانند تا وقتی که از ماحون حرام در ماه حرام و در بلد حرام میریزند و انحال دانستم که او حدیثی را که من با و گفته
بودم حفظ کرده بلد از آن با و گفتم که امید هست که خدا نور از این امر شیع یعنی کشتن ماها باز دارد زیرا که من تو را باین امر شیع تخصیص داده
این حدیثی بود من ذکر نمودم و گاه هست که غیر از نور اولادت باین علی قیام مرتبک را انحال سکوت نمود و قنکه بمنزل خود برگشتم بعضی از
نزد من آمد و گفت که فدای تو شوم بخدا سو کند یا بد میکنم که هر این را تو را در مویک ابی جعفر بدیم و تو در بالا ۴ در از گوشه بود و او در بالا
اسب و بهمت تو نموده با تو سخن میکنند چنان بنظر می آید که تو در تحت او بودی من در پیش خود گفتم که این حجت خداست بر خلائق و صاحب این
امر است و باقی دارد که خلائق پیرو می شوند و اند بگری یعنی ابی جعفر با ظلم و ستم رفتار میکند و او را پیغمبر از افضل میرساند و این خونها بر زمین
میریزد بطریقی که خدا بان راضی نیست و انرا دوست میدارد و او در میان موکبش بود و تو بد را از گوشه سوار شده بود از مشاهد این
گفتی شکی در خصوص شما بدله غرض کردید بطوریکه از زوال دین و هلاکت نفس خود ترسیدم آنحضرت گوید با و گفتم که اگر میدیدم انتم که
را که در پیش و پس و سمت راست و دست چپ من بودند هر این را خود ابی جعفر را و بد بد و شوکت او را چهر میبرد یعنی امر مذکور گفت که انجا عتبات
سلطنت خواهند کرد و کدام وقت از ایشان را حق میشود گفت یا بماندانی که هر چیز را مدتی هست گفتند که گفت دانستن تو این را بونفع ندارد
بد رستی که هر وقت که زوال این امر یعنی زوال دولت شان رسند هر این در زمان اندک تر از زمان بکثره العین یا بمال و مضمحل می شوند اگر
که حال ایشان در نزد خدا بگونه است هر این بعضی عداوت با ایشان بیشتر میشود اگر تو و همه اهل زمین سعی و تلاش بکنند و اینکه ایشان را

مبتلا بکیند به بدتر از آن معاصی که ایشان الان باز مرتکبند تا در خواهند شد بر شیطان بتوسل نکند و تو را از راه نبرد زیرا که عزت بر آن
خدا و رسول او مؤمنان است و لیکن منافقان اینان فهمند یا نمیدانند که با مرتد منظر شود و صبر بکند با ذیبت و بیم که از دشمنان با و میسرند هر گاه
او در فرزند یعنی روز قیامت در جردن ما خواهد شد پس چون خواراد بدید که مغیبه شد و اهل حق از میان رفتند و بدید که جور و ستم شهرها را
فرا گرفت و فرزاد بدید که کینه کرد بدیغی هیچ کس با حکام انجیل نکرد و این چیزها در قرآن احداث نمودند که اصلاً آنها در آن نیست و آنرا بخوا
نفس خودشان توجه و تاویل نمودند و دین را بدید که منقلب گردید چنانکه اب منقلب میشود و دید که اهل باطل بر اهل حق تسلط نمود
غالب شدند و بدید که شر آشکار گردید بطوریکه از آن نمی کرد. میشود و انتخاب شرمند و در آتش میشود و بدید که فتنه ظاهر شد و مردان
بمردان و زنان بزنان اکتفا نمودند و مؤمن را ساکت دید بنوعیکه سخن مقبول نمیشود و بدید که فاسق در رفیع میگوید و در رفیع و اقزای و
برادر گردانند میشود و کوچیل را بدید که بزرگتر از حفر میبارد و بدید که احرام قطع شد و بدید که کفر میبکند بر اینکه او را با فسق و فجور
مدح بکنند و از آنها میخندد و سخن وی بر دوش بر گردانند نمیشود و بی ریش را بدید که مبدع چیزها که زنهای مبدعند یعنی مفعول واقع
شود و بدید که زنان باز از جنت میشوند یعنی سخن میکنند و بدید که مدح و ثناء بسیار شد یعنی مدح و ثناء خلق بیکدیگر را و مردم را بدید که مال
را در غیر طاعت الهی صرف میکنند و سایرین ایشان هیچ از این عمل نمیکنند و در شایگان ایشان را از صرف نمودن مال غیر راه خدا باز نمیدارند
و این مردم را بدید که بسبب بدن باین چیزها در امور مانند اعمال خیر و سعی و تلاش در راه خدا اعوذ بالله گفتند و همسایه را بدید که همسایه
خود از بیت میکند و او را هیچ مانع نیست و کافر را بدید که از مشاهده فساد در روی زمین شادان و خندانست و بدید که شرابها را آشکارا
خورده میشود کسان که از خدا میترسند بر خوردن آنها جامع شده اند و بدید که امر بمعصیت کنند ذلیل شدند و بدید که فاسق در چیزها بیکدیگر خدا
انها را دوست میدارند با قوت و پسندیده شده است در میان خلایق و اصحاب یا ترا بیتی علیه السلام را که از باب معجزات با صاحبان ايات قرآنی اند
که از این رشتار ایشان نازلند حفر میکنند و حفر میبارند و کینه ایشان را دوست میدارند او را هم حفر میکنند و راه خیر را بدید که منقطع
و راه شر معلول و کثوره است و بدید که از نزد حاجیان معطل مانده و خلایق را بر لب زاریت از امر میکنند و مردم را بدید که
میگوید چیزها که میکنند و مردم را بدید که غذای مفقود میخورند تا آنکه فریب شوند یا مردان دیگر فجور و عمل قبیح بکنند و زنان را بدید که خود
فریب میکنند برای اینکه باز از آن دیگر عمل قبیح یعنی فسق مرتکب شوند و مردم را بدید که کذراتش از پیشش است و زنی را بدید که معیشتش از پیشش است
یعنی از فرخش میکند و زن را بدید که برای خودشان مانند مردان مجالس میارایند و بدید که صفات زنان در بنی عباس ظاهر شد و خضاب
نمودن را با احاطا ظاهر میکنند و بر مویها خودشان شانه میزنند چنانچه زن برای شوهرش بر مویهاش شانه میزند و بنی عباس را بدید که مردم
مال میدهند برای اینکه ایشان را ولعی بکنند یا اینکه بنی عباس از حکام و سلاطین مال اخذ میکنند برای اینکه سلاطین با خود ایشان فجور
یا از آنها ایشان زنا بکنند و بدید که بوطی مرد رغبت کردند و مردان در حضور او بجهت بکر رشک بردند و صاحبان مال از صاحبان بمان عزیزتر
و در باخوردن اشکار گردید بنوعیکه بر باخوردن سرزنش نکردند و زنان بزنان کاره فخر نمودند و زن را بدید که بشوهرش رشوه میدهد
در عوض اینکه بکند او را باز از آن دیگر عمل قبیح یعنی فسق نماید یا اینکه با مردان دیگر زنا کنند و بسیار بر از خلایق دید که ظاهر شد و خلایق
را بدید که شهادت شاهد رو عکس اعتماد و باور میکنند و حرام را بدید که حلالی کرد. شدن میشود و حلال حرام کرد. شدن میباشد و حکام
دین را بدید که یارای و خواهش نفس استنباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید و بدید که اهل فسق انتظار میکنند که شب بیاید یا اینکه
اعمال قبیح را در تاریکی از نمازند بلکه آنها را در روز روشن میکنند و مؤمن را بدید که قدرت ندارد یا اینکه باره قیام را انکار نماید مگر در
دلش و بدید که مال بسیار در معصیت خدا اتقان میشود و بدید که حکام اهل کفر را مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را بدید که در
حکم رشوه میگیرند و بدید که مال بسیار میدهند تا اینکه حکومت را بگیرند و مردم را که حرام خود را ولعی میکنند و ایشان اکتفا میکنند و
بدید که مردم در سر بهمان و تهمت کشنده میشود و مردم مشهور بودن مرد و مذکور بودن وی در السنه و افواه حسد میبرد و جان و مال خود را
در سران بذل میکنند و بدید که مردم در مقابل مغایرت نمودن با زنان سرزنش میکنند یعنی میگویند که چرا با مردان بعمل لواط مرتکب نمی
شوی و باز از آن مغایرت میکنی و مردم را بدید که کذراتش از زنا کاری زنی میکند و این را امیداند باز از آن راضی میشود و آرام میگیرد و زنی را
بدید که شوهرش را مفهور میکند و کارها میکند که شوهرش با آنها راضی نیست بشوهرش نفقه میدهد چنانچه شوهر زن میدهد و مرد
را بدید که زن و کنیز خود را اجیر میدهند و مجور دهنه را شام میدهند که بدایه و در ذالت محصل نموده راضی میشود و بدید که سوگند خوردن بخدا
از راه دروغ بسیار گردید و قمار بازی ظاهر و آشکار شد و شراب آید بیکد اشکارا فروخته میشود و هیچ منع کنند آن پیدا نمیشود و زن
بدید که خودشان را با اهل کفر میدهند و لهو و لعب بدید که اشکار شد بنوعیکه خلایق بر آن میگذرند و کسی از آن منع نمیکند و هیچ کس منع
نمیکند و مردم شریف و محترم را بدید که او را ذلیل میکنند کینه که انزاد شریف از سلاطین او میسر میسر و بدید که نزد بکر بن خلایق بحکام کینه است

کریست نمودن و دشنام دادن بما اهل بیت فخر میکنند و محبت ما را دیکه بدارالشرع حاضر میشود و شهادت قبول نمیکرد و دیکه که بخیر بود
و در روع رغبت میشود و دیکه که شنیدن فرائد قرآن بر خلائق کران کردید و شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان سهل و آسان و هم ساهرا
دیکه که هم ساهراش از راه ترس از اذیت زبان وی اکرام میکنند و حدود الهی را دیکه که معطل کردند و در آنها بخواهشهای نفس عمل شد و
مساجد را دیکه که باطلا با غیران منقض کردند دیکه که راستگو ترین خلائق در نزد ایشان در روع و افترا کنند است و دیکه که سخن جبین
اشکار کردند و ظلم را دیکه که اشکار شد و عینیت را دیکه که ملیح شمرده میشود و بعضی از خلائق بعضی دیگر با آن مرده میدهد و دیکه
که طلب حج و جهاد برای غیر خدا کردید و یاد شاه را دیکه که کافر و مؤمن هر دو را ذلیل میکنند و خواب ادب که بر ابادانی غالب شد یعنی
خراب بسیار شد و ابادانی که و مرد را دیکه که معیشتش بیکر کردن پیمان یا نزار و میکند و بعضی در وقت فروختن غلات و غیر آنها پیمان را
نمی بایند و نزار و را بر این کشد بلکه سبک میدهد و دیکه که رختن خونها سهل و آسان افکاشه میشود و مرد را دیکه که بر اسرار برای عرض
دینا میطلبند و با زبان خبیث خود شر را مشهور میکنند تا اینکه خلائق از او میترسند و در کارها با او اعتماد نمایند و کارها را با او بسیارند و
نماز را دیکه که خیر و خیف افکاشه شد و مرد را دیکه که مال بسیار دارد و نوعی که از وقتیکه بان مالک شد هیچ زکوة انرا نداده و دیکه که مرد
از قبر بیرون آورده میشود و اذیت با داده میباشد و کفنهاش فروخته میشود و دیکه که هیچ و مرج بسیار کردند و مرد را دیکه که شب
میکند در حالیکه عاشق است و صبح میکند در حالیکه منته بکارها مردم اعصاب میکنند و دیکه که حیوانات را و طی میکنند و حیوانات را
که بعضی آنها بعضی دیگر را میزدند و مرد را دیکه که نیازگاه خود میزد بر میگرد و حال آنکه از لباسها نماز در بران چهره نیست یعنی لباسی که
لا این نماز باشد و بران نیست زیرا که با بخش است و با عصبه و دیکه که دلهای خلائق را قنات گرفته و چشمهاشان خشکند یعنی هیچ از حق
خدا کریم نمیکند و قرآن بر ایشان کران کردید و مرد را دیکه که اشکار شد و خلائق باز رغبت بهم رسانند و نماز گذارند دیکه که نماز نمیکند
مکر برای این که خلائق او را در سر نماز ببینند و فقیر را دیکه که احکام شریعت را برای خلائق بنی مانند طلب بنا و جاه یاد میکند و خلائق را دیکه
که بر سر جمع شداند که نزد بکران غالب کردند و دیکه که طالب حلال مذموم و سرزنش زده میشود و طالب حرام مدوح و تعظیم کرده میشود
و مکر و مدینه را دیکه که در آنها پاره کارها شده میشود که خدا آنها را دوست ندارد و احد ایشان را از عمل نیت منع نمیکند و دیکه که آلا
طو و لعب و مکر و مدینه اشکاشه میشود و مردم را دیکه که بخیر از حق کو با میشود معروف امر میکنند و از منکر نهی در احوال که پیش خود باز
بعضی کنند است بر مخیر و بزد و بی فروز و با و میگوید که این سخن را باین سخن حق را که گفت است و امر معروف و نهی از منکر موضوع است از
تو یعنی از زبان تو ساختارند توانا نکنند یعنی گفتن اینگونه سخنان در ان زمان عیب غار است و خلائق را دیکه که بعضی از ایشان بعضی دیگر
نگاه میکنند و باهل شریعت میشوند و دیکه که راه حق از سالک و راه روند خالی شد و مرد را دیکه که با و استنزاء کرد میشود و هیچ
سرا و کبر و زاری کرد نمیشود و در هر سال دیکه که بدعت و شر در آن سال بیشتر است از آنکه در سال پیشین بوده و خلائق را دیکه که میا
نمیکند مکر باغبنا و محتاج را دیکه که با و خبر داده میشود برای خندیدن با و با و رحم میکنند برای غیر خدا و علامت را که در آسمان حادث
میشود دیکه که هیچ کس بسبب آنها مضطرب نمیشود و خلائق را دیکه که در سر راه برای و طی کردن بیکدیگر میهند چنانچه حیوانات بیکدیگر
میهند و دیکه که مال بسیار در باطل صرف و اتقان میکنند و آنکه مال را از صرف نمودن در طاعت الهی مضایفه می نمایند و دیکه که عفو
بدر و نادراشکار کردند و دیکه که با ایشان اهانت و استخفاف کردند و در نزد اولادشان از بدترین خلائق شده اند و اولادشان
شوند از اینکه بر پدر و مادرشان افترا کنند شود و زنان را دیکه که بر سلطنت و بر هرامر بیکه بر اعیان ایشان در آن امر خواستش نفس هست
سلط شده دست بافته اند و مرد را دیکه که بر پدر و شوهرت و افترا میزند و در حق پدر و مادرش نفرین میکنند و ببردن ایشان شایه
میشود و مرد را دیکه که اگر بکر و زب را و کشت و او در آن روز بجا برزد مانند لواط و ناقص میبودن پیمان و سبک کشیدن تراز و مکر
حرام و شراب خوردن مرتکب نشد محزون است و اند و هکین کردید و چنین حساب کرد که این روز از ایام عمرش محسوب نیست و یاد شما
را دیکه که غلات را جمع میکنند و نگه میدارد برای اینکه آنها را بعبث اعلا بفرشد و اموال ذوی القربی یعنی خسر و مال امام باهل کذب
و تزویر فتنه میکنند و با آن اموال قمار میبازند و شرابها میخرند و میخورند و دیکه که با شراب عذاب می نمایند و انرا برای مرضی و صفت
کنند و از آن شفاعت طلبند و دیکه که خلائق در ترک نمودن امر معروف و نهی از منکر و ترک کردن دینداره که یا آنها است هرگز
و دیکه که همه منافقان صاحب قهر و غلبه شده اند با اینکه صاحب ضرب و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول
شود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد و دیکه که اذان گفتن و نماز کردن با اجرب است
و دیکه که مساجد پر شد از کسانی که از خدا میترسند و در آنها برای خوردن گوشه های اهل حق یعنی برای عینت ایشان جمع شده اند و شراب
را برای بیکدیگر و صفت میکنند و مست را دیکه که پیش نماز شده خلائق در پشت سرش با و افترا نموده نماز میکند و او از شدت حسرت

باب علامات ظهور حضرت

۲۳۷

و شعور ندارد و منعی را عیب نمیداند در وقتیکه مردم متشدد با او اکرام میکنند و از او تقبیته میمانند و میسرینند و او را بحال خود می گذارند و باو پینه و قندیر نمیکنند و سبب منعی و او را اعتدال میدارند و بدین کسب که اموال بختی از او میخورد و از نفوی و صلاحیت خود مردم خبر دهد و قاضیان را بدینکه بخلاف امر الهی حکم میکنند و حکام شرع را بدینکه از راه طمع بختان پیروی میکنند و میراث را بدینکه حکام شرع آنرا بقیتم فاسق میسپارند یا اینکه از اهل حق که از جمله ورشاست رشوه میگیرند و حکم میکنند که همه میراث مال او است و قبیله میراث بقیتم و اهل حق از وراثت سیرند ایشانرا بحال خود میگذارند ایشان هر چه میخواهند در آن میراث میکنند و بدینکه در منبرها بنفوی امر میکنند و امر کنند بان عمل میکنند و بدینکه خلاف باوقات نماز استغفات میکنند و آنها را سهل میانکارند و وجوه برادر بدینکه بتوسط دیگران بفقر داده میشود و قصد قربت در آنها نمیشاید و آنها را بفقر میدهند در صورتیکه ایشان آنها را مطالبه کنند و در مطالبه ابرام و اصرار نمایند و خلاف این را بدینکه عفتشان بدفع شهوت عزیزت منحصر شدن باله میکنند از اینکه حلال میخورند با حرام و وطی و مقاربت را بطریق حلال با حرام میکنند و دنیا را بدینکه با ایشان رو میاورد و علامتهای حق را بدینکه مندرس و کهنه شده و قبیله هر این علامتها را که مذکور شد بدینکه با حذر باش و از خدای عزوجل بطلب بداند که خلافت مستوجب غضب الهی هستند و اینست جز این نیست خدا بایمان برای کاری مهلت داد که از او در خصوص ایشان اراده نموده پس منظر و رودان کار باشند و در دین دار و سعه و تلاش بکن تا اینکه خدای عزوجل بفرماند و حالیه بیند که باحوال ایشان مغایر و مخالف باشد پس اگر عذاب نعمت الهی بر ایشان نازل بشود و توهم در میان ایشان باشد هر اینه بر حمت خدا بخیل کرده و بنی توهم با ایشان هلاک خواهد شد و اگر در میان ایشان نباشد آنها ایشان مبتلا میشوند در حالیه توهم چون شده از چهره ایشان بان ترکیب بودند مانند جرات کردن بر خدا و معصیت نمودن باو بدینکه خدا ابراحمان کنندگان ضایع میکنند و رحمت با حسان کنندگان نزد یک است

در کتاب جامع البحار آورده که جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و قبیله آنحضرت را دیدم حج را بخوار آورده بود اعکاء کعبه آمد که از او داع نماید از حلقه درش گرفت باو از بلند صدای آنها الناس از او در آمد پس همه اهل مسجد اهل بازار در آنجا جمع شدند آنحضرت فرمود که بشوید بدو سینه که من الان خبر میدهم شما چهره ها را که بعد از آن شد پشنت پس برسانند این ها را که اینک از شما ها در آنجا حاضرند بکنای که از آنجا غایبند بعد از آن آنحضرت کرنیت بطوریکه سبب کریم او همه حضار کر پسندت قبیله از کریم فارغ گردید و ساکت شد فرمود که بدانید خدا شما رحمت کند که مثل شما در این روز ناصد و چهل سال بعد از این بر کسبت که در آن نباشد بعد از آن ناد و پستال خار و برک هر دو میباشد یعنی هرگاه لذت و نعمت و اسراحت میباشد و گاه مشقت بعد از آن خار میباشد بدینکه یعنی مشقت محض میباشد بدون اسراحت بطوری که در آن زمان بدین نمیشود مگر یاد شاه جابر ظالم یا مالدار حبس و محبیل یا عالمی که بمال دنیا را غنیت با فقیریکه بسیار در روغن کوسٹ یا پیریکه بسیار فاجرات با طفلی که بسیار بیچاست بازینکه بسیار را حواست بعد از آن آنحضرت کرنیت در آنحال سلمان فارسی از جایش برخاست و عرض کرد یا رسول الله بما خبر که اینها کی رافع میشوند فرمود یا سلمان در وقتیکه علمای شما قلیل گردیدند و قاریان شما رفتند یعنی فانی شدند و زکوة دادن را قطع نمودید و منکرانرا اشکارا ساختند و صد ها را در مآجد خود بلند کردید و دنیا را ببالای سر خود داشتید و علم را بر برنایهای خود انداختید و دروغ گفتن را حدیث خود قرار دادید و غیبت را برای خود موهو شمردید و حرام را عینت دانستید و بزرگ شما بکوچک خود رحم نکرد و کوچک شما بزرگ شما بظلم نمود پس در آنوقت لعنت بر شما ها نازل میشود و جمل شد بد در میان واقع میگردد و از دین در میان شما نامی در زبانهای شما باقی نمیماند پس وقتیکه این خصایص شما ها داده شد آنوقت بوزیدن باد سرج با صبح شدن یا بباریدن سنگ منظر یا شید و صدق این سخن من در کتاب خدای عزوجل این است **قُلْ هُوَ الْفَادِرُ عَلٰی اَنْ يَّعْبَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ اَوْ يَلْبِسَكُمْ** شیعا و بدین بعضی از بصره که **نُصِرْتُ الْاَيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ** یعنی بگو بایمان که خدا ایتم اوست قادر بر اینکه از سمت بالای سر شما یا از سمت زیر پای شما عذاب بفرستد یا اینکه شما را طایفه چند بکند با هم مخالف و بجایاند بعضی از شما شدن جنگ بعضی دیگر را نگاه کن به بین که چگونه آیات علامات را میگردانیم برای اینکه ایشان متنبه شوند و بفهمند تا اینکه از پیراهن ضلالت بپناه هدایت برگردند و از انجا جماعی از صحابه از جای شان برخاستند و گفتند که یا رسول الله بما خبرده که این حادثه کی واقع خواهد شد فرمود که در وقتی که نمازها را از وقت آنها ناخبر گردید و شبهوات نفس و شراب خوردن مشغول شدید و پیدران و مادران دشنام دادید و کفر را بجای دین ساندید که حرام را عینت و زکوة داد و نرا ضرر شمردید و مرد بزرگ اطاعت کرد و بمسئله اش جفا نمود و قطع ارحام کرد و رحم از دست بزدگان زایل گردید و چاکر چکان کشید و بنای عمارتها را محکم کردند و بغلامان و کبیران ظلم نمودند و با خواهرش نفس شهادت دادند و حکام شرع با جور حکم کردند و مرد به پدرش دشنام داد و برادرش حسد و رشک نمود و شرکاء با جانت معامله کردند و وفادار میانه سلا بن قلیل گردید و زنا مشهور و شایع شد و مردان با رنیت زنان مرتین گردیدند و مقصه حیا از سرگازنان برداشته شد و کبره در آنها

بجانب آمدن چاه از هر درید نه می چند و عمل بیستها که کردید و معصیتها ظاهر داشتار شدند و امور عظیم در دست خفیه و سهل انگاشته شدند
و مدح و ثنای با مال طلبیدند یعنی مال را دادند برای اینکه مدح کرده شوند و مال در تنه صرف کردند و بدینا مشغول شدند و از اخوت باز ماندند
و در هر کس و طمع هرج و مرج بسیار کردند و در مؤمنان دلیل شد و منافق عزیز مسجد ایشان با اذان معصوم میشود و طاعت ایشان بسبب استخفاف قرآن
از ایشان خالی میباشد و هر گونه خواریه از ایشان بمؤمن میرسد پس در این زمان رؤیای ایشان رو بهای ادمیان است و در طاعت ایشان مانند کلمات
کلامشان از عقل شیرین میباشد و در طاعت ایشان از حفظ تلخیص ایشان که کلماتی که لباس آدمی پوشید اند و در می شود مگر اینکه خدا شایسته
در آنروز با ایشان خطاب نموده مقرر نماید که ای ابا من افرام بگویند و بر من جرات نموده معصیت میکنند آنحضرت میگوید انا خلفنا کعبه و انکم الیها
یعنی ایا جان کنان کرده اید که ما شما را عبت خلق کرده ایم و بسوی من نخواهید برگشت سوگند بعزت و جلال خودم یاد میکنم که اگر نبودند
کسانی که با اخلاص عبادت میکنند هر آنکه با طرئه العین مفلک نمیداد مگر اینکه معصیت من مرتکب شوند هرگاه در ع صاحبان
در ع میبود از بندگان من هر آنکه قطره از آسمان نازل نمیکردم و رب بزرگ میر و باند پر نجب باشد از قومیکه اموالشان را معبود
خود قرار داده اند و از و هایشان طولانی شده عمر هایشان گونه و ایشان چنان طمع دارند که بهم نیاید مولا می خود یعنی خداوند عالمیان به
رسند و نمیرسند مگر با عجل و بندگی و عمل هم تمام نمیشود مگر با عقل کلین در کتاب کافی و از علی و از پیرش و از ابن محبوب و از اسحاق
بر عاقل و از صادق و روایت کرده که آنحضرت فرمود که نخواهید بد چیز را که در دست دارید تا وقتیکه بنی فلان یعنی بنی عباس با هم مخالفت نمایند
پس وقتیکه بآید بکس اخلاص کردند خلافت با موال و روایت ایشان طمع میکنند و سخنانشان متفرق میشود و سفیانی خروج میباشد ترکشان
مذکور از عده از احمد بن محمد و از ابن ابی بکر و از ابن سنان و از ابی الحار و از ابی زبیر و روایت نموده که آنحضرت فرمود که نخواهید
بد چیز را که منتظران هستند تا وقتی که مانند بر می شود که هیچیک از اعضا بد نشد بد بکری زیادتیش ندارد و کسیکه میخواهد لا غریه و فریاد
بهر عضو بگوید میخواهد از اعضا آن دست میکند در چنانچه در مقام استغلام لا غریه و فریاد آن داب و حادث است یعنی هر چه میخواهند رها
شما میکنند شما را در انوقت مرتبه شرافت نیست که با آنها ترقی نیاید و تکیه گاه نیست که در کارها خود بیان نکنید بکنید و از ع و از علی بن
حکم و از ابن سنان و از ابی الحار و در مثل این حدیث را روایت نموده در کتاب مذکور از ع و از سهل و از موسی بن عمر و صفیل و ابی شعبه
محماله و از عبد الله بن سلیمان و از صادق و روایت نموده که آنحضرت فرمود که امیر المؤمنین فرمودند که هر آنکه زمانه بخلاف میباید در
ان زمان بجا فرمال بسیار داده میشود و کسیکه بی بال و الا بال نیست مغرب میشود و صاحبان انصاف ستیغ میباشد و اوی گوید که در این
این اثبات آنحضرت گفته شد که این امر کی واقع میشود فرمود در وقتیکه زمان و کثرت صاحب تسلط و افتاد و طفلان صاحب حکم و امر باشند در
کتاب مذکور از ع و از سهل و از اسمعیل بن مهران و از محمد بن منصور و از علی بن سوب و محمد بن یحیی ایشان از محمد بن حسین و از ابن بکر
و از عثمان و از علی بن سوب و حسن بن محمد ایشان از محمد بن احمد و از اسمعیل بن مهران و از محمد بن منصور و از علی بن سوب و روایت نموده که
او بخند مت امام موسی در وقتیکه آنحضرت در زندان بود عرض نوشت و در آن عریضه مسئله چند از آنحضرت پرسید و در جوابها آن
نفر بود که وقتی که اعرایه قبیح منظر زشت و زوادی ریمان لشکر بسیار و جوار دیک یعنی او با ایشان ریش و سر در کردید در انوقت بغیر خود و
فرج شیعیان و مؤمنان منتظر باشید و وقتیکه افتاب منکسف گردد چشمت را بسمت آسمان بلند کن و بین که خدا اینهم بمؤمنان چه میکند
برای نوحیلات و انقبس کردم و صلی الله علی محمد و آله و الاخبار در کتاب مذکور از حمید بن زیاد و از عبد الله و هفان و از طاهر و از محمد بن
زیاد و از ابان و از صباح بن سبایه و از ابن حنیس و از ابی نموده او گفته که در وقتیکه مستوره خروج نموده پیش از آنکه بنی عباس ظهور نمایند مکتوب
عبد السلام بن نعیم و سد بر آنحضرت صان ۴ بردند و چند نفر دیگر هم بخند مت آنحضرت نوشتند که ما کان چنان نموده ایم که امر سلطنت و خلافت
بدست تو میرسد ایا رای تو در این باب چیست و اوی گوید که آنحضرت مکتوبها را بر زمین زد بعد از آن فرمود که ای ائ از این جماعت من
امام ایشان نیستیم ایا میبندایند که خلافت بماند مگر بعد از کشته شدن سقیانے شیخ محمد بن علی خراز در کتاب گفته با سند کد نشسته
در باب نص بد و از زده نفر امام از جابر انصاری و از رسول خدا و روایت کرده که آنحضرت فرمود محمد ۴ از ما است این امت در وقتیکه دنیا
هرج و مرج کردند و فتنه هایشان بحد بگر گردند و قوت یافتند و راهها بسته شدند و بعضی اموال بعضی را غارت نمودند و بزرگ بکوب
رحم نکرد و کوجب بزرگ تعظیم و توقیر نمایند در انوقت خدا اینهم میگمارا که نواره نهمین است حسین بر میان بکشد و احصارها و قلعه ها ضلای
و در طاعت فعل شد رافع میکند و در آخر زمان در میان رکن و مقام قیام میکند چنانچه من نمودم در اول زمان و زمین را بر از عدل می
کند چنانچه بر شد از جور در کتاب مذکور با سند کد نشسته در باب مذکور از علف بن قیس و روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ۴ بر من
گفته خطبه اول را از افرمود در آخر این نفر را بیان نمود که آگاه باشید من در این نزدیکی سفر آخرت خواهم نمود و بعالم غیب خواهم
پس بنی سحر ایامه و سلطنت کرده و بعضی محل نمودن چیزی یعنی دین اسلام که خدا از او بر ما نموده و بر باد استن چیزی یعنی بدعت که خدا آن را

کینه

احمد بن محمد

سهل بن

محمد بن زیاد

شیخ خراز

علف بن قیس

فَابُ عَلَامَاتِ طُلُوعِ خُسْفٍ

۲۳۹

مُفْجَلُ کرده. منظر باشد و خانه های خود را صومعه خود قرار بدهد و آتش درخت عصا را که ناچهل روز میماند و خاموش نمیشود بریزد
 دندان بکشد یعنی شفت شدیدی را قبول کند و خدا را بسیار ذکر نماید زیرا که ذکر خدا اگر بداند از هر چیز بزرگتر است بعد از آن فرمود که در
 میان دجله و دجله و فرات شهر کربلا را زوایا میگویند بنامشود و مراد از آن بغداد است پس وقتیکه بدید که آن شهر را که واجر حکم شد
 در حالیکه باطلا و فطره و لا جورد و مرمز و رخام و آن نوعیست از سنگ که بعضی جایش سُرُخ و بعضی دیگر زرد و بعضی دیگر سفید میشود و با
 درها عاج و انبوس و جوهر دار و قبه ها و ستارها منقش و فرشته ها و درخت ساج و غرغره و صنوبر تازه در آن بسیار شد و با فطره ها حکم
 کرد بد و یاد شاه بنی شیب که بیست و چهار نفرند با نجا بیکرامند و از جمله ایشان سَفاح و مَقلاص و جوع و حذوع و مظفر و موت و نظار
 و کیش و منور و عشار و مصطلم و منضبط و علام در هبانی و حلب و سبار و منرت و کدبد و اکب و منرت و اکلای و سیم و صلام و
 عنون است قبه خاکسرنک در میان سُرُخ رنگ نباشد میشود در عقب اینها قلم بجو در میان اقلیم از روی نقاب غیب را بر میدارد
 مانند ماه خشنه میشود در میان ستاره گما در ری آگاه شود بد رسته که برای خروج جسد علامت هست اول آنها طلوع ستاره
 دار است در حالیکه بستان جد نزد یک میباشد در آنوقت هیچ و مَرَج پرفتن و شروافع میشود و اینها علامت از زلزله است و از علامت
 نایب علامت دیگر امور عجیب است پس وقتیکه این ده علامت گذشتند در آنوقت ماه نورانی یعنی قائم ظاهر میشود و کلام اخلاص در مقام بود
 برای خدا تمام میشود **فصل پنجم** طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از سالمه از حدیث ابی جابر و از صادق و روایت نموده که آنحضرت مرگ برسد
 در من هم میشنیدم پس عرض کرد که من نماز صبح را ادا میکنم بعد از آن با هر چه که بخواهم خدا را یا آن ذکر میکنم از چیزها که بر من واجب است بعد
 آن میخواهم که در از لبوم پیش از در آمدن اقباب بخوابم و این را ناخوش میدارم آنحضرت فرمود که چرا ناخوش میداری این را گفت ناخوش
 دارم که اقباب از غیر محل طلوع نماید فرمود که این پنجاه نیست بین از هر جا که طلوع میکند اقباب از آنجا در میاید و بر تو حرجی اینست که بخوابی
 اگر خدا را ذکر کردی **مؤلف گوید** که بعضی اخباری که مناسب این باب بود در کتاب معاد مذکور **مؤلف گوید** که مراد از کلام اینست
 که ناخوش میدارم که اقباب از غیر محل خود طلوع نماید اینست که از جمله علامت قیام روز قیامت است در آمدن اقباب
 است از مغرب از آنجهت میگفت ناخوش میدارم این را که بخوابم و اقباب از مغرب طلوع نماید و من از این علامت مطلع نشوم و معنی جواب
 حضرت اینست که وقتیکه در طلوع صبح بیدار هستی از هر جا که صبح طلوع نماید اقباب از آنجا خواهد درآمد در روز که اقباب از مغرب طلوع کند
 صبح همان روز است هم از سمت طلوع خواهد نمود و اگر این توجیه را نکنیم و حدیث را در ظاهرش بگذاریم لازم آید که ذکر آن در این باب
 لغو باشد زیرا که ظاهر آن دخل بمقتضای این باب ندارد در کتاب **اقبال الاعمال** آورده که در کتاب ملائم بطائنی از ابی بصیر و از صادق و روایت
 نموده و گفته که آنحضرت فرمود که شان خدا شمع بلند تر و بزرگتر است از اینکه روی زمین را بی امام عادل بگذارد و او میگوید که بخدایت آنحضرت
 عرض کردم که فدای تو شوم جز ده بما از چیزی که اسراحت مادران میباشد فرمود یا اباجده امت محمد فرجی نخواهند دید مادامیکه بنی فلان
 را یعنی بنی عباس سلطنت و اسراحت هست تا وقتیکه سلطنتشان منقرض و زایل گردد و وقتیکه منقرض شدند خدا شمع برای امت محمد تقدیر
 کرده ظاهر منکر داند مرگ را از ما اهل بیت خلافت را بقوی اشاره میکند و با هدایت و عمل و رفتار می نماید و در حکم روشن نمیکرد
 بخدا سو کند یا د میکنم هر آنکه بد رسته او را با نامش نام پدرش می شناسم بعد از او بمیاید مرد کرد ز کلفت صاحب خالی و صاحب
 سبایه که مانند دو خالند که قائم و عادل است و حفظ کنند هر آنچه را بخت که خدا از او بر او بدو بعد گذاشتند زمین را بر او ظلم وجود کردند
مؤلف گوید که در کتب و در اهل ایمان از سید علی بن عبد الحمید او با سند خود از جابر و از صادق و روایت نموده که آنحضرت فرمود که
 جایت قرار بکشد دست و پای را همچنان تا وقتیکه بر بنی اقبابها را که برای تو خالاد میکنم و تو را اجازه نمیدهم که اقباب را در پای و آن
 اینست مخالفی در میان خلافت واقع میشود و ندانند از اسمان ندانند و ده ها شام در جای بر زمین فرود و طائفه
 بزرگ مجرب و در رمل فرود می آیند و در آنوقت اختلاف در هر سر زمین واقع میشود تا بحدیکه شام میگرد و سبب خرابی
 فراهم آمدن سر بیدن میشود در آن آنها بید و اصهب بیدن ابغ و بید و سفیان اند در کتاب مذکور با سند خود از احمد بن محمد ابی باده
 او رفع حدیث بر برید کرده او از ابی جعفر روایت نموده که آنحضرت فرمود یا برید از جماعت و لشکر اصهب بر هر چه بماند ایشان مرعوض کرد
 که اصهب چنین فرمود که ابغ است عرض کردم که ابغ چیست فرمود که است که بر سر دارد و از سفیان و سر بیدن که از اولاد فلان است
 بر هر چه بماند ایشان بیکه میبایند و اموال را بجلای قنمت میکنند و خودشان را بقیام شبیه می نمایند و بر هر از کسانی که از آل محمد اند و شادان
 بقیه نادر و کمر میبند صاحب کتابه الاعمال گوید که من نمیکویم که مراد از شادان طایفه زیدیه است زیرا که اعتقادشان صغیف است و بون
 ایشان از آل محمد از این راه است که ایشان از بنی فاطمه اند و با اسناد خود از احمد بن محمد بن مسلم او از محمد بن سنان او از ابی الحار و او از محمد
 بن بشیر هذلی روایت نموده او گفته که محمد بن خفیه گفتیم که خدا ما را فدا تو کرد اند بمارسید است که آل فلان را یعنی بنی عباس را بیدن است

مؤلف گوید

چندین

مؤلف گوید

باب علامات ظهور حضرت

۲۴۲

دادوست میدارد و مرغان اهل بخران خروج میکنند و دعوت امام را قبول میکنند و او را اول کسی میباشد از نصاری که با امام را اجابت میکنند پس از
بیعت نصاری بیرون میشود و خارج خود را می شکند بر اعلامان و ضعیفان مردم خروج میکنند پس باید نهای هدایت بنجله میروند و اجتماع
همه خلافت در روی زمین در فاروق میباشد و در آن ایام در مابین مشرق و مغرب سر هزار هزار نفر کشته میشوند بعضی از ایشان بعضی
دیگر را می کشند و مار بل اینا بهین است قازالت لک دعوتهم حتی جعکناهم حصیدا حامدین بغیة هرة ادعای ایشان این بود تا وقتیکه
ایشان را با شمشیر برید و خاموش گردانند و ندانند در ماه رمضان از سمت مشرق در وقت طلوع صبح ندانند که ای اهل هدایت بر
یکجا جمع شوند و ندانند از سمت مغرب بعد از غروب شفق ندانند که ای اهل باطل جمع شوید و فردای انروز در وقت ظهر افتاب نکند
میشود رزد میگردد بعد از آن سپاه و نار یک میباشد و در سیم انروز خدا حق را از باطل جدا میکند و دایه الارض بیرون میاید و اهل
روم بخمار در یاد ریزد معانی اصحاب کف را با سکنان بر میانگیزاند از ایشان مردی هست مایه نام و دیگر هست حملاها نام ایشانند آن
دو شاهد که امر قائم را قبول میکنند در کتاب عدد القویة آورده که مسلمان فارسی گفته که بخد مت امیر المؤمنین امدم در حالیکه
مترل انحضرت خالی بود عرض کردم یا امیر المؤمنین ظهور قائم که از اولاد کشت کی واقع خواهد شد انحضرت نااه کشید و فرمود که قائم ظهور
نمیکند تا وقتیکه اطفال سلطنت بکنند و حقوق خدا ضایع شود و بافران غنا بکنند پس قنکه یاد شاهان بنی عباس که کور و مشنیه
و بر اندازند هستند در کانهای برویها خلافتی که مانند سپرد کشند گردیدند و شهر بصره خراب گردید در آنوقت قائمی که از اولاد حسین
است خروج میکند در کتاب بعد کور گفته که بسیاری از علامتهای ظهور انحضرت بعرضه ظهور رسیده مانند خراب شدن دیوار مسجد
کوفه و کشتن اهل مصر امیر خود شانرا و زوال سلطنت بنی عباس در دست مردی که بر ایشان خروج میکند از جاییکه اول سلطنتشان
از اینجا ظاهر شده و مردن عبداللہ که اخر سلاطین بنی عباس بود و خراب بودن نواحی شام و کشیدن جبر بر رؤسط بغداد از محلی که بمجله
کرج نزد بکنت هراتها در اندامی واقع شدند و یکی دیگر منقوش شدن فراشت که واقع شد و بعد از این علامت دیگر وان رسیدن
اب فراشت به تنکابها کوفه بزرگ واقع میشود انشاء الله تعالی شیخ طوسی در کتاب مالی از حسین بن ابرهیم قزوینی و از محمد بن وهبنا
و از احمد بن ابرهیم و از حسن بن علی زعفرانی و از برقی و از پدرش و از ابن ابی عمیر و از هشام بن سالم روایت کرده او گفته که صفای قائم
در حالیکه ذکر سنیایم بیان آمد که در وقت خروج او مردان باید پنهان شوند و بر زنان ایستد و بایستد بایستد از هشام او
از صادق و از روایت نموده که انحضرت فرمود که در وقتیکه طالب حق خروج نمود در آنحال خدمت انحضرت عرض کرده شد که ایا چنین امیدوار
که از طالب بماند و سنیایم باشد که مانند واسی گردیدند و میاورند **مولف گوید** که شیخ احمد قفله در کتاب مذهب و غیر این
با سناد بخود شان از معلی بن خنیز و از صادق و روایت کرده اند که انحضرت فرمود که روز نو و روزی است که قائم ما اهل بیت و
صاحبان امر در آنروز ظهور میکنند و انحضرت را خدا بنعم بر دجال غالب میکرد اند و او را در کما سر و ان نام جابشت در کوفه بدار میکنند
حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب معراج شیخ ابی محمد حسن نقل نموده او هم با سناد خود از صدوق و از ابن ادریس و از پدرش
و از سبیل و از محمد بن ادم نشانی و از پدرش ادم بن ابی اس و از میال بن فضاله و از وهب بن منبه و از رفع حدیث باین عباس نموده
گفته که: سول خدام فرمود که وقتیکه پروردگار من مرا بمعراج برد نگاه ندا در رسید که یا محمد عرض کردم لبیک ای پروردگار عظیم الشان
من لبیک پس من و حی فرمود که یا محمد ملائکه عالم بالا در سر سنجین با هم خاصمه نمودند عرض کردم که پروردگار مرا در این باب علم نیست فرمود
که یا محمد جزا از ادبمان برای خود و زبیر و برادر و وصی بعد از خود تعیین نکردی عرض کردم که ای پروردگار من که را تعیین نمایم تو را
من وصی اختیار میکنم پس من و حی فرمود که یا محمد از ادبمان علی بن ابی طالب را برای تو برگزید و پسندیدم عرض کردم که ای پروردگار من
ابا بر عزم را میفرمائی پس و حی من فرمود که یا محمد بدرستی که علی وارث علم است بعد از تو و صاحب لواست و روز قیامت که عبارت
از لوا علی احمد باشد و صاحب حوض است و سیراب میکند هر کرا که از مؤمنان است تو بران وارد شود بعد از آن و حی فرمود که یا محمد بدرسبتکه
بذات خود سوگند یاد کرده ام که از آن حوض بخورد کسیکه ثورا و اهل بیت و اولاد و بنکوکاران تو را دشمن میدارد حق میگویم یا محمد
همه امت تو را داخل بهشت میکند مگر کسیکه از بهشت با نماند عرض کردم پروردگار ایا کسی هست که از داخل شدن بهشت با نماند
فرمود ای عرض کردم که چگونه میباشد که ایا میکند پس و حی فرمود که یا محمد تو را از میان مخلوقا بخود برگزید ام و برای تو وصی بعد از
تو برگزید ام و او را از تو بمنزله هرون نمودم از موسی مگر اینکه بعد از تو دیگر پیغمبری نخواهد آمد چنانچه بعد از موسی آمد و رحمت او را بر
دل تواند اختم و او را پدر اولاد تو گردانند و حق وی در گردن امت تو مثل حق است در گردن ایشان در حال حیانت پس هر که حق او
را انکار نماید کویا که حق تو را انکار نموده و هر که بعد از تو دوست داشتن وی با نماند هر انرا از داخل شدن بهشت ایا نمود
انحال در مقابل این نعمتها بجز شکر انعام ناکاه ندانند ندانند که یا محمد سر را بر دار و از من بخواه تا اینکه بتو عطا نمایم پس سر بر

سلاطین

شیخ طوسی

مولف گوید

شیخ ابی محمد

باب بیاز و خروج انخضر

داشته عرض کردم که ای پروردگار من امت مرا بعد از من بولایت علی بن ابیطالب جمع کن تا اینکه روز قیامت در سر جوش کوثر بنزد من آیند
بن من و حق فرمود که با محمد بدرستی که قصاص من در خصوص بندگانی که ایشان را خنق کنم جاری شد و قضای من گذراند است
تا اینکه تا آن قصاص هلال بکنم هر کرا میخوانم و هدایت بکنم با آن هر کرا میخوانم بدرستی که نعم تو را بعد از تو و زهر و خلیفه تو کردم بر اهل
بیت و امت تو این قصاص است که از من جاری شد داخل بیست نمیشود کسی که او را دشمن بدارد و با وی عداوت بورزد و ولایت
او را بعد از تو انکار نماید هر که او را دشمن بدارد تو را دشمن داشته و هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که با وی عداوت
بورزد یا من عداوت ورزید و هر که او را دوست داشت و این فضیلت را برای وی قرار دادم و بتو عطا کردم این
و اگر بازده نفرمندی یعنی امام صاحب هدایت از صلیبی بیرون بیآورم و ایشان از در به تو باز بگشایم و طهر از هر اعلیای انداخته
نفر کسیست که علیه بن مرتیم در پشت سرش نماز خواهد گذارد زمین را بر از عدل میگرداند چنانچه بر از جور و ظلم گردید و با وی خلافت
را از هلاکت نجات میدهد و با وی ایشان از کراهی بشاهراه هدایت میآورم و بمن برکت او کور را چاقو میکشیم و بمن شفا میبخشیم عرض کردم
که ای پروردگار من این امر کی واقع میشود پیر من و حق فرمود که این در وقتی واقع میشود که علم از میان خلافت برداشته گردد و جاهل و نادان
ظاهر و آشکار شود و قاریان قرآن بسیار شوند و علم کماب شود و قتل بسیار و فتنهائی که هدایت کننده اند قلیل باشند و فتنهائی که هدایت
کنند اند قلیل باشند و فتنهائی که گمراه کنند جایز اند بسیار گردند و شاعران بسیار شوند و امت قبرهای خودشان را مستحضر قرار میدهند و
مرانها باطل و غیران زینت داد شوند و مساجد باطلا و غیر از منقش باشند و جور و ساد بسیار شود و منکرات آشکار گردند و
بانها امر و معرفت نخی کردند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا نمایند و امر اکافر و دوستانشان فاجر و باورانشان فاجر و باورانشان
ظالم گردیدند و صاحب ای از ایشان فاسق شد و نیز این امر در وقتی واقع میشود که سرخسف یعنی فرو بردن زمین واقع گردد و حنفی در
مشرق و حنفی در مغرب و حنفی در جزیره عرب و بصره بدست مردی از اولاد تو که اینان وی کسانی باشند که مانند ملحد خراب شود و پسر از او
حسن بن علی خروج نماید و دجال در مشرق از سبستان خروج کند و سفای ظاهری که در عرض کردم که پروردگار را بعد از من چه فتنه خواهد
شد بن من و حق فرمود و از بلای بنی امیه و فتنه که برای پسر عمم بر پا خواهند نمود و از هر چیزهایی که نار و زقیامت شد بدست جز داد و اینها را
به پسر عمم خویش در وقتیکه از مغرب بر زمین فرود آمد و وصیت کردم و رسالت را بجا آوردم پس خدا را در عوض این نعمت عظمی حمد میکنم چنانچه
پیغمبران با حمد کردند و چنانچه هر آنچیزها که پیش از من بودند با حمد کردند و چنانچه هر چیزهایی که بعد از من نار و زقیامت خدا آنها را خلق
خواهد کرد با حمد میکنند **باب بیاز و خروج انخضر** چیزی که دلالت بر خروج او میکند و بیان چیزهایی که در آن
حادث میشود و کیفیت سلطنت و خلافت انحضرت سلام الله علیه مستقیم صدور در کتاب خصال او از پدرش او از سعد او از ابن ابی
او از ابن ابی عمیر او از چند نفری از صاحبان ایشان از صادق و روایت کرده که انحضرت فرمود که قائم ما اهل بیت روز جمعه خروج میکند احمد بن
علی بن ابیطالب طبریه در کتاب احتجاج او از پدرش او از محمد عطار او از اشعری او از موسی بن عمر او از ابن سنان او از ابی سعید قماط او از بکر
ابن اعین او از صفوان در مقامی که انحضرت حجر را ورکنی را که حجر الاسود در آن نصب شد و صف میکرد روایت نموده که انحضرت فرمود که از
این رکن مرغی نبرد قائم فرود میاید و اول کسی که با وی بیعت میکند همان مرغ است بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه مرغ جبرئیل است و انحضرت
با این مقام بختن میکند و جبرئیل است حجت و دلیل خلافت بقاء و او است شاهد برای کسی که نزد انحضرت بیاید تا آخر حدیث در
کتاب مذکور از جنان بن سدر او از پدرش او از ابی سعد عقیصا او از حسن بن علی صلوات الله علیه و ما را
کرده که انحضرت فرمود که از ماکسی نیست مگر اینکه در کردن بیعت سلطان جابر زمان میباشد مگر با من که حضرت روح الله علیه بن مرتیم
در پشت سرش نماز خواهد کرد زیرا که خدای عز و جل ولادت او را بنهان و شخصش را از خلافت غایب بگرداند براه اینکه کی زادت و وقت
خروج انحضرت در کردن وی بیعت بنامند و او نهمین است از اولاد برادرم حسین و کثیر سید کزانت خداوند عمر او را در اقامت عیسی طو
میکند بعد از آن او را بعد از خود در صورت جوان چهل ساله ظاهر میگرداند تا اینکه معاوم کرد که خدا بنم بر هر چه قدر و توانا است
علی بن ابرهیم در تفسیر خود از احمد بن علی و احمد بن ادریس و یحیی بن ابی انانیه از محمد بن اسماعیل و از عمری او از محمد بن جمهور او از سلیمان بن
سماعه او از عبد الله بن قیس او از یحیی بن مسهر و خثعم او از باخر و روایت نموده که از انحضرت شنیدم میفرمود که عسق عدد سالهای غیبت قائم
و قات کوهی است از زمرد کبود که بدینا ظاهر نموده و کبود است آسمان بسیار است و علامت همه اینها در عسق است در کتاب قریب الانشا
از ابن سعد او از ازاد که روایت کرده او گفته که من را ابو بصیر بخدایت صادق و داخل شدیم و علی بن عبد الله بن عمر بن محمد بن انحضرت
عرض کرد که با نوائی صاحب فرمود که با صاحب شما هستم یعنی صاحب شما نیستم زیرا که صاحب شما قائم است با اینکه شما جوانی است ناز
احمد طبریه در کتاب احتجاج از پسر بنی وهب یعنی او از حسن بن علی بن ابیطالب او از پدرش سلام الله علیه روایت نموده که انحضرت فرمود

خروج
انخضر
است
سن
در کتاب احتجاج

باب بیاز و خروج انحضرت

۲۴۶

اواز محمد بن ابی حمزه اواز ابن قلیب مثل این حدیث را روایت کرده در این روایت چنان است که در هر شصت و شش کلمه نوشته شده که هر کلمه از آنها یکصد
 هزار کلمه است در کتاب کمال الدین از صاحب لویه اواز عمر بن اوزید و اواز محمد بن سنان اواز مفضل بن عمر روایت نموده او گفته
 که صدادقم فرمود که هر این را به در خصوص اصحاب قائم که از وطنهای خویش در وقت آمدن بخدمت انحضرت مغمود و نایاب میشوند
 نازل شده ان ایه قول خدا بقرآن است ایما تکتونوا بآیات ربکم الله جمعا یعنی بدینست که ایشان در وقت شب از رخ خواب خود مغمود میشوند
 و صبح زود بیدار میشوند و بعضی از ایشان در روز در روی ابر میروند که انحضرت او را با نامی در نام پذیرش و صفی و اصل و نسب میشناسند
 راوی گوید که عرض کردم که فدای تو شوم ایمان کدام یکی از این دو طایفه بیشتر است فرمود ایمان کسانی که در روز ابر میروند شیخ طوسی در کتاب
 الغیبه از محمد بن همام اواز جعفر بن مالک و اواز عمر بن طرخان اواز محمد بن اسمعیل اواز علی بن عمر بن علی بن حسین اواز صدادقم روایت نموده که آن
 حضرت فرمود که ولی خدا یعنی قائم بعد از ابراهیم خلیل عمر میکند که صد و بیست سال باشد در صورت جوان موفق که نسی سال داشته باشد
 ظهور میکند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه اواز محمد بن همام مثل این را نقل نموده در آخر این روایت افزوده که انحضرت در صورت جوان ظهور
 کند تا آنکه طایفه از خلافت از انحضرت رو بر گردانند زمین را بر از عدل و قسط میگردانند چنانچه بر از ظلم و جور گردانند **مؤلف** گوید که مراد از
 اینکه عمر انحضرت صد و بیست سال است اینست که عمر شریف از اول خلافت تا آخر ان مقدر میشود بالیکه از اول ولادت تا وقت وفات
 این قدر است لیکن بدو اقام شد از این جهت بیشتر کرد شیخ طوسی در کتاب الغیبه اواز محمد بن همام اواز حسن بن علی غافله اواز حسن
 بن علی بن ابی حمزه اواز حمزه اواز پدرش اواز ابی بصیر اواز صدادقم روایت نموده که انحضرت فرمود که اگر قائم خروج میکند هر این را از
 انکار میکنند و میگویند که این قائم نیست زیرا که در صورت جوان موفق بسوی ایشان رجوع میکند پس در اعتقاد امامت او باقی میماند مگر مو
 که خدا بقرآن در عالم در از او عهد و پیمان اخذ نموده باشد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن مسعودی اواز محمد عطار اواز محمد بن علی گوید
 اواز ابن محبوب اواز بطائنی اواز صفوان مثل این حدیث را روایت کرده و گفته است که در غیر این روایت وارد شده است که انحضرت فرمود که آن
 جمله امثالان بزرگ خلافت اینست که صاحب ایشان بسوی ایشان خروج و ظهور میکند در حالیکه جوان است و ایشان او را بر بزرگ سحر
 میکنند **مؤلف** گوید که مراد از موفق مسوی الخلفه است یعنی انحضرت در وقت ظهورش مسوی الخلفه میباشد با کما به است از اینکه
 حال خروج و مسوا با امام جوانش میباشد نه ابتدای ان زیرا که ایشان در مثل این سن برای تحصیل کمال موفق میباشد شیخ طوسی در کتاب
 الغیبه از عضد پری اواز بزوفری اواز احمد بن ادريس اواز ابن قیس اواز ابن شاذان اواز اسمعیل بن صباح روایت نموده او گفته که از شیخی
 شنیدم در حالیکه از سبف بن عمر نقل میکرد که او گفت که در نزد ابی جعفر منصور بودم او شنیدم بی آنکه پرسیده شود میگویند که یا
 سبف بن عمر ناچار است از اینکه ندانند بنام مردی از اولاد ابی طالب از اسمان ندانند گفتیم که بل که هم این را روایت میکرد گفت محمد
 گانم در دست او است پس گوشم از او شنیدم گفت که ناچار است از اینکه ندانند بنام مردی از اسمان ندانند گفتیم یا امیر المؤمنین مانند
 حدیث هیچ شنیدم بودم گفت یا شیخ و قیبه این شد ما اول کسی میباشیم که بدعوت حق اجابت مینماییم آگاه شوید بدینست که انمرد یکی از غو
 زادگان ماست گفتیم از کدام عمو ادکان شماست گفت مردی از اولاد فاطمه بعد از ان گفت یا شیخ اگر این حدیث را از امام محمد باقر می
 شنیدم دینا از این خبر میدادند هر این را ایشان قبول نمیکردم ولیکن از ان محمد بن علی بنی از امام محمد باقر شنیدم شیخ معتمد در کتاب
 ارشاد از علی بن بلال اواز محمد بن جعفر مؤدب اواز احمد بن ادريس مثل این را روایت نموده **کلی** در کتاب کافه از علی اواز پدرش
 اواز ابن ابی عمیر اواز منصور بن یونس اواز اسمعیل بن جابر اواز ابی خالد اواز باقر در خصوص قول خدا عز وجل روایت نموده فاستنبعوا
 الخیرات ایما تکتونوا بآیات ربکم الله جمعا که انحضرت فرمود که مراد از خیرات ولایت ماست و قول ایما تکتونوا بآیات ربکم الله جمعا عبارت
 از اصحاب قائم که سبقت و سپردن بقرآن فرمود که بخدا سوگند باد میگویم هر این را ایشانند امت معدوده که در قرآن است بخدا
 سوگند باد میگویم هر این را ایشان در یکساعت مانند ابرو وقت باین جمع میشود شیخ طوسی در کتاب الغیبه از احمد بن ادريس اواز قیس
 اواز ابن شاذان اواز ابن محبوب اواز ثمالی روایت کرده او گفته که بخدمت صدادقم عرض کردم که امام محمد باقر میفرمود که خروج سبف
 و ندا و طلوع آفتاب از مغرب از جمله محنهای بانی باید واقع بشوند تغییر و تبدل بقول میکنند و باره چیزها هم ذکر میکرد و میفرمود
 اینها از محنهای بانی است صدادقم فرمود که مخالف بنی عباس با یکدیگر و قتل نفس زکیه و خروج سفیان و خروج قائم از محنهای بانی است عرض
 کردم که ندانم چگونه واقع خواهد شد فرمود که ندانند از اسمان در اول روز ندانند بنوعی که انرا هر قوم بزبان خود میشوند
 گوید آگاه شوید بدینست که حق با علی و شعبان او است بعد از ان ابله در آخر همان روز از زمین ندانند که حق با عثمان و شعبان
 او است پس در انحال اهل باطل شک میکنند در اینکه ندای اول حق است یا دوم شیخ معتمد در کتاب ارشاد از ابن شاذان مثل این
 نقل نموده شیخ طوسی در کتاب الغیبه از سعد اواز حسن بن علی زهونی و حمزه در کتاب ایشان از احمد بن هلال اواز ابن محبوب اواز امام

شیخ طوسی

محمد بن ابراهیم

مؤلف

شیخ طوسی

شیخ معتمد

کلی

شیخ معتمد

(بَابُ بَيَانِ زُرْعَةِ خُرُوجِ الْخَضِرِ)

۲۴۷

محمد بنی روایت نموده در حدیث طولانی که ما از آن مختصر کردیم و محل حاجت را از آن ذکر نمودیم که آنحضرت فرمود که ناچار است از وقوع سخت
شدیدی که بنوعی آن میباشند که آنست که از خاصان ما و هم را از ما میباشند و این نیز در وقت است که شیعیان بر ستمین را از اولاد من موقوف
و ناچار نمائند و اهل آسمانها و زمین بر عیبت او کریم میکنند چه بسیارند مؤمنانی که در وقت موقوف شدن اب صاف یعنی قائم میباشند
خوشتی و تشنه و اندوهگین اند و کوبان ایشان را میبینم در حالیکه شاد و خوشحال ترند از ندائیکه با ایشان مبریدان ندانند و از نزد پادشاه
میشود از دوزخ هم بدان هیچ شنبه میگردان و آن برای مؤمنان رحمت پروردگار و بر کاروان عذاب نعمت میشود پس عرض کردم که آن کذا
است فرمود که خلافت در ماه رجب از آسمان سرفرازند اگر چه میشود و اول آنها را کند گوید الا لعنة الله علی الظالمین و صداد و مر
اینست که اجتماع مؤمنان فیما بین نزدیک شد صدای ستم است که در ستم جرم افتاب بدست میبندد اشکاف کفر میشود که او امیر
المؤمنین است برای هلال نمودن ظالمان را و زده و در روایت حمزه بدین هیچ وارد شد که صدای ستم عیار شد از اینکه بدی در
جرم افتاب در روی جرم افتاب بدین میشود در حالیکه میگوید که خدا بنم فلان شخص را بر آنکس سخن او را بشنود و بامرش اطاعت کند و هر
راوی نقل نموده اند که در این زمان برای مؤمنان فرج میرسد و آنانکه در آنوقت مرده اند و دست میدارند که کاشکی در آنوقت زنده میبود
و در آنوقت خدا بنم سینههای مؤمنین شفا میبخشد یعنی بدلهایشان که از جور و ستم ظالمان مجروح شده بود با ظهور آنحضرت شفا
دهد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیب از محمد بن همام او را احمد بن مایند او حمزه در یکجا ایشان از احمد بن هلال مثل این حدیث را نقل کرده
شیخ طوسی در کتاب الغیب از محمد بن علی کوفی او از وهب بن حفص او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که صداد قائم فرمود که بنام قائم در
بیست و ستم نداده میشود و در روز عاشورا که روز قتل حسین بن علی علیه السلام است قیام و ظهور می نماید در کتاب مذکور از فضل از
محمد بن علی او از محمد بن سنان او از حنی بن مرزبان او از علی بن مهزیار روایت کرده او گفته که ابو جعفر فرمود که قائم را می بینم که در روز
عاشورا روز شنبه در میان رکن و مقام میایستد و جبرئیل در پیش او ایستد و ندا میکند که سبعت برای خدا بنم است پس آنحضرت زمین را
پراز عدل میگرداند چنانچه پراز ظلم و جور گردیده در کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب او از علی بن ابی حمزه او از صفان روایت کرده
آنحضرت فرمود که خروج قائم از مخومات است عرض کردم که ندانم چگونه واقع خواهد شد فرمود که ندانند از آسمان در اول روز ندای
کند که آگاه شود بدو سبعت حق با علی و شیعیان او است بعد از آن ابلهین لعین در همان روز ندای کند که آگاه شود که حق با عثمان و شیعه
او است پس در آنوقت اهل باطل بکشت میباشند در کتاب مذکور از فضل او از ابن محبوب او از ابی ایوب او از محمد بن مسلم روایت کرده که ندای
کنند از آسمان بنام قائم ندانم میکنند پس همه کسانی که در میان مشرق و مغرب از او میشنوند پس خوابیده میمانند مگر اینکه بسبب این صدا
برمیخیزد و ایستاده میمانند مگر اینکه می نشینند و نشسته میمانند مگر اینکه برمیخیزد و در سر را جایش میبندد و صدا صد جبرئیل روح الامیر
است در کتاب مذکور از فضل او از ابراهیم بن عیاش او از اعثم او از ابی داهل او از ابی حنیفه روایت کرده او گفته که رسول خدام در حالیکه
مهدی در میان رکن و مقام میایستد نامش احمد و عبدالله و مهدی است این سه اسم نامها او است در کتاب مذکور از فضل او از علی بن
عبدالله او از عبد الرحمن بن ابی عبدالله او از ابی الحارث روایت کرده او گفته که ابو جعفر فرمود که قائم سبصد و سه سال سلطنت میکند
چنانچه اصحاب کف ایستاد از وفات خود شان مکث نمودند زمین را پراز عدل و قسط میگرداند چنانچه پراز ظلم و جور گردیده
خداوند عالم مشرق و مغرب روی زمین را برای وی فتح میکند و خلافت را بقبل میرساند تا اینکه باقی نماند مگر بدین محمد و جبرئیل
بن داود و رفقا میکنند تا آخر حدیث در کتاب مذکور از فضل او از عبدالله بن قسّم خضری او از عبد الکرم بن عمر و خضری روایت کرده او گفته که
محمد صمد قائم که عرض کردم که قائم چه قدر سلطنت میکند فرمود بیست سال که هفتاد سال از بنی الهاء شماست شیخ میبندد در کتاب
ارشاد از ابن محبوب او از علی بن حمزه او از صدان روایت نموده که آنحضرت که قائم خروج میکند مکر در سال طان یعنی در یکم و ستم و پنجم یا بیستم
یا هم در قیصر عیاشی از ابن سنان او از غلام ابی الحسن روایت کرده او گفته که از آنحضرت از معنی قول خدا بنم اینها کنون یا با بکرم الله جمیع
پرسیدم فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که معنی آن اینست که هر وقت که قائم قیام نماید خدا بنم شیعه از هر شهر و روستا جمع میکند محمد
بن ابراهیم از عبد الواحد بن عبدالله او از احمد بن محمد بن رباح او از احمد بن علی حمزه او از ابن محبوب او از عبد الکرم بن عمر و محمد بن فضل ایشان
ایشان از حماد بن عبد الکرم جلالت و ابی کرده او گفته که در خدمت صفان ذکر قائم گذشت آنحضرت فرمود که آگاه شوید اگر آنحضرت
قیام نماید هر آنکه خلافت گویند که این کجا خواهد شد یعنی قائم از کجا قیام خواهد نمود و حال آنکه استخوانها پیش پوسیده گردیده اند این در فلان
وقت متولد شد چگونه میشود که ناخال زنده بماند در کتاب مذکور از محمد بن همام او از جعفر بن محمد او از حسن بن سماعة او از حرث انطاطی او از
مفضل او از صدان روایت کرده که آنحضرت فرمود که در وقت که قائم قیام نمود این اهل ملات و فقر را بد فقرت منکم لما خفتم فوّهت
بقی حکما و جبلت من المرسلین در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبدالله او از احمد بن محمد بن رباح او از احمد بن علی حمزه او از حسن بن ابی

محمد بن ابراهیم

محمد بن ابراهیم

محمد بن ابراهیم

باب بیار و خروج المختصر

۲۴۸

اواز عبد الکرم خنجر اواز احمد بن حوث اواز مفضل اواز صادق ۴ اواز پدرش ۴ مثل این را روایت نموده در کتاب مذکور از ابن عقده
 اواز علی بن حسن بن علی اواز عمر بن عثمان اواز ابن محبوب اواز عبد الله بن نسیان روایت کرده او گفته که در خدمت صفان ۴ بودم از مردی که
 از اهل همدان باشد شنیدم گفت که جماعت اهل سمنه بارس فرستادند و میگویند که شما چنان کان دارید که ندا کنند از آسمان بنام
 صاحب این امرند خواهد کرد در وقتیکه امر این سخنرا گفت صادق تکیه کرده بود در آن حال برخاست نشست بعد از آن فرمود که این
 سخن را که خواهم گفت از زبان من نقل میکنند و از زبان پدرم روایت نمایند و بر شما در این باب حرجی نیست اگر از زبان پدرم نقل کنید شهادت
 میدهم از اینکه از پدرم شنیدم میفرمود که بخدا سوگند یاد میکنم که هرگز این امر در کتاب خدا بنام اشکار و واضح چنانچه میفرماید از نشانی
 نزل علیه السلام انما ظننکم لها خاضعون یعنی اگر میخواهیم ما این از آسمان بر ایشان نازل نمیکردیم پس کرد نگاهداری بنایان آن
 خضوع و فروتنی بمنماید آنحضرت فرمود که این روز در روی زمین کسی نمیداند مگر اینکه در پیش از آن خضوع و فروتنی میکنند پس اهل
 زمین و قبیله این صدا را از آسمان شنیدند ایمان میاورند و این صدا نیست که آگاه شوید بدو سبب که حق با علیست و شیعیان او پس و
 که فردای آن روز شد بلبس بهوایلند میشود ناچند که از نظرهای اهل زمین پنهان بعد از آن ندا میکنند که آگاه شوید بدو سبب که حق با علیست
 و شیعه او است زیرا که با ظلم و ستم کشته گردید پس خوشخواهی او را بکنید در آن حال خداوند عالم مؤمنان را در سرفروغ حق و اعتقاد صحیح ثابت قدم
 گرداند و آن ندای اول است و در این روز کسانی که در راههای شان مرض هست بشک میافزیند بخدا سوگند یاد میکنند هرگز این مرض
 عبارت است از عذارت ما پدر را سوخت از ما بر می میکنند و میمانند بدو میدهند و میگویند که مناصب اول سحر است از سحرهای این اهل
 بیت بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود و آن بر و آیه برضوا و یقولوا سحر سحر یعنی ایشان اگر این معجزه به بینند هرگز این معجزه
 که این سحر نیست که همیشه در ایشان بوده در کتاب مذکور از ابن عقده اواز قثم بن محمد بن حسین بن حازم اواز عبید بن هشام اواز ابن
 جلیله اواز عبد الصمد بن بشیر اواز صادق ۴ روایت نموده که عماره همدانی از آنحضرت سؤالی نمود عرض کرد که خدا کارها نوراً اصلاح نماید
 بدو سبب که اهل سنت بر ما سر زنی میکنند و میگویند که شما چنان کان نموده اید که از آسمان ندا خواهد رسید و مثل این حدیث را در
 نموده در کتاب مذکور از ابن عقده اواز علی بن حسین اواز پدرش اواز احمد بن عمر جلیله اواز حسین بن حازم اواز حسین بن موسی اواز فضل
 بن محمد اواز صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که ندای اول که از آسمان بنام قائم میرسد در کتاب خدا واضح و اشکار است عرض کرد
 که خدا کارها نوراً اصلاح نماید اینمضمون که ای قرآن است فرمود که رسول طسم تلك ايات الكتاب المبين این آیه است از نشانی نزل علیه السلام
 من السماء انظر انما ظننکم لها خاضعون فرمود و قبیله از ایشان شنیدند میگردند چنانچه میشود کوپاد را بالای سرهای ایشان
 مرغان هستند مؤلف گوید که جدی در بیان معنی اینکلام کرد در خصوص صفت صحابه وارد شد که کوپاد که در سرها ایشان مرغان
 هستند گفته که مراد از این وصف ایشان است با سکون و وقار و تمکین و با اینکه در ایشان غضب سبک نیست زیرا که مرغ نجاری میافزیند
 که ساکن و آرام باشد مؤلف گوید که کان هست که مراد از آن این باشد که ایشان در وحشت و حیرت میباشند در کتاب مذکور از
 ابن عقده اواز احمد بن یوسف اواز اسمعیل بن مهران از بطائنی اواز ابی بصیر اواز صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که و
 که عباس بن مضر مرغان بالارفت سلطنت بنی عباس بر پیچید و مانند طومار پیچید میشود باقر فرمود که ناچاریم از بدن لشکر از و باجی
 که هیچ چیز طاقت مقاومت و مقابله ایشان را ندارد و قبیله این شد مانند فرش خانه از خانه های خود بیرون نباشند ناچاریم از شنیدن
 ندای در سیداء پس و قبیله حرکت کنند حرکت نمود یعنی صاحب این امر قیام کرد بسوی وی و برید هر چند که باز راه رفتن باشد و سر در
 و زانو ها مانند اطفال حوزد سال بخدا سوگند یاد میکنم هرگز این کوپاد که آنحضرت را میبیدیم که خلافت در میان رکن و مقام با احکام مرا
 ناز که بر عرب شد بد و دشوار است یا و بیست میکنند بعد از آن فرمود که وای بر عرب از شر که نزد یک شد محمل بن ابرهیم در کتاب
 الغبنه از ابن عقده اواز علی بن حسن بن علی اواز احمد و محمد بن حسن ایشان از علی بن یعقوب اواز هرون بن مسلم اواز عبید بن زراره
 اواز صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که بنام قائم ۴ ندا کرده شده میشود پس آنوقت نزد وی میباشند در حالیکه او در پشت
 مقام ابرهیم ایستاده میباشد و با و گفته میشود که بنام تو ندا در رسید پس منظره هسنه بعد از آن از دست مبارکش گرفت با و بیست
 میکنند زراره در آن حال گفت که حمد باد خدا را ما پیش از این میشنیدیم که بیه قائم بیعت میشود در حالیکه او بیعت را ناخوش میداد
 و زجر ناخوش داشتند او را میدادیم که ناخوش داشتن او بیعت را بطور سب که گناه بران مترتب نمیشود یعنی ناخوش داشتنش
 بجهت انتظار او است پس بدین ندا از آسمان محمل بن ابرهیم در کتاب الغبنه بنام اسناد از هرون بن مسلم اواز خالد فاطم اواز جریر بن
 اعین اواز صادق ۴ نقل نموده که آنحضرت فرمود که از جمله محنومات است باید رافع شود این که پیش از قیام قائم ۴ سفینه خروج نماید
 در زمین بیدار لشکر سینه را فرو برد و نفرن کشته شود و ندا کنند از آسمان ندا بکنند در کتاب مذکور از ابن عقده اواز احمد بن یوسف

ابن عقده

مؤلف گوید
خبر از باب
دستمال

محمل بن ابرهیم

باب بیاز و خروج المختصر

۲۴۹

بن یغوب و از اسمعیل بن مهرا و از حسن بن علی و از پدرش و و هب بن و از ناجیه عطار روایت کرده که از ابی جعفر شنیدم می گفت
 که منادی ندا می کند که مهتد فلان است پسر فلان و نام او و نام پدرش را ذکر میکند بعد از آن شیطان ندا می کند که فلان شخص شیعی
 او با حقت یعنی نام مردی را میبرد از بنی امیه در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن حسین و از عباس بن عامر و از ابن جبر و از زید
 روایت نموده او گفته که از صادق شنیدم می گفت که ندا کنند از اسمان ندا می کند فلان شخص امیر شماست و ندا می کند که علی و شعبان
 رستکارانند عرض کردم که بعد از این ندا که بانام می دهند چنانکه فرمود که شیطان بنام مرد از بنی امیه ندا می کند که فلان شخص و شعبان
 رستکارانند عرض کردم که ندای صادق را از ندای دروغ کدام اشخاص تمیز میدهند فرمود انرا کسانی تمیز میدهند که از پیش از آنکه ندا
 شود روایت میکنند و پیش از آنکه انوافع شود میگویند که واقع خواهد شد و خودشان میدانند که در این باب حق و راست میگویند
 محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقده و از علی بن حسن و از مثنی و از زید و از روایت نموده او گفته بخیر من صدق عرض کردم که
 خدا کارها را نوراً اصلاح نماید من یحیی میگویم از قلمم که خلافت چگونه با وی میسر می شود با وجود اینکه این عجایب را مانند فرو بردن زمین بیابان
 لشکر را و مانند ندائی که از اسمان شنیده میشود می بینند انحضرت فرمود که شیطان از ایشان را بحال خودشان نمی گذارد بلکه ندای
 کند چنانچه در مقدمه عقیقه بنام رسول خدا ندا کرد در کتاب مذکور از ابن عقده و از علی بن حسن و از محمد بن عبدالله و از ابن عمر
 و از هشام بن سالم روایت کرده او گفته که بخیر من صدق عرض کردم که سر بری برادر را حق میگویند که شما اعتقاد دارید باینکه
 دوند از اسمان خواهد رسید پس راست انها کدام است و دروغ انها کدام و چگونه ندای صادق را از دروغ تمیز کرد فرمود با و
 با و بگوید که ندای راست است که ما خبر میدهم و توان انکار می کنی این ندا صادق است تحقق خواهد رسانید در کتاب مذکور از ابن عقده
 روایت کرده از هشام بن سالم او گفته که از صادق شنیدم میفرمود که صبح و عصر است یعنی ندا و نداست یکی در اول شب است
 و دیگری در آخر شب دوم را وی گوید عرض کردم که این چگونه است فرمود که یکی از انها از اسمان است و دیگری از ابدان عرض کردم
 که انها از یکدیگر چگونه تمیز میابد فرمود که ندای حق را که می شناسد که از پیش از وقوعش شنیده باشد در کتاب مذکور از ابن عقده
 و از علی بن حسن و از پدرش و از محمد بن خالد و از ثعلب بن مهرون و از عبدالرحمن بن مسلم روایت نموده او گفته که بخیر من صدق عرض کردم
 اهل سنت بما سرزنش میکنند و میگویند که ندا با اعتقاد شما و ندایت بنا بر این ندای حق از ندای باطل از کجا تمیز داد انحضرت فرمود که شما
 چه جواب بایشان میگویند عرض کردم که چیزی نمیگویم فرمود که بایشان بگوید که ندای حق را که بضد حق می کند که پیش از وقوع ان اعتقاد
 نموده است خدای عز و جل فرمود ان یهد الی الحق احق ان یلحق ام لا یهد الا ان یهد فاما کیف تحکمون یعنی با کسی که هدايت کننده است
 لا یفر است باینکه خلافت با تابع شوند یا کسیکه هدايت کننده است یعنی کسیکه هدايت کننده است اولاً بفر است باینکه با و تبعیت نمایند
 و کسیکه هدايت کننده است لیاقت ندارد که خلافت با تابع او شوند مگر این که خود او را هدايت نماید بگری بر شما چه شده است که اینگونه حکم
 میکنند یعنی قائم که هدايت کننده است اولاً حق است باینکه خلافت با تابع او شوند بگری در کتاب مذکور از ابن عقده و از کتاب علی بن حسین
 بنی در ماه رجب سال دویست و هفتاد و هفت و از محمد بن عمر بن یزید و محمد بن ولید بن خالد خزاعی و از حماد بن عیسی و از عبدالله بن سنان
 روایت نموده او گفته که از صادق شنیدم میفرمود که از اسمان بنام صاحب این امر ندا می رسد که امر خلافت ای فلان بن فلان است پس در
 خصوص چه خبر را وی میگوید در کتاب مذکور از ابی سلیمان احمد بن هود و با هلی و از ابراهیم بن اسحق و از ابی دود و سال دویست و هفتاد و
 و از عبدالله بن حماد انصاری در ماه رمضان سال دویست و بیست و نه از عبدالله بن سنان روایت نموده او گفته که از صادق شنیدم
 میفرمود که این امر که چشمهای خود را باند و خرابد واقع خواهد شد تا وقتی که ندا کنند از اسمان ندا نماید که آگاه شوید بدرستی که فلان
 که صاحب این امر است پس در سر چه خبر میگوید در کتاب مذکور از ابن عقده و از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین و محمد بن
 احمد و یحیی ابیسان از حسن بن محمد و از عبدالله بن سنان روایت نموده او گفته که از صادق شنیدم میفرمود که خلافت را بعد از این مرگ و قتل
 فرامیبرد تا اینکه ایشان در این وقت بجز خدا پناه میبرند پس از شدت قتال ندا کنند راست میگویند که کشتن خلافت و جنگیدن با یکدیگر
 در سر چیست صاحب شما فلاکت است در کتاب مذکور از محمد بن همام و از فرزای و از اشعر و از محمد بن سنان و از یونس بن طیبیان و از رضا
 روایت کرده که انحضرت فرمود و قتی که شب جمعه رسید خدا بنم ملائکه را با اسمان دُنيا فرستاد و قتی که صبح طلوع نمود برای محمد و علی و
 حسن و حسین علیهم السلام منبرهای نور در نزد بیت المعمور نصب میکنند پس انهارا میامروند و همه ملائکه و پیغمبران و مؤمنان در انجا جمع میشوند
 و درگاه اسمان کسوفه میگردد پس قتی که ظهر شد رسول خدا بدرگاه الهی عرض میکند که پروردکارا امروز روز وعده شد در کتاب
 خود بیان فرموده و ان ایه اینست و عذ الله الذین امنوا فیکم و عملوا الصالحات لیسئلنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم
 ناخرابه و ملائکه و پیغمبران مثل این را میگویند بعد از ان محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام میباشند بعد از ان میگویند که پروردکارا

در این باب

در این باب

در این باب

بیاز و خروج آنحضرت

۲۵۱

کردم که فرج شعبه کی واقع خواهد شد فرمود: و قتی که نبی عباس با هم مخالفت کنند و سلطنتشان سست شود و دیگر از سلطنت و احوالشان طمع نمایند و عربها لجام اطاعت را از سرها بپاشند و از سرها بپاشند و هر صاحب قوت و جمعیت را میبایست که خروج نماید و شایع ظهور بکند و روارد و حسی حرکت نماید و صاحب این امر بپیش رسول خدام از مکه بمدینه بیرون رود عرض کرد: مگر بپیش رسول خدام چیست فرمود: شمشیر و پیراهن و عمامه و لباس و چوب سست وزن و وزن اسباب آنحضرت است پس از مدینه بیرون میروند تا اینکه در مکه نزول و اجلال فرماید پس در آنجا شمشیر از غلافش بیرون میباید و پیراهن را از حضرت میپوشد و پرچم پدید فرماید و لباس رسول خدا را در بر میبندد و عمامه اش را بر سر میگذارد و چوبش را بدست میگیرد و در خصوص ظهورش از خدا بتم اذن میطلبد پس بعضی از د و سنان از آن مطلع میشوند در آنوقت حسی میباید و ظهور آنحضرت را بعضی از د و سنان که در آن مطلع هستند با و خبر میدهند پس حسی بحروج نمودن سبقت میکند پس اهل مکه بروی وی بر میخیزند و او را میکشند و سرش را بشام میفرستند پس در آنحال صاحب این امر خروج میکند و خلافتی با و نیست می کنند و در آنوقت شایع لشکر بمدینه میفرستند پس خدای عزوجل ایشان را در نزد یکی مدینه هلال میگرداند و در این روز کانی از اولاد علی در مدینه میباشند هر از آنجا میگردند و صاحب این ملحق میشوند و آنحضرت بیست و دو نفر را در مکه و لشکر بمدینه میفرستند پس اهل آنجا که گریخته بودند در آنجا جمع میشوند و با آنجا میگردند محمد بن ابیهم در کتاب الغیبه از ابن عقیل از محمد بن فضل و سعدان بن اسحق و احمد بن حسین بن عبد الملک محمد بن احمد در کجا ایشان از ابن محبوب مثل ابن زعفران کرده کلیه در کتاب کانی از علی از پدرش از صفوان بن یحیی از ابن عیسی بن قیس روایت کرده او گفته که از صدان ۴ شنیدم میفرمود که ملازم نفوی خدا باشد که بکانه و بیبر باشد و بنفشه خود نظر کند بخدا سو کند یاد میکنم هر آنکه اگر مرد براه که کوفه سفند باشد و برای آنکه شبانه باشد پس قتی که امیر د که زاید نمود که از شبان اول باحوال کوفه سفند دانایان است هر آنکه از شبان اول را بیرون میکند و کله خود را با بپزد و میباید که باحوال کوفه سفند دانایان است بخدا سو کند یاد میکنم هر آنکه اگر برای هر یک از شما در نفس میبود باید از آنها قتال و جنگ میکرد و تجربه قتال تحصیل می نمود و بعد از هلاکت آن نفس نفس دیگرش بلا میباید هر آنکه در جنگ و جهاد بان طریق که با تجربه دانسته بود رفتار میکرد لیکن برای بکف همت و قیامت کان فانی کردید هر آنکه بخدا سو کند یاد کنم که توبه هم زایل میشود یعنی امری بی توبه هلاک میشود پس شما را و از نزد باینکه برای نفسها خود این بدید را اختیار بکنید که اگر کسی از ما خروج کند و از شما استخداد بخواد هر آنکه در آنحال تفکر بکند که در خصوص چه چیز خروج میکند و بگوید که رند مثل خروج کرده باید ما هم خروج بکنیم زیرا که رند مرد نیست عالم و راستگو و شما را بسوی خوش نخواند بلکه بسوی رضال محمد خواند هرگاه او ظهور نماید هر آنکه میباید با تجربه که شما را بسوی ان نیست جز این نیست و بر یاد شاه که اسباب سلطنت فرا هم آمده خروج کرده برای اینکه اساس سلطنت را بر هم زند و ولش را با پمال نماید پس امروز هر که از ما خروج میکند بسوی رضال محمد بخواند و ما شما را شاهد میگیریم باینکه ما بخروج او را بنشینم و او در این روز بمعاصبان میکند و با ما مخالفت میباید و در این امر کسی از ما براه موافقت ندارد و ادعا سلطنت و لشکر کنی سزاوار نیست باینکه از ما بشیند و معبول نشود مگر کسی بی فاطمه یا وی اتفاق نمائند پس بخدا سو کند یاد میکنم هر آنکه بنیت صاحب شما مگر کسی بی فاطمه یا وی اتفاق میکند و قتی که ماه رجب شد با نام خدای عزوجل روارد و خروج کند اگر بخواد که تابشعبان تا آخر بکشد ضروری بر شما نیست و اگر دست بدازد که روزه را در نزد اهل خود بکشد یعنی ماه رمضان را هم در نزد اهل خود بمباید امید هست که این برای شما بهتر باشد و خروج سبقت در خصوص علامت بودن برای این امر کفایت میکند کلیه در کتاب کانی از علی از پدرش از صفوان بن یحیی از ابن عیسی بن قیس روایت نموده که آنحضرت فرموده که بخدا سو کند یاد میکنم هر آنکه از ما خروج نمکند مگر اینکه مثل او مثل بچه مرغی باشد که پیش از دست شدن برهائش از اسپانته اش ببرد و از اطفال میگردند و با او بازی میکنند در کتاب مذکور از جماعه ایشان از احمد بن محمد از ابن عیسی از ابن بکر بن محمد از اسد روایت کرده او گفته که صادق علیه السلام فرمود که باسد پرازان خانه بیرون مرو و بمنزله فرشته باش از فرشتگان خانه خود ساکن و آرام بگرد ما را امیکه روز و شب ساکن شد و آرام گرفتند پس و قتی که بنور سید باینکه سبقت بخروج نموده اوقت کوچید بسوی ما بیاید هر چند که بیاید باشد علی بن طاووس در کتاب طرائف آورده که ندانسته از اسمان بنام مهک ۴ و واجب بودن اطاعتش بخند روایت مرویست احمد بن مناد در کتاب ملایم و ابونعیم حافظ در کتاب اخبار مهک و ابن شهر آشوب در کتاب فردوس و ابوالعلاء حافظ در کتاب فنن از روایت کرده اند کلیه در کتاب کانی از جماعه ایشان از سهل از فضال از ثعلبه از صدان ۳ روایت نموده که آنحضرت فرمود در خصوص قول خدا بتم ستر بهم الا انما فی الافاق فی انفسهم حتی یقیبن لیم انما الحق فرمود که ابان خدا که آنها را به ایشان بعد از این خواهد نمود و بر بدن زمین و منیع شدن دشمنان از محمد و انداختن ایشان است راوی گوید که بخدا سو کند آنحضرت عرض کرد که مراد از حق بتم لیم انما الحق چیست فرمود ان را بگذاران قیام قائم است قیام گوید که معنی این بنا بر این حدیث نیست که بعد از این ابان خود را مانند فروردن زمین و منیع و غیر اینها در اطراف عالم و در نفسها ایشان با ایشان میبایست تا اینکه ظاهر شود که ظهور قائم هستند

لنا

کتاب

کتاب

کتاب

از رسول خدا می باشد که از مدافعت باور سید پر اگر این عهد بر خلافت شنبه شود یعنی با آن عهد نامه حضرت را بشناسند هر چند آنکه اسمانی
برایشان نشاند و مشکل نخواهد شد و وقتی که بنام او و نام پدرش ندا آید شنیده شود و با سند مذکور در رفع حدیث ناسبی بر اینچنین در خصوص
ذکر قائم در خبر طوالت نموده که آنحضرت فرمود که قائم در هر وقت که کند کون نشیند و احوال جبرئیل در صورت مردی از بیت کتب بخواند نباید
و با و میگوید که ای بنده خدا برای چه چیزی را بپیکان نمیشد و جواب گوید که ای بنده انتظار می کشم که شب یابد و در آخر شب بوی مکه بروم و ناخوش
میدارم که در این کرم هوا بوی مکه بیرون روم پس جبرئیل میخندد و وقتی که خندید آنحضرت او را می شناسد پس او دست آنحضرت را میگیرد و با وی میخندد
می نماید و با و سلام میکند و میگوید که برخیز پس جبرئیل استی بر او نام بخندد آنحضرت میاورد آنحضرت باقی سوار میشود و بکوه روضه میاید و آنجا
محمد و علی با آنحضرت میاورند و برای آنحضرت عهد نامه مینویسند که از برای خلافت بخوانند بعد از آن بیت مکه بیرون میروند در خانه که خلافت
در آنجا جمع شده اند و آنحال مردی از جانش بر میخیزد و با و از باند نامی که از بیت مکه بیرون میروند در خانه که خلافت
برای آنکه شما را دعوت نماید بفرستد که رسول خدا بان دعوت نموده بود و آنحال منافقان بر میخیزند تا آنکه او را بکشند و از آنجا سبب نفری
فدوی بیشتر میخیزند و شرایع را از سر آنحضرت دفع مینمایند و ایشان را از او منع کنند بخواه نفر از آن سبب نفر از اهل کوفه است و مابقی
ایشان از سبب جماعت خلافت میباشند بنوعی که بعضی از ایشان بعضی دیگر را می شناسند و غیر موسیج در آنجا جمع میشوند و با آن سند حدیث
را با بیعبرتی نموده و از ابی جعفر روایت کرده که آنحضرت که قائم از و روایت کرده که یا سبب و سبزه مرد که عدد اصحاب را است در کوه طوی می باشد
انتظار می کشد تا وقتی که یشتی را بجزا لا سود میدهد و بعد قرا می بیند علی بن ابی حمزه گوید که این حدیث را بخند من ابی ابرهیم عرض کردم فرمود که
قرآن نازه با عهد نامه و منشور نامه هم در دستش می باشد و با سند خود رفع حدیث با بیعبرتی نموده و از ابی جعفر نقل نموده و در حدیث طوالت
نابجا که آنحضرت فرموده که قائم با اصحاب خود میگوید که ای قوم اهل مکه مرا می خواهند لیکن خدا مرا بنوی ایشان فرستاده برای آنکه با ایشان عهد
بکرم بنوعی که بمثل من مزارا است آنکه با نظور تحت بگیرد پس مردی را از اصحاب خود به پیشش میخواند و با و میگوید که بنزد اهل مکه برو و با ایشان بگو
که من فرستاده فلام نبوی شما میگوید که من از اهل بیت دحمت و معدن رسالت و خلافت و مابقی در شهر محمد خالص و برگرد که از پیغمبران مؤلف
شده ایم و بدرستی که ما معلوم شده ایم و مقهور گردیده ایم و از وقتی که پیغمبر وفات یافت تا این روز حق ما را از ما گرفته اند ما از شما پاری میطلبیم
پس باری بکشید پس چون آنجوان این سخن را میگوید اهل مکه بر او می چهند و سرش را در میان رکن و مقام میگردانند و او ضربه کشته است پس وقتی که آن
خبر را آنحضرت میرسد با اصحاب خود میفرماید که ای ما من بنما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمیخوانند پس آنحضرت او را زل میزنند و از پیشش بجای دیگر میبروند
تا آنکه او با سبب و سبزه فقر که بند را صاحب بداند از بالای کوهی ذی طوی بیایند تا آنکه بمسجد الحرام داخل میشوند پس آنحضرت در مقام
ابرهیم چهار رکعت نماز میکند و ویشتر با بجزا لا سود تکیه میدهد بعد از آن حمد و سنای الهی را بجا میاورد و رسول خدا را ذکر میکند و با و صلوات
میفرستد و بنوعی سخن میگوید که احدی نگفته باشد و آنحال اول کسی که برای بیعت دست آنحضرت میزند جبرئیل و میکائیل میباشند و با
رسول خدا و امیر المؤمنین بر میخیزند و کتاب ناره مهر شده که مهرش هنوز نختکیده و بر عرب بسیار سخت و شدید است بقاء می دهند و با
میفرمایند که با حکام این کتاب عمل کن و با آنحضرت سبب و سبزه نفر باند و ثقلی از اهل مکه بیعت میکنند بعد از آن از مکه بیرون میاید تا آنکه
در میان مثل حلفه میباشند عرض کردم که حلفه چیست فرمود که مراد از آن ده هزار نفر مرد است پس در سر آنحضرت ده هزار جمعیت میباشند و جبرئیل
از طرف دست راست و اسرافیل از طرف دست چپ آنحضرت میروند بعد از آن بیرون جلوه گاه کنان خرد می بینند و بر جبرئیل میباشند و آن بیرون
رسول خدا است که کامل است و شمشیر رسول خدا هم که در الف با شد و جبرئیل میزند و در حدیث دیگر وارد شده که هیچ شهری نمیشد مگر آن
طایفه از اهل انجبا با آنحضرت بیرون میروند و در خدمت او میباشند مگر بنوعی که از انجبا آمد با او بیرون میروند و با آن سند در رفع حدیث بفضل بیعت
نموده و از صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود که بنوعی که در طایفه آن هفت که نه ملاست و نه نفره و نه بدی است که از و روایت که بر چنین میخیزد
شد تا با آنحال کشاده نکردید و پاره مردان در آنجا هستند که مانند یاره شانه اند و با نهاد رخصه و توحید الهی هر شک غرض
نمیشود ایشان از سنگ سخت تر اند اگر ایشان را بگویند و چار بکنند هر آنکه آنها را از جابر میکنند و با سید قنای خود هیچ شهر را قصد نمیکند مگر
اینکه از اخواب میمانند و در روی اینها ایشان را میباشند و خودشان را بر یک بافتن برین استقامت میباشند و آنحضرت را ایمان مکه
کرنند و خودشان را اسیر میکنند و او را در حبسها محاکمات میمانند و هر چه که آنحضرت میخواهد ایشان برای او کفایت میکنند و میان ایشان مردی
هستند که شبها نمیخوانند ایشان را در اشای نماز صدایست مانند صدای سورا از اول شب تا آخر در سر میباشند و وقتی که صبح میکنند در بالای
استها خود میباشند و وقتی که ایشان در شبها مانند راهبانانند شبران اطاعت ایشان با آنحضرت بیشتر است از اطاعت کثیر باقی پس خود ایشان مانند
مضباح بنی جاعه جاعه است و دلهای شان مانند چراغ و ایشان از نور خدا نورشان میباشند خلافت را بشهادت کلمه طیبه دعوت میکنند و از روز
میمانند که در راه خدا کشته شوند شعارشان بالشارا الحسین کائن است و وقتی که ان لشکر رو بجهت میگردانند و عیب بهم ایشان بکام راه در

پیشاپیش ایشان بدلهای خلافت می نشیند حضرت با ایشان پیغام میدهد که از سر و سر و سر میباید خدا بنام حق بار میبکند و با ایشان
 نایکالی از ابی جعفر روایت نموده که آنحضرت فرمود که بقاء تم در مکه مظفر با احکام کتاب خدا و سنت رسول خدا بیعت میکنند و آنجا عالمی و حاکم
 بعین میکنند بعد از آن بهمت مدینه متوجه میشود در آن اثنا با آنحضرت خبر میرسد که عالمی را در مکه کشند پس آنحضرت بسوی ایشان میگردد و
 با ایشان میخندد و بسیار برامی کشد و زیاده از این نمیکند بعد از آن میروند و خلافت را در میان بمجد مدینه بکتاب خدا و سنت رسول خدا بولایت
 علی بن ابیطالب و برتری نمودن از دشمنانش دعوت میکنند تا اینکه آنحضرت بر پیدا میرسد پس لشکر سفینای بسوی او بیرون میاید و آنجا خدا
 بنام ایشان از زمین فرو میبرد و در خندق بکریچین وارد شد که آنحضرت بسوی مدینه بیرون میروند و هر قدری که میخواهند را بجا میآید میکنند
 و فردی را از اصحاب خود در آنجا عامل و والی میکنند بعد از آن بهمت کوفه بیرون میاید و قتی که در میان بینله شفره فرو میاید ناگاه مکتوبی
 از سفینای باهل مدینه میرسد بدین مضمون که اگر او را بغیر قائم و آنکسند هر انچه مردان شما را بقبل میرسانم و زنان شما را اسیر میکنم در آنجا
 اهل آنجا بروالی هجوم میکنند و او را بقبل میرسانند و این خبر را آنحضرت میرساند و بسوی ایشان مراجعت میفرماید و ایشان را میبکند و قریش را بنوعی
 بقتل میرساند که احدی از ایشان سوائی اکل کبش باقی نماند و نیز مردی را در آنجا والی نصب میکند بعد از آن بهمت کوفه بیرون میاید پس رو آورد
 تا اینکه در بخت اشرف فرو میاید **مؤلف گوید** که شیخ احمد بن محمد در کتاب مذهب و غیر او در غیر این کتاب استاهاای خودشان از معلی بن
 خنس از صدای ۴ روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که روزی در روز است از روزی که قائم ما اهل بیت و صاحبان امر که در خدمش میباشند در آن
 روز ظهور میکنند خداوند کردگار او را بر دجال غالب میگرداند پس آنحضرت او را در کتاف کوفه بار میبکشد و هیچ روز نور و نیز سر میگرد
 اینکه ماد از آن روز منظر فرج باشیم زیرا که آنروز از روزهای ماست اهل فارس حرمت از روزی که داشتند و شما غریبان را ضایع گردانیدند
باب بیان سیرت و کیفیت فساد اخلاق و عدد اصحاب آنحضرت و بیان چیزهایی که بر زبان او اختصاص دارد و احوال
 اصحاب او سلام الله علیه و علی ابائه الطیبین الطاهرین عبد الله بن جعفر حمیری در کتاب فربا لاسناد از هرون او از ابن زیاد او از جعفر
 از پدرانش ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که در وقتیکه قائم ما فنام میباید قطایع مضحک میشود پس بکری قطایع میباشند مراد از قطایع و شیخ
 از اراضی خراج سلطانی آنها را بطریق مقاطع بر عتبت بدهد **شیخ صدوق** در کتاب خصال از ابن موسی او از حمزه بن قثم او از محمد بن عبد الله
 عمران او از محمد بن علی هذانه او از علی بن حمزه او از پدرش او از ابی عبد الله او از ابی الحسن علیه السلام روایت نموده که ایشان فرمودند که هرگاه قایم
 بتمام میباید هر انچه حکم میکنند که احدی پیش از او با آنها نکرده بر بر آنکه نمانده باشد و کسیر اگر زکوة ندهد میبکند و میراث برادر را بر او
 میدهد که در عالم ارواح در میان ایشان برادر می باشد در ولادت در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از ابن برندا او از مصعب بن
 برندا او از عوام بن زبیر روایت کرده او گفته که ابو عبد الله ۴ فرمود که قائم ۴ رو میآورد با جهل و بیخ بفرمرد که از نه قبله اند از قبیل بکمر و از قبیل د و مرد
 و از قبیل سر مرد و از قبیل چهار خرد و از قبیل پنج مرد و از قبیل شش مرد و از قبیل هفت مرد و از قبیل هشت مرد و از قبیل نه مرد و این پنج بر سرش جمع
 تا اینکه ده هزار مرد تمام شود **شیخ صدوق** در عیون اخبار رضاء از احمد بن ثابت و ابی البی او از محمد بن علی بن عبد الصمد او از علی بن عاصم
 از امام محمد تقی ۴ او از پدرانش روایت کرده او گفته که رسول خدا با بی این کعبه روصف قائم ۴ فرمود که خداوند عالم در صلب امام حسن عسکری
 نطفه مبارکی پال و پاکیزه قرار میدهد هر مؤمنی که خدا بنام در خصوص ولایت عهد و پیمان گرفتن بان نطفه راضی میشود و از ادوستی همدار
 و هر منکر حق بان کفران میکند و از انکار میباید پس او امامیست با تقوی و پاک و شاد کتند و پسندیده شد و هدایت کنند و هدایت گرد
 شد با عدالت حکم میباید و خلا بفر بعد از امر میکنند خدا را بصدق میکنند و خدا او را در سخنانش بقصد حق میفرماید و از نهامه خروج
 کند در وقتیکه دلائل و علامات خروجش ظاهر میشود و برای او خزینه ها هکند نه از طلا بند و نه از نقره بلکه آنها اسبها بر زر و کلفت و
 مردان نامدارند که علامت و سیمای ایشان از ناصیه ایشان هویدا است خدا بنام ایشان را از شهرهای دور برای آنحضرت جمع میکنند ایشان بعد
 عدد اصحاب برند که سبب و سبزه نفر باشند در نزد او صحیفه سر میباید که عدد اصحابی با نامها و نسبها و شهرها و طبیعتها و
 صفها و کسبها ایشان را بنام نهند و اشارت میبکند کس و بکشد میباید که اطاعتان حضرت را بخل ابی عمر نکرد که بار رسول الله
 د لایل و علامات خروجش میباید فرمود که بید قبست و قتی که خرواوند بد شد پرچم این پیدن بیانکه کسبکه انرا بکشد کثود میباید در
 حال خداوند عالم ان پیدن را بخی میآورد پس آنحضرت را ندا میکند که یا ولی الله خروج بکن دشمنان خدا را هلاک گردان و ان بید قبست که
 دو علامتند برای خروجش و از شهر میباید در علامت پر زمانی که خروجش نزدیک شد از خلافت بیرون میاید و خداوند عالم انرا بر سر
 کفن میآورد پس شهر او را ندا میکند یا ولی الله خروج بکن که بر تو حلال نیست اینکه ارکستن دشمنان خدا بر کس نیست پس در آنجا خروج
 کند دشمنان خدا را در هر جا که میباید می کشد و خدود الهی را بر پا میدارد و با حکم خدا حکم میکند و خروج میکنند و حالیکه جبرئیل
 راستن و میکا یل دست چپ میباشند و گفته های مرا بعد از این ذکر خواهند نمود هر چند که بعد از مدتی مدید باشد و امر خود را بجا

مؤلف گوید

شیخ صدوق

شیخ صدوق

بازرسی و کیفیت فساد اخلاق قائم

انسان از بعضی اصحاب صادق ۴ روایت نموده او گفته که ابوحنیفه بخدمت آنحضرت داخل شد آنحضرت باو فرمود که خبر ده بمن از قول خدا
 سپروافها التالی وایما امینین یعنی در روی زمین شبها و روزها راه بروید و حال آنکه در امن هستید آنحضرت از او پرسید که این امنیت
 در کدام سرزمین است از بعضی دیگر روایت ابوحنیفه در جواب گفت چنان کان دارم که آن سرزمین مابین مکه و مدینه باشد پس آنحضرت با اصحاب خود
 متوجه شد فرمود که ایامیدانید که در میان مکه و مدینه سرازه خلافت بریده میشود و اموالشان از ایشان گرفته میشود و از خودشان خالی
 جمع میشود تا اینکه کشته میگردند ایشان عرض کردند که اری چنین است که میفرمائی راوی گوید پس ابوحنیفه ساکت گردید بعد از آن حضرت
 نیز فرمود که ای ابوحنیفه خبر ده بمن از قول خدا اینم من دخله کان ایما یعنی هر که با خدا داخل شود در امن میباشد آنحضرت از او پرسید ان سرزمین
 که هر که با خدا داخل شود در امن میباشد کدام است ابوحنیفه گفت کعبه آنحضرت فرمود که ای از این قضیه خبر دارم که حاجت بر یوسف پسر زید
 را در کعبه بالا ای منجینی گذاشت و او را کشت ای بابا بر این پسر زید در امن بود راوی گوید پس ابوحنیفه نیز ساکت شد و قبلیکه ابوحنیفه از مجلس بر
 رفت ابو بکر حضری بخدمت آنحضرت عرض کرد که فدای تو شوم جواب ایند و مسئله حبیب فرمود یا ابوبکر ای سیر و افها التالی وایما امینین
 عبارتست از سر کردن و راه رفتن با قائم ما اهلبیت یعنی کسانی که در ایام ظهورش در خدمتش راه میروند در امن میباشد و معنی این
 من دخله کان ایما اینست که هر که بر بیعت قائم داخل گردد و بدست مبارکش دست زند و داخل اصحاب آنحضرت شود هر اینه در امن
 باشد تا آخر حدیث در کتاب علل الشرایع از ما جملوید و از عم خویش او از برقی او از پدرش او از محمد بن سلیمان از داود بن نجان او از عبد
 الرحیم قصیر روایت کرده او گفته که ابو جعفر ۴ بمن فرمود که آگاه باش که هرگاه قائم ۴ ما پیام نماید هر اینه حیرانی غایب زنده گردانیده شد و بر
 خدمت آنحضرت آورده میشود تا اینکه باو ناز باشد بزند و تا اینکه انتقام فاطمه ۴ دختر محمد را از اوستاند عرض کرد م که فدای تو شوم برآ
 کدام معصیت باو حد بزند فرمود که برای آنرا گفتن بمادر ابراهیم پسر رسول خدا عرض کرد م که چگونه شد که خدا بنم آنحضرت را فاطمه ۴ ناخر
 نمود فرمود که ناخران از این راهست که خدا محترم را برای خلق رحمت فرستاده و قائم ۴ را بر ایشان عذاب و نعمت گردانیده مؤلف گوید که
 قصه این افراد در مجلس در مقام بیان احوال رسول خدا و در کتاب فتن گذشت علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش او از ابن عمر او از منصور
 بن یونس او از ابی خالد کلبی روایت نموده او گفته که ابو جعفر ۴ فرمود که بخدا سوگند باد میکنم هر اینه که با قائم ۴ را می بینم در حالی که پشت بجزا است
 داده حق غضب شده خود را از خدا میطلبد بعد از آن میگوید که ایها الناس هر که در خصوص خدا با من حاجه و گفتگو نماید هر اینه از هر نزد بکرم بخدا
 و ایها الناس هر که در خصوص آدم ۴ با من گفتگو نماید هر اینه من از هر نزد بکرم بادم و ایها الناس هر که در خصوص نوح ۴ با من گفتگو نماید هر
 از نزد بکرم بنوح ۴ ایها الناس هر که در خصوص ابراهیم ۴ با من گفتگو نماید هر اینه من از نزد بکرم بابر ابراهیم ۴ ایها الناس هر که در خصوص موسی ۴ با من گفتگو
 نماید هر اینه من از نزد بکرم بموسی ۴ ایها الناس هر که در خصوص عیسی ۴ گفتگو نماید هر اینه من از نزد بکرم بعیسی ۴ ایها الناس هر که در خصوص محمد با من
 گفتگو نماید هر اینه من از هر نزد بکرم بمحمد ۴ ایها الناس هر که در خصوص کتاب خدا با من گفتگو نماید هر اینه من از هر نزد بکرم بکتاب خدا بعد از آن
 حضرت بمقام ابراهیم میرود و دو رکعت نماز را بخواند و باز حق خود را از خدا بنم مطلب بعد از آن ابو جعفر ۴ فرمود که بخدا سوگند باد
 که هر اینه او است از مضطری که خدای عزوجل در کتاب خود فرموده آمَنْ بِحُجُبِ الْمُضْطَرِّ اِذَا دَعَا وَبِكَفِّ السُّوءِ وَبِحَبْلِكُمْ خُلَفَاءَ الْاَرْضِ یعنی ایها
 خدا کدام شخص دعای مضطرب را در وقتیکه خدا را میخواهد قبول نکند و شمارا یعنی ائمه را میگردانم خلفای روی زمین میکند پس اول کسی که با آنحضرت
 بیعت میکند جبرئیل میباشد بعد از آن سبصد و سبزه نفر مرد بیعت میکنند پس در آنوقت هر که از آن سبصد و سبزه براه افتاده است میباشد
 و بخدمت آنحضرت میرسد و هر که براه نیفتاده است از رخنه این مفعود و نایاب میشود یعنی او هم براه میباشد بخدمت آنحضرت میرود اینست معنی
 قول امیر المؤمنین علیه السلام که ایشان مفعود شد کانداز میان رخت خواب شان اینست معنی قول خدای عزوجل فامسبقوا الجزات انما تكونوا بآت بکرم
 الله جمیعاً یعنی بوی جزات سبقت و پیشتر نمائید و هر جا باشید خدا هم شمارا میآورد آنحضرت فرمود که مراد از جزات و لا یست و در جای
 دیگر را و ایل ابی و لکن اخرنا عنكم العذاب الی امه معدوده فرمود بخدا سوگند یاد میکنم که امت معدوده عبارتست از اصحاب قائم ۴ بخدا سوگند
 یاد میکنم هر اینه ایشان در یک ساعت بزند قائم ۴ جمع میشوند پس قبلیکه آنحضرت بر پیدامیرسد لشکر سفیانی بسوی او میروند میباشد در آنحال خدا بعالی
 بر زمین امر میفرماید که ایشان را بکرم زمین از باها ایشان میگرد هر اینه ایشان را فرمود میرد اینست معنی قول خدای عزوجل وَلَوْ تَرَى اِذِ فَرَعَوْنَ اَفْلَافُوتَ وَاَحَدُ
 حِین مَکَانَ قَرِیبَ یعنی اگر ایشان را ببینی در وقتیکه مضطرب میشوند هر اینه ایشان را از آن اضطراب خلاصه میکنند و گرفته میشوند از جایگاه نزد
 یعنی از زیر پای ایشان در آنحال میگویند که آمتا بر یعنی ایمان آوردیم باو یعنی قائم ال محمد وانی لهم التناوش من مکان یجید و حیل بقیتم و بین ما یستنهون
 یعنی چگونه میشود اینکه ایمان را از جایگاه دورا خند نمایند تا اینکه از هلاکت ایمان باشند چنانچه ممکن نیست اینکه کسی از دست کن بگریزد از او دور است
 چیزی بستاند و در میان ایشان از آنجه که خواست میکنند که خلاصه ایشان باشد از هلاکت شدن در دست قائم ۴ مانع واقع شد چنانچه مثل این پیشتر
 از این باباع ایشان اتفاق افتاد یعنی هلاک کردند پند زبیر که ایشان در شک و ریب بودند شیخ صدوق در کتاب فضائل از اصول اربعه روایت

علیه السلام

مؤلف گوید

علی بن ابراهیم

سید بن جبر

احمد بن جبر

شیخ عیسی

شیخ حسن

میشود یکی در زمین و دیگری در سفت و مایین اند و لب چهل ذراع میباشد و هر چه از دروغ و سحر ساخته اند همتاها را باز با فر و مبر و شیخ
صدوق در کتاب کمال الدین او از پدرش و از محمد بن یحیی و از سلمه مثل ابن زار و ابی نموده محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از ابن
هاشم او از بریه او از بنی و غیر ایشان از ابی ابوب خزاز او از ابی بصیر او از صادق ۴ روایت کرده او گفته بخیر حضرت عرض کردم که فدای تو شوم
من خواهم که بپندارم دکت بکشم فرمود هر چه میخواهی بکن پس بپندار حضرت و منکبهای او دست کشیدم بعد از آن فرمود که ملاحظه تو سینه
و منکبهای مرا برای چیست عرض کردم که فدای تو شوم از پدرت شنیدم میفرمود که سینه قائم ۴ پهن و منکبها پیش کشاد و مینا آنها پهن است
فرمود یا ابی محمد بدو سینه که پدرم زره رسول خدا را می پوشید و دامنهای آن از زمین میکشید و من آنرا پوشیدم نزد پدرت شد که با پدرم بر این شود و
تدری قبل در آن بود و آن زره بعد قائم ۴ چنان شود که بقامت رسول خدا میشود و حال آنکه دامنهای آن بر زمین بلند تر بود که با پدرم بدان یاد
حلفه بالا کشید بود صاحب این امر در صورت و هیئت از چهل ساله مرد نمیکرد یعنی همیشه در صورت چهل ساله مرد میباشد سید بن هبیر
راوندی در کتاب خراج و خراج از ابی بصیر مثل ابن زار نقل کرده و در این روایت بدین هیچ وارد شده که آن زره بقامت صاحب این امر چنان میشود
که دامنهای آن از زمین بلند تر میباشد چنانچه بقامت رسول خدا میاید بدین هیچ بود محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از عبد الله بن جعفر
او از محمد بن عیسی او از یونس او از یحیی و ابی کرده او گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود که عمر بنانام نمیشود تا اینکه مرد از ما اهل بیت خروج نماید و
میان خلافت مانند حکم داود ۴ و او حکم میکند و از ایشان شاهد و بینه نمطلبید در کتاب مذکور از احمد بن محمد او از سنان او از ابان روا
کرده او گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود که دنیا با خیر نمیرسد تا اینکه مرد از اولاد من خروج کند و میان خلافت حکم الی داود حکم میکند
و شاهد و بینه نمطلبید و بهر ذی نفس حکم را بیان میفرماید در کتاب مذکور از احمد بن حسین او از صفوان بن یحیی او از ابی خالد حطاط او از جریر بن
اعین روایت میکند او گفته که بخیر صادق علیه عرض کردم که با شماها پیغمبرانید فرمود نه عرض کردم که بمن خبر داد کسی که تمام نبود که تو فرمود
که ما پیغمبرانیم فرمود که او کیست که این را تو خبر داده یا ابی ابی الخطاب است عرض کردم اری فرمود که بنابر این هدیان کون شد زیرا که بقول ابی الخطاب و
فرمودی یا اینکه معنی کلام آنحضرت اینست که بنا بکفته تو که قول ابی الخطاب ای تصدیق میکنی من هدیان گویم یا شمر زیرا که مثل این سخن از عاقل صادر نمیشود
و اوی گوید که عرض کردم در میان خلافت با چه طریقی حکم میکند فرمود مانند حکم الی داود حکم میکنم در کتاب مذکور از محمد بن عیسی او از محمد بن اسماعیل
او از منصور بن یونس او از فضل اعور او از ابی عیسی او از آنحضرت بعه صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ۴ الی محمد قیام میکند مانند
حکم داود و سلمان در میان خلافت حکم میکند و از ایشان شاهد و بینه نمطلبید شیخ مفید در کتاب اخصاص و محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر
الدرجات از ابن هبیر بن هاشم او از سلمان دلی او از معاویه دهنی او از صادق ۴ در خصوص قول خدا عز وجل و ابی نموده بعرف المجرمون بسما
فوقه بالتواهی و الاقدام یعنی کاهکاران از شما شناخته میشوند پس از ایشان زبایاهاشان گرفته باشند انداخته میشوند پس آنحضرت فرمود یا معاویه
در خصوص این ایه چه میگویند عرض کردم که چنین کان میکنند که خدا بپند در روز قیامت کنه کاران را از صورت و سیمای ایشان می شناسد پس از ایشان
و یا ایشان گرفته باتن جهنم انداخته میشوند آنحضرت فرمود که خدا بپند چگونه احتیاج دارد بشناختن مخلوق که خود او را خلق و ایجاد نموده تا اینکه
گویند که خدا ایشان را از صورت و سیمای ایشان عرض کردم که فدای تو شوم پس معنی ایه چه میشود فرمود و قیست که قائم ۴ ما قیام میکند خدا او را چنان
فرماید که خلافت را از صورت و سیمای ایشان می شناسد و امر میکند کافر را از ایشان و یا بپند و میگرداند و سخن شمر را میزند و این در کتاب مذکور
از محمد بن محمد او از ابن سنان او از ابی خالد و ابی اسلام ایشان از سوره او از ابی جعفر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که آگاه شوید بدو سینه که در
الفرین در میان دو یار چه بر حجت گردید که هر یک را بخواهد برای خود بگیرد و اول را اختیار نمود و صعبی برای صاحب ثانی که داشت را وی گوید
عرض کردم که صعب چیست فرمود ابر سینه که رد و صاعقه یا بری داشته باشد پس صاحب ثانیان سوار میشود آگاه شوید بدو سینه که او بعد از این
بجهنم ابر سوار میشود و براهها اسمانهای هفتگانه میرسد که بیخ طبع از آن زمینها معور و آباد اند و دمای دیگر خراج محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر
الدرجات از احمد بن محمد او از علی بن سنان او از عبد الرزاق او از ابی جعفر ۴ مثل این حدیث را روایت نموده شیخ مفید در کتاب اخصاص از ابن عیسی او از
سنان او از کسی که خبر داد او از عبد الرزاق مثل این نقل کرده محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از محمد بن هرون او از سهل بن زیاد ابی یحیی روایت کرده
او گفته که صادق ۴ فرمود که خدا بپند ذوالفرین را در میان ذلول و صعب میگرداند و اول را اختیار نمود و ذلول ابر سینه که در آن بری رد میباشد و
صعب را برای خود میگرداند هر اینه با داده نمیشود زیرا که خدا بپند انرا برای قائم ۴ دجزه گذاشته شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از هدیان او از علی
از پدرش او از علی بن مصد او از حسین بن خالد روایت نموده او گفته که علی بن موسی الرضا فرمود که بدین ندارد کسی که روح ندارد و ایمان ندارد کسی
نفته ندارد بدو سینه که غریب بن شما در نزد خدا بپند که پیش از خروج قائم ۴ ما بطریق نفته داننا را باشد هر که نفته را پیش از ظهور قائم ۴ ما را
نماید از ما نیست و انحال گفته شد که این رسول الله از شما اهل بیت قائم ۴ کدام است فرمود که در چهارم است از اولاد من که پیر شده کثیران
خدا بپند زمین را با او از ظلم و جور پاک میکند و او است کسی که خلافت در اولاد تن شک میکند و او است صاحب غیبت پیش از خروجش بن و

باب بیست و یکم فی افکار و افکار

خروج نمود زمین با نور پروردگار خود روشن میشود و میزان عدالت زاد و میان خلایق میکند و کی بکی ستم میکنند و او سست کسب کردن
 در زیر پای پیچیده میشود و او سبانه ندارد یعنی بد و زیارتش با سبانه میباشد او سست کسب کند و اندام میکند و خلایق را بسوی
 او میخواند بنوعیکه همه اهل زمین از او میشنوند از آنکه چنان گوید که آگاه شوید بد و سبانه که خدا در نزد بیست و نه ظهور نموده پس باو سبانه
 نماید زیرا که حق با او سست و اینست معنی قول خدای عز و جل **اِنْ تَنْتَهِ عَنْ نَفْسِكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَاظِينَ** **ابو علی** در کتاب
 اعلام الوری علی مثل این حدیث را نقل نموده **شیخ صدوق** در کتاب کمال الدین از همدان از علی اواز پدرش اواز زبان بزرگوار روایت نموده
 او گفته که بخدایت رضا عرض کردم که آیا توفی صاحب این امر فرمود منم صاحب این امر یعنی خلافت حق منست و لیکن من بیستم آنکه زمین را بر اعدا
 میگرداند چنانچه بران جور گردید چگونه میشود آنکه که زمین را بر اعدا میگرداند با وجود این ضعف بدن که در من میباشد و قائم کی است که در وقت
 خروجش در سن پیران و صورت جوانان میباشد و بدنش بنوعی بر قوت و پرور میباشند که اگر دستش را بدوخت بزرگی دراز کند آنرا از رخ بر کند
 و اگر در میان کوهها نغمه کشد سنگهای سخت از هبیت صدا بشنود خورد شود و ارم میباشد و عصا موسی و خاتم سلیمان در نزد و شب
 و آنحضرت بر چهار آرم از اولاد من خدا بستم اوزاد رس پرده خود هر قدر که بخواهد غایب پنهان خواهد نمود بعد از آن اوزاد ظاهر میگردد اند
 با او زمین را بر اعدا میکند چنانچه بر اظلم و جور گردید در کتاب اعلام الوری از علی اواز پدرش مثل این را روایت نموده و در آخر این روا
 چنین وارد شد که آنحضرت فرمود که کوبایم بینم اهل ان زمان را که بوقت ظهورش نزد یکند مایوس و نومید شده اند زیرا که اندا کرد نشاء
 اند باندائی که از دور شنید میشود چنانچه از نزدیک شنید میگرداندان برای مؤمنان رحمت است و برای کافران عذاب و نعت **شیخ صدوق**
 در کتاب کمال الدین از مظفر علوی از ابن عباسی از پدرش از محمد بن علی و از عمر بن شمر از جابر جعفی از جابر انصاری روایت نموده او
 گفته که از رسول خدام شنیدم میفرمود که ذوالقرنین بند صالح خدا بستم اوزار بر بند کافران حجت نمود پس او قوم خود را بسوی دعوت نموده اینست
 را بفرمود الهی امر کرد پس ایشان را از سخنان را از او شنیدند بر شاخ سرش زدند از اینجهت مدعی از ایشان غایب پنهان کرد بدحی چنانکه گفته شد
 که او مرده با هلال گردید و معلوم نیست که بکدام بیابان رفته بعد از آن ظاهر شد و بسوی قوم خویش برگشت ایشان نیز بر شاخش زدند لگام
 شود در میان شما کسی خواهد آمد که مانند ذوالقرنین غایب پنهان میشود و بدرسنه که خدا بستم بد و القرین نمکین داد و اوزاد در زمین
 قادر و توانا نمود و اسباب هر چیز را باو عطا فرمود و بشرق و مغرب رفت و بدر سبانه خدا بستم شوه اوزار بعد از این در قائم که از اولاد من است
 جاری خواهد گردانید و اوزاد بشرق زمین و غربان خواهد رسانید تا اینکه بانی نماید هموار و ناهموار و کوهی که ذوالقرنین بانها پا گذاشته هر
 اینکه قائم هم آنها را میگرد و خدا بستم خرمنها و معدنهای زمین را برای او ظاهر و آشکار میگرداند و اوزار باو عطا فرمود و بسوی دعوت
 بد لطف خلایق میباشد از زمین را بر اعدا و قسط میگرداند چنانکه بر اظلم و جور گردید **شیخ طوسی** در کتاب الغیبه از سعد اوزار ابی هاشم جعفر
 روایت نموده او گفته که خدمت امام حسن عسکری بودم آنحضرت فرمود و قبکه قائم قیام نمود بخراب نمودن مناره ها و قصرها که در مساحه ساخته
 شده اند امر میفرماید بر و پیش خود گفتیم که آنحضرت برای چه چیز بخراب کردن اینها امر میکند ناگاه ما فی الفهم مراد را یافت نموده فرمود که خراب کردن
 آنها از این راه است که احداث آنها بدعت است نه پیغمبر آنها را ساخته و نه امام **شیخ صدوق** در کتاب کمال الدین از ابن ادریس اواز پدرش اواز
 ابن عباسی از اوزار همواره اوزار ابن عمر از ابی ایوب و اوزار ابی بصیر روایت نموده او گفته که مرگ از اهل کوفه از صادق پرسید که چند نفر با قائم خروج
 میکنند مردم چنین میگویند که مثل عدد اصحاب بدر که سبصد و سیزده نفر باشد با آنحضرت خروج میکنند فرمود که قائم خروج میکنند مگر با اصحاب
 قوت و صاحبان قوت کم از ده هزار نفر میباشد یعنی اصحاب او در ابتدا و خروجش کم از ده هزار نفر باشند در کتاب مدکور از **عطاء** اواز پدر
 اوزار ابی الخطاب از محمد بن سنان اوزار ابی خالد قنطاط اوزار خیر اوزار ابی خالد کابل اواز علی بن الحسن روایت نموده که آنحضرت فرمود انا انکه
 رخت خوابشان مفعول و بانا بود میشوند سبصد و سیزده نفر مردند که عدد اهل یدراست پیر وقت شب از میان رخت خوابشان بر میخیزند و میروند و
 صبح زاد و مرگ میکنند اینست معنی قول خدای عز و جل **اِنَّمَا تَكُونُوا بَآيَاتٍ بِيَوْمِكُمْ** الله جمیعاً یعنی در هر جا باشد خدا بستم شما را میبارد و آنحضرت
 فرمود که ایشان اصحاب قائمند در کتاب مذکور از ابن ولید از محمد عطاء اوزار ابن ابی الخطاب از صفوان بن یحیی اوزار منذر از ابی بکر
 اوزار عبد الله بن عجلان روایت نموده او گفته که خروج قائم را در خدمت صادق ذکر کردم پس بخدایت آنحضرت عرض کردم که خروج آنحضرت را
 ما چگونه میبینیم فرمود هر که از شما که در روز خروجش صبح میکند در زیر سرش صحیفه میبیند که در آن این نغمه نوشته شده طاعه معروف و
 روایت شده است که در بیدن مهتم نوشته شود که رفت و بلند مر خدای عز و جل است در کتاب مذکور از ابن متوکل اوزار سعد اواز
 برقی اواز پدرش اوزار ابن ابی عمر اوزار علی بن حمزه اوزار ابی بصیر روایت نموده او گفته که صادق در خصوص قول خدای تم فرمود هو الله
 اَوْسَلُ رَسُوْلَهُ بِالْهَدْيِ وَدَيْنِ الْحَقِّ لِبُطْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خدا بستم انچنان خدا بستم که رسول خود را با هدایت و دین حق
 فرستاد برای اینکه اندین حق را بر هر دینها غالب گرداند هر چند که مشرکان از انا خوش بدارند پس آنحضرت فرمود که بخدا سوگند باد میگویم که هر

و شیخ صدوق

و شیخ طوسی

و شیخ عیسی

محمد بن یحیی

شیخ صدوق

ناو بل این هوز نازل شد و نازل نمیشود تا اینکه قائم خروج نماید و قبضه خروج نمود هیچ کفر کننده بخدا و شرع قرار دهند با امام ۴ نمیشود مگر اینکه خروج آنحضرت را ناخوش میدارد زیرا که خروج او بر کافران و مشرکان عذاب و نعت است حتی اگر کافر یا مشرک در قوی مسند محنت باشد هر اینه از سنک گوید که با مؤمن در قوی من کافر است هشت مراتبکن و او را یکیش در کتاب مذکور از صاحب جملو به او از محمد عطار او ابن عباس و از ابن ابی الخطاب و یحیی ایشان از محمد بن سنان او از ابی الجارود روایت کرده او گفته که باقر ۴ فرمود که و قبضه قائم ۴ از مکه خروج میکند و صادی او ندا میکند که ابکر و لشکر با او که شود هیچ کس حوزد نی و اشامیدن با خود نمیدارد و سنک مؤمن بن عمران در نزد آنحضرت میباشد و آن بار یکفرش است بر هیچ منزل فرود نمیدارد مگر اینکه چشمه از آن جاری میشود و هر که گرسنه باشد سیر میشود که تشنه باشد سیراب میگردد و چار یابان ایشان هم سیراب میشوند تا اینکه درشت کوفه در بخت شرف فرود میاید محمد بن ابراهیم رکن العبد از محمد بن همام و محمد بن حسن جهور او از حسن بن محمد بن جهور او از پدرش او از سلیمان بن سماعه او از ابی الجارود مثل این را نقل کرده محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از محمد بن حسین او از موسی بن سعدان او از عبید الله بن قثم او از ابی سعید خراسانی او از صادق ۴ او از پدرش باقر مثل این را روایت کرده و در این روایت بدین هیچ وارد شده که آگاه شود که چشمه از آن سنک بر آنکس نمیشود و هر که تشنه باشد سیراب گردد پس از سنک توشه ایشانست تا آخر حدیث چنانکه مذکور شد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از ابن ولید او از صفوان او از ابن یزید او از ابن ابی عمیر او از ابان بن عثمان او از ابان بن تغلب روایت کرده او گفته که صادق ۴ فرمود و قبضه قائم ۴ قیام نمود احدی از خلافت روی او نمی آید مگر اینکه آنحضرت او را می شناسد که او صالح است باطالع آگاه شود که در آنحضرت این علامت است برای شناسندگان و از این سبب مستقیم است در کتاب مذکور این اسناد از ابن تغلب و ابی نموده او گفته که صادق ۴ فرمود که در اسناد و خون هست که برخیزن آنها از جانب خدای عز و جل حلالست که هیچکس با حکم خداداد آنها حکم نمیکند تا اینکه خدا قائم ۴ را که از اهل بیت است برانگیزد پس در خصوص اند و خون با حکم خدای عز و جل حکم میکند بنوعیکه شاهد بمطلبد یکی از آنها اینست که زان محصن را رجم میکند و دریم اینکه کسی که زکوة ندهد کردن میزند در کتاب مذکور این اسناد از ابن تغلب او از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود گویند که بخت بخت شرف قائم ۴ را می بینم که با سینه و سپید بغیر ابلو که در پیشانی از نا بگوش سفید هست سوار شد بعد از آن این اسناد از ابی محمّد که از اهل بیت است که اهل بیت شهر نمیدانند مگر اینکه کار میکنند که آنحضرت در آن شهر در نزد ایشانست پس و قبضه پرچم بیدن رسول خدا کسود سیر هزار ملک پادشاهان میبایند هم بطهور آنحضرت منتظر میباشند و از ملکها انانند که در کشته با نوح ۴ بودند و انانند که با ابراهیم خلیل ۴ بودند در و قبضه یاقین انداخته شد و انانند که با عیسی ۴ بودند در و قبضه با سنان برده شد و از جمله ایشان چهار هزار ملک که یکی یکدیگر اینند و علامت نشان دارند و در جنگ با از نشانه شناخته میشوند و سپید و سیرده ملکند که در دعوی بد نازل شده بودند و از جمله چهار ملکست که برای جهاد نمودن در پیش روی امام حسین ۴ فرود آمدند و قبضه مال داد و نشاندن بایمان بالارفتند برای اینکه اذن جهاد حاصل کنند و قبضه فرود آمدند بدینکه آنحضرت شهید شد پس ایشان پیرمرد و غبار الود در نزد قبر امام حسین ۴ تار و رقیب کریم میکنند و مابین قبر آنحضرت و اسمان محل آمد و رفت ملائکه است در کتاب مذکور این اسناد از ابن تغلب او از ثمالی روایت نموده او گفته که باقر ۴ فرمود گویند قائم ۴ را می بینم که در پشت بخت کوفه ظهور نموده پس چون در بخت ظهور میکند پرچم بیدن رسول خدا را میکشاید چون آن بیدن از ستون های عرش خداست و پرچمش از ضربت الهی با آن رو بپوش کیه گذاشته نمیشود مگر اینکه خدا او را هلال میکرد اند یعنی اگر آن بیدن را بردارند و بسو هر دشمن متوجه شوند هر اینه خدا او را هلال میکرد اند راوی گویند که بخت آنحضرت عرض کردم که بیدن رسول خدا پیش از ظهور در نزد آنحضرت میباشد یا اینکه در وقت ظهورش با و داده میشود فرمود آری در وقت ظهورش از اجریل میاورد در کتاب مذکور از صاحب جملو او از عیسی او از کوفه او از پدرش او از محمد بن سنان او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که صادق ۴ فرمود گویند قائم ۴ را در بالای منبر کوفه می بینم در حالیکه اصحاب او که سپید و سیرده نفر مرد که بقدر اصحاب بودند در اطرافش میباشند و ایشانند صاحبان ولایت و دوشمنه ما و ایشانند حکام خدا در زمین بر مخلوقاتش بر آنحضرت از برقیایش مکتوبی که با مهر طلا سر بهرشد بیرون میاورد و آن عهدنامه است از رسول خدا و قبضه اصحاب آنحضرت از عهد نامه را می بینند مانند کوسفند از سر و منقر و پراکنده میشوند و از ایشان در خدمت آنحضرت کمی میماند مگر و بر پا نروده نفر نقیب چنانچه اینفد ارد رزید موسی بن عمران مانند این نانکه منقرن میشوند در اطراف زمین میگردند و چار نخی جویند باز بخت آنحضرت بر میگردند بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه من میدانم آن بخرا که قائم ۴ ما ایشان میکوبد و ایشان انکار کرده از او می گزیند در کتاب مذکور از پدرش او از سعد او از احمد بن ابی هراسه او از ابراهیم بن اسحق او از عبید الله بن حماد او از عمرو بن شمر او از جابر او از باقر روایت نموده که آنحضرت فرمود گویند اصحاب قائم ۴ را می بینم که مابین مشرق و مغرب احاطه نموده مسلط گشته اند و هیچ چیز نمیشاید مگر اینکه با ایشان مطیع و منفاد میشود حتی در زندگان و در زمین و درندگان مرغان همه چیز رضا جوئی ایشان را میکنند حتی زمین و بر زمین دیگر نمیکنند که

بناست و کیفیت رفتار اخلاق قائم

مردی از اصحاب قائم از و می گذشت در کتاب مذکور از ابن مسعود و از ابن عامر و از اعش و از ابن ابی عمیر و از علی بن حن و از ابی بصیر و از کرده او گفته که صادق فرمود که لوط بمقوم خود نمیکفت که کاش که مرا فوئی میشد که بسبب بر شما غالب میشدم با اینکه در جایگاه خود شایسته ماوی میکردم و بان پناه میبرد مگر از راه از و نمودن قوت قائم و او بنیاد بناورد. مگر شدت و سختی اصحاب قائم و از برای که بر مردان و حضرت قوت چهل مرد داد میشود و دلش از یاره گناه سخت تر میباید و اگر بگویم که از اهلند بگذرند هر انبیا را قطع میکنند و از شمیردن بر میندارند تا وقتیکه عذرا ضعیف میشود در کتاب مذکور از حاکم و از محمد بن یحیی و از محمد بن حسین و از محمد بن اسمعیل و از ابی اسمعیل مترجم و از جعفر بن بشر و از مفضل بن عمر و از صادق و روایت نموده که آنحضرت شنیدم میفرمود که ایامیدانی که پراهن بوی چه بود عرض کردم نه فرمود و قتی که برای ابراهیم اتن سوزانید شد که او را با تن اندازد جبرئیل با این پراهن با نازل کرد بد و از ابراهیم پراهن و بسبب نگرانی و سرگردان و ضرر رسانیدند و قتی که وفات او رسید ازاد رمان بازو بند کرد. بنابر و اسحق و سبت و او بیاز و یه یعقوب و یوسف مؤلف شد یعقوب بن یوسف و ان در بازوی او بود تا وقتیکه طایفه ای او را بجا که قصه اش مشهور است متحرک کردند پس چون یوسف از از میان بازو بند را و زد یعقوب بوی ازاد را یافت اینست قول خدا بنعم انی لا یدریج یوسف کولا ان تقدر و ن بغیر و یوسف بد رسته که بوی یوسف بمشام میرسد کاش که مراد این سخن تکذیب نکنند پس از همین پراهن بود از بهشت آورد. شد عرض کردم که فدای بوی شوم ان پراهن از یوسف بکه منتقل کرد بد فرمود با هلس و از نزد قائم میباید و در وقت خروجش بعد از ان فرمود که هر سغیر که بعلی یا غیر ان و شد هر انبیا ان بمحمد صلی الله علیه و آله میگوید و با و رسید در کتاب خراج از مفضل مثل ابن حدیث را روایت نموده در کتاب کمال الدین باین اسناد از مفضل بن عمر و از ابی بصیر و ابی کرده او گفته که صادق فرمود که چون کارها بدست صاحبان امر میرسد خدا بنعم جایشان را کود و رهن را بلند و جایشان را بلند را اینست مگر داند با اینکه بناد ریزد او بمنزله گفت کشتش مسلح و هموار میشود پیر هر که از شما از جایگاه دور بموید نگاه کند هر از برای بنید در کتاب مذکور از ابن مسعود و از ابن عامر و از مفضل و از و سنا و از مثنی حناط و از قتیبه اعشی و از ابی یعقوب و از غلام ابی شیبان و از یافری روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ما بنام میکند دست مبارکش را بر سر گاهندگان خدا میگذارد پس ازین دست مبارک عطفها ایشان بر سرها بشان جمع میشوند و کمال بهم میرسانند کتب در کتاب کافی از حسین بن محمد و از معلى مثل ابن را و روایت کرد جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کمال الزبارة از حسین بن محمد بن عامر و از احمد بن اسحق و از سعدان بن مسلم و از عمر بن ابان و از ابان بن نعلب و از صادق و روایت کرده که آنحضرت فرمود که با قائم واد ریخت کوفه می بینم در حالیکه رزه رسول خدا را میپوشد و بان نکانه دهد بنوعی که بقامت مبارکش راست میشود و انرا با خدا جنة از اسیرین میپوشاند و با سببهای که در میان و چشمش سفید هست سوار میشود پس اسب آنحضرت را در پشت چنان مبتکازد که هیچ اهل از اهالی شهرها نمینماید مگر اینکه او را در شهرها خودشان می بینند بعد از ان پرچم بدین رسول خدا را میپوشد چوبان از ستونهای عرش الهی است و ما بنی ان از حضرت خدا و ان بسوی هیچ چیز برده نمیشود مگر آنکه خدا انرا اهلال میکند و انرا بفرسوه با ان بیدن رو بکنارند فتح میکنند و چون آنحضرت ان بید فرامیجینانند مؤمنه باقی نمینماید مگر اینکه در مانند یاره گناه میباید و بفرموده قوت چهل مرد داد. میشود و هیچ مؤمنه که مرده است باقی نمینماید مگر اینکه فرج و شادی بفرستد و انرا میگرداند این در وقت است که مؤمنان در قبرها بر بارث بگذر میزنند و بیکدیگر ایام قائم مرده میدهند و بخدمت آنحضرت سپرده ملک یا بن میباید عرض کردم که هر ایشان ملائکه اند فرمود ای ایشان اناست که با نوح در کشتی بودند و اناست که با ابراهیم بودند و رقیه با تن انداخته کرد بد و اناست که با موسی بودند و رقیه که در وقتیکه در یار و برای کذاشتن بنی اسرائیل شکافت و اناست که با عیسی بودند و رقیه که خدا بنعم او را بسوی خود بالا برد و از جمله ایشان چهار هزار ملکند که بار رسول خدا بودند و علامت و نشانه دارند که باز نشانه در خلد شناخته میشوند و هزار ملکند که از پی بگذر آیند و سبب و سبب ملکند که در دعای بید بودند و از جمله ایشان چهار هزار ملائکه اند که برای جهاد در خدمت امام حسین از آسمان فرود آمدند و لیکن بجهاد مافون نشدند پس بریشان حال عباد الود در نزد قبر مطهر آنحضرت ماندند و از زیارت بر او کبره میکنند و بریشان ملکی است منصور نام و هیچ زیارت کنند آنحضرت نمیشود مگر اینکه با و استقبال میکنند و هیچ ذاع کنند او نمینماید مگر به بدرقه و مشایعت او میروند و انجا هیچ بیمار میباید مگر اینکه بعد از تش میروند و هیچ کرمیزد مگر اینکه بر او نماز میگذارند و بعد از و تش مغفرت و آمرزش میطلبند و هر این ملائکه در زمینند و ببنام قائم و ناوقت خور منظر محمد بن ابراهیم در کتاب الفیض از عبد الواحد و از محمد بن جعفر و از ابی جعفر هذانی و از موسی بن سعدان و از عبد الله بن قثم و از عمر بن ابان مثل ابن را و روایت نموده از ابی عقده و از علی بن حسن و از حسن و محمد پسران علی بن یوسف ایشان از سعدان بن مسلم و از ابن مثل ابن را و نقل نموده مؤلف که برای لفظ خدا چه معنی مناسب بنافتم در کتاب محمد بن ابراهیم بجای خدا چه خدا عه نوشند و در رست اینک از خدع و ستر ما خود شده باشد یعنی لباس که رزه را میپوشانند یا لباسی که خدعه فریب دهد زیرا که رزه در زیرش مسنور است چون

میکند

کتاب

مکمل

سازش و کیفیت و اخلاق

۲۶۳

که قائم میگردانند و مسجد رسول الله بنای شان خراب نمیکند و بیت الله را بر میگردد و در مکان اصلی خود بنا میکنند و از ادب و ایالات بنای اصلی خود پیر
میدارد و در ستمهای طایفه شیبیه را که دزد و دغلت میبرد از دوار کعبه میاورد و در کتاب مذکور از **فضل** او از علی بن حکم او از سفیان جری
او از ابی اوزان و ابی جعفر روایت نموده که آنحضرت فرمود که دولت ما اخرد و لثام است و هیچ صاحب دولت و سلطنت نباشد مگر اینکه
پیش از دولت ما تسلطت میرسد تا اینکه نگویند در وقتیکه رفتار ما را خلافت میبینند که اگر ما هم تسلطت بر سیم مانند سلول و رفتار میکنیم و این
معنی قول خدا تعالی **وَالْعَاقِبَةُ لِلنَّجِیِّنَ** یعنی عاقبت کار برای منجیان است در کتاب مذکور از **فضل** او از عبد الرحمن بن ابی هاشم و حسن بن علی او از
ابن خدیجه او از صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم مآقام میکند هر آنکه با ما بغیر این رفتار کند خلافت ندارد و مکتب در کتاب
مذکور از **فضل** او از علی بن حکم او از ربع بن محمد مسلم او از سعد بن طریف او از اصبع بن یزید روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین در حدیث خود
در وقتیکه مسجد کوفه رسید و آن مسجد با سفال و خیمها و کل ساخته شده بود فرمود و ای بر کسب که نور با چیز مخفی یعنی سفال و غیر آن بنا کرد و قبله
را بغیر داد و طوبی یاد برای کسانی که باقی ام اهل بیت من بخواب کردن تو حاضر میشوند ایشان بر گردیدگان این امت اند که با بنو کازان این عزت یعنی عزت
من میباشد در کتاب مذکور از **فضل** او از عبد الرحمن بن ابی هاشم او از علی بن حمزه او از ابی بصیر روایت خود که ما آنرا آنحضرت کردیم روایت نموده
او گفته که چون قائم مآقام مینماید داخل کوفه میشود و امر میفرماید باینکه خراب نمیکند و آنها را مانند عربش میبندد و عربش
میسازد و آن چادر رست از پوست و دوارها مساجد همه بکنه میباشد بر آهنگ بر زده و وسعت میدهد بنوعیکه بپهنی هر یک شصت ذراع باشد
باشد و هر مسجدی که در سر راه است خراب میکند و هر روز و زنه ها و بنجرها و نوا و آنها را که مشرب بر آهنگ بر هم میزند و خداوند عالم در زمان
آنحضرت بفلک امر میفرماید در حرکتی است و بطیعی میشود حتی بکروز در زمانش بگذرد و روز و یکماه بگذرد و سال از سالها
شما میباشد بعد از آن نمیکند و مکراند که تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان غلامان در مله و سکره و آن نام جانیست بر آنحضرت خروج میکند و شعله
ایشان یا عثمان یا عثمان گفت است پس در آنوقت آنحضرت مرد را از د و سنان میخواند و شمشیر خود را بر گردن خنجر میکند و بجنایتان میفرستد
پس بسوی ایشان بیرون میرود و هر ایشان را بقتل میرساند و احد از ایشان باقی مینماید بعد از آن متوجه بیست کابل شاه میشود و آن شهر است که احدی غیر
آنحضرت از افغان نکرده و مستخر نکرده اند بر آنجا را مستخر میکند بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در آنجا فرود میاید و خانه اش در آنجا میباشد و هفتاد
قبتله را از قبایل عرب از کوفه بجای دیگر یا بجای دیگر بکوفه میکشاند تا از حد و د و رعد و بکروز در شد که آنحضرت قسطنطنیه را و ممالک و شهرهای
چین را فتح میکند در کتاب مذکور از **فضل** او از علی بن اسباط او از پدرش اسباط بن سالم او از موسی بن ابی ابراهیم او از صادق روایت نموده
آنحضرت فرمود که از عرب هر یک را که در خصوص ایشان خبریده هست و آن نیست که آگاه شوید بد رسیده قائم یا احد از ایشان خروج نموده
نمود در کتاب مذکور از **فضل** او از عبد الرحمن بن هاشم او از عمر بن ابی مقدم او از عمران بن حذیفه او از حکیم بن سعد او از امیر المؤمنین روایت کرد
که آنحضرت فرمود که اصحاب مهدی هر جوانند و پیر و میان ایشان نیست مگر بقدر سرمه چشم و نمک و طعام و معلوم است اینکه کمتر از تو شریف است
محمد بن ابراهیم در کتاب النبی از علی بن حسین او از محمد بن حسن زازی او از محمد بن علی کوفی او از عبد الرحمن بن ابی هاشم مثل این حدیث را نقل کرده
شیخ طوسی در کتاب النبی از فضل او از احمد بن عمر بن مسلم او از حسن بن عقیقه بنی او از ابی اسحق ثناء او از جابر جعفی روایت کرده او گفته که با فر
فرمود که مسجد و سبزه و نفر که بقدر اصحاب بیرون در میان رکن و مقام بقامم بیعت میکنند بجای در میان شان از اهل مصرند و ابدال اهل
شام و اجنار از اهل عراق بر آنحضرت هر قدر که خدا خواسته است خلافت میکنند در کتاب مذکور از **فضل** او از محمد بن علی او از وهب بن
حنس او از ابی بصیر روایت کرده او گفته که صادق شهادت میدهم میفرمود که امیر المؤمنین میفرموده است که خلافت روز بروز بین و انافض میکنند بجای
نام خدا هیچ مذکور نمیشود چون امر بدینجا منجر شد بر زل از اهل فتنه جدا شد و ده بمیان اهل دین و اتباع خود میرود یا اینکه با ابا بغانش در دین
خود ثابت قدم میباشد و خداوند عالم قومی را از اطراف زمین بر میانگیزد مانند ابراهیم و وقت پائیز میباشد بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه خود
ایشان را و نامهای شان را و قبیلها ایشان را و نام امیرشان را می شناسیم و ایشان قومی اند که خدا بفرستد که بخواد ایشان را بر میانگیزد از آنکه قبیل
بگرد یاد و مرد پائیز مرد و بیشتر از قبیل میباشد ایشان در حالیکه سبزه و سبزه نفرند بقدر اصحاب بد را از اطراف عالم میباید و اینست معنی
قول خدای عز و جل **إِنَّمَا لَكُمْ دِينُ اللَّهِ وَابْتَغُوا الْوَسِيلَةَ إِلَيْهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** یعنی در هر جا باشد خداوند کرد کار شما را میاورد بد رسیده خدا را
چیزی در و توانا است پس خدا ایشان را جمع میکند بنوعیکه اگر مردی از ایشان مانند رویشان کند و حدیث انداخته باشد فرصت نماید که آنرا و این
تا بعد از آن خدا او را با آنجا میرساند امام رضاء در کتاب صیغه خود از پدران کرامش روایت نموده که علی بن ابیطالب فرمود که هر که در آخر زمان بل
مآب میکند بمنزه است که نایع و جمال شد با ما جنکین ابو قسم طائی گفته که از امام رضا بر سیدم که در آخر زمان کبان با امام میکنند فرمود که
که با صاحب عیسی بن مریم که مهدی باشد میکنند در کتاب خراج از **ابن سید خراسانی** او از صادق او از پدرش امام محمد باقر روایت نموده که آن
حضرت فرمود که چون قائم در مکه قیام نمود و اراده کرد که بیست کوفه بیاید مناد بپند میکند که احد از شما خوردنی را شامید یا خود بر ندارد

که وای بر کسب که نور
خراب نمود

فضل

محمد بن ابراهیم

محمد بن ابراهیم

انحضرت سنک حضرت موسی را که دوازده چشمه از آن جاری و منبر میشد بالشکر میداد و هیچ منزل فرود نمیداد مگر اینکه از آن صیقل
 بر چشمه ها از آن جاری میشد هر که کرسنه باشد و هر که تشنه باشد سیراب میگردد پس اینست توشه ایشان میباشد پس میباید تا اینکه در نجف
 کرد رجاءگاه اشکار کوفه است فرود میباید چون در آنجا فرود آمدند از سیراب و سیر شدن میباید هر که کرسنه باشد سیر میشود
 و هر که تشنه باشد سیراب در کتاب مذکور آورده که از ابن محمد بن عبدالحمد و از ابی حمزه و از ابی بکر حضری و از باقر و ابی کریم که انحضرت فرمود
 که هر که از آن رستیدگان قائم اهل بیت مراد را بداند از آن بر می آید و هر که ضعف بدن داشته باشد بدین انحضرت بدین
 قوت میگردد در کتاب مذکور از ابی بکر حضری و از عبدالمکمل بن اعین روایت نموده او گفته که در خدمت باقر نشسته بودم پس برخواستند و
 ششم و بردست خود تکریم نمودم و گریتم و گفتم که امید چنان داشتم که این امر را در ایام در حالیکه بدین قوت داشتم انحضرت فرمود ای بار
 نمیشود باینکه دشمنان شما را بکشد و شما در خانه های خود در امن باشید بدین سبب که هرگاه صاحب این امر خروج نماید هرگز بگریز
 از شما قوت چهل مرد داده میشود و لاله شما مانند پاره ها آهن میباشد بنوعی که اگر آنها را بگوها بزنند هرگز شکاف نمیخوردند باینکه
 اگر باین دلهای شکافن کوهها غم میبندد هرگز باین برای شما میسر و ممکن میباشد و شما در آنوقت حکام روی زمین و خزینة داران آن خواهید
 شد کلبه در کتاب کافی از محمد بن یحیی و از ابی عقیله و از اهوازیه و از فضاله و از ابن عمر و از حضرت مثل این روایت کرده در کتاب جرایع از محمد
 بن عیسی و از صفوان و از مشن و از عمر بن شمر و از جابر روایت کرده او گفته که صفوان فرمود بدین سبب که خدا اینهم و ترس را از دلهای شیعیان
 ما بر میدارد و در دلهای دشمنان ما قرار میدهد پس هر یکی از شیعیان ما از نهر کزنده تر و از شیر دلتر میباشد و دستش باینه و شمشیر بریند
 و با پاهاش پیاده میگردد و در کتاب مذکور از محمد بن عیسی و از صفوان و از مشن و از ابی خالد کلبی و از باقر روایت نموده که انحضرت فرمود
 که چون قائم ما قیام میکند دست مبارکش را بر سر بندگان خدا میکشاند پس باین دست گذاشتن عطفها بر ایشان از سرها ایشان جمع اخلا
 شان را کامل میگردد و در کتاب مذکور از ابی بکر بن نوح و از عباس بن عامر و از بیع شام روایت کرده او گفته که از صفوان شنیدم میفرمود
 بدین سبب که چون قائم ما قیام نماید خداوند عالم بگوشتها و چشمتها شیعیان بنوعی قوت عطا میفرماید که انقوت در میان ایشان و قائم پیل
 و قاصد میشود انحضرت با ایشان سخن میگوید ایشان میشوند و ایشان باحضرت در حالیکه در رجاءگاه نشسته نگاه میکنند و او را می بینند کلبه
 در کتاب کافی از ابوعلی اشعری و از حسن بن علی کوفی و از عباس بن عامر مثل این را روایت کرده در کتاب جرایع از موسی و از ابن محبوب و از صفوان
 بن حمزه و از ابان و از صفوان روایت کرده که انحضرت فرمود که علم بیست و هفت حرفت و هر آنچه که پیغمبران آورده اند در حرف است و احد از خلا
 تا امر و چیزی غیر از آن و حرف ندانند پس قیسه قائم ما قیام میکند از بیست و پنج حرف را بیرون میاورد و در میان خلایق منتشر میکند و آن در
 را بانهاء علاوه میباشد تا اینکه بیست و پنج حرف را در یکجا منتشر گرداند در کتاب مذکور از محمد بن عیسی و از صفوان و از ابی علی خراسانی و از ابان
 بن تغلب و از صادق روایت کرده که انحضرت فرمود که باینکه سقید را ببالای حجر الاسود می بینیم و از ما بین امری خرچ میکند که بطریق حکم الد
 و سلمان در میان خلایق حکم میکند و هیچ شاهد و بینة بمطلبید شیخ معبد در کتاب شاد از رجال و از تغلب و از ابی بکر حضری و از ابی جعفر
 روایت کرده که انحضرت فرمود که باینکه قائم ما را در نجف کوفه می بینیم در حالیکه باینجهزار نفر ملک زمکه با باینجا آمده بنوعی که جریل در سمت راست
 انحضرت و میکائیل در سمت چپ او پیش رویش میباشند و او لشکرهای خویش را منفرین نموده شهر شبر میفرستد شیخ معبد در کتاب
 از شاد در روایت مفصل نقل نموده که او گفت که از صفوان شنیدم میفرمود که چون قائم ما را محمد علیهم السلام قیام نمود میجوید در پشت کوفه بنا میکند
 و برای آن هزار در میکند و خانه ها کوفه شهر کربلا میقل متصل میشوند در کتاب مذکور از کزیموده که عبدالکریم حضری روایت نموده و گفته که بخند
 صادق عرض کردم که قائم چه قدر زمان خلافت میکند فرمود هفت سال در آنوقت روزها و شبها طولانی میشود حتی یکسال از بقدر سال
 از سالهای شما میباشد پس مدت خلافتش هفتاد سال از این سالهای شما میشود و قیسه قیام انحضرت شد در ماه جمادی الثانی و ده روز هم
 از ماه رجب چنان بازان میبارد که خلایق مانند آن را هیچ ندیدند خدا اینهم بسبب آن بازان کوشنها و بدینها مؤمنان را در قبرها ایشان میرساند
 گویا که ایشان را می بینیم که از سمت جهنم می آیند در حالیکه موها خود را آنگانند تا اینکه از خاک و غبار پال شوند و مفضل بن عمر روایت کرده که او
 شنیدم میفرمود که چون قائم ما قیام نماید زمین با نور پروردگار خود نورانی و روشن میشود و خلایق از نور و روشنایی افتاب مستغنی
 و به احتیاج میباشد و نار بکی زایل میگردد و مردم در ایام سلطنت انحضرت بسیار عمر میکنند حتی برای او هزار نفر میمیرد و در میان
 ایشان هرگز انات مؤلف نمیشود و زمین خزینه ها خود را اشکار میکند و از بنوعی که خلایق همه آنها را در روز زمین می بینند و مردم در آنوقت کس را
 بمطلبید برای اینکه از مالش با عطا نماید تا اینکه صلح رحم بجای آورد یا اینکه از وجه زکوة چیزی باو بدهد چنین کسی که اینها را از او قبول نماید پیدا
 نمیشود بکنند خلایق بسبب آنکه خدا از فضل خود با ایشان روز کرده مستغنی و به احتیاج میباشد شیخ معبد در کتاب شاد ذکر نموده که
 مفضل بن عمر روایت کرده و گفته که از صادق شنیدم میفرمود که قیسه خدا اینهم قائم را بخروج نمودن ما ذون صفا بدین انحضرت ببالای صبر

بکر بن یحیی

محمد بن عیسی
بن خالد و از ابی بکر

شیخ عیسی

شیخ عیسی

بناست و کیفیت و احاطه قائم

مهرود و خلافت را بسوی خود میخواند و ایشان را بخدا سوگند میداد و بسوی حق خود میخواند و میگوید که یا سیرت و طریقه رسول خدا باشد اما در دنیا
 میکنم و با عمل او باشم اما معامله من با هم ببرد و احوال خداوند عزوجل جبرئیل را میفرستد و از نزد آنحضرت در حلقم نزول میکند بعد از آن بخدا میفرستد
 عرض میکند که خلافت را بسوی چه چیز دعوت میکنی بنامم ۴ با و خبر میداد جبرئیل میگوید که من اول کسی میباشم که بتو بیعت میکنند و سنت را دراز
 کن تا بیعت کنم پس دست مبارکش را میبرد و بیعت منماید و حال آنکه آن سبقت و بزرده نفر بخدا میباید و او بیعت میکنند و در مکه اقامت
 فرماید تا وقتی که اصحابش بده هزار نفر میفرستد بعد از آن بسوی مدینه میباید و در کتاب مذکور ذکر نموده که **عبداللہ بن مغفره** از صفای علی علیه السلام روایت
 کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ۵ ال محمد ۶ قیام میکند یا قصد نفر از قریش میاورد و کردنهاشان را بنزد بعد از آن یا قصد نفر دیگر میاورد
 و کردنهاشان را هم بنزد باز یا قصد نفر میاورد و داشتش فریبنا میزند عرض کردم که یا بعد کشتن آن در هر یکی از این سه مرتبه بنزد یا قصد نفر است
 فرمود اری و همدانشان از طائفه قریش و از دینسان ایشانند در کتاب مذکور ذکر نموده که **ابو بصیر** روایت کرده که صادق ال محمد ۶ فرمود که
 چون قائم ۷ قیام میفرماید مسجد الحرام را تا باصل بنا پیش خراب میکند و مقام ابرهیم را بر میگرداند در مکان اصلی خود قرار میدهد و در کتفها طائفه
 بنی شیبیر را قطع میکند و از در کعبه میاورد و در دیوار کعبه و در آن دستها میبندد که این طائفه از جمله دزدان کعبه بودند در کتاب مذکور
 آورده که **ابو الجارود** روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم قیام میکند بیعت کوفه میبرد پس پیش از آن که هزار
 نفر و کمتر از بیست هزار که ایشان از ابریه گفته میشود و آن نام کرده است از طائفه زیدیه از کوفه بیرون میباید و در حالت که اسباب جنگ را بر گردا
 و با آنحضرت میگویند که از هر جا که آمد با بخار کرد و از ابا و اولاد فاطمه احجاج بیعت بر آنحضرت نمیشکستند و همدانشان را بقتل میرساند بعد از آن
 داخل کوفه میشود و جمیع منافقان را که شکاکند عرض تنگ بر دین میگرداند و قصرها و عمارتهاشان را خراب میکند و آنان را که باو میبندد
 میرساند تا بحدی که خدای عزوجل را ضعیف شود در کتاب مذکور ذکر نموده که **ابو خدیجه** از صادق ۸ روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ۹ قیام
 کند امر ناز و احکام نازد چنانچه رسول خدام در اول اسلام خدای بن را با مرید دعوت نمود در کتاب مذکور آورده که **علی بن عقیله** از پدر
 روایت کرده او گفته که قائم ۱۰ قیام میکند با عدالت حکم مینماید و در عصر او ظلم و ستم از میان خلافت برداشته میشود و راهها امن میباشند و زمین
 بر کفهای خود را بیرون میاورد و هر حق از باطل خود بر گرداند میشود و اهل هیچ دین باقی نماند مگر اینکه اظهار اسلام میکنند و با ایمان مشهور
 و معروف میباشند یا نشینند قول خداوند سبحان را و که **اسلم من فی السموات و الارض طوعا و آلیر رجوعا** یعنی کسانی که در آسمانها و زمین هستند
 اینهم قلب بخداوند کرد کار مطیع و منقاد میشوند و برکت شما بسوی او خواهد شد و در میان خلافت بطریق حکم داد و محمد ۱۱ حکم میکند
 در آنوقت زمین خزینه گاه خود را ظاهر و برکات خویش را آشکار میگرداند و در آنوقت مرد از شماها کسی پیدا نمیشود که صدقه یا هدیه
 یا احسان در حق وی نماید و ترا که هر مؤمنان غنی و مالدار میباشند بعد از آن فرمود که دولت ما اخرد و لنها است و هیچ طائفه که برای ادیان
 سلطنت مقرر شد باقی نماند مگر اینکه پیشتر از ما سلطنت میکنند برای اینکه نگویند در وقتیکه **حسن سلوک** و وفادار ما میبینند که اگر ما
 هم سلطنت بر سیم هر این بطریقه و سیرت ایشان رفتار میکنیم و اینست معنی قول خدا **بمعنی** و **الغایبه للیقین** یعنی عاقبت کار برای متیقنان است
 پس اخرد و لنها دولت و انما میباشند در کتاب مذکور ذکر نموده که **ابو بصیر** از باقر ۱۲ در حدیث طولانی روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم
 قیام میفرماید بکوفه میباید و چهار مسجد را بنج خراب میکند و مسجد کنگره دارد در کوفه زمین باقی نماند مگر اینکه کنگرها آنها را خراب میکند و آنها را
 کنگره میکند و راهها برزخ را بنی شاهر آنها را و بسبع میگرداند و هر بنجره که مشرف بر اهرست از آمدن کند و میزبانها را و او دانه را اگر پیش
 براهها اند برهم میزند و بدین معنی باقی نمیکند از آنرا تا آنکه میگرداند و بر میدارد و ستنی باقی نمیکند از آنرا تا پس از آنکه میگرداند و ستنی
 قسطنطنیه و چین و کوهها را بهم را منخر میگرداند پس هفت سال در این خلافت زند میکند مقدار هر سال ده سال است از سالهای شما بعد از
 آن خدا بعم هر چه میخواهد میکند راوی گوید که بخدا میفرستد آنحضرت عرض کردم که فدای تو شوم سالها چگونه طولانی میشود فرمود که خدا بعم امر
 فرماید فلک را باور نک و اهلش حرکت میکنند پس از این جهت روزها و سالها طولانی میشوند را و گفته که عرض کردم که ایشان بیعت حکما و مجتهدان
 چنین گویند که اگر فلک تغییر یابد فاسد و خراب گردد فرمود که این سخن قول زندقان و کافران است و مسلمانان را باین قول راه نیست و حال آنکه
 خدا بعم قمر را برای پیغمبر خود شوق نمود یعنی دو بار کرده و پیشتر از رسول خدام افتاب را برای بوشع بن نون پس گردانید و خداد را زری در زقیامت را
 خبر داده و فرموده که مدت از روز بقدر مدت هزار سال است از سالهای شما در کتاب مذکور آورده که **جابر** از باقر ۱۳ روایت کرده که آنحضرت
 فرمود که چون قائم ۱۴ قیام میکند چمنها و چادرها بر پا میدارد برای کسانی که قرآن را برای خلافت بنوعی که خدا نازل کرد اینده تعلیم میکنند و در
 ترین کارها حفظ قرآن است و آنوقت زیرا که **ابو بن** قرآن مخالف است در کتاب مذکور ذکر نموده که **عبداللہ بن علی** از صادق ۱۵ روایت کرده که آنحضرت
 فرمود که آنحضرت فرمود که چون قائم ۱۶ ال محمد ۱۷ قیام مینماید در میان خلافت حکم داد و بشارت میدهد و بتبیر محتاج نمیشود بلکه خداوند
 عالم را الهام میکند پس با خویش حکم میفرماید و بهر قوم خبر میدهد چیزی را که در دنیا ایشان پنهان داشتند و بعضی گاه کردن دوست خود را

باید که در روایت محمد بن مسعود و یحیی بن یزید و غیره از ائمه کرامین

دشمنش میشناسد و تمیز میدهد چنانچه خداوند کرد کار میفرماید از آنکه ذلک لایات المؤمنین و انما السبیل مقیم در کتاب بعد کور او و
 که چنین روایت شد که مدت دولت قائم ۴ نوزده سال است روزها و ماههای آن و سالها چنان ذکر کردیم طولانی میباشد و مدت سلطنتش
 امریست که از ما پنهان داشته شده و آن امر پنهانیست که خدا از ما مصلحت دانسته پس مایکی از این دو امر یعنی نوزده سال یا
 هفت سال یقین نداریم هر چند که بدو هفت سال روایت فرمود و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها یعنی اهل آسمانها و زمین با او
 مطیع و منقاد میشوند بآیه از صمیم قلب بآیه اگر اه اخضر فرمود که مکه در روز زمین باقی بماند مگر اینکه طبعه لا اله الا الله محمد رسول الله
 در اینجا باز بلند گفته میشود در تفسیر مذکور از این بجز روایت نموده او گفته که از ابو الحسن از قول خدای عز و جل پرسیدم و له اسلم من فی السموات
 و الارض طوعا و کرها فرمود این آیه در شان قائم ۴ نازل شد و اینکه اخضر بر یهود و نصاری و انانکه بملائکة عبادت میکنند و بر زندیقان و
 مرتدان و کافران در شرق و غرب زمین خروج میکند و اسلام را بر ایشان تکلیف مینماید پس هر که از ایشان به صمیم قلب اسلام قبول نماید او را
 بنماز و زکوة و غیره بخیر که مسلمانان بان مامور میشوند و آن برای خدای کردن او واجب است امر میکند و هر که اسلام نیاورد کردنی را میرسد حتی در
 بلاد مشرق و مغرب احدی باقی نماند مگر اینکه خدا را توحید میکند عرض کردم که فدای تو شوم خلافت پس از این چگونه میشود که هر ایشان را به
 اسلام نیاورد یا بقتل رساند فرمود که خداوند کار و قیامت چیز را اراده نموده بسیار از آنکه و که را بسیار میگرداند در تفسیر مذکور از عجل
 الاعلی صلی روایت نموده او گفته که باقر ۴ فرمود که برای صاحب این امر در بعضی از این دره ها غنیمت خواهد شد بعد از آن باد است میاکش بهمت تا
 دی طوی اشاره فرمود که یعنی در این دره ها غنای خواهد شد بعد از آن فرمود که در شب بخروج اخضر مائده غلامی در خدمت اخضر
 باشد میباشد تا اینکه بعضی از اصحاب اخضر میروند و ایشان میگویند که شما در اینجا چند نفرید میگویند که نزد پهل پهل نفران غلام گوید که چه
 کار خواهید کرد اگر صاحب خود را نرایی بیند گفتند که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه اگر این کوهها در میان خودشان بمانند بدهند هر آنکه
 با اخضر در اینجا منزل میکنیم بعد از آن همان غلام در شب پند نزد ایشان باز میاید و ایشان میگویند که ده نفر از پیران و بزرگان خود به
 من نشان بدهید پس ایشان را با و نشان میدهند پس ایشان را بر میدارد و بخد مت صاحب خودشان میباید و اخضر متباید را
 ایشان وعده میدهد بعد از آن باقر فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه کویا قائم ۴ را میبینم در حالتی که پشت به حجر الا شود داده بعد از آن حج
 خویشا یعنی خلافت را از خداوند عالم مطالبید بعد از آن میگوید ایها الناس هر که در خصوص خدا بامن محاجه و گفتگو نماید هر آنکه من نزد بکر بن
 خلاقم بخدا ایها الناس هر که در خصوص آدم بامن گفتگو نماید هر آنکه من نزد بکر بن خلاقم بادم ۴ ایها الناس هر که در خصوص نوح ۴ بامن گفتگو نماید
 هر آنکه من نزد بکر بن خلاقم بنوح ۴ ایها الناس هر که در خصوص ابراهیم ۴ بامن گفتگو نماید هر آنکه من نزد بکر بن خلاقم بابرهم ۴ ایها الناس هر که
 در خصوص موسی ۴ بامن گفتگو نماید هر آنکه من نزد بکر بن خلاقم بموسی ۴ ایها الناس هر که در خصوص عیسی ۴ بامن گفتگو نماید هر آنکه من نزد بکر بن
 خلاقم بعیسی ۴ ایها الناس هر که بامن در خصوص محمد ۴ بامن گفتگو نماید هر آنکه من نزد بکر بن خلاقم بمحمد ۴ ایها الناس هر که بامن در خصوص قرآن
 کتاب خدا گفتگو نماید هر آنکه من نزد بکر بن خلاقم بکتاب خدا بعد از این سخنان بمقام ابراهیم ۴ میرود و در رکعت نماز را انجام میدهد و بعد از
 آن حق خود را یعنی خلافت را از خداوند مطالبید بعد از آن ابو جعفر ۴ فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه او است مضطر بکه خدا بنعمت و کتاب
 خود فرموده اَمِنْ حُجُبِ الْمَضْطَرِّ اِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكَ خَلَفَاءَ الْاَرْضِ جَبْرِئِلُ دَرِ الْاَلَاءِ مِزَابِ رَحْمَتِ وَ صَوْرَتِ مَرِجِ سَعْدِ
 میباشد اول کسیکه از مخلوقات با اخضر بیعت میکند جبرئیل ۴ میباشد بعد از آن سبصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند راوی گوید
 که ابو جعفر ۴ فرمود که هر که از آن سبصد و سیزده نفر مرد براه افتاده است در همان ساعت بخد مت اخضر میرسد و هر که براه نیفتاده است
 از میان رخت خوابش مفقود و نایاب میشود یعنی وقت شب از میان رخت خوابش بر نمیخیزد و بخد مت اخضر میرود و اهل و عیال چون صبح
 میکنند نمی بینند که او در میان رخت خوابش نیست بعد از آن فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه این سخن مضمون کلام علی بن ابیطالب ۴
 است که فرمود انانکه از میان رخت خوابهای خود مفقود و نایاب میشوند و اینست معنی قول خدای عز و جل فَاسْتَبِقُوا الْجَنَاتِ اِنَّمَا لَكُمْ فَا
 بَاتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعًا یعنی بکارها آخر و بنکوستی پیش نمائید هر جا باشید خدا بنعمت شما را میاورد بعد از آن اخضر فرمود که فراد
 از انانکه خدا را ایشان را جمع میکند اصحاب قائم ۴ است که سبصد و سیزده نفر مردند بعد از آن فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه ایشان
 امت معذوره که خدا بنعمت در کتاب خود فرموده وَلَقَدْ اَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ اِلَى اَمْرِ مَعْدُودَةٍ یعنی اگر عذاب را از ایشان تا بوقت خروج امت
 معذوره تا آخر نمانیم بعد از آن اخضر فرمود که ایشان در یک ساعت مانند ابرها وقت پائیز جمع میشوند پس اخضر در مکه صبح میکند خلافت
 را بکتاب خدا و سنن پیغمبر خود دعوت میکند پس چند نفر دعوتش را قبول میکنند و خاکم و عامل در مکه نصب مینماید بعد از آن از اینجا
 بیرون میرود و در آثاری راه خبر میرسد که اهل مکه عامل ثور اکشند پس بوی اهل مکه بر میگردد و ایشان میگویند و زیاده بر اسیر کردن
 کار دیگر بآیه ایشان میکنند بعد از آن ایشان را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او بولایت علی برای طالب و برتر نمودن از دشمنان او دعوت می

کند و میرود و نام احدی را نمیزد بپای خاکی در آنجا تعیین نمیکند تا اینکه بیدار میشوند و آنحال لشکر سفیانی بهشت را میگویند و میگویند که در آنوقت خداوند عالم زمین را از زمین ایشان را از زمین ایشان میبرد و همه میکشند و اینست معنی قول خدا عزوجل و لَوْنِیْ اَذْهَبَ فَلَاقُوْکَ وَاُخْرِجْکُمْ مِّنْ مَّکَانَ قَرِیْبٍ یعنی ایشان را در وقتیکه اضطراب و فرج میکنند هر اینه انذاب از ایشان فوت نخواهد شد از جای نزدیک یعنی که از زمین ایشان گرفته میشود و قالوا امّنا به یعنی ایشان در آنحال میگویند که بقیام ال محمد ایمان آوردیم و فد کفر و ابرو حال آنکه پیشتر از آنوقت آنحضرت را انکار کرده اند تا آخر سوره پس از ایشان از آن و رطبه نجات نیامد مگر و مردم که ایشان را و بر و تیره میگویند و در و پناه ایشان بر پس گردانیده میشود به بر و راه میروند و نجات یافتن اند و نفر برای اینست که فرود رفتن لشکرشان از زمین خلائق بجزر دهند بقدر آن آنحضرت داخل مدینه منوره میشود پس طایفه قریش از آنحضرت گریختن پنهان میکردند و اینست معنی قول علی بن ابی طالب که فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه طایفه قریش در وقت ظهور قائم دوست میدارند که همه اموال و مایملک خودشان را بدهند جایگاه پنهانی بخیزد که بقدر مدت سر بریدن ایشان در آنجا مخفی و پنهان شوند بعد از آن آنحضرت در آنجا حادثه احوال میکنند **مؤلف** گوید ظاهر اینست که مراد از این حادثه سوزانیدن ابوبکر و عمر است و قتی که ایشان را کرد قریش گویند که با طایفه ای که تا بر این طغیان کنند خروج نمائیم بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه این مرد اگر از اولاد محمد میبود این کار را نمیکرد و اگر از اولاد علی میبود این کار را نمیکرد و اگر از اولاد فاطمه بود باز این را نمی کرد پس آنحضرت میبخشد خداوند کرد کار او را و از ایشان غالب میکردند پس آنحضرت قال کنندگان ایشان را بقتل میرساند و در پیرشان را میبرد بعد از آنجا بیرون میرود تا اینکه در شفره فرود میآید در آنجا خبر میرسد که عامل تو را در مدینه کشتند پس بیوی ایشان بر میگریزد و از او پنهان قدری میکشند که کشتگان چنین در نزد آن چیزه میباشد بعد از آن از آنجا بیرون میرود در حالیکه خلائق را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او و ولایت علی بن ابی طالب و تبری نمودن از دشمنان او دعوت میکنند تا اینکه سبیل میرسد در آنحال مردی که از صلیب در آنحضرت در آمد و از همه خلائق سوای صاحب این امر بحسب بدن قوی تر و بحسب قلب لبر تر است بر میخیزد و بان حضرت میگوید که ای مرد چه کار میکنی بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه خلائق را بشنایب اضطراب میاندازی ایا با کدام سند و حجت این عمل را میکنی ایا عهد نامه از رسول خدا دارم که این را میکنی در آن حال یکی از دوستان آنحضرت که باو بیعت نموده بامزد میگوید که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه یاد رجای خویش محشینه با اینکه ببرت منبرم این قائم بدو است خود میفرماید که با فلان ساکت باش و بامزد میفرماید که اری عهد نامه از رسول خدا دارم فلان خورجین با فلان زن بیل را نیز من آرید پس آن را بخدا متق میآورند آنحضرت عهد نامه را از آن بیرون میآورد و میخواند در آنحال امر د عرض میکند که خدا مرا فدای تو کرد اند سر مبارکت را بیا را بیا بوسم پس آنحضرت سر مبارکت را میدهد امر د از میان و چشم میپوشد بعد از آن عرض میکند که خدا مرا فدای تو کرد اند بیعت مرا بخد کن پس آنحضرت مجدداً از ایشان بیعت میگیرد ابو جعفر میفرماید که گویا اصحاب قائم را میبینم که نجف اشرف بالا میروند ایشان سبزد و پیروزه نفر مردند گویا که دلهایشان آهن پاره ها هستند جبریل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ میباشد و رعبا و بکاه راه از سمت پیش سر و بکاه از پشت سر میرود و بدلهای دشمنان محشینه و خداوند کرد کار با پیغمبر از ملک موسوم یعنی ملکه که علامت و نشانه دانه و بان نشانه در آستانه جنگ شناخته میشوند باو باری و حجاب محکمت تا اینکه به نجف اشرف بالا میرود در آنحال با اصحاب خود میفرماید که امشب باعباث و طاعت بگذرانید پس ایشان بار کعبه و سجود و کیره و زاری شب ایستاده میکنند و قتی که آنحضرت صبح میکند میفرماید که بیاید راه بخند را باما پیش گیرید و در آنوقت اطراف کوفه خند میشود عرض کردم که ایا اطراف انخدن میشود فرمود اری بخدا سوگند یاد میکنم پس آنحضرت را بخند را پیش میبرد تا اینکه در بخند بمجا براهیم میرسد و در رکعت نماز در آنجا اذان میکنند در آنحال آنانکه از لشکر سفیانی در کوفه میباشد از طایفه حمز و غیر ایشان بر آنحضرت خروج میکنند پس آنحضرت با اصحاب خویش میفرماید که بر ایشان حمله کنید و حمله نمائید بعد از آن میفرماید که برای جنگ با ایشان رو آرید ابو جعفر گوید بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه از ایشان احدی از خندن نیست کوفه نمیکند که خبری در بلکه هر کشته میشوند بعد از آن آنحضرت داخل کوفه میشود و هیچ مؤمن نیامد مگر اینکه در آنجا میباشد یا با آنجا میآید و اینست معنی قول امیر المؤمنین که بعد از آن قائم با اصحاب خود میفرماید که برای طغیان کنند یعنی خروج کنند پس خلائق را بکتاب خدا و سنت پیغمبر او دعوت میکنند پس سفیانی از راه تسلیم و صلح با آنحضرت بیعت میکنند در آنحال طایفه کلب که خالو هکاسه اند باو میگویند که این چه کار بود که کردی یعنی چرا بقیام بیعت کردی بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه ماد را امر هرگز تبعیت نمیکنم پس او میگوید که چه کار میکنم ایشان گویند که با قائم مقابلت کن پس او بمقابلت آنحضرت میرود بعد از آن آنحضرت باو میفرماید که حذر کن و ترس زیرا که من انچه رسانیده بود رسانیدم و من با تو میبخشم پس آنحضرت صبح میکند و با ایشان محکم و خداوند عالم او را برایشان غالب گرداند و سفیانی را اسیر میکنند و میبرد و باد ست خود او را سر میبرد بعد از آن پاره از لشکر خود را بیست و دوم میفرستد برای اینکه باقی ماندگان بنی امیه را بخند متق حاضر کند پس چون ایشان بروم میروند با اهل آنجا گویند که اهل مذهب ما معنی یعنی بنی امیه را نیز حاضر کنید ایشان از این تکلیف با میکشند و میگویند که بخدا سوگند یاد میکنم که این کار را نمیکنم پس فرستادگان آنحضرت گویند که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه

مفسر

اگر بچیکردن مامور بودیم هر ایند با شما می چکنند هم بعد از آن بخدمت صاحب مراجعت می کنند و ما جزا را بخدمت عرض می نمایند و مبرما بدید
بروید و با ایشان بچیکند و بنی امیه را از ایشان بگریزد بر ایشان مبرودند چون اهل روم ایشان را می بینند که مراجعت کردند میگویند که بنی امیه را برو
و بدست این جماعت بسیار بد زرا ایشانند نفعه باسلط تمام آمده اند و اینست معنی قول خدای عز و جل **فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذْ هُمْ يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا**
وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُونَ یعنی و قبلكه كفار شدن محاربه ما را دیدند ناکاه از آن محاربه نگریدند و بسوی خزینه های
که بسبب این طغیان کردند و مسکهای خود برگردید امد هشت که اینها سوال کرده شود **قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ عَوْنُهُمْ**
حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ یعنی ایشان میگویند که ای وای بر ما بد رست که ما از جمله ظالمان بودیم پس این کلمه را ایشان و رد زبان کردند
تا وقتیکه ایشان را مانند فصل زراعت بریدیم و از یاد راوردیم و در جایگاه شان خوا موش گردانیدیم بعد از آن فرمود که قائم از بنی امیه احد
را باقی نمیکند از آن بگونه بر میگرد و آن سبض و سبزه مرد را با طرات و اکانات عالم میفرسند و دست مبارکشان را بر میان شانها
ایشان و بر سینه های شان می کشد پس ایشان از برکت دست مبارکشان هرگز در مقام حکم کردن در میان خلایق عاجز و خسته نمیشوند هیچ
سر زمین نمینامد مگر اینکه **كَلِمَةً طَبِيرَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَآزَجِدَّ أَرْسُولَ اللَّهِ** در اینجا با و از بلند گفتن میشود و اینست معنی قول خدا
وَلَهُ اسْمُكَ مَرْفَعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طُوعًا وَكَرْهًا وَآلِهَةٍ تَرْجَعُونَ یعنی انا که در اسمانها و زمینها از صمیم قلب با اکراه با و مطیع و منقاد
شوند و برکت شما بسوی او خواهد شد بعد از آن ابو جعفر فرمود که صاحب این از کفار جز نبی قبول نمیکند چنانچه رسول خدام قبول میکرد و
اینست معنی قول خدای عز و جل **وَقَالُوا لَهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِئَةً وَتَكُونَ الْآيَةُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا** یعنی با ایشان نال بکیند فتنه و افع نشود و همه دینهای
خدا باشد ابو جعفر فرمود بخدا سو کند یاد میکنم هر ایند با کفار می چکنند تا اینکه خدا بنم توحید کرده شود و با و شرک قرار داده نباشد و نا اینکه
پیر زنی صغیف از مشرق زمین برخیزد و بمغرب زمین بیاید و احد با و متعرض نکرده و خداوند عالم در آن روز تخمها زمین را مبرواید و از اسمان
باز ایشان را مبارزاند و خلایق خراج خودشان را بر پیشهای خود انداخته بخدمت مهک میاورند و خداوند کرد کار بشعبان و وسعت میدهد
و اگر سعادت و نیکبختی ایشان را در قیام با هر ایند بسبب این وسعت و نعمت طغیان میکنند پس و وقتیکه صاحب این امر بعضی از احکام حکم
کند و بعضی از سنتها بخلاف میگویند ناکاه طائفه از مسجد بیرون می آیند اراده میکنند که بر آن حضرت خروج نمایند پس آنحضرت با اصحاب خود مبرما
که بمقابل ایشان بروید پس اصحاب آنحضرت در تمارین با ایشان میروند و همه ایشان را گرفته بخدمت آنحضرت اسیر کونه میاورند آنحضرت امر میفرماید
سرهای همه ایشان را می برید و این طایفه را طائفه است که بر آنحضرت خروج میکنند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از ابن عقیل او از محمد بن علی او
از ابن بزج و چند نفر دیگر هم از منصور بن بون او از اسمعیل بن جابر او از ابی جعفر مثل این را نا بقول خدا بنم و **يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ لَ الْأَرْضِ**
روایت نموده در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر او از صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ۴ ال محمد قیام میکنند از پشت کعبه
به وهفت مرد بیرون میاورند بسبب پنج نفر ایشان اناست از قوم موسی که با حق حکم میکنند و با آن عدالت می نمودند و هفت نفر از اصحاب
گفتند و ما بقی پوش و موی و مؤمنان فرعون و سلمان فارسی و ابود جانه انصاری و مالک اشتر میباشند شش معند در کتاب ارشاد
مفضل مثل این حدیث را با تفاوت نقل نموده و بعد از این در باب جنت مذکور خواهد شد در تفسیر عیاشی از ابی مقدم او از باقر ۴ در خصوص
قول خدای عز و جل **لِنُظَاهِرَ عَلَىٰ الدِّينِ كَلِمَةً وَكَوْكَرَةِ الْمُشْرِكُونَ** روایت کرده که آنحضرت فرمود که در وقت ظهور قائم ۴ امر نبوی میشود که احد
باقی بنماند مگر اینکه به نبوت محمد اقرار میکند و در روایت دیگر از آنحضرت بدین پنج وارد شده که خدا بنم قائم ۴ را در روز جنت بر همه غایب
میگرداند در تفسیر مذکور از سماعه او از صادق ۴ در خصوص قول خدای عز و جل **وَالَّذِي أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ**
وَدِينِ الْحَقِّ لِنُظَاهِرَ عَلَىٰ الدِّينِ كَلِمَةً وَكَوْكَرَةِ الْمُشْرِكُونَ یعنی او است کسی که پیغمبر خود را با هدايت و دین حق فرستاد نا اینکه دین حق را
بر همه دین ها غالب گرداند هر چند مشرکان از ناخوش بدارند آنحضرت فرمود که چون قائم ۴ قیام می نماید مشرک و کافر بنماند مگر آنکه
خروج او را ناخوش میدارد در تفسیر مذکور از سعد بن عمر او از چند نفری از کسانیکه در خدمت صادق ۴ بودند در حالی که مرد می گفت که
خانه صالح و خانه عیسی بن علی باقی هستند هنوز خراب نشد اند و خانه هانی عباس را شمر و گفت که خلا آنها را بماند در حالی که خراب شده اند نا اینکه
انها را بدست ماها خراب گردانید پس را ناخال آنحضرت فرمود که چنین مگو بلکه بگو که خدا آنها را مسکن قائم ۴ و اصحاب بگرداند انا نشینند
قول عز و جل **وَأَسْكَنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ** یعنی ساکن میشود در مسکینهای کسانی که نفسها خودشان ظلم و ستم کرده اند شش
معند در کتاب مجالس از جنابه او از ابن عقیل او از عمر بن عیسی بن عثمان او از پدرش او از خالد بن عامر بن عباس او از محمد بن سواد اشعر
روایت کرده او گفته که من و فطربن خلیفه بخدمت صادق ۴ ال محمد ۴ مشرف شدیم آنحضرت برای ما خرما حاضر نمود پس از آن خوردیم و آنحضرت
شروع نمود از آن خرما ببطربن خلیفه میداد بعد از آن فطربن بخدمت آنحضرت عرض کرد که چگونه است بخدی که از این طفل بن جزادی که ابدال
شام و بجنابه از کوفه بر میخیزد خدا بنم ایشان را برای بدترین روزیکه برای دشمنان ما است جمع میکنند آنحضرت فرمود که خدا شما را رحمت کند

محمد بن ابراهیم

شیخ مفید

شیخ مفید

بنازیست و کیفیت فساد و اختلاف

۲۷۱

هر انبیه می دانم از سخن را که حضرت مبرم نماید محمد بن ابراهیم در کتاب الغیب از عبد الواحد بن عبد الله او از احمد بن محمد بن رباح او از احمد بن علی
 حمیر او از حسن بن ابان او از عبد الله بن عطاء او از شیخی از فقهائین صادق ۴ روایت کرده او گفته که از آنحضرت پرسیدم که سیرت و رفتار و عبادت
 چگونه خواهد بود فرمود که آنحضرت می کند کارها که رسول خدا می کرد بر هم میزند چیزها را که پیش از او بوده چنانچه جناب رسول خدا
 امور را بام جاهلیت را بر هم زد و قائم ۴ در اسلام را نماند می کند در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمد بن عطاء او از محمد بن حسن از ازی
 از محمد بن علی کوفه او از بنی اوزابن بکر او از پدرش او از زراره او از ابان فرموده که چند سال آنحضرت عرض کردم که نام بند صلیح
 از صالحان برای من ذکر کن و مراد قائم ۴ بود فرمود که نام منست عرض کردم که آیا آنحضرت با سیرت و طریقه رسول خدا رفتار می کند
 فرمود هیهات هیهات باز از آنحضرت بطریقه رسول خدا رفتار می کند بعد از آن فرمود که رسول خدا در میان امتش با نیمی و علائم
 رفتار می کرد و با خلافت و محبت می ورزید و قائم ۴ با قتل رفتار می کند و با بیامور است در روزی که در نزد او است باید با قتل و هلاک
 نمودن خلق رفتار نماید و از احدی توبه قبول نمی کند و ای بر کسی که از آنحضرت مفارقت و جدائی نماید در کتاب مذکور از محمد بن علی کوفه
 او از عبد الرحمن بن هاشم او از ابی خدیجه او از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که مرا جان بود اینکه در مقاصد اقا رابعوض غلام
 بقتل رسانم و در جهاد بکشتن زخم دار شتاب نموده او را بکشم لیکن این برای عاقبت کار اصحاب خود تر بودم یعنی اگر ایشان هم زخم دار
 شوند دشمنان ایشان را نکشند و مرا هم راست است اینکه اقا رابعوض غلام و زخم خورده را بقتل میرساند در کتاب مذکور از ابی جعفر او از
 علی بن حسین او از محمد بن خالد او از ثعلبه بن میمون او از حسن بن هرون روایت کرده او گفته که در خدمت صادق نشسته بودم ناگاه
 معلی بن خنیس از آنحضرت پرسید که آیا قائم ۴ بخلاف سیرت و طریقه علی رفتار می کند فرمود ای و این بدین هیچ است که علی ۴ بامانت گذاشتن به
 خلافت و بخشیدن ایشان رفتار نمود زیرا که آنحضرت دانست که خلیفه که بعد از او است بر شعبان غالب خواهد شد و قائم ۴ وقتی که قیام
 میکند کافران و منافقان را میکشد و اسیر می کند زیرا که او میداند که هیچ کس بعد از او بر شعبان غالب نخواهد شد در کتاب نه دین از
 صفاء او از محمد بن عبد الجبار او از ابن فضال او از ثعلبه مثل این را نقل نموده محمد بن ابراهیم در کتاب الغیب از ابن عقیق او از علی بن حسن او از
 پدرش او از رفاعه او از عبد الله بن عطاء روایت نموده او گفته که از باقر ۴ پرسیدم که آیا قائم ۴ وقتی که قیام میکند بکدام طریقه در میان
 خلافت رفتار می نماید فرمود که بر هم میزند احکام را که پیش از او بوده چنانچه رسول خدا احکام سابقه را بر هم نمود و اسلام تازه احداث
 می کند در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمد بن عطاء او از محمد بن علی کوفه او از بنی اوزابن بکر او از زراره او از ابان فرموده که از باقر ۴
 شنیدم مبرم فرمود که اگر خلافت بداند که قائم ۴ در وقت خروجش چه کار خواهد نمود هر انبیه که ایشان بسبب کشتن آنحضرت خلافت را دوست
 میدارند که او را نه بینند آگاه شود بر اینکه آنحضرت پیش از همه بامر قریش ابتدا می کند پس از ایشان بمسلمانان مکر شمشیر و با ایشان میدهد
 مکر شمشیر یعنی با ایشان سوای حنکدن و کشتن رفتار نمی کند چنانچه از خلافت گویند که اینمزد ازال محمد نیست زیرا که اگر ازال محمد
 بود هر انبیه رحم می کرد در کتاب مذکور باین اسناد از فوطی او از عاصم بن حمید حناط او از ابی بصیر روایت نموده او گفته که باقر ۴ بامر تازه
 کتاب تان و حکم تازه که بر عرب سخن و شدیدا است قیام میکند شانش کشتن خلافت است با شمشیر و در کارهای بزرگ هیچ کس را در جای خود نماند
 نمی گذارد بلکه خودش بانها مباشر میشود و علامت کشتگان او را از اجرای احکام الهی باز میدارد در کتاب مذکور باین اسناد از
 محمد بن علی کوفه او از ابن محبوب او از ابی بصیر او از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که این چه تعجیل و شتاب است که خلافت
 در خصوص قائم ۴ می کنند بخدا سوگند یاد میکنم که لباس او نیست مکر کلفت و طعامش نیست مکر درشت یعنی رفتار و سلوکتش نیست مگر
 سخن و درشتی و رفتارش نیست مکر قتل با شمشیر و مردن خلافت در زیر شمشیرش شیخ طوسی در کتاب الغیب از فضل او از عبد الرحمن
 ابی هاشم او از بطائنی مثل این حدیث را نقل نموده و در این روایت بدین هیچ وارد شد که طعامش نیست مکر چودرشت محمد بن ابراهیم در کتاب
 الغیب از ابن عقیق او از احمد بن یوسف بن یعقوب او از اسمعیل بن مهران او از بطائنی او از پدرش و وهب بن ابان او از ابی بصیر او از صادق ۴ روایت
 نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ۴ قیام می نماید در میان او و عرب قریش نبی باشد مکر شمشیر و این چه تعجیل و شتاب است که در خصوص قائم ۴
 می کنند بخدا سوگند یاد میکنم هر انبیه طعام آنحضرت که بخلاف می خوردند نیست مکر چودرشت و لباسی که بخلاف می پوشیدند مکر کلفت یعنی
 رفتارش مکر سخن و درشتی و طریقه اش نیست مکر شمشیر کشته و مردن خلافت در زیر شمشیرش در کتاب مذکور از ابی جعفر از علی بن حسن
 بنی او از پدرش حسن بن علی بن یوسف و محمد بن علی ایشان از سعدان بن مسلم او از بعضی رجالش او از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود
 که در وقتی که مردی در پشت سرقایم ۴ می ایستد و با حکم آنحضرت امر و نهی میکند ناگاه آنحضرت مبرم نماید که او را بگردانند و بر پیش روی من
 آرند پس او را بر گردانند و پیش روی آنحضرت می آورند او امر مبرم نماید که در پشت زانیند بعد از آن در میان مشرق و مغرب چیزی بنمایند
 مگر اینکه از او می پرسند در کتاب مذکور از علی بن احمد بنیعی او از عبد الله بن موسی او از پدرش او از سعدان بن مسلم او از هاشم

نویس

نویس

بن حسن و احمد

در روز قائم

نویس

بنی سائر و از صادق ۳ مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از محمد بن همام و از محمد بن زیاد و از حسن بن محمد بن سماعه و از محمد بن حسن و از
عمر بن حنین بن اسماعیل و از یعقوب بن شعیب و از صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که ای انعام بن ابی رافع را که قائم ۴ با آن قیام خواهد
نمود عرض کردم ما را به بنمایان امر فرمود صدوقی آوردند قتل آنرا کشود و پیراهن کرباسی از آن بیرون آوردند و از آنها و از آنها و از آنها ای انرا
و اگر دناگاه در آسپین چپ او خونی دیدم آنحضرت فرمود که این را پیراهنست که رسول خدا ص در بر داشت در وقتیکه دندان مبارکش را
شکستند و این خون از آن است و قائم ۴ این پیراهن را در بر کرده قیام خواهد فرمود پیران خون را بوسیدم و آن پیراهن را بر رویم مالیدم
بعد از آن صادق ۴ انرا پیچید و برداشت در کتاب مذکور از علی بن احمد و از عبد الله بن موسی و از علی بن حسان و از عبد الرحمن بن کثیر و از
صادق ۴ در خصوص قول خدای عزوجل ان امر الله فلا تستعجلوه روایت کرده که آنحضرت فرمود آن امر بیکه را به مذکور است عبارت
است از امر ما بان بخیل و شتاب مکن خداوند کردگار انرا با ملائکه و مؤمنان و رعب مؤید میگرداند و خروج او مانند خروج رسول خدا
و استیئت معنی قول خدای عزوجل کما اخرجک ربک من بیتک بالحقیق و ان فربنا من المؤمنین لکاهون یعنی چنانچه بر آورد کارش تو را با حق
و راستی از خانه ات بیرون نمود و بدرستی که فرقه از مؤمنان این را ناخوش میدانند در کتاب مذکور از احمد بن محمد بن هوده و از ابی رافع بن اسحق
و از عبد الله بن حماد و از بطایع روایت نموده و گفته که آنحضرت فرمود که چون قائم ۴ قیام میکند ملائکه با سبند و سبزه نفرمود
بخند آنحضرت نازل میشوند بلب ثلث ایشان در بالای اسبان سعید و لب ثلث در بالای اسبان ابلق و ثلث دیگر در بالای اسبنا
حده میباشند عرض کردم که حوّه چیست فرمود که سرخت مؤلف گوید که جوهری در صفا کفنه که حوّه و نکبت مانند پیراهن است
کفنه که حوّه عبارتست از سرخی که مایل بسپاه باشد در کتاب مذکور بانی اسناد از بطایع و از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون
قائم ۴ قیام میفرماید شمشیرهای قتال از آسمان فرود میآیند و هر شمشیری نام مردی و نام پدرش در آن نوشته میباشد و کتاب مذکور از
ابن عقده و از علی بن حسن بن علی و از عباس بن عامر و از موسی بن بکر و از بشیر بن ابی رافع و از علی بن احمد و از عبد الله
بن مسلم و از ابی یوسف بن نوح و از صفوان و از موسی بن بکر و از بشیر بن ابی رافع و از علی بن احمد و از عبد الله بن مسلم و از ابی یوسف
و وقتیکه بمیدان آمدیم بمنزل ابی جعفر رفتم ناگاه اکثرین شد دردم در دپدم بر پیش خانه نشستم ناگاه آنحضرت بیرون آمد با وسلام
کردم پیر از بالای استر با این آمد و رویمت من گذاشت و فرمود که اینم از کجاست عرض کردم که از اهل عراق فرمود که از کداهن اهل
عراق عرض کردم که از اهل کوفه فرمود که رفیق راهت کجاست که آن بودند عرض کردم قومی از محدثه فرمود محدثه کیستند عرض کردم که مرجئه اند
و ایشان قومی اند که راه کداهن شان قولست بدون عمل فرمود وای بر این مرجئه که در وقت قیام قائم ۴ ما بکدام شخص بپایه و اینجا خواهند
برد عرض کردم که ایشان کونند اگر قائم ۴ قیام نماید هر انچه ما و شما در عدالت و برابری میشود آنحضرت فرمود که هر که تو بنماید تو به اش
را قبول میفرماید و هر که نفاق را اینها و مخفی بدارد خدا بنم از در کاهش و زمین کند مکر او را و هر که از کفر و نفاق چیزی اظهار و آشکارا
نماید هر انچه خدا خونی میریزد و بعد از آن فرمود بخدا سو کنید یاد میکنم هر انچه قائم ۴ سر ایشان را میبرد چنانچه قصاب سر گوسفند را
میبرد و یاد است مبارکش مجلسش اشاره نمود عرض کردم که ایشان چنین گویند که چون آنحضرت قیام میکنند امورات خلافت درست
میشود پیر خون خلافت را نمیزد فرمود نه چنین است که میگویند سو کنید یاد میکنم یا محمد ای که جانم در پد قدرت او است هر انچه ما و
شما باید ملاقات نمایم باز شد ای که باعث زخمها و جاریشدن خونها میشود و یاد است مبارکش اشاره نمود در کتاب مذکور از
ابن عقده و از محمد بن سالم و از عثمان بن سعید و از احمد بن سلمان و از موسی بن بکر و از بشیر بن ابی رافع و از علی بن احمد و از عبد الله بن موسی
مکر اینکه در این روایت کفنه که وقتیکه بایه جعفر گفتیم که ایشان گویند که مهنگ ۴ اگر قیام نماید هر انچه امورات خلافت بدون جنگ
و قتال بر آید او درست میشود و خون خلافت را نمیزد آنحضرت فرمود نه چنین است که میگویند سو کنید یاد میکنم یا محمد ای که جانم
در قبضه قدرت او است هر انچه اگر امورات بدون جنگ و قتال بر آید که درست شود هر انچه برای رسول خدا ص درست میشود
دندان مبارکش شکسته و رویش مجروح نمیکردند نه چنین است که خیال کرده اند باید ما و شما ملاقات نمایم بشداید که باعث زخم
و جاریشدن خونها میباشد بعد از آن پیشانی مبارکش را مسح نمود در کتاب مذکور از علی بن احمد و از عبد الله بن موسی و از حسن بن محمد
و از ابن محبوب و از عبید بن سلمان و از مفصل روایت نموده و گفته که از صادق ۴ شنیدم احوال قائم ۴ را در کربلا عرض کردم که
امید دارم که امر آنحضرت با سهولت و آسانی درست شود فرمود که امر او درست نمیشود تا وقتی که ملاقات نمایم بیاره شدنها که با
زخمها و جاریشدن خونها میشوند در کتاب مذکور از عبد الواحد بن عبد الله و از محمد بن جعفر و از ابی الخطاب و از محمد بن سنان و از ابی
بن طیار روایت نموده و گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود که اهل حق در هر زمان که بودند هر انچه باشد حال برای اهل حق نایمست
فلان و رسیدن حافیه کار بپایه قیام قائم ۴ طولانی خواهد شد در کتاب مذکور از ابن عقده و از بعضی رجالش و از علی بن اسحق بن عمار و از

مؤلف گوید

ابن عقده

علی بن احمد

ما نسیرو کتیبنا و اختلافنا

۲۷۳

محمد بن سنان مثل این حدیث را نقل نموده در کتاب مذکور از علی بن حسین و از محمد بن یحیی و از محمد بن حسن و از محمد بن علی و از محمد بن خ
 کرده او گفته که در خدمت رضاء ذکر قائم ۴ گذشت آنحضرت فرمود که آرام دل شما در این اوقات بیشتر است یکی از حضار عرض کرد که این چگونه
 است فرمود هرگاه قائم ۴ ما خروج نماید هر آنکه میشود مکر شدنها و جاری شدن غوغاها و خلافت میشود مکر در روزنها یعنی در آسب
 ناخن و جنک و قتال نمودن و لباس قائم ۴ بهشت مکر کلفت و طعاش بهشت مکر درشت یعنی با سستی و درشتی با خلافت و فساد می کند نه با
 نرمی و ملائمت در کتاب مذکور از عیسیٰ بن ابی جریج و از احمد بن شریح و از زناد و از عبد الله بن حماد و از مفضل روایت کرده او گفته
 که در حال طواف کعبه رخدمت صادر ۴ بودم ناگاه آنحضرت بمن نگاه کرد فرمود که یا مفضل چرا میخیزم و رنگت را تغییر یافته می بینم عرض کردم
 که فدای تو شوم بخاطر من عیسی بن ابی جریج و شوکت و جبروت ایشان میگذرد اگر سلطنت و شوکت برای شما میبود هراپه شما در آسب
 و لذت با شما میشدیم فرمود یا مفضل اگر اینگونه میشد هراپه برای ما میشد مکر در شبها با ما میانی رعیت و در روز و کشتن و امور ایشان
 و خوردن خوردنهای سخت مانند نان جو و نان خشک و پوشیدن لباسهای درشت چنانچه امیر المؤمنین ۴ بدین هیچ رفتار میکرد اگر اینگونه
 رفتار میکردیم هراپه جایگاه ما اتق حقیقت میشد پس این سلطنت و شوکت بماداده شد از هیچ وجه میخواهیم میخوریم و میباشیم آباد بده
 خدا بنعم حق مظلوم را که در دمه ظالم است برای ظالم نعمت گردانیده باشد چنانچه این سلطنت و خلافت را که از او ظلم و ستم از ما گرفته شد
 برای بنی عباس نعمت گردانیده در کتاب مذکور این اسناد از عیسی بن حماد و از عمرو بن شمر روایت نموده او گفته که در دولت سرای صادر
 ۴ در خدمتش بودیم در حالیکه خانه با خلافت مملو و پر بود پس خلافت شروع نموده از آنحضرت پان چیزهای پرسیدند و از هر کونه سوال میکردند
 جواب میداد در این حال من از یکم خانه کریم کردم آنحضرت فرمود یا عمر چه چیز ترا میگرداند عرض کردم که فدای تو شوم آباد رمان این است
 مثل توهنت و حال آنکه درهای فوج برویت بسته شدن و پرد انکار برویت کشیده گردید فرمود یا عمر و کریم مکن زیرا که چیزهای خوبی از پند
 میخوریم و لباسهای نرم میپوشیم اگر این امر یعنی خلافت برای این امر یعنی خلافت برای ما میشد هراپه میخوریم مکر خوردنهای سخت و
 پوشیدن مکر لباسهای درشت چنانچه امیر المؤمنین ۴ علی ۴ الخائب بدین هیچ رفتار نمیکردیم باینکه که در میان اتق
 جهنم علاج و نجاتهای اتقین بکنیم در کتاب مذکور بدین اسناد از عیسی بن سنان و از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که خداوند
 عالم آباد دارد مگر اینکه وقت قرار دهند کان را خلافت گردانند و بیدن قائم ۴ بیدن رسول خداست که جبرئیل ۴ از او روز و جنک بدر فرود
 آورد و را جنک گردانیده بعد از آن فرمود یا ابا محمد بجز اقسام باد منکم هراپه پوش از سید و کتان و ابریشم خام و حر بر پشت عرض
 کردم پس از چه چیز است فرمود از ورق بهشت است چنانکه رسول خدا ۴ از او روز و بدو کشود بعد از آن از ابریشم پیچید و بعلی سپرد پس بدو
 آنحضرت بود نا اینکه در جنک بصره یعنی در جنک جمل از او کشود پس خدا بنعم با آنحضرت فسخ و نصرت عطا فرمود بعد از آن آنحضرت از ابریشم
 و آن در ایجاد رزق داشت واحد از او نمیکند تا وقتی که قائم ۴ بنام می نماید پس چون آنحضرت بنام میفرماید و از او نمیکند احد در شر
 و مغرب بنماید مگر اینکه بان ملاقات میکنند و رعب و بیم آن بکاه راه از جانب دست چپ میرود و بدو گاه خلافت می نشیند بعد از آن
 فرمود یا ابا محمد آنحضرت حرج میکند در حالیکه از کشته شدن پدران بنظلم یا اینکه کینه انتقام کشیدن در دل دارد غضبنا است و سبب
 غضب نمودن خدا بنحالی بناسف خورنده است و پراهن رسول خدا ۴ که در جنک احد پوشیده بود در برش میباشند و عمامه اش از ابر
 باشد یعنی ابر بر سرش سایه میاندازد و رزق رسول خدا ۴ که بقیامتش را منت میباشند در بر و شمشیر رسول خدا ۴ که ذوالفقار باشد
 مکرش میباشند هشت ماه شمشیر کشیده کافران و منافقان را بقتل میرساند و اول کسانی که آنحضرت به تفریز و تنبیه ایشان ابتدا میکنند
 طاغوتی شبیه میباشند پس دستها و پایهای ایشان را قطع میکند و از دیوار کعبه میاورد و مناد میزند که ایشان در دوزخ خدا
 خدا بنعم در دوزخ است الله اند بعد از آن بامر قریش شروع می نمایند پس در رانده ایشان سوائه شمشیر کشیده کار دیگری نمیکند و آنحضرت خود
 نمیکند تا وقتی که در و طفرامکوب در خصوص تبری نمودن از علم خوانده شود یکی در کوفه و دیگری در بصره در کتاب مذکور از عیسی بن
 الواحد بن عبد الله و از محمد بن جعفر و از ابی الخطاب و از محمد بن حسین و از حماد بن طلحه و از ثمالی روایت کرده که باقر فرمود که یا قائم ۴ اهل
 بیت خود را می بینم که با بنی جعفر میمانند بیک شده و بدست مبارک کنیست کوفه اشاره نمود چون آنحضرت بنحیث شرف نزد یک میشود پرچم
 بیدن رسول خدا ۴ را می کشاید و قیام که پرچم از او کشود ملائکه که در جنک بیدر بودند بخبر مقتضی فرود میباشند عرض کردم که بیدن رسول خدا
 از چیست فرمود که چون از ستونهای عرش الهی و رحمت است و پوشان از نصرت خدا و از بیدن بسو هیچ چیز برده نمیشود مگر اینکه از
 خدا اهل لا میگرداند عرض کردم که آن ناقبام قائم ۴ در نزد شما هراپه میماند پس قائم ۴ نمود از ما میباید یا برای او آورده میشود فرمود
 که در نزد ما نیست بلکه برای او آورده میشود عرض کردم که کدام شخص از آنحضرت میاورد فرمود جبرئیل ۴ گوید که ممکن
 اینکه انکار باقر ۴ بودن آن بیدن را در نزد خودشان از راه تفسیر باشد تا اینکه سالها پس زمان آنرا از ایشان مطالبه نمایند یا اینکه مراد از

حقایق

سنان بن محمد

حقایق

که بعد از غیبت قائم با سنان برده میشود بعد از آن جبریل از آسمان آورد یا اینکه مراد از این بدن غیر است که پیشتر مذکور کرد بدو کتاب مذکور
از ابن عقیل او از محمد بن فضل او از محمد بن عبدالله بن رزان او از محمد بن مروان او از فضل روایت نموده او گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود
که چون قائم ۴ قیام میکند در مقابلش از جمال ناس کشانی میآیند و خاصه میکنند که در جهالت و نادانی سخت تروشد بدو میباشند از جمال
انسان جاهلست که در مقابل رسول خدام ایستادند و با وی مخاصمه کردند عرض کردم که این چگونه میباشد فرمود که رسول خدام بخلافین
مبعوث کرد بدو در حالیکه ایشان به پنهانی که از سنک و چوپ و تخم ساخته شده بودند عبادت میکردند و قائم ۴ مادر و قتی که قیام مینماید
بخلافین مبعوث میشود در حالیکه ایشان کتاب خدا را بقایید باطل خود تا و بل میکنند و بعباد خود بایات از حجت و دلیل او را بخلافین
بعد از آن فرمود آگاه شوید بخدا سوگند یاد میکنم هر انچه عدالت آنحضرت با ایشان میرسد در حالیکه در توئی خانه ها هستند چنانچه سر مادر
که مادر اخل خانه میکرد در کتاب مذکور از عبد الواحد او از محمد بن جعفر او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از حسین بن مختار او از
ثمالی روایت کرده او گفته که از باقر ۴ شنیدم میفرمود که اگر صاحب این امر ظهور نماید هر انچه از خلافین میرسد با و چیزهایی که از ایشان بر رسول خدا
رسید در کتاب عانی الاجاز از محمد بن قحطام او از محمد بن زیاد او از حسن بن محمد بن سماعة او از احمد بن حسن مینویسند او از محمد بن ابی حمزه او از
بعضی اصحاب خود او از صفان ۴ روایت نموده که از آنحضرت شنیدم میفرمود که قائم ۴ در جنگها پیاره شدنها چهار میشود که رسول
خدام بمثل آنها دچار شد زیرا که رسول خدام بخلافین مبعوث شد در حالیکه به پنهانی که از سنک و چوپ بودند عبادت میکردند و
در وقت ظهور قائم ۴ خلافین بر او خروج میکنند و کتاب خدا را با اعتقاد باطل خودشان تا و بل میکنند و از ادب دست خودشان حجت
نموده با آنحضرت میکنند محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی علوی او از محمد بن حسین او از محمد بن سنان
او از قتیبه اعشی او از ابان بن تغلب و ابی کرده او گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود و قتیبه بید حق ظاهر گردید همه اهل شرق و غرب بر او
لغت میکنند با بیدانی که سبب این چیست عرض کردم نه فرمود که سبب اینست که خلافین پیش از خروج آنحضرت از بنی هاشم پیاره شدنها و ادبها
دچار و مبتلا میشوند در کتاب مذکور از ابن الواحد او از محمد بن جعفر او از محمد بن حسین او از محمد بن سنان او از قتیبه منصور بن حازم او
از صفان ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود و قتیبه بید حق بلند کرده شد همه شرق و غرب بر او لغت میکنند عرض کردم که این از چه راهست
فرمود بجهت شدنها و ادبهاست که خلافین از بنی هاشم میکنند در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی و احمد بن علی اعلم ایشان
ایشان از محمد بن علی صبره او از محمد بن صدق بن اذنه عید و محمد بن سنان در کجا ایشان از یعقوب سراج روایت نموده او گفته که از صادق ۴
۴ شنیدم میفرمود که قائم ۴ با سیرده کرده از اهل بلاد و طوائف محاربه میکنند و ایشان هم با او میکنند ایشان اهل مکه و اهل شام و بنی
امیه و اهل بصره و اهل لیسان و ان نام دهی است در هر اه و اکراد و اعراب و ضمه و غنی و با هله و از دوا اهل رهند در کتاب مذکور از از غفیر
او از احمد بن زیاد او از علی بن صباح او از علی بن محمد حضرمی او از جعفر بن محمد او از ابراهیم بن عبد الحمید روایت نموده او گفته که خبر داد بمن که
از صادق شنیدم بود که آنحضرت میفرمود که چون قائم ۴ خروج میکند از اطاعت آنحضرت بیرون میرود تا آنکه میدانند که قائم ۴ با این امر اهل
و سزاوار است و داخل جریه افتاب و ماهتاب بر سنان میباشد در کتاب مذکور از ابن عقیل او از احمد بن یوسف او از اسمعیل مهران
او از ابن بطایه او از مفصل بن محمد او از حریز او از صادق ۴ او از پدرش باقر ۴ او از علی بن الحسن ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که چون قائم ۴
قیام میکنند خداوند عالم از همه مؤمنان افت و ضعف و سستی و از اهل میکند و قوتها ایشان را بر میگردد و باره با ایشان عطا میفرماید
و کتاب مذکور از ابن عقیل او از علی بن حسن او از حسن و محمد بن یوسف ایشان از سعدان بن مسلم او از صباح مرقی او از حرث
بن حصیر او از حبه مرقی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ۴ فرمود که با شیعیان خود مان زادر مسجد کوفه میبینم در حالیکه چادرها را
زده اند و قرآن را چنانچه که خدا بفرمود نازل گردانیده بخلافین تعلیم میکنند آگاه شوید و قتیبه قائم ۴ ما قیام نمود مسجد کوفه را بر هم میزنند و
قبله اش را است میکنند در کتاب مذکور از علی بن الحسن او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن قحطام او از عبد الله بن محمد
جمال او از علی بن عبید او از صفان ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که کوبا شیعیان علی بن ابیطالب و اچنان میبینم که قرآن را بدست گرفته
بخلافین تعلیم میکنند در کتاب مذکور از احمد بن محمد بن هود او از نهارند او از عبد الله بن حماد او از صباح مرقی او از حرث بن حصیر او از ابن سنان
روایت نموده او گفته که از علی ۴ شنیدم میفرمود که کوبا شیعیان را میبینم که در مسجد کوفه چمنها زده اند قرآن را بطریقیکه نازل شد بخلافین تعلیم
میکند عرض کردم که با امیر المؤمنین اما این قرآن مثل قرآن نیست که نازل شد فرمود نه زیرا که از اصل قرآن نامها هفتاد نفر از قریش با
نامها پدر ایشان محو کرده برداشته اند و از نامهای قریش باقی گذاشته نشده مگر اینکه نام ابولهب را برای نسبت عیسی خاد بر رسول خدام باقی
گذاشته اند زیرا که تم آنحضرت بود در کتاب مذکور از علی بن احمد او از عبد الله بن موسی او از کسبیکه از او روایت کرده او از جعفر بن یحیی او از
پدرش او از صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه قائم ۴ چمنها را در مسجد کوفه بر پا میدارند و

میز از بنی هاشم

محمد بن قحطام

ابن الواحد

احمد بن محمد

نمودند که برچم این بید و را بکشا بدی قول فرموده ابا محمود بن امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عمار بن یاسر را بخدمت آنحضرت در این باب
 واسطه رشتن نمودند آنحضرت با امام حسن فرمود که ای پسر من برای سلطنت این قوم مدتی هست باید از باختر رسانند و این بید و را بکشا
 که برچم آن را بعد از من بکشا بدی مکر قائم در کتاب مذکور از ابن عقده او از یحیی بن زکریا این شبیان او از یونس بن کلب او از بطاینه او از
 ابی بصیر روایت کرده او گفته که صادق ۴ که قائم ۴ از مکه خروج نمیکند تا وقتی که برای او حلفه تمام شود عرض کردم که حلفه چند راست فرمود
 هزار نفر جریل در جابت دست راست آنحضرت و مکه کابل و ریمت دست چپ او میباشد بعد از آن بید و را غلبه کند و را میباید اندود و را اطراف عالم
 میگرداند و را حد در مشرق و مغرب میباشد مگر اینکه باز بید و را لغت میکند بعد از آن اصحاب از هر قبلی از بکفر ناده نفر مانده بر هاء وقت پانز
 بخدمت شجیع میشوند در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن حسن بن علی او از حسن و محمد پسران علی بن یوسف ایشان از سعدان بن مسلم روایت
 مردی او از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که صادق ۴ فرمود و قتی که قائم ۴ در ظهور نمودن از بیت کربلا شد مادون شد خدا بنم را بان اسمی که
 در لغت بهود بان اسم خوانده میشود بخواند و را غلبه کند پس عاء آنحضرت بعد از جابت قرین شد اصحابش که سپید و سپیده نفرند مانند آب
 وقت پانز جمع میشوند و ایشان صاحبید قها بید از ایشان پاره هسند که در وقت شب از میان رخت خوابشان مفعود میشوند و صبح زار و مکه
 میکنند و پاره دیگر در روز و روی بر نشسته میروند هر یکی از ایشان با نام خویش و نام پدرش و کیفیت صفتش و نسبش شناخته میشوند عرض
 کردم که فدای تو شوم ایمان کدام یکی از این دو فرقه بیشتر و کاملتر است فرمود ایمان آنکه در روی ابر میروند و این سپید و سپیده نفر است و آنکه
 از رخت خوابشان مفعود میشوند این را در شان ایشان نازل شد اینها تگونیوای بکم الله جمیعاً در تفسیر عیاشی از مفضل مثل این را روایت
 نموده محمد بن ابراهیم در کتاب التفسیر از عبد الواحد از محمد بن جعفر قریشی او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از خربز او از ابی خالد کالی
 او از علی بن حسین و محمد بن علی روایت نموده که از ایشان فرمودند که مفعود شد کان قومی اند که از رخت خوابهاشان مفعود و نایاب میشوند
 و صبح زار و مکه می کنند و اینست معنی قول خدا عز وجل اینها تگونیوای بکم الله جمیعاً در تفسیر عیاشی از مفضل مثل این را روایت
 او از عبد الله بن حماد او از ابن کثیر او از ابان بن تغلب روایت کرده او گفته که با صان ۴ در مسجد مکه بودم ناگاه آنحضرت از دستم گرفت و فرمود یا ابا
 خدا بنم بعد از این سپید و سپیده نفر مرد بان مسجد بشما میاورد اهل مکه ایشان را بهیچ وجه نمیشناسد و شمشیرها را بگرد نهائے خویش
 میکنند و هر یکی از آن شمشیرها نام صاحبش و نام پدرش و کیفیت صفتش و نسبش نوشته میشود بعد از آن بماده امر میفرماید ندای
 کند که ای مردم مهلت است بطریق حکم داود و سلیمان در میان حکم میکند و از ایشان بتیتر و شاهد بمطلبید در کتاب مذکور از علی
 بن احمد او از عبد الله بن موسی او از هرون بن مسلم او از سعید بن صدقه او از عبد الحمید طویل او از باقر ۴ در خصوص قول خدا عز وجل
 آمَنَ بِحُجُبِ الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَا رَوَّابٌ نموده که آنحضرت فرمود که این را در شان قائم ۴ نازل شد و جریل ۴ در بالای نایبان رحمت در صور
 مرغ میباشد و اول کسی میباشد که بان حضرت بیعت میکند و بعد از آن سیصد و سپیده نفر بیعت میکنند بر هر یکی از ایشان که براه افتا
 در همان ساعت بخدمت آنحضرت میاید و از ایشان پاره هسند که از میان رخت خوابهای خود مفعود میشوند و اینست معنی قول امیر
 المؤمنین ۴ که ایشان انانند که از میان رخت خوابهای خودشان مفعود و نایاب میشوند اینست معنی قول خدا عز وجل فَاَسْبِقُوا الْاَحْزَابَ
 اینها تگونیوای بکم الله جمیعاً فرمود که مراد از خبرات و لا یست در کتاب مذکور از احمد بن هود او از نهانند او از عبد الله بن حماد
 او از ابی الجارود او از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که اصحاب قائم ۴ سپید و سپیده نفر مردند از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت
 روز بروی ابر می نشیند و نایاب میشود و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته میشود و بعضی دیگر در میان رخت خوابهاشان خوابیده می
 شوند ناگاه ایشان را در مکه در غیر موسم حج می بینند در کتاب مذکور از علی بن حسین او از محمد بن یحیی او از محمد بن حسن رازی او از محمد بن علی کو
 او از علی بن حکم او از بطاینه او از ابی بصیر او از باقر ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که قائم ۴ از بلند کوه ذی طوی با سپید و سپیده نفر مرد که
 بقدر اصحاب بدزدند و فرود می آیند تا وقتی که پیشش را بجز الاسود تکیه میدهد و بید و را غلبه کنند و را میباید اندود و را اطراف عالم
 حدیث را بحدیث موسی بن جعفر عرض کردم فرمود که این کتاب منشور است **هول** کوبد یعنی این حدیث در کتاب منشور نوشته شده
 با اینکه کتاب منشور در نزد قائم ۴ میباشد یا اینکه این بید و را نمیزد کتاب منشور است در کتاب مذکور از احمد بن هود او از نهانند او از
 عبد الله بن حماد او از بطاینه روایت نموده او گفته که صادق ۴ فرمود که جوانان شیعه در بالای نایبها خودشان خوابیده میباشد ناگاه
 شبی در غیر موسم حج بخدمت صاحب خودشان میروند و صبح زار و مکه میکنند در کتاب مذکور از ابن عقده او از علی بن فضال او
 محمد بن حمزه و محمد بن سعید ایشان از عثمان بن حماد او از سلیمان بن هرون بجله روایت نموده او گفته که صادق ۴ فرمود که صاحب این امرنگ
 داشتند است اگر هر خلائق بمیرند هر این خدا بنم اصحاب او را برای او جمع میکنند و ایشانند آنکه خدا بنم در شان ایشان فرمود فَاِنْ
 بَكُرْ بِهَا هَؤُلَاءَ فَهَذِهِ لَهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا لَكَ فَرِيضَةٌ بَعْدَ اَكْرَامِهَا بَعْدَ اَكْرَامِهَا بَعْدَ اَكْرَامِهَا بَعْدَ اَكْرَامِهَا بَعْدَ اَكْرَامِهَا بَعْدَ اَكْرَامِهَا

محمد بن یحیی

هول کوبد

سایر و کیفیت و اختلافاً

که باز کفران کنند بنسند و انرا انکار میکنند و نیز ایشانند انانکه خدا بنم در شان ایشان فرموده **سَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بَعُودٌ** و محمّد **أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ** یعنی بزرگ خدا بنم قومی خلق میکند که پیغمبر ایشان را دوست دارد و ایشان هم او را دوست دارند ایشان در نزد مؤمنان ذلت و فرود و بر کافران اظهار عزت و شوکت میکنند **محمد بن عیسی** در کتاب **الغمره** از جابر و از صفان ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که خدا بنم بد طایفه شیعیان را عیب و بیم میاندازد و قبیله قثم را مایه نام نموده مظهر کرد هر انچه هر مرد از شیعیان ما از شیره لبر تر و از نیره کزنده تر میباشد **کلینی** در کتاب **کافی** از **عنه** او از سهل او از ابن شمعون او از اصم او از مالک بن عبطیه او از ابن نعلب و ابی نموده او گفته که صادق ۴ بمن فرمود که در خون در اسلام هست که خدا و نخبین آنها را احلا نموده احد در خصوص آنها حکم نمیتواند بکند تا وقتی که خدا بنم قائم ما اهل بیت را بر میان بگذارد و قبیله خدا آنحضرت را مبعوث نمود او در خصوص اندوختن حکم پیغمبر ما بدی است که شاهد نطلبید زانی محض را رجم میکند و دیگر اینست که مانع زکوة را یعنی کسی را که زکوة ندهد کردن نمیزند در کتاب مذکور از **محمد بن ابی عبد الله** و **محمد بن حسن** ایشان از سهل بن زیاد و **محمد بن یحیی** ایشان در یکی از احمد بن محمد او از حسن بن عباس بن حرب او از ابی جعفر ثانی یعنی امام محمد ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که صادق ۴ فرموده که در وقتیکه پدرم طواف کعبه نمینمود ناگاه مردی معجزی در سر کرده پیدرم دُچار گردید و هفت شوط او را قطع نمود یعنی نکذاشت که آنها را تمام نماید تا اینکه پدر مرا بر داشت و در یکم صفا بخانه خدا نمود بعد از آن بی بی من فرستاد من هم رفتم با ایشان سر فرستادم انمزد بمن گفت یا بن رسول الله ۴ مر جاباد بتو بعد از آن دستش را بر سر گذاشت و گفت که ای امین خدا بعد از پدر من و پیدرم گفت یا ابا جعفر اگر میخواهی تو بمن خبر ده و اگر میخواهی من بتو بدم و اگر خواهی باشی از من سؤال کن و اگر میخواهی من از تو سؤال کنم و اگر میخواهی تو مرا صدیق کن و اگر میخواهی من تو را صدیق نمایم آنحضرت فرمود که هر انچه را خواهم پس انمزد حدیثی ذکر کرد و از ایشان نمود تا اینکه گفت که دوست میدارم که چشمهای تو با من آمیخته باشد یعنی دوست میدارم که چشمها تو آنحضرت را ببیند در حالیکه ملائکه در میان آسمان و زمین شمشیر کمال داد و را بدست گرفته میباشد و ارواح مردگان کافر معدّی شوند و ارواح زندگان شان باز شمشیرها بر مردگان شان ملحق میشوند بعد از آن شمشیر بیرون آورد و گفت که این شمشیر از شمشیرها ال داد است پدرم گفت آری از آنهاست سو کنند با دشمنان که با خدا بنم محمد را از میان همه بنی آدم برگزیده ابو جعفر گوید که انمزد معجز از سر برداشت و گفت که من الباسم و پیر سیدم از این مرد در حالیکه من بان جاهل بودم بلکه انرا میدانستم لیکن دوست داشتم که این حدیث باعث قوت ایمان اصحاب تو گردد پس ابو جعفر حدیث را با آن طولش ذکر نموده تا اینجا که گفت بعد از آن انمزد برخاست و رفت و او را پس از آن ندیدم **شیخ** مفید در کتاب **اختصاص** ذکر نموده که صادق ۴ فرموده که شیعیان ما را با تمام دولت قائم ۴ بزرگان روز زمین و حکام آن باشند بهر مرد از ایشان قوت چهل مرد داد میشود و باقر ۴ فرموده که در عیب بیم دشمنان ما بد طایفه شیعیان ما انداخته میشود و وقتی که امر ما واقع گردید و همه ما خروج کرد هر انچه هر یکی از شیعیان ما از شیره لبر تر و از نیره کزنده تر میباشد **شعین** ما را با آنها پس با مال و باد سنهائش بقبل میرساند و با سند خود از **روای** او از برید عجل روایت نموده او گفته که بخدایت باقر ۴ عرض کردم که اصحاب ما در کونه بسیار اگر با ایشان امر بفرمائے هر انچه اطاعت تو را میکنند و نابع تو میشوند یعنی تابعان تو بسیارند پس ادا عا خلافت بکن فرمود چگونه میشوند ایشان بامر من اطاعت میکنند و جهاد و قتال نمایند و حال آنکه یکی از ایشان برای حاجت نزد برادر دینی خود میرود و از او حاجت او را روا میکنند پس ایشان که در دامن مال خست و خود داری میکنند در باطن جان و رنجین خون خودشان بطریق اولی خود دار خواهند کرد بعد از آن فرمود که امر و خلافت با ما در مقام مصالحه اند بحد پیکر خرمید هم و از همد پیکر میراث میرید و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری میکنیم و اما آنها را با ایشان پس در عیبکم نداشت قیام قائم ۴ بدن هیچ رفتار نمینمایم چون آنحضرت قیام پیغمبر ما بد طایفه را با یکدیگر دوستی و رفاقت میورزند و مردی برای حاجت نزد برادر دینی خود میرود او حاجت او را محروم نمیکرد اند **فروان** بن ابراهیم کوفه در تفسیر خود از جعفر بن محمد فرازی او با عنقه سلسله سند حدیث را بفرمان بن و اهر رسانیده او گفته که مردی بخدایت صادق ۴ عرض کرد که مایه قائم ۴ چنین سلام میدهم **السلام علیک یا امیر المؤمنین** فرمود چنین مگوئید زیرا که امیر المؤمنین لقبی است که خدا بنم علی را با از صلب گردانید و احد نه پیش از او و نه بعد از او با از صلب مکتب شد مگر کافران انمزد عرض کردند پس چگونه با آنحضرت سلام میکنیم فرمود چنین مگوئید **السلام علیک یا بقیة الله** را وی گوید که بعد از آن صادق ۴ ابن ابی راند او فرمود **بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرُكُمْ** ان کستم مؤمنین یعنی با سازه خدا برای شما بهتر است اگر صاحب ایمان باشد در کتاب مذکور از **حسین بن علی بن بزج** او با عنقه سلسله سند را از بن علی رسانیده او گفته که چون قائم ۴ قیام میکند پیغمبر ما بد که اگر چه خلافت ما بنم انانکه خدا بنم در کتاب خود ایشان را بنما و عده داد **الذین آمنوا هم في الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور** یعنی ایشان انانکه اگر در روز زمین با ایشان نمکن بدهم هر انچه نماز را بر پا میدارند و زکوة را میدهند و معروف امر میکنند و از منکر نهی و عاقبت کارها برای خداست

محمد بن عیسی

محمد بن یحیی

محمد بن یحیی

سازش و کیفیت و اختلاف قائم

۲۷۸

کینه

نسخه خرد

از این کتاب در این نسخه که از حضرت

کینه

در کتاب مذکور از قسم بن عبد الله با عنقه سلسله مستند ابصار ۴ رسانید و از آن حضرت در خصوص قول خدای عزوجل الذین یؤمنون علی الارض هوناً نأقول خدا بنم حست مسکراً و مقاماً که سیزده اید است یعنی آنکه در روز زمین با ذلت و فروتنی راه میروند و با کبر و متکبر روایت نموده که آن حضرت فرمود که مراد از اینجا عت او صبا اند در روز زمین با ذلت و فروتنی راه میروند چون قائم قیام نماید ایشان هر یک را بخدمت آن حضرت میآورند پس اگر او با سلام یعنی بولایت ائمه علیهم السلام اقرار نمود و بیها و الا کردنش را میزنند مگر چیزی را بگوید و بگوید و بدهد چنانچه اهل ذمه میدهند کلیت در کتاب کافی از عت او از احمد بن محمد و از علی بن حسن مثنی او از د و برادرش محمد و احمد ایشان از علی بن یعقوب هاشمی و از مرزبان بن مسلم و از سعید بن عمر جعفی و از مردی از اهل مصر و از صادق ۴ روایت نموده که آن حضرت فرمود اگر گاه شوید بدرستی که قائم ۴ ما چون قیام نماید طائفه بنی شیبه را میبرد و دستهای ایشان را قطع میکند خودشان را هم در کوه و بازار میگردانند و میگویند این طائفه در دزدان خانه خداست کلیت در کتاب کافی از محمد بن یحیی و غیره و ایشان از احمد بن هلال و از احمد بن محمد و از مردی و از صادق ۴ روایت کرده که آن حضرت فرمود که اول عدالتی که قائم ۴ اظهار میکند اینست که منادی آن حضرت ندا میکند که هر که حج سینه میکند یا حج الاسود و طواف را و اگر نماید بکسب حج واجب میکند یعنی آنکه حج سینه میکند حج الاسود و طواف را و اگر نماید یا آنکه حج واجب کند اند اول ایشان طواف و اسلام حج الاسود نمایند بعد از آن حج سنی کنند آن در کتاب مذکور از علی و از پدرش و از ابن ابی عمیر و از حماد و از حلیه روایت نموده او گفته که از صادق ۴ پرسید شد که ای امام که است نماز کردن در مسجد هاشمی یا مسجد هاشمی که سقف دارند و فرموداری مکره است ولیکن در این ایام بنماضری ندارد و اگر زمان عدل برسد هر این را میبیند که در این خصوص چه کار کرده میشود در کتاب مذکور از حسن بن علی علوی و از سهل بن جمهور و از عبد العظیم بن عبد الله علوی و از حسن بن حسین عری و او عمرو بن جمیع روایت کرده او گفته که از باقر ۴ در خصوص نماز کردن در مسجد ها که تصور کرد آنها کشته شد پرسیدم فرمود که این را مکرر میدارم ولیکن در این ایام بنماضری ندارد و هرگاه اساس عدالت برپا شود هر این را خواهد دید که در این خصوص چه کار کرده میشود ششم طوسی در کتاب نهضت از احمد بن محمد و از یعقوب بن عبد الله و از اسمعیل بن زید غلام کاهلی و از کاهلی و از صادق ۴ روایت کرده که آن حضرت فرمود که امیر المؤمنین ۴ در مقام وصف مسجد کوفه فرمود که در زمان قائم در میان این چشمه بیرون میباشد از روغن و چشمه از آب که بر آسمان است چشمه دیگر هم بیرون میباشد از آب که برای طهارت ایشان است در کتاب مذکور از محمد بن احمد بن یحیی و از محمد بن حسین و از صالح بن عقبه و از عمرو بن ابی مقدم و از پدرش و از جابر عری روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین روزی از کوفه به سمت شهر جبره بیرون رفت و فرمود که این وان بهمد بکرم متصل میشوند و اشاره بکوفه و جبره نمود میان آنها بنوعی معسور و آبادانی میشود که قیمت بکزرع زمین در میان آنها چندان شرفی میشود و هر این در شهر جبره مسجد ساخته میشود برای آن پانصد میباشد نایب قائم ۴ در آن مسجد نماز میکند از ریزه که مسجد کوفه شک میبرد و صاحب قائم ۴ را میبرد و در مسجد کوفه و از ریزه پشته نماز عار نماز میکند از ریزه که در آن کوفه کوفه را بنوعی انهدر را که از خلافت و صف میکند میبرد فرمود که برای قائم ۴ چهل مسجد ساخته میشود این مسجد کوچکترین آنها میباشد که حالا هست و د و نایب دیگر در طرف کوفه ساخته میشود یکی در این سمت و دیگری در آن سمت و بدست مبارکش به سمت رود خانه اهل بصره و اهل غریان اشاره نمود و آن نام و بنا بیست در کوفه مشهور و معروف در کتاب هدای از ابو الحسن بن عبد الله و از ابن ابی یعقوب و از باقران خوانده عرض کردم اری این قرآن را خوانده ام فرمود که این را از تو پرسیدم غیر این را عرض کردم که فدای تو شوم اری این را خوانده ام چرا از اصل قرآن که نازل شد پرسیدم فرمود زیرا که اینجا عت مخالفان ما قبول نمیکند که سوای این قرآن اصل بوده از این قرآن بنده نموده اند و این سخن در حوصله ایشان نمیکند چنانچه موسی بن نفو خویش حدیث بیان نمود که در حوصله ایشان نمیکند و نتوانستند بان متحمل شوند پس در شهر مصر بر او خروج نموده باو جنگیدند پس آن حضرت ایشان را بقتل رسانید و چنانچه علیه بقوم خود حدیث بیان فرمود که بان متحمل نشدند و در حوصله شان نمیکند پس در تکریت و آن نام شهر است در میان بغداد و موصل بر او خروج نموده باو جنگیدند آن حضرت ایشان را بقتل رسانید و اینست معنی قول خدا فامنت طائفة فابدا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرين یعنی از بنی اسرائیل طائفة ایمان آوردند و طائفة دیگر کافر گردیدند پس با آنکه ایمان آورده بودند در مقابل دشمنان شان قوت دادیم پس ایشان گردیدند بردشمنان خود غالب شوند بعد از آن فرمود که اول قائمی که از ما اهلبیت قیام میکند برای شما بیان میفرماید حدیثی را که بان نمیتواند متحمل بشود و در حوصله شما نمیگنجد پس بر آن حضرت در رمله و سکر و ظاهر اینست که آن نام جابست در حوالی شام خروج میکنند و با آن حضرت میجنگند و آن حضرت هم با ایشان میجنگد و ایشان را بقتل میرساند و ایشان را در طوایف میباشند که بر آن حضرت خروج خواهند نمود تا آخر حدیث کلیت در کتاب کافی از محمد بن یحیی و از احمد بن محمد و از ابن محبوب و از احوال و از سلام بن مسنر روایت کرده او گفته که از باقر ۴ پرسیدم در حالیکه حدیث فرمود که چون

سازیت و کیفیت ساز و اختلاف

۲۷۹

قامم مایم میبندد اینا را بنای صلیب میبندد اگر حقیقت اینا را قبول نمود فنها والا کردنش را میزند یا اینکه جز میبندد در بن ایام اهل ذمه
میدهند و همین جزیه را بر کمرش میبندد و آنحضرت هم با صبیان را برای دادن جزیه با عیتران از شهرها بیعت عراق یعنی بیرون میاورد و در کتاب
مذکور از علی بن محمد و از صالح بن ابی حماد و از محمد بن عبد الله بن مهران و از عبد الملك بن بشیر و از عیثم بن سلمان و از معوی بن عمار و از
صادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که هرگاه یکی از شما ظهور قیام را در روز و نماید هر آنکه چنین آرزو میکند که در ایام ظهورش در دنیا
و استراحت باشد زیرا که خدا بنعم محمد و ابوالحسن و ابی طالب و رحمت فرستاد و قیام را عذاب نیست **مؤلف گوید** که در کتاب مزاری که از بعضی
از علماء اصحاب ما تالیف نموده از ابی بصیر و از صادق ۳ روایت کرده او گفته که آنحضرت فرمود یا اباجمید کویا میبینم قائم ۴ با اهل و عیالش در مسجد
سهله فرود آمد عرض کردم که آیا اینجا منزل و مسکن آنحضرت میباشد فرمود آری منزل ادریس و ابراهیم خلیل الرحمن هم در اینجا بود و خدا بنعم
هیچ پیغمبری مبعوث ننموده مگر اینکه در اینجا نماز کرد و در اینجا مسکن مسکن خضر عرض کردم که فدای تو شوم آیا قائم ۴ همیشه در اینجا میباشد
فرمود آری عرض کردم که بعد از او کدام شخص در اینجا میباشد فرمود از کسی که بعد از قیام خلافت با او است و هم چنین است تا وقتی که
مخلوقات با خبر رسند عرض کردم که آنحضرت با اهل ذمه چگونه رفتار مینماید فرمود که یا ایشان مصالحه میکنند چنانچه رسول خدا کرد و ایشان
با آنحضرت با ذلالت و خواری جزیه میدهند عرض کردم آیا با نا صبیان که شماراد شتمین میدارند هم مصالحه میکند فرمود نه یا اباجمید در ایام
دولت ما نصیب نیست برای مخالفان و دشمنان ما بدر سینه که خدا بنعم در وقت قیام قائم ۴ ما خونهای شان را برای ما حلال گردانند
و لیکن امروز بر ما و شما حرام است پس احدی تو را در این باب فریب ندهد و قیام قائم ۴ ما قیام نموده هر آنکه برای خدا و برای پیغمبر او و برای
همه ماها از دشمنان انتقام میگیرد **مؤلف گوید** و بعضی از اخبار که در خصوص سیرت و کیفیت رفتار آنحضرت وارد شده در اکثر اینها
سابقه مذکور کردید و مسند علی بن عبد الله بن محمد در کتاب انوار مضیبه با اسناد خود تا با احمد بن محمد ابادی روایت نموده او رفع حدیث به
اسحق بن عمار کرده او گفته که از آنحضرت پرسیدم که مملکت دادن خدا با بلیس تا بوقت معلوم چه معنی دارد چنانچه در کتاب محمد فرموده **انک**
من المظنن الی یوم الوقت المعلوم یعنی از مملکت داده شد کافی تا بروز وقت معلوم عبارت است از روز قیام قائم ۴ و قیام که خدا بنعم آنحضرت
را مبعوث گردانند در مسجد کوفه میباشد و در ایشان بلیس یعنی در روز و زمانها پیش با شما میباشد و میگوید ای بر ما از شر این روز و بر آنحضرت
از پیشانی او میگذرد و کردنش را میزند پس از وقت معلوم است منتهای عمر و اجل بلیس است ششمین معنی در کتاب حضار از ابو قسّم شعرا
او رفع حدیث نموده از ابن طحیّان و از ابن حجاج و از صادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون قائم ۴ ما قیام میکند با خویش بمیدان کوفه
مباید و بادست مبارکش بمکانی اشاره میکند بعد از آن مبعوثان که این مکان را بکیند پس از آنکه میبندد و از زده هر از زده و دوازده هزار
شمشیر و دوازده هزار طاس خود کلاه از آنجا بیرون میاورند بعد از آن دوازده مرد از غلام ما و عجم میخواهند و اینها را بر ایشان میپوشاند
بعد از آن مبعوثان که هر که در برش نباشد چیزی که در بر شماست و از یکصد کلین در کتاب کافی از علی و از پدرش و از ابن فضال و از تغلب
بن مهیون و از پدر بن خلیل است روایت نموده او گفته که از باقر ۴ در خصوص قول خدای عزوجل شنیدم میفرمود **فَلَمَّا احْصَوْا سَنَانِذَا**
هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَاَرْجُوا اِلَيَّ مَا اَنْزَلْتُكُمْ فِيهِ وَمَا كَيْفُكُمْ اَعْلَاكُمْ تُسَالُونَ معنی این بیشتر مذکور کردید پس آنحضرت فرمود
که چون قائم ۴ قیام میکند لشکر برای آوردن بنی امیه بشام میفرستد ایشان را آنجا بمملکت دوم فرار میکنند اهل روم با ایشان گویند که
ما بشما راه نمیدهیم و بملکت خود نمیکاریم مگر اینکه دین نصار را قبول نمایند پس ایشان دین مسیح را قبول کرده حاج بگردنهای خویش میاورند
پس اهل روم ایشان را داخل شهر میکنند و قیام قائم ۴ با آنجا وارد میشوند ایشان از اصحاب آنحضرت صلح و امان میطلبند اصحاب آنحضرت
گویند که ما بشما امان نمیدهیم مگر اینکه بنی امیه را بدست اصحاب قائم ۴ تسلیم میکنند و بابت معنی قول خدای عزوجل **لَا تَرْكُضُوا وَاَرْجُوا**
اِلَيَّ پس قائم ۴ خزینهها ایشان را میبرد و حال آنکه آنحضرت خود با آنها دانا تر است پس ایشان در رجوع ایشان گویند یا ولایتنا انا کما ظالمین فمنا الذل
نیا که عوینهم تحمّل احملنا هم حصیدا خامدین یعنی ابوی بر ما بدر سینه که ما بر نفسها خود ستم کنند گاه بودیم پس سخن ایشان همیشه این میباشد
تا وقتی که ایشان را میگردانیم یا شمشیر برده و خاموش میکنیم در کتاب مذکور از علی و از پدرش و از ابن ابی عمیر و از ابن ادینه و از محمد بن مسلم
روایت کرده او گفته که بخبر من باقر ۴ عرض کردم که چیست معنی قول خدای عزوجل **وَاَنْتَلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَتَكُونُ الدِّينُ كُلَّهُ لِنَبِيِّ**
با ایشان قتال بکنند تا اینکه فتنه واقع نشود و هر دین برای خدا بنعم باشد آنحضرت فرمود که تا قبل این آیه هنوز واقع نشده بدر سینه که رسول
خدا ۴ برای حاجت خود و حاجت اصحابش بکفار مملکت داد و ایشان را مرخص نمود و اگر تا قبل این آیه نازل گردیده هر آنکه هیچ گونه سخن و استند
از ایشان قبول نمیشود بلکه کشته میشود خدا بنعم توحید کرده میشود و شرک در میان نباشد در کتاب مذکور از حسین بن محمد
از معلى و از و شّا و از علی بن ابی نصر روایت کرده او گفته که مردی بخبر من باقر ۴ عرض کرد که شما اهل بیت رحمت هستید و رحمت را
خدا بنعم بشما مخصوص گردانید آنحضرت فرمود چنین که میگوئی خدا باد مر خدا را در آراء اینکه ما کی را بکراهی داخل نمیکنیم و کی را از هدایت

مفسر

تفسیر

کتاب

مفسر

مازنیست و کیفیت قتل و اختلافا

شیخ طریقی

محمد بن ابراهیم

شیخ طریقی

مولف

بیرون بمباریم بدر سینه که عمر دنیا با آخر نمیرسد تا وقتی که خدا بنعم مرز را از ما اهل بیت برانگیزد بنوعی که بکتاب خدا عمل مینماید و منکر نمی بیند
مکر اینکه انرا انکار میکند و از آن نمی بیند و طبعی با پسرش در کتاب مالی از حاتم و از اعش و از احمد بن عبد الله بن علی و از عبد الله بن
بن عبد الله و از یحیی بن مغیره و از برادرش محمد و از محمد و از محمد بن سنان و از صادق و از پدرش باقر حدیث لوح روایت کرده که مخم در
در آخر زمان خروج میکند و خالیش که در کثرت عمامه سفید میباشد که آفتاب بر او سایه میندازد و بازبان فصیح ندائ میبرد بنوعی که هر جن
و انس و اهل مشرق و مغرب انرا میشنوند که این مرد مهتال محمد است زمین را بر از عدل میکرد اند چنانچه بر از جور گردید و شیخ صدوق در
کتاب کمال الدین و عبون اخبار رضاء و امالی از عطاء و از پدرش و از ابن عبد الجبار و از محمد بن زیاد از و از ابان بن عثمان و از ثمالی و از علی
بن حسین و از پدرش و از حدیث علیهم السلام روایت کرده که رسول خدا فرمود که ائمه بعد از منند و از نوزده نفرند اول ایشان با علی و
از ایشان تا نبشت که خدا بنعم بلاد مشرق و مغرب زمین را با او فتح خواهد کرد شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و عبون اخبار رضاء و امالی
و از محمد بن همام و از احمد بن مایند و از احمد بن هلال و از ابن ابی عمیر و از مفضل و از صلوات و از صادق و از پدرش و ایشان از رسول
خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که در وقتی که خدا بنعم مرا با سنان بر دهن و می فرمود حدیث و کرمود نا اینجا که آنحضرت
فرمود که سر از سجد برداشتم ناگاه انوار مقدس علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
موسى و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن قائم علیهم السلام را دیدم و نور محمد بن حسن را در میان ایشان دیدم گویا که او مانند
سنار بود در عرض کردم که ای پروردگار من ایشان بپا کنند فرمود اما مانند بعد از تو این قائم که است که حلال و حرام و حرام و حلال
میکرد اند و با او از دشمنان خود انتقام میگیرم و این باعث و سبب اسراحت و وسنان من میباشد و او است کسی که بد لهای شیعیان که از
ظلم ظالمات و منکران و کافران مجروح شده شفا میبخشد و لای و عزی را بنوعی ابوبکر و عمر را بایدن تر و ناز از قبر بیرون می آورد و مسوز
پیر در انوقت خلافت بسبب ایشان فتنه بر پا میکند که از فتنه کوساله سار می شد بدتر میباشد محمد بن ابراهیم در کتاب الغیبه با اسناد
کد نشد در باب نص برد و از نوزده امام از امیر المؤمنین و از رسول خدا روایت کرده که آنحضرت فرمود که نام آخرین ائمه نام منست خروج
میکند و زمین را بر از عدل میکند و اند چنانکه بر از ظلم و جور گردید و مال در نزد او مانند خرمن بسیار میباشد هر مردی بخشد منش میباشد
گوید که با من عطا بفرما میفرماید که بگریه هر چه که او میخواهد آنحضرت میدهد شیخ محمد بن علی خرازد کتاب کفایه با اسناد سابق
در باب مذکور از ابن عباس و از رسول خدا روایت نموده که آنحضرت فرمود که پسر خیم از اولاد حسین که قائم که اهل بیت من و مهت
امت منست در شمایل و اقوال و افعالش شبیه ترین خلائق است بمن هر آنکه بعد از غیبت طولانی و حیرت خلائق که ایشان را گمراه کننده است
ظهور میکند و امر خدا را بر سار دینها غایب میکند و با نصرت خدا مؤید و با بار علی علیه السلام منصور میکند و پسر زمین را بر از عدل و قسط
میکرد اند چنانکه بر از ظلم و جور گردید و در کتاب مذکور با اسناد ها بسیار که در باب مذکور گذشت از علی و روایت کرده که آنحضرت فرمود
که رسول خدا بعد از من در ائمه علیهم السلام فرمود که بعد از ان امام خلائق هر قدر که خدا بخواهد از ایشان پنهان میکند براه
او و غیبت میشود یکی از دیگر طو لانی تراست بعد از ان رسول خدا بسوی ما منوجه شده با و از بلند فرمود که حد زکند حد زکند
از و قبکه امام پنجم از اولاد امام هفتم که اولاد منست از میان شما مفقود و ناپاب شود امیر المؤمنین و کوبد عرض کردم که یا رسول الله در
ابام غیبتش چیست و افع میشود فرمود که میکند تا وقتی که خدا بنعم او را در خروج کردن ماذون میفرماید پس از دهی که بان کرعه میگویند خروج
میکند و خالیش که عمامه در سر و زره مراد بر کرده و شمشیر و زلفقار را حایل نموده اند و ندانند اند میکند که این مرد مهتال و خلیفه
خداست پس با و نایع شود زمین را بر از عدل میکند و اند چنانچه بر از جور و ظلم گردید و این در وقتی است که دنیا هرج و مرج گردید شود
و بعضی از خلائق اموال بعضی دیگر را غارت کنند و بزرگان بکوچکان رحم ننمایند و قوی بضعیف ترجیح نهند پس در انوقت خدا بنعم بان حضرت
اذن خروج میدهد مؤلف گوید که مؤلف کتاب مزار کبیر با اسناد خود از ابی بصیر و از صادق و روایت نموده که آنحضرت بمن فرمود
یا اباج محمد گویا قائم را می بینم که با اهل و عیال در مسجد سهله فرود آمد عرض کردم که فدای تو شوم ایا انجا منزل آنحضرت میباشد فرمود ایا
انجا منزل ادرب و منزل ابراهیم خلیل بود خدا بنعم پیغمبر مبعوث نکرد مکر اینکه در انجا نماز نمود و در انجا است مسکن خضر و هر که در
انجا اقامت کند بمنزل است که در خیمه رسول خدا اقامت کرده و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمن نمیشود مکر اینکه در انجا نایب و شوقمند
باشد عرض کردم که فدای تو شوم ایا قائم همیشه در انجا میباشد فرمود اری عرض کردم که بعد از قائم کدام شخص در انجا میباشد فرمود که
خلیفه که بعد از او است و هم چنین است تا وقتی که مخلوقات با خورسند عرض کردم که اهل ذمه چگونه رفتار میکنند فرمود که با ایشان مصالحه
میکند چنانکه رسول خدا نمود با آنحضرت با ذلت و خواری جز بهیچ وجه عرض کردم که ایا با اناصیان هم که دشمنان شما اند مصالحه میکنند فرمود
نریا اباج محمد زیرا که در ابام دولت مانضبت بهره نیست براه انانکه با ما مخالفت دارند بدر سینه که خدا بنعم رنجش خونهای ایشان را در وقت

تشیع

بجای

مستحق

قیام قائم، ما برای ما حلال کرد اینده و لیکن امر از بر ما حرام است پس فریاد برآید از این باب مجوز یعنی اگر کسی بگوید که خون ناصبیت
حلال است پس از ایشان هر قدر که ممکن باشد بقتل برسان یعنی او کوشش مد و فریشت را مجبور و قبیله قائم، قیام مبنی بر این برای خدا و برای
پیغمبر او و برای همه ما از دشمنان انتقام بگیرد شیخ طوسی در کتاب تهذیب او از صفار او از ابن ابی الخطاب و از جعفر بن بشیر و محمد بن عبد
الله بن هلال ایشان از علا او از محمد روایت کرده او گفته که از این فریاد پرسیدم که آیا قائم در وقتی که قیام میکند یا کدام طریق در میان خلائق
رفتار میکند فرمود بطریق که رسول خدا رفتار نمود تا اینکه درین اسلام را آشکار و برسانید و بنده غالب کرد اند عرض کردم که سیرت و طریق
رسول خدا چه بود فرمود که احکام اباام جاهلیت را باطل نمود و باعدالت باخلائق رفتار کرد هم چنین است قائم، وقتی که قیام میکند باطل میکند
احکامی که در اباام مضایقه با کفار در دست خلائق بوده و باعدالت در میان خلائق میکند ندبیل شیخ طوسی در کتاب اعلام الوری گفته که اگر
گفته شود که اجماع قایمست بر اینکه بعد از رسول خدا پیغمبری نیست و حال اینکه کان کرده اید که قائم چون قیام میکند از اهل کتاب جزیه قبول
کند و بقتل میرساند که اگر تپست سالکی رسید و مسائل دینیه خود را آباد نکرده و امر میکند تا اینکه مساجد و مشاهد مشرفه را خراب میکند
و با حکم دارد حکم میکند و بنده و مشاهد منطلید و امثال اینها را از چهرهائی که در اخبار و شما وارد شده میکند و اینکه در رفتار از حضرت
شیخ شریعت و ابطال احکام است پس معنی نبوت را ظاهر گردانید بد هر چند که با اسم آن تلفظ میکنند یعنی اینکه در رفتار از حضرت نبوت را
که نبوت اظهار نماید احکامیست که احکام پیش از آن را نسخ نماید پس جواب از این شبهه چیست **جواب** اینست که بمات ثابت شده است اینکه قائم
از اهل کتاب جزیه قبول میکند و اینکه بقتل میرساند کسافه و اگر به بیست سالگی رسید و مسائل دینیه را آباد نکرده اند اگر حدیث در این باب وارد شده
باشد ما قطع بان نداریم و آنچه که گفت که مساجد و مشاهد مشرفه را خراب میکند میگوئیم که جایز است اینکه نماید از اینها مساجد و مشاهد بر آید
قوله الله و یحلات امر او ساخته شده اند و اینکه در امر مشر و عت و رسول خدا هم مانند این را کرده آنچه که روایت شده که آنحضرت بطریق
حکم ال ذاد حکم میکند و بنده و مشاهد منطلید کوئیم که این امر نیست که ما بان قطع نداریم و تحقیق معلوم نیست و اگر صحت داشته باشد تاویل
میکوئیم میگوئیم که آنحضرت در هر قبیله که علم دارد با علم خود حکم میکند و قبیله امام با حاکم شرع با امر از امور علم بهر میباید بر او واجب شود آنچه
در خصوص آن با علم خویش حکم کند و از آن شخص و جستجو نماید و بنده منطلید و این موجب نسخ شریعت نمیشود علاوه بر این اینکه ایشان ذکر کردند
که آنحضرت جزیه قبول نمیکند و شاهد منطلید اگر صحت داشته باشد باز موجب نسخ شریعت نمیشود زیرا که نسخ عبارتست از حکمی که دلیل از آن
حکم منسوخ مناسخ باشد نه اینکه با هم وارد شده باشند پس اگر هر دلیل با هم وارد شوند بکلی ناسخ دیگر نخواهد شد هر چند که در معنی بان
دیگری مخالف باشند از این جهت اجماع و اتفاق کرده ایم بر اینکه اگر خدا بفرماید که ما فلان وقت ملازم اسراحت باشیم بعد از آن ملازم
ان نباشد هر این حکم ناسخ حکم اول نمیشود زیرا که هر دلیل با هم وارد شده اند و قبیله این مذکور است صحیح شدند و رسول خدا هم بیا
خبر داده باشد که بر شما واجبست اینکه بقیام که از اولاد منست تابع شوید و احکام او را قبول نمائید و ما هم با حکام آنحضرت اطاعت نمائیم
هر چند که آن احکام با بعضی از احکام سابقه مخالف باشند هر این به نسخ عمل نکرده ایم زیرا که نسخ متحقق نمیشود در جائیکه هر دو دلیل با هم
وارد شده باشند کلام شیخ طوسی با خبر رسید **مؤلف** گوید که حسین بن مسعود در کتاب شرح السنه با سند خود از رسول خدا روایت
کرده که آنحضرت فرمود که سوگند یاد میکنم با خدا اینکه جانم در قبضه قدرت او است هر این نزد یکست اینکه پسریم حکم عدل از آسمان برای شما آورد
و آن اینست که خراج را می شکند و خول را می کشد و جزیه را بر میدارد و مال دنیا را با محمد بنی می دهد که بعد از آن احدی از ادبکر قبول نمیکند بعد
از آن گفته که مراد رسول خدا از این کلام که پسریم خراج را می شکند اینست که مذهب نصاری را باطل میکرد اند و با شریعت اسلام حکم میکند و
مراد از اینکه خول را می کشد آن است که نگاه داشتن و خوردن کوشش را حرام میکرد اند و یا کشتن را حلال و از این چنین فهمیده میشود که خول
بجای العین است زیرا که عیسای انرا نمیکشد مگر با حکم شریعت اسلام و تلف نمودن حیوان طاهر که نفع دهنده است مباح نیست و معنی قول آن حضرت
که جزیه را بر میدارد اینست که از اهل کتاب میدارد و ایشان را بر اسلام و ایمان دارد ابوهریره از رسول خدا در خصوص فرود آمدن عیسای
روایت نموده که در زمان عیسای همداهل مذهب هلاک میشود مگر اهل اسلام و در حال هم هلاک نمیشود پس آن حضرت چهل سال در روی
زمین در ناب میکند بعد از آن وفات مییابد و مسلمانان بر او سلام میکنند از آن بعضی گفته که معنی برداشتن جزیه اینست که مال دنیا بسیار میشود
مجدد که صاحب اجناسی از آنانکه جزیه برای ایشان گذاشته شده پیدا نمیشود چنانکه قول آنحضرت که مال بسیار شود مجدد که احدی از قبول نمیکند
با این معنی دلالت دارد بخارج با سند خود از ابوهریره روایت نموده او گفته که رسول خدا فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه عیسای بن مریم
فرود آید در حالی که امام شما از شماست و اینچنین است که شیعه و اهل سنت بحدیث آن اتفاق دارند کلام حسین بن مسعود با خبر رسید **مؤلف**
گوید که حسین بن مسعود و غیر او اخبار دیگر هم در این باب نقل کرده اند پس از اینها چنین ظاهر میشود که امور آنکه در خصوص سیرت و طریق قائم
منقول شده بما مخفی نیست بلکه مخالفان ما نیز آنها را نقل کرده اند لیکن نسبت آنها را بعیسای بن مریم داده اند لیکن مخالفان ما روایت کرده اند

بیاز و زخروج حصار قائم

۲۸۲

که در بالای قبر رسول خداست ناکاه خدا بنهاد و در عتقه ها و رعد ها بر میان بکشد و حلالی گویند که اتحاد برای خراب نمودن این
دووار است پس آنحضرت از سرش منفرق و پراکنده میشود و حجتی احد از ایشان بآی میماند پس آنحضرت خود کلنگ بدست گرفته میزند و اول
بآشد که کلنگ بان دووار میزند بعد از آن اصحابش چون میبینند که آنحضرت خود کلنگ بدست گرفته میزند بجز متش بر میگردند و باز
فضیلت و زیادتی بعضی از ایشان بر بعضی دیگر سبقت و پیشی نمودن ایشان میشود در برکشتن بخدمت او یعنی هر که پیشتر بخدمت
مراجعت کند افضل است از آنکه بعد از او مراجعت می نماید پس اندووار را خراب میکنند بعد از آن آنحضرت ایشان را یعنی ابو بکر و عمر را
باید نهایی تر و تازه از قبر بیرون می آورد و با ایشان لعنت میکند بعد از آن آنحضرت ایشان بر سر میبندد و ایشان را بدار میبندد بعد از
آن از دار پائین می آورد و میسوزاند و خاکسترشان را بآب میدهد و با سند خود از صنادق ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که تا
هفت سال خلافت میکند آن هفت سال هفتاد سال است از این سالها ۴ شما و از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت فرمود که بآب
۴ و اصحاب او را در محبت کوفه میبینم گویند در سرها ایشان مرغ آبشاده یعنی بارام و قار هستند تو مشر و ذخیره شان تمام شده و با
ها ایشان گهنگر گردیده و کثرت سجود در پیشانیها ایشان جا کرده ایشان در شبها مانند راهبان اند گویند لھا ایشان پاره ها اشک
بهر مرد از ایشان قوت چهل مرد داده میشود و هیچ بکری از ایشان بقتل نمیرساند مگر کافر یا منافق و ایشان را خدا بنماید در کتاب عز و خود
یا تو سمعنی یا فیم و ادراک و ذکاوت منصف گردانده چنانچه فرموده است ذلک لایات للذین یحبون و با سند خود نا کتاب فضل
شاذان او رفع حدیث نا بعد از آن بر سنن کرده او از صنادق ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ۴ از خلائق پاره را بقتل میرساند
تا اینکه بیازار میرسد در آنحال مردی از اولاد پدرش بخدمت عرض میکند که تو خلائق را مانند گریزاندن چهار پایان میگردانی آیا
این رفتار تو بسبب عهد نامت است از رسول خدام یا بسبب چیزی است و هیچ کس در میان خلائق از این مرد در جنگ و محاربه سخت تر نمیشود
پس در آنحال مردی از دوستان آنحضرت بر میخیزد و با نمرود میگوید که در جای خوشتر از ارام میگری با اینکه گردنت را منم در آن اشاقا
۴ عهد نامت از رسول خدام بیرون می آورد و با سند خود از کاتبی او از علی بن الحسین ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که قائم ۴ از اهل
مدینه جمع را بقتل میرساند تا اینکه با جفران نام اینست در میان بنی و خزیمه را بجا کرستی که شدید با ایشان غرض میشود بنوعی که از شد
آن فریاد میکند و در آن اشاقا موه برای ایشان روئید میشود از آن میخورند و تو مشر بر میدارند و آن اینست معنی قول خدا عز و جل
وَابَیْ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْمَنَةُ اجْنِبْهَا وَاخْرُجْ مِنْهَا حَتَّى تَبْکُلُوا بِأَعْلُنَ عَنْ بِلَدِ الْمَرْمِیَةِ اَمْسَتْ اَنْزَلْنَاهُ فَرَدِیْمُ و دانه و سوز
از آن بیرون او زدیم پس از آن موه میخورند بعد از آن براه میافتند تا اینکه بقادسیه میرسند در حالیکه خلائق بکوفه جمع شده و بسبب
بیعت کرده میباشند و با سند خود نا ایشان ۴ رفع حدیث کرده که آنحضرت فرمود که قائم ۴ میباید تا اینکه بخت شربت میرسد در آنحال
سپیدانی از کوفه بسوی آنحضرت و اصحاب او بیرون میبایند در حالیکه جمیع خلائق در سر آنحضرت میباشند و این قصه در روز چهارشنبه
واقع میشود پس آنحضرت خلائق را دعوت میکند و بحق خود سوگند میدهند و با ایشان خبر میدهند که من مظلوم و مظلوم شده ام او مشر
که هر که در حضور خدا یا من محاجه و گفتگو نماید هرگز من نزد بکری خلائق بخدا نا اخراج نمیشود مگر کور گردید ایشان در جوابش گویند
از هر جا که آمد با بجا بر کرد ما را بتو احتیاج نیست زیرا که ما شمارا شناخته ایم و امتحان کرده ایم پس بدون اینکه جنگ نماید از آنجا میفر
میشوند چون روز جمعه میرسد با آنحضرت ایشان دعوت میکنند و با ایشان اتمام حجت میباید در آنحال بزرگان بیرون میباید و بر یکی از
مسلمانان بر میخیزد و او را میبکشد در آنحال گفته میشود که فلا نکس کشته کرد پس چون در آنحال آنحضرت بیدن رسول خدام را میبکشد
که از او کشود ملئکه بدر بخدمتش میفرود میباید پس چون وقت ظهور میرسد باد فح برای آنحضرت میوزد پس آنحضرت خود و اصحاب را ایشان
حمل میکنند خدا بنم او را بر ایشان غالب گردانند از پیشش میگری بجمع از ایشان بقتل میرسانند تا اینکه بخانه ها کوفه داخل میشوند و
مناد میبکشد خدا بنم که آگاه شوید از اینکه هیچکس از شما گریزند ترا تعاقب ننماید و زخم دار را بقتل میرساند و با ایشان بطریق زنار
میکند که علی در جنگ حمل با اهل بصره نمود و با سند خود رفع حدیث بجا برین پزند نموده او از بافر ۴ روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون
ببغیان خبر میرسد که قائم ۴ از نواحی رود دجله و کذا شنید لشکرش را بر میدارد تا اینکه بقیام ۴ میرسد در آنحال سفینه بیرون میباید
که مرا بسوی یسرعم یعنی قائم ۴ بیرون برید پس سفینه نزد آنحضرت میروند و قائم ۴ با وی سخن میگوید پس او با آنحضرت بیعت میکند بعد از آن
سفینه نزد اصحاب خود بر میگردد یا میگویند که چه کار کردی گویند که مسلمان شدم و بسبب کردم ایشان گویند که خدا را تو واقعیت
کردند تو خلیفه بودی مبنوعی حاکم بدی تابع شدی پس سفینه فرستاد ایشان را خورد بمقابل آنحضرت میباید و با او میبکشد بعد از آن
و بیکه صبح میشود با آنحضرت میبکشد تا اینکه خدا بنم آنحضرت را بر ایشان غالب میگرداند و ایشان را بقتل میرساند تا بیکه بالمره ایشان
را فانی میکند حجتی اگر برگ از ایشان در دوزخ باشد که منتهان شود در آنحال اندرخت و مسنک گویند که ای مؤمنانم کافر است او را بقتل

رسان بر موئن او را می کشد باقره می فرماید که در انحال دزدگان و میغان از گوشه های ایشان سپر میشوند پس قائم ۴ هر قدر و بکه می خواهد
 در انجا مکت و در نیک میکند بیداران انحضرت سه لشکر می آید از ابد لشکری بفسطاطه می فرستد خدا پنجم انجارا برای انحضرت فتح میکند و لشکر
 جنت چین روانه میکند پس انجارا هم فتح میکند و لشکری بهمت کوه ها دایم روانه میکند انجارا هم خدا پنجم برای او فتح میکند و باسناد خود رفع
 حدیث تا بابی بصیر نموده او را باقره در حدیث طولانی رواست کرده که انحضرت حدیث را ذکر نموده تا اینکه فرمود که قوم بیایه از بنی امیه منفره می
 شوند و میگریزند تا اینکه بر زمین روم رسد انیساد شاه انجا خواست می کند که ما را بملاکت خود راه بدید شاه گوید که شما را بملاکت خود داخل
 میکنم مگر اینکه بدین ماد را بدید و از ماد خبر بگیری و بماد خرید هید و گوشت خول بخورید و شراب بیاشامید و حاج های کرد نهای خود بیاورید
 ز زنا بگریزید بدین ایشان این تکلیف را قبول میکنند تا اینکه اهل روم ایشان را داخل شهر می نمایند بعد از آن قائم ۴ با اهل روم پیغام میفرستد
 که بیرون کنید انما را که داخل شهر کرده اید اهل روم گویند که این جماعت بدین طاراعب شدند و از دین شما اعراض نمودند انحضرت نیز پیغام
 دهد که اگر ایشان را بیرون نکنید هر انچه شمشیر بر شما می کشیم و میچکم ایشان در جواب گویند که این کتاب خدا در میان ما و شما حکم میکند آن
 حضرت میفرماید که من باین راضی شدم پس بخدمت انحضرت می آیند و قرآن را با ایشان میخواند ناگاه می بینند که در قرآن چنین شرط شده که هر
 از دین اسلام مرتد و نیز کفار و روم باید کفار و روم را بدست مسلمانان تسلیم نمایند و هر که از کفار باسلام میل نماید و مسلمان شود مسلمان
 و را بدست کفار ندهند پس چون انحضرت قرآن را میخواند و ایشان می دانستند که این شرط برای ایشان لازم شده انگاه بنی امیه را بیرون کرده و نیز
 انحضرت میفرستد انحضرت مردان ایشان را بقتل میرساند و سنگ های زنان حامله را از ایشان می شکافد و بچه ها ایشان را بر سر نیزه نصب میکند
 باقره گوید بخدا سو کند یاد میکنم هر انچه انحضرت را و اصحابش را می بینم که اشرفی ها در حقیقت می کنند بعد از آن اهل روم در دست
 انحضرت اسلام قبول میکنند پس انحضرت مسجد را انجا بنا میکند و مرد پرا از اصحاب خود در انجا نایب جانشین خود میگرداند بعد از آن از
 انجا بر میگردد و باسناد خود از ابی بصیر او را باقره رواست کرده که انحضرت فرمود که قائم ۴ حکم های چند میکند و انحال بعضی از اصحابش که
 در پیش روی جهاد کرده اند انها را انکار میکنند و ناخوش میدارند و انحنم حکم ادم ۴ میباشند پس انحضرت ایشان را مبادرد و گردن میزند
 بعد از آن حکم میکند انرا هم جماعت دیگر از انانکه در پیش روی انحضرت جهاد کرده اند انکار میکنند و ان حکم داود است پس انحضرت ایشان
 نیز مبادرد و گردن میزند بعد از آن بار ستم حکم دیگر میکند انرا هم جماعت دیگر از انانکه در پیش روی انحضرت جهاد کرده اند نیز زده اند انکا
 میکنند و انحنم حکم ابراهیم میباشند پس انحضرت ایشان را نیز مبادرد و گردن میزند بعد از آن در مرتبه چهارم حکم میکند و انحنم حکم محمد میباشند
 و انرا احدی بران خصل انکار نمیکند و باسناد خود تا باین نعلب رواست نموده او گفته که صادق ۴ فرمود که چون قائم ۴ قیام میکند احدی در پیش او
 نیاند مگر اینکه او را می شناسد خواه صالح باشد و خواه طالح و باسناد خود رفع حدیث تا بابی انجارا روم نموده او گفته که بخدمت باقره عرض
 کردم که فدای تو شوم از صاحب این امر بمن خبر ده فرمود در وفی از اوقات شب میکند در حالیکه ترسان ترین خلایق است و صبح میکند
 در حالیکه خواطر جمع ترین خلایق است این امر بقیه ظهورش هم در شب هم در روز باو وحی میشود و او میگوید که بخدمت انحضرت عرض
 کردم که یا اباجعفر یا بقائم ۴ وحی میشود فرمود یا اباجارود انوحی بنووت و پیغمبر نیست بلکه باو وحی میشود مانند وحی که بر محمد دخی
 عمران و بمادرموسه و به زبور هاشم می شود که با ایشان از جانب خدا وحی برسد بقائم ۴ نرسد و باسناد خود رفع حدیث تا بقیه
 الله بر سنن کرده او از صفات ۴ رواست نموده که انحضرت فرمود که قائم ۴ قیام میکند در میان او و عرب و اهل فرس میباشند مگر شمشیر
 کشته معامله و رفتار دیگر میکنند او دنیا با خبر نمیرسد تا وقتیکه مردی از شما با حسب و نسب قبیل اش بر خیزد و خلایق را دعوت نماید که
 دعوتش را قبول نموند و بنها و الا کرد نهایشان را میزند و باسناد خود از ابی خالد کابی رواست کرده او گفته که باقره فرمود که در کتاب
 علی ۴ باقی که زمین مرخدا است انرا بجز کسی از بندگان خود که میخواهد میراث میکند و عاقبت کار برای متقیان است و هر که از مسلمانان
 زمین را برای خود بگیرد و انرا آبادان و قابل زراعت نماید باید خراج انرا بامای که از اهلیت منست برساند و برای انجا بر است انکه از
 حاصل ان صرف معیشت خود نماید تا وقتیکه قائم ۴ اهلیت من با شمشیر ظهور نماید پس هر را اخبر را از دست صاحبانش میگرد و ان
 را از انها بیرون میکند چنانچه رسول خدا ۴ کرد مکران را اخبر را که در دست شهبان میباشند انها را با ایشان بمقا طهر میدهد و در
 دست ایشان باقی میکند و باسناد خود رفع حدیث نموده او را باقره رواست کرده که انحضرت فرمود اول امر بکه قائم ۴ بان ابتدا می
 کند که تورا را در انطاکیه از مغاره عصا موسی ۴ و انکشت مسلمانان ۴ در انجا میباشند بیرون مبادرد بعد از آن فرمود که یا بکشد بر
 خلایق در ان زمان با انحضرت اهل کوفه میباشند و نیز فرمود که نامیدن انحضرت با مهدی از این راهست که مهدی بمعنی هدایت کرده شده
 و راه نموده شده است و چونکه خدا پنجم راه ها چرخها پنهان شده را باو میباشند از انجفت مهدی باو گفته میشود پس انحضرت امورات
 مخفی را میباید که در خلایق او را کفر کار و مقصرت نمیدانند میفرستد و او را حاضر میکند و بقتل میرساند انحضرت نوعی با سر خلایق

باقره و در
 وقتیکه از
 تورات و انجیل
 از شما منصور
 میباشند
 چنانکه گفته شد که ان
 خلایق

روایف فصل در آیات ظهور قائم

مطلع میشود که هر که در خانه خود سخن بگوید میرسد از اینکه دوازده نفر از آنحضرت بخی گفتن او شهادت نماید از باقر و نیز روایت کرده که آنحضرت قائم ۴۰۰ سال خلافت میکند چنانکه اصحاب گفت این مدت را در مغاوت خودشان مکتوب کردند و زمین را بر او عدل و قسط میکردند چنانچه بر او ظلم وجود کرد بدو خدا بنعم شرف و غرب زمین را برای او پیچیده میشود و بار و وحی میرسد و بان وحی بامر خدا میآید میکند و نیز از آنحضرت مرویست که چون قائم ۴۰۰ قیام میکند و داخل کوفه میشود خدا بنعم از بیست کوفه هفتاد هزار صدیقی بر میانگردد و آنرا اصحاب با و از آنحضرت میباشند و بمالک عراق را با هشتاد و هشتاد هزار نفرند و در هر سال دو بار بخدا بنعم عطا میشود و در هر ماه دو بار در پیشان عطا میشود و خلافت را در دو وقت میدهد و در هر یک از این دو وقت که بخواهد عطا میشود و صاحب کوفه زکونهای خود را بر دوش میآورد و بپوشان قبول میکنند پس صاحبان زکوة اصرار کردند در در خانه ایشان میکردند ایشان از خانه ها بیرون میآیند و صاحبان زکوة گویند که ما بیوگانه شما احتیاج نداریم و حدیث را ذکر نمود نا اینجا که گفت که همه اموال دنیا از روی زمین و زیران در نزد آنحضرت جمع میشود در آنحال بخلاف آنجا که آنحضرت گفته میشود که دنیا بیویان اموال که برای آنها قطع ارحام نموده و خون ها را بچند که در بخت حرام بود و مرتکب محرمات کرد بدید بعد از آن بخلاف چنان عطا میشود که احدی پیشتر از او مانده اند از آنکه باشد و با سند خود رفع حدیث تا باین مکان نموده او گفته که از صادق شنیدم میفرمود که اگر مؤمن در زمان قائم ۴۰۰ در مشرق باشد هر آنکه برادر دینی خود را که در مغرب است میبیند و هم چنین کسی که در مغرب است برادر دینی خود را که در مشرق است میبیند علی بن یوسف در کتاب عدد القویة روایت نموده که صتان ۴ فرمود که کوبا قائم ۴۰۰ را در پیش بوار بخت میبیند در حالیکه زره رسول خدا را در بر میکند بنوعیکه در اول پوشیدنش بهم پیچیده بجا میماند کوفه میشود بعد از آن میماند تا آنکه بقدر مبارکت راست میآید بعد از آن از با پارچه از اسب بر میپوشد بعد از آن با سبب بلفی سفید پشانی سوار میشود و آن اسب رز بر آنحضرت بنوعی میجهد که اهل هیچ شهر نمیدانند مگر اینکه نوران سفیدی بایشان میآید تا اینکه این امر برای آنحضرت آید و معجزه شود بعد از آن سید رسول خدا را میکشاید و قبک انرا کشود میان مشرق و مغرب را نورانی و روشن میکردند امیر المؤمنین ۴ فرمود که کوبا قائم ۴۰۰ میبیند که در آن اسب که پیشانی و پاهاش سفید است از وادی سلام بهمت میبرد سهله میکند در حالیکه دعا میکند و در دعای این فقرات را میگوید لا اله الا الله حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله نعتا و رقنا اللهم معز كل مؤمن و جید و مذل كل جبار عبيد انت كفتي حين نبين المذاهب و تضيئ على الارض بما رحبت اللهم خلقتني و كنت عينا عن خلقك و لو لا نصر الله ابائي لكنت من المغلوبين منير الرحمة من مواضعها و يخرج البركات من معادنها و يا من خص نفسه بنبوخذ الرقية فاولياؤه بغير زور يا من و ضعت له الملوك ببر المذلة على اعناقهم فمنهم من سطوته خابثون اسئلك باسمك الذي فطرت به خلقك فكل لك مدعون اسئلك ان تنصلي على محمد و آل محمد و ان تنجلي امري و تجعل لي في الفرج و تكفيني و تغايبني و تقضي حوائجي الساعة الليلة الليلة انك على كل شيء قدير حاصل مضامین فقرات بلاغت اثبات است که معبودی نیست مگر الله نعم و معبودی او حقیقت و معبودی نیست مگر الله نعم و باین معنی ایمان آورده ام و تصدیق کرده ام و معبودی نیست مگر الله نعم و بنده و غلام او هستم ای پروردگاری که عزیز کنده هر مؤمنی را و ذلیل کنده هر ظالم و جبار عباد کنده است تو یار و ملجأ من در وقتیکه راههای معیشت مرا عاجز میکند در زمین با آن و سعادت بر من نیک است شود ای پروردگار من تو مرا غلظی کرده در حالیکه مخلوق کردن من احتیاج نداشته اگر دوباره من باری نکنی هر آنکه از جمله مغلوبان میباشم ۴ منشر کنده رحمت از جاهاش و بیرون آورنده برکتها از معدن هایش و ای علوستان را نفس خود منحصر گرداننده و اولیا و دوستانش با عزت او عزت مییابند و ای آنکه با پادشاهان جهان در همان ذلت را در پیش او بگرد نهاده خود کرده اند پسر ایشان از سطوتش خائف و ترسان و بجز اسم تو که مخلوقات را با آن خلقت کرده بنوعیکه بنو مطیع و منفادند از تو سؤال میکنم که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و امر مرا بر صبر ظهور راوری و فرج مرا در ظاهر گردانی و بمن کفایت بکنی و غایت عطا بفرمائی در این ساعت و در این شب حاجتهای مرا را بکنی بدینیکه بر همه چیز قادر و توانائی باین بیان چیزها بیکه بار و ابنت مفضل بن عمر در آیات ظهور آنحضرت شد باین مؤلف گوید که در بعضی مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان و از محمد بن اسمعیل و علی بن عبدالله که هر دو حسینی اند ایشان از ابی شعیب محمد بن بصره و از عمر بن فرات و از محمد بن مفضل و از مفضل بن عمر روایت کرده او گفته که از آقای خود صتان ۴ پرسیدم که آیا برای ظهور مهلتی معینی هست که بخلاف بدانند فرمود حاشا از اینکه خدا بنعم برای آن وقت معینی گرداند که شیعہ بدانند عرض کردم ای آقای من این از چه راهست فرمود رزاکه وقت ظهورش عبارت است از ساعتی که خدا بنعم در کتاب خود فرموده و یَسْأَلُونَ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفِيِّهَا إِلَّا هُوَ تَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ از وقت قیام ساعت از تو میپرسند بگو که علم آن باینست مگر در نزد پروردگار خودم از آن ظاهر نمیکردند و وقتش مگر او را انعام باسمانها و زمین گراشت و نیز عبارت است از همین وقت انعامی که خدا بنعم فرمود و یَسْأَلُونَ

عنه

عنه

روایت فیضی در آیات طهور قائم

عَنِ السَّاعَةِ ابَانَ مَرْبُهَا بَعْدَ سَاعَتِ رَا از توحی رسید که کی قیام خواهد نمود و نیز فرموده عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بَعْدَ سَاعَةِ علم ساعه در نزد خداست نه در نزد دیگر خداست و نیز فرموده هُنْتُ وَنَزَفَرُ مَوْدَه است هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ ان تا بهم بگویند و نیز فرموده اِفْرَيْتَ السَّاعَةَ وَاشْتَوَا الْفَرْسَ ابشان منتظر میشوند مگر بپایان که با غفلت و ناگهانی بایشان نیاید بدرسینکه علامتهای آن رسیده و نیز فرموده اِفْرَيْتَ السَّاعَةَ وَاشْتَوَا الْفَرْسَ بَعْدَ سَاعَتِ نَزْدِكِ شد و ماه منقش گردید و نیز فرموده وَ مَا يَذُرُكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيْبًا يَسْجَلُ بِهَا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهَا وَالَّذِيْنَ آمَنُوا مِنْهَا وَيَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ الْحَقُّ اِلَّا الَّذِيْنَ يُبَارِكُوْنَ فِي السَّاعَةِ لَعَلَّ ضَلَالٍ يَبْدُو بَعْدَ سَاعَتِ نَزْدِكِ بَانِيك قیام ساعه نزد یست انا انکه به حجت آن تصدیق ندارند بظهور آن میشناسند و انا انکه بایمان آورده اند و تصدیق کرده اند و ظهور آن میسرند و میدانند آن حق است باید واقع گردد آگاه شوند بدرسنه انا انکه در خصوص ظهور ساعه مجادله میکنند هر انچه در کراهی اند و از راه هدایت دورند بخدمت آنحضرت عرض کردم که معنی مجادله چیست فرمود اینست که میگویند قائم کی متولد شد و کدام شخص او را دیده در کدام مکان میباشد و کی ظهور خواهد کرد و هر این سخنان از راه تعجیل و تسلیت بامر خدا و از راه شک و ریب کردنست و در قصه الهی مدخلیت نمودنست و ایشان انا انکه در دنیا باز بانکار کرده اند و بدترین عاقبت کار برای کافران است عرض کردم که آیا برای ظهورش وقتی معین نیست یا مفضل من برای انوقت معین میکنم و ایشان بقیه من وقت نمی شود بدرسبتکه هر کس برای ظهور میدهد ما تعیین وقت نماید هر انچه با خدا در علم او شریک شده و ادعا نموده که من بر اسرار خدا مطلع گردیده ام و برای خدا هیچ سری نیست مگر انکه رسیده است یا این خلاق که در لقا ایشان معکوس از راه خدا اکراه شوند و از او کلبای او اعراض کنند و برای خدا هیچ خبری نیست مگر انکه در نزد ایشانست و خدا ان خبر را ایشان القا نکرده مگر انکه حجت خود را بر ایشان تمام نماید مفضل عرض کرد که ای مولای من ابتدای ظهور میدهد چگونه میشود فرمود یا مفضل یا استنباه حال ظهور میکند یا انکه امرش آشکار میشود بعد از ظهور و ذکرش در میان خلایق بلند و امرش ظاهر میگردد و بنام و کینه و نسبش ندا کرده میشود و ذکر نام و کینه و نسبش در زبانها و اهل حق و باطل و موافق و مخالف بسیار میشوند یا انکه با شناختن ایشان آنحضرت را حجت بر ایشان تمام میشود علاوه بر اینها برای خلایق حکایت کرده ایم و نشان داده ایم و کتب کثیره از برای ایشان بیان کرده ایم و گفته ایم که او همام و هم کینه رسول خداست و اینها را بیان نموده ایم یا انکه خلایق نگویند که با نام و نسب کینه او را شناخته ایم بخدمت او میگویند که هر انچه امر آنحضرت با ذکر شدن نام و نسب کینه در زبانها ایشان واضح و آشکار میگردد و حتی بعضی از ایشان برای بعضی دیگر همه اینها را ذکر میکنند برای انکه حجت بر ایشان لازم گردد تمام شود بعد از ان خدا بنعم او را ظاهر میکرد و انچه در قرآن مجید بر رسول خود وعده فرموده هُوَ الَّذِيْ اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰى وَ دِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ بَعْدَ خَدَائِعِمْ اَخْبَانِ خدا بیست که فرستاده خود را با هدایت و دین حق بیو خلایق فرستاد برای انکه او را بر همه دینهای باطل غالب گرداند هر چند که مشرکان از ناخوش میدادند مفضل عرض کرد که ای مولای من تاویل قول خدا بنعم لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ چیست فرمود که انمعنی قول خدا بنعم است و قائلو هم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله بَعْدَ بَاكَافِرَانِ به جنکند یا انکه فتنة در میان واقع نشود همه دین برای خدا باشد بخدمت او میگویند یا مفضل هر انچه اختلاف دینها و ملتها از میان برداشته میشود و همه دین یکی میباشد چنانکه خدا بنعم فرموده اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللَّهِ الْاِسْلَامُ بَعْدَ دِيْنِ دَر نَزْدِ خدا اسلام است و پس نیز فرمود وَ مِنْ بَيْنِ عِبْرِ الْاِسْلَامِ دِيْنَانِ فَلَنْ يَقْبَلَهُنَّ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ بَعْدَ هَر كِه عِبْر از اسلام دین دیگر بطلید هر انچه هر کس از او مقبول میشود وارد در زمانت از جمله زبانکارانست مفضل گوید که عرض کردم که ایستد من ایا دین پدران قائم که ابراهیم و نوح و موسی و محمد علیهم السلام باشند اسلام بود فرمود آری یا مفضل ان اسلام است نه غیر ان عرض کردم ای قای من ایا این مطلب در کتاب خدا باقیه فرموده از اول قرآن تا آخرش از این مضمون بسیار است از جمله اِنَّا اِٰهْلُ الْاِسْلَامِ و نیز از اینجمله قول خدا بنعم است مَلِكُ اَبْرٰهِيْمَ هُوَ تَمَامُ الْمَسْلُوْطِيْنَ و از جمله قول خدا بنعم است وَ رَقَصَ اَبْرٰهِيْمُ وَ اِسْمٰعِيْلُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مُسْلِمِيْنَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا اُمَّةٌ مُّسْلِمَةٌ لَكَ بَعْدَ مَا رَا اِيْحٰنَ بَكْنِ كِه بَوِ اسلام بیاوریم و از اولاد ما هم امت مسلمه خلق بکن و از اینجمله است قول خدا بنعم حَتّٰى اِذَا رَكَّ الْعَرْشُ قَالَا اَمَنْتُ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِيْ اَمَنْتُ بِهِ يٰ بَنُو اِسْرٰئِيْلَ وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ بَعْدَ نَاوَقْتِ عَرْشِ شدن او را در ناپت گفت که ایمان آوردم و تصدیق کردم باینکه معبودی نیست مگر آن خدا انکه بنی اسرائیل با و ایمان آورده اند و من از جمله مسلمانانم و در قصه سلیمان و د بلقیس فرموده اَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمٰنَ فِيْهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ بَعْدَ اِسْلَامِ بَر و در کار عالم اسلام آوردم و از این جمله قول عیسی است که گفت مَنْ اَنْصَارِیْ اِلٰی اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ مَخْنِ اَنْصَارُ اللَّهِ اَمْنَا يَا رَبِّهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّا مُسْلِمُوْنَ بَعْدَ عِیْسِ گفت که باران من در خصوص امر الهی گمانند حواریون گفتند که ما انصار و یاوران خداییم و بخدا ایمان آوردیم شاهد باش باینکه ما مسلمانیم و از این جمله قول خدا بنعم است وَلَوْ لَا سَلَّمَ مَثَرُ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا بَعْدَ اَنَّا انکه در آسمانها و زمینها بر او زمیند برای خدا اسلام آورده اند بعضی با صمیم قلب و بعضی با اکراه و از اینجمله قول خدا بنعم است اَمَنْتُ وَ رَقَصْتُ لَوْ لَمْ يَمُوجِدْنَا فِیْهَا عِزَّتِیْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ بَعْدَ دَوَابِجِ از مسلمانان بیشتر و از اهل بختانه بنافهم و از اینجمله قول خدا بنعم است

روایت مفصل در آیات طه و قاف

قُلُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا قَوْلَ خَدَائِعِ قَوْلِ لَا تَفْرَقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بَعَثَ يَكُونُ بَدَءُ بَعْدَ مَا نَزَلَ شَدَّ بَعْدَ
 اُورْدِمْ وَدَرْمَانِ بَعِثْ بَيْنَ فَرْقِ بَيْنَكَ دَارِمْ وَمَا بَاوِاسْلَامِ اُورْدِمْ وَازَا بَجَلِ قَوْلِ خَدَائِعِ قَوْلِ اَمْ كُنْ شَهْدَاءِ اذْ حَضَرَ بَعْقُولِ اَمْ
 تَاوُلِ اذْ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بَعَثَ اِبَا شَمَّا حَاضِرِ بَدَءُ رَوَقِنِكَ مَرْبِ بَعْقُولِ ۴ دَرْ رَسِيدِ وَحَالًا اَنَكْ مَا بَاوِاسْلَامِ اُورْدِمْ اِمِمْ عَرْضِ كَرْدِمْ
 دِ بِنَهَا چندانست ای سید من فرمود چهار و هر یک از آنها شریف است علیحدّه مفصل گوید عرض کردم که ای آقای من طایفه حجر مہاجر را یا
 مجوس نامیده شدند فرمود زیرا که ایشان در میان طائفه سران خود شان را مجوس بنوب نمودند و مجوس نام مرگ بوده و چون مرگ
 که این اتش پرستی را ادا خراج نمود داد عا نمودند که ادم و شیت که مقلب موهبته الله است نکاح مادران و خواهران و دختران خدا
 طایفه ها و سایر زنان را که نسبت بنا محمد بن ابراهیم کرد اند و ایشان ما امر کرده اند باینکه افتاب رهبریت که باشد باین
 نماز بگذاریم و برانماز ما وقت تعیین نموده اند و اینگونه سخنان بیهوش مکرر از او افترا بستی بخدا و ادم و شیت ۴ مفصل گوید عرض
 ای سید من وجه نامیدن قوم موسی ۴ بایهود چیست فرمود اینست که یهود بعبودیت هدایت یافته اند و خدا بعبودیت هدایت کرده
 مفریاد اِنَا هُدَاكَ بِكَ بَعَثَ لِي سَوِي تَوْهَدَا بِتِ بَانِمْ عَرْضِ كَرْدِمْ طَائِفَةُ نَضَارِ بَانِضَايِ اَزِ چیه راهست فرمود از شرف مُسْتَقْسَمِ
 رَعِي سَ فرمود مَنْ اَنْصَارُ اِلَى اللّٰهِ نَا اَخْوَابِ نَدَاوَتِ فرمود بَعَثَ بَارَانَ مِنْ رَحْنُوصِ نَكَلِفَا اَلْهُ كِيَا سَدِ حَوَارِ بِيْنِ كَفَنَدِ كَمَا بِيْمِ يَارِ سَ
 کنندگان خدا پس نامیدن ایشان بآنصار از جهت یاری کردن ایشان است بدین خدا مفصل گوید عرض کردم ای مولای من نامیدن طایفه
 ضائبان با صائبان از چیه راهست فرمود که صائبان بعبودیت میل کنند کاست ایشان هم میل کردند با اعتقاد اینکه انبیاء و رسل
 رَمَلَتْهَا وَشَرَفَتْهَا بَعَثَ اَنَدِ وَهَرِ چیه که انبیاء آوردند و خیر دادند و خیر داده اند لَعُو وَبَاطِلُسْتِ بَرِ اِشَانِ تَوْحِيدِ خَدَا وَنُبُوْتِ بِنَبَا
 ورسالت مرسلین و وصی بودن او صبا را انکار کرده اند بر ایشان با اعتقاد خود شان پیروی و بکتاب و پیغمبر اند و همه اهل عالم را معطل دانست
 مفصل از راه تعجب عرض کرد که سبحان الله این چه علم جلیل القدر است فرمود از یافصل از اشیعنا ما برسان تا اینکه در خصوص بن شک
 نکنند مفصل عرض کرد که ای سید من مهتكم در کدام سرزمین ظهور خواهد کرد فرمود که در وقت ظهورش چشم هیچ کس را دراز نیست و هر کس
 غیر از بن بگوید از آنکه نبیند مفصل عرض کرد که ای سید من ایام مهتكم در وقت ولادتش بدین می شود فرمود از در سال و نه ماه از او
 ولادتش که وقت صبح شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت باشد تا شب جمعه هشتم ماه ربیع الاول سال دویست و شصت
 هجری برای هر کس بدین میشود و از روز و زبست که پدرش در آن روز در شهر که در کنار دجله میباشد وفات میابد و آن شهر را مرد
 و ظالم و کراه که نامش جعفر و لقبش متوکل است بنا خواهد کرد و او متا کلت بعبودیت خورند لعنت خدا بر او باد و آن شهر است که بان سمن
 زای گویند و از نساء من زای است در سال دویست و شصت هر مؤمن که اهل حق است او را می بیند و هیچ اهل شک و ریب را نمی بیند و در
 آن امر و دین او نافذ و جاری میگردد و خود از آنجا غایب بنهان میشود و در حرم جدش رسول خدا نصرت میکند و نصرت بر او است و آن نام جانیست
 بکیمت مدینه ظاهر میشود و هر کس که خدا سعادتش کرامت فرمود آنحضرت را می بیند بعد از آن در روز آخر سال دویست و شصت و شصت
 غایب بنهان میشود و او را هیچ چشم نمی بیند تا وقتیکه همه چشمها او را می بینند بعبودیت ظهورش که همه چشمها در آن وقت او را می بینند
 مفصل گوید عرض کردم که ای سید من کجا با آنحضرت سمن میگویند و او با کجا سمن میگوید فرمود که با ملائکه و مؤمنان جن باوی هم کرد
 و امر و عیش و ثبات و ایمن و رکلا او بیرون می آید و در وقت غیبتش محمد بن بصری در صابر در خانه اش نشسته میباشد بعد از آن در مکه
 ظهور میکند با مفصل بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه کوبا آنحضرت را می بینم که داخل مکه شده در حالیکه لباسها رسول خدا در بر و عمامه
 رزدی بر سر کرده و کفشهای پنبه دار رسول خدا بپاهاش پوشیده و عصا بپاهاش گرفته در پیش چند راس بزرگ میزند و اینک آنها
 را نیز یکی بیت الله مبرسانند و آنجا احد میباشد که او را بشناسد و او در صورت جوانی ظهور میکند مفصل گفت که ای سید من آیا آنحضرت
 بر میگردد جوان میشود یا اینکه بحالت پیری ظهور میکند فرمود سبحان الله یا این را کی میدانند بعبودیت انرا کی میدانند بلکه در هر وقت که امر
 خدا بعبودیت که باور رسید با هر کیفیت و صورتی که میخواهد ظاهر میشود مفصل عرض کرد که ای سید من از کدام مکان و چگونه ظهور میکند فرمود
 یا مفصل آنها ظاهر میشود و نهایت بیت الله میباشد و آنها داخل کعبه شود و شیت او میباشد در حالیکه آنهاست و قیامت شب را یک گردید
 و خلائق بخواب رفتند جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه بخدمت آنحضرت نازل میشوند جبرئیل بخدا متش عرض میکند که ای سید من سخت مقبول گما
 است و احوال آنحضرت دست مبارکش را بر و مبارکش میکشد و میکوبد الحمد لله الذی صدقنا وعد و اورشنا الارض نقبؤ من الجنة حيث نشاء
 فَنِعْمَ اَجْرُ الْعَامِلِينَ بَعَثَ حَمْدُ بَادِ مَرْدِ اَبْرَ اَكْ وَعَدُ خُودِ رَا صَانِ كَرْدَانِدِ و ما از زمین وارث نمود و در هر جای بخت که بخواهم منزل میکنم
 پس چه خوب است اجر و جزای عمل کنندگان پس در میان رکن و مقام میباشد و با و از بلند صدا میکند و میگوید که ای جماعت نبیا و خاصا
 من و ای ائمه خدا باین ایشان را پیش از ظهورم در روی زمین برای حضرت و یار من ذخیره گذاشته با صمیم قلب اطاعت نبرد من ایندی



صد آنحضرت در شرف و غریب بین بندگان در حال آنکه بعضی ایشان در محراب عبادت و بعضی دیگر در میان رنج و آزار میباشند هر یک در یک
 صد کردن صد او را میشوند و دعوتش را قبول نموده رو به سمت دین میکنند و زمانی برایشان نمیکند مگر بقدر نگاه کردن چشم اندک
 هر ایشان در میان رکن و مقام در پیش رویش حاضر میشوند در آنحال خداوند کردگار امر میفرماید نوری سنون و آواز زمین تا آسمان گشت
 میشود و بسبب آن همه مؤمنان در روز زمین روشنائی اخذ میکنند و نور از آن همه مؤمنان که در آن درون خانه ها خودشان اند میسر
 در طایفه ایشان بسبب آن شادان میباشند و ایشان نمیدانند که قائم ما اهل بیت ظهور کرده بعد از آن صبح میکنند در حالتیکه در پیشرو آنحضرت
 ایستاده میباشند ایشان سبب و سبزه نغمه مؤمن میباشند بقدر اصحاب رسول خدا در جنب بدر مفضل عرض کرد که ای ابا ان هفت
 د و نفر مرد که با امام حسین شربت شهادت نوشیده اند یا اصحاب یا تم ظهور میکنند و فرمود از ایشان امام حسین ۴ در حال آنکه علامه نبی
 در سر گذاشته باد و آنزده نفر از مؤمن از شجره طی ظهور میکنند ۴ بن عرض کرد که ای قائم من ابا امام حسین ۴ پیش از قیام و ظهور قائم ۴
 بیعت میکنند فرمود نه با مفضل زیرا که هر بیعتی که پیش از ظهور قائم ۴ منعقد میشود بیعت کفر و فتنان و خدعه است خدا بیعت کند
 و بیعت کرده شده لعنت بلکه با مفضل قائم ۴ پشت بکعبه داده دست مبارکش را دراز میکند ستم مانند افتاب و شرف و نورانی میباشد
 میفرماید که این دست خداست و از جانب خداست و با امر خداست بعد از آن این آیه کریمه را تلاوت میفرماید **إِنَّ الدِّينَ بِلَا بَعْوَتِكَ إِنَّمَا بِلَا بَعْوَتِ**
اللَّهِ بَدَاةُ فَوْقَ الْإِدْبَارِ فَمَنْ نَكَتَ فَإِنَّمَا نَكَتَ عَلَى نَفْسِهِ آن بقیه بدرستیکه انا که بتو بیعت میکنند اینست جز این نیست و حقیقت بخدا بیعت
 کرده اند دست خدا در بالای سر ایشان است پس هر که بغیر ایشان کند ضرر بر نفس خود زده و اول کسی که دست مبارک آنحضرت را میبوسد سبب
 میباشد بعد از آن با آنحضرت بیعت میکنند بعد از او ملائکه و نجباء و جن و بعد از ایشان نفیاء میکنند و اهل مکه با و از بلند صدای میباشند
 و میگویند که امروز کسبت کرد و پیش بخت الله است و این جماعت کسانند که در نزد اویند و چوین این علامت و معجزه که امشب بدیم و حال
 آنکه ناخال مانند آن دیده شده پس بعضی از ایشان بعضی دیگر گویند که امروز همان صاحب بنهاست و بعضی از ایشان بعضی دیگر گویند که نگاه
 کنند و ببینند که بیکر از این جماعت که در نزد اویند میباشند ایشان گویند که هیچ یک از ایشان نمی شناسیم مگر چهار نفر از اهل مدینه
 ایشان فلان و فلان اند و نامهای ایشان را می شناسند و این قضیه در اول طلوع افتاب این روز واقع میشود و قیقه که در آمدن روز روشن کرد بد
 صد آنگاه از جرم افتاب باز بان عربی ضعیف بنوعی که اهل آسمانها و زمینها از او میشوند خلا یافتند میباشند که این جماعت خلا یافتند
 مهکال محمد است و او را با نام جدش رسول خدام مینامند و کینه او را هم ذکر میکنند و او را با امام حسن عسکری و امام علی نقی با امام حسین
 علیهم السلام نسبت میدهند و میگویند که با و کینه نایع شود تا اینکه هدایت یابند و با مرش مخالفت نکنند که گمراه میشوند و آنحال اول
 کسان که دست مبارک آنحضرت را میبوسند ملائکه میباشند بعد از ایشان جن بعد از آن نفیاء دست مبارکش را میبوسند و گویند که
 شنیدیم و اطاعت کردیم و از خلافتی هیچ شنوند نمیماند مگر اینکه این نذر را میشوند و خلافت از اهل بیابان و اهل بلد و اهل دربار و
 آورند و بعضی با بعضی دیگر سخن میگویند و بعضی از بعضی دیگر اینچنین که با گوشه های خود شنیدند میگویند که این چه نادان بود که شنیدیم
 که افتاب بغروب نزدیک شد خدا میکند که اگر و خلافت پروردگار شما در وادی یابن که از سر زمین فلسطین است ظهور نموده او عیسی
 بن عیسی امویست از اولاد بنی بنی معوی به او بیعت کنند تا اینکه هدایت یابند و با و مخالفت نورزد که گمراه میشوند در آنحال ملائکه
 و جن و نفیاء سخن او را بر او میگویند و او را تکذیب میکنند و با و میگویند که سخت راست شنیدیم و اطاعت نکردیم در آنحال هیچ شکال
 و اهل بیت و منافق و کافر نمیماند مگر اینکه بسبب آن در دین گمراه میباشند و اقای ما قائم ۴ پشت بکعبه دهد و میفرماید که اگر و خلافت
 خلافتی آگاه شود هر که میخواهد که بادم ۴ و شبست نگاه کند هر این من ادم و شبست ۴ بقیه در آنخلان و اوصاف و هر که میخواهد که بنوح
 و پسرش سام نگاه کند هر این من نوح و سام آگاه شود هر که میخواهد که با برهم و اسمعیل نگاه کند هر این من ابرهم و اسمعیل و هر
 که میخواهد که موسی و هارون نگاه کند هر این من موسی و هارون آگاه شود هر که میخواهد که یحیی و زکریا نگاه کند هر این من علی
 و شمعون آگاه شود هر که میخواهد که محمد و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نگاه کند هر این من محمد و علی امیر المؤمنین علیهما السلام آگاه
 شود هر که میخواهد که حسین و حنین علیهما السلام نگاه کند هر این من حسن و حسین ۴ آگاه شود هر که میخواهد که با ائمه که از اولاد
 حسین اند نگاه کند هر این من ائمه علیهم السلام و خواهش مرا اجابت نمایند و قبول کنند بد رستیکه شما خبر میدهم پاره چیزها را که به
 شما خبر داده شد و این چیزها که خبر داده شد و هر که کتابهای و صحف خدا را خوانده از من بشنود بعد از آن بخواند صحیفه خدا به
 ادم و شبست نازل گردانند ابتدا میماند در آنجا ادم و شبست که مقلب همینه الله است گویند که بخدا سوگند یاد میکنم هر این صحیفه
 حق است که آنحضرت میخواند هر این با موخت پاره چیزها را که در آن صحیفه ندانستیم بودیم و چیزها را که بما مخفی ماند بود و این چیزها
 را که از آن صحیفه سقط شده و تبدیل و تحریف گردیده بود بعد از آن صحیفه نوح و ابرهم و نوری و انجیل و زبور را میخواند پس اهل یهود و

روای مفصل در ایام ظهور قائم

اهل انجیل و اهل زبور گویند که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه اینست حق صحت نوح و ابراهیم که ازان اصلا سخط نشد و بتبدیل و تحریف
 بنا فرمود بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه اینست توره و جامعه و زبور و تمام و انجیل کامل و اینها چند برابری کتابها نیست که ما خواندیم ایم بعد
 ان قرآن را تلاوت میفرماید آنکه مسلمانان گویند که بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه اینست انقرآن حق که خدا بنعم محمد صلی الله علیه و آله نازل
 گردانیده و ازان هرگز ابریا کلمه انداخته نشد و بتبدیل و تحریف و ان واقع نکند بقدر ازان دایره الارض در میان رکن و مقام ظاهر میشود
 و بپروای و پیشانی مؤمن مؤمن می شود و بر پیشانی کافر کافر بعد از ان مردی که در پیش و پشت و پشت و پیشین بر گردانیده شده بنزد
 حضرت میاید و در پشتش میایستد عرض میکند که ای سید من مرده او رده ام ملکی از ملائکه بمن امر کرد که بخیر مت نویسم و مرده هلاک
 شدن لشکر سفاک را در ریداء بخندمت منامم انحضرت میفرماید که قصه خود و قصه برادر تو را بیان کن ای مرد که بد که من و برادر دم در
 لشکر نیفتا بودیم و نما لکرا از دشمنان باغداد مترا بکردیم و انهارا خراب کردیم و سینه را خراب کردیم منبر رسول خدا را در میدان
 شکستیم و اسیرهای ما بیدار رسول خدا فخر انداختند و از انجا بیرون آمدیم در حالیکه سبب هزار نفر بودیم و اراد خراب نمودن
 الله و قتل اهل مکه داشتیم و قتی که بیدار رسیدیم در آخر شب در انجا منزل کردیم ناگاه صبح کننده صبح کرد که ای بیدار این قوم شکست
 را هلال کردن در انحال زمین شکافته شد ایشان را فرو برد بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه ازان ارد و عقاب شرعی هم باقی نماند و ان در میان
 است که زانوی شر را میبندند بر هیچ چیز ازان باقی نماند مگر من و برادر دم ناگاه دیدم که ملکی سیله بر و نمازده رو بهای طایه پشت برکت
 پنا که می بیند بعد از ان انملاب بر برادر دم گفت که ای نذر یعنی ای ترساننده ای بر تو بروید مشق نزد سفاک ملعون و او را با ظهرو رهنمود
 ال محمد برسان و باو بگو که خدا بنعم لشکر ترا در ریداء هلال گردانید بعد از ان بمن گفت که ای پیشین مرده دهند برود و مکه نبرد
 موقت و مرده هلال شدن ظالمان را باو برسان و باد ست و توبه کن که توبه انرا قبول خواهد کرد پس قائم دست مبارکش را بر د
 و می میکند رویش بر میگرد و راست میشود چنانکه اول بوده و او باحضرت بیعت میکند و در خدمت میباید مفضل عرض کرد که
 ای سید من ایام ملائکه و جن در نظر خلافت اشکار میشود فرمود با مفضل بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه ایشان اشکار میشوند و با ان
 حضرت سخن میگویند چنانچه مرد با خدمتکاران و اهل و عیال خود سخن میگوید مفضل گوید که عرض کردم ای سید من ایام ملائکه و جن
 با انحضرت باطراف و اکناف عالم میروند فرمود ای با مفضل بخدا سوگند یاد میکنم و ایشان را در ارض هجره که در میان نجف و کوفه است
 فرود میایند و عدد اصحاب را نوقت از ملائکه چهل و شش هزار و از جن شش هزار نفر میایند و در روایت دیگر چنین است که از جن
 هم بقدر ملئکه میباشند و با ایشان خدا بنعم یا انحضرت باری میکند مفضل عرض کرد که ای قای من انحضرت نسبت با اهل مکه چکار میکنید
 فرمود که انرا بر هم میزنند و ازان باقی نمیکند و مکران پایه های را که عبارتست از اول خانه که در مکه در عمادام برای خلافت ساخته شده و با
 نمیکند و مکرانند و پوارها را که بر هم و اسمعیل در بالا ان پایها بنا کردند و هزاران دینار از انرا بکند و بر آنکه انرا پیغمبر باو جبه پیغمبر
 بنا کرده بعد از ان از انجا که خدا میخواهد بنا میکند و انرا ظالمان را در مکه و مدینه عراق و سایر اقالیم بر هم میزنند و خراب میکنند و مسجد
 کوفه را خراب گردانند و مانند اولش میسازد و قصر عینق را خراب کند ملعون است کسی که انرا ساخته مفضل عرض کرد که
 ای سید من ای توطن انحضرت در مکه میباشد فرمود نه با مفضل بلکه مرد بر از اهل بیت خود را انجا نایب گذارد و قتی که میرود از انجا اهل
 انجا بر سر نایب میخیزد و او را میکشند پس انحضرت بسوء ایشان بر میگرد و ایشان با ذلت و خواری و فروتنی بنزد انحضرت میایند در حالیکه
 کریم داری میکنند و میکنند که انهم که ال محمد توبه کردیم انحضرت با ایشان موعظه و نصیحت میکند و ایشان را میبازند و از انجا ایشان
 مرد برادر انجا نایب خاک میکند بعد از ان بیرون میرود اهل انجا بر سر او هم و بنحیه بقتل میبرسانند چون انجنرا انحضرت میرسد با انان خود
 با از جن و بنساء بسوء ایشان بر میگرداند و میفرماید که بر گردید و از اهل مکه حد بر آنکه نگذارید مگر که و اگر ایمان بیارید و اگر نمی
 بود رجعت بر گرد کار شما که همه اشیا را فرار گرفته و انهم عبارتست از من هر آنکه بسوء ایشان بر میکشتم زیرا که ایشان قطع کردند
 همه عذر ها را که در میان خود شان و خدا و در میان من و ایشان بود پس از ان انحضرت بسوء ایشان بر میگرداند و ایشان را بقتل میبرسانند
 بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه از صد نفر که ساله نمیدانند چنین است بخدا سوگند یاد میکنم بلکه از هزار نفر که ساله نمیدانند مفضل که
 عرض کردم ای سید من خانه مکه و محل حبست مؤمنان در کجا میباشد فرمود پائین تخت کوفه و مجلس حکم مسجد جامع کوفه و بیت المال و
 محل قتل اموال و غنیمت مسلمانان مسجد سهله و خلوتگاهش صفا و سکوهای سفید میباشد که در اطراف دو غره واقع شده و ان
 دو بنای مشهورند مفضل گوید عرض کرد که ایام ملائکه و جن مؤمنان در کوفه میباشند فرمود ای بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه هیچ مرده
 نمیدانند مگر اینکه در انجا با احوال از میباشند هر آنکه صفت و صفت که بقدر حوله انرا سبب باشد بد و هزار در غم میرسد و هر آنکه بپا
 از خلافت دوست میدارند که در وجب زمین از سر زمین سیع بیک بیلا بخزند و سیع محال است از خالان همان و سواد کوفه بعد

۷
 ایشان را با حکمت و
 موعظه حسنه عفو
 می نماید پس ایشان
 کردن بر بصره امان
 میکنند و در انحال
 مردی را از اهل بیت
 خود در مکه نایب
 گذارد و از انجا بیرون
 شد و اراده مدینه
 میکند مفضل عرض
 کرد که ای سید من ابا
 انحضرت نسبت با
 کار میکند فرمود که

روایت مفصل در آیات ظهور قائم

اینجا در بیان مفصل عمر و بنی اسرائیل در آیه بعد از آن قائم

پنجاد و چهار میل راه میباشد و قصرهای آن هشتاد و یک مایه معلی میشود و کربلائی معلی مقامی میباشد که ملائکه و مؤمنان در آنجا آمد
رفت و زرد میکنند و برای آن شان بلند میباشد و در آنجا چنان برکت و مفاوژد که اگر مؤمن در آنجا بایستد و برورد کار خود
را بیک دفعه بخواند هزاران بار بگوید یا اعطا میفرماید بعد از آن آنحضرت ایه کشیده فرمود یا مفضل بفرماید و ای زمین بر یکدیگر
نفاخ نموند و کعبه بیت الله الحرام سبغ کربلا نفاخ نمود و در آنحال از جانب باب الازباب حی رسید که ای کعبه ساکت باش و بر کربلا نفاخ
تغوی مکن زیرا که در آنجا هست بقیعه مبارکه موسی در آنجا سحر ندانده شد و در آنجا است آن ربوبه یعنی نلی که حضرت مریم و عیسی در آنجا
حارث کردند و در آنجا است اندولاب که سر مبارک امام حسین در آن نشسته کرد و در آن بقیعه مریم ۴ عیسی را بعد از ولادت نشسته
و مریم غسل ولادت را در آنجا کرد و آنجا بهترین بقیعه است که رسول خدام از آنجا بمغراج بالا رفت و در آنجا برای شبعه مانا ظهور قائم
بجای آورد فرمود بمده بنه جدم رسول خدام و قی که با آنجا وارد میشود برای او مرتبه و مقام عجیب ظاهر میگردد که سبب آن مؤمنان را
و کافران را خواری ظاهر میشود مفضل عرض کرد که ای سید من انمرتبه و مقام عجیب چیست فرمود که آنحضرت بقبر رسول خدا میرسد و
فرماید که ای کعبه و خلایق ایا این قبر رسول است عرض میکنند که آری ای محمد ال محمد بعد از آن میرسد که با جدم رسول خدام در قبر بکشد
در جوابش گویند که در هم صحبت و هم خوابه او که ابوبکر و عمر باشند آنحضرت با وجود آنکه ایشان را میشناسد از خلایق میرسد و حال آنکه
که هر خلایق میشوند که ابوبکر و عمر بکشد و چگونه شد که از میان خلایق ایند و نفرد و نفرد جدم رسول خدا مدخون گردیدند و گاه
که ایند و نفرد که در آنجا مدخون شد اند و عزرا ابوبکر و عمر باشند ایشان گویند که ای محمد ال محمد صلی الله علیه و آله از ایشان که دیگر در آنجا نیست ایشان
ایجاد فن شده اند زیرا که خلیفه رسول الله و پدران زنان او بودند آنحضرت میفرماید که ایا در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد
گویند که ما با صفت شان میشناسیم و هم خوابه جدت عزرا ایشان نیست باز آنحضرت میفرماید که ایا در میان شما کسی هست که عزرا
اینها بگوید یا در خصوص ایشان شک کند در جوابش گویند که چنین کسی نیست پس آنحضرت بیرون آوردن ایشان را از قبر تا سر روز قیامت
میکند و این خبر در میان خلق منتشر میشود بعد از آن میگوید با آنجا حاضر میشود و دیوارها از رو و قیامت و نفر بر میدارد و بی بقاء خود
فرماید که قبرها ایشان را بشکافند و ایشان را جستجو و تحقیق کنند پس یاد سنه های خود جستجو کرده ایشان را بیرون مفاوژند در حالیکه
مانند آسمان چنان شان نروازه اند و میسید اند و تغییر نیافته اند و کفها ایشان را از بدنهایشان در مفاوژند و امر میفرماید ایشان را بیا
درخت خشک و پوسیده بالا میرند و بدار میکشد و در آنحال اندرخت سبز و خرم شده بول مفاوژد و شاخهایش دراز میشود چون دانه
ایشان ظاهر شود و آنکه نسبت باهل حق شکاکند این قصه را مشاهده میکنند گویند بخدا سوگند یاد میکنم هرگز این بخت شرافت و رفعت
درست که برای ایشان الان مشاهده کردیم هرگز این بخت و دوستی ایشان نبر شدیم و هر کس بقدر حجت ارجمت اند و نفرد در لثنه ایشان
باشد اظهار میکند و نیز ایشان حاضر میشود و ایشان دوستی دارند و ایشان مغفون و فریفته میشوند و مژگانی هم ندانند
که هر که ایند و صحابه و هم خوابه رسول خدام را دوست میدارد در یک سمت بایستد و در آنحال خلایق و کروه میشوند بیکه دوستداران
و دیگر بیکه نبرته کنند و بزار شوند از ایشان در آن اشامه که بد و سنان ایشان میفرماید بفرمایند بفرمایند بفرمایند بفرمایند بفرمایند بفرمایند
ای محمد ال رسول خدا ماد رو قی که ندانند بودیم که این چنین قربی منزلی برای ایشان در نزد خدا هست از ایشان بفرمایند بفرمایند بفرمایند بفرمایند بفرمایند
چگونه میشود که حالا از ایشان بزار شویم و حال اینگونه فضیلت و کرامت را از ایشان مشاهده کردیم و در آنحال بدیم از ایشان انچه بزار که
بدیم یعنی بدنهای ایشان را نروازه بدیم درخت خشک که از برکت ایشان سبز و خرم گردید بلکه بخدا سوگند یاد میکنم هرگز این بخت و رفعت
آنرا که بتو ایمان آورده اند و بایشان ایمان مفاوژند و از کسی که ایشان بدار کشید و از قبر بیرون آورد و در حق ایشان کرد انچه بزار که
بزار شویم چون میگوید این سخنان را از ایشان میشود بیاد سبب امر میفرماید با بزار ایشان مفاوژد ایشان را مانند بیخهای پوسیده
خرما میکنند بعد از آن میفرماید ایشان را از دریا بیرون مفاوژند و باذن خدا نام ایشان را زنده میکند و امر میفرماید خلایق هر
جمع میشوند بعد از آن کرد ها اند و نفر را در عهد و اوان و هر عصر و زمان برای ایشان قصه و حکایت میکنند حتی قصه کشنده شدن
هابیل میرادم را و جمع نمودن ایش را برای سوزاندن ابراهیم و انداختن یوسف را و بچاه و حبس یونس را و دشمنی مانا و قتل عیسی را
بدار کشیدن عیسی و عذاب ایدام جرجین و ذابال علیه السلام و زدن سلمان فارسی را و ایش سوزند را در خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام برای سوزاندن ایشان و تازیانه زدن را بدست صد بفر کبر فاطمه زهرا و صدمه و تکان زدن را بر شکم او و سقط کردنش بر پیش
محسن را و زهر خوراندن بانام حسن علیه و کشتن امام حسین را و بریدن سرهای اطفال و عمو زادگان و بزاران آنحضرت را و اسپر نمودن
ذو رسول خدا و ریختن خونهای محمد را و هر خونی که ریخته گردید و هر فرجی بطریق حرام و طایع کرده شده و هر جنایت و فواحش و معصیت
و ظلم و جور که از عهد آدم تا قیام قائم از خلایق صادر شده همه را می شمارد و بگردنهای ابوبکر و عمر ثابت و لازم میکند و اند

همان افراد و اعتراف میکنند بعد از آن حضرت امر میفرماید مادمعای منظره آنکه که در آنجا حاضر میشدند از ایشان میگرفتند بعد از آن باز آن
 را در بالای همان درخت بدار میکنند و با آن میفرمایند تا آنکه ایشان را با آن درخت میسوزانند بعد از آن بپا میفرمایند و اگر نشان را بر
 دریاها میپاشد مفضل عرض کرد که ای سید من این عذاب عذابی است که در دنیا نیست فرمود و بهشت را مفضل بپاشد و میگویند بعد از آن
 ایشان زنده گردانند و میشود و سید اکر بنی رسول خدام و سید بنی اکر امیر این زمین و قاضی و حاکم و سید بنی رسول و سید بنی رسول
 که اینانی کامل و هر کافری که کفرش در مرتبه کامل باشد حاضر میشوند و از ایشان برای خودشان قصاص و انتقام میگیرند بنوعیکه در هر شب
 روز هزار بار کشته و زنده میشوند تا وقتی که خدا خواست باشد بنده حضرت متوجه گوید که در میان این و قباچ بر زمین میگوید و وجود این
 اکثر اینها پیش از تولد ایشان واقع شده است که طایفه ای همانا نوری از نوری و اینست که در مقابل ظلمت که ظلمت ان نور است چنانکه فرموده
 وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ و بعبارة دیگر چیزی خلق کرد و در راه آن شری و بعبارة دیگر چیزی خلق کرد و در مقابل این که ظلمت غلبه بر نور را
 نماید و خبیث را از طیب و بد را از نیکان سوا جدا کرد و از نیکان را از نیکان جدا کرد و از نیکان را از نیکان جدا کرد و از نیکان را از نیکان جدا کرد و از نیکان را از نیکان جدا کرد
 اینکه هر طایفه که در مقابل نور است یا هر طایفه که در مقابل محض است و قوت و ضعف با آن برابر است و نور که اگر آن ظلمت چنان باشد که در
 اول و حله در مقابل آن نور مضمحل و مغلوب شود باز معامله امتحان با تمام نمیشود و شکست هم در این باب نیست که نور قوی تر از نور کفار که خدا
 کرد کار فرید نور بال محمد و علی علیهما السلام است زیرا که از اول بنی نبوت که خدا فرید بنی نبوت که از اول خود فرمود اول ما خلق الله
 نور یعنی اول چیزی که خداوند کرد کار فرید نور منست و هر چه که بعد از آن میسر شد و نور است از آنکه از اول نور است پس نور
 و بزرگوار از انوار سایر اینها و احصای قوی تر است زیرا که بنی نبوت از اول است و نور از اول است و نور از اول است و نور از اول است و نور از اول است
 و عمر است پس بر حکم مقدمه سابقه لازم آید که ظلمت است و نور از اول است و نور از اول است و نور از اول است و نور از اول است و نور از اول است
 عمر را خورد از اینجهت گفته شده این کان الی بلین اعوی کلهم فانک یا عمر اعمویک شیطانا یعنی ابلین هر خلافی را که کرده و با ایشان فریب داده
 تو ای عمر شیطان را که راه کردی و با و فریب دادی پس ظلمت مانند و نور از ظاهر است و با ایشان است زیرا که این ظلمت در مقابل نور بال محمد و علی علیهما
 و نور ایشان از سایر انوار قوی تر هم چنین طایفه که در مقابل است باید از سایر طایفه ها قوی تر باشد زیرا که این طایفه باید در قوت و ضعف با آن
 نور منافی شود پس این ظلمت اصل و منشأ سایر طایفه ها است و چونکه این مقدمه را از مقدمه نمودیم گوئیم که چنانکه بعبارة دیگر اینها و شهدا و صلحا
 و صدیقین و مؤمنین در اعمال فیض امداد و اعانت از ان نور بال عابد میگردند و هم چنین بر همه کافران و منافقان و فاسقان و سایر اشخاص
 در اعمال شر امداد و اعانت از ان طایفه خبیث و نابال میگردند پس ان طایفه خبیث را در هر معاصی و قباچ که در عالم واقع شده و خواهد شد و خبیث
 هست چنانکه ابی و افه و ابی با بنی ناطق است الله ولی الذین امنوا فخرجهم من الظلمات الى النور والذین كفروا اولیاءهم الخ انور الخ
 یعنی خدا بنی و ولی است که ایمان آورده اند ایشان را از ظلمت بنور بیرون میاورد و آنکه کفر شدند اولیاء ایشان از بنی ناطق است انور الخ
 بنی ایشان از نور بنی ظلمت بیرون میاورد ایشان را در جهان که در اینجا خلق خواهند شد و تحقیق بنده حضرت متوجه گوید که در این معاصی و قباچ
 از فیض امداد معان علوم و اسرار اعنی ائمة اطهار صلوات الله علیهم است و اولیاء علیهم الرضیة در مقام ترجیح این مدعی ذکر نموده که الزام
 معاصی و قباچ که بعد از این دو نفر در عالم واقع شده بر ایشان از ان راه است که ایشان بمنع کردن از سایر المؤمنین از عواید خود و دفع نمودن این
 از مقام خلافت سبب کشند باینکه سایر ائمة مخفی و پنهان و مغلوب شدند و سلاطین جور تا بر زمان قائم بر دین این سبب گردید و این با
 کفر کافران و کفار اهلان و منق فاسقان گردید و اعمای بنی نبوت از قباچ و عواید که پیش از تولد ایشان است بر ذمه ایشان از بنی راه است که ایشان
 با قباچ راضی شده اند و هر که بگوید بگوید راضی شود مانند کسی که ان مرتکب شده بعد از آن باز در فقره با نچه که بنده حضرت متوجه نموده
 اشاره فرموده چنانکه گفته کرد و راضی است اینکه ارواح خبیثه ایشان را در عواید و قباچ از ایشانند و خبیث باشد چنانکه ارواح ائمة با ایشانند
 در اعمال خیر امداد و اعانت میگردند و در دفع بلیات از ایشان شفاعت می نمودند و از ان گفته که قطع نظر از اینها ممکن است که این کلام
 را بدین هیچ ناویل نمائیم که مثل ما شد قباچ عواید عالم بر ذمه ایشان ثابت خواهد شد یعنی ایشان در شهادت با اهل اشعیا بر اینند و برای
 مثل افعال عواید اشعیا از ان و نفع صادق و کرد و بعد از ان مقدمه نیست که در متوجه میشود و در میان این کوفه و نجف اشرف فرود میاید و اشعیا
 در انوقت که در خدمت مشی میباشند و چهل و شش هزار نفر از ماعک و مثل این مقدار از جن میباشند و نفع آتش سبب و سبب و نفع فرموده شد
 مفضل عرض کرد که ای قاضی ان زمان دار الفاسقین یعنی بعد از مکه میباشند فرمود در انوقت اندوا غضب و بسیار از فتنه ها از انرا ب
 میگردانند و در حالت جزایه با فیه میگذارند بر انجا و برکت که را بجا باشد از شریعت میاورد و از بدین دنیا که از مغرب فیه میبایند و در کلیه بزه و
 شریعتها که از دور و نزدیک با بخار و میاوردند خدا سوگند ای منکم هر انچه با نچه عذایه نازل میشود گونه گونه عذابها که مانند انها از انجا
 عالم را انهمای ان بسیار امانتگاه و کرد نفس هرگز نازل نشد و هر انچه با نچه عذایه نازل میشود که مانند انرا از انجا چشم ندید و هیچ کس نشنیده و

طوفان اهل انجا میشود مگر با شمشیر و ای بر کسی که در انجا برای خود مسکن قرار بدهد زیرا که هر که در انجا اقامت نماید در شقاوتش باقی
 بماند و هر که بیرون رود در رحمت خدا میباشد بخدا سوگند یاد میکنم هر انچه اسباب پیوسته برای اهل انجا چنان فراهم آید که گفته میشود
 که دنیا عیار دشت از انجا و بهشت بهشت مکر عمارتها و قصوران و حور العین بهشت مکر در انجا و ولدان مخلدون عیار دشت از دیران
 انجا و هر انچه چنان کان کرده میشود که خدا بنعم روزگرنندگان را قناعت نکرده مگر با اهل انجا و هر انچه در انجا افزایتن بخدا و رسول او و حکم
 کردن بخلاف احکام کتاب خدا و شهادت دروغ و شراب خور و مجور و خوردن خبائث و ریختن خونها بحد و افع میشود که در همه دنیا
 واقع نمیشد مگر کثر از انها بعد از ان خدا بنعم انجا را با این فتنها و لشکرها و بیدقها خراب میکرد و اند بنوعی که هر که در انجا گذر نماید
 گوید که بغداد در انجا نبوده بعد از ان حسنه و اوجا بهشت خوشتر و در سر زمین دلم خروج میکند و با و از قضیه صدا میفاید که ای اهل
 اجابت نمائید و قبول کنید دعوت کسی که خلائق بر غیبتش ناسف میشود و در اطراف ضریح حدیث رسول خدا ص را خواهد کرد در
 انحال با و اجابت میکنند خزینة هائی که در طائفانند و خزینة هائی که از طلا و نقره میکنند بلکه پاره مروانند که مانند پارها هستند بر آسبها
 سفید سوار شده و حرب هایدست گرفته میباشند و ظالمان را بقتل میرسانند تا وقتی که وارد کوفه میشود در حالیکه اگر روی زمین را
 از خبائث و جور ظالمان صاف و پاک گردانند میباشد و انجا برای خود نزول و مقام میگیرند بعد از ان خبر میدهد با اصحاب او میرسد
 انحال اصحاب حسنه با و گویند که ای پسر پیغمبر خدا کیست این مرد که در مملکت ما فرود آمد حسنه گوید بیاید بیرون برویم تا ببینیم که او کیست
 رضی الله عنه بخدا سوگند یاد میکنم هر انچه حسنه بخداست آنحضرت بیرون میرود و عرض میکند که اگر تو مهدی ال محمدی در کوفه عتبات رسول خدا
 و انکسر در رهش فاضل نام و عمامه اش سحاب نام و مایان بر بروج نام و اشترش غضبان نام و اشترش دلدل نام و اولاعش بعفور نام و اسمی
 پنجش بران نام و کو مصحف امیر المؤمنین ۴ در انحال ان حضرت اینها را بیرون میاورد و عصا را بر دارد و در بالای سنبل سخنی میبارد تا
 سبز شده شاخ و بره میاورد و عرض از نمودن این معجزه این میباشد که اصحاب حسنه فضیلت آنحضرت را بدانند تا اینکه با و بیعت نمایند
 در انحال حسنه از راه نجف با آنحضرت کوید الله اکبر دستش را دراز کن تا بیعت نمایم آنحضرت دست مبارکش را دراز کرده حسنه با لشکرش
 بیعت میکنند مگر چهل هزار نفر که صاحبان قرانها و مشهور بطائفة زیدیه اند ایشان بیعت نمیکند زیرا که میگویند حکایت رویانندن
 عصا مگر سحر عظیم در انحال هر دو لشکر هم با هم میجنگند و هر یک بطائفة که از بیعتش روگردانند اندر و میاورند و موافق
 نصیحت میکنند و ثانیة روز ایشان را بسوی حق میخواند پس ایشان غمی افزایند مگر طعنان و کفر را در انحال میفرماید تا همت ایشان را بقتل
 رسانند بعد از ان با اصحاب خویش میفرماید که قران هارا از ایشان بگیرد و بگذارد تا اینکه برای ایشان باعث حسرت گردد چنانکه انها را
 تبدیل و تحریف و تغییر کرده اند و احکام انها غلط نموده اند مفصل عرض کرد که ای مولای من با من هم که بعد از ان چه کار میکند فرمود که
 بالاسفیان لشکر د مشق میفرستد او را میگیرند و بالای صحفه سرشرا میبرند بعد از ان امام حسین ۴ باد و انزده هزار صدیق و
 د و نفر اصحاب خود که در کربلا معمل در خدمت رجوع بدینا میکنند تعجب باید نمود از رجعت نورانی و اشکاری آنحضرت بعد از ان صد
 اکبر امیر المؤمنین علی بر ابیطالب خروج میکند و چند رجعت اشرف برای آنحضرت رده میشود چهار سئون برای ان بر پا داشته میباشد
 و سئون در نجف و سئون در هجر و سئون در صنعاء و سئون در سر زمین مدینه کو با چراغهای انجمنه را میبینم که مانند آفتاب ماه تابان
 آسمان و زمین را منور گردانند اند در انوقت مصداق آیه متحقق میشود بوم ننجی السراب و نذهل کل مرضعة عما رضعت ناخر او به در
 روز عقاب و نبتها و چرخهای که در دلهای انها است امتحان کرده میشوند تا اینکه بنکه و بک انها ظاهر شود و از هر یک تمیز نمایند و جدا
 شوند و همه زنهای شردهنه از شدت هول از روز از بچه های غافل میشوند بعد از ان سید اکبر رسول خدا ص با انصار و مهاجرین خود با
 انانکه با و ایمان آورده و او را تصدیق کرده و در جهاد در خدمت او شهید شده اند ظهور میکند و احضار کرده میشوند انانکه آنحضرت
 تکذیب کرد اند و انانکه در حق بودنش شک نموده اند و انانکه فرمایش او را بر او برگردانده اند و انانکه در حق وی گفته اند که او ساحر
 و کاهن و دیوانه و باهول نفس خود سخن گویند است و انانکه با آنحضرت محاربه و مقاتله کرده اند پس همه ایشان احضار میکنند برای اینکه
 از ایشان با حق و راستی قصاص انتقام گرفته شود در عوض کارها بیکه از وقت بعثت رسول خدا تا زمان محمد ۴ در عصر هر یک از ان
 ۴ کرده اند جز داده میشوند در انوقت تاویل این آیه بعرضه ظهور مییوندد وَ زَيِّدَانِ مِّنْ عَلَى الدِّبْرِ اسْتَضِيْعُوَانِ فِي الْأَرْضِ وَ
 بَجَعَلَهُمُ الْأُمَمَةَ وَ بَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ بَكُنْ لَّهُمُ فِي الْأَرْضِ وَ زَيِّتُ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودُهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ یعنی
 میخواهم که منت گذارم بر کسانیکه ضعیف شده شدند ایشانرا ائمه و وارثان روی زمین قرار بدهم و برای ایشان در روی زمین
 تمکین و مدرت بدهم و بنمایم از دست ایشان فرعون و هامان و لشکرها ایشان عذای را که از ان میترسند و حذر میکنند مفصل عرض
 کرد ای سید من فرعون و هامان که مانند فرمود ابو بکر و عمر مفصل عرض کرد که ای سید من ابا رسول خدا ص و امیر المؤمنین علیه السلام با

روایت مفصل در ایام طه و قائم

۲۹۳

امپاشند فرمود که ایشان ناچارند از اینکه بروی زمین قدم بگذارند ازینکه بجا سوگند یاد میکنم هرآنکه در ایام طه و قائم که بدینا احاطه کرده بمورد میرود ظاهر اینست که مراد از آنکه قاضی بخدا سوگند یاد میکنم هرآنکه ظلمات و قعر دریاها را میگردند هیچ مکانی نیست که خدا را مگر با نجافتم میگردانند و بدین خدا را در اینجا برپا میدارند بعد از آن که با ما جماعت امر را نگاه میکنم و خود ما را محبتیم که در پیشروی رسول خدا ایستاده بان حضرت شکایت میکنم که بعد از ثوابت ما را نکند بب نمودند و حکم ما را بر روی ما بر گردانیدند و بر ما دشنام دادند و لعنت کردند و ما را بقتل رسانیدند و خلفاء جور برای نظم امورات خود ما را از مکه و مدینه بیای تحت خودشان بردند و یارها را بستیم حبس کردند بقتل رسانیدند در آنحال رسول خدا صلی الله علیه و آله کرب میبکند و مفر ما بدای پسران من هیچ ادب و از او به شما نرسید است مگر اینکه مانندان پیش از شما بجای شما رسیده بعد از آن فاطمه شروع کرده از ابوبکر و عمر شکایت میکند و میگوید که من ادب و از او رسانیدند و فدا را از من عصب کرده گرفتند و در مجلسی که مهاجر و انصار جمع شده بودند نزد ابوبکر و عمر رفتم و در این خصوص با ایشان گفتگو کردم و سخن را بر من رد نمودند که جماعت پیغمبر مرث میگذارند و من قول زکریا و یحیی علی نبینا و علیهم السلام را و قصه سلمان را و برای ایشان حجت و دلیل آوردم **محرر گوید** که قول زکریا چنانکه خدا بنعم حکایت نموده اینست **فَقِيلَ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ لَبَّائًا يَرَتُّنِي** و **يَرَتُّنِي مِنَ الْبَعْقُوبِ** یعنی پروردگار از قدرت کامله خود پسر من کرامت فرماتا اینکه از من و آل یعقوب مرث برد و قصه سلمان اینست چنانکه خدا بنعم مفر ما بد و مرث سلمان را داد و سلمان بداد و ارشاد کرد پس فاطمه علیها السلام با این دو ابوبکر و عمر حجت گرفت و گفت که شما میگوئید که پسران ما را خود مرث میگذارند پس این دو ابوبکر و عمر جواب میگویند بعد از آن فاطمه میگوید که عمر من گفت که در از آن قبایله را که پدرت در خصوص فدا برای تو نوشته قبایله را و آوردم آنرا از من گرفت و در پیش مهاجرین و انصار و سائر عرب کثود و بران تف انداخت و آن را باره باره کرد در آنحال کربستم و اندوهناک و کرم بکنان در کرک هوا نبرد قبر تو امدم در حالیکه از گرمی هوا مضطرب گردیدم و بخدا شکر و بتواستغاثه نمودم و پناه آوردم و بقول رقیه دختر صفی متمثل شده گفتم **فَدَكَارَ بَعْدَكَ اَبْنَاءُ جَنَّتِهِ لَوْ كُنْتُ شَاهِدًا هَالِكًا لَكُنْتُ لَكُمُ اَنَا فَدَاكَ اَهْلَكَ فَاشْهَدْهُمْ فَقَدَلِمْوْا اَبَدَتْ رِجَالُ لَنَا قُحُوْى صَدُوْرِهِمْ وَحَاكَ دُوْنَكَ الْحَبِيبُ لِكُلِّ قَوْمٍ لَكُمْ قَرِيْبٌ وَفَرِيْلَةٌ عِنْدَ الْاِلَهِ عَلَى الْاَدْنَى مِنْ مُقَرَّبٍ يَابْتُ بَلَاكَ كَانَ الْمُؤْتَمِّلُ بَلَا اَمَّا اَنَا مَسْ قَفَارُ وَاِلَآلِذِي طَلَبُوا** یعنی بعد از وفات تو خیرهای شداید و مصائب را فاع کرد بد اگر نمود و روفوع آنها حاضر بود هرآنکه مضایب شداید بزرگ نمیشدند بد رسته که تو را مفعود و باب کردیم چنانکه زمین فطره باران را مفعود میکردند و اهل و عیال مختل و پریشان گردیدند پس حال ایشان را بین که ابناء میگویند با ایشان باز میبکند یعنی با ذنب و از ایشان مشغول میشوند پاره مردمان در وقتیکه تو وفات کردی و از ما دور شد و در میان ما و تو حجاب خایل اتفاق افتاد و عداوت ما را که در دلهای خود پنهان داشته بودند آشکار نمودند و بسبب وفات تو برای هر قومی که ایشان را فرزند منزلت هست نزدیک شدن و ملحق گشتن هست با رازل و فرو پایگان اینغیر در وقتیکه است که لام خر خوانیم و مفر را مصدر میی و اگر لام لام ابتدا بخوانیم باید مفر را بصیغه اسم فاعل بخوانیم بنا بر این معنی بیت چنین میشود که هرآنکه هر قومی که برای ایشان در نزد خدا قریب منزلت هست بعد از وفات بفر و پایگان ملحق میشوند یعنی بعد از وفات تو عزت ایشان بذاک و خواری مبدل گردید و معنی بیت آخر اینست که کار پیش از وفات مرگ مراد از میناف و آقا پاره مردمان پس رسیدند بچرخ که میطلبیدند یعنی پاره مردمان مرگ ترا میطلبیدند و از روی می نمودند بطلب خویش رسیدند بعد از آن قصه ابوبکر را بخندمت پدرت ز کوارش نقل میکنند که ابوبکر خال دین ولید و قنقذ و عمر بن خطاب ابدی خانه ما فرستاد و سایر خلا بقرایع نمود برای اینکه امیر المؤمنین را از خانه بیرون کرد برای بیعت نمودن با ابوبکر بصفیقه بنی ساعده بر نند و انوش امیر المؤمنین با انضباط امورات زنهای رسول خدا و جمع کردن قرآن و اداء دیون او و بجا آوردن وعده های مشغول بود دیون حضرت هشناد هزار درهم بود امیر المؤمنین هم اموال خود را فروخت و دیون رسول خدا را ادا نمود عمر گفت با علی بیرون ای و قبول کن امیر را که همه مسلمانان بران اتفاق کرده اند و اگر نیکو تو را بقتل میرسانیم قصه کثیر من در جوابش گفت که امیر المؤمنین بیاره کارها مشغول است و اگر در پیش خود در حق وی انصاف کند هرآنکه حق با او است در آنحال برای سوزا بندن خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و زینب ام کلثوم و فضه هر بدر خانه جمع نموده انوش بدر خانه رفتند در آنحال بیرون امدم از پشت و خطاب کرده گفتم ای عمر و ای بر تو این چه جرأت است که برخدا و بر رسول او میبکند اما میخواهی که دل پیغمبر را از دنیا قطع بکنی و فانی گردانی و بوز خدا را اغاموش کنی و حال آنکه خدا نور خود را انما کند است چون این سخن را شنید خشمناک گردید بمن گفت که ای فاطمه ساکت شو زیرا که محمد حاضر نیست و ملائکه امر و نه از جانب خدا با او میاورند و علی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان یعنی علی بر دیگران فضیلت و برادری ندارد بیکرا ازین دو امر اخبار کن یا بیرون ای یا بیکر بیعت کن یا همه شما را مبسوزانیم در آنحال با کرب و زاری بدرگاه خداوند کرد کار عرض داشتم **اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ تَشْكُرُ فَقَدْ تَبَيَّنَكَ وَرَسُولَكَ وَصَفِيَّكَ وَارْتَدَادِ اُمِّيَّةٍ عَلَيْنَا وَفَتْحُ اَبَا نَاحِيَةَ اَللّٰهِ جَمَلُهُ لَنَا فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ عَلٰى نَبِيِّكَ الرَّسُولِ** یعنی پروردگار ایتو شکایت میکنم

لما رأيت

نشکوا

روای فیصله رأی امر طه و قائم

افغان و نایب بنی و رسول و برکنده تور آورد کردن امت سخنان ما را بر و ما و منع نمودن ایشان ما را از حق اینچنان حقی که انرا در کتاب خود نازل گردانید و برای ما فرار داده در انحال عمر گفت که ای فاطمه این سخنان اجماعه زنانه را بگذار زیرا که هیچ نشانه است این که خدا بنعم نبوت و خلافت را در پیکانه دان جمع نموده باشد در ان ائساد رخا نه اثر گرفت و قنقذ برای کثودن ان دست باند و رن خانه در از کر عمر از پانه بازوی من زد باز و من ماند و ملج سپاه گردید و ان باز و نید سپاه است که زنان در باز و می کنند و در را بیا این چنان و بشک خورد و محسن را که در شکم شش ماهه بود سقط نمودم و عمر و قنقذ و خالد بن ولید بدرون خانه هجوم آوردند و من رویم و اگر دم بشک که گوشوار هام از ز پرچا افتد نمایان گردید و باز بلند گریه میکردم و می گفتم و ابنا و رسول الله دختر فاطمه را تکذیب میکنند و میزنند و بچه او را در شکم میکنند و انوقت امیر المؤمنین از داخل خانه بیرون آمد و در حاله که چشمهای مبارکش سرخ شده بود و عباش را از برش را آورد و بر روی من انداخت و مرا بسینه اش چسباند و گفت که ای دختر رسول خدا بد رسیده که داشته که خدا بنعم بد را برای عالمیان رحمت فرستاده و رضا الهی را منظور کرده مقنعه و چادر رفت ترا بر مدار و سر ترا بالا مکن با فاطمه بخدا سو کند می کند هر اینها را بیکه و نفرین نمائ هر اینها خدا بنعم در روی زمین که را که بر سالک محمد و موسی و عیسی و ابرهیم و نوح و آدم شهادت نمایند و انرا دهد و جنبند در دروغ زمین و پرند در هوا باقی بماند از مکر این که هلاک میگرداند بعد از ان بعمر فرمود بایر الخیالی ای بر تو از شر گرد ها خود در امروز در مابعدان از خانه ام بیرون رو پیش از انکه شمشیر بکشم و مایه امت و اهلاک گردانم در انحال عمر و خالد بن ولید و قنقذ و عبد الرحمن و ابی بکر از خانه بیرون رفتند و در بیرون ایشان امیر المؤمنین و فطمه را صدا کرد که با فطمه بنزد خاتون بیا و بر او بی قابل که بکن زیرا که از صدمه در که بر شکم رسیده محسن را سقط میکند و ان طفل بجدش رسول خدام خواهد رسید و باو شکایت خواهد کرد بعد از ان امیر المؤمنین مرا و حسن و حسین و زینب ام کلثوم را در نار یک شمع برداشت و بخانه هام فاجرت و انصار برد خدا و رسول او را و از عهد و پیمان را که در حال جوه رسول خدام در چهار جا با انحضرت بیعت کرده بودند با ایشان یاد او می نمود و با ایشان بیعت نمود که لقب امیر المؤمنین بود زیرا برای من قبول نمود بد هر ایشان در جواب انحضرت وعده نمودند که فردا بنوباره می بینیم و قنقه فرستاد هر از باره او بر نشیند بعد از شکایت فاطمه امیر المؤمنین بر منجیز و بخدمت رسول خدام از محنت و مصیبت را که بعد از رسول خدام باو رسید شکایت میکند و میگوید که قصه من با این امت مثل قصه هرون است باینه اسرائیل و سخن من بتواند و زمانه سخن هرون که میو می گفت باین امر از القوم استضعفون و کادوا یقتلوننی فلا تمیت لای الاعداء ولا تحبطن مع القوم الظالمین یعنی ای سر مادرم بدر که قوم مرا ضعیف شمردند و نزد یل بود که مرا بکشند پس چنان مکن که دشمنان بر من ثمانت نمایند و مرا با قوم ستمکار مگردان پس صبر نموده انتظار فرج می کشیدم و در مقام تسلیم و رضا ایستادم و بسبب مخالفت شان با من و شکستن ایشان عهد و پیمان مرا که با ایشان کرده بودم محنت بر ایشان تمام گردید یا رسول الله بیاره مصیبت ها و محنت ها متحمل شدم که و حقه هیچ پیغمبر نمایند انها متحمل نشده حقه مرا با ضربت عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله بقتل رسانیدند و خدا بنعم نکمیان ایشان بود در وقتیکه بیعت مرا شکستند و طلحه و زبیر و عایشه به بهانه حج و عمره که بردند و از انجا بیصره آوردند و انجا را منحر کردند لشکر برداشته بمقابل ایشان رفتم و الا خدا را و تو را و احکام الهی که نوازه بود برای ایشان یاد اوری نمودم با ایشان اصلا تاثیر نکرده از این عمل قبیح بر نکشتند پس با ایشان جهاد کردم تا اینکه خداوند کرد کار مرا با ایشان غالب گردانید حقه بیست هزار نفر از مسلمانان را بچرخ گردید و دستهای هفتاد نفر که یکی بعد از دیگری افتاد عاشر را گرفته بودند بریده گردید و یا رسول الله در میان غزوات تو و غزواتی که بعد از تو کردم دشوار تر و شدید تر ازین جنگ ندیدم بدر سببیکه از جمله شدید ترین و بزرگترین و هولناکترین جنگها بود که من کردم لیکن بشدا پدان صبر نمودم چنانکه خدا بنعم بمن نایب کرد و با چیزی که تو را بان نایب نموده بود در قول خود و اصبر و ماصبرک الا بالله یعنی صبر کن و صبر تو نیست مگر با خدا یا رسول الله بخدا سو کند یاد میکنم هر اینها و ابل این ابر بعد از تو در میان امت بعرضه ظهور و تحقق رسید و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان ما اوقل انقلبنم علی اعقابکم و من یقلب علی عقیبه قلن یضرب الله شیباً و سبب الله الشاکرین یعنی محمد نیست مگر پیغمبر که پیغمبران چند پیش بودند از او گذشتند با امر چنین است که اگر محمد بمرد پاک شده گردد بدینها اصل خود بر کرد و بر خدا ضرر نخواهد رسانید اگر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریاش نشیند کرد خدا بنعم بشکر کنند کان بعد از این جزا و عوض خواهد داد **فصل در حکم کوفه** که مراد امیر المؤمنین از این سخن که ناو بل این ابر بان نا طعشت بعد از ان فرمود با مقتل بعد از ان تمام شدن شکایت امیر المؤمنین امام حسن بر منجیز در خدمت جدش شکایت میبایستد و میگوید ای جد بزرگوارم در وقتیکه پدرم امیر المؤمنین از مدینه بکوفه هجرت فرمودند در خدمت من بودم تا وقتیکه یاضرب عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله شهید گردید و بمن وصیت نمود چیزها را که تو با وصیت فرموده بودی بعد از ان جز شهادت پدرم معاویه بن ابراهیم رسید انلعین زباده دعی که را با صدد و پنجاه هزار نفر خند جو بکوفه فرستاد و باو

روایت مفصل در آیات طه و نوح

۲۹۵

اگر کرده که مراد برادر و حسین و سایر برادران را و اهل بیت و شیعیان را آورد و ستان ما را بگرد و از ما برای معاویه بیعت بکردار
 که از ما از ان مقام با غایت کرد و نژاد و سرش را معاویه بفرستد چون از این تدبیر معاویه بجز شد از خانه بیرون آمد برای نماز مسجد
 کوفه داخل شد و بنا بر آنکه معاویه و خلافت هم با جمیع شدند و بر محمد را بجا آوردند بعد از آن گفتند معشر الناس عقیبا لیداری و محبت
 الآثار و قل الا صلبا و قل لا فرار علی هزای الشیاطین و حکم الخائضین الساعه و الله صلی البراهین و فصلت الایات و نزلت الایات
 و لقد کنا نؤتیهم تمام هذه الایه و ما یلها قال الله عز وجل و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الارسال ان مات او قتل انقلبتم
 علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبه فلن یضر الله شیئا و سیر فی سائرکم فلیدعوا الی الله و رسول الله و قل ایة علیکمنا
 و ما اح الوسواس الخناس فی قلوب الناس و نفق ناعق الفتنه و حالفتهم السنه فبالها من فتنه صماء عجماء لا تمع لدا عجماء
 و لا نجاب مناد بها و لا نجاف و الیها ظهرة کلمه النفاق و سیرت رباب اهل النفاق و تکالبت جوش اهل المران من الشام
 و العراق هلموا رحمکم الله الی الافیاج و النور الوضاح و العلم الحجاج و النور الذی لا یطی و الحق الذی لا یخفی ایها الناس لیکملوا
 من رفق الغفلة و تکایف الظلمه فوالله لئن کنت الحمر و بر السنه و ترد فی العظمه لان قام الی منکم عصبه یثوب صافیه و یثوب
 خلصه لا یكون فیها شوب نفاق و لا یثوبه افران لا یجهدن بالسيف قدما و لا یصیقن من السیوف جوانبها و من الرماح
 و من الحبل تسابکها تکلموا رحمکم الله معانی کلمات فصاحت سمات و مضامین فقرات بلاغت آیات ایست که اکبر و خلافت و باران
 مندرس و کهنه و آثار شریعت و ایمان محو شدند و صبر اهل ایمان بر این اوضاع که کرد بدین بر مفسد شیطان صنان و حکم خنان در این
 زمان قرار و آرام نداریم بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه دلایل و علامتهای امتیاز حق از باطل واضح و لاخ کرده باشد و از مشبه اشکار
 و شبهه از آنها برداشته کرده باشد این حق یا الله است و هر آنکه بظهور حق ناویل این این این منتظر بودیم که بیست محمد مکر پیچیده که سنان
 پیغمبران پیش از آن گذشتند اما چنین است که اگر او میرد یا کشته گردد شما بسوی دهنای اصلی خود حواصیل برکت و هر که بدین اصل خود
 برگردد بر خدا بنم هر ضرر خواهد رسانید و خدا بنم بعد از این بیکر کنندگان جزا و عوض خواهد داد بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه ناویل
 ان ظاهر و متحقق کرد بدین زیرا که جدم رسول خدام و فات فرمود و پدرم کشته کرد بدین و سوا من خناس و در طایفه خلافت اسامی و سوسه
 را بر یاد داشت و اهل فتنه بقتل و فساد صلابت نمودند و با سنت و طریقه پیغمبر مخالفت کردند پس چه عجب نیست این فتنه کور و کر که در آستان
 ان دعوت داعی بحق و استغاثه کبرایه نجات یافتن از ان فتنه یا برك مصلح نمودن از استغاثه میکنند میشوند و با و احاطه
 کرده نمیشد و بصاحبه بریا کنند ان اطاعت و انقیاد مینمایند و سخنان نفاق از این ظاهر کرد بدین و بدین فتنه اهل خلاف و نفاق
 گردانده شد و لشکریهای خارجی از اهل شام و عراق جار شد بر یکدیگر خروج کردند خدا بشارت کند بیا بید نبوت ایشان و روبرو
 اشکار و علم برزق و بیتا و نوری که هر که خاموش نمیشود و حق که محقق و پنهان نمیشد ایها الناس از خواب غفلت بیدار شوید و از
 تاریکیهای اطاعت کننده منکرات و کراهی بیرون آید سوگند یاد میکنم اخذ ای که دانه شکافنده و انسان آفریده و ردای عظمه و جلال
 هر آنکه اگر جماعه از شما باد طایفه صاف و پنهان خالص که اصلا نفاق و مخالفتها را نماند باشد با من بیعت نمایند هر آنکه با شمشیر یا
 شجاعان و دلیران بیک جهاد میکنم و اطرات شمشیرها و سرها و منهای اسبها را از دینار جهاد بتک مباورم خدا بعال
 رحمت کند سخن بگویند و جواب میدهند بعد از آن عرض میکنند که یا رسول الله که یابید همنه اهل کوفه جلوس کوفت زده شدند و هر آنکه
 از اجابت دعوت مناکت کرد بدین مکر بیست نفر مرد پس ایشان از جابر خواستند بیزد من آمدند و کشتند یا بن رسول الله مالک بن سنینم
 مکر بنفسها و شمشیرها خود در خدمت ایشانده با مردی قوا طاعت دارم بهر چه که میخواهی ما را ما مورکنش بیعت و بیاز نگاه کردم
 که را غیر از ان بیست نفر ندیدم که بمن بیعت و طاعت نماید در حال در بین خود گفتیم که من بخدمت رسول خدام بخدمت رسول خدام پیرو
 هستم او در وقتیکه من نرفتم معین باور داشت و خیره و پنهان بخدا عیادت مینمود و امر خدا را اطاعت نمیکرد چون خدا بنم معین باور
 او را چهل نفر نمود انوقت صاحب عیبت شد و امر الی ظاهر کرد و اندک را بمن هم چهل نفر باشند هر آنکه در راه غدا جهاد میکنم و لازم
 جهاد را بعل مباورم بعد از ان سر بیست اسمان بلند کرده گفتیم اللهم انی قد دعوت و اندرت و امرت و نهیت و کافوا عن ایاة الذی
 غافلین و عن نصیر قاعدین و عن طاعیه مقصیرین و لا عداة ناصرین اللهم فانزل علیکم رجلا و یأسک و عذایک الذی لا یورد عن الفکر
 الظالمین بنی پروردگار بدین سببکه خلافت را بر حق خواندم و ترسانیدم و با ایشان امر و نهی نمودم ایشان از اجابت و باری کردن
 بمن پرسش شدند و در اطاعت نمودن با من تقصیر کردند و بدین منام باری نمودند پس پروردگار را نازل بکن با ایشان شدت عذاب
 را انچنان عذاب که از قوم ستمکاران باز داشته میشود این فقرات را بدرگاه الهی عرض نموده از منبر فرود آمدم بعد از ان از کوفه بفر
 رحلت مبدی بیرون رفتم بعد از ان یاره نزد من آمدند گفتند که معاویه علیه اللعنه سرداران خود را بشهر بنار و کوفه فرستاد و مسلمانان

اطرافها

و از هر طرف بنابر نمودن اموال انجاها منوجه نمود و کسانی را که با وی جنگیدند بقتل رسانیدند و زنان و طفلان و نیز بقیل رسانیدند
 و از انحال با ایشان گفت ای اهل کوفه و فاندانند پس همراه ایشان جمعیتی و لشکر و روانه نمودم و با ایشان گفتم که اهل کوفه باز بمعوبه اطاعت و
 بیعت کرده و عهد و پیمان مرا می شکنید پس عاقبت کار نشد مگر چنان که با ایشان گفتند و خبر داد بودم بینه بمعوبه اجابت و اطاعت نموده و
 بیعت مرا شکستند بعد از اتمام شدن شکایت امام حسین ع با آنکه در خدمت شام شهادت نوشیدند اند بخون خودشان التوده کشید
 بر منجیز چون رسول خدام او را با انحال می بیند میگردد و بسبب کرب او همه اهل اسمانها و زمین کریه میکنند و فاطمه چنان کریه میکند
 که زمین و ساکنان از ان لرز لرز میاورد امیر المؤمنین ع میبایستد و امام حسن ع در سمت راست و فاطمه در جانب چپ میبایستد و را
 حال امام حسین ع میباید رسول خدا او را با غوش میگردد و میگوید که یا حسین فدای تو شوم چشمهایت روشن باد و چشمهای من هم بیدار
 تو روشن باد و در سمت دست راست امام حسین ع شبر خدا در روز زمین بینه خمر سبب الشهادت میبایستد و در سمت چپ جعفر طیار
 پیر ابوطالب ایستد و از انحال خدیجه دختر خود و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع ناله و فریاد کنان محسن را میاورد و فاطمه زهرا
 میگوید هذا يومكم الذي كنتم توعدون اليوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا
 بینه همین است ان روزی که بشما وعده شده بود هر ذی نفسی که عمل خیر کرده در این روز جزا و عوض از ان میباید و هر که معصیت و عمل بد کرد
 در این روز از زمین جدا میگردد و در انحال بد مناف دور و دراز میبود و بان مرتکب نمیشد مفصل گوید که چون صادق ع این
 را فرمود گریه شد بک کرد حجتی بر من مبارکت از فطرات سرشکن ترک کردید بعد از ان فرمود که هرگز روشن میباید چشمی که در وقت ذکر این
 گریان نشود مفصل گوید که من هم گریه بسیار کردم بعد از ان عرض نمودم که ای مولای من در این کریه چه ثواب هست فرمود اگر این
 از اهل حق صادق شود ثوابی بحساب شمار نماید بعد از ان مفصل عرض کرد که ای مولای من چه بفرمائی در خصوص ناول قول خدای عز و
 جل و اذا المورده سئلت باي ذنب قُلت بینه در وقتیکه از موّده بینه از کسی که بغیر کذا شده سؤال کرده شد که در مقابل کدام
 جرم و گناه کشته شده انحضرت فرمود یا مفصل بخدا سوگند یاد میکنم هر انچه موّده عبارت است از محسن در آنکه موّده ما اهل بیت است
 هر که غرض از این بگوید تکرار بشکند پس در روز رجعت باقیامت از محسن میبرند که با انوار در مقابل کدام جرم و تقصیر بقیل رسانیدند
 عرض کرد ای مولای من بعد از اینها چه واقع میشود فرمود که فاطمه دختر رسول خدام بر منجیز و میگوید اللهم اخبر عدلک و موعدک فی فیهن
 طلبی و غضبی و ضربی و جزعی بکل اولاد بینه پروردگار و فاکن بوعده که براه من کرده در خصوص انتقام کشیدن از آنکه در باره
 منستم و حتم را غضب کرده و مزارده بودند و مراد در خصوص کشتن همه اولادم بدر و جرح آورده اند در انحال بحال انظلمه همه ملائکه
 هفت اسمان و حاملان عرش و ساکنان هوا و اهل دنیا و آنانکه در طبقات زمین اند با و از بلند کبر بدرگاه الهی و ناله و فریاد میکنند در آن
 وقت احد از آنانکه با ما جنگیده و در حق ما ستم کرده و راضی شده اند بان از ایشان که بپا دارند باقی بمانند مگر اینکه در این روز هزاران
 کشته میگردند نه آنانکه در راه خدا کشته شده اند زیرا که ایشان شربت مرگ را نمی چشند بلکه حال ایشان چنان میباشد که خدا بینه فرموده و
 لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فريحين بما آتاهم الله يستبشرون يا الذين لم يلقوا لهم من خلفهم
 الا خوف و عليهم ولا هم يحزنون بینه چنان کار میکنند که آنانکه در راه خدا کشته شده اند مرده کاند بلیکه زنده اند در نزد خدای خود رزق
 در روز داده شده اند در حالیکه با منجه که خدا با ایشان عطا فرموده سرور و شادمانند بملاحظه حال آنانکه با ایمان و عبادت و جهاد
 در دنیا مانده هنوز از بیست مرشان با ایشان نرسیده اند زیرا که میدانند اگر ایشان هم از دار دنیا بر عقیه رحلت نمایند هر انچه بکرامت
 خدا نابر خواهند شد و بر ایشان خوف و بیم نیست و هرگز محزون و اندوهگین نخواهند گشت مفصل عرض کرد که ای مولای من از ایشان
 شما باره هستند که بر جنت شما قائل نیستند فرمود ایانشده اند قول جد ما رسول خدام و قول ما ائمه واکه میگوئیم و لنذ بفتنهم من
 العذاب الا حق و ان العذاب الا کبر بینه هر انچه پیش از عذاب بزرگ کوچک با ایشان میباشیم انحضرت فرمود که عذاب بزرگ عذاب
 رجعت و عذاب بزرگ عذاب روز قیامت است انچنان روز که زمین و اسمان در ان روز بغیر این زمین و اسمان بندیل میشوند و در محضر
 خدای بکانه و قهار حاضر میباشد مفصل عرض کرد که ای مولای من ما از چند ابراز ابات قرآن دانستیم که شما بر گردن خدا بشد یکی از انها
 رفع درجیات من شاء بینه هر که بخواهم مرتبه اش را درجه چند بلند میگردانم و از انجمله قول خداست الله اعلم حجت بحجج رسالته
 بینه خدا دانای تراست باینکه رسالت و نبوت را بیکه میسپارد و از ان جمله قول عز وجل است ان الله اصطفی ادم و نوحا و آل ابراهيم
 و آل عمران علی العالمین ذریر بعضها من بعض والله سميع عليم بینه بدو سببیکه خدا بینه از میان عالمیان ادم و نوح و آل ابراهيم و
 آل عمران را برگزید در حالیکه ایشان باینکه بعضی از ایشان از بعضی دیگر است و خدا بینه شیوا و دانای تراست صادق ع فرمود یا مفصل
 مادر کدام خانه این مذکور شده ایم عرض کردم که در قول خداست ان اولی الناس بابراهيم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا

بیان در ایض و فصل و باب اول

والله ولي المؤمنين يعني نزد بکر بن خلاب با برهیم انانند که با و پیروی کشند و این پیغمبر است و انانند که با و ایمان آوردند و خدا اینهم صلی
 امورات مؤمنان است باد و ست ایشان است و از بجه قول خدای عزوجل است ملاه ابیکم ابرهیم هو ستماکم المرسلین یعنی بمذهب طریقه
 که ابرهیم باشد تابع شوید او شما را و امسلمان نامیدن و از این جمله قول خداست که از ابرهیم حکایت نموده و اجبتی و بتی آن تعبیر
 یعنی پروردگار را و اولاد مرا از ستایش بنهاد و ورگردان و مامندانم که رسول خدام و امیر المؤمنین هرگز ستایش نکرده و یک
 طرفه العین بخداست شریک قرار ندادند و از این جمله قول خدای عزوجل و اذ ابنا ابرهیم و به یکلاینا تمهن قال ای جاعلک للناس اماما قال
 و من ذریتی قال لا یزال عهدک الظالمین یعنی در وقتیکه پروردگار ابرهیم را و از بکر نمودن کلمات چند داشت او آنها را با تمام رشتا
 خداست با و فرمود که من تو را بخلاب امام و پیشوا قرار میدهم او عرض کرد که پروردگار از اولاد هم امام و پیشوا قرار داده فرمود که عهد
 بظالمان نمیرسد بعد از آن مفصل عرض کرد که هیچ ستمکار بقصد امامت نمیرسد فرمود از کجا دانستی که ظالم و ستمکار با امامت نمیرسد
 کرد که ای قای من مرا امتحان مکن یا خیر که مرابان طاقی نیست و مرا اخبار و از مایش مکن زیرا که هر چه دانستم از علم شما دانستم و
 احسان خدا که شما داده اخذ نموده ام انحضرت فرمود راست گفتی اگر اقرار نمیکردی بان نعمتی که خداست در این باب بنوعی انکار کرده
 اینگونه صاحب فضل و دانش و اهل علم و پیشوایانست یا مفضل کدامین ابا نیست در قرآن که دلالت دارد بر اینکه کافر ظالم و ستمکار را
 عرض کرد ای مولای من عرض میکنم از این جمله قول خدای عزوجل و الکافرون هم الفاسقون و الکافرون هم الظالمون یعنی کافران اینها
 ستمکاران و کافران ایشان اند فاسقان و هر که کافر و فاسق و ستمکار باشد هر این خداست او را بخلاب امام و پیشوا نمیکند فرمود
 یا مفضل و از کجا بر حجت قائل شد و حال آنکه معضران شیعیان معتقد باینکه رحبت اینست که خداست ملک و سلطنت دنیا را بجا
 رد نماید و از ابرهیم بدهد و ای برایشان خداست ملک و سلطنت را از مایک گرفته است تا اینکه بمارد نماید و پس بدهد مفصل عرض کرد
 که بخدا سو کنید یاد میکنم هر این چنین نیست که میگویند و ملک از شما گرفته نشد و نخواهد شد زیرا که انک انبوت و رسالت و وصیت
 و امامت است انحضرت فرمود یا مفضل اگر شیعۀ ما در آیات قرآن امل و تفکر نمایند هر این در فضایل ما شک نمکنند یا انشده اند
 خدای عزوجل را و زید ان تمن علی الذین استضعفوا فی الارض و یجعلهم ائمة و یجعلهم الوارثین و نمکن لهم الارض و نیری فرعون
 و هامان و جنودهم ائمتهم ما کانوا یحذرون یعنی میخواهم منت بگذارم بر کسانی که خلاب ایشان را در روی زمین ضعیف شمردند و ایشان
 ائمة و پیشوایان قرار میدهم و ایشان را میگردانم و روی زمین میکنم و ایشان در روی زمین میکنم میدهم و از قهر و غلبه پیشوایان
 روی زمین فرعون و هامان و جنودها را که از آنها حذر میکنند و میترسند یا مفضل بخدا سو کنید یاد میکنم هر این بد رسیده که نزل
 این آیه در شان بنی اسرائیل و ناول ان در باره ما و فرعون و هامان عبارت است از ابوبکر و عمر مفضل عرض کرد که ای قای من حکم منعه
 چیست فرمود حلال مطلق است و شاهد این مطلب قول خدا عزوجل است و لا جناح علیکم فیما عرضتم فی خطبة النساء او انکنتم
 فی انفسکم علم الله انکم ستذکرون هن و لکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا یعنی بر شما حرجی نیست در اینکه زنان
 عده دار را با سخن پوشیده و طریقی تعرض خواستکاری نمایند یا اینکه در دهان خود غمخ و پنهان دارد که ایشان را بعد از انقضای
 عده عقد نمایند چونکه خداست دانسته است که شما بخیال اینکه مباد بکریه سبقت نماید و ایشان را تزویج کند با ایشان اظهار میل و
 رغبت خواهد کرد از این جهت خواستکاری ایشان را به طریقی تعرض قصد نکاح شان بعد از عده برای شما حلال گردانید و لیکن با ایشان
 در خنجر زنا نکنند یا اینکه از ایشان عهد و پیمان بکریه در اینکه از تزویج دیگران ابا و امتناع نمایند مگر اینکه بان زنان بگویند قول
 معروف یعنی قول مشهور و قول معروف عبارتست از تزویج زنان با طلاع و اطمینان و شهود و اجتناب بولی و شهود در نکاح بزرگ
 اینست که دلیل ثابت شود و نسب صحیح گردد و استحقاق بعل اید و شاهد این نیز قول خداست و انوا النساء صدقاتهنن حلال فان طینکم
 عنکم منه نفسا فکلوه هینا مریبا یعنی عطا نماید بزنان صدقتهای ایشان را پس اگر بر شما خود از آن صدقتهای شما بخشد بخورید یا از
 در خالی که شما کوار او شفاء است و خداست طلاق زنان تزویج شدن را جایز نکرده مگر در حضور و نفر شاهد عادل از مسلمانان و
 خصوص سایر شهادت که در عواد ماء و فروج و اموال و املاکت فرمود و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکنوا رجلا فلی
 فرجل و امرانان فین ترصنون من الشهداء یعنی دو مرد از مردان خود شاهد بگیرد اگر مرد نباشد باید یک مرد و دو زن بشود از آنانکه
 بشهادت ایشان راضی هستند و خداست که بقیه طلاق را بیان نموده میفرماید یا ایها النبی اذا حلفتم النساء فطلقوهن لعدتهن
 و احصوا العدة و انقوا الله ربکم یعنی ای پیغمبر اگر میخواهد که بزنان طلاق بدهد هر این در ایام طهر بدهد که از عده حتما خواهد شد
 و حضنها را که عده بانها تمام میشود بشمارد و طریقه پروردگار خود را در این باب پیش گیرد اگر مطلقه یا بطلان که آنها را یکصد بار
 جمع بکند از شوهرش باین باشد هر این خداست نمیرسد که حضنها را که عده بانها تمام میشود بشمارد و طریقه تفویض را در این باب پیش گیرد

و سلطنت ملک

بیازدان مفصل در آیام طه

ناقول خدا بستم نالک حدود الله ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدرى لعل الله يحدث بعد ذلك أمرا فإذا بلغن أجلهن فامسكوهن بمجرؤف و
 الشهادة وادعى عدل منكم واثبوا الشهادة لله ذلكم هو عظم به من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فبنيته شرابط واحكام طلاق حدود الله اندهر که از حد
 الهی تجاوز نماید بعه طلاق را بجلالت شرابط ان جاری گرداند هر انچه بنفش خود ظلم و ستم نموده ببنی از اطاعت الهی بیرون رفته و بمعصیت او مرتکب شد
 تو بمندان گاه هست که خدا بستم بعد از این امر دیگر با احداث نماید پس وقتی که ایشان بتمام شدن عده نزد یکدیگر انداخته بایشان بطریق خوشی
 ببنی بدارن نفقه و کسوه و مسکن رجوع نماید با بطریق خوش از ایشان جدا شود ببنی ایشان را بحال خود واکذار بدنا اینکه عده شان تمام شود و از
 تمام این شوند در وقت طلاق و رجوع از خود مان در نفر عادل شاهد بگیرد برای اینکه مرد طلاق را وزن رجوع را انکار ننماید و ان شهادت
 را برای رضای الهی بکنند نه برای اغراض فاسده اینجا عت مکلفین این امر حق امر نیست که بان موعظه و نصیحت بدین میشود انا که وجود و بیکانکه خدا و
 روز قیامت را تصدیق کرده اند بعد از ان صادق فرمود که مراد از ان امریکه خدا بعد از این احداث میکند کراهت و نفرت است که در میان شوهر
 در حق واقع میشود از اینجا است و در حضور و نفر عادل مطلع میکند و وقت طلاق دادن آخر قرع است و قرع عبادت است از حضرت و از حبیب
 اینکه طلاق بعد از فرود آمدن نقطه سفید واقع شود که بعد از زرد و سرخی بعد از اب زرد و خون میباشد و نیز مراد از ان امریکه از خدا احداث
 میکند عطف و قهر بانه و زوال کراهت است که از طلاق اول نادوم دارد ویم ناسیم در میان زوج و زوجه حادث میشود از اینجا است زوج بر
 رجوع میکند و اینست معنی قول خدا بستم والمطلقات تبرجن بانفسهن ثلثه فزود ولا یجل لهن ان یکمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله و
 اليوم الآخر یقولن احق برده هن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا وهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن در حیه والله عز و جل حکیم ببنی زن
 طلاق داده شدن باین مدت سه طهر را ضبط کرده و بخودشان نگاه بکنند و عده نیک بدارند اگر ایشان بخدا و روز قیامت ایمان آورده اند برای
 ایشان حلال نیست اینکه کمتر نمایند چیزی را که خدا بستم در بجه و انهای ایشان خلق کرده ببنی حلال نیست اینکه حامله بودن یا حیض دیدن خود
 را کتمان نمایند و شوهرها ایشان را اگر اراده اصلاح داشته باشند بر رجوع کردن بایشان در این مدت عده سزاوارت زنند و برای زن در دمه
 شوهران پاره حقیقتا هست که مانند آنها برای شوهران است در دمه زن حقیقتا زن و در دمه شوهران و کسوه و حسن معاشرت و هم خواب
 است و حق شوهران در دمه زن اطاعت و افتاد ایشان است بشوهران و بیگانگان را بر حق خودشان راه ندهند و نقطه مرد را محافظت نما
 و در سقط نمودن از جمله و ندیده نمایند و برای مردان بر زنان فضیلتی هست و ان عبارتست از اطاعت زنان بایشان و زیادتى حصه ایشان
 در میراث از حصه زنان و اخضا ص جهاد بمردان و خداوند عالم صاحب عزت و حکمت است بعد از ان صادق فرمود که مراد از این آیه اینست
 که مر شوهران را اگر اراده اصلاح داشته باشند اینکه از وقت طلاق تا وقت طلاق دیگر زنان رجوع نمایند و مردان را هم هست که در مدت
 مذکوره بشوهران رجوع نمایند بعد از ان خدای تبارک و تعالی بیان نموده فرمود الطلاق مرتان فامسکوهن بمجرؤف او تبریج با حسان ببنی طلا
 که زوج را بعد از ان حق رجوع هست و طلاق است پس بعد از و طلاق باید شوهر او را بطریق خوش و طرز دلکش نیک بدارند با اینکه بطریق
 احسان و خوبی از او جدا کرده و زرد ببنی دفعه سیم با و طلاق بدهد هر انچه از شوهر باین میشود و اینست معنی قول خدا بستم فان طلقها فلا یحل
 له من بعد حتی تنکح زوجا غیره ببنی اگر شوهر طلاق سیم راهم جاری نموده هر انچه از ان بعد از ان برای او حلال نمیشود تا وقتیکه شوهر دیگر
 بکند و بعد از ان از او طلاق بگیرد و در این وقت بشوهر اول حلال میشود و نسبت بان زن مانند سایر خواستگاری کنندگان میباشد
 او از سایرین بازن اول نیست بعد از ان صادق فرمود که منع که در کتاب خود خدا بستم انرا حلال فرموده و رسول خدا هم در این خصوص اجابت خدا
 بمسلمانان اذن داده است که در قول خدا بستم و جعل متین شد والمحصات من النساء الا املاکت ایاکم کتاب الله علیکم و احل ما وراه ذلکم و
 ارتبخوا باموالکم محصنین غیر مصافحن فاستمعن به منهن فانوهن اجورهن فربضه ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفرضیه
 از الله علیها حکما ببنی حرام شد بر شما و از زنان انا که نسبت ب شما محرمند با اینکه شوهر دارند مگر کثیر اینکه با خریدن بایشان مالک میشود
 زیرا که بیع کثیر که معفوده است در معنی طلاق داد نیست با و خدای تعالی حلال نمودن حلال و حرام کردن حرام را بر شما ها نوشند و سوائ
 زنان محرم و شوهر دار برای شما حلال گردانیده شد و حلال شد اینکه با اموال خود مان زنان با عفت و عیز زنا کار را بخواهید بر اکر زنان پاره
 را در عوض متعبر کنید اجرت ایشان را که بر شما لازم میشود بایشان اذ انما بد و بعد از تبیین اجرت متعبر بر شما حرجی نیست در خصوص امریکه
 شوهر وزن بان راضی شد اند مانند افروندن و گردن و بخشیدن و بنا خیر انداختن اذ ان بدینست که خدا صاحب علم و حکمت است بعد از ان
 صادق فرمود که فرق میان معفوده ب بعد ایم و متعبر است که برای معفوده حلال و برای متعبر اجرت و مسلمانان در آیام رسول خدا خوا
 در حج و خواهر در غریح و در آیام ابوبکر و چهار سال از آیام عمر متعبر میکردند تا اینکه در عمر غنیمت خواهرش عفرانام داخل شد ناگاه در اغوش
 بچه دید که باو شیر میدهد و قطرات شیر از دهان ان بچه مشاهده نمود در انحال در غضبش و از شدت غضب لرزید و عرق نمود و بچه را از
 اغوش خواهرش گرفت بیرون رفت تا اینکه بمسجد رسید و بیالایه منبر رفت و گفت که خلا بقراندا کنیدا نماز جماعت بپایند و هنوز وقت نماز

رجعت نسبت بجهنم خلافت نیست بلکه بدین رجوع میکنند مکرر مؤمنی که ایمانش کامل و مشرک که اعتقادش شرک محض باشد در کتاب مذکور از حجت
او از بکر بن اعین روایت کرده او گفته که کسی که در خصوص حقیقت و شکی نیست از ائمه قمر بنی فرمود که بدین رسته که رسول خدا و علی بعد ازین بدین
خواهند برگشت در کتاب مذکور از حجت او از فضیل و از باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود که رجعت و طاعت و مکوشد بعبادت این دو ملعون را
که عمر و ابوبکر باشد با این دو اسم ذکر میکنند و نام رجعت میرسد اگر مخالفان بشما بگویند که شما پیش ازین این را میگویند بگویند که امروز میگویند
در آنکه رسول خدا صد هزار در هر صد هزار در جهنم بخلافان باشد و بدست میآورد و برای اینکه شریستان بان حضرت نرسد شما
شما با زبان چرب و سخنان نرم دلهایشان را بدست میآورید در کتاب مذکور این اسناد از حجت او از زرار و روایت کرده او گفته که از صدان
از این امور بزرگ مانند رجعت و امثال آن سوال کردم فرمود آنچه که میپرسید هنوز وقتش نرسیده چنانکه خدا بفرموده بل کذبوا بما لم یحطوا
یعنی و لا یأمنون تا و بلکه تکذیب نمودند چیزی را بعبادت او را که بعلم آن اهل حق نکرده اند و هنوز تا و بل آن باستان نرسیده در کتاب مذکور از
سعد او از ابن یزید و ابن ابی الخطاب بطنین و ابیهم بن محمد و یحیی ابیسان از ابن ابی عمیر او از ابن اذینه او از محمد بن طیار او از صدان و در خصوص
قول خدای عزوجل و یوم نحشرون کل امیه قوچا روایت کرده که آنحضرت فرمود که نیست احد از مؤمنان که کشته شده باشد مگر اینکه بعد از آن
در بنابر میگردد تا اینکه با جلیس میرد مگر اینکه بدینا بر میگردد تا اینکه کشته شود حاصل مضمون این شریف اینست که روزی میشود که از هر امتی
زنده میگردانیم در کتاب مذکور از سعد او از ابن عبید و از اهواری او از حجت او از حسین بن فخر او از ابن ابی بصیر روایت کرده او گفته
که باقر بن فرمود که ابا اهل عراق رجعت را انکار میکنند عرض کردم اری فرمود اباد قرآن مجید این را بخوانند و یوم نحشرون کل امیه قوچا
در کتاب مذکور از سعد او از ابن عبید و از ابن یزید او از عمر بن ابان او از ابن بکر او از صدان و روایت کرده که آنحضرت
فرمود که کوچا حمران بن اعین و میر بن عبد العزیز را می بینم که خلائق را با شمشیرهای خودشان در میان صفا و مروه بخال هلال میاندازند در کتاب مذکور
از سعد او از ابن ابی الخطاب او از عبد الله بن مغیره او از کسی که با و جز داده او از جابر بن یزید او از باقر روایت کرده که آنحضرت معنی قول خدا
عزوجل را پرسیدم و لن فیلیم فی سبیل الله او منم یعنی اگر در راه خدا کشته شوید یا میگرد فرمود یا جابر یا مهدی که مراد از سبیل الله چیست عرض
کردم بخدا سوگند یاد میکنم هر این من می دانم مگر در وقتیکه از توبت نوم فرمود که مراد از سبیل الله علی و ذریرت او است پس هر که در ولایت آنحضرت
کشته شود در معنی اینست که در راه خدا کشته شد و احد نیست که باین راه ایمان آورده باشد و از اصدیق نموده باشد مگر اینکه برای وی کشته
شد و مردنی هست پس هر که کشته گردد در روز رجعت رجوع میکنند تا اینکه میرد هر که میرد و در آن روز زنده میشود تا اینکه کشته شد و
مردنی هست پس هر که کشته گردد در تفسیر عتاشه از مغیره مثل این را روایت کرده مؤلف گوید که گمان چنانست که اگر حدیث برای اخرا به تفسیر باشد
و اخرا به اینست و لن فیلیم او منم لای الله تحسرون یعنی اگر کشته شوید یا میگرد فرمود یا جابر یا مهدی که مراد از حشر رجعت با
حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از محمد بن سنان او از ابن مسکان او از نصر بن ابی شیبه روایت نموده او گفته که از صدان شنیده
این را به زان او فرمود و اذا خدا الله میثاق النبیین تا اخرا به بعد از آن فرمود هر این همه پیغمبران بر رسول ایمان میآوردند و با میر المؤمنین حضرت
و بار می میکنند بعد از آن فرمود اری بخدا سوگند یاد میکنم هر این همه اینها از عهد آدم تا آخر زمان بدین چرخ رفتار نمایند پس خدا بفرمود هیچ یار
رسولی مبعوث نکرد اینده مگر اینکه هر ایشان را بدینا بر میگرداند تا اینکه در پیشروی امیر المؤمنین و قتال نماید در تفسیر مذکور از فضیل بن
ابی شیبه مثل این را نقل کرده حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن ابی الخطاب او از محمد بن سنان او از عمار بن مسروق او از مخمل
بن جمیل او از جابر بن یزید او از باقر در خصوص قول خدا بفرمود روایت نموده یا ایها المدثر فم فاندز یعنی ای آنکه برای خوابیدن خود را پوشان
بر خیز و قوم خود را بامر و نواهی الهی و وعد و وعید او بترسان آنحضرت فرمود که خطای را بر پیغمبر است و مراد قیام او است در روز رجعت یعنی
محمد در روز رجعت بر خیزد و خلائق را با امر و نواهی من بترسان و نیز در خصوص قول خدا بفرمود یا ایها المدثر فم فاندز یعنی ای آنکه برای خوابیدن خود را پوشان
نذر محمد است در روز رجعت حاصل معنی این اینست که بدینسان که اتق جهنم بکشتن از چیزهای بزرگ بر خیز محمد در حالتی که ترسانند باین
و نیز در خصوص قول خدا بفرمود یا ایها المدثر فم فاندز یعنی ای آنکه برای خوابیدن خود را پوشان در روز رجعت
فرستادیم که ایشان را در آن روز هدایت نمائیم در کتاب مذکور باین اسناد از باقر روایت نموده که امیر المؤمنین و مفرمود که مدترها است
که در رجعت خواهد آمد در اغال مرگ بخداست آنحضرت عرض کرد که یا امیر المؤمنین و یا پیش از روز قیامت مردگان زنده شوند بعد از آن
میرند را و گوید که آنحضرت فرمود اری بخدا سوگند یاد میکنم هر این همه بکر نبی کفری که در زمان رجعت واقع میشود شدید تر است از چند
کفری که پیش از آن واقع میگردد در کتاب مذکور از سعد او از ابن ابی الخطاب او از موی بن سعد او از عبد الله بن قسم حضرت او از عبد الکریم
بن عمر و خثعمی روایت کرده او گفته که از صدان و شنیدم مفرمود که ابلیس علیه السلام بدین راه خداوند کرد کار عرض نمود گفت انظر الی یوم یسئرون
یعنی تا روز قیامت مرا از مرگ مهلت بده خدایم ایا نمود از اینکه تا روز قیامت با و مهلت دهد لیکن فرمود انک من المنظرین الی یوم التوفی المعلوم

محمد بن یزید

سعد بن یزید

حسن بن سلیمان

سازگاری اهل اسلام

و اخلاق پسندیدن آن بزرگوار با بر صفات کماله خداوند متعال انتقال یافته میشود زیرا که انما لا یخلفون الله را در میدان بندگی ربوب با هر
 اخلاق الهی دردت او متعلق شده و احوال و اخلاق خود را منزه اخلاق خداوند کرد کار نموده چنانکه ابن الجوزی گفته تقبلت افعال الربوبیه
 الیه عذرت بها من شک انک مربوب یعنی افعال که از تو سر میزند افعال خدا نیست باید معذور بداری گناهی که شک کرده اند در اینکه تو بزرگوار
 پس از مشاهده اخلاق آنحضرت بصفات جمالی و جلاله الهیه پی برده میشود و بعضی از معاصرین در این معنی گفته و فرمایند بحالی الله جل جلاله و قیام
 دانیاه بعین البصیر یعنی خدای عزوجل در ائمه علیهم السلام تجلی و ظهور نموده و در ایشان خدا را با دیده بصیرت دیدیم یعنی ایشان مظاهر صفات
 جلال و جمال خداوند عالمند و از ملاحظه اوصاف و اخلاق ایشان بصفات کماله خدایه میسر میماند که از ذکر اسماء بصیغ جمع و اضافت
 آن که معنی عموم است با وجود اینکه آن بزرگوار شیء واحد است باعتبار هر اخلاق و اوصاف او است با این معنی که هر یک از آنها اسمی است از اسماء
 حسیه الهی پس وجود خارجی آن بزرگوار که منشاء این اوصاف و مصدر این اخلاق است اسماء حسیه الهیه که دلالت با و میکند و وصف اینها
 با حسیه از این جهت است که چیزهایی که بخدا بیع دلالت میکنند بسیار است چنانکه گفته شده و لله فی کل شیء حکم و تکیه این شاهد و فی کل
 شیء ایه تدل علی انه واحد یعنی برای خدا در هر جنبه ای و ساکن نمودن علامتی است که بر او شهادت دارد در هر چیزی این است که بیکانکه
 خدا دلالت داد پس اسماء الهی بسیار است لیکن آنحضرت از همه آنها احسن و امثال جمع مثل است بفتح میم و ثاء مثله بمعنی حج و برهان و
 قصه و صنعت است نه جمع مثل است با کسر میم و سکون ثاء مثله زیرا که آن بمعنی شبیه و نظیر است و حاصل معنی این میباشد که منم شبیه و مانند
 خدا و حال آنکه خداوند بی مثل و مانند است لکن کلمه شیء و هو التبع البصیر و حاصل معنی بنا بر تقدیر اول اینست که منم حج و برهان الهی که
 که با آنها دشمنان شان غالب آید و منم قصه های خدا که از انبیاء و اوصیاء سابق است یعنی هر که بخواد که بر قصص انبیاء و اوصیاء گذشته که در میان
 ایشان و امثالشان واقع شده مطلع شود بر من نگاه کند زیرا که امثال آنها طابق النقل بالغیر در میان این امت واقع خواهد شد و منم صفات بلند
 تر خدا با این معنی که آنحضرت چنانکه مشر و حامد کور کردید مظهر صفات کماله الهیه و حمل صفات بر او از راه مبالغه است و بعضی از معاصرین نیز
 در این معنی گفته اند فذات المخلوق و وصف الخالق و فذات الخلق و وصف المخلوق و صفت خالق و وصف مخلوق و صفت مخلوق و عقلها
 در این باب معتبر بطریقه که جزئیات بمرتبه کمال رسیده و بودن ائمه ذات و اصل سایر مخلوقات از این راه است که انوار مطهره ایشان اول مخلوق است
 که خداوند از فرید کار از فرید و سایر انوار فاضل و چکیده انوارا مانند که از نور افریده شده اند با از ظلمت و ظاهر است اینکه نور پاکشان ذات و اصل انوارا
 که از نور افریده شده اند زیرا که انوار ایشان چنانکه مذکور شد فاضل و چکیده انوار مطهره ائمه است و آنانکه از ظلمت افریده شده اند چونکه ظلمت ظل نور است
 و باقیقت آن افریده شده لهذا صادق آید اینکه گوئیم که اصل و ذات از ظلمت نیز نور پالیه ایشانست و بودن ایشان صفت خالق از بجهت است که صفات کماله
 خداوند جلیل مانند علم و حلم و قدرت و صبر و وجود و احسان و غیر اینها در ایشان ظهور نموده پس حمل وصف خدا بر ائمه علیهم السلام نیز از راه مبالغه
 است جمع اینهاست و آن بمعنی علامت و نشانه است یعنی منم علامتهای بزرگتر خدا که سایر خلایق بملاحظه اوصاف و اخلاق من بخدا راه میبایند و او را بشناسند
 و وصف این بکبریه از این راه است که آیات و علامات خدا که با دلالت میکنند چنانکه مذکور شد بسیارند لیکن آن بزرگتر از آنها است چنانکه بعضی از معاصرین
 در این معنی گفته اند و ما آیه الله اگر منم قیوم آیه من دونها کل آیه یعنی برای خدا این بزرگتر از ایشان نیست پس ایشان آیه اند که هر اینها از آن پسند
 بعد از آن مبرر میاید که منم صاحب هست و دوزخ اهل هست را در رخت میباشیم و اهل دوزخ را در دوزخ و جنت نمودن اهل جنت با هم بکسر و عذ
 کردن بر اهل دوزخ با است و بر کشت هر خلایق در روز قیامت بویه منست و در زیارت جامع کبریه با اینضمون بصریح شده و آیات الخلق الیکم یعنی بر کشت
 خلایق بویه شما است که اگر گوئید که ازین دو کلام فهمیدن میشود که بر کشت خلایق بویه ائمه است حال خدا اینست در کتاب خود مبرر میاید انما ابائهم
 یعنی پدر منست که بویه ما است بر کشت خلایق در جواب گوئیم که رجوع خلایق بذات مقدسه خدا محالست زیرا که خلایق حادث اند و ذات خدا قدیم و حادث
 بویه قدیم راه نیست پس باید رجوع خلایق بویه امر خدا باشد و خدا را امر بزرگتر از امر المؤمنین است پس منافات از طایفه ایند و کلام برداشته
 کردید و منم مرجع امورات انچنانکه هر چه بعد از قضا بیکان خواهد بر کشت مراد از فضا با حشر خلایق و زنده گردانیدن ایشان است و روز قیامت با
 اتمام افرینش ایشان در ابتداء عالم حیات که قضا در قول در قول خداست فقیضه سبع سموات یعنی اتمام خلقت و افرینش اتمد یعنی خدا این اسماء انهارا
 اسماء افرید یعنی کلام بنا بر تقدیر اول اینست که منم مرجع امورات انچنانکه هر چه بعد از حشر در روز قیامت بویه من خواهند بر کشت و این ضعیف است
 زیرا که این فقره بنا بر تقدیر اول میشود و ناسخ از آن یکدیگر است زیرا که حمل کلام بر افاده اولی است از حمل آن بر افاده معنی اول پس اولی است
 که معنی دوم مراد باشد و معنی کلام بنا بر این تقدیر است که بر کشت هر چه بعد از اتمام شدن خلقت بویه من خواهد شد ظهور عذرا و اینم در عا
 ازین پرده خفا و تجلی و تبرج لیلای این مقصد در ساحت شهود و عیان محتاج بسط و بیان است بدانکه در افریدن هر چه ناچار است از چند چیز
 اول علم است دوم مثبت ستم اراده چهارم قدرتی فضا بیکه در حدیث وارد شده علم و شاء و ازاد و قدر و قضا فاعلمه کانت المشیه و مشیه
 کانت الاراده و باز آیه کانت القدر و بقدره کانت القضا یعنی خداوند افرید کار پیش از افریدن اشیا و با آنها را بیا فرماید بعد از آن اراده نمود

العلیم

بغیة مشیت را عود کرد بر اراده. تا که مشیت است بعد از آن اندازه انظار گرفت زیرا که افریدن هر چیز با جارا است از اندازه چنانکه خدا بیغم منزه
 کل شیء خلفناه بغیر بغیة هر چیز با اندازه افریدن بعد از آن قضایا با جاره کرد بد بغیة صورت انظار با تمام رسانند و اجزاء انظارا نالیف نمود
 بر سبب علم خدا مشیتش واقع شد بغیة اگر عالم نمیشد واقع نمیکشت و سبب مشیت و اراده اش واقع گردید و سبب اراده اندازه گرفتن و سبب
 اندازه گرفتن قضایا جاری گردید و تمثالی برای توضیح این مقصود کریم کویم بخار در ساخن سر بر ناچار است از اینکه بداند سر بر چیست و چگونه
 نا اینکه میل بساخن ان نماید زیرا که صد و میل از او بدون اینکه بداند که سر بر چیست محال و منع است پس و قبلیکه بر علم هم رسانند انگاه ممکن
 میشود اینکه دل میل بساخن ان نماید و مشیت در خدا بیغم نمیزد میل نفس بخار است بساخن سر بر و چون این میل را ناکید نمود و در آن امر حازم
 کرد بد انگاه اندازه طول و عرض بلند و سر بر است و اراده در خدا بیغم نمیزد جازم شدن بخار است در این غرض و نقد بر نمیزد گرفتن اندازه طول
 و عرض و بلند و سر بر است در بخار و قبلیکه اندازه انرا گرفت انگاه اجزاء انرا با یکدیگر و تمام صورت است در بخار و چون این مقدمه را نمیدانند
 کویم که هر آنچه که از مقام قضایا گذشت هنوز خلقت و افرینش ان تمام نکشته خواه در مقام اراده و خواه در مقام قدر و این سه مقام محل بدو محو
 و اثبات است چنانچه مفر ما بد بحواله ما یستاء و یثبت بغیة خدا بیغم هر چیزی را که بخواهد بر هم میزند و هر چیزی را که بخواهد اثبات میکند و خلقت انرا بر
 تمام میرساند پس گاه میشود که چیزی از مقام مشیت میگذرد پیش از گذشتن از مقام قدر بر هم میزند و گاه میشود که از مقام قدر هم میگذرد و
 پیش از جاری شدن قضایا بر هم میزند و این سه مقام مقام غیب الغیوب است و قوی بر اراده انها نمیدانند مگر حضرت علام الغیوب و در تحت ولایت
 ائمه میباشد و هر چیزی از این مقامات پنجگانه گذشت خلقت و افرینش ان تمام میشود و محو و اثبات و تغییر و تبدل بان راه نمیدانند چنانکه در بعضی از
 وارد شدن من القضاء الذی لا یرد و لا یبدل بغیة از قضاء رد نمیشود و تغییر و تبدل بان راه نمیدانند بر تمام افرینش اثبات بعد از گذشتن انها است از
 مقام قضایا گذشتن انگاه علم ائمه بانها علانیه میگردد و تحت ولایت ایشان میباشد پس بنا بر این تحقیق معنی کلام اعجاز نظام انحضرت اینست که من
 مرجع امورات انجا بنده چیزی بعد از گذشتن از مقام قضایا بوی ان خواهند برگشت بغیة بعد از تمام شدن خلقت ایشان در تحت ولایت من خوا
 شد و احتمال قوی هست که قضایا بمعنی مراد باشد چنانکه اعراب گویند قضایا بغیة و فاعل کرد پس معنی کلام چنان میباشد که هر چیزی بعد از قضایا بوی
 من خواهند برگشت **محققان بدانند** که لفظ یوب و اباب بنا بر نقد بر که مراد از قضایا تمام افرینش باشد در معنی جعفی خود که عواد و رجوع باشد مستعمل
 نمیشد لفظ قضایا معانی دیگر هست لیکن هیچکدام مناسب مقام نیست بعد از آن مفر ما بد که حساب هر خلایق در روز قیامت بامنت و انصاف
 در زیارت جامعه مذکور است و حساب ائمه علیکم حساب خلایق باشد و این معنی را از ابی العبد نظم نموده و آیه فی یوم المیزان حسیان و هو
 المیزان لنا عدا و المیزان بعد حساب ما در روز قیامت یا امیر المؤمنین است و او است در فرد بغیة روز قیامت ملجاء و پناه ما و من صاحب نذر
 ها و بر یکها و من مؤذن بغیة دایره و من قمت کننده دوزخ و خازن بهشت ها و صاحب اعراف و من امیر مؤمنان و آقای منقحان و ابی گذشتگان
 و توضیح این فقره چنانست که ابی در انجا بمعنی علامت و معجزه است حاصل معنی اینست که من ابی و معجزه انبیاء گذشتند چونکه انحضرت امامت و
 ولایت خویش را با معجزات قاهر اثبات کرد بعد از آن انبیا و اوصیاء گذشتند و انصاف نمود لهذا بمنزله ابیات و معجزات ایشان گردید زیرا که بنو و
 و صایب ایشان را ثابت نمود چنانکه با معجزه ثابت میشود یا اینکه میگویم که امثال همه معجزات انبیاء گذشتند از انحضرت صادر گردید پس انحضرت بمنزله
 ابیات و معجزات ایشان است پس بنا بر این حمل ابی بر انحضرت از راه مبالغه میباشد بعد از آن مفر ما بد که من زبان نطق است که ان بغیة زبان انانکه بحق
 گو یا هستند چونکه حق بامداد و افاضه انحضرت بر زبان حق کو بان جاری میشود لهذا انحضرت بمنزله زبان ایشانست و من خاتم اوصیا و وارث انبیا
 و پیغمبران و خلیفه پروردگار عالمیان و راه راست پروردگار خود من ترا بر عدل اعمال بندگان در روز قیامت و من حجة بر اهل اسمانها و زمینها
 و بر چیزها که در آنهاست و من انکه خدا بیغم در ایند ان افرینش شما بر شما حجت گرفت و من شاهد خلایق در روز قیامت و من انکه علم مرکها و بلاها و
 قصه ها و علم قران و سببها خلایق را دانستام و حفظ نمودم ابیات معجزات پیغمبران را که کافران با ایشان استخفاف را هانت نمودند انجا بنده محافظت
 دین و شریعت بودند بغیة معجزات ایشان را حفظ نمودم نکذا شتم که کافران و منافقان انهارا ضایع و باطل کنند و من صاحب عصا و مسمی مراد از
 مسمی مهر نیست که انرا بر پیشانی کافر میزنند هذا کافر بر پیشانی من نوشته میشود و بر پیشانی مؤمن میزنند هذا مؤمن در ان نفس میگذرد و من انکه
 در حکم ممنت ابرها و رعدها و برقها و نار یکها و روشنها و بادها و کوهها و دریاها و سارها و افتاب و ماه و من حصای که از اهن است که
 و من فاروق امت بغیة قرن گذارند در میان حق و باطل و من هدایت کننده خلایق و من انکه عدد هر چیزی را شمرده ام بعلم خدا انچنان علی که خدا ان
 را در من و دین گذارند و بر خدا انچنان سرتیکه خدا انرا بر پیغمبر خود سپرده و انحضرت هم بمن سپرده و من انکه داد بمن و بخشید پروردگار من نام و کلمه و
 حکمت و فهم و علم خود را بکرم مردم میرساند از من پیش از انکه بناید مرا پروردگار من تو را شاهد میگیرم و از ظلم طالمان دشمنان بتواستغاث
 میکنم و از تواستغاث و استمداد مبطلم و حول و قوه نیست مگر با خدا بنده بلند پایه و بزرگست محمد میکنم مر خدا را در حالیکه ما برش پرده هستم
 در قیامت عیانی از صالح بن مسمی روایت کرده او گفته که از باقر علیه السلام معنی قول خدا عزوجل را پرسیدم و له اسکم من فی السموات و الارض و

او گویا بنی ناکه در آسمانها و زمینها در صمیم قلب با اکراه اسلام میاورند حضرت در جواب فرمود که ظهور و تحقق ناویل این امر در وقت است
که علی میفرماید که منم اولی از همه خلائق بمضمون این آیه و آقمتوا لله جهداً ایماناً لا یبعث الله من یموت بلی وعداً علیه حقاً و لیکن اکثر الناس
لا یعلمون ما قول خداست کاذب بنی کافران با عد و جهد بخدا سوگند یاد کردند که هر این او هر کز مردکان را در روز رجعت زنده نخواهد کرد این خدا
عالم بمقام تکذیب ایشان آمده میفرماید که اری زنده خواهد این وعد است که بر خدا بمقتضای حکمتش لازم است اینکه از ظاهر و متحقق کرد این بدو بان
و ناماید تا اینکه مطیع را ثواب دهد و غاصی را عذاب نماید ولیکن بسیار از خلائق بسبب انکار خدا و نبوت اینها بصفت ایند می معتمد میشوند با اینکه
بهت حکم را در این زنده کردن نمیفهمند از اینجهت بان معتمد میشوند بر خدا بنمردکان را زنده میگرداند تا اینکه حق را در خصوص اینچنینکه
منکران و کافران در ان اختلاف میکنند برای ایشان ظاهر و آشکار گرداند و تا اینکه بدانند که در این دعا دروغ گویمان بوده اند پس گفته امیر المؤمنین
که منم اولی از همه خلائق بمضمون این آیه از این راهست که ناویل این امر در رجعت است و صاحب جنتها چند هم امیر المؤمنین است تسبیح صد و در
در کتاب امالی از ابن ولید و از صفار و از ابن عباس و از علی بن حکم و از عامر بن معقل و از ابی حمزه ثمالی و از باقر ۲ روایت نموده او گفته که آنحضرت
بن فرمود که یا ابی حمزه علی را از ان رُشبه که خدا بنم برای او قرار داده فرود میاید و بالا میسکند و بعلی کفایت میکند اینکه با اهل زمان رجعت نکند
و جهاد خواهد نمود و تزویج مردان از اهل بهشت باز مان ایشان در دست او خواهد بود محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدجانات از
ابن عباسی مثل این را نقل کرده حسن بن سلمان در کتاب منتخب البصائر از ابن عباسی و از علی بن یحیی و از عامر بن معقل مثل این را
روایت کرده علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش و از ابن ابی عمیر و از ابن مسکان و از صادق ۲ روایت کرده که آنحضرت فرمود که خدا بنم از زمان
ادم ۴ تا زمان پیغمبری معیشت نکرده مگر اینکه بدینا بر میگردد و با امیر المؤمنین ۴ باری خواهد کرد در تفسیر مذکور آورده و ان من اهل کتاب
الا لیموتن یر قبلاً موئیه و یوم القیمه یكون علیهم شهیداً یعنی از اهل کتاب کیست نیست مگر اینکه بر رسول خدام پیش از وفاتش ایمان میاورد و
روز قیامت همه ایشان شاهد میشدند بعد از ان علی بن ابراهیم گفته که روایت کرده است که چون رسول خدام بدینا رجوع میکند همه خلائق با و ایمان
میآورند بعد از ان گفته که خبر داده است بمن پدرم از قسم بن محمد و از سلمان بن داود منفرد از ابی حمزه و از شهر بن خوشب و ابی کرده او گفته که حاج
بن جبرئیل که با شهر اید در کتاب خدا هست که فهمیدن ان مرا عاجز کردند گفتیم ای امیر ان کلام است گفت قول خدا بنم و ان من اهل کتاب یعنی از اهل
کتاب که یهود و نصاری باشند کیست پیدا نمیشود مگر اینکه پیش از وفاتش بر رسول خدام ایمان میآورند بعد از ان حجج گفت که بخدا سوگند یاد میکنم که
من هر اینها را امر کرده ام تا کردن یهود و نصاری زنده اند بعد از ان با چشم ما نگاه کرده ام او را چنان ندیده ام که اینها پیش را بچیناند یعنی کل
بگوید و اسلام آورد تا اینکه وفات کرده پس چگونه صادق میشود اینکه همه اهل کتاب پیش از وفات بان حضرت ایمان خواهند آورد در جوابش
که خدا کارها را اصلاح نماید باین طریق نیست که توانا و بلی کرده گفت پس چگونه است گفت که حضرت علیه پیش از قیامت بنیامت بدینا فرود میاید
و اهل از اهل مذهب یهود و غیران باقی میمانند مگر اینکه پیش از وفات با و ایمان میآورند و خود آنحضرت در پشت سرمه ۴ نماز میکند در در
انحال حجج گفت که خبر داد نور این ناویل را از کجا دانستی و از کجا آوردی گفت این را محمد بن علی بن الحسین علی علیه السلام بمن خبر داد گفت که بخدا
سوگند یاد میکنم هر اینها را بنیامت را از چشمه صاف اخذ کرده در تفسیر مذکور این آیه را ذکر نموده بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما بانهم ناویل کذالک
کذب الذین من قبلهم یعنی تکذیب نموند چیزی را که بعلم ان احاطه نکرده اند هنوز ناویل بان ایشان نرسیده یعنی مصداق ان هنوز برای ایشان
ظاهر و متحقق نگشته و بدین هیچ تکذیب نموند تا آنکه پیش از ایشان بودند علی بن ابراهیم بعد از ذکر این گفته که این آیه در خصوص رجعت نازل شد پس
بنابر این معنی این چنان میشود که و نزع رجعت را تکذیب نموند یعنی گفتند که ان هر کز رافع نخواهد شد بعد از ان خدا بنم فرموده و منیام من
یؤمن به و منیام من لا یؤمن به و ربک اعلم بالقیسید بن یعنی از ایشان پاره وقوع رجعت را تصدیق میکنند و پاره دیگر انکار و پروردگار
داننا است بفساد کشتن ان بنی میماند که مفسدان بمانند در تفسیر مذکور آورده که معنی آیه و لو ان لکل نفس ظلمت ما فی الارض جمیعاً لاندت به
معنی آیه اینست که اگر در روز رجعت هر ذی نفسی که در حق او محرم ظلم و ستم نموده بمهر اموال و زمین مالک شود هر اینها را برای خود فدا میهد
تا اینکه از عذاب اذیت روز رجعت در امن باشد در تفسیر مذکور این آیه را ذکر نموده و حشرنا هم فلم نغادر منیام احداً یعنی همه مخلوقات را بحشر میآورم
و احدی را از ایشان باقی نمیگذاریم بعد از ان گفته که از صادق ۴ پرسیده شد که چیست معنی قول خدا بنم و یوم نحشر من کل امیه قوفاً یعنی روز میبرد
که از هرامت جماعت را زنده میگردانیم آنحضرت فرمود که با جماعت اهل سنت در ناویل این آیه چه میگویند عرض کردم که ایشان چنین میگویند که
این آیه در خصوص قیامت است فرمود یا چنانست که خدا بنم در روز قیامت از هرامت جماعت را زنده کردا مد و باقی را بگذارد بلکه در ان روز همه
مخلوقات را زنده میگرداند بلکه این آیه در خصوص رجعت است و آیه که در خصوص قیامت است و حشرنا هم فلم نغادر منیام احداً ما بقول خدا بنم و یوم
در تفسیر مذکور از احمد بن ادريس و از احمد بن محمد و از عمر بن عبد العزیز و از ابراهیم بن مسنبر و از معاویه بن عمار روایت کرده او گفته که بخدا بنم
عرض کردم که قول خدا بنم ان الله میبشر ضنک در شان کسانست فرمود که بخدا سوگند یاد میکنم هر اینها را در شان ناصببان است معنی ان است

در تفسیر

در تفسیر

فصل در رجعت

که بد رسته برای او میبشت و کدزان تنگی هست بعد از آن عرض کردم که فدای تو شوم چگونه میشود در اینکه این اید در خصوص ناصبیان باشد حال
آنکه ما ایشان را در طول روز کار با وسعت کدزان و مال داری بدایم تا وقتی که مرده اند آنحضرت فرمود بخدا سوگند باد میبکنم هر آنکه مضمون آن
زمان رجعت است در زمان ناصبیان نجاست میخورند در کتاب منتخب البصار از سعد و از احمد بن محمد مثل این را نقل کرده ذکر تفسیر علی بن ابراهیم اول
این اید را ذکر نموده و حرام علی قریه اهل کناها انهم لا يرجعون یعنی بر اهل قریه که ما ایشان را در دنیا با عذاب هلال کرده ایم حرام است اینکه در روز
رجعت بدینا رجوع نمایند بعد از آن گفته که پدرم از ابن عمر و از ابن سنان و از ابی بصیر و محمد بن مسلم ایشان از صنادق و باقر روایت کرده که آن
دو بزرگوار فرمودند که هر فری که خدا بخواهد از ابا عذاب هلال گردانند در زمان رجعت رجوع نخواهند کرد پس این اید دلیل واضح و برهان کافی است
بر خروج رجعت زیرا که احدی از اهل اسلام انکار نمیکند که هر غلابی در روز قیامت بمعاد رجوع میکنند خواه انا که در دنیا با عذاب و بلا الهی
هلال شده اند پس باید مضمون اید در غیر روز قیامت باشد آن نیست مگر زمان رجعت پس مراد از قول خدا بخواهد لا يرجعون زمان رجعت است
یعنی آنکه با عذاب هلال شده اند در زمان رجعت رجوع نخواهند کرد و اما روز قیامت پس باید رجوع بکنند و زنده شوند تا اینکه داخل اتی در رخ باشد
مؤلف گوید که شیخ طبرسی گفته که علماء در معنی این اید اختلاف نموده و جوه چند ذکر کرده اند یکی از آنها اینست که کلمه لا در قول خدا بخواهد
لا يرجعون زاید است بنا بر این معنی کلام این باشد که بر اهل قریه که خدا ایشان را در دنیا با عذاب هلال گردانید حرام است اینکه بدینا رجوع نمایند
بعضی گفته اند که معنی آن اینست که بر اهل قریه که هلال شده اند واجب است اینکه بدینا رجوع نمایند و حرام بمعنی واجب مد است وجه دوم
اینست که حرام است بر اهل قریه که سبب معاصی و گناهان هلال شده اند اینکه عمل خیر از ایشان مقبول گردد زیرا که ایشان بسوی قریه و انابه میکنند
سبب اینست که حرام است اینکه بعد از وفات رجوع نکنند بلکه زنده شدن رجوع مینمایند تا اینکه جزای عمل بک و بد را به بینند بعد از اینها روایت
محمد بن مسلم را ذکر نموده و تفسیر مذکور از پدرش و از ابن ابی عمیر و از ابی بصیر و از صنادق و روایت کرده که آنحضرت فرمود که رسول خدا
مبجداً مدنا کاه امیر المؤمنین را بدید که در ربه رجب جمع نموده سرش را بالا میبرد که داشتند خواهید پدر رسول خدا آنحضرت را با پای مبارک کنجینند
بعد از آن فرمود که ای دایه برخیز و در بعضی نسخه ها چنانست که ای دایه خدا بر خیز چون آنحضرت این سخن را فرمود مردی از اصحابش عرض کرد که یا رسول
الله یا مرخیم که بکد بکرا با این نام بنا میبم فرمود نه بخدا سوگند باد میبکنم هر آنکه این لقب با و مختص و منحصر است و او است اندایه که خدا بخواهد در کتاب
خود ذکر نموده و اذ وقع القول علیهم اخرجناهم دایه من الارض نکلهم ان الناس كانوا بائنا لا یوقون یعنی و قبلیه قول بر خلافت واقع میگردد
پس در میان زمین بک ایشان دایه را که با ایشان سخن میگوید بد رسیده خلافت ایشان را از دست میگیرند و با آنها بغین ندارند بعد
آن فرمود با علی در وقتیکه آخر زمان رسید خدا با او با بغین صورتها بدینا میآورد و در هر حال با تو مهری باشد که دشمنانت را با آن نشان
میزند در انحال مردی بخداست آنحضرت عرض کرد که اهل سنه میگویند چگونه میشود اینکه دایه با خلافت سخن بگوید این اید جماعت شیعه را با اینکه
سخنان را داشته اند آنحضرت بقصد نفرین فرمود که خدا بخواهد با ایشان در اتی جهنم سخن بگوید اینست جز این نیست این دایه با این سخن گفتن که در
میان خلافت منقارفت با ایشان سخن میگوید و دلیل بر اینکه این اید در خصوص رجعت است قول خدا بخواهد است و بوم نحشرون کل امیه فجا
میزن کذب یا بائنا فم بوزعون حتی اذا جاوا قال الذین یبایا له و لم یخطوا بها علیاً اما اذ اکنتم تعلمون یعنی روز میشود که از هراست جماعت را
زنده میگردانیم از آنکه ابان ما را نکذب میکردند پس دایه ایشان مضطرب و بیقرار میباید و قبلیه زنده میشوند و میبایند خدا بخواهد از راه سر
با ایشان میفرماید که ابا ابان مرا نکذب کرد بد و حال آنکه علم شما با آنها اخطا نکرده بود و کفر حقیقت آنها را نشناخته بود پس چه کار بود که بدید
از آن صنادق فرمود که مراد از ابان در این اید امیر المؤمنین و الله علیه السلام است آنم عرض کرد که اهل سنه گویند که اید و بوم نحشرون کل امیه
فوجاد در خصوص قیامت است آنحضرت فرمود ابا چنانست که خدا بخواهد در روز قیامت از هراست جماعت را زنده گرداند و ما بغیرا بگذارد و نه چنین
است که گفته اند بلکه آن در زمان رجعت است و آنکه در خصوص قیامت است اینست و حشرنا هم فلن نعادر منیهم احد بعد از آن علی ابراهیم گفته
که ابن ابی عمیر از مفضل و از صنادق و در خصوص قول خدا بخواهد و بوم نحشرون کل امیه فوجا بمن خبر داد که آنحضرت فرمود که احدی از مؤمنان کشته شده
بالت میماند مگر اینکه بدینا رجوع مینماید تا اینکه با اهلن میرد و رجوع نمیکند مگر مؤمنی که ایمانی کامل و کافر بیکه کفرش در مرتبه کمال باشد
صنادق فرمود که مردی بنی با سر گفت که یا ابا بظان اید در کتاب خدا را که را مضوش و فاسد گردانید و شک بدید انداخته عمار گفت که آن کدام است
گفت اینست و اذ وقع القول علیهم اخرجناهم دایه من الارض نکلهم ان الناس كانوا بائنا لا یوقون و این دایه که با خلافت سخن گوید کدام است
عمار گفت بخدا سوگند باد میبکنم هر آنکه بنشینم و میخورم و میباشام تا وقتی که اندایه را بنشینم پس عمار با آنم بخداست امیر المؤمنین را مدد
حالیکه آنحضرت خرم و مکره میخورد فرمود با ابا بظان بیای عمار بنشین و با آنحضرت بخوردن مشغول گردید چون آنم بنشین و خوردن او را
دید از او تعجب نمود زیرا که بخالتی رسید که عمار سوگند یاد کرد که نه بنشینم و نه باشام تا وقتی که دایه را بنشینم و نه بخورم و نه دایه
را بمن نشان نداد چون عمار از جای برخاست آنم در راه تعجب گفت سبحان الله یا ابا بظان تو سوگند یاد نمودی که بخوری و نه باشای و نه بنشینم تا وقتی

بیان رجعت اهل اسلام

ما را بقبل خواهند رسانید و زنان ما را بافی خواهند گذاشت یعنی خواهند گشت در تفسیر مذکور از بدین اواز نظر اواز بچه حلیه اواز عبید
 الحمید طائی اواز ابدال کابلی اواز علی بن حسین علیهم السلام در خصوص قول خدا باینکه ان الذین فرض علیک القرآن لئلا یتعدوا الی معاد روايت کرده که آن
 حضرت فرمود که پیغمبر شما بعد از وفات بسو شما رجوع خواهد نمود حاصل مضمون این است که انچه خدا باینکه قرآن را بر تو فرض کرد تا بدانی که بعد از وفات
 در زمان رجعت خواهد برگردانید در تفسیر مذکور و لند بقیه هم من العذاب الا ذلنی دون العذاب الا کبر الخ یعنی بایشان میبشایم عذاب کوچک را پیش از
 عذاب بزرگ صاحب تفسیر گفته که مراد از عذاب اذنی عذاب است یا شمشیر یعنی قول خدا باینکه در آخر این عالم بر رجوع انبیا است که ایشان را
 در زمان رجعت بدینا برگرداند تا اینکه معذب شوند در تفسیر مذکور قاذ انزل بیا حیهم فساء صباح المنذرین یعنی وقتیکه در آخر زمان بهشتی
 و ابلیس ایشان نازل کرد بد حال ایشان در وقت صباح بیا میشود در تفسیر مذکور ربنا آمنتنا انتننن واحببنا انتننن ناقول خدا باینکه من بپس
 صادق فرمود که این اید در خصوص رجعت است حاصل مضمون این است که ای پروردگار ما ما را از ادوار بپرانندی و دوباره زنده گردانیدی
مؤلف گوید که یکی از این دو زنده گردانیدن در زمان رجعت و دیگری در روز قیامت و یکی از این دو مرتبه در دنیا است و دیگری
 و دیگری در زمان رجعت و بعضی از مفسرین این دو زنده گردانیدن و دوبرگردانیدن را بدین هیچ تصحیح و تفسیر نموده اند که یکی از این دو زنده گردانیدن
 در قبر است برای سوال نکرد و نکرد و دیگری در قیامت و دیگری در قبر که بعد از سوال باز خدای تم بپرانند و بعضی
 دیگری از مفسرین این اول را نازل نمودند بر اینکه یکی از این دو مرتبه در دنیا است بعد از خلق شدن و دیگری حال خلقت است مانند حال نطفه که در
 تفسیر مذکور آورده که علی بن ابراهیم در خصوص قول خدا باینکه و برکم الی الله گفته که یعنی خدا باینکه در زمان رجعت شما همه را پادای خود را که عذاب است
 از امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و اذ اراهم قالوا امنا بالله وحده و کفرنا بما کتابه من قبلین یعنی وقتیکه ایشان را پانزدهمین گویند که شما بخدا ایمان آوردیم
 و انکار کردیم ما را که بخدا شریک قرار میدادند قلم بک بقیه هم ایمان ما را و ما بسنا سئنه الله الیه فدخلت فی عبادیه و خیر کمالک الکافرون یعنی
 و وقتیکه روز رجعت شد ما را دیدند و ایمان آوردند ان ایمان را بایشان نفع نمی بخشد این است و عادت خدا در خصوص بندگانش گذشتن جاری
 شد و در این مقام کافران را نکار کرد بداند و در تفسیر مذکور و جعلنا کلمه باقیه فی عقیقه لعلمهم بر رجوع یعنی خدا باینکه کلمه لا اله الا الله را با بر سر
 نمودن ابراهیم از بنها گردانید کلمه قرار داد که در میان منل و ذریه او که ائمه علیهم السلام باشند تا روز قیامت یا قیامت میدهد است که ایشان رجوع
 نمایند یعنی ائمه علیهم السلام در زمان رجعت بدینا رجوع میکنند در تفسیر مذکور فارقیب یعنی صبر کن بوم نالی الیما بدخان میبین یعنی روز میشود
 که اسمان اشکازاد و دمیاد و صاحب تفسیر گفته که مضمون این است در زمان رجعت تحقق خواهد شد چون خلافت در انوقت از قبرها بیرون میآیند
 ایشان را فرامیگرد و را خال گویند که هذا عذاب الیم ربنا اکشف عنا العذاب انما مؤمنون یعنی گویند که این عذاب عذاب دردناک است ای پروردگار
 ما این عذاب را از ما بردار و زایل گردان زیرا که ما ایمان آوردیم و در آن حال خدا باینکه از راه رد گفته ایشان میفرماید انی لهم الذکریم و قد جاءهم رسول
 مبین یعنی امروز از کجایا د ایشان آمد این که ایمان آورده اند و حال آنکه بایشان آمد پیغمبریکه برای ایشان بیان شده ثم تولوا عنه یعنی از آن پیغمبر روگردان
 و قالوا معلّم تجنون یعنی گفتند که او دیوانه است و باره چهرها با و داده شده صاحب تفسیر گفته که وقتیکه بر رسول خدا وحی نازل کرد بد و انحضرت
 از مقامات وحی غش نمود بهوش گردید کافران و منافقان گفتند که این دیوانه است بعد از آن خدا باینکه فرمود که انما کاشفوا العذاب قلبا انکم غافلون
 یعنی ما اندکی عذاب را زایل میکردیم بدو سبب که شما ایماد خواهید بر گشت و ذکر قول خدا باینکه بوم نالی الیما بدخان میبین اگر در خصوص قیامت
 میشود هر اینه انکم غافلون بعد از آن نمیفرمود زیرا که بعد از آن اخوت و قیامت محالیه دیگر نیست که خلافت بسو ان عود نماید بعد از آن فرمود
 بوم یطش البطش الکبری ایامتیفورن یعنی در روز قیامت مواخذه بزرگ را از خلافت میکنم و از ایشان انتقام میکنم **مؤلف گوید** که شیخ
 طبرسی ن گفته که رسول خدا بر قوم خود در وقتیکه او را نکذب نمودند نفرین نمود پس گفت که هر دو کار مانند محطه زمان بوسف و بیان ما محطه
 بیندازید و غایب انحضرت مستجاب گردید محطی شد و بدین سبب بقریش کرسکه رو داد بنوعی که مردم از شدت ان میان زمین و آسمان را مانند
 دود میدیدند و میشد و استخوان خوردند بعد از آن بخد مت رسول خدا آمدند انحضرت از درگاه احدیت درخواست نموده خداوند کردگار
 ان بلا را از ایشان برداشت و زایل گردانید پس این است شان نزول این که گفته بعضی که دخان از جمله علامتهاست روز قیامت است بکوششهای
 کافران و منافقان داخل میشود و ان هنوز نیامده است و پیش از قیامت خواهد آمد بد و انوقت بکوششهای ایشان داخل میگردد و در آن
 ایشان از گرمی و شدت مانند سرایان شده میباشد و از آن دخان بمؤمنان در دایه مانند زکام میبرد و هر دوی زمین از گرمی ان مانند خانه
 گرد که در ان اتش افروخته شود و هیچ روزنه و منفذ نداشته باشد در این حال ناچهل روز بدینموا میماند در تفسیر مذکور آورده که علی بن
 ابراهیم در خصوص قول خدا باینکه بوم یطش الارض عنکم سیرا گفته که این در خصوص این رجعت است حاصل مضمون این است که زمین از مردگان
 روزی شکافته میشود در حالیکه ایشان با سرعت بر میخیزند در تفسیر مذکور حتی اذا را و اما یعودون یعنی تا وقتیکه بدید چیز را که بایشان وعده داده
 شد صاحب تفسیر گفته که مراد از انچه که بایشان داده امیر المؤمنین است در روز رجعت بعد از آن میفرماید فسیعلمون من اضعفت اصرا و اذل

مؤلف گوید

مؤلف گوید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۱۳

عَدَدًا بَعْنِ وَقَبْلَهُ امیر المؤمنین ۳ رادر زمان رجعت بدند انگاه میدانند که یازان کدام یکی ضعیف تر و کمتر است بَعْنِ میدانند که یازان فحشتر
از یازان امیر المؤمنین ۴ در قوت و ضعف تر و در شمار کمتر است و چون جنات سول خدام چیز داد با ایشان چیزها را که در روز رجعت شدند
گفتند که اینها کی واقع خواهند شد و راحل و حی در رسید قُلْ اِنْ اَدْرَيْتُمْ اَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ اَمْ يُحْجَلُ لَهُ رَبِّيَ اَمْ اَبْعَدُ بَكُوْبِ اَيْتَانِ كَرَمِن
میدانم که با یازان بکست اینچنینکه بشما وعده داده شده یا اینکه برورد کار من مدتی برای ان قرار میدهد و خدا باین فرموده عَالِمُ الْغَيْبِ لَا يَبْطِرُ عَلَى
غَيْبِهِ اَحَدًا اِلَّا اِنَّ رِغْفَةً مِنْ رَسُوْلٍ فَاِنَّهُ يُسَلِّطُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا بَعْنِ خدا باینم دانست غیب است در خدای عزوجل بر غیب خود مطلع
گرداند مگر کسی را که برگزیده که عبارت باشد از پیغمبر یا اینکه خبر دادن از غیب برای او معجزه باشد که بسبب نبوت خود را ثابت نماید پس ان پیغمبر است و خبرها
اینده و گذشته را میباید انهارا میداند یا اینکه در پیش روی نیست سراسر ملائکه پاره حافظان و نگهبانان راه و خبر خدا را اینکه شهابین را از دیدن
وحی منع میکنند بعد از ان گفت که مراد از مطلع گردانیدن خدا پیغمبر برگزیده خود را باینها خود اینست که خدا باینم بر پیغمبر برگزیده خود خبر میدهد
را که پیشتر از او واقع شده و چیزها را که بعد از او واقع شد باینست مانند اخبار کفایت ظهور قائم ۴ و احوالات رجعت و قیامت در تفسیر مذکور از جعفر بن
احمد و از عبد الله بن موسی بن ابراهیم بن حمزه و از ابی بصیر در خصوص قول خدا باینم قَالَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا تَاْخِرُ رَوَابِعُ رُوَابِعُ رُوَابِعُ رُوَابِعُ رُوَابِعُ
که برای انسانی که منکر شر است قوتی نیست که بسبب ان بر خالق خود قوت و غلبه باید و باری کنند باینست که با و در وقتیکه خدا بخواند که او را بیدار و غیب
خود گرفتار نماید باری نماید و انرا از او دفع میکند باینست که باینست که کافران و منافقان در باره رسول خدا ۴ و امیر المؤمنین
۴ و فاطمه ۴ حبل و ندیر بد نمودند پس خدا باینم فرمود که یا محمد ۴ اَنْتُمْ بَكْبِدُونَ كَبْدًا وَاَكْبَدُ كَبْدًا اَلْحَ بَعْنِ بدرستی که کافران حبل میکنند حبل کرده و ما
حبل میکنیم حبل کرده پس بکافران مهلت ده مهلت آنی زیرا که اگر قائم ۴ قیام نماید هر انچه برای من از ستمکاران و طغیان کنندگان قریش و بنی امیه و
سایران مقام بگیرد در تفسیر مذکور با سناد گذشته از ابی بصیر و از صادق ۴ در خصوص قول خدا باینم وَاَلَا تَخْرُجُ خَيْرُكَ مِنْ الْاَوَّلِ رُوَابِعُ رُوَابِعُ رُوَابِعُ
حضرت فرمود که معنی این باینست که یا محمد ۴ زمان رجعت باینست برای توازن زمان عرض کردم که مراد از قول خدا باینم وَاَلَا تَخْرُجُ خَيْرُكَ مِنْ الْاَوَّلِ بَعْنِ
جست فرمود اینست که یا محمد ۴ برورد کار ترا از بخت اندر بتو عطا میفرماید که راضی و خوشنود میشوی **شیخ شرف الدین** باینست که در کتاب کربلا
ذکر نموده که شیخ طوسی با سناد خود از فضل بن شاذان روایت کرده بنوعی که رفع حدیث بر بریده اسلمی نموده او گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی
فرمود که یا علی بدرستی که خدا باینم تو را در هفت مقام بامن حاضر گردانیده حدیث مذکور نموده نا اینکه گفته که مقام هفتم اینست که ما با باینم در وقت
احد باقی نمماند و هلاکت اخواب باینم مطلق طایفه خاد را خرفان با طایفه های دشمنان دعوی خندن بدست ما خواهند بود **شیخ صدوق** در
عبود اجار رضا از عثم قرشی و از پدرش و از احمد انصاری و از حسن بن جهم روایت کرده او گفته که مامون بنجدمت امام رضا ۴ عرض کرد که یا
ابا الحسن ۴ در خصوص چه میفرمائی فرمود که حق است واقع خواهد شد بدرستی که ان در میان امتان گذشته بود قران مجید بان ناطق است
و کوبا و جناب سول خدام فرمود که هر چه در میان امتان گذشته بود طابق النعل بالنعل که در زیاد در میان این امت واقع خواهد شد بعد از ان
رسول خدام فرمود که چون مهلت از اولاد من خروج میکنند عیسی ۴ بن حرم برور زمین فرود میاید و با و اشد کرده در پشت سرش نماز میکند ازین
بدرستی که اسلام در اول امر غریب بود بعد از این هم غریب خواهد شد باینست که در ابتدا انصار اسلام ادیان باطله بسیار بود تند پس اسلام در میان
انها ماند غریب بود بعد از این هم در اخر زمان ادیان باطله بسیار میباشند باز اسلام بر میگردد در میان انها غریب میشود بر طوبی و کوارا
باد برای غریبان اسلام باینست که کوارا باد برای انانکه را بیدای اسلام باد در اخر زمان با بسیار ادیان باطله درین اسلام را قبول میکنند در اخر
گفته شد که بار سول الله بعد از ان چه واقع میشود فرمود که حق با اهل حق بر سبب کرد نا اخر حدیث **شیخ صدوق** در کتاب مناقب الاخبار
از پدرش و از سعد و از بریه و از محمد بن علی کوفی و از سنان و از شعبی روایت کرده او گفته که ابن کوا بخدمت امیر المؤمنین عرض کرد که یا
امیر المؤمنین ایا بدیستی خود را که فرمود که تقبیل بسیار هست از ما بین شهر حجاز و رجعت فرمود رای بر تو ای کوا ان امر عجیب عبارتست از جمع نمودن
اجزاء پراکنده شده مردکان و زندگرا اندن ایشان و بریدن بناات باینست که کافران و منافقان و فوج معنده گاه بگر که هلاک کنند و اند
و من تو در انوقت میشود در تفسیر علی بن ابراهیم از ابن ولید و از صفار و از احمد بن محمد و از عثمان بن عبی و از صالح بن میثم و از عباده اسد و از
کرده او گفته که از امیر المؤمنین ۴ در حالیکه تکیه کرده بود و من هم سراسر ابداده بودم شنیدم میفرمود که هر انچه البته در شهر مضر میفرخواست
ساخت و شهر دمشق را سنگ سنگ باینست که خانه بخانه دوار بدیوار خراب خواهم نمود و بهود و نصائر را از همه شهر ها عرب برون خواهم کرد و طایفه
عرب را مانند چهار پان با این عصا میزنم و او میگوید که بخندم انحضرت عرض کردم که یا امیر المؤمنین ۴ کوا باینست که بعد از مردن من
خواهی شد فرمود که هیئات با عباده در فهمیدن این مطلب خطا رفت زیرا که این کارها را من نخواهم کرد بلکه انهارا میکنند مردی از اولاد من
صدوق گفته که امیر المؤمنین ۴ در این حدیث از عباده اسد در حدیث اول ابن کوا گفته کرده زیرا که ایشان نمیشوایند که با سراسر ال محمد علیه السلام
متصل شوند باینست که امیر المؤمنین ۴ در حدیث از محمد بن عباس و از علی بن عبد الله و از ابراهیم محمد ثقفی و از صالح بن مسعود

شیخ طوسی
شیخ صدوق
شیخ طوسی
شیخ صدوق
شیخ طوسی
شیخ صدوق

سَابَرُ رَجَبِ اَئِمَّةِ اطهار

۳۱۴

در ایام ارود او از کسی که از علی شنبه روایت کرده که آنحضرت بمقام عجل العجلین مجاد و رجب یعنی در ماهین مجاد و رجب است در آنحال
 مردی برخاست و گفت که یا امیر المؤمنین چیست این امر عجیب که بیای از آن عجب میکنی فرمود که مادرش برای تو مانت بگرد که امیر عجیب است که عجب تو باشد از
 مردگانی که زنده میشوند و همه دشمنان خدا و رسول و اهلبیت او را میزنند و اینست ناویل این بابها الذین آمنوا لا یؤکفوا قوما غصبا لله علیهم نذر
 یسوا من الاخرة کما یسوا من الدنیا و اینست ناویل این بابها الذین آمنوا لا یؤکفوا قوما غصبا لله علیهم نذر
 ثواب آخرت ما یوسس شدن اند چنانکه کافران از زنده شدن اهل قبرستان دور و رجب ما یوسس و نومید کنند بمانند یعنی ال محمد و ابی بکر و
 انکا خواهد گفت که قائم ال محمد مرده هلاک کردید با اینکه بکدام بیابان رفته اینست ناویل این بابها الذین آمنوا لا یؤکفوا قوما غصبا لله علیهم نذر
 اموال و تبیین و جعلناکم اکثر نفیرا یعنی ای بنی امیه بعد از آن غلبه نمود زبیر ال محمد کرد ایندیگر بر شما فرار دادیم و با اموال و اولاد شما امداد کردیم
 و بازان شما را از باران ال محمد یعنی از باران حسین بیشتر کرد ایندیگر در تفسیر مذکور از پدرش و از این بابها الذین آمنوا لا یؤکفوا قوما غصبا لله علیهم نذر
 کرده که آنحضرت فرمود که جماعت اهل سنت چه میکنند در خصوص این باب و یوم تحشر من کل امیه فوجا یعنی روز قیامت که از هر امت جماعتی را زنده
 میکنیم از این عرض کردم که میکنند که ان در خصوص قیامت فرمود نه چنین است که میکنند زیرا که این در خصوص رجب است با میشود اینک
 خدا در روز قیامت جماعتی را زنده گرداند و ما بفرایک دارد اینست این که در خصوص قیامت است و حشرناهم فلن نقاد منیهم احدای یعنی هر مردگانی را
 زنده میکنیم از این واحد از ایشان را باقی نمیکند از علی بن ابراهیم گفته که از جلد لایلی که بر رجب لالت دارد قول خدا اینست و حرام علی قریه اهل کناها انهم
 لا یرجون یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشان را با غضب بکشد و لالت نموده ایم نا اینکه در روز رجب رجوع نکنند بلکه باید زنده شوند و رجوع نکنند نا اینکه
 خدای علما و بد خویش را ببینند با اینکه کلمه لا باید است بنا بر این نیست چنانست که حرام است بر اهل قریه که ایشان را با عذاب هلاک نموده ایم اینک بدینا رجوع کنند
 بلکه رجوع میکنند تا روز قیامت بعد از آن آنحضرت فرمود که اهل هر قریه که خداوند کرد کار ایشان را با عذاب هلاک کرد اینست در روز رجب بدینا
 نخواهند برگشت و اما در روز قیامت بر زنده شده مجتبر خواهند آمد و مؤمنانی که ایمان نشان کامل و غیر ایشان از نا آنکه بعد از هلاک نشده اند و کافران
 که کفرشان در مرتبه کمال است در روز رجب رجوع خواهند نمود در تفسیر مذکور از پدرش و از این بابها الذین آمنوا لا یؤکفوا قوما غصبا لله علیهم نذر
 خصوص قول خدایم و اذا اخذ الله ميثاق النبیین لما انبئکم من کتاب وحیکم ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه روایت کرده که آن
 حضرت فرمود که خداوند کرد که از عصر آدم تا وقت خاتم الانبیاء هیچ پیغمبری مبعوث نکرد مگر اینکه بدینا رجوع میکنند و با امیر المؤمنین
 باری میکنند معنی این پیشتر مذکور کردید بعد از آن آنحضرت فرمود لتؤمنن به اینست که هر انبیاء بر رسول خدام ایمان میاورید و لتنصرنه یعنی با امیر المؤمنین
 میاری خواهند نمود علی بن ابراهیم گفته که مثل این بعد از ابانی که خدایم در آنها بائمه اطهار و عد رجب و نصرت داده بسیار است چنانکه فرمود
 وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات ما قول خدایم ولا تشرکوا به شیئا یعنی ابروه ائمه خدایم با نا آنکه از شما ایمان آورده و عمل ننموده و عد فرمود
 که ایشان را خلفاء روی زمین گردانند چنانکه انا از که پیشتر از شما بودند خلفاء روی زمین نموده و با ایشان نمکین دهد در خصوص دینی که برای ایشان
 برگزیده و ایمان ایشان را با صفت و الطینان مبدل گرداند نا اینکه بدون خوف و تقیر از دشمنان بمن عبادت نمایند و هیچ قسم شریک قرار ندهند پس
 این در بیان احوالی است که در رجب واقع خواهد شد و نیز فرمود و یرید ان یمن علی الذین استضعفوا فی الارض یعنی میخواهم که منت بگذاریم
 با نا آنکه در روی زمین ضعیف و غایب شمرده شدند و بگرد این ایشان را امامان و پیشوایان و وارثان روی زمین قرار میدهم و با ایشان در روز
 زمین نمکین میدهم پس همه آنها در زمان رجب خواهد شد در تفسیر مذکور از پدرش و از این بابها الذین آمنوا لا یؤکفوا قوما غصبا لله علیهم نذر
 در خدمت با فرم دگر جابر بن کنش آنحضرت فرمود که خدا بجا بر رحمت کند بد رسیده او در علم و دانش و غیره رسیده بود که ناویل این بابها الذین آمنوا لا یؤکفوا قوما غصبا لله علیهم نذر
 ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد یعنی کسب که قرآن را بر تو فرض گردانید تو را در زمان رجب خواهد برگردانید سعد بن عبد بن هب الله
 در کتاب خراج از سهل بن زیاد و از ابن محبوب و از ابن فضیل و از سعد جلاب و از جابر و از باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود که امام حسین
 پیش از آنکه شهید بشود با صاحب خود فرمود که رسول خدا فرمود که ای پسر من بد رسیده که ترا بعد از این بفران میبرند و انتر زمین است که اینها و از
 در اینجا بهم ملاقات کرده اند و انرا عمو را گویند تو و جماعتی از اصحاب که با تو میباشند را اینجا شهید خواهد شد و او در دهن را یعنی امیر و امیر
 نخواهد چشید بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود فلنا بانار کونی برذا و سلاما علی ابرهیم یعنی گفتیم ای آتش سرد و سلامت باش بر ابرهیم یعنی چنانکه
 ابرهیم در دهن آتش را اذیال نمود هم چنین امام حسین و اصحابش در دهن آتش را اذیال خواهند کرد بعد از آن فرمود که آتش حرق و
 جدال بر تو و بر ایشان سرد و سلامت خواهد شد بعد از آن با صاحب خویش فرمود که مرده باد شما بخدا سوگند باد میکنم هر انبی که اگر این کافران
 ما را بقتل رسانند هر انبی که من پیغمبر خود شرفیاب بشوم و با نجالت هر فرد که خدا خواسته باشد درنگ خواهیم نمود بعد از آن من اول کسی
 باشم که زمین از رو او شکافته شود بر من پیغمبر خود خروج میکنم خروج کردند که خروج امیر المؤمنین و قیام قائم علیهما مادری بوقت میباشد بعد
 از آن جماعتی که هرگز بر زمین فرو نیامده اند از ایمان از نزد خدایم به نزد من فرود میایند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکر ایشان که از ملائکه

علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم

سید الشهدا

بَابُ رَجَاءِ امَّةٍ أَطْهَارَةٍ

بودم و پدرم علیه در نزد من حاضر بود ناکاه غلام بخندمتش آمد و عرض کرد که در اینجا طایفه هست از اهل عراق اذن بطلبند که بخندمت شرفیاب شوند پدر
فرمود که ایشان را داخل چینه بکن پس پدرم برخاست نیز ایشان رفت بعد از آن زنای نکذشت ناکاه پدرم که خند پدرم بلند شد پس از آن
ناخوشد انستم و از خنده اش در پیش خود اندوهگین شدم زیرا که بیمار بودم بعد از آن نزد من آمد و فرمود که یا اباجعفر کاه هست که از خند
من در پیش خود محزون شد عرض کردم که فدای تو شوم سبب خنده ات چه بود فرمود حرفها را از من پرسیدند که پدر را نیت پیش از این خبر
داده اند پدرم که ایشان بان ایمان آورده اند و اقرار میکنند بر سبب سرور و شادی از اینکه در میان خلافت کثافت هستند که بان ایمان آور
و اقرار میکنند خند بر مغالب شد عرض کردم از چیست فرمود که ایشان مردکان را از من پرسیدند که که زنده میشوند و بازندکان در سرور
قتال و جهاد میکنند در کتاب مذکور باین اسناد از علی بن حکم و از حنان بن سدر و از پدرش روایت کرده او گفته که از باقر از رجعت شوال
نمودم آنحضرت ناسر بار فرمود که طایفه قدری از انکار میکنند در کتاب مذکور از سعد و از ابن ابی خطاب و از وهب بن حفص و از ابی
بصیر روایت کرده او گفته که بخندمت صادق عرض کردم که ما با یکدیگر چنین گفتگو میکنیم که عمر بن ذر نمی میرد تا وقتی که با قائم
ال محمد می جنگد فرمود که مثل این در مثل مرد نیست که در میان بنی اسرائیل بود او را عبد ربیع گفتند و اصحاب خود را بسوی مکه میخواند پس
مرد بعد از آن اصحاب او بقیرش پیاه می بردند و در نزد قبرش با یکدیگر گفتگو میکردند چنین می گفتند که او وقتی که از قبر بیرون میاید از سرش
گرد و خاله را می کشانند و با ایشان میگوید که چنین و چنین قصه و حکایت با ایشان نقل میکنند در کتاب مذکور از سعد و از ابن ابی خطاب و از
او از برخی از محمد بن سنان یا غیر او یکی از ایشان از عبد الله بن سنان روایت کرده او گفته که صادق فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود
خدای عزوجل مرا باستان برد و از پشت حجاب بمن وحی فرمود چیزها را که بان بامن تکلم نمود و از جمله آنها که بامن تکلم نمود این بود که فرمود بخند
إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُتَعَالِي الْعَزِيزُ الْحَبَّارُ الْمُنِيبُ
سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَسَنُ تَسْبِيحُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنَا الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ
بِأَمْرِ اللَّهِ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْأَوَّلُ فَلَا شَيْءَ بَلَدِي وَأَنَا الْآخِرُ فَلَا شَيْءَ بَعْدِي وَأَنَا الظَّاهِرُ فَلَا شَيْءَ قَوْفِي وَأَنَا الْبَاطِنُ فَلَا شَيْءَ دُونِي وَأَنَا اللَّهُ لَا
إِلَهَ إِلَّا أَنَا يَكِلُ شَيْءٌ عَلَيْهِمْ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى أَوَّلِ مَا أَعَدَّ مِثْلَهُ مِنَ الْأَمْرِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى أَمْرٍ مِنْ رُوحِهِ مِنَ الْأَمْرِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ
هُوَ الدَّائِرُ الَّذِي تَكَلَّمَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى أَظْهَرِهِ عَلَى جَمِيعِ مَا أُوجِبَ إِلَيْكَ لِبَرِّكَ أَنْ تَكُنْ مِنْهُ شَيْئًا بِأَمْرِ اللَّهِ ابْنُ اللَّهِ أَنْ تَرَى إِلَيْكَ فَلْيَرْحَمْنَا
بَيْنِي وَبَيْنَكَ سِرُّ دُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى مَا خَلَقْتَ مِنْ حَلَالٍ وَحَرَامٍ عَلَيْهِمُ يَهْ بِغَيْرِ بَدْرٍ سَبَّحَكَ سَمِ اعْتَادَ إِلَيْكَ مَعْبُودٌ بِسَبْتِ مَكْرَمٍ وَنَمَنُ أَنْكَ
بِغَيْرِ امْتِكَارٍ دَانَا سَتِ وَدَرْدُ بِنَا وَخَرْتُ رَحِمُ كُنْتَهُ اسْتُ مِنْمُ اعْتَادَ إِلَيْكَ مَعْبُودٌ بِسَبْتِ مَكْرَمٍ مِنْمُ انْ يَادُ شَاهِي كَرِ از عُبُوبِ وَنَوَاضِ
مَنْزِهِ وَبِرَّاسْتِ وَا زِفْنَا وَا زَوَالِ سَالِمِ وَا مَنِ وَا مَانِ دَهْنَدِ نَجْلَانِ وَصَاحِبِ قَهْرٍ وَغَلِبَةٍ وَدَرْسَتِ كُنْتَهُ شَكْسَتِ كُنْتَهُ هَا وَظَهَارُ كُنْتَهُ يَا كِي وَا كَبَرِ
مُيَادِنِمْ اَوْرَا از شَرِّ مُشْرِكَانِ بَدْرِ سَبَّحَكَ سَمِ اعْتَادَ إِلَيْكَ مَعْبُودٌ بِسَبْتِ مَكْرَمٍ مِنْمُ اعْتَادَ إِلَيْكَ مَعْبُودٌ بِسَبْتِ مَكْرَمٍ مِنْمُ انْ يَادُ شَاهِي كَرِ از عُبُوبِ وَنَوَاضِ
مَنْ سَبَّحَكَ مَبْكُنْتَهُ نَا نَكْدِ رَا سَمَانِ اَوْرَمِنْ اَنْدِ وَا مَنِ صَاحِبِ قَهْرٍ وَغَلِبَةٍ وَحَكْمَةٍ بِأَمْرِ اللَّهِ بَدْرِ سَبَّحَكَ مَعْبُودٌ بِسَبْتِ مَكْرَمٍ مِنْمُ انْ يَادُ شَاهِي كَرِ از عُبُوبِ وَنَوَاضِ
كِرِ بَشِيرِ از مَنِ بَاشَدِ وَا مَنِ اعْتَادَ إِلَيْكَ مَعْبُودٌ بِسَبْتِ مَكْرَمٍ مِنْمُ اعْتَادَ إِلَيْكَ مَعْبُودٌ بِسَبْتِ مَكْرَمٍ مِنْمُ انْ يَادُ شَاهِي كَرِ از عُبُوبِ وَنَوَاضِ
مُحَمَّدٌ عَلَى آخِرِ كِسِي اسْتُ از امَّةٍ كِرِ رُوحِ اَوْرَا قَبْضِ مَبْكُنْ وَا سَتِ از دَابَّةٍ كِرِ بَا خَلِاقِ مَعْنِ خَوَاهِدُ كُنْتَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى رَا كِرِ بَرِ هَمِ خَيْرِ طَائِفَةٍ بِوُجْهِ مَبْكُنْ
مَطْلَعِ خَوَاهِمِ مَعْبُودِ بَرَا تُو مَبْسُتِ بَنَكِرِ جَزِيءِ از تُو كَمَانِ نَمَلَةٍ بِأَمْرِ اللَّهِ عَلَى رَا بَنِيَانِ مَبْكُنْ اَبْخِرِ بَرَا كِرِ دَرِ تُو بَنِيَانِ كِرِ دَامِ بَدْرِ رَمِيَانِ مَنِ رَوَسْتِ
بَسْتِ كِرِ از سَلَمِ بُو شَبَدِ مَانَدِ عَلَى بَرِ هَمِ حَلَالِ وَحَرَامِ غَالِبِ دَانَا سَتِ در كتاب مذکور از كتاب سليم بن قيس هلاله که از ابان بن عثمان از اوز و از
کرده و همان را بخندمت علی بن الحسین در خصوص جماعتی از اعیان صحابه که یکی از ایشان ابو طفیل بوده خوانده آنحضرت آن کتاب را تصدیق نمود
و فرموده که این احادیث ما صحیح است ابان گفته که بعد از بن قصه با ابو طفیل گوید این خبرها را از اهل بدر و سلمان و مقداد و ابی بن کعب شنیده
بخندمت علی بن ابیطالب در کوفه عرض کردم فرمود که اینها علی است بر امت روایت است بنده با آنها جاهل باشند و علم آنها را بر خدا و
کذا رند بعد از آن همه آنها را که بمن خبر دادند تصدیق نمود و آنها بر من بسیار خواند و با بیان شافعی بیان و تفسیر نمود حتی که دیدم بعضی بمن بر
قیامت خرفن تر از بعضی من بروز رجعت و از چیزهایی که بخندمت آنحضرت عرض کردم این بود که یا امیر المؤمنین از حوض پیغمبر بمن خبر ده که یا یاد رُسنا
اسْتُ و یا دَرِ اخْرُتِ فرمود بلکه در دنیا اسْتُ عرض کردم که صاحب عباس از کسب فرمود منم باد و درستم پس و سنان من یا ان وارد
شوند و دشمنانم از ان باز کردند و این نظره در روایت دیگر بدین تفسیر است که دوستان خود را بان مبارک میکنم و دشمنانم را از ان باز
کر دانم عرض کردم که یا امیر المؤمنین از قول خدا باین بمن خبر ده اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا
بِأَيِّ آيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ بَعْدَ مَا نَبِّئُهُمْ بِآيَاتِنَا وَأَنَّهُمْ كَانُوا يُكْفَرُونَ واقع میگردد برای ایشان دابره از زمین بیرون میاید و مردم که با ایشان سخن میگویند بدرسند که
جلا بنی در خصوص آیات و علامات بعضی ندارند پس عرض کردم که مراد از این دابره چیست فرمود یا اباطفیل از پرسیدن این مطلب رکن

کتاب بنی حاکم
کتاب بنی حاکم
کتاب بنی حاکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۲۰

سعد بن ابی وقاص

کن بر او نگاه

بسم الله الرحمن الرحيم

عمودی بن ابی الکوا در قوت و توانائی خدا شک مکن در کتاب مذکور از سعد بن ابی الخطاب و از ابی خالد قنطاط و از عبد الرحمن بن قیس
 و از ابی قریه روایت نموده که آنحضرت این آیه را خواند **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ** ترجمه آیه شریفه پیشتر گذشت بعد از آن
 فرمود که ای امیران که مراد از این بیعت و مراد از مؤمنان که در اینجا ذکر شده که تا آنکه عرض کردم که مؤمنان قتال و جهاد میکنند بن میکنند
 و کشته میشوند فرمود که چنین نیست و لیکن هر که از مؤمنان کشته شود بدینا بر گرداند میشود تا اینکه ببرد و هر که ببرد بدینا بر گرداند
 میشود تا اینکه کشته گردد و این از ثبوت خداست از انکار مکن در تفسیر عیاشی از عبد الرحمن مثل این را روایت نمود در کتاب منتخب النبی
 بدین اسناد از ابی خالد قنطاط و از حران بن اعین و از ابی قریه روایت نموده که بخندم آنحضرت عرض کردم که ای امیران بنی اسرائیل جزیه
 بود که مثل آن در میان این امت نباشد فرمود که چنین جزیه نیست عرض کردم پس از قول خدا بنی بنی خیره **أَلَمْ يَرَأِ الْذِّبْنَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ**
وَهُمُ الْوُفَّاءُ لِلْعَهْدِ **قَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ** یعنی ای آنکه نکریدی بیوئی ای آنکه از بیم قتل از دیار خود بیرون رفتند در حالی که ایشان
 چند هزار نفر بودند پس خدا با ایشان گفت ببرد پس مردند بعد از آن خدا ایشان زنده کرد و ایند حجتی خلافت این ایشان را دیدند که زنده شدند
 از آن در همان روز نیز ایشان را ببرد پس از این است که مذکور شد با اینکه ایشان را زنده کرد و بدینا بر گرداند و مدتی تعقیب نمودند فرمود
 بلکه بدینا بر گرداند حتی در خانه ها سکنه نمودند و نشسته و طعام خوردند و زن گرفتند و هر قدر که خدا خواستند بود بدینا بر گرداند
 نموده تعقیب کردند بعد از آن با اهلای خویش و فاطمات یافتند در کتاب مذکور از سعد بن ابی الخطاب و از ابن عباس و از عقیله بن سفيان
 و از عمرو بن شمر و از جابر بن برید و از صادق بن عقیله روایت نموده که آنحضرت فرمود که مر علی را در روی زمین رواوردن و رجعت است با
 پسرش امام حسین م بایستی خود رو بیاورد تا اینکه انتقام او را از بنی امیه و معاویه و از آنکه بخیل او حاضر شده بودند ببرد بعد از آن
 خدا بهم در این روز یا از خود را از اهل کوفه به هزار نفر و از سایر مردم هفتاد هزار نفر بیوئی بنی امیه میفرستد و در صفین با ایشان ماندند و اول
 میبکنند حتی همه ایشان را بقتل میرسانند و احدی را از ایشان باقی نمیکذارند که خبر ببرد بعد از آن خدا بنی ایشان را زنده میکند و بدینا بر گرداند
 ایشان را با فرعون و آل فرعون مبتلا میکند و بعد از آن برای آنحضرت رجعت میباشد با رسول خدا ص حتی آنحضرت خلیفه روی زمین میشود و
 علیه السلام عیالی و آلان او میباشد و خدا بنی او را اشکارا مبعوث مینماید پس عبادت و بندگی او در روی زمین اشکارا میباشد چنان
 بخدا در روی زمین در رجعت عبادت نمود بعد از آن صادق و آل محمد فرموداری میر المؤمنین و بدینا رجوع خواهد فرمود بعد از آن
 بادست مبارکش اشاره نمود که آنحضرت چند برابر این بدینا رجوع خواهد خدا بنی سلطنت همه اهل دنیا را از روزی که دنیا را از این روز
 فانی شدن آن پیغمبر عطا میفرماید تا اینکه وفات نماید با نچه که در کتاب خود در حق آنحضرت وعده نموده چنانکه فرمود **وَيُظْهِرُهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ**
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی آنحضرت را بر همه دنیا غالب میکند و از هر چند که مشرکان از او ناخوش بدارند در کتاب مذکور از سعد بن ابی الخطاب و از موسی
 بن عیسی و از خالد بن ولید روایت نموده او گفته که بخندم صادق عرض کردم که ای ابوبکر را رسول خدا ص صدیق نامید فرمود بدینا بر گرداند
 و اینکه ابوبکر را آنحضرت در غار بود آنحضرت فرمود بدینا بر گرداند من کشته عبدالمطلب را می بینم که در دریا که شد در ناله است ابوبکر عرض
 کرد ای کشته را می بینم فرموداری عرض کرد که ای رسول الله ای امیران که از این بمن بماند فرمود که ببرد پس ای پسر آنحضرت دست مبارکش را بر هر
 دو چشم او مالید بعد از آن او فرمود که نگاه کرد نگاه دید که کشته در دریا ناله میکند بعد از آن بقصرهای اهل مدینه نگاه کرد و در پیش خود
 گفت حالا تصدیق نمودم که تو ساحر بی پیر سول خدام از راه طعن فرمود که تو صدیق یعنی ساحر بودن مرا تصدیق کردی بعد از آن عرض کردم که پیر
 عمر بفار و ناصید شد فرموداری نمی بینم که او در میان حق و باطل فرو گذاشت و خلافت را بر باطل واداشت عرض کردم که ای رسول خدا ص فرمود
 که از دعوت سعد بن هریرید و اجتناب بکنند یعنی با و نایع میشود فرموداری عرض کردم که این چگونه است فرمود که سعد بدینا بر میگردد و با علی
 می جنگد **شَيْخٌ طَوْسِيٌّ** در کتاب التفسیر از محمد بن جریه و از ابی بکر بن عثمان و از علی بن سلیمان بن رشید و از حسن بن علی خزاز روایت کرده او گفته که علی
 بن ابی حمز بن محمد امام رضا داخل کرد بدینا عرض کرد که ای ائمه فرموداری عرض کرد که از حدت امام جعفر صادق و شمسند میفرمود که امام
 نمیشود مگر کسی که مراد از بعد از او و ادای بی نیاید فرمود با شیخ گفته خندم و فراموش کرده بنظر میسده امام جعفر صادق و این چنین فرموده است
 بلکه چنان فرمود که امام بنیام شد مگر کسی که برای وی بعد از خود اولاد باقی ماند مگر امامی که حسن بن علی علیه السلام را و خروج میکند بیار
 بعد از خود اولاد بنیامند علی بن حمزه عرض کرد که فدای تو شوم راست گفته چنین شنیدم از جدت رسول خدا ص در تفسیر عیاشی از قاری بن موسی
 روایت کرده او گفته که صادق فرمود که اول کشته که بدینا بر میگردد حسن بن علی علیه السلام و اصحاب او و بر بنی معاویه و اصحاب او و بنی
 آنحضرت در عوض کرد که ایشان طابق النعل بالنعل ایشان را بقتل میرساند بعد از آن آنحضرت این ایراد را فرمود **ثُمَّ رَدَّ نَا لَكُمْ الْكُرَّةَ**
عَلَيْكُمْ و آمده ناکر با موال و بین و جعلنا کفر غیرا یعنی بعد از آن خروج نمودن را بر بنی امیه و کردیم شما را دایم و با موال و اولاد شما را دایم نمودیم
 و جمعیت شما را پیش از ایشان کردیم در کتاب کثر الفوائد آورده که حسن بن ابی الحسن بدینا با سناد خود با محمد بن علی از صادق در خصوص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منه
چهار
مهر

قول خدا بنم روايت نموده افزون وعده ناه و عدا حسنات فلولان به با کسیکه با و وعده خوب اذیم هر اینه او بان و عن خواهد رسید انحضرت فرمود که
که خدا بنم با و وعده خوب اذیم هر اینه او بان و عدا خواهد رسید انحضرت فرمود که که خدا بنم با و وعده داده علی بن ابیطالب است خداوند
کرد کار با و وعده فرمود که در دنیا از دشمنانش برای وی انتقام کشد و در آخرت برای او و دستاقت هشت وعده نموده شیخ مفید در کتاب
مجالس از کتاب او از غفرانی او از تقی او از اسماعیل بن ابان او از فضل بن زبیر او از عمران بن میثم او از عبا به اسد روايت نموده او گفته که از علی
۴ شنیدم میفرمود که من اقای پرانم و در من مستنی و خصلت هشت از خصلتهای ابوب محمد سو کند یاد میکنم هر اینه خدا بنم اهل و طایفه مرا بر آن
من جمع میکنند چنانکه برای یعقوب ۴ اهل و طایفه او را جمع نمود محمد بن جریر بن عبد البر که در کتاب جال ابو صالح خلف بن حماد او از سهل بن زبیر
او از علی بن حکم او از علی بن مغیره او از باقر ۴ روايت نموده که انحضرت فرمود که با عبد الله بن شریب عامر بر می بینم که عمامه سیاه بر سر گذاشته و هر دو
دوایان در میان دو شانداش افتاده از یابن کوه در پیش روی قائم ما اهل بیت با چهره زهرار نفر الله اکبر کویان بیالای کوه رو میاورند و کتاب
مذکور از عبد الله بن محمد او از و شاد او از احمد بن عائد او از ابی خدیجه روايت نموده او گفته که از صادق ۴ شنیدم میفرمود که از خدا
در خصوص پسر اسمعیل مسئلت نمودم که او را بعد از من بانی بگذارد پس خدا بنم از انتقام با نمود لیکن در خصوص وی برای من رتبه منزلت
د بکر عطا فرمود و از اینست که او اول کسی میباشد که باده نفر از اصحابش زند میشوند از قبر بر میخیزند و از ایشان یکی عبد الله بن شریب است
او صاحب بیدن اسمعیل میباشد در کتاب منتخب البصائر از سعد او از ابن علی و ابن ابی الخطاب ریکجا ایشان از و شاد او از احمد بن عائد او از
سلمه سالم بن مکره جمال مثل ایندیش را روايت نموده و در این روايت چنین است که در میان اند و نفر عبد الله بن شریب عامر بیت و در میان
ایشان صاحب بید نیست کشتی در کتاب جال ذکر نموده که در کتاب محمد بن حسن بن بندار قمی مخطیث باقم که حسن بن احمد مالکی از جعفر بن فضل
بن خبر داد گفت که محمد بن فرات گفت ابا بصیر ملاقات نموده گفت اری با پدرم با ملاقات نمودم او را پیرم دیدم که موی سر و ریش سفید
بود ریش را زای داشت پدرم بوی گفت که خبر ده بما حدیثی را که از امیر المؤمنین ۴ شنیده باشی گفت که از انحضرت در بالای منبر شنیدم میفرمود
که من اقای پرانم و در من مستنی هشت از مستنهای ابوب ۴ هر اینه خدا بنم بر آکنده شد هکامرا برای من جمع میکنند چنانچه آنها را برای ابوب جمع
راوی گوید که این حدیث را من و پدرم هر دو از اصبع بن بنانه شنیدم و از ابن ماجرا نکذشت مکرانکه تا اینکه اصبع وفات نمود و رحمت خدا بر او
باد در کتاب مذکور از طاهر بن عیسی او از شجاعی او از حسین بن بشیر او از داود رقی روايت نموده او گفته که بخد مت او یقینا امام ۴ عرض کردم که
من پرسیده ام و استخوانهایم نازک کرده اند و دست من بدارم عمرم لا کثرت شدن در راه شما تمام شود انحضرت فرمود که چاره از این نیست
اگر خال باشد در روز رجعت خواهد شد در کتاب مذکور از احمد بن محمد بن رباح او از محمد بن عبد الله بن غالب او از محمد بن ولید او از یونس بن یعقوب
او از عبد الله بن خنجر روايت نموده او گفته که ابان بن تغلب بن گفت که کدام بر جماعتی افتاد که بر روايت من از امام جعفر صادق ۴ نسبت عیب میدادند یا
گفتم که چگونه مرا ملاقات و مذمت میکنند در خصوص روايت نمودم از مردی که هیچ حرازا و نبر سیدم مکرانکه در جوابم گفت که رسول خدا چنین
فرموده یعنی روايت من از صادق ۴ عیب ندارد زیرا که همه چیزها را از رسول خدام نقل میکنند نرا پیش خود میگویند ابان بن تغلب گوید باره کوه
سکند شنیدم میخوانند العجب کل العجب بن جاد و رجب بیه تعجب بسیار هست از چیزهای که در میان جمادی و رجب واقع میشود انرا از انحضرت
پرسیدم فرمود که در میان جمادی و رجب زندکان بمردکان ملاقات خواهند نمود یعنی در روز رجعت مردکان زنده شده باز زندکان بهم
ملاقات میکنند در کتاب منتخب البصائر از و رده که مطلع شدم بکتابی که خطبه نماز مولای ما امیر المؤمنین علیه در آن نوشته بود و در آن کتاب با خط
سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس نوشته شده بود چیزی که صورتش اینست که کاتب این کتاب دو مرد بعد از صادق ۴ ذکر نموده یعنی در سال
خود و صادق ۴ در راوی ذکر کرده پس بنا بر این ممکنست که تاریخ نوشتن این کتاب در دست سال از هجرت گذشته باشد زیرا که انحضرت صد و چهل
سال از هجرت گذشت وفات یافت و عمران دو مرد که در میان نه واسطه بودند تخمینا شصت سال میباشد یعنی را از چیزها بشک در آن کتاب است
از ابی روح فرج بن فروه از مسعد بن صدقه او از صادق ۴ روايت نموده و بعضی دیگر از آنها از خیر اند و نفر روايت شد و در این کتاب خطی ذکر
نموده و از ابی امیر المؤمنین ۴ نسبت داده و ان با اسم خطبه مخزون نامید میشود و ان اینست اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْاَحَدِ الْحَمْدُ الَّذِي تَوَحَّدَ بِمَلِكِهِ وَعَلَا
بِفِدْرِيهِ اَحْمَدُ عَلَى مَا عُرِفَ مِنْ سِبْطِهِ وَ اَلْهَمْ مِنْ طَاعَتِهِ وَ عِلْمٌ مِنْ مَكُونِ حِكْمَتِهِ فَاتِّمَحْمَدُ بِكُلِّ مَا بُولِيْ مَسْكُورٌ بِكُلِّ مَا بُولِيْ وَ اَشْهَدُ
اَنَّ قَوْلَهُ عَدْلٌ وَ حُكْمُهُ فَضْلٌ وَ لَمْ يَنْطِقْ بَيْنَهُ نَاطِقٌ بِيَكُنْ اِلَّا كَانَتْ قَبْلُ كَانَتْ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ وَ سَيِّدُ عِبَادِهِ خَيْرٌ مِنْ اَهْلِ اَوَّلِ
وَ خَيْرٌ مِنْ اَهْلِ اٰخِرِ اَمَلِكُنَا نَسَبُ اللَّهِ اَلْحَقُّ فَرِيقَيْنِ جَعَلَهُ فِيْ خَيْرِ الْفَرِيقَيْنِ لَمْ يُلْهِمْنِيْهِ غَايِرٌ وَ لَا يَخَاجُ جَاهِلِيَّةٌ ثُمَّ اِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ
اِلَيْكُمْ رَسُوْلًا مِنْ دُوْنِهِ اَوْ لِيَا ؕ فَلْيَلَا مَا نَذَرُوْنَ فَاِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْخَيْرِ اَهْلًا وَ لِلْيَقِيْنِ دَعَا ؕ ثُمَّ وَ لِلطَّاعَةِ عَصْمًا يُعْصَمُ بِهِمْ وَ يُعِيْمُ
بَيْنَ حَقِّهِ فِيْهِمْ عَلَى اِرْتِقَاءٍ مِنْ ذَلِكَ وَ جَعَلَ لَهَا دُعَا ؕ وَ حَفَظَهُ بِحَفَظَتِهَا يَتَوَقَّ وَ يُبَيِّنُوْنَ عَلَيْهَا اَوْلِيَاءَ ذَلِكَ بِمَا دَلُّوا

خبر از

و من رجب

من حق الله فيها أما بعد فإن روح النور روح الجوه الذي لا ينفق إيمان الآية مع كلمة الله والصديق بها فالكلية من الروح الروح
من التور والطور السماوي في أيديكم سبب وصل اليكم فيه إشار وإختيار بغير الله لا يملكون شرها خصصكم بها واخصصكم لها
لك الامثال نصيرها للناس وما يعلوها الا العالمون فابشروا بنصير من الله عاجل وفتح بسر بغير الله به اعينكم وبذهب بجرنكم كفوا ما
نناه الناس عنكم فان ذلك لا يخفى عليكم ان لكم عند كل طاعة عوناً من الله بقول على الالسن وثبت على الانتداف وذلك عون الله
لا ولابائه بظهره حتى يغنيه لطيفاً وقد اتمرت لاهل التقوى اعضان لشجرة الجوه وان فرغنا من الله بين اوليائه واعذائه بين
شفاء للصدور وظهور للنور بغير الله به اهل طاعته وبذل به اهل معصيته بتبعه امره لذلك عذته ولا عذته له الا بسبب
نصيره وصدق بينه وتبليغ وسلامه اهل الحجة في الطاعة وقيل الميزان وقيل الميزان بالحكمة والحكمة قضاء للبصر والشك و
المعصية في النار والنعامة في الدنيا فلو بالمؤمنين مطوية على الايمان اذا اراد الله اظهار ما فيها فحها بالوحي وزرع
فيها الحكمة وان لكل شئ انا ببلعه لا يحجل الله بشئ حتى يبلغ اناه ومنهها فاستبشروا ببلعه ما بسترتم واعرفوا بقران ما
قرب لكم وتجزوا ما وعدكم ان مناد عوة خالصة بظهره الله بها حجة الباقية وتبين بها نعمة الشافية وبطع بها الكرامة
الفاضلة من اسمك بها اخذ بحكمة اناكم الله برحمته نور القلوب ووضعه عنكم اورار الذنوب وتجل شفاء صدوركم
وصلاح اموركم وسلام مناد ائمة عليكم تسلمون في دول الايام وقرار الارحام فان الله اخار لدينه اقواما انجهم للقيام
عليه والنصرة له بلم ظهر كلمة الاسلام وازحاء مفرض القران والعمل بالطاعة في مشارق الارض ومغاربها ثم ان الله
خصصكم بالاسلام واستخلصكم له لانه اسم سلامة وجميع كرامته اصطفاه الله فنتجه وبين حجة وارث اذنه وحده ووصفه
وجعله رضى كما وصفه ووصف اخلاقه وبين الكفاية والكد ميثاقه من ظهره بطن ذي خلاوة وامن من ظهره بطاهره راء
بجانب مناظره في موارد ومصادره ومن بطن بما بطن راء مكنون العطن وتجايب الامثال والسنن فطاهره ائبوا وباطنه
عميق لا تنقص عجايبه ولا تنقص غرايبه بنابغ النعم ومصايح الظلم لا تفتح الجرات الا بمفاتيحه ولا تنكف الظلم بمصايحه
فيه تفصيل وتوصل بيان الايمان الا غلبت الذين جميعا فاجتمعوا لا يصلحان الا معاً بثمان فغيران وبوصفان
فبفتحان قيامهما في تمام احدهما في منازليهما جرى بها ولها نجوم وعلى نجومها نجوم سواها حتى حماء وترعى مراعيه
في القران بيانه وسدوده ومواضع تقادير ما خزن بخرائبه ووزن عيزان العدل وحكم الفصل ان رعاة الدين فرفوا بيز
الشك واليقين وجاوا بالحق المبين قد بئوا الاسلام نبيا واسبوا له اركاناً واسبوا له اركاناً وجاوا على ذلك شهودا وبرهاناً
من علامات وامارات فيها كفاء لمكثف وشفاء لمكثف مجنون حماء وبرعون مرعاه وبصونون مصونة وبهجرون مهوره
ونجوتون محبوبة بحكم الله وبره وبطيم امير وذكرك بما يحب ان يذكرك به بنواصلون بالولاية وبلا تون بحسن السمجة و
بتساقون بكاس ربه وبزاعون بحسن الرعاية بصدور برية واخلاق سنية وبيلا ميرة رجبته لا يشر فيه الدنية ولا
تخرج فيه الغيبة فمن استبطن من ذلك سبباً استبطن خلفاً سنياً وفتح واصله واستبدل منزله بنقصه مبوماً و
استبدل له محرماً من عهد معهود الله وعقد معهود عليه بالبر والتقوى واشار سبيل الهدى واخى الفهم قلبه بخابون
وبواصلون فكانوا كالزرع ففاضله بيني فوجد منه وبقى وبيعه الخصيص وبيعه منه التخصيص فانظر امره في قصر ايامه
وقله مقامه في منزله حتى يستبدل منزله بضع محولة ومعارف منقلب فطوبى لقلب سليم اطاع من بهدير وجنب ما برده
فبدل محل الكرامة فاصاب سبيل السلام بغير بصيرة واطاع هادي امره دل افضل الدلالة وكشف غطاء الجهالة
المصلحة المذهبة فمن اراد تفكراً وتذكراً فليذكر اياه وليبرز بالهدى مالم تعلق ابوابه وتفتح اسبابه وقيل بضيعة من نعم
بخسوع وحسن خضوع بسلامة الاسلام ودعاء التمام وسلام بسلام تحية دائمة الخاضع مواضع بتناقض بالايمان وسعار
عدل الميزان فليقبل امره واكرامه بقول ولتجدد فارعة قبل حلولها ان امرنا صعب مستصعب لا تحمله الا ملك مقرب او
نبي مرسل او عبد امتحن الله قلبه للايمان لا يبع حديثنا الا حصون حصينة او صدور امينة او احلام وزينة باعجاب كل العجب
ببرج جادة ورجب چونكه خطبه با انما نابت بلاغت فقرات ومضاح كلات وعوض الفاظ وعبارات داشت لهذا انرا عباراتش نقل نموا
وتمت ان در اين طرز واسلوب نبود از اينجهت بعينها نقل کرده بمحض ترجمه اكناف نمود حاصل مضامين فقرات بلاغت ابانت است كه محمداً
مرخدا را كه به جزو و بيشراك پسند به شد است انچنان حدائى كه بساطتش بكانه و بقدرتش بليد يابه شد است حمد ميكنم با و در سبيل و
طرفش كه شناخته شد و در عوض طاعت و عبادتش كه الهام شد و در عوض حكمت پنهان عوض شده و كه بما معلوم كشته پس او سزاوار
حمد و ثوابت در مقابل هر چيزها كه عطا ميكند و سزاوار شكرت در عوض هر بلاها كه خلاصه رايانها امتحان مينمايد و كواهي بدست

بَابُ رَجَبِ أُمَّةٍ أَطْهَارَةٍ

۳۲۳

در رجب
باید
توبه
کرد

باینکه قول او عدل و حکمت فرق گذارند است در میان حق و باطل و هیچ سخن گویند در حق او نگفته که او شده مکر اینکه بود پیش از آنکه گفته شود که او شد یعنی بجهت تنگی عبارت اینکه گفته میشود که خدا شد زیرا که او پیش از همه چیزها بوده و نیستی بر او راه نیاید و گواهی میدهد باینکه محمد بنده خدا است و آدمی بندگان او است و بهترین کتاب است که ایشان زاد را اول زمان نبوت و خلافت اهل و سزاوار است هر وقتی و فرقه نمودن حضرت زاد در میان بهترین است و فرقه نمودن و زنا و اخلاط نسیج نکاح جاهلیت بخلعت او راه بنافه بعد از آن خدا بنعم پیغمبر از شما بگوید شما فرستاد ایمان پیغمبر که شفقت کشیدن شما بر او کران است و بر شما حرص و مایلست و بمؤمنان بسیار مهربان و رحم کننده است پس تابع شوید بچیزهایی که خدا ب شما ها نازل گردانید و بغیر از خدا برای خودتان دوست قرار مدهید اندر زمانی میشود که خدا را یاد میکنید پس بگو خدا بنعم بر اینه خرد و بنکوی اهل و برای حق سئو فها و برای طاعت نکهارند قرار داده که خلافت را با ایشان نکریدارد و حق خود را در میان ایشان بطرفی که پسند بر پامیدارد و برای ان طاعت نکهاران و حافظان قرار داده که انرا با قوت حفظ میکنند و بر پاداشتن ان اعانت و پاریه مینمایند در حاله که انرا دوست دارند زیرا که خدا را در ان طاعت و حق است و ایشان ان حق را دوست میدارند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی بدرستی که روح بدی باطن که مؤمن با ان زند دل می شود و ایمان نفع نمی بخشد مگر با ان حاصل نمیشود مگر با کلمه خدا و اعتقاد نمودن بان عبارت است از وجود امام ۴ پس کلمه عبارت است از امام ۴ از روح استیضای با روح بدی باطن با اینکه امام ۴ هر چه اخذ کرده از روح القدس داد از نور اخذ نموده و نور نور استمانها و زمین است که عبارت است از وجود واجب تعالی پس کلمه خدا سبب است در دست شما که از خدا بنعم ب شما رسیده شما را با ان اختیار نمودن و برگزیدن ان نفعی است از جانب خدا که شکر انرا بجا توانستند و انرا ب شما و شما را با ان مخصوص گردانید و این مثلها را برای خلافت منزیم و انهارا بمیدانند مکر عالمیان پس مرده باد شما بنصرت و پاری روزی از جانب خدا و فتح و کسایت اسان که خدا بنعم چشمها شما را با ان بر نور و هم و غم را از شما زایل نموده دلهای شما را مسرور میکند خود نان را از چیزهایی که خلافت در انها با شما رسیده اند باز دارد پس بدرستی که اینها بر شما پوشیده نماند زیرا که برای شما در وقت هر طاعت معنی هست از جانب خدا که در زبانها مذکور است و در دلهای ثابت و محکم میشود و این معنی معنی خدا است برای و رساندن خدا بنعم در نعمتهای پنهان خود برای بندگانش ظهور میکند در حالیکه لطف کتده است در حق ایشان و بدرستی که شاخهای درختند که برای اهل تقوی ثمر بخشد بدرستی قرانی که از جانب خدا نازل شده در میان دوستان و دشمنان او فرق گذارند است شفا بخش سینهها است و ظاهر کنند نور ایمان است خداوند کرد کار بسبب ان اهل طاعتش را عزیز و اهل معصیتش را ذلیل میکرد اند پس هر دو توشه خویش برای طاعت خدا مهیا بکند و توشه بدست مکر بسبب بصیرت و صدق بت و تسلیم و سلامت انانکه در مقام طاعت و عبادت تعجیل و تشدید دارند و کسل نمیشوند در وقتیکه ظاهر میکرد که در روز قیامت میزانشان ثقل و سنگین شود و سنگینی میزان عمل در وقت است که عمل خیر بطرفی حکمت باشد یعنی موافق شریعت غرا کرد زیرا که عمل جاهل و نادانرا وزن بدست و فضا و جولا نگاه بدی باطن حکمت است بغیر ادنان در حکمت سیر و جولان میکند و اهل شک و مصیبت در جهنم اند ایشان نه از ما هستند و نه برای نفع ما تلاش میکنند و نه برگشت ایشان بسوی ما است دلهای مؤمنان با ایمان پیچیده شد و قیبه که خدا بنعم خواست که ظاهر گردانید چیزی را که در دلهای ایشان است نگاه آرا با فتح میکند و حکمت زاد را انها مبارک و برای هر امر و قی است باید بانوقت برسند خدا بنعم بچیز تعجیل و شتاب نمیکند تا اینکه وقت ان برسد پس شاد شود بمژده آنکه ب شما با ان مرده داده شده و تصدیق نزدیکی امر را که ب شما خبر داده شده که ان ب شما نزد پادشاه و بیدار کند خدا و نامیکند بوعده که در حق شما نموده بدرستی که از ما اهل بیت برای خلافت دعوتی خواهند شد از رب و یا و نفاق خالص است خدا بنعم از دعوت محبت بالذخود و ظاهر و نعمت کامله خود را تمام خواهد گردانید و کرامت فرمودن خود را بسبب ان خواهد فرمود که بان دعوت حاکم بدست مبارک خداوند کرد کار رحمت خود را ب شما عطا فرموده و از رحمت خود دلهای شما را پر نور گردانید و وزر و وبال کناهان را از کرد نهایی شما انداخت و بشفای سینه شما و اصلاح کارها شما تعجیل و شتاب نموده و از ما بر شما ها همیشه باد سلام که بسبب ان سلام در نزد و نهایی روزگار و در ترجمه دانهاسالر شود پس بدرستی که خدا بنعم برای این خود پاره نومهها برگزید پس خدا بنعم ایشان را برگزید برای اینکه انرا بر پا دارند و بان پاریه نمایند و بسبب ایشان در بلاد مشرق و مغرب بین کلمه اسلام و نوشنجات قران و عمل کردن بطاعت الهی ظاهر و آشکار گردید بعد از ان خدا بنعم اسلام را ب شما مخصوص گردانید و شما را بسبب ان خالص نمود زیرا که ان اسم سلامت و مجمع کرامت است خدا بنعم انرا برگزید و واضح گردانید و ب شما انرا بیان نمود و حدود انرا بیان نمود و حد و انرا قرار داد و انرا تعین نمود و وصف کرد و انرا چنان نمود که خلافت از ان راضی و خوشنود گردیدند چنانکه خود خلافت حضرت الهی انرا وصف نموده و اطوار و احوال انرا بیان کر موثقت که ظاهر است که انجا کلامی که مشفل باشد بروصف قران انشاده زیرا که اوصاف که بعد از ان فرقه ذکر شد اوصاف قران است نه اوصاف اسلام بعد از ان میفرماید که عهد و پیمان قران کاینفعی موکد و محکم نمود و ان صاحب جلاوت و شیرینی و امن و امان است پس هر که بنظر

سَابَرُ جَعَلَتْهُمُ أَطْهَارًا

۳۲۴

فَتَكُونُوا
مِنْهُمْ

ان برسد یعنی هر که ظاهران ببیند عجاایب نظرگاههای نژاد رموز و موصوفات و مصادرها ان می بیند و هر که باطن انرا بر خورد هر انچه مطالب پنهان شده دل او بر و مثلها و طریقه های عجیبه مشاهده میکند پس ظاهران خوش آیند و باطنش عیب است عجاایب ان تمام نمیشود و غرائبش با خبر نمیشود و در ان است چشمهای نغمها و چراغهای ظلمات رها می خراشها کشاده نمیشود مگر بکلیه های ان و تاریکها زایل نمیشود مگر با چراغهای ان و در انست خدا نمودن پاره چهرها از یکدیگر و وصل نمودن پاره دیگر به دیگر و در انست بیان ان در اسم بلند که عبارت باشد از اسم محمد و علی انجانی که در یکجا جمع کرده شده اند و ایشان هم جمع شدن را قبول نموده اند ان دو اسم نفع نمی بخشد مگر در یکجا یعنی هر که یکی از اینها معتقد شود و بد دیگری نشود هر انچه نفع نخواهد بخشید هر وقت که ان دو نام برده میشود شناخته میباشند و هر وقت که وصف کرده میشوند در یکجا مینباشند و برای ان دو اسم پاره ستاره ها هست که عبارتند از دوازده ائمه و برای ان ستاره ها ستاره ها دگر هست که عبارتند از دلایل و براهین مانند قرآن و احادیث و معجزات که بحقیقت ایشان دلالت میکند و ان ستاره ها یعنی ائمه بیضه الاسلام و چراگاه ها انرا محافظت میکنند و در قرآنست چگونگی بیان وحدود ارکان و جایگاهها تقدیر خزان و سجیدن ان بامیزان عدل و حکم حق و در قرآنست بدست که حافظان دین در میان شک و یقین قرآن گذاشته اند و حق را آشکار میبایان آورده اند و بینان و اساس و ارکان انرا بنا نموده اند و برای ان شهود و برهان قرار داده اند و ان شاهد و برهان پاره علامتها و نشانهها اند که با کتفا کنند کفایت میکند و بیضا جویند شفا می بخشند و ان حافظان اسلام قورون و چراگاه انرا محافظت مینمایند و آنچه که از اسلام نکه داشته است نکه میندارند و آنچه که از ان اجتناب باید اجتناب میکنند و آنچه که دوست باید داشت دوست میندارند بحکم خدا و احسان او و بامیزان عدل و ذکر او با چهره های که واجبست که خدا بنعم با انها ذکر شود و ایشان باد و سوز با هم دگر مواصلت میکنند و با حسن لجه و گفتگو بکدیگر ملاقات مینمایند و بکدیگر را با کاسه شیرای شیراب مینمایند و با مراعات خوب بکدیگر را مراعات میکنند و انهارا با دلهای احسان کنند و اخلاق بکشد بد و بسلامت نفر از عیوب بجایه لورند ایشان سلامتی که پسندیده شده است و دناست یان راه بنیاید و مخفی و پنهان مینمایند پس هر که از این اخلاق و ناپسندید را باطنش پنهان کرده و در پیمان خود را برین و ضلالت را با شکستن عهد محکم و حلال داشتن حرام بند بپل نموده و ان عهد محکم عهد است که با بنکوکاری و بهره کاری و برگردن راه هدایت با و بسته شده و خلعت و دست و الف حافظان دین را بر این عهد و پیمان منعقد ساخته پس بدین عهد و پیمان با یکدیگر و سستی میورزند و با یکدیگر مواصلت میکنند پس ایشان مانند زراعت اند که چیده میشوند که از ان رخنه برین مینمایند انرا خوش چینه مینمایند تا اینکه تمام میشود چنانکه از زراعت صاحبان و دیگران منفع میشوند هم چنین است علم حافظان دین یعنی خود ایشان و دیگران هر دو از ان علم بهره مند مینباشند پس بحال زراعت نظر کن که عمرش کوتاه و در نکند و مریض اندک میناشد چنانکه بمنزل دیگر منقل میشود تا اینکه با بنا خود گذاشته میناشد یعنی اهل دین و تقوی در دنیا مانند زراعت است که در دنیا که مینمانند بعد از ان بمنزل اخری منقل میشوند طوبی باد برای صاحب قلب سلیم که اطاعت میکند بیکه که او را هدایت مینماید و اجتناب و دور میورزد از کسی که او را به هلاکت میندازد پس بمقام کرامت الهی داخل میشود و براه سلامت میرسد و بدو باطنش بینا گردد و بهدایت کشد انرا اطاعت میکند و به بهترین دلالت دلالت کرده میشود و پرده نادانی که کراهت کند و فتنه انگیز است از پیش چشمش زایل میگردد ان پس هر که از ان تفکر باندک نماید هر انچه را و اعتقاد خود را بنیاد آورد خود را با هدایت یافتن اشکار گرداند ما ذامیکه در راه بسته نشد و استباهدایت بکشد و با خضوع و فروتنی قبول بکند بضمیت کشد و آ که بسالم بودن اسلام از کفر و نفاق و بدعت تمام و با سلام در عوض سلام بضمیت مینکشد و حالیکه ان حجت همیشه است برای خضوع کشنده مواضع که ایمان را از دست مینهد و عدل میزان را میشناسد پس ان نصیحت شنونده را امر و اکرام بضمیت کشنده را قبول بکند و حالیکه ان بضمیت کشنده میگوید که از شر و هول روز قیامت پیر از انکه برسد حد زک بدر سپند که امر واد شوار و د شوار شمرده میشود در حوصله هیچکس نمیخیزد نمیشود مگر در حوصله ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمن که دل او را برای امتحان نموده حدیث مارا حفظ نمیکند و نگه میندازد مگر دلهای که مانند حصارها میکنند یا سینههایی که امینند با عقلها که سبکین و با وفارند تعجب میکنند بسیار ری از مابین جمادی و رجب حاصل مضمون فقرانی که نفل کردیم این بود که ذکر نمودیم بعد از ان که از چرخیان لشکر بود عرض کرد با امیر المؤمنین این تعجب چیست که میگویند فرمود چگونه نمایم و حال آنکه قصای الهی در خصوص جاریست و شما هیچ حدیث نمی شنیدید که شویید که پاره صداها خواهد رسید کرد و مابین انها مرگها واقع خواهد شد و فامنها خلافت مانند بنایا بریده خواهد افتاد و پاره مردگان زنده خواهند گشت تعجب کنید بسیار تعجب کردند از میان ماه جمادی و ماه رجب را بحال باز مردی عرض کرد با امیر المؤمنین این امر عجیب چیست که بیایه از ان تعجب میکنی فرمود مادوان مرد اول بمائش نشیند کدام امر عجیب است از انکه مردگان بر سر زندگان میزنند عرض کرد با امیر المؤمنین این از کجا و چگونه واقع میشود یعنی بیدار است اینک چنین چیز واقع گردد فرمود سو کند بخدا یاد میکنم یا خدا که دانه را بشکافت و انسان را مینماید هر انچه که با مردگان را می بینم که زنده شد و بگویم هاهای کوه

مَنَازِلُ جَنَّةِ اُمَّةٍ اَظْهَارُ

۳۲۵

کشته اند و شمشیرهای خود را از غلاف کشیده برد و شهابشان گذاشتند و همدشمنان خدا و رسول و مؤمنان را با آنها میزنند اینست معنی قول
 خدا یَا أَبَیَّاهُ الذِّیْنَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ بَشَّرَ الْکُفَّارَ مِنَ اصْحَابِ الْفُجُورِ بَعِیْ اِیَّانَا اِنَّکُمْ اِیْمَانُ اَوْرَدُ
 اید و دست مبدارید قوم را که خدا غضب بر ایشان نموده ایشان از آخرت یعنی از روز رجعت نومید گشته اند چنانکه از اهل قبور نومید شده اند
 یعنی اعتقاد نموده اند که اهل قبور هرگز زنده نخواهند شد گاه شویدی خلافت بر سپید از من پیش از آنکه مرا مفعود و نایاب نماید بدرستی
 که من براههای آسمان دانا نرم از کسیکه براههای زمین دانا تراست منم بزرگ مؤمنان و خیر اوصیای گذشته با اینکه آخرین سبقت کنند
 نبوی خیرات منم زبان منتیان و خاتم اوصیاء و وارث انبیا و خلیفه پروردگار ایمان منم عتق کنند جهنم و خیریدار بهشت و صاحب اعراف
 از نا اهل بیت امامی میباشد مگر اینکه همه اهل ولایت و دوشمنان خود را می شناسد و اینست معنی قول خدای عزوجل اَتَمَّ اَنْتَ مِنْ دَر و لکل
 قوم هاد یعنی اینست خیر این نیست تو ترسانند خلافتی و علیء برای هر قوم هدایت کننده است آگاه شویدی با خلافتی بر سپید از من پیش از آنکه من
 در جانب مشرق حادث میشود بعد از مردن و زنده شدن خلافتی بای خود را بردارد و در بالای اجزاء خوب راه برود با اینکه اثنی با هیئت
 بسیار در مغرب زمین افریخته شود پیش از آنکه فتنه با عداوت و کینه با مثل ان مانند انتقام کشیدن دامنش را برداشته صدای او بپایند
 د راورد پس و قبیله شیعیان با هم اختلاف نمودند خواهد گفت که او یعنی قائم آل محمد و فاطمه عمده با هلال کردیده و با یکدام بیابان رفته
 پس نا و بل این پیر در این روز ظاهر خواهد شد ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ اَمَدَدْنَا کُمْ بِاَمْوَالٍ وَ نَیِّینَ وَ جَعَلْنَا کُمْ اَکْثَرَ نَفَرًا بَعِیْ
 بعد از آردن و غلبه کردن را بر بنی امیه کرد ایندم برای شما فرار دادیم و باموال و اولاد شما امداد نمودیم و یاران شما را از ایشان
 بیشتر کردیم و برای مضمون این آیه نشانه ها است اول آنها فلعل ربک کوفه است با قراولان و نیک بانان و خندق ساختن و سوزاندن و باره
 کردن مشکهای آتین و زاویه ها است از کوفه های کوفه و چهل شب معطل گذاشتن مساجد است و سر پر کار بیدار در اطراف مسجد بزرگ
 می چند آنها به بیدار هدایت می مانند لیکن کشنده و کشته شده هر دو در جهنم میباشد و قتل بسیار و مرگ عام بی شمار و کشتن نفس زکیه
 در پشت کوفه با هفتاد نفر و مذبحی که در میان رکن و مقام ذبح میشود و کشتن سبع مظفر است بطریق صبر بجهت بیعت نمودن به تباه
 با تباهی از شیاطین این مراد از صبر اینست که بیکر بگیرند و با سنگ و تبر بزنند تا بمرگ و از جمله علامتها خروج سفایا نیست با بیدار سبز
 و خاچی که از طلاست و لشکرش مردی است از قبیله کلب و سپاهی دوازده هزار نفر از لشکر خویش بجانب مکه و مدینه متوجه میکنند و
 سردار ایشان یکی باشد از بنی امیه او را خرمه گویند چشم چپ ندارد و در چشم دیگرش نقطه هست از خون باهل دنیا جور و ستم میکند
 و بیدارش بر گرداند نمیشود نا اینکه در مدینه فرود می آید و پاره مردان و زنان را ازال محمد جمع می نماید و در خانه که مشهور است بخانه ابو الحسن
 اموی می نشاند و لشکر برای جسیجی مردی ازال محمد میفرستند در حالتی که پاره از ضعفان در مکه بر سر وی جمع شده سردارشان مردی باشد
 از غطفان نا اینکه در ریاء بمیان صفای سعید می رسند و احوال زمین که همه ایشان را فرو میبرد پس از ایشان خلاص نمیشود مگر بگرد خدا
 روی و پراپیش میگرداند برای اینکه او سپاهنرا و لشکر او را برساند و اینست شود مرانرا که بعد از او خواهند آمد پس نا و بل این آیه در هر
 روز ظاهر خواهد گشت وَلَوْ تَرَى اِذِ فِرْعَوْنُ اَفْلَاقُوتَ وَاخِذُوا مِنْ مَّکَانٍ قَرِیْبٍ بَعِیْ اَکْرِیْ بَعِیْ در وقت که ایشان فرع و اضطراب می نمایند
 بر غضب الهی از ایشان بر نمیگردد و از جایگاه نزدیک یعنی از زیر ایشان گرفته میشوند و سفایه صد و سی هزار نفر بوی کوفه
 فرستند پس در روهاء و فاروق و مکان مریم و عبیه در قادم سپه فرود می آیند که هشتاد هزار نفر از ایشان براه می افتند نا اینکه در گو
 در محل هود در نخله فرود می آیند پس روز بعد قراین بر کوفه هجوم می آورند و پادشاه خلافت در این وقت جبار و عناد کنند و
 ستمکاری میباید که او را کاهن و ساحر گفته میشود پس او شهریکه انرا ذرا کشته میشود یعنی بغداد با پنجم هزار نفر از کاهنان بیرون
 می آید و در سر جیش بقتل می رسد بطریقی که اب شط بسبب خونهای بدنهای کشتگان میکند و خلافت تا سه روز از اشامیدن آن بزرگوار
 کنند و اسیر میکنند از کوفه دختران بکرا که هرگز دستهای شان و اندام و مقنعه از سرشان برداشته نشده ایشان را اسیر میکنند نا اینکه
 بچله ها گذاشته میشوند و بوی غریبی که ظاهر عبارت است از زمین مخف اشرف سپرده میشوند بعد از آن صد هزار نفر بغضه مشرق و بغضه
 منافق از کوفه بیرون می آیند نا اینکه در دمشق فرود آمده چهره میزنند ایشان را که می نمواند از انجام یافت کند و از انجام است ارم ذات العما
 که شداد بن عاص بنا نموده و از مشرق زمین پاره بید قهار و میاورند که از پنبه اند و نه از گمان و نه از ابریشم و سرها خوب بید قها با مهر
 سپید اگر یعنی رسول خدام مهور میباشد آنها را مردی ازال محمد میگرداند اگر آنها در مشرق زمین بچیند بوی از مشک از فرد در مغرب
 زمین یافت میشود و بیم آنها بکاهن را در پیشروی آنها بر دطاء دشمنان می نشیند و پیران سعد سفاء در کوفه باقی میمانند در حالتی که خون
 خواهی پدرانشان را میکنند و ایشان پیران فاسق است در انجام میمانند تا و قبیله لشکر امام حسین را ایشان هجوم میکنند و لشکر امام
 حسین و پیران سعد میخواهند بیکر پی نمایند کوبا که ایشان ماد و اسب گردانند در حالتی که لشکر امام حسین و اولاد و مو

انها مانند

بَيَانُ رَجَبِ اَمِّهَا طَهَارَةٍ

۳۲۶

و عیار الود و صاحبان سبها حننه و امشان پیرند حضرت کریم کان بای خود را بر زمین میزند و میفرماید که بعد از آن روز در هیچ مجلس خبر نیست
 بعد از آن بدرگاه الهی عرض می کند که پروردگار ما توبه گران و خشوع و خضوع کنندگان و رکوع و سجود کنندگانیم بر ایشان ان ابدان که
 خدای عزوجل ایشان را وصف نموده میفرماید ان الله يحب التوابين و يحب المطهرين یعنی خدا بیستم توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد
 و پاکان از آل محمد امثال توبه کنندگانند و مرئی از اهل بخران که راهی است خروج میکنند و دعوت امام ۴ قبول می نمایند پس او اول کنی
 باشد از طایفه نصاری که دعوت امام حسین ۴ را قبول میفرماید و سومه خویش را خراب میکند و خاجش را خرد می نماید و با غلامان و
 اصغیان خلافت و با سوار و هابرون می رود پس باید آنها هدايت بهمت نجله میروند و مجمع همه خلافت در روی زمین در فاروق می باشد
 و آن راه امیر المؤمنین است در میان قرات واقع شده و در آن روز در میان مشرق و مغرب سر هزار نفر از یهود و نصاری کشته میشوند
 پس بعضی از ایشان بقیه دیگر را بقتل می رسانند و در آن روز ناول این ایه ظاهر میشود قَالَا لَيْتَ نَكَ دَعَوَانَا حَتَّىٰ تَمْلِكُنَا هَا حَصْبًا
 خايدین یعنی هر وقت ادعای ایشان این شد تا اینکه گردانیدیم ایشان را با شمشیرهای برنده و در زمینها شمشیر کشند و خاموش نمودیم
 و از طایفه بنی اشهب مردی بد چشم و بد نگاه باقی می ماند بپاره از خلافت که از پدر او پرسیدند یعنی با و قرابت و خویشی ندارند و او با ایشان
 میگزید تا اینکه بطریقی و آن نام دهی است در دره میان که بد رخ پناه میزند پس در آن روز ناول این ایه ظاهر خواهد شد
 فَلَمَّا احْتَسَوْا بَا مَنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَاَرْجِعُوا اِلَيَّ مَا اُرِيقُمْ فِيهِ وَاَمَّا كَيْفَ كُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْأَلُونَ یعنی ایشان وقتی که شد
 جنگ را می بینند ناگه از آن میگزینند و میگزیند و برگردید سوئے اموال و نعمتهای که بسبب اینها طغیان نموده بودند و بسوئے مسکنهای
 خود امید هست که سوال کرده شوید و مسکنهای ایشان عبارت است از خزینه های که از اموال مسلمانان بطریق قهر و غلبه فراهم آورده اند و در
 این روز با ایشان فرورفتن بر زمین و سنگسار کردن و متع شدن می رسد پس ناول این ایه در این روز ظاهر و آشکار میشود و ماهی من
 الظالمين يبعيد یعنی آنها از ظالمان و ستمکاران دور نیست و ناکند در ماه رمضان از سمت مشرق وقت طلوع افتاب نماند
 ای اهل هدايت جمع شوید و ناکند بعد از غروب افتاب از سمت مغرب نماند که اهل باطن جمع شوید و در فردای آن روز وقت ظهر
 بعد از آنکه نور افتاب از آن گرفته میشود و قرمش سیاه و نارنگ می ماند این ندای دوم باز می رسد و در روز سیم در میان حق و باطل انحراف
 دایه الارض فرق گذاشته میشود و طایفه روم بهمت قرینه که در کنار دیار رند اصحاب کف است رو میاورند در آن حال خدا بیستم صحاب
 کف را زنده کرد اینک بسوی اهل روم بر میان بگزاند نام یکی از اصحاب کف ملحق و نام دیگر کسلی است و ایشان را شاهدان که قائم
 را تسلیم و قبول میکنند پس آنحضرت بکرا از اصحاب کف به سمت روم میفرستد پس او می تواند کار می کند بعد از آن دیگر را میفرستد
 با فتح و نصرت بر میگزید پس ناول این ایه در این روز ظاهر میشود وَلَهُ مَنْ اَسْلَمَ مِنْ فِى السَّمَوَاتِ وَاَلْاَرْضِ طَوْعًا وَاَكْرَهًا یعنی ای آنکه در
 ها و زمینند با میل و رغبت یا با کراه بخدا اسلام میاورند بعد از آن خدا بیستم از هرات جماعتی را زنده میگرداند تا اینکه بنیاد ایشان خیرها
 را که با ایشان وعده شده بود پس در آن روز ناول این ایه ظاهر خواهد گشت و بوم بَعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِّنْ بَنِي اَدَمَ يَأْتِيَانِهَا فَيَمْحُوْنَهُنَّ
 یعنی روز میشود که از هرات جماعتی را از آنکه ایات ما را ناکند می کشند زنده میگردانیم پس در آن روز ایشان مضطرب میشوند و سدهای
 اکبر بایستن هدايت و ذوالفقار و شریعاب میروند تا اینکه در و بار در زمین هجره فرود می آید و آنجا کوفه است پس مسجد انجا خراب میکند
 و بطریقه آتش از آن میسازد و متوای آنرا از خانه های جباران و ستمکاران خراب میکند بعد از آن بهمت بصره میروند تا اینکه بدرگاه انجا نرسد
 میشود و با وی می باشد تا بوث مسکنه یا تا بوث شهادة و عصای موسی ۴ پس خود را بر در میاورند و در بصره با شدت و سختی نفس می کشند
 پس انجا میگزید در بای کرد ایدار میشود در انجا بجا میماند مگر مجدش که مانند سینه کشته می باشد و رتبه اب بعد از آن بخرد و آن تا
 قصبر است و مملکت خوارزم میروند تا اینکه انجا را میسوزاند و از باب بنی اسد بیرون آمده تا اینکه در میان قبيلة ثقفی که زارغان فرعون اند
 بند است می کشد بعد از آن بمصر میروند پس ببالان انجا میروند و بخلاف خطبه میخواند پس عدل در روی زمین منتشر میشود و اسمان باران
 خود را و در خان میوه خود را و زمین بنات خود را میدهد و زمین برای اهل خود مرتین میشود و حیوانات و حشرات در امن می باشد حتی می
 چهار یا بان خلافت و بکطرت زمین میباشند یعنی از ادعیان میگزینند و علم بدلهای مؤمنان انداخته میشود پس مؤمن بطریقه عالمی
 شود که بعلم برادر دینی خود محتاج نمیباشند پس در آن روز ناول این ایه ظاهر خواهد شد یعنی الله کَلَّا مِنْ سَعْيِهِ یعنی خدا بیستم هر را از
 و سکت خود یا محتاج میگرداند و زمین برای او خزینه های خود را بیرون می آورد و قائم ۴ بخلاف میفرماید که بخورد و کوارا یاد بر شما داد
 عوض غسری که در زمان گذشته بر شما وارد پس مسلمانان در آن روز از جهت بن اهل صواب اندنه اهل خطا برای ایشان در سخنی گفتن از
 داده میشود پس ناول این ایه در آن روز ظاهر میشود و جَاءَ رَبُّكَ وَاَلَمَلِكُ صَفَا صَفًا یعنی امر پروردگار تو یعنی قائم ۴ و ملائکه صفه صف
 می آیند پس خدا بیستم در آن روز خلافت قبول میکنند مگر دین حق خود را آگاه شوید که مر خدا را است پس خالص پس در آن روز ناول این ایه ظاهر

بیان و زجائے سلام

۳۳۰

در کتاب الاقبال الاعمال و شیخ طوسی در کتاب صباح متجدد ذکر کرده اند که بانی قسم بر علماء هذانه و کمال امام حسن عسکری ۴ نوشته در آمدند
مضمون آن مولانا الحسین ۴ ولد یوم الجنبس لثلاث خلون من شعبان فصره و ادع فیه بهذا الدعای فاعی ما امام حسین ۴ در روز پنج
شنبه سیم ماه شعبان منولد کردید از روز روزه بدادید و در از روز با این دعا بکن دعا را ذکر نموده نافول انحضرت و سید الانسیر المیزان
بالنصره یوم الکرمه المعوض من قتلہ اذ الائمة من نسله و الشفاء فی تربته و الفوز عه فی اوتیه و الاوصیاء من غیره بعد
نائیه و عتبه حتی بذکرکوا الا و نار و نثار و الثار و برضوا الجبار و یکنوا احرارنا نافول انحضرت فحق غایدون یغیره فهد
تربته و تنظر اوتیه امین رب العالمین بنی اقای انجانبکه در روز رحلت باضرث الی امداد کرده شد است و یکشنبه شد در عرض
داده شد اینکه خدا بنی ائمه را در نسل و ذریه او و سفاراد در تربت و رسکار بر ایا او در زمان رحلت و اوصیاء را بعد از عتبت قائم ایشان
در عزت دی قرار داده تا اینکه از قاتلان ال محمد خونخواهی بکنند و انتقام بگیرند و خدا را از خود راضی و خوشنود نمایند و از بهرین بار
کنندگان باشند پس مابقی مطهرش پناه برده ایم و بر سر تربت حاضر شد ایم و بر جعتش منظر میباشیم ای پروردگار عالیشان این دعا را
کردان علی بن طایس در مصباح المتجدد در زیارت قائم ۴ که در سرداب مبارک خوانده میشود بدین نحو ذکر نموده و وقیفی باری للقبام
بیطاعته و الموثق فی خدمته و الملك فی دولته و اجناب عن معصيته فان توفيتی اللهم قبل ذلك فاجعلنی باری فیمین بکرم
فی رجبتی و بکرم فی دولته و تمکن فی انامیه و بسطل تحت اعلامیه و بحسب فی زمیریه و تغیر عتبه برؤیه یعنی پروردگار را بمن خطا بفرمانا اینکه
باطاعت و خدمت انحضرت قیام و اقدام نمایم و در ایام دولت او مکت و در تک کم و از مخالفت و بی برهمن پروردگار را اگر مرا پیش از ظهور
انحضرت بپرانے برای پروردگار من بگردان مرا از انان که در زمان رحلت او زنده شد و دعوای او در ایام دولتش بر بانی سلطنت کردند
و در عصر او صاحب مکت و قدرت میکردند و در سایه سید قهای او میباشند و در حرم او محصور میشوند و چشمهایشان بدیدنش پر نور
دلهایشان سرور میباشند علی بن طایس در کتاب مصباح الزائر ارجاب جعفر بن محمد صادق ۴ روایت نموده که انحضرت فرمود که هر که چهل
صباح با این عهد نامه بدرگاه الهی دعا نماید هر انبه خدا بنی او را در وقت ظهور از قبرش بیرون میارند و در عوض هر کلمه ان هزار حسنه
با وعطا میفرماید و هر رسته از نامه حلتش محو نماید و ان عهد نامه اینست اللهم رب النور العظیم و الکرمه الرفیع و رب البحر
المجور و منزل التوریه و الانجیل و الزبور و رب الطل و الخور و منزل القرآن العظیم و رب الملائکه المقربین و الانبیاء
و المرسلین اللهم انی استلک بوجهک الکریم و بوز و وجهک المبر و ملک القدیم باحی ما فوم استلک باسمک الذی اشرقت
به السموات و الارضون یا حی قبل کل حی لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا الامام الهادی المهدي القائم بامرک صلوات الله
علیه و علی ابائیه الطاهیرین عن المؤمنین و المؤمنات فی مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها برها و بحرها و عن
والدته من الصلوات زمره عرش الله و عداد کلماته و ما احصاه علمه و احاط به کتابة اللهم انی اجدد فی صحیحه تو بی هذا و ما
عشت من ابائیه عهدا و عهدا و بیعه فی عنف لاهول عنها و لا اذول ابدا اللهم اجعلنی من انصاره و اعوانیه و الذا بین عنه
و المسارحین الیه فی قضاء حوائجهم و المجاهدين عنه و الشافیین الیه ارادیه و المستشهدين بین بدیه اللهم ان حال بنی و
بنیه الموت الذی جعلته علی عبادک حتما فاجزنی من قبری مؤزرا کفنی شایرا سبی فجزا فانی ملبیا دعوه الداعی فی
الحاضر و البادء اللهم اری فی الطلعه الرشیده و الغره الحمیده و اکل بصری بنظره منی الیه و عجل فرجه و سهل خرجه و اوسع
منهجه و اسلک بی حجه فانفدامن و اشد اذره و اعمره اللهم یه بلادک و احی بعبادک فایک قلت و قولک الحق ظهر
الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس فاطهر اللهم لنا و لیک و ابن بنت نیک المسمی بایم رسولک حتی لا یظفر
نخی من الباطل الاثره و یحیی الحق و یخفیة و اجعله اللهم مقربا لطلوع عبادک و ناصر المین لا یبدله ناصر غیرک و مجددا لما عطل من احکام
کتابک و مستیدا لما ارد من اعلام دینک و سنن نیک صلی الله علیه و الیه و اجعله من حصنته من مایس العتدین اللهم و ستر نیک محمد
صلی الله علیه و الیه برؤیه و من تبعه علی دعوی و ارحم ائمتنا بعدک اللهم اکشف هذه الغیة عن الامه بحضون و عجل لنا
ظهور انهم برؤیه یقیدا و تریه قریبا العجل العجل بالمولای باصاحب الزمان برحمیک یا ارحم الراحمین مضامین کلمات اعجاز ايات
چنانست که پروردگار را انجاسکه پروردگار تو برزل و کرمه بلند و پروردگار بحر مسجود یعنی در بای جوشان و نازل کنند نوراه و انجیل و
نور و پروردگار سایه و ناصر ائمتاب بار و در کار بهشت و دوزخ و نازل کنند قران عظیم و پروردگار ملک مفرین و انبیاء و مرسلین
پروردگار ابدست از تو بمرمت وجه تو نورانیت و ملک قدیمت سؤال میکنم ای زنده وای قوم بمرمت نامت انجانبکه اسماءها در
زمینها را بسبب ان نورانی و روشن کرده از تو سؤال میکنم ای زنده که پیشتر است از همه زنده کان معبودی نیست بحق نیست مگر تو پروردگار را
بمولا ما که پیشوا و رهمناره نموده شد و قیام کنند با تو و صلوا خدا بر او و بر پدران پاک او و بر سران از همه مردان و زنان صاحب

توبه

بَابُ وَرَجَائِهِ سَلَامُهُ

ایمان کرد ریشه های مشرق زمین و مغرب زمین و همواریه ها و کوه ها و بیابان و دریاها و مسکن دارند از من دیدم و مادرم از صلوات و طلب رزق
 بگذرد و زن عرش خدا و مداد کلمات او و هر قدری که علم خدا انرا ستوده و کتاب او بان احاطه کرده پروردگار را بدین منی که من در صبح امر و رزق
 ایام عمرم برای آنحضرت نازه می کنم عهد و عقد و بیعتی را که برای آنحضرت در گردن منست از آن هرگز بر نمی گردم و زائل نمی شوم پروردگار مرا
 از جمله انصار و یاران آنحضرت و دفع کنندگان شر دشمنان از او و از جمله شتاب کنندگان بکوی او در خصوص قضاء حاجت و از جمله شتاب
 کنندگان او و سبقت کنندگان بسوی راده و خواهرش او و از جمله شهید شوندگان در پیروی او بگردان پروردگار اگر ظالم شود در دنیا
 من و ظهور آنحضرت مر که که انرا بر بندگان خود لازم بینی اگر نا ظهور آنحضرت مر که در باید هر این طرازند که در این از قبر بیرون بیارند و در حالیکه
 کفن خود را ملحفه کرده خود را با آن پوشیده شمشیر را از غلات در آورده و نیز ام را برهنه کرده در میان شهر نشینان بدعوت دعوت کنند
 لبیک اجابت بگویم پروردگار را از طلعت ریشه و نور پسندیده را بمن بنما و بدین بانگاه کردن با آنحضرت شرمش و بفرج او شتاب کن و جزو
 انسان کن و راه او را وسیع کن و مراد در راه او بر پیش کش و نافذ کن و کیش را محکم گردان پروردگار را بسبب بلاد خود را مأمور کن و بندگان را
 زنده گردان زیرا که تو فرموده در حالیکه فرموده توحی است که بسبب کلماتی که از این فساد در بیابان ها و دریاها ظاهر و آشکار کرد پروردگار
 پس من خود و پسر دختر پیغمبر خود را که بنام پیغمبر نامیده شده برای مظاهر گردان تا اینکه هیچ چیز از باطل دخیار نشود مگر اینکه انرا با آن
 نماید و بر هم زند و حق را ثابت و آشکار گرداند و پروردگار او را برای ستم پدیدگان بندگانش ملجأ و پناه کن و او را یاری کننده گردان برای
 کسی که آنحضرت برای او بغیر از تو یاری کننده نیاید و بگردان او را چنان کن که معطل و ضایع شده حکام کتاب تو را نازه گرداند و با نهادن و لایح
 و نشانهای دینت را و مستحبات پیغمبر را محکم گرداند و او را بگردان از کلماتی که ایشان را از شدت جنک ظالمان محافظت کرد پروردگار را پیغمبر
 محمد و تابان او را که دعوت کن را اجابت و قبول کرده اند بدین آنحضرت شاد گردان بجنوع و فروتنی و ذلت ماکه بعد از وفات پیغمبر بمبارد
 رحم کن ای پروردگار این نعم را از این امت بسبب ظهور و ظهور آنحضرت بر دار و ظهورش را با تعجیل برای مامیتر گردان بدین منی که مخالفان از این
 دور میدارند ماها انرا نزد پل میدانیم ای مولای من ای صاحب الزمان تعجیل کن ای رحم کننده کان این مسئلت مرا بسبب رحمت قبول کن بقدر
 باد شش مرتبه بر زبان راست منری و که در هر مرتبه بجا رکنی تعجیل ای مولای من ای صاحب الزمان یعنی ای مولای من ای صاحب الزمان بظهور خروج
 تعجیل و شتاب کن علی بن طاووس در کتاب مضیاح الزمان مذکور ساخته که از جناب صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که هر که بخواد قبر مطهر رسول
 خدا و ائمه را زیارت نماید باید چنان بگوید و زیارت را ذکر فرموده نا اینکه گفتی ای من الفائلین بفضلکم مفرج بر حجتکم لا انکر الله قدره ولا
 از نعم الا ماشاء الله یعنی من از جمله اعتقاد کنندگانم بفضل شما و اقرار دارم باینکه شما بدار جوع خواهید کرد قدرت خدا را انکار نمی کنم
 و کان بمنکم مکر خیر بر آنکه خدا خواسته باشد **مؤلف گوید** که بپای از این اخبار که زیارت و ادعیه متعلق است در کتابهای زیارت نزد ما
 مانند نالینات شهید و شیخ مفید و غیر ایشان و کتاب عتق ما در کتاب و ابدا الفوائد مذکور است که از جمله مؤلفات سید علی بن طاووس است **کنی**
 در کتاب کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از محمد بن سلیمان از عمار بن مروان از کسی که از صفای شین در حدیث طولانی در خصوص کیفیت قبض
 روح مؤمن روایت نموده که آنحضرت فرمود که مؤمن بعد از آن یعنی بعد از قبض روح ال محمد زاد رجحان رضوی زیارت میکند و در خدمت ایشان
 میباشد و از طعام ایشان با ایشان می خورد و از اشامیدن ایشان با ایشان میاشامد و در مجلس ایشان صحبت میکند تا وقتی که قائم ما اهل بیت
 قیام نماید و وقتی که قائم ما قیام ننماید خدا اینم ایشان را زنده میکند و با آنحضرت طایفه بطایفه لبیک گویند و رو میارند و در این وقت اهل باطل
 شک میکنند و مضطرب میشوند و انانکه از حرام نمی پرهیزند با اینکه حرمت شهر حرام را رعایت نمیکنند و اندکی میکند و که شتاب کنندگان در خصوص
 ظهور آنحضرت هلال میباشد و از اعتقاد بیک در خصوص وجود ظهور آنحضرت کرده بودند بر میگردند و اعتقادشان فاسد میشود و انانکه
 در این خصوص در مقام تسلیم و رضا بودند بخت میبایند بر چونکه مؤمنان چنان که مذکور کردید بعد از وفات تا وقت ظهور در رجحان رضو در
 خدمت ائمه میباشد از اینجهت جناب رسول خدا صلی علیه و آله فرمود که تو برادر منی و وعده که تو من دادی السلام است **مؤلف گوید** که
 حسن بن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب قائم که از جمله مؤلفات فضل بن شاذان است از محمد بن اسمعیل از محمد بن سنان مثل بن سبب روایت
 نموده و از کتاب مذکور او از فضل بن حمزه از حسین بن عبدالله از صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود که ایبر المؤمنین فرمود
 که من فاروقی و صاحب میسم معنی فاروقی و منم پیشتر مذکور کردید و منم صاحب فراول یعنی رجعت و صاحب فراخ یعنی بنیامت و صاحب
 رد و دلت و دلتها و در دست من دولت خدا تمام خواهد شد و کلام او کامل خواهد کردید و بسبب من دین کامل میشود **مؤلف گوید** که
 این حدیث در ابواب بیان علم ائمه مذکور است جعفر بن محمد بن قولی در کتاب کامل الزیارات از حسین بن محمد بن عامر از احمد بن اسحق بن سعد او
 سعدان بن مسلم قائم باقی بصیر روایت نموده او گفته که بعضی اصحاب ما از صادق علیه السلام روایت نمودند و آنحضرت روایت نموده و نصرتی
 لکم معیة حتی یحکم الله و یبعثکم معکم لا مع عدوکم ای من المؤمنین بر حجتکم لا انکر الله قدره ولا انکر الله معیة و لا انکر الله معیة و لا انکر الله معیة

کتاب بی بی

مؤلف گوید

کنی

مؤلف گوید

بَابُ وَرَجْعَتِهِ سَلَامًا

۳۳۴

عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ

مَوْلَانَا

وَأَمَّا نَاكِرٌ

مَوْلَانَا

قال بنو خليفة ثانی میگوید اساطیر الاثرین بنی ابن ابیات دروغهای گذشته است سکتیه علی الخ طوم بنی در زمان رجعت بر دماغش داغ
 میزنیم و قتی که امیر المؤمنین و دشمنانش بدین رجوع میکنند ایشان را با مهری که با ایشان میباشد داغ میکند چنانچه نهادیم از لب و دماغ کرد میشود
 در بقع مذکور هم فاند بنی با محمد بن خنجر و خلائق را بر زبان صاحب بقع گفته که مراد از این قیام انحضرت است در روز رجعت بر میخیزد خلائق را دعوت می
 کند و میفرستد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر مذکور ساخته که از احادیثی که سید جلیل القدر بهاء الدین علی بن عبدالحجید حسینی بن روا
 نموده حدیثی است که از ابی طریق خود از احمد بن محمد ایادی آورده حدیثی با احمد بن عقیقه نموده او از پدرش او از صادق و روایت نموده که از انحضرت
 رجعت بر میسر شد که ابی این حوائث فرمود اری گفته شد که کسب اول رجوع میکند فرمود امام حسین است که از پی قائم خروج میکند
 عرض کرد ما با همه خلائق با انحضرت میباشد فرمود بلکه بطریقی میباشد که خدا بشهد در کتاب خود ذکر نموده بوم یفتح فی الصور فنادون
 اقوا اجابته روزی میشود که در صورت مبد میشود پس فوج فوج بدینا میایند بنی قوی بعد از قوم دیگر بدینا بر میگردند و نیز از انحضرت مراد است
 که امام حسین و رمضان اصحاب خویش که با او شربت شهادت نوشیدند بدینا و میاورند و هفتاد نفر سفیر در خدمت انحضرت میباشد چنانکه با
 موسی بن عمران بودند پس قائم اکثر خویش را با انحضرت میدهد او است کسی که بقاء غسل میدهد و کفن و حوط میکند و او را بقبرش میگردانند
 و از جابر جعفی روایت شد او گفته که از امام محمد باقر شیندم میفرمود بخدا سوگند باد میگویم هر اینها از ما اهل بیت مرگ بعد از مردن
 میشود و سیصد و نه سال سلطنت میکند عرض کردم که این که خواهد شد فرمود بعد از قائم عرض کردم که مدت خلافت قائم در عمر
 خود چه قدر میباشد فرمود نوزده سال بعد از آن منصرف بدینا بر میگردد و امام حسین است پس انحضرت خوخواهی خود و اصحاب
 خود میکند پس یار و یار و یار و یار را اسیر میکند تا اینکه سقاج خروج مییابد و امیر المؤمنین است و نیز از علی بن عبد
 الحجید ابی طریق سند خود تا با سید بن اسمعیل از صادق و روایت نموده که از انحضرت بر میسر شد که مراد از روزی که خدا بشهد مقدار از آن
 در قرآن مجید ذکر نموده چیست چنانکه فرموده فی بوم کان مقداره خمسمین الف سنه بنی در روزی که مقدار از آن بجا هزار سال است
 انحضرت در جواب فرمود که مراد از آن روز رجعت جناب رسول خداست پس مدت سلطنت انحضرت در زمان رجعت بجا هزار سال میباشد و امیر
 المؤمنین در زمان رجعت چهل و هزار سال سلطنت میکند مؤلف گوید که کتاب انوار مضیبه که از نالیفات شیخ علی بن عبدالحجید است
 نزد من هست و این احادیث در کتاب مذکور است و او نیز با سند خود از فضل بن شاذان او با سند خود از باقر و روایت نموده که انحضرت فرمود
 که چون قائم ظهور میکند و داخل کوفه میشود انگاه خداوند کردگار از پشت کوفه هفتاد نفر صدیق بر میانگردد پس ایشان اصحاب پاران
 حضرت میباشد در کتاب منتخب البصائر از کتاب السلطان المفتح عن اهل الایمان که از مؤلفات سید جلیل القدر بهاء الدین علی بن عبدالحجید حسینی
 که بطریقی رفع حدیثی با علی بن مهران نموده روایت کرده او گفته که در خواب خود خوابیده بودم ناگاه در عالم رؤیا دیدم که کسی میفرماید که امیر
 میخ کن بدرستی که بخداست صاحب الزمان میرسد حدیث را با طولی ذکر نموده تا اینکه گفته که بعد از قائم بنی فرمود که باین مهربان و قتی که
 شهر حنین ناباب گردید و مغربه مجیش آمد و عبایه لشکر کشی نمود و بیغیانے بیعت کردند انگاه بولای خدا بنی از جانب خدا بمن اذن
 داده میشود پس از میان صفای و مروه با سیصد و سیصد نفر خروج میکنم بهمت کوفه میایم و مسجد انجرا را خراب میکنم و انرا میسوزانند بنا
 اولی میسوزم هر چه که از بنای ظالمان و جباران در اطراف آن میباشد همه را خراب میکنم و خلائق را بحجۃ الاسلام و امیدارم و بعد سپه منور
 میایم و حجره را خراب میکنم و خلیفه اول و ثانی را از قبر بیرون میآورم در حالتی که بدنهای ایشان تروتازه میباشد امر میفرمایم ایشان را بر
 سممت بقیع میبرند و در بالای درخت بدار کشیده میشوند پس اندر خنجر از زبر ایشان شاخ و برگ در میآورند پس خلائق با ایشان پیشتر از
 پیشتر فرستاده و گردن میشوند و در انحال ندا کنند که خلائق را با ان امتحان میمایند از اسمان ندا میکند که ای اسمان بنی از وی زمین بگر
 برد و از روز بایق نمیدانند در روزی که زمین مکر مؤمنه که دلش را برای ایمان خالص گردانیده عرض کردم ای امان من با بعد از این چه واقع میشود
 فرمود و او زن بدینا و رجعت بعد از ان این ایه را تلاوت فرموده ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْنَا بِأَمْوَالٍ وَشَيْئِينَ وَجَعَلْنَا كَمَا أَكْثَرُ
 بَقَرًا بَعْدَ أَنْ رَأَوْا زُنُورًا وَغَالِبًا مَدْرَبِينَ امْتِزَجُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْنَا بِأَمْوَالٍ وَشَيْئِينَ وَجَعَلْنَا كَمَا أَكْثَرُ
 از بیهوشی امیر کردیم مؤلف گوید که در نسخه اصل کتاب السلطان المفتح عن اهل الایمان مثل این حدیث را دیدم جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب
 کامل الزیارات از محمد بن جعفر زکریا از ابی الخطاب احمد بن حسن بن فضال ایشان از حسن بن فضال او از مروان بن مسلم او از برید علی روایت نموده
 او گفته بخداست صادق و عرض کردم باین رسول الله بن خبرده از اسمعیل اینچنان که خدا بشهد او را در کتاب خود ذکر کرده چنانکه فرموده و اذکر
 فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً بنی با محمد ذکر کن اسمعیل را در قرآن بدرستی که وعده او صادق
 بود تخلف نمیکرد از جانب خدا فرستاده و خبر دهند بود ابی این اسمعیل که در این ایه ذکر شد اسمعیل بر ابراهیم علیهما السلام بود چنانکه فرموده و اذکر
 کان چنان دارند که اسمعیل بر حضرت ابراهیم است فرمود نه چنین است که کان کرده اند زیرا که اسمعیل بر ابراهیم پیش از وفات ابراهیم وفات نمود

بَابُ وَزْرِ جَنَّتِ لَهَا

۳۳۵

ابراهیم حجت خدا و صاحب شریعت بود پس اسمعیل در عصر ابرهیم بسوگدام قوم مبعوث شده بود زیرا که در سالت و نبوت داشت پس بنا بر این مراد از اسمعیل که در این ذکر شده اسمعیل برابر ابرهیم بنیت را و کوبیدن نگاه عرض کردم که فدای تو شوم پس مراد کدام اسمعیل است فرمود اسمعیل بن حزقیل بنی است خدا بنم او را سوئے قوم خویش مبعوث نمود قوم او را نکند نبی نمودند و کشتند و پوست و پش را کردند پس خداوند قیامت را بر ایشان غضب نمود و سطا طابیل را که ملک عذاب است نیز وی فرستاد سطا طابیل به و گفت یا اسمعیل من سطا طابیل ملک عذابم حجت رب العزیز مرا نیز تو فرستاده برای اینکه بقوم تو با انواع عذاب اگر بخواجه عذاب نام اسمعیل گفت یا سطا طابیل مرا احتیاج باین بنیت است خدا بنم با و روحی فرمود که یا اسمعیل حاجت چیست اسمعیل عرض کرد پروردگار را تو از خلائق عید و پیمان گرفته که ترا پروردگار را و محمد را پیغمبر و وصی او را ولی و پیشوا دانند و بخلوات خود جز داده چیز را که امت پیغمبر بعد از من فاتیما بر سر حسین بن علی خواهند آورد و تو حسین بن علی را فرموده که او را بدینا برگردانی تا اینکه مرا ای انتقام بستاند از آنکه این کار را در حق او کرده اند پس پروردگار را حاجت من از تو این است که مرا بدینا برگردانی تا اینکه انتقام بکنم از آنکه این از پنهان را در حق من کردند چنانکه امام حسین ۳ را بدینا خواهد برگشت در کتاب مذکور از حمزه ۴ و از پدر او از علی بن محمد بن سالم و از محمد بن خالد و از عبد الله بن حماد بصره و از عبد الرحمن و از ابو عبید و از از حریر روایت کرد و گفته که بخد مت امام جعفر صادق ۴ از روی تعجب عرض کردم که فدای تو شوم سبب چیست که عمرای کفر را جلالت نماید بعضی بعضی دیگر زود ترک کرد بدینا اینکه این خلائق با امور بدینا بستمها احتیاج دارند فرمود بدرستی که برای هر یک از ما اهل بیت صحیفه هست که در این ثبت شده هر آنچه که باین احتیاج دارند و باید در مدت عمرشان عمل نمایند پس قیسه احکام آن صحیفه و چیزها که باین مأمور شده تمام کنند و باخر رسیده انکاء بدانند که اجلش رسیده در انحال و رسول خدا و بنوا و میباید و خبر مرگ را یا میدهد و بندها را که برای وی در نزد خدا بنم است و امام حسین ۳ صحیفه را که با و داده شده بود خواند و چیزهایی اند که شنیده بودند داشت و باره چیزها را که از قضا نکند شده بود طاعت بدینا حضرت بجهاد بیرون رفت و این امور که از قضا نکند شده بودند بدینا بود که ملائکه از خدا بنم مکتب نمودند که با حضرت باره نمایند خدا بنم ایشان را در این باب ماذون کرد پس ایشان اندل زمانه بسبب میباشند برای قتال مکت و در نیک نمودند تا اینکه آنحضرت شریک شهادت نوشید بعد از آن ملئکه بر زمین فرود آمدند تا که دندند که عمر آنحضرت باخر رسیده کشته کردند ملائکه بدرگاه خداوند کرد کار عرض کردند که پروردگار ما را ماذون فرمودی که بر روی زمین فرود آییم و با حضرت یاری کنیم پس فرود آمدیم و بدینا که روح مطهرش را از بدن مبارکش قبض نموده نگاه خدا بنم با ایشان وحی فرمود که از قبضه منوره آنحضرت خدا مشوید تا وقتی که او را به بدینا که خروج نمود انکاء با و یاری کنید و از حال آنوقت بر آنحضرت و بر فوت شدن یاری نمودن با و از شما بگریه و یاری کردن و گریستن را بر آنحضرت بستمها مخصوص نمود پس ملائکه برای تقریب یافتن در درگاه خداوند عالم و جری نمودن بر فوت شدن یاری کردن با حضرت از ایشان گریستند و قیسه آنحضرت خروج مینماید ایشان از جمله یاران او میباشند شیخ شرف الدین در کتاب کثر الفوائد از محمد بن عباس و از جعفر بن محمد بن مالک و از قسم بن اسمعیل و از علی بن خالد عافیه و از عبد الکرم خنقی و از سلیمان خالد روایت نموده و گفته که صادق ۴ در خصوص قول خدا بنم فرمود بوم نزجت الزاجفه بنمها الزاد فز که راجعه حسین بن علی ۳ است و زاد فز علی بن ابیطالب است حاصل مضمون این بنا بر این روایت اینست که ذکر کن روزی که حسین بن علی ۳ با اضطراب خروج و جنبش میکند و از پیان امیر المؤمنین ۳ خروج مینماید بعد از آن فرمود اول کسی که کرد و حال قبر از سرش میسکاند حسین بن علی ۳ است یا هفتاد و پنج هزار نفر را بنیت معنی قول خدا بنم وَاِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ اَمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَبَوْمُ الشَّهَادَةِ بَوْمٌ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ سَعْدَرَتَاهُمُ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ بَعَثَنِي بِدَرْسِي مَا بِهِ يَغِيْرُ خُودِ وَاِنَّا لَنَكُنْ فِي مَدَنٍ زَنَدَكَ دِينًا اِيْمَانًا اُوْرَدَ اِنْدَ بَارِي مَكْنَمِ وَرَوْزِي كَمِ شَهِيْدَانِ بِرِ مَخْمَرِنْدِ رَوْزِي كَمِ لَبْنَمَكَارَا عَدُوْرُوْرِنِ اِيْشَانِ فَا بَدِي نَحْيِيْ نَحْشِدُوْرِيْ اِيْشَانِ لَعْنَتُ وَبَدِي دَارِ عَفِيْهِ فَوَاتِ بِنِ اَبْرَهِيْمِ كُوْنُوْدِ رِ كِتَابِ تَقْسِيْرِ اِيْهِيْ قِمِ عَلُوْءِ بَاعْفُفُوْهُ اَوْضَادُوْ ۴ مثل اینجذب را روایت نموده و در این روایت بجای هفتاد و پنج هزار نفر مذکور است شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل و بعضی اصحاب ما در کتاب روضه از صادق ۴ مثل این را روایت نموده اند شیخ محمد علی خزاز در کتاب کتبه از کتاب نزیل و تحریف نقل نموده و از احمد بن محمد سبباری و از محمد بن خالد و از عمر بن عبد العزيز و از عبد الله بن جحجیح بنیانی روایت نموده و گفته که این ایه را بخد مت صان ۴ خواند ثمَّ لَنَسْتَلِقَنَّ يَوْمَ مَدَنٍ عَنِ النَّعِيْمِ بَعْنِي رَوْزِيْ مَشُوْدِ كَمِ اَزِ نَحْشِ سَوَالِ كَرْدِ مَشُوْدِ اَحْضَرْتِ فَرْمُوْدِ كَمِ مَرَادِ اَزِ نَحْمِ حُوْرُوْا لِحَمْدِهِ اِنَّا كَمِ خَدَا بَنِمِ اِيْشَانِ بَنِمَا نَعْنَتِ دَادِ وَدَرْ خُصُوْصِ قَوْلِ خَدَا بَنِمِ لَوْ تَقْلُوْنُ عِلْمَ الْبَقِيْهِ فَرْمُوْدِ بَعْنِي اَكْرِيْدَانِدِ اَنَسْنِيْ كَمِ اَزِ مَشَاهِدِ وَعِيَانِ حَاصِلِ اِنَّا وَدَرْ خُصُوْصِ قَوْلِ خَدَا يَزْوَجَلْ كَلَّا سَوْفَ تَقْلُوْنُ فَرْمُوْدِ نَحْشِيْنِ اِنَّا كَمِ كَانِ مَوْذُوْءِ اَبْدِ بَعْدِ اِيْشَانِ دَوَابَرِ خَوَاهِيْدِ دَانَسْتِ كَمِ حَقِيْقَتِ اَمْرِ كَمِ كُوْنُوْرِنِ اِنَّا بَكْبَارِ دَرْ رَوْزِ وَحِجْتِ وَاَبْدِ بَكْرِ دَرْ قِيَامَتِ نَحْشِيْ دَرْ كِتَابِ جَالِ اُوْرَدِ كَمِ مَوْمِنِ الطَّانِ رَا بَا

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

در حدیث

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
الطيبين الطاهرين
الذين هم خيرة البرية
الكلية

بسم الله الرحمن الرحيم

حقیقت گفت که از این کس خود یا قصد بنار من قرض بد و قه که در روز رجعت من و تو بدینا برکشیم انرا بتورد و ادا مینمایم من الطاق فی الحال
 و جوابش گفت که بکضامن من بد که برای من ضمانت نماید در اینکه تو در صورت انسان بد بنار رجوع کنی زیرا که میترسم که در صورت بوزن بدینا
 بر گردی و من انرا سوانم از تو بر گردانم **طبرسی** در کتاب احتجاج مثل این قصه را با تفاوت جزئی روایت نموده در کتاب منتخب البصائر از کتاب غارات انرا
 بن محمد شقیقی نقل نموده که ابراهیم حدیثی از امیر المؤمنین ۴ روایت نموده از جمله فقرات اینست که باحضرت گفتند که ذوالقرنین چیست فرمود مرد
 بوده که خدا بنعم او را بسوی قوم خود فرستاد تا اینکه ایشانرا هدایت نماید ایشان او را تکذیب نمودند و بر شاخ زدن او وفات نمود بعد
 از آن خداوند کرد کار او را زنده گرداند پس نامیدن او با ذوالقرنین یعنی صاحب و شاخ اینست که بگرد و شاخ او زدند در حدیث دیگر چنان
 که در میان شماست مثل ذوالقرنین اخضر از این کلام خود را اراده نموده و از کتاب غارات نیز نقل نموده که خبر داد بما عبد الله بن اسید کندی که
 از جمله خرنجیان لشکر بوده از پدرش او گفته که من با یارم مردم در خدمت امیر المؤمنین علی ۴ نشسته بودیم ناگاه ابن معن و ابن معج آمدند در حالی
 که بگردن عبد الله بن وهب انداخته بودند او را کشتان کشتان میآوردند ایشان عرض کردند یا امیر المؤمنین این مرد را بقتل رسان و بدزدوغ
 کوبان در ظاهر اظهار محبت و خلوص مکن اخضر فرمود که او را نیز بیل من را بید پس باحضرت نزدیک شدن برزگوار ایشان فرمود که این
 مرد چه میکند گفتند که چنان کان دارد که تو دایم الارض و ضریه بر سر مبارکت رده میشود بطرزیکه سرش تا محاسن شریف برسد میگرداند
 حضرت فرمود با و که این جماعت چه میکنند عرض کردم یا امیر المؤمنین تو حدیثی میروی که از اعمار بن یاسر من خبر داده اینکه من گفتام هان حد
 است اخضر فرمود که دست از او بردار زیرا که این از پیش خود چیزی نمیکوید بلکه از دیگر روایت میکند باین ام السود بد رسیده که
 تو حدیث را مبدی شکانی شکافتی این مرد را بگذار بد براه خود رود اگر دروغ میگوید ضرر این دروغ بر خود اوست و اگر راست میگوید هر
 اینه گفت او بمن رو خواهد داد و نیز در کتاب از عبا به روایت نموده او گفته که از علی ۴ شنیدم میفرمود که من سید پرانم و در من سینه و شیره
 هست از ابوب رزاکه ابوب بانواع بلاها مبتلا گردید بعد از آن خدا بنعم او را عافیت گرامت فرمود و اهل و عیال را با علایق مثل ایشان با
 عطا فرمود چنانکه خدا بنعم در قرآن حکایت فرمود چنان روایت شد که خدا بنعم اهل او را که مرده بودند براه او زنده گردانید و هم و غم و
 مصیبت او را زایل نمود از آنکه صلوات الله علیه بمقام صحت پیوسته اینکه هر آن قبیله که در میان بنی اسرائیل واقع شده مانند آن طابق
 النمل بالنمل و النمل بالفتی در میان ابن امت واقع میشود و حال آنکه اخضر فرمود که در من شباهتی است با ابوب و نیز فرموده بخدا
 سوگند یاد میکنم هر آنکه خدا بنعم اهل و طایفه مرا برای من جمع خواهد نمود چنانکه برای یعقوب ۴ جمع نمود زیرا که در میان یعقوب اهلش مذ
 جدای واقع گردید بعد از آن بر سرش جمع شدند پس اخضر سوگند یاد نمود هر آنکه خداوند سبحانه و تعالی بعد از بن اولاد او را برای او جمع نخوا
 نمود چنانکه برای یعقوب جمع کرد و جمعی از یعقوب با اولادش در دار دنیا شد پس بنا بر این باید جمع شدن امیر المؤمنین ۴ با اولادش در
 دنیا باشد یعنی اولادش در زمان رجعت بر سرش جمع میشوند و اولادش عبادت از انتم و ایشان انانند که در احادیث صحیح صریح بر جو
 نمودن ایشان بدینا تصریح شده و غایت کار برای مقتیان و متقیان نیست مگر انتم ۴ در منتخب البصائر مذکور نموده که از کتاب
 ما تزل من القرآن فی التبی و الله صلوات الله علیه اله که از النبی ابی عبد الله محمد بن عباس بن مروان است و مسدد رضى الله عنہ علی بن موسی بن
 طاوس بخط خود در این کتاب در مقام بعدیل و توشیح محمد بن عباس نوشته چیز را که صورتش اینست که بخائیه در کتاب فهرست گفته چیز را
 که لفظش اینست که محمد بن عباس در میان اصحاب مائنه است ناد و بار شخص محکم است کتاب مقنع در علم فقه و اجن از مصنفات اوست و جماعت
 از اصحاب ما گفته اند که مثل کتاب مقنع در علم فقه تصنیف شده و مثل توشیح نجاشی است توشیحی که علی بن طاوس در خصوص محمد بن عباس از
 فخر بن معد علوی و غیر ایشان از شاذان بن جبرئیل و از رجال خود نقل نموده یعنی ایشان نیز محمد بن عباس را مانند توشیح نموده اند و آنچه که
 صاحب منتخب البصائر از کتاب ناوئل ما تزل من القرآن نقل نموده قول خدا بنعم ان نشاء نُنزل علیهم من السماء آیه فَظَلَّتْ اعْنافُهُمْ
 لها خاضعین یعنی اگر بخواهیم این از آسمان بر ایشان یعنی بر بنی امیه نازل میکنیم پر گرد نهائ ایشان در پیش آن ذلیل و پست میشوند
 خبر داد بما علی بن عبد الله بن اسد از ابراهیم بن محمد و از احمد بن محمد و از فضل و از کلبه و از ابی صالح و از ابن عباس در خصوص
 قول خدا بنعم ان نشاء نُنزل علیهم من السماء آیه فَظَلَّتْ اعْنافُهُمْ لها خاضعین ابن عباس گفته که این آیه در شان ماها و بنی امیه نازل
 شده ما را بر ایشان دولتی و سلطنتی میشود پس گرد نهائ شان بعد از آنکه سرکش و گردنکش بودند برای ما ذلیل و پست میشوند و بعد
 از آنکه عزت داشتند خوار و خفیف میباشند خبر داد بما حسین بن احمد از محمد بن عبید و از یونس و از بعضی اصحاب طایبان از ابی بصیر
 و از باقر روایت نموده که از اخضر از معنی قول خدا بنعم ان نشاء نُنزل علیهم من السماء آیه فَظَلَّتْ اعْنافُهُمْ لها خاضعین
 پرسیدم فرمود که گرد نهائ بنی امیه در پیش آن است پست میشوند و آن است در وقت زوال افتاب یعنی وقت ظهر اشکار میشود
 و آن عبادت از علی بن ابیطالب که در وقت ظهر در محک بالای سر خلائق اشکار شده بکساعت نمایان میشود حتی روی مبارک او در میان

علی بن عباس

بیان وز رجائیکم لله (ع)

۳۳۷

بطریق که خدا این حسب استخفرت را میبشناسند بعد از آن فرمود که اگر مرگ از ایشان
در پشت درختها بنهان شود هر آینه اندرخت گوید که این مرد از بنی امیه است و از اقبل پیرناتند جز در آنجا که بنی جعفر بن محمد بن حسن از
او عبدالله بن محمد بن زکات از محمد بن ابی جبار از افضل بن صالح از ابی جبار از ابی عبدالله بن جلدی او گفته که در روزی که حضرت علی علیه السلام مشرف
کردیدیم آنحضرت فرمود منم دایه الارض خبر داد بما علی بن احمد بن حاتم از اسمعیل بن اسحق را شنید که از خالد بن خلاد از عبد الکرم بن
یعقوب جعفی از جابر بن یزید از ابی عبدالله بن جلدی او گفته که بخندت علی بن اسباط گفت مشرف کردیدم آنحضرت فرمود ابی جبرئیل هم بتوسط
را پیش از آنکه بنزد من و تو بیایید بعد از آن فرمود منم بنده خدا و منم دایه الارض و راستگو و عدالت کنند روزی من و برادر پیغمبر رو
زمین و منم بنده خدا بعد از آن فرمود که ابی جبرئیل هم بتو از بنی مکه و چشم او عرض کردم اری خبر ده پیر آنحضرت دست مبارک اشرا بپیشانی که نشانی از
د فرمود که او منم خبر داد بما جعفر بن حسن بن صالح او حسن بن قاسم از علی بن حکم از ابی عثمان از عبد الرحمن بن سیبیه از ابی داود
او از ابی عبدالله بن جلدی او گفته که بخندت امیر المؤمنین شرفیاب کردیدم آنحضرت فرمود که هفت حدیث بنویسید هم مکر اینکه بیگانه نبرد ما اید عرض
کردم فدای تو شوم بفرما فرمود ابی بنی مکه و چشم او را میبشناسی عرض کردم یا امیر المؤمنین آنها عبارتست از تو فرمود ابی میبشناسی اند و حاکم
و در زبان ضلالت و گمراهی را که در آخر زمان ذلت و خواری ایشان ظاهر خواهد شد عرض کردم یا امیر المؤمنین بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه
فلان و فلانند یعنی ابی بکر و عمر و اند فرمود ابی دایه را میبشناسی و عدالت و راستگوئی از جهت و مکان و بر آنکسین او یکجا است و خدا اینم خدا
کنند است که اگر با جور و ستم نماید و حدیث را نا اخذ کرد فرمود و خبر داد بما احمد بن محمد بن سعید از حسن بن علی از ابی نوح از صفوان
او از یعقوب بن شعبه از عمران بن میثم از ابی عقیله او گفته که مرگ بخندت امیر المؤمنین عرض کردم که از دایه بمن خبر ده فرمود که از آن چه
بخواهی عرض کردم که دوست میدارم که از ایشانم فرمود که اندایه البت صاحب ایمان قرآن میخواند و بر حق ایمان میآورد و طعام میخورد
و در بازارها میگردد و خبر داد بما حبیب بن احمد از محمد بن عیسی از صفوان مثل این حدیث را نقل کرده و در احزاب روایت ابن فضال
را افزوده که آنم عرض کرد یا امیر المؤمنین اندایه کیست فرمود ما در ثبوت بر تو مافکریم که او علیست خبر داد بما اسحاق بن محمد بن مروان او از پدر
او از عبدالله بن زبیر قریشی او از یعقوب بن شعبه از عمران بن میثم او گفته که عقیله بمن خبر داد گفت که من در خدمت امیر المؤمنین بودم زمانی
که میفرمود که برادرم رسول خدام بمن خبر داد که من هزار پیغمبر ختم کرده و هزار وصی ختم کرده و من مکلف نشده ام پیغمبرها بشک ان او صبا بانها
ندند اند و من هزار کلمه میدانم آنها را میبزنند مکر من و محمد و هیچ کلمه از آنها نیست مگر اینکه آن کلمه هزار بار است از علم که هنوز از آنها
بل کلمه میبنداند مگر اینکه از آنها بلایه در قرآن میخوانند و ان به اینست و اذا وقع القول علیهم اخرجناهم من ارضنا و ان تکلمهم ان
الناس كانوا ايانا لا یوتون یعنی وقتیکه قول بر ایشان واقع میگردد برای ایشان بیرون میآوریم از زمین دایه که با ایشان سخن میگوید بدرسنه که خدا
با ایشان مایهین ندارند بعد از آن فرمود که شماها اندایه را میبندید کیست خبر داد بما احمد بن ادريس از احمد بن محمد بن سعید او از احمد بن محمد
بن اسحق خضری او از احمد بن مسنیر او از جعفر بن عثمان و او عم احمد بن مسنیر است او گفته که خبر داد بمن صباح فری و محمد بن کثیر بن کثیر بن بشر بن
عمر از ابی ایشان گفته که خبر داد بما عمران بن میثم از عقیله بن ربه او گفته که پنج نفر در خدمت امیر المؤمنین نشستند و در حق بنحین ایشان بود
و مثل این حدیث گذشتند و ذکر نموده خبر داد بما حسین بن اسمعیل قاضی از عبدالله بن ابی بکر از ابی جبرئیل از ابی بکر از ابی جبرئیل از ابی بکر از ابی جبرئیل
علی بن زید بن جذعان او از خالد بن اوس او از ابی هریره او گفته که رسول خدا فرمود که دایه الارض بیرون میباید در حالیکه عصا موئی و انگشت
سلمان باو میباید با عصا موئی بر او مؤمن جلا میدهد و با نام سلمان روی کافر را داغ میکند خبر داد بما احمد بن محمد بن حسن بن حبیه
از احمد بن عیسی بن ناصح او از احسن بن علوان او از سعد بن طریف او از اصنع بن بنانه او گفته که بخندت امیر المؤمنین مشرف کردیدم در حالیکه
که آنحضرت نان و سرکه و زیت میخورد عرض کردم یا امیر المؤمنین خدای تعالی در کلام محمد خود فرموده و اذا وقع القول علیهم اخرجناهم و ان تکلمهم ان
دایه من الارض تکلمهم این دایه چیست فرمود اندایه است که نان و سرکه و زیت میخورد یعنی اندایه منم خبر داد بما حبیب بن احمد
از حسین بن عیسی او از یونس بن عبد الرحمن او از سماعة بن مهران او از فضل بن زبیر او از اصنع بن بنانه او گفته که معویه بمن گفت که پیغمبر
کمان نارید که علی دایه الارض است گفتیم ایا اینها ما میگوئیم بلکه طائفه یهود هم میگویند پس معویه بمن گفت که این سخن را بنزد راس الجالوت که از
علیایه میفرستد بپایم داد که خبر داد تو را دایه الارض را شما در کتابها خود میباید گفت اری معویه گفت ان چیست گفت مود نیست معویه
گفت ایا نامش را میبشناسی راس الجالوت گفت نامش الیاس است راوی گوید که معویه بمن و آورده گفت که چه نزد یکست الیاس بعلی خبر داد بما حبیب
بن احمد از محمد بن عیسی او از یونس او از بعضی اصحاب خود او از ابی بصیر او گفته که باقر فرمود که مردم در خصوص این آیه میگویند و اذا وقع
القول علیهم اخرجناهم دایه من الارض تکلمهم گفت که مراد از دایه امیر المؤمنین است خبر داد بما محمد بن حسن بن حبیب از حسن بن
حسن او از علی بن حکم او از ابی عثمان او از عبد الرحمن بن سیبیه و یعقوب بن شعبه ایشان از صالح بن میثم او گفته که بخندت باقر عرض کرد

بیان وز رجائے سلام (۴)

۳۳۸

محمد

جعفر بن محمد

محمد بن محمد

محمد بن محمد

محمد بن محمد

که حدیثی بمن فرما فرمود ایا از پدرت حدیث شنیده عرض کردم نه زیرا که من کوچک بودم بعد از آن عرض کردم که حدیثی عرض میکنم اگر راست
 و صواب است بفرمائید اری درست است و اگر خطا و ناصواب گویم مرا از خطا بر گردان فرمود که چه سخت شرط کردی عرض کردم که اگر درست
 بگویم سکوت کنید و اگر خطا کردم مرا از خطا بر گردانید انحضرت فرمود که این شرط بر من سهل و آسان است عرض کردم که کان چنان دارم
 که علی دایره الارض است خبر داد بما حمید بن زیاد از عبید الله بن زهید و از عیسی بن هشام و از ابان و از عبد الرحمن بن سبابة و از
 صالح بن مبهم او گفته که بخدیجه بنت ابی لهب عرض کردم که من حدیثی شنیده عرض کردم که پدرم در زمکه که من بخیر بودم و فای
 نموده بعد از آن عرض کردم که چیزی میگویم اگر راست بگویم سکوت بفرما و اگر خطا و ناصواب بگویم مرا از خطا بر گردان و حق را بیان فرما
 فرمود که این شرط سهل است عرض کردم که من کان دارم که علی علیه دایره الارض است پس انحضرت سکوت فرمود بخدا سوگند باد میکنم هر آنکه
 چنین میگوید که بعد از این خواهی که علی بسوی ما بیاید بدینا بر گشته بعد از آن ابن ابی رانلوت فرمود ان الذی فرض علیک القرآن لراد الیک
 معاد یعنی کسیکه قرآن را بر تو فرض کرد باید هر آنکه تو را بخدا بر خواد کرد باید راوی گوید عرض کردم بخدا سوگند باد میکنم هر آنکه
 مسئله را از جمله آن مسایل قرار داده بودم که میخواستم انها را از تو برسم لیکن فراموش نموده بودم انحضرت فرمود ایا خبر ندی هم بوجوب زراکه
 از این بزرگتر است بعد از آن فرمود و ما از سئلنا الا کافه یثیرا و نذیرا یعنی نفرستادیم تو را مگر بجهت خلافتی در خالیتکه ایشان را
 شرد و دهند و ایشان را رسانند است بعد از آن فرمود که سرزمینی نمماند مگر اینکه با شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله در
 ایجاد کرده میشود و بدست مبارکش باقی و اطراف وی زمین اشاره فرمود یعنی در هر روز زمین کلمه طیبه گفته میشود خبر داد بما
 بن احمد از محمد بن عیسی و از یونس و از ابراهیم بن عبد الحمید و از ابان احمد و رفع حدیث ثابا فرمود که انحضرت در خصوص قول خدا یعنی
 ان الذی فرض علیک القرآن لراد الیک معاد فرمود که کان میکنم پیغمبر شما را مگر اینکه بر شما طلوع میکند طلوع کردی یعنی نزد
 شد سوی شما خواهد بر گشت خبر داد بما جعفر بن محمد بن حسن بن علی بن مردان و از سعید بن عمار و از ابی مروان او گفته که از صفای پرسید
 از قول خدای عز و جل ان الذی فرض علیک القرآن لراد الیک معاد انحضرت فرمود نه چنین است بخدا سوگند باد میکنم هر آنکه بنابه
 اخر نمیرسد تا وقتیکه رسول خدام و علی از تو به با هم جمع شوند پس در اینجا ایاری میکنند و مسجد بنا میکنند که برای آن دوازده هزار
 در میبایست و ثوبه نام جایست در کوفه خبر داد بما احمد بن هوزه با هلی از ابراهیم بن اسحق و هاونده و از عبد الله بن حماد انصاری و از
 ابی مریم انصاری او گفته که از صادق پرسیدم مثل این حدیث را ناخر ذکر نموده و در اخر این روایت ابن ابی راذکر نموده و لذت بفهم من
 العذاب الادی و ن العذاب الا کبر یعنی هر آنکه با ایشان از عذاب دنی بزرگتر میباشد خبر داد بما حبیب بن بن محمد از محمد بن عیسی و از
 یونس و از مفضل بن صالح و از زید شحام و از صادق پرسیدم که انحضرت فرمود که عذاب دنی که پیشتر از عذاب اکبر است عذاب حب است
 خبر داد بما حبیب بن بن محمد از محمد بن عیسی و از یونس و از مفضل بن صالح و از زید شحام و از صفای پرسیدم که انحضرت فرمود که عذاب دنی
 دایره الارض است خبر داد بما هاشم بن خلف و از ابراهیم بن اسمعیل بن یحیی بن سلمه بن کهل و از پدرش و از سلمه بن کهل و از ابن
 مجاهد و از ابن عباس و از رسول خدام که انحضرت در خطبه حجه الوداع بیان فرمودند که هر آنکه طائفه عالمه را با لشکر بقتل خواهم رساند جزیر
 عرض کرد یا رسول الله چنان بگو که طائفه عالمه را من بقتل خواهم رساند یا علی انحضرت فرمود که ایشان را من بقتل می رسانم یا علی بن ابیطالب
 محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی و از کسیکه ذکر نموده و از حسن بن موسی و خشاب و از جعفر بن محمد و از کرام روایت نموده او گفته که امام جعفر
 فرمود که هرگاه خلق منحصر در مرد میبودند هر آنکه یکی از ایشان امام خواهد بود زیرا که احدی بر خدا بیعت نمیکرد که خدا و را بی حجت گذارد
 یعنی امام اگر پیشتر از پاره خلایق وفات نماید هر آنکه ایشان را میسر شد این که بر خدا بیعت بکنند که ما را بی حجت یعنی بی امام گذاشته مراد در اینجا
 امامی که بعد از هر خلایق وفات میکند مطلق امامست زیرا که حجت خدا بر خلایق یا مطلق تر مانده یا هدایت کنند تمام میشود نه اینکه مراد
 جناب قائمست و او بعد از هر خلایق وفات خواهد نمود زیرا که از ائمه چنانکه پیشتر گذشت وارد شده این که امام حسین است که بقاء
 غسل خواهد داد و در دنیا بعد از او هر قدری که خدا بخواهد حکم خواهد فرمود و واجبست بر آنکه با امامت و وجوب طاعت ال محمد از او
 دارند این که با ایشان در خصوص هر آنچه که فرمائید تسلیم گردند و هیچ یک را از احادیثی که از ایشان روایت شده اگر مخالف کتاب است بنا
 رد نکنند محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از علی بن احمد بن علی بن موسی دقان از محمد بن عبد الله کوفی و از موسی بن عمران نخعی و از عم خود
 بن یزید بن نوفل و از علی بن ابی حمزه و از پدرش و از ابی بصیر روایت نموده او گفته که بخدیجه بنت شقی ۴ عرض کردم یا بن رسول الله از پدرت شنیده
 فرمود که بعد از قائم ۴ دوازده نفر مهتک میباشند فرمود که پدرم دوازده نفر مهتک فرمود و از زاده امام فرموده است و آن دوازده نفر مهتک
 هستند از مشبهان ماکه خلایق را بد و مشبه ما و شناختن حق طاعت عتوب میکنند صاحب کتاب مذکور گوید که خدا تو را بر او است هدایت نماید
 بدانکه در علم ال محیر اختلاف نیست یعنی علما و خبرها ایشان با هم مخالف منافی نیستند بلکه بعضی از آنها مصدق بعضی دیگر است و خال آنکه

بیان وز رجعت امامه سلامه

۳۳۹

احادیث بسیار از ائمه اطهار در خصوص رجعت و ازده امام بعد از قائم ۱۲ انجنان علیه که خدا بفرستد بجز که خاصرکان خود خواسته مخصوص کرده اند و با
عطا نمودن آن عالم گرایه داشته هر آنکس را از مخلوقات خود که اراده نموده چنانکه خداوند سبحانه و تعالی فرموده ذَلِك مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ
مَرْشَدًا وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بقیه این از فضل و احسان خداست و از اعطا میفرماید بجز کسیکه میخواهد و خدا بفرستد صاحب احسان
بر زکست بر چون رجعت و ازنده امام بعد از قائم ۴ سر می بود که در حوصله سائل نمیکند از این جهت حشاک ۴ کلام پدرش را که در وادی
امام بعد از قائم ۴ سر است از اسرار ال محمد از این جهت انحضرت از اینها دانست و کلام پدرش را و اول نمود و در حدیث از ائمه ۴ در خصوص
اینها دانستن اسرار روایت شده که گفته نیست هر آنجه که دانسته میشود بقیه پاره چیزها هست که دانسته میشود ولیکن اظهار آنها را
ببست و بست اینجه که گفته میشود و قدش نزد بل شده باشد و بست هر آنجه که وقتش نرسد باشد اهل از حاضر و موجود باشد و بست و بست
باب روایت شده که جبت و طاعت مکتوب چونکه شیعه پیش از یو بکر و عمر جبت طلعت میکنند و آنها نام بقند انحضرت فرمود که دیگر
با ایشان جبت و طاعت مکتوب و رجعت ائمه را ذکر میکنند اگر مخالفان بشما بگویند که پیش از اینها را میکنند بگویند که الان نمیکویم
و این از راه قضا است که بنده کان خدا در زمان او صبا بخدا بفرستد بدین هیچ بنده نموده اند سید رضی الدین علی بن طایس در کتاب شایسته
مذکور ساخته که در کتاب جعفر بن محمد بن مالک کوفه یافتیم که او با سند خود نا حمران روایت نموده او گفته که عمر بنی صدر هزار سال است
بست هزار سال از آن برای سایر خلافت است و هشتاد هزار سال برای ال محمد است سید رضی الدین رحمه الله گفته که اعتقاد من چنان است
که این حدیث را در کتاب طهر بن عبد الله از این روایت مبسوط تر یافته ام مؤلف که بدینچه از کتاب حسن بن سلیمان نقل نموده ام نا اجماع است
و اگر اجماع در کتاب کز الفوائد با سند خود روایت نموده اخبار را که حسن بن سلیمان از محمد بن عباس نقل نموده در کتاب تحف البصائر از
کتاب شیخ حسن بن محبوب با سند من که ما با و مضل است و از محمد بن سلام او از باقر ۴ در خصوص قول خدا بفرستد روایت نموده رَسَبًا
أَمَّنَّا أَشْنَيْنِ وَأَجَبْنَا أَشْنَيْنِ فَأَعْرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ یعنی پروردگار ما را در و بار بفرستد و دوباره
زنده کرد اینک بر کبنا خان خود اقرار و اعتراف نموده پس ایا بوی بیرون آمدن و خلاص شدن از عذاب راهی هست انحضرت فرمود که این
مخصوص است پیاره طوایف در روز رجعت که بعد از مرگ زنده میشوند و مضمون این آیه در خصوص قیامت هم جاری میشود پس بعد
دو روزه باد از رحمت خدا برای قوم ستمکاران جعفر بن محمد بن قولوبه در کتاب کامل الزیارة از حسین بن محمد از معلى از مفضل او از
صدقه از مفضل بن عمر از صفوان ۲ روایت نموده انحضرت فرمود که بگویند از نو میبینم که در جای کذا شده شده و در بالا ای ان قبیر
از باقوت سرخ که از جواهر مکل و دانه نشان کرده شده و گویند امام حسین ۴ را می بینم که در بالا ای ان نشسته و در اطراف آن هزار قمر
سبز هستند و گویند مؤمنان را می بینم که بدین انحضرت میبایند و بار سلام میدهند انگاه خداوند تعالی میفرماید که اید و سنان من
بخواید از من ریزا که اذیت و ذلت رسد بدی که شما بطول انجامید و امروز روزیست که حاجت از حاجتگاه دنیا از من میخواهند
مگر اینکه از برای شما برآورده نمیکم پس خوردن و آشامیدن ایشان از نعمتگاه بهشت میشود بخدا سوگند یاد میکنم هر آنکه این
گرامیست اینجا بنده ائمه مؤلف گوید که حجاج دنیا خواستن دلیل است باینکه در زمان رجعت است نه در قیامت که در قیامت
حجاج دنیا خواسته نمیشود شیخ طوسی در کتاب التنبیه و تنبیح طبری در کتاب احتجاج در خصوص چیزی که حمزه بن محمد قائم ۴ نوشت
جانب مردی که بحق معتقد بود و منکر احلال میبذاشت و بر جبت قائل بود تا آخر حدیثی که بعد از این در باب توقعات انحضرت خواهد
شیخ طبری در کتاب احتجاج مذکور ساخته که در توقیع که از ناجیه مغدس برای حمزه بیرون آمد چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد این فقر
بود أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَّهُ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالزَّائِدُ وَأَنَّ رَجْعَكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ لَا تَرْجِعُوا فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الْإِيمَانُ أَنْ تَكُنْ
أَمَّنْ مِنْ قَبْلِ أَنْ كَسَيْتَ إِيْمَانَهَا خَيْرًا مِنْ كَوَائِدِهَا يَوْمَ بَابِ تَحْتِ خَدَائِكَ ثَمَّ أَوَّلُ رَاخِرِ هَسْبِكَ وَرَجْعٌ ثَمَّ أَحَقُّكَ دَرَانِ شَد
بست و رجعت شما در آن روز است که نفع نمی بخشد هیچ کن ایمان آوردن آن انجنان کسیکه پیش از آن روز ایمان یافد و ایمان
آورد جز کسیکه نموده در کتاب علل الشرایع که نا ئیف محمد بن ابرهیم بن هاشم است و نسخه قدیمی آن پیش ما بود مذکور ساخته که خدا بفرستد و قرآن
مجید بر پیغمبر خود خبر داده که بعد از تو اولاد تو کشته میشود و حق ایشان مغضوب گردد و بلا با ایشان میرسد بعد از این ایشان را بد
بر میگردانیم بر ایشان دشمنان خود را بقتل میرساند و ایشان را بر روی زمین مالک میکردیم اینست معنی قول خدا بفرستد و اَلْقَدْ كُنْتُمْ
فِي الْأَرْضِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ الْبَرَّ الْأَرْضَ بِرُتْهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ بقیه در زبور بعد از ذکر نوشتیم که بنده کان صالح مزبور
مالک شوند و وارث میگردند و نیز این است معنی قول خدا بفرستد وَ عَدَا اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نَا اخِرَاهُ معنی اینست
مذکور کردید و در رساله سعد بن عبد الله در خصوص انواع آیات قرآن که بر روایت ابن قولوبه است و نسخه قدیمی از آن در نزد ما بود

نسخه
از کتاب
تنبیه و تنبیح
طبری
در کتاب
احتجاج
در خصوص
چیزی که
حمزه بن
محمد قائم
۴ نوشت
جانب
مردی که
بحق معتقد
بود و منکر
احلال
میبذاشت
و بر جبت
قائل بود
تا آخر
حدیثی که
بعد از این
در باب
توقعات
انحضرت
خواهد

نسخه
از کتاب
طهر بن
عبد الله
از این
روایت
مبسوط
تر یافته
ام

نسخه
از کتاب
طهر بن
عبد الله
از این
روایت
مبسوط
تر یافته
ام

نسخه
از کتاب
طهر بن
عبد الله
از این
روایت
مبسوط
تر یافته
ام

نسخه
از کتاب
طهر بن
عبد الله
از این
روایت
مبسوط
تر یافته
ام

نسخه
از کتاب
طهر بن
عبد الله
از این
روایت
مبسوط
تر یافته
ام

نسخه
از کتاب
طهر بن
عبد الله
از این
روایت
مبسوط
تر یافته
ام

نسخه
از کتاب
طهر بن
عبد الله
از این
روایت
مبسوط
تر یافته
ام

انفقوا

فہرست

طبر بن حسن صفور

الحمد لله بن خالده

مذکور نمود که باقر ۴ فرمود که جبریل ابن را بدین هیچ فرود آورد. فان الظالمین ال محمد حتم عذابا دون ذلك ولكن اکثر الناس لا يعلمون یعنی با آنکه در حق ال محمد ۴ ستم نموده اند عذای کمتر از عذاب قیامت خواهد رسید و لیکن بسیاری از خلایق اینرا نمی دانند آنحضرت فرمود که مراد از عذاب عذاب جنت است این شهر آشوب در کتاب منافی ذکر نموده که امام رضا ۴ در خصوص قول خدا بنعم اخزناهم ذابنه من الارض تکلمهم فرمود که ذابنه غلبت حاصل مضمون این پیشتر مذکور گردید در کتاب مذکور از ابو عبد الله جدی روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ۴ فرمود که منم ذابنه الارض در تفسیر عیاشی از جابر او از باقر ۴ در خصوص قول خدا بنعم اخزناهم روایت نموده که آنحضرت فرمود که کافران مؤمنان نیستند و اما قول خدا بنعم و ما تبغرون آبان بوم یبعثون یعنی اعطاء نکرده اند باینکه خودشان مثل انداء الهکم الله واحد یعنی خدای شما یکانه است شریک و اما قول خدا بنعم الذین لا یؤمنون این مضمون است اینست که آنانکه اعتقاد نمی کنند باینکه رحمت حقست در تفسیر مذکور از ابی حمزه او از باقر ۴ مثل این را روایت نموده و فرما بن ابرهیم کوفه در کتاب تفسیر از عبد الرحمن بن محمد علوی در خالانی که هر راویان این حدیث را با عنعنه ذکر نموده از ابن عباس در خصوص قول خدا بنعم و التهارا از اجلها روایت نموده که ابن عباس گفت که مضمون این اینست که ائمه از ما اهل بیت در آخر زمان رحمت بر روی زمین مالک می شوند پس از آنرا عدل و قسط می کنند در تفسیر نعمانی در خصوص حدیثی که از امیر المؤمنین ۴ ذکر کرده که دلیل که منکر آن رحمت را د می کند قول خدا بنعم است و بوم تخسر من کل امیه قوفا حین یکتب با باننا فمالم یوزعون یعنی روزی می شود که از هر امیه جماعه را از آنانکه آبان ما را نکتب می کنند زنده کرد بدینا بر می گردانیم پس بر ایشان فداغ کرده نظم و سنو می دهیم و اما این حدیث آخرت پس قول خدا بنعم است و حشرناهم فلم نغادر مناهم احدا یعنی ایشانرا زنده می گردانیم و احدی از ایشانرا باقی نمی گذاریم و نیز قول خدای عز وجل است و حرام علی قریه اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی حرام است بر اهل قریه که ایشانرا با عذاب هلاک کرده ایم اینکه رجوع بکنند در روز رجعت و اما در روز قیامت پس رجوع خواهد نمود و نیز قول خدا بنعم است و اذا حد الله ميثاقا للنبيين لما اتيكم من كتاب وحیه ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتقررنه یعنی این پیشتر مذکور گردید و مضمون این متحقق نمیشود مگر در رجعت و مثل اینست این که با آن بایم خطاب نموده و در آن بایشان وعده نموده که بایشان پاری نماید و از دشمنان شان انتقام گیرد و ان اینست و حد الله الذین امسوا منکم و عملوا الصالحات ناعقول ولا یسرکون به شیئا و این در وقتی واقع می شود که ائمه ۴ بدینا رجوع نمایند حال معنی آن بارها در پیشتر مذکور گردید و مثل اینست قول خدا بنعم و یزید ان من علی الذین استضعفوا فی الارض و یجعلهم ائمه و یجعلهم الوارثین یعنی میخواهم منت گذارم بر آنانکه در روی زمین ضعیف شمرده می شوند و ایشان را امامان و پیشوایان قرار دهم و ایشانرا گردانم در روی زمین نمایم و مثل اینست قول سبحانه و تعالی ان الذی قرض علیک القرآن لراذل الی معاد یعنی کسیکه قرآن را بر تو فرض گردانده و تو را بمعاد بفرستد بدینا خواهد برگردانید و مثل اینست قول خدا بنعم الذین خرجوا من ديارهم و هم الی کوفه حد الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم یعنی اینانکه بدینا از ديار خودشان از بیم مرگ بیرون رفتند در خالانی که ایشانرا چند هزار نفر بودند پس خدا بنعم بایشان فرمود بمیرید پس ایشانرا با همی مردند بعد از آن خدا بنعم ایشانرا زنده گردانید و نیز مثل اینست قول خدا بنعم و اخذ من موسی قوم سبعین رجلا لم یفانینا یعنی موسی ۴ هفتاد نفر مرد از قوم خویش برای میفاناکاه ما بر گردید پس خدا بنعم ایشانرا بعد از آنکه مردند بدینا برگردانید پس ایشانرا میزد و زن گرفتند و مثل اینست خبر حضرت عزیر محمیل بن حسن صفار در بصائر الدراجا از عبد الله محمد او از ابرهیم بن محمد ثقفی از بعضی کسانی که رفع حدیث با صادق ۴ نمودند روایت کرده که آنحضرت فرمود که امیر المؤمنین ۴ فرمود منم صاحب عصا و میهم ناخر حدیث احمد بن محمد بن خالد بنی در کتاب محاسن از احمد بن محمد و عبد الله بن عامر ایشان از ابن سنان او از مفصل او از صادق ۴ روایت نموده او گفته که امیر المؤمنین ۴ فرمود منم صاحب عصا و میهم در بصائر الدراجا از ابو الفضل علوی او از سعد بن عیین او از ابرهیم بن حکم بن ظهیر او از پدرش او از شریک بن عبد الاعلی او از ابی وقاص او از سلمان فارسی او از امیر المؤمنین ۴ روایت نموده که آنحضرت فرمود که منم صاحب میهم و فاروق اکبر و منم صاحب جفنها و دولت دولتها ناخر حدیث ابن شهر آشوب در کتاب منافی از باقر ۴ روایت کرده در خصوص شرح قول امیر المؤمنین ۴ که ساعت بدست من قیام خواهد نمود که آنحضرت فرمود که مراد از ساعت رحمت است پیش از قیامت خدا بنعم در آن روز با من و ذریه من بمؤمنان پاری می کند پس حاصل معنی فرموده امیر المؤمنین ۴ که امور روز رجعت در دست من خواهد شد در تفسیر علی بن ابرهیم از جعفر بن احمد او از عبد الله بن موسی او از ابن بطائنه او از پدرش او از ابی بصیر او از صادق ۴ در خصوص قول خدا بنعم انهم یکیدون کیدا و یکیدون کیدا فیهل الکافرین امهلیهم و فاطمه علیهم السلام حمله نمودند پس در عوض کرده ایشان خدا بنعم فرمود یا محمد انهم یکیدون کیدا و یکیدون کیدا فیهل الکافرین امهلیهم روید یعنی بدینسانکه ایشانرا حمله می کنند حمله کرده و من حمله می کنم حمله کرده پس محمد ۴ بکافران و منافقان مهلت ده مهلت دادی و نیز آنکه اگر قائم قیام کند

بیاز روز رجعت امامت سلام

۳۴۱

مؤلف

مؤلف

مؤلف

مؤلف

هراسه از ستمکاران و طاعفونان بنی اسیر و سایر خلافت برای من انتقام میگیرد در کتاب کفر الفوائد از محمد بن عباس و از علی بن محمد و از ابی حمزه
 و از جلیله و از علی بن حکم نیز این را روایت کرده جلیله از ابان بن عثمان و از فضل بن عباس و از صادق ۲ در خصوص قول خدا اینم قدمم علیه
 و بهم بدینهم فسو بهار و ابی نموده که آنحضرت فرمود که مضمون این در زمان رجعت بر صفت ظهور خواهد رسید حاصل معنی این
 نیست که پروردگارشان ایشان را در عوض کتاهان شان هلال و مستاصل گردانند پس اینگونه هلاکت را که هر را فراتر از کت با ایشان
 دُچار نمود و لاخاف عفتها آنحضرت فرمود یعنی از مثل این بلیه در وقتیکه بدینا رجوع میکنند نمیرسد یعنی باز از معصیت و نافرمانی بپنج
 نیز هر روز مؤلف گوید که نتمه این حدیث و شرح آن در باب غریب تاریل که در خصوص امامت است مذکور گردید در کتاب کفر الفوائد
 ذکر کرده که در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور ساخته که میرداد بما بعضی از اصحاب ما از محمد بن علی و از عمر بن عبد العزیز و از عبد الله
 بنج او گفته که این ابر را بخدمت صادق ۲ عرض کردم کلا سوف تملون ثم کلا سوف تملون آنحضرت فرمود یعنی ایشان یکبار در روز
 و بار دیگر در روز قیامت خواهند داشت که استغفار شان در خصوص مذهب و ملت باطل بوده در کتاب مذکور ذکر نموده که بر
 طریق رفع حدیث با سند نا محمد بن خالد روایت شد و از سماحه و از عبد الله بن قیس و از محمد بن یحیی و از مدبر و از باقر ۲ در خصوص
 قول خدا اینم خاشعنا ابصارهم ترهفهم ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون روایت نموده که آنحضرت فرمود که مضمون این
 در خصوص قائم است حاصل مضمون این نیست که در خالینکه چهره های ایشان خشوع و فروتنی کنند است بطریقی که آنها را ذلک و
 خوار می فرماید این روز یعنی روز رجعت و از سبب که ایشان وعده داده شد محمد بن عمر بن عبد العزیز گفته در کتاب جلال آورده که
 بن علی بن کلثوم گفته که این بشار هر وقتیکه ذکر رجعت در نزد او میگذشت انکار میکردند ما میگوینم که این یکسبب از تکذیب کنندگان
 در کتاب مذکور از احمد بن علی قی و از ابن ادریس بن یاقوب و از ابن محبوب و از عبد العزیز و از زراره و از باقر ۲ روایت
 نموده که آنحضرت فرموده که جابر میبنداند من قول خدا عز وجل ان الذی قرض علیک القرآن لرادک الی معاد معنی این بیشتر گذشت
 در کتاب مذکور بدین اسناد از حسین او شام بن سالم و از محمد بن مسلم و زراره و ابی نموده ایشان گفته اند که از باقر ۲ یا از ابا
 را که از جابر روایت شده پرسیدیم و گفتیم که ما را با جابر چه کار است که بروایت وی اعتقاد کنیم فرمود ایمان جابر بجای رسیده بود
 که این ایه را تلاوت مینمود ان الذی قرض علیک القرآن لرادک الی معاد در کتاب مذکور بدین اسناد از حسین بن ابی محمد بن
 اسمعیل و از ابن اذین و از زراره مثل این حدیث را روایت کرده شیخ صدوق در کتاب صفات الشیعه از علی بن احمد بن عبد الله بن
 احمد بن ابی عبد الله برنی با سند خود از صادق ۲ روایت نموده که آنحضرت فرمود که هر که بجهت چیز اقرار نماید مؤمنست و از جمله
 اعتقاد بر رجعت را ستوده در کتاب نیز از ابن عبدوس و از ابن قتیبه و از فضل بن شاذان و از رضاء روایت کرده که آنحضرت فرمود
 که هر که بنو عهد خدا اقرار نماید و سخن را تا اینجا رسانیده که بر رجعت و در معجزه که یک معجزه است اقرار نماید و بیکای
 معراج و بسؤال قبر و حوض کوثر و شفاعت و باینکه هشت و دوزخ افزاید شده اند و بیزان و حشر و نشر و جزا و حساب ایمان
 بیاورد هر اسیر او مؤمن درست است و از شیعه ما اهل بیت است مؤلف گوید بدین دلیل برای این باب قرار داده که بپای برادر بعد
 از آنکه برای تو توضیح و تمهید نمودم تو را چنانکه کان نمکنم که شک بکنی در اعتقاد نمودن بر جفتی که جماعت شیعه در همه عصرها بر آن
 اجماع نموده و در میان ایشان مانند افتاب در نیم روز مشهور گشته حتی ازادر میان خود نظم کرده و با آنها در همه شهرها برخالف
 حجت آورده اند و مخالفان در این باب بشیعه تشیع نموده نسبت عیب داده اند و از اد کتابها و تصنیفات خود نوشته اند و از جمله
 ایشان رازی و بنی ابی و غیر ایشان است و کلام ابن ابی الحدید در خصوص توضیح مذهب طایفه امامیه در این باب بیشتر گذشت و اگر از
 طول دادن که بیفایده است بپیم نداشتیم هر اسیر بسیار از سخنان ایشان که در این باب گفته اند نقل مینمودم و چگونه شک میکنند که
 بقیست امام اظهار اعتقاد نموده در خصوص امریکه نقل آن از ایشان بحد توان رسید در احادیثی که نزد یکصد حدیث است که
 در این باب صریحند و آنها را بیشتر از چهل نفر و کمتر از پنجاه نفر از ثقات عظام و علماء اعلام در مؤلفات خود که بیشتر از پنجاه جلد است
 روایت نموده اند مانند ثقات الاسلام کلینی و صدوق و محمد بن بابویه و شیخ ابی جعفر طوسی و سید مرتضی و نجاشی و کتبی و عباسی و
 علی بن ابراهیم و سلیم هلالی و شیخ کراسکی و نعمانی و صفار و سعد بن عبد الله و ابن قولویه و علی بن عبد الحمید و سید علی بن طاووس
 و میرش که صاحب کتاب زواید القوائد است و محمد بن علی بن ابراهیم و فرات بن ابراهیم و مؤلف کتاب التزیل و الترفیع و ابی الفضل طبرسی
 و ابی طالب طبرسی و ابراهیم بن محمد ثقفی و محمد بن عباس بن مروان و بزرگ و ابن شهر آشوب و حسن بن سلیمان و قطب و اندک و علامه
 حلی و سید بهاء الدین علی بن عبد الکرم و احمد بن ادریس بن سعید و حسن بن علی ابی حمزه و فضل بن شاذان و شیخ شهید محمد بن
 مکی و حسین بن همدان و حسن بن محمد بن جمهور راعی که مؤلف کتاب احده است و حسن بن محبوب و جعفر بن محمد بن مالک کوفی

بَابُ رُجْعَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۱۰۴۲

و طهر بن عبدالله و شاذان بن جبرئیل و صاحب کتاب فضائل و مؤلف نسخه کتاب عقیق و مؤلف کتاب خطب و غیر ایشان از مؤلفان کتاب هاتمی کرده
نزد ما است و مؤلف آنها را باقیین بنیشتا سیم از بیعت ابن اخطابت راد این باب ایشان نیست ندادم هر چند که بعضی از آنها در آن کتابها
مذکور است و اگر بیعت کذائی که بدین پنج روایت شده بخیر نواز تر سپرد بر دکانم چنانچه عای تو از من میباید یا اینکه همه شیعیان
خلاف آن سلف روایت کرده اند چنانست که هر که در امثال ایندعی شک میکند هر ایند او در خصوص ائمه دین سبب شک کرده و لیکن
آن در میان مؤمنان برای وی ممکن نمیشود از این جهت برای خراب نمودن ملت توبه و طریقه مستقیمه بیست گریزه چهره ها مانند اسبغاد
فلاسفر و تشکیکات ملحدان که عقول ضعیفه خردان آنها را با سرعت قبول میکنند چله و تریز بر میکنند بر بدوین لطیفه و تریز با قوا
و الله میم نویم و لو کرمه المشرکون یعنی ایشان میخواهند که با این سخنان سست و غلط نور خدا را خاسر کنند خدا نور خود را تمام
و کامل کنند است هر چند که مشرکان از آن ناخوش بدارند و برای فروغی حکم نمودن ایندعی ذکر میکنم نامها بعضی را از آنانکه به بر پا داشتند
اساس ایندعی منقضی شده و در این باب کتاب تصنیف نموده یا بر منکران دلیل رجعت آورده و یا مخالفان خاصه و مجادله نموده و سواهی
که پیشتر در ضمن اخبار مذکور کردید و خدا توفیق دهنده و یاری کننده است پس از جمله ایشان احمد بن داود بن سعید جریانی است شیخ در کتاب
تفسیر در مدح او گفته که مراد است کتاب تعدد رجعت و از جمله ایشان حسن بن علی بن حمزه بطائنه است و نجاشیه از جمله کتابها او کتاب رجعت
یا شمرده و از جمله ایشان حسن بن سلیمان است چنانکه اخبار گذشته را از او نقل کردیم و اما سایر اصحاب یکر ایشان رجعت را در کتابها
که در خصوص عقیبت قائم تصنیف نموده اند ذکر کرده و رساله علیهمه برای آن تالیف نموده اند و بسیار از باب کتب که از اصحاب
ما هستند هر یک کتاب علیهمه در خصوص عقیبت تالیف نموده و حال آنکه پیشتر شناخته آنانکه رجعت را روایت کرده اند از بزرگان اصحاب
و اکابر محدثان بوده اند انچه اینک در رجالات ایشان شک و شب نیست و علامه علیه الرحمه در خلاصه الرجال در خصوص شناساندن
مبشر بن عبد الغفر گفته که عقیقه گفته که مدبر بن عبد الغفر را ال محمد چنین مدح کرده اند که او از آنان است که در رجعت مجاهده خواهند
کرد مؤلف گوید که گفته شد که معنی این کلام اینست که مبشر بن عبد الغفر بعد از مردنش با قائم بدینا بر میگردد و یا او در راه
خدا جهاد میکند و ظهور و زود ما است که معنی کلام اینست که او یا مخالفان مجادله میکند و در خصوص حقیقت رجعت بر ایشان چیزی
در دلیل اقامه نمیدارد شیخ امیر الدین طبرسی مقام بیان معنی قول خدا اینم اذا وقع الزلزل سبایم گفته که بعضی در وقت که عذاب و عید
بر ایشان لازم گردید و بعضی گفته که معنی این است که وقتیکه ایشان گردیدند چنان شدند که احدی از ایشان واحد بسبب ایشان
نگردید و بعضی دیگر گفته که معنی آن اینست که وقتیکه خدا بر ایشان غضب نمود و بعضی دیگر گفته که معنی آن اینست که وقتیکه عذاب
بر ایشان در وقت نزدیک شدن روز قیامت نازل میشود آنوقت کلامی که از ایشان بر می آید برای ایشان از زمین بیرون میآوریم
انداخته از میان صغار و مرن بیرون میاید بمؤمن خیر میدهند که تو کافر بودی و در این وقت تکلیف بر داشتند
شود و توبه قبول میکنند و این علامه است از علامه های روز قیامت بعضی گفته اند که در این وقت هیچ مؤمن نمیداند مگر اینکه دایره
دکتر بر او می کشد و هیچ منافق نمیداند مگر اینکه او را مانند هر من خشک می شکنند و در شب عید در حالیکه خلافت بسوی من میروند
بیرون میاید و اینکه مذکور کردید از این عمر روایت شده محمد بن کعب قرطی روایت کرده از علی علیه السلام دایره را بر سپیدند فرموده که او شود بخیر
سوکند باد میکنم هر ایند کم ندارد و بران ریشه است و در این کلام اشاره است باینکه آن از انواع انسان است و از این مرد دینست که
انداخته است از دایره زمین و مرا از امویها به نرم و بر و چهار باب است و از عذیقه او از رسول خدا روایت کرده که آنحضرت فرمود که در
دایره شصت ذراع است و هر که بخواد که از پی او بدود او را بگیرد هر ایند او نمیرسد و هر که بخواد بگیرد و خلاص شود هر ایند نمیرسد
که از او خلاص گردد و مؤمن را از میان د و چشم نشان میرند بطریقه که در میان د و چشمش میبوسید که این مؤمن است و کافر از میان
د و چشم نشان میرند بطریقه که در میان د و چشمش میبوسید که این کافر است و عصا موسی و انکشر سلیمان با او میباید و مؤمن را با
عصا جلا میدهد و بنی کافر را با انکشر می شکنند حتی مؤمن و کافر شناخته میشود که با مؤمن و با کافر از رسول خدا روایت شده که
مردا به راد در روز کار مسدود خروج هست پس بکار در منتهما شهر مدینه خروج میکند و در کفر و جش در بیابان منتشر میشود و لکن در
مکه شبنه نمیکرد و بعد از آن زمان طویل مکث و در نیک میکند بعد از آن باز د بگرد و نزد یکی مکه خروج میباید پس ذکر خروج د
یاد به منتشر میکرد و در مکه هم مذکور میشود بعد از آن خلافت در مسجد بیک بزرگترین و گرای ترین همه مسجد هاست که عیارت باشد
از مسجد الحرام جمع میشوند نگاه دایره با ایشان نگاه کرده از یکصد مسجد که وسط ما بین رکن اسود و باب بنی مخزوم است از جانب دشت
راست کعبه از مسجد بیرون میرود و نزد یک اید پس باز خلافت از آمدن آن منقری و پراکنده میشوند و ثابت قدم میشوند در پیش
آن جماعه که قدرت خدا شناخته اند پس ان دایره نیز ایشان بیرون میاید در حالیکه که در حال بر سر استکاند پس بر ایشان میگذرد

علامه عیسی بن محمد

و لکن چون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۴۳

و در پناه ایشان را جلا دهد و آنهارا مانند سنار دوی میگرداند بگردان بر میگردد بطریقه طالبان بان نمیرسد و گریزند از او خلا
 میشود و مردی بر میخیزد و از ترسان بنماز پناه میبرد پس انداخته از پشت سر میباید و میگوید که با فلان حالا نماز میگذارد پس ایمن در پیش رویش
 بر میگرداند پس از ایشان میگذرد و خلافت در آنوقت در شهرها بایکدیگر میسر میماند و در سفرها با هم صاحب در اموال با هم شریک میشوند
 مؤمن از کافر شناخته میشود پس مؤمن گفته میشود با مؤمن و با کافر گفته میشود از وهب مرویست اینکه او گفت که دوی ذابۀ مانند دوی
 مرد است و سایر اعضایش مانند اعضای مرغ مانند این چیز شناخته میشود مگر بعلم نبوت و معنی قول خداست **تَكَلِّمُهُمُ** اینست که با ایشان
 میگوید چیزی را که ایشان را بد حال و نیکو میکند بزیان که ایشان بفهمند و از اینست که شما بد و زخ خواهد رفت بعضی گفته اند که در چنین
 سبک بد که این مؤمن است و از کافر و بعضی دیگر گفته اند که با ایشان چنین میگوید **إِنَّ النَّاسَ كَأَوْيَاءِ يَأْتِيَانَا لَا يَبْقَوْنَ فِيهِ خَلْقٌ** یا با ایشان ما چنین نه
 داشتند و ظاهر اینست که ذابۀ همین معنی را گوید و یوم نحس من کلّ امّ فوجاً من یکذب یا با ایشان فهم بوزعون یعنی روزی میشود که
 هراقت جماعی را از آنانکه ما را نکند میبکنند زنده میگردانیم فدغن داده میشود که از کردارها گذشته منع کرده میشوند بعضی گفته اند که
 بوزعون اینست که اولین و آخرین ایشان را چنین میبکند و کتابی که از طایفه امامیه بر حجت قابل شده اند باین به بحث ان بدین پنج استدلال
 نموده اند که دخول لفظ من بکلام افاده بیغض میکند پس دلالت میکند باینکه در همان روز قوی زنده میشوند و قوه دیگر میمانند و در
 این چنین میشود چنانکه خداوند در خصوص روز قیامت میفرماید **وَحَسْرَتُهُمْ فَمَا تَعْلَمُ أَتَدَارِكُ مِنْهُمْ أَحَدًا** یعنی ایشان را زنده میگردانیم و احدی
 از ایشان باقی نمیکردیم علاوه بر این اگر ائمه هدی علیهم السلام اخبار بسیار وارد شده در اینکه خداوند بعد از این در وقت قیام قائم قوم را از شیعیان
 و دوستان آنحضرت که پیشروان نموده اند زنده کرده بدینا بر میگرداند تا اینکه بدینا از ایشان انتقام گردانند تا اینکه دچار شوند ببارۀ نکبت
 و تنهایی که استحقاق دارند مانند عذاب و کشتن شدن در دست شیعیان او را تا اینکه بسبب شاهد بلندگوشان او بدلت و خوار میگردانند
 شوند و هیچ غافل شک نمیکند در اینکه این امر در حدیث خود ممنوع و محال نیست و قدرت خداوند کردگار باین علامه میگرد و حال آنکه خدا
 مانند این را در میان امتان گذاشته کرد و قرآن مجید در چند جایان ناطق و کواکب مانند قمر و غیره و چنانکه در مجلس تفسیر کردیم و از
 رسول خدا ص بمقام صحت رسیده است که فرموده **سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كُلِّ مَكَانٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ خُذُوا الثَّقَلَ بِالثِقَلِ وَالثَقْلَ بِالْفَقْدِ** حتی
لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جَهَنَّمَ لَدَخَلَهُمْ یعنی بعد از این چیزهایی که در میان بنی اسرائیل واقع شده طابق الثقل بالثقل و الفقد بالفقد
 در میان امت من واقع میشود حتی اگر احدی از ایشان یعنی از بنی اسرائیل بوزاخ سوسمار داخل شده باشد هر اینه شما هم داخل خواهید شد
 علاوه بر این جماعی از علماء اخبار را که در خصوص رجعت وارد شده تاویل نموده اند بر جوع دولت و امر و نه یعنی دولت و سلطنت و امر و نه
 بدست آل محمد بر میگرداند نه اینکه مردگان بدینا بر میگردند زیرا که ایشان چنان کان نموده اند که رجعت با تکلیف منافات دارد و این چنین
 نیست زیرا که در رجعت چیزی نیست که بفعل واجب و ترک حرام الجا و اجبار نماید و تکلیف با وجود رجعت صحیح است با وجود ظهور معجزات باهر
 و ابیات قاهره مانند شکافتن دریا برای بنی اسرائیل و گردانیدن عصا از دها کردن و مانند اینها و علاوه بر این رجعت با ظهور اخبار زایت
 نشد است تا اینکه تاویل بانها راه یابد بلکه اعتماد در این باب باجماع شیعه امامیه است هر چند که اخبار معاصد و مؤیدان اجماع است
مؤلف گوید که شیخ در تفسیر بنیان نام خود نیز میگوید تا آنکه رجعت قائل شده اند استدلال کرده و ما این کلام را با این طولانی
 بودن ذکر کردیم برای آنکه فواید بسیار بود و برای اقوال مخالف در خصوص ذابۀ معلوم شود و از اخبار ایشان نیز ظاهر میشود اینکه
 ذابۀ صاحب عصا و مسمم است و این در همه کتابهای خود نقل کرده اند تا اینکه مراد از حدیثی که نقل آن از امیر المؤمنین ع مجرد استغناصه
 رسیده معلوم شود و از اینست که آنحضرت در جایهای بسیار فرموده که من صاحب عصا و مسمم و زخمی در کثات روایت نموده که ذابۀ از عصا
 بیرون میاید در حالیکه عصا سوسه و انگشت سلیمان با او است پس بر پیشانی مؤمن که سجده است با سر میان دو چشمش با عصا میزند پس
 نقطه سفید در دو اوجات میشود بطریقه روشن میگردد بطریقه کواکب سنار در پشت پا اینکه در میان دو چشمش
 بنویسد که این مؤمن است و با انگشت ریه کافر اثری احداث نمینماید پس اثر بندرج زیاد میشود تا اینکه روی او را بالمره سیاه میکند
 یا اینکه در میان دو چشمش مینویسد که این کافر است بعد از آن صاحب کثات گفته که لفظ **تَكَلِّمُهُمُ** بدین تشدید نیز خوانده شد
 و از آن کلمت بمعنی زخم کردن پس معنی کلام این میشود که ذابۀ ایشان را زخم نموده پس معنی این باشد که ذابۀ ایشان را زخم مینماید یعنی با
 عصا و انگشت ایشان را نشان مینماید و جایز است اینکه بجهت لفظ **تَكَلِّمُهُمُ** استدلال شود باینکه مراد از تکلم بجهت است بمعنی ذابۀ ایشان
 را مسمم و مسموم و زخم دار میکند گفته زخمی تمام شد و معنی صدور گفته که اعتقاد ساد در خصوص رجعت اینست که ان حوائج است
 دلیل بر این خداوند است **الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ** قَالَ لَهُمُ اللَّهُ **مُوتُوا** أَمْ أَحْيَاهُمْ یعنی با نیکو
 آنرا که از دیار خود از بیم مرگ بیرون رفتند و حالیکه چند هزار بودند پس خداوند بایشان فرمود که بمیرید یا ایشان مردند بعد از آن

مفسر

تفسیر

تفسیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۳۴۳

خداوند عزوجل ایشان را زنده گردانید صاحب ساله مذکوره گفته که ایشان هفتاد هزار خانوار بودند در هر سال در میان ایشان طاعون می افتاد پس اغنیای شان بجهت قدرت و قوتشان بیرون می رفتند و فقرای شان بسبب ضعف و ناتوانی می ماندند پس بدین سبب طاعون آنان که بیرون می رفتند کم می شد و در میان آنان که می ماندند بسیار بگوانان که می ماندند می گفتند اگر بیرون می رفتیم طاعون میان ما نمی آمد و آنان که بیرون می رفتند می گفتند که اگر بیرون نمی رفتیم هر این طاعون میان ما نیز می افتاد چنانکه میان ایشان افتاد پس اتفاق کردند باینکه با هم که در وقت طاعون از ديار خود بیرون روند پس با هم که بیرون رفتند و در کنار ديار رفتند و قبضه ديار خود را بر زمین گذاشتند انگاه خدا بنعم ایشان را ندا کرد که بمرید پس هر ایشان مردند و ایند و روند نفس های ایشان را از سر راه بکنار انداختند هر قدر که خدا خواست بود بدینمقال ماندند بعد از آن پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل که با واری می گفتند از انجا عبور کرد و ایشان را بد عرض کرد خدا پروردگار اگر بخواید هر این ایشان را زنده می گردانم تا اینکه شهرهای تورا آبادان کنند و باره بندگانت از ایشان زنده شوند و ایند که کند گانت بنوبند که کنند انگاه خدا بنعم با و روحی فرمود که ای می خواهم ایشان را برای تو زنده گردانم عرض کرد ای می خواهم پس خدا بنعم ایشان را برای دی زنده گردانید و ابی بر انکشت بر ایشان مدتی مردند بعد از مدتی بدینا برگشتند بعد از آن با اجل های خود وفات یافتند و بنبر خدا بنعم فرموده **اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَارِبَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ اِنَّ هِيَ هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَامَّا نِسَاءُ اللَّهِ مَاءَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَلَيْتَ يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ كَلَيْتُ مَاءَ عَامٍ فَانْظُرْ اِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّوْا وَانْظُرْ اِلَى حِمَارِكَ وَلِيَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ اِلَى الْعِطَامِ كَيْفَ تَنْشُرُهَا ثُمَّ نَكُوْهُنَّ اِلَى طَرَبٍ فَلَمَّا ثَبَّتْنَ كَقُلَّ اعْلَمُ اِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** یعنی ایا اینک آبادی مانند که را که بفرید گذشت در حالیکه خانه های آن خراب و بی سقف بود و اهل و سکنان بالمره هلاک شده بودند گفت که خدا بنعم از کجا این مرده کان را بعد از مردن زنده می گرداند پس خدا بنعم او را در عوض این استبعاد صد سال بمراند بعد از آن زنده کرد و با و فرمود که چه قدر از مدت درنگ کرده گفت یکروز یا بعضی از آن فرمود بلکه صد سال است که درنگ کرده پس بطعام و شراب خود نگاه کن که هنوز تغییر نیافته و بالاعت نگاه کن تا اینکه تو را برای خلافت این قرار دهم و با شنیدن اینها نگاه کن بین که چگونه آنها را بر پا می گردانند و جایگاه می سازم بعد از آن می پوشانم و قبضه که گفت زنده گردانیدن برای او ظاهر و آشکار کردید گفت اعتقاد می کنم باینکه بر هر چیزی تو قادر و توانائی پس او وفات کرد و صد سال بدینمقال ماند بعد از آن بدینا برگشت و مدتی زنده گان نمود بعد از آن با اجل مرد و او عزیر بود و بنبر خدا بنعم قصه آنانکه حضرت موسی علیه السلام ایشان را از میان قوم خود برای مبعث نگاه پروردگار خود برگزید فرموده **ثُمَّ بَعَثْنَا كَوْمًا مِّنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ لَتَعْلَمَنَّ كَلِمَةً تَشْكُرُونَ** یعنی بعد از آن شما را بعد از مردن زنده گردانیدیم پس بر شما لازم است که در عوض این نعمت شکر بکنید این در وقت بود که ایشان سخن گفتن خدا را شنیدند گفتند که ما این را بصدق نمی بینیم مگر اینکه خدا را اشکاره بدینم پس ایشان را بسبب این دعوی که در حقیقت ظلم بود که از ایشان سرزد صاعقه گرفت پس مردند انگاه جناب موسی علیه السلام عرض کرد که پروردگار از ادب و خصوص ایشان بر بنی اسرائیل در وقت که بنزد ایشان مراجعت کردم چه بگویم پس خدا بنعم ایشان را برای او زنده گردانید پس ایشان بدینا برگشتند و خوردند و اشاسیدند و زن گرفتند و اولاد ایشان متولد گردید بعد از آن با اجل های خود وفات کردند و بنبر خدا و عزوجل جناب عیسی علیه السلام فرمود و انجی المونی باذنی یعنی و قبضه مردگان را باذن من زنده می گردانم و همه مردگان که عیسی علیه السلام ایشان را باذن خدا زنده گردانید بدینا برگشتند و مدتی ماندند بعد از آن با اجل های خویش وفات کردند و اصحاب کهف در مغاره خود شان سیصد و نه سال ماندند بعد از آن خدا بنعم ایشان را زنده نمود و مبعوث گردانید پس ایشان برگشتند برای اینکه احوال پیغمبر شان از ایشان پرسید شود و قصه ایشان مشهور اگر کسی گوید که خدا بنعم در حق ایشان فرموده و تحسبهم ابقایا و هم رفود یعنی ایشان را بیدار گان میکنی و حال انکه ایشان خوابیده اند پس بنام بغداد ای ایشان خوابیده بودند ماند بیدار شدند تا اینکه مرده بودند زیرا که خدا بنعم در حق ایشان چنین فرموده **قَالُوا يَا بَلِیَّنا مِنْ نَحْنُ مَنْ مَرَدْنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ** یعنی ایشان گفتند که ای بوی بر ما کدام کس ما را از خوابگاه خود برگزید انگاه خداوند کرد کار فرمود که این خواب نیست بلکه خبریست که خدا وعده کرده و پیغمبران در خصوص آن راست فرموده اند پس ایشان مرده بودند هر چند که خود شان گفته اند که ما خوابیده بودیم و مانند اینها بسیار است و بنبر رحمت در میان امتان گذشت رافع شده و جناب سول خدا ص فرموده که چیزهایی که در میان امتان گذشت و رافع کثیر طابق النعل بالنعل و اللقنه باللقنه در میان این امت رافع میشود پس بنا بر این قاعد واجب است اینکه رحمت در میان امت نیز رافع شود و حال مخالفان ما نقل کرده اند که چون رافع خروج میکند عیسی بن مریم فرود می آید و در پشت سران حضرت نماز می گذارد و فرود آمدنش بر زمین در حقیقت رجوع او است بدینا بعد از مردن زیرا که خدا بنعم در حق و می فرماید **فَحْشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نَعَادِرْهُمْ اَحَدًا** ایشان را زنده می گردانیم و احدی از ایشان باقی نمی گذاریم و بنبر فرموده **وَبَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِّنْ بَنِيْهَا** یعنی روزی میشود که از هر امت جماعتی را از آنان گردانیم

بیانِ وزیرِ خاتمہٴ سلیمان

۱۳۴۲

تتميز

میں نے

یا مورچه بدینا برگرداند و بزاک بخداسو کند یا د مبینم هرا بنه او جبار و متکبر و کافر است راوی گوید که منصور از این سخن خندید و انگاه سید
 نمود گفت جانت سوارا شمله عند الامام الحاکم العادل تا اخر ایات یعنی در نزد امام حاکم عادل زانو بزانو نشستم یا سوار در کتاف
 که او صاحب رداء یا قطیفه است ^{فشیخ} معنی در کتاب مذکور آورده که بعضی از طائفه مغرله از شیخی که از اصحاب امام بود پرسیدند که
 جمع کثری از علما و حکماء و فقهاء را ن بودند و من هم در آنجا حضور داشتم گفت که تو قائلی باینکه خدا بنم پیش از قیامت در وقت قائم ۲ مردگان را
 بدینا برگرداند تا اینکه بسوزند و طغای مؤمنان بعد از نمودن بکافران شهادت دهد و برای ایشان از کافران انتقام گیرد چنانکه در قرآن
 بنی اسرائیل بنا بر اعتقاد شما این چنین کار نمود که در اثبات این دعا باین ایه چل میزنیم ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْنَا بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ
 وَجَلَدْنَا كَأَكْثَرِ نَفَرٍا یعنی میگردانیم غلبه کردن را برای بنی امیه برای شما قرار میدهم و با موال و بنین شما امداد میکنم و عدد شما
 از ایشان بیشتر میکنم بنا بر این بگفته شما اینست که در روز رجعت خدا بنم از کافران انتقام خواهد کسید پس بمن بگو که مانع چیست از
 اینکه بریند و شمر و عبد الرحمن بن ملجم توبه میکنند و از کفر و کراهی خودشان برگردند و در زمان رجعت در طاعت امام علیتر باشند انگاه
 ایشان بر تورا جاب میشود و بر تو لازم است اینکه بگوئی جزائی خبر بایشان دارد خواهد کشت و این شبهه مذا هیب بعد از انقض می کند این شیخ
 جوابش گفت که من نظر توقیف یعنی از آیات و اخبار بر حجت قائل شدم و در این باب دلیل عقلی را مجال نیست و من از این سؤال جواب نمیدهم
 زیرا که در این خصوص نفعی در نزد من نیست و مرا جایز نیست اینکه با کلف و مشقت از عزراه نص جواب گویم انگاه از مسائل و طائفه مغرله با عجز
 و درماندگی با و سرزنش نمودند یعنی گفتند که عاجز شدی و در جواب درمانده شیخ معنی بعد علیه الرحمه گفته که من از این سؤال در جواب میگویم
 یکی اینست که عقل ایمان آوردن انرا که سائل ذکر کرده منع نمیکند بلکه ایشان در آنوقت بر ایمان آوردن قادر میشوند لیکن اخباری که از
 ائمه اطهار و در خصوص غلبه بودن ایشان در روز قیامت و لعن کردن بر ایشان و تبری نمودن از ایشان تا اخر زمان وارد شده شد و در خصوص احوال
 احوال ایشان زایل گردانیده و باعث شده باینکه ما بیده ایشان قطع و یقین نموده ایم و ایشان در این باب مانند فرعون و هامان و قارون کشند
 و مانند کسانی که اندک خدای نعم بخلد بودن ایشان در روز قیامت حکم قطعی فرموده و دلیل قطعی کرده بر اینکه ایشان ابد اخنار ایمان نخواهند
 نمود و ایشان انانند که خدا بنم در حق ایشان فرمود وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَهُمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا
 كَانُوا إِلَّا أَعْيُنًا عَالَةً يَعْنِي اَكْرَمَا بایشان ملئکه را نازل گردانیم و مردگان بنا ایشان معنی بگویند و هر چیزها را اشکارا در پیش
 روی ایشان زند گردانیم هرا بنه بخدا ایمان نخواهند آورد مگر اینکه خدا ایشان را با ایمان آوردن اجبار نماید و نیز ایشان انانند که
 خدا بنم درباره ایشان فرموده إِنَّ قُرْآنَ الذَّابِ عِنْدَ اللَّهِ الصِّمُّ إِلَيْكُمْ وَالَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَاسْمَعَهُمْ وَلَوْ
 أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ یعنی بدترین روندگان در روی زمین در نزد خدا بنم کران و کنگان هستند انچنانکه غافل
 اگر خدا بنم در ایشان جزو نیکوئی میدانست هرا بنه حق را با ایشان میتوانست هر بیست برگردانید از ان اعراض میکردند بعد از ان
 خدا بنم در مقام تفصیل ایشان در غالبی که کلام را بایلیس متوجه نموده میفرماید لَا مَلَكٌ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِنْ بَعَثَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ
 یعنی هرا بنه از تو را انانکه تابع میشوند و روز را بر میکنم و نیز فرموده وَإِنْ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ یعنی بر تو باد لعنت من تا
 روز قیامت و نیز فرموده تَبَّتْ يَدَايِي لَهَبٍ وَتَبَّ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ سَقَطَ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ یعنی دود ستاره
 و خود او با داخل شدنش بدوزخ خوران و زبان میکند و مال او و چیزها بیکه کسب نموده با و نفع نخواهد بخشید بعد از این داخل
 اتش شعله و خواهد شد پس خدا بنم باهل دوزخ بودن حکم قطعی فرموده و مطمئن گردید از اینکه صاحب ایمان نخواهد شد تا اینکه
 مستوجب ثوابی مستحق اجر چهل کرد چون بدین سوال گردید یا بچه که توهم کردی بدینا بر این جواب باطل شد و جواب بیکر این است که چون
 خداوند کرد کار کافران را در روز رجعت بدینا برگرداند تا انتقام گیرد هرا بنه توبه ایشان را قبول نمیکند و در این باب مانند فرعون
 شوند در وقت که فرعون عرن میشد گفت اِنَّكَ اَنْتَ الْاِلَهُ الْاِلٰهِي الَّذِي اَسْتُ بِهِ بَنُو اِسْرَآئِيلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی اعتقاد نمودم باینکه
 معبودی نیست مگر کسبه بنی اسرائیل با و ایمان آوردند و من از جمله مسلمانانم خدا بنم در مقابل گفته او فرمود اَلَا رَفَدَ عَصِيْبُ
 مِنْ قَبْلِ وَكُنْتَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ یعنی ابا حالا ایمان میاورم و حال آنکه پیش از این عصیان کرده و از جمله فساد کنندگان بود پس خدا
 ایمان او را رد کرد قبول فرمود و پشیمان او در این حال با و نفع بخشید و نیز کافران در روز رجعت مانند انانند که خدا بنم در روز قیامت
 توبه ایشان را قبول نخواهد فرمود و پشیمان ایشان نفع نخواهد بخشید زیرا که ایشان در آنوقت ناچار مانده توبه خواهند کرد علاوه
 بر این حکم مانست از اینکه توبه هر وقت مقبول گردد در مقضی اینست که قبول ان بعضی اوقات مختص شود و اینست جواب صحیح باینکه
 مذهب طائفه امامیه و اخبار بسیار در این ازال محذور کشیده چنانکه روایت شد در خصوص قول خدا بنم يَوْمَ يَأْتِي تَبَعُ الثَّابِتِ
 لَا يَفْعَلُ فَنَسًا اِيْمَانًا لَمْ تَكُنْ اَمْنًا مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ اسْتَظِرُّوا اَنَا مِنَ الْمُسْتَظَرِّ یعنی روزی میشود که بعضی را

اینگه از ایشان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و باشد

۳۴۷

برورد کار تو می رسد در آنوقت هیچ نفس که بیشتر از آن بناورده یاد را بام ایمان عمل خیر نکرده ایمان آوردن نفع نمی بخشد بگو که با آنوقت منظر
 بد رسیده که ما از جمله منظر این شیخ علیهم السلام گفته که مضمون این آیه در وقت ظهور قائم ظاهر خواهد گشت بر چون آنحضرت ظهور میکند
 توبه مخالفان مقبول نمیشود و این سخن منافق و باطل میگرداند چیزی را که این سائل بان اعتماد نموده سوال اگر گویند که شما در این جواب انکار
 نکردید این را بنا بر این قاعده که مقرر کردید که خدا نعم بندگان خود را بر معصیت حریص گردانید و هیچ و مبرج و طعنان را برای ایشان مباح نگردانید
 زیرا که ایشان وقتیکه بر کفر انواع کراهی قادر گشتند و از مقبول بودن توبه هم مأیوس و نومید شدند انگاه در نفس ایشان داعی و باعث
 پیدا نمیشود باینکه نفوس خودشان را از معاصی نکه دارند و از ارتکاب قبايح که بسبب آن نفع دنیوی می رسند منجر نمیشوند و هر که خدا را
 راستی کند باینکه مخلوقات خویش را بر ارتکاب معاصی تحریق کند و کما هائ را برای ایشان مباح میگرداند هر انچه افزا و بهتان بزرگ
 خدا بنده جواب ایشان گفته میشود که امر چنان نیست که شما گمان نموده اید زیرا که چیزها بشکله داعی بر معاصی است در آنوقت از میان برداشته
 و هیچ وجه از وجوه و هیچ سبب از اسباب برای ایشان داعی بر ارتکاب حاصل نمیشود زیرا که ایشان میدانند که از زمان سابق تا وقت حیات
 بسبب مخالفت با ائمه چگونه معذب شده اند در احوال میدانند که بسبب معاصی که نشسته معذب بودند و در آنوقت اگر بخوانند مرتکب معصیه
 شوند عذاب بر ایشان نازل خواهد شد و برای ایشان در آنوقت طبیعت نیامده که ایشان را بخواند یا ارتکاب معاصی که بسبب آن عذاب
 بر ایشان افزون خواهد گشت بلکه در نفوس ایشان چیزهایی که باظهار طاعت و اجتناب از معاصی داعی باشد بسیار میشود و اگر ما این سوال
 قبول کنیم هر انچه مانند آنجه اسلام در خصوص اهل احزاب میفرماید در خصوص ایشان توبه مقبول بودن بر ایشان لازم آید پس هر جوابی که از
 باب توحید از شبهه که در خصوص اهل احزاب لازم می آید جواب آنجا بدین در خصوص شبهه می دهیم که در باره اهل رحمت وارد میاید سوال دیگر
 اگر ایشان بنا بر دعای دل و جواب پیشتر سوال نمایند و گویند که مخالفان میگویند در روز رجعت با ائمه عذاب منور زنده و در مخالفت ایشان اضرار
 منما بد و ما را از بسبب عذاب باطله خودشان سزاوارد و عذاب رجعت بر ایشان رسیده چنانکه شما گمان نموده اید که ایشان
 در عذاب میمانند و چگونه شیخ اینک خواستهای ایشان را بر ارتکاب معاصی بکشد و شما اندازید این را که در این ادعا مکاره می کنید جواب
 گفته میشود بایشان که این سوال بر مذهب که شیخ است که جواب بخیزد که از اصحاب خود صاحب حکایت کردیم جواب را بدین پنج بفرماییم که هر
 آنکه شما شمرید بد مانند شمر و یزد و بعد الرحمن بن ملجم و غیر ایشان نافع نیست از اینکه شبهه بایشان عارض شود از این جهت مخالفان ائمه را
 بنکوتما رند زیرا که ایشان در روز رجعت چنان گمان میکنند که خدا ایشان را زنده نکرد مگر برای نکریم ایشان و برای اینکه سلطنت دنیا
 صاحب شوند چنانکه پیشتر بودند و نیز در روز رجعت گمان میکنند که آنکه در خصوص عذاب سابق عذاب زنده اند غلط است یعنی
 گمان چنین میکنند که پیش از رجعت معذب بودند و در وقتیکه عذاب در روز رجعت در این باب ایشان رسیده است پیش از آنکه ارواحشان
 از بدنهایشان جدا شود چنان میفرمایند که باین عذاب ستمی نیستند و از این عذاب است ایکن از این عذاب مراد ایشان و از این بلاها نیست که
 بایشان میرسد و مر ساجنان این جواب را می رسد اینک گویند که آنچه که ما در این باب ذکر کردیم بسبب نیست از کفر قوم موسی و کوساله پرستی ایشان
 و حال آنکه از آنحضرت معجزات دیدند و عذای را که فرعون و بزرگان دولت او در معرض مخالفت ایشان موسی رسید شاهد کردند و نیز آن
 از اینناد که اهل شر در مخالفت رسول خدا در حال آنکه پیدا نشدند که عذاب را از اردن مثل و مانند قرآن که آنحضرت آورد و معجزات و
 آیات او را میدانند و جزو شایع او را مطابق رافع میباشند و از جمله این خیر ما قول خداست **سَيُفْعِلُ اللَّهُ بِهِ الدُّبُرُ** یعنی جماعت بعد از این
 شکست میخورند و پشت بر کردار سب سرزند و نیز قول هدای عزوجل است **لَنَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْأَشْرَافِ** انشاء الله امین یعنی هر انچه اگر
 خدا بخواهد با امر و سلامتی بمسجد الحرام داخل خواهند شد و نیز قول خداست **الَّذِينَ ظَلَمُوا فِي الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَبْعِينَ أَلْفَ سَنَةً**
 یعنی نفس را بدینست که طایفه روم در مقابل اسلام در سر زمین سرک پات که بر زمین روم زنده بکزی بود شکست خوردند و ایشان
 بعد از شکست خوردن بعد از این با هر دروغ غالب خواهند آمد بر این جرعه اگر آنحضرت داد هر راست و مطابق واقع گشتند و
 نیز ایشان در مخالفت آنحضرت اینناد که نمودند با وجود ائمه نبی را در عذاب و ازین باب ایشان رسیده هر که را که وعده هلاک داد هلاک کردید و این در
 خصوص کفار است و از جمله آنانکه بر رسول خدا م اظهار ایمان نموده اند منافقان است ایشان نیز در خصوص مخالفت آنحضرت با اهل شر و ضلالت
 میل میگردند و علاوه بر اینها گوئیم که این سوال مر ساجان معرفت را از جفاغت مغرله جایز نیست زیرا که ایشان چنان گمان میکنند که بسیار
 از آنانکه با اینا مخالف میمانند از اهل عبادتند یعنی میدانند که اینا بر حق اند لیکن از راه تعصب و عناد این مخالفت منور زنده و نیز گمان میکنند
 که همه آنانکه خدا نامشنا می را اظهار میمانند او را در حققت می شناسند و میدانند که ایشان راست گویند لیکن از راه لجابت و عناد با
 خدا و پیغمبران او مخالفت میکنند پس بنا بر این ممنوع نیست اینکه اعتقاد در خصوص رجعت و اهل رجعت بدین طریق باشد که نقل کردیم یعنی
 در آنروز کافران و مشرکان خدا را و پیغمبران او را در حققت می شناسند لیکن از راه لجابت و تعصب مخالفت نمایند بر ایشان دانسته و

شیخ علیهم السلام

باب وز رجعت سلامه

۳۴۹

و منافقان محض که از این امت اند و براء امتان گذشته رجعت نخواهد بود **فصل** قومی از مخالفان بما ابراد نمودند گفتند که کافران از این امت
که بعد از مردن در روز رجعت زنده میشوند چگونه بیو طعنان اصل خود عود میکنند و حال آنکه عذاب خدا را در بر رخ دیده اند و بدین
سبب پنهان نموده اند که عقاید باطل بوده در جواب ایشان گفتیم که این عجب نیست از کافران که در عالم برزخ مشاهده میکنند عذاب را که ایشان
میرسد و از ابدا هه میدانند بعد از آنکه در دنیا با ملامت و زنی بر کفر و ضلالت ایشان محبت و دلیل اقامه شده است که میکنند بالبتنا
و لا نکذب بالآیات و تینا و تكون من المؤمنین یعنی ای کسانی که بدینا برگردانید شویم اگر این چنین باشد هر انبیا با آن پروردگار خود
را تکذیب میکنند و از جمله مؤمنان میباشد پس خدا بهم مقام رد و تکذیب ایشان بر آمدن میفرماید بَلْ يَذَّالِمُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ مِنْ
قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَانْتَهَمُ لَكَذِبُونَ یعنی ایشان ایمان نمیدارند بلکه برای ایشان اشکار کردید آنچه که پیش از این
پنهان میداشتند یعنی عذاب و دوزخ و هرگاه بدینا برگردانید شوند هر انبیا عود خواهند کرد بکفر و نفاق که از آن بگریخته بودند
در منتهی که ایشان در این ادعای دوزخ گویند پس بعد از آنکه دلیل براء مخالفان شبهه یافته نمائید که در اثبات مدعای خودشان بان
چنگ بزنند منت خدا را است و پاره مسائل از شهری بزد سید شریف مرتضی خدا را از او خوشنود یاد و او را باید دان با کس محذور
کرد اند او زده بودند سید با آنها جواب نوشته از جمله آن مسائل این بود که سوال نموده بودند که حقیقت رجعت چیست زیرا پاره
از طائفه امامیه اعتقاد باین دارند که رجعت آمده عبارت از رجوع دولت بایشان در زمان قائم بی آنکه ابدان مبارک ایشان بدینا
رجوع نماید در جواب این نوشته بود که بدان آنچه که شیعه امامیه بان معتقد است اینست که خدا بهم در وقت ظهور امام زمان یعنی مهدی
قوم را از شعبان آنحضرت که پیش از این وفات یافته اند بدینا بر میگردد اند تا اینکه ثواب پاره کردن آنحضرت و مشاهده دولت او بر
شوند و نیز قوم را از دشمنان آنحضرت بدینا بر میگردد اند تا اینکه از ایشان انتقام گیرد و دشمنان از مشاهده ظهور حق و بلند
کلمه حق لذت برند و دلیل بر صحت این اعتقاد اینست که آنچه امامیه در این باب بان معتقد شده اند چیزیست که غافل مثلک شبهه
کند در اینکه خدا بهم بان تا در است و ان بنزد رحمت ذاتش منع نیست زیرا که ما بسیار بر از مخالفان خود مایه بینیم که رجعت را انکار
کنند از اینجهت که از محال و غیر مفید و رسید اند و قبلیکه ثابت شد اینکه ان ممکن و در تحت قدر است پس گوئیم که طریق اثبات ان اجماع
طایفه امامیه است بر اینکه انواف خواهد شد زیرا که ایشان در وقوع ان خلاف ندارند و در چند جا از کتابهای خود بیان نموده ایم که اجماع
حجت است زیرا که قول امام داخل ان اجماع است و هر قول از اقوال که بر معصوم مشتمل باشد ناجاز است از اینکه باید صوابی مطابق واقع
گردد و خطا در آن راه نیابد و مایه بیان نموده ایم که رجعت با تکلیف منافات ندارد و امورانی که انسان را بسوی طاعت یا معصیت داعی
میشود در روز رجعت مرتد است در میان طاعت و معصیت است یعنی داعی طاعت را و پیدا میشود و کاهی معصیت نه اینکه آنها
داعی طاعت در او حاصل میشود تا اینکه گفته شود که بنا بر تکلیف در آنوقت صحیح نیست بر هیچ کس گفتن این که ان تکلیف نموده
بانا که بدینا برگردانید میشوند باطل است و ما ذکر کرده ایم که چنانکه تکلیف نمودن با ظهور معجزات با هر وایات قاهره صحیح است با وجود
زیرا که در هر آنها یعنی در ظهور معجزات وایات رجعت امری نیست که انسان را بر فعل واجب ترلق قبیح ایا و اجبار نماید تا اینکه گفته شود که تکلیف
نمودن با وجود انها صحیح نیست بلکه در هر آنها انسان در مابین طاعت و مخالفت مختار است و اما اینکه از اصحاب ما رجعت را ناویل گردانند
بر اینکه معنی رجعت رجوع دولت و امر و نهی است است بدینا بی آنکه اشخاص رجوع نمایند و مردگان زنده میشوند پس بدین هیچ است که چنانچه
از شعبه چون از اثبات رجعت و بیان امکان ان و منافات بزدن ان با تکلیف عاجز گشتند بنا بر این گذاشتند که اخبار را که در خصوص رجعت
وارد شده بدین منقذ ناویل نمایند و این ناویل از ایشان صحیح نیست زیرا که رجعت با ظهور این اخبار ثابت نمیشود تا اینکه این ناویل را با اینا
راه بیاید و چگونه ثابت میشود چیزی که بر صحت ان قطع داریم با اخبار احادی که افاده قطع و پنهان میکنند بلکه اعتماد در اثبات رجعت امام
است که بر معنی رجعت قائم است و ان معنی اینست که خدا بهم در وقت قیام قائم پاره مردگان را از دوشمنان و دشمنان بطریق که بیان
نمودیم زنده میگرداند پس ناویل چگونه راه میباشد بجز اینکه بان قطع و پنهان حاصل است پس معنی رجعت بچند چیز محتمل اینست که تا اینکه قابل ناویل
شود کلام شیخ با خر سید سید بن طاووس نور الله ضریح در کتاب طریف گفته که مسلم در صحیح خود در اوایل جز و اول با سناد خود
ناجراح بن ملیح روایت نموده او گفته که از جابر شنیدم می گفت که در نزد منی هفتاد هزار حدیث هست که همه آنها از با فرم است هر آنها
را ناویل کرده اند بعد از ان مسلم در صحیح خود با سناد خویش نا محمد بن عمر را زی روایت کرده او گفته که از حر بن ابراهیم شنیدم می گفت که از جابر حنی
چیزی نوشته ام زیرا که او بر رجعت معتقد بود ابن طاووس رحمه الله بعد از ان نقل گفته که نگاه کنید خدا شما را رحمت کند که این جماعت چگونه بر
خودشان حرام کرده اند منفع شدن را با هفتاد هزار حدیث که از پیغمبر خودشان روایت شده با روایت امام محمد باقر که از بزرگان اهل
بیت اوست انچنان اهل بیت که رسول خدام خلافت را امور نموده یا ایشان چنگ بزنند بعد از ان اگر مسلمانان با همه ایشان زنده گردانند

کتاب
تکلیف
و رجعت

پاره مردگان زاد کرد بنا روايت نموده اند نه حديث زنده کردن خدا مردگان را در قبرها براه سوال نکرین روايت نموده اند و روايت
شان که در خصوص اصحاب کشف بود پیشتر گذشت و در قرآن خودشان است این را که متضمن زنده کردن مردگان است **الْمُرُکُّ**
إِلَى الدِّینِ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ أَلَوْیٌ عَذَرَ الْوُیِّ قَالُوا لَمْ یَلَهُمْ اللَّهُ مَوْتُهُمْ أَحْیَاهُمْ حاصل معنی بارها مذکور کردید و از این جمله
قصه هفتاد نفر است که در خدمت حضرت موسی ۴ ایشان را صاعقه گرفت و قصه غریب و قصه عجبی بن مریم ۲ ایشان را زنده کردید
و حدیث جریح که اجماع بر صحت آن قائم شده و حدیث آنکه خدا بنم ایشان را در قبرها برای سوال نکرین زنده میگرداند پس چه فرقی هستند
در میان اینها و احادیثی که اهل بیت ۴ و شیعیان شان در خصوص رحمت روايت کرده اند و جابر در این باب چه گفته دارد که حدیث
از درجه اعتبار ساقط کرد و نیز سید بن طاووس در کتاب سعد السعود مذکور ساخته که شیخ رحمة الله در تفسیر بیان در خصوص
خدا بنم **ثُمَّ یَعْنَا کُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ کَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ** گفته که جماعی از اصحاب ما این را بجواز رحمت استدلال نموده اگر ما این را به
استدلال نموده اند صحیح است زیرا که هر کس از ما منع بکند و منع بداند بداند که قرآن را نکند و میباید و اگر ما این را بوجوب از استدلال
نماید که بحکم این ابر لازم است این که رحمت واقع شود هر اینه صحیح میباشد سید بن طاووس رحمة الله گفته بداند که رسول خدا ص
خصوص ایشان فرموده **إِنِّیْ مُخَلِّفٌ فِیْکُمْ الْغُلَّیْنِ کِتَابُ اللَّهِ وَغِیْرَتِیْ أَهْلُ بَیْتِیْ لَنْ یَفْرُقَا حَتَّى یَرِدَا عَلَی الْحَوْضِ** یعنی بدو سنی که
من در میان شما دو مناع باد و چیز سبکی میگذارم بکتاب خدا و دیگر عزت من اهل بیت است ایشان از همدیگر جدا نمیشوند
تا وقتی که بر سر حوض کوثر وارد شوند یعنی اهل بیت ۴ در خصوص زنده کردن قوم را از این امت در دنیا بعد از مردنشان اختلاف
ندارند و این قصد حق میکند چیزی را که مخالف و مؤلف از رسول خدا ص روايت کرده اند اما مخالف پدر و کتاب جمع بین الصحیحین از ابی عبد
حذر روايت کرده او گفته که رسول خدا ص فرمود که شیوه و حضرت آنکه بیقرار شما بوده اند و جیب بوجیب و ذراع بذراع در حق شما جاری
میشود حتی اگر ایشان بیوزاخ سو شمار داخل شده باشند هر اینه شما هم داخل خواهید شد عرض کردیم یا رسول الله آیا حضرت رسول
بهود و نصایح هم در حق این امت جاری خواهد بود پس شیوه کپان جاری میشود و زحمتی در کثافت از حدیث روايت نموده او گفته که رسول
خدا ص فرمود شبیه ترین امتا بنده بنی اسرائیل هر اینه طابو القل بالقل و القل بالقله بطرفه ایشان پیرو خواهد شد حتی میباید ابا کوسا
برست خواهد شد بانه سید گفته پدر و قنکه این حدیث ها بعضی شد از احادیث ایشان که در خصوص تبعیت این امت با امتان گذشت و بنی اسرائیل
و بهود وارد شده پس قرآن مجید را اخبار مؤثره ناطق و کواست باینکه جماعی از امتا گذشت و بهود زما باینکه گفتند که ما براه تو ایمان نمیآوریم
تا وقتی که خدا را اشکارا به بینیم انکه خدا بنم همه ایشان را هلال نمود بعد از آن زنده گردانید پس بنا بر این در میان امت نیز کثافت میشود که
خدا بنم ایشان را در دنیا زنده میگرداند و در اخبار اهل سنت زیاده از آن دیدم که جماعتی شیعیه میگویند و آن این است که آقای ماعلی ۴ بعد
از ضربت ابن ملجم لعنه الله و بعد از وفاتش بدینا بر میگردد چنانکه ذوالفریقین بدینا رجوع نموده از جمله آن اخباری است که زخمی در
کثافت در حدیث ذوالفریقین ذکر نموده و آن اینست که از علی ۴ مرویست که ابوها در حکم ذوالفریقین کردید و پدرها براه وی کشیده شد
و نوری برای وی کشاده شد و از او پرسیده کردید گفت خدا را دوست میدارم پس خدا را دوست داشت در احوال این کوا از آنحضرت بود
که ذوالفریقین حبیب ابا باد شاه بود یا پیغمبر فرمودند باد شاه بود و پیغمبر لیکن بنده بود صالح در سر طاعت الهی بر شاخص زده شد پس وفات کرد
پس از آن خدا بنم او را زنده کرد پس بر شاخ چیت زدند باز مرد بعد از آن خدا بنم او را زنده گردانید و از این جهت با ذوالفریقین نامیدند
و در میان شما مانند او هستند و نیز در کتابهای احادیث اهل سنت از جماعی از مسلمانان مرویست این که ایشان بعد از وفات پاره قبل از وفات
و پاره دیگر بعد از دفن زنده شده بدینا برگشتند و سخن گفتند و خبرها نقل کردند بعد از آن باز مردند از این جمله قصه است که حاکم بنی
در تاریخ خود در حدیث حاتم بن عبد الرحمن که از پدرش و از جدش که قاضی بنیابور بود روايت کرده او گفته که مردی بمجلس من داخل شد
انکه کسی بمن گفت که در نزد این مرد حکایت عجیبی است گفتیم ایما را حکایت چیست گفت بداند که من مرد نباش بودم قبرها را پیشکافتم و زنی
وفات یافت من رفتم که قبر او را بشناسم پس بر او نماز کردم و قنکه شیب شد رفتم قبر را بشکافتم و دست دراز کردم که گفتن او را بردارم انکه
از من از راه تعجب گفت سبحان الله مردی که از اهل بهشت است گفتن زنی را که از اهل بهشت است میبکند بعد از آن گفت که ابا ندانسته که تو
جمله آنان بودی که بمن نماز کردند و خدا بنم آنان را که بر من نماز کردند بخشد پس وقتی که این چنین قصه را از بنیابور نقل کرده اند و در
کتابهای خود نوشته پس جماعی از علماء اهل بیت ۴ را مثل بنیابور نداشته روايت ایشان را قبول نمیکند و بکدام سبب از روایات ایشان نفرت
می نمایند و ریشه این زن که مذکور شد چیست است از آنکه برای کارهای بزرگ بدینا رجوع میکنند پس چرا این زن رجوع کرد و ایشان
رجوع نخواهند کرد و حال آنکه رجوعی که علماء ما اهل بیت ۴ و شیعیان ایشان بان معتقدند از جمله آیات پیغمبر ۴ و معجزات آنحضرت خواهد
و بکدام سبب جهت بدینا و منزلت آنحضرت از ریشه موسی و عیسی و ادیان ۴ است تر میباشند و حال آنکه خداوند جل جلاله بسیار بزرگوار مردگان

باب ذکر خلفاء مهدي سلامه

در دست ایشان زنده گردانند بپایانکه در خصوص اینها در میان علما خلافت باشد مؤلف کو بداند که متبع حسن بن سلمان در کتاب
مختصر روایت کرده حدیثی را که از جمله اخبار است که آنها را از کتاب سید جلیل القدر حسن بن کبیر روایت نموده او هم از کتاب مقتضب اخذ نموده
و ان حدیث اینست که صاحب کتاب شریف با سند از حرد از سلمان فارسی روایت کرده او گفته که بنده جناب سول خدا مشرف گردید و چون چشم
انحضرت بر من افتاد فرمود یا سلمان بدرستی که خدای عزوجل هیچ نبی و رسولی نفرستاد مگر اینکه دو از زده نفر نسیب برای وی قرار داد خد
را سلمان نکر کرده نا اینکه گفته عرض کردم یا رسول الله ایا میشود با ایشان ایمان آورد بپایانکه با نام و نسب شناخته شوند فرمود نه یا سلمان تو ایشان
را و امثال ایشان را و انرا که با حقیقت معرفت ایشان دوست میدارند در خواهی یافت سلمان گوید پس بخدای عزوجل در عوض این بشارت
بسیار شکر کردم بعد از آن فرمود بخوان این آیه را قَدْ اَحَاءَ وَعَدَاؤُهَا بَقِيْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا اُولَیْ تَابِیْ شَدِیْدٌ تَجَاوَزَ اِخْلَالَ
الدِّیَارِ رُكَّانَ وَعَدَا مَفْعُوْلًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ عَلَیْهِمْ وَاَمَدًا نَاكِرًا بِرُغْوَالٍ وَجَعَلْنَاكُمْ اَكْرَبَ اَمْنًا مِّنْ اَمْنِ بَارِهَا مَدَّ كُوْدُكَ دَسْلَمَانُ كُوْدُ
كِرِهْ شَوْنِ مِّنْ شَدِیْدٍ كِرِهْ دَعْرَضْ كِرِهْ یا رسول الله ابادر عهد و زمان تو میشود فرمود اری سوگند بخدای که محمد زایه پیغمبر فرستاد هر آنکه
اینها در عهد من روی و ظاهر و حسن و حسین و نه نفر آنکه دیگر آنانکه از ما اند و انانکه در خصوص ما ستم کنند اند و افغ میشوند اری یا سلمان
بخدای سوگند باد میکنم بعد از آن ابله و لشکران او و مؤمنان خالص و کافران محض در اوقات حاضر میشوند نا اینکه قصاص ها گرفته گردد
خون خواهی ها کرده شود و خدا نعم باعد ستم نخواهد کرد و ما بپایمان او بل این آیه وَ تَزِیْدُ اَنْ تَمُنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتَضَعُّوْا فِی الْاَرْضِ وَ تَحْمِلُ اَمْرُ
الْاَیْمَةِ وَ تَحْمِلُ اَمْرُ الْوَارِثِیْنَ وَ تُمْكِنُ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ یُرِیْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُودُهَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا یَحْذَرُوْنَ یعنی میخواهم
مث بگذارم بر آنانکه در روی زمین ضعیف شمرده شده اند و بگردانم ایشان را اما مان و بیثوایان قرار دهم و بگردانم ایشان را
وارثان روی زمین بکنم و در روی زمین با ایشان نمکنم و دهم و از ایشان فرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر و لشکران ایشان بمانم چنانچه
را که از آن سذر میکرد و میسر میداد سلمان گوید که از پیش روی جناب سول خدام برخاستم و غالبی که نال داشتیم از اینکه من که بیک
خواهم رسید یا مرل کی بمن خواهد رسید **باب ذکر خلفاء مهدي سلامه علیه و اولاد او و ذکر احوال**
که بعد از آن مختصر افغ میشود شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از دفان او از اسناد از علی بن ابی حمزه او از ابی بصیر روایت کرده او گفته
که بخدایت جناب جعفر صادق عرض کردم یا بن رسول الله از پدرت شنیدم فرمود که بعد از قائم ۴ دوازده نفر مهدي میباشد فرمود
که دوازده مهدي فرموده و دوازده امام تکفیر بر ایشان امام بنشینند لیکن جماعته اند از شیعیان که خلافت را بدو سنی ما و شناختن حق
ما میخواهند شیخ طوسی در کتاب الغنی از محمد حمزه او از پدرش او از محمد بن عبد الحمید و محمد بن علی ایشان از محمد بن فضیل او از ابی حمزه
از جناب صادق ۴ در حدیث طولانی روایت کرده که آنحضرت فرمود یا اباجزه بدو سنی از ما اهل بیت بعد از قائم ۴ بازده مهدي از اولاد
حسین خواهند آمد در کتاب مذکور از فضل بن محبوب او از عمرو بن ابی مقدم او از جابر جعفی روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر شنیدم
میفرمود بخدای سوگند باد میکنم هر آنکه از ما اهل بیت مردی بعد از مردن زنده میشود سپصد و نه سال خلافت و سلطنت میکند عرض
کردم که این که خواهد شد فرمود بعد از قائم ۴ عرض کردم که قائم ۴ در عهد خود چه مدت خلافت خواهد نمود فرمود نوزده سال بعد از آن
خروج میکند خون جناب امام حسین و خون اصحاب او را میطلبید بر ظالمان را میکشد و اسیر میکند تا و قبکه ستفاح خروج میباشد شیخ
عبید در کتاب ارشاد گفته که بعد از دولت قائم ۴ مراد برادر ولایت و سلطنت میباشد مگر روایتی که حدیث در خصوص آن وارد گشته و آن
دولت و سلطنت اولاد آنحضرت است اگر خدا خواسته باشد و این حدیث بطریق قطع وارد نگشته میباشد خدا مقول شده یعنی روایت مثلاً
بدین هیچ وارد گردیده که اولاد آنحضرت اگر خدا بخواهد سلطنت بر خیزند و اقدام میکنند و اکثر روایات چنانست که مهدي این امت و قات
بمباید مگر چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز هیچ و مرج و علامت بیرون آمدن مردگان از قبورها و علامت قیام روز قیامت
برای حساب و جزا ظاهر خواهد گشت و الله اعلم در تفسیر عیاشی از جابر روایت نموده او گفته که از امام محمد باقر شنیدم میفرمود و الله
و الله ناد و بار هر آنکه مردی از ما اهل بیت بعد از مردن زنده میشود و بروی زمین سپصد و نه سال سلطنت و مالک میگردد عرض
کردم که این که واقع میشود فرمود بعد از وفات قائم ۴ عرض کردم که قائم ۴ چه مدت در عهد خود تا وقت و قاتن خلافت میکند فرمود
که از اول خلافتن تا روز وفاتن نوزده سال است عرض کردم ایا بعد از وفات آن حضرت هیچ و مرج میباشد فرمود اری پنجاه سال
بدین هیچ میشود بعد از آن منظور بدینا میگردد و برای خود و اصحابش خونخواهی میکند پس خلافت را بقتل میرساند و اسیر میکند
سینه کشته میشود که اگر این مرد از اولاد اینها میشود هر آنکه هم این خلافت بقتل میرساند انگاه مردم از سقند و سیاه جمع میشوند و بر سر
حضرت هجوم میآورند تا اینکه او را بکعبه بیت الله میگردانند پس چون بلا بر آنحضرت شدت میباشد متصرفان میکند و ستفاح از راه
غضب خون برافتنه متصرف بدینا میگردد و هر دشمنان جو رکند ما را بقتل میرساند و بر همه روی زمین مالک میشود و خدا این کارها

شیخ محمد باقر
در زنده امام
و تفسیر
شیخ محمد باقر
از خلفاء
انکه ایشان را
فرستاد

شیخ محمد باقر
در زنده امام
و تفسیر
شیخ محمد باقر
از خلفاء
انکه ایشان را
فرستاد

تَوْفِيقًا حَضَرَتْ رَجَوُ امَسَائِلُ

اوراد دست میبندد و سبصد و نه سال در دنیا زندگی نماید بعد از آن باقره فرمود یا جابر ای پسر من منظر و سقاج بپاش که منظر
 امام حسین و سقاج امیر المؤمنین است **تَوْفِیقٌ طَوِیْعٌ** در کتاب الغنیه از جماعه ایشان از بر و فری و از علی بن سنان مؤصلی و از علی بن
 حسین و از احمد بن محمد بن خلیل و از جعفر بن محمد مصری و از غم خود حسن بن علی و از پدرش و از جناب امام جعفر صادق و از پدرانش
 ایشان از امیر المؤمنین روایت کرده اند حضرت فرمود که رسول خدا در شبی که وفات کرد بمن فرمود یا ابی الحسن صحیفه و دوائی حاضر کن
 صحیفه و دوائی حاضر کردم آنحضرت وصیت خود را نوشت تا اینکه بدین موضع رسید که با علی بعد از من دوازده امام میباشند بعد از
 ایشان دوازده مهتدی پس تو با علی اولین دوازده امامی و حدیث را ذکر نمود تا اینکه گفت که امامت را امام حسین عسکری به پسرش قائم داد
 که مستحفظ شریعت و از جمله آل محمد است تسلیم میکند و ایشان دوازده امامند بعد از آن دوازده مهتدی میباشند پس وقتیکه قائم اجل در
 یافت انگاه امر را به پسرش که اولین مهتدی باشد و بر او سر نام است یک نامش مانند نام من و نام دیگرش نام پدر منست و آنها عبد
 الله و احمد اند و نام ستمین مهتدی و اولین مؤمنانست و در کتاب منتخب الجواهر گفته که از احادیثی که سید علی بن عبد الحمید با استنا خود از
 صفان روایت نموده است اینست که آنحضرت فرمود از ما اهل بیت بعد از قائم دوازده مهتدی که از اولاد امام حسین اند میباشند در کتاب
 کامل الزیاده از پدرش و از سعد و از جعفر و از پدرش و از حمزه و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و روایت کرده ایشان در مقام
 ذکر احوال کوفه فرموده اند که در آنجا است مسجد سهیل آنجائی که خدا بنیام جمیع پیغمبر صبیح و نکر داند مگر اینکه در آنجا نماز کرده از آنجا خدا
 خدا ظاهر و آشکار میشود و در آنجا میباشند قائم خدا و قائم آن که بعد از او بنده و ایمانست منازل اینها و اوصیا و صالحان **مَوْلا فِی کَوْنِهِ**
 که این اخبار مخالف مشهور است و طریق ناوایل آنها یکی از این دو وجه است که مراد از دوازده مهتدی جناب پیغمبر و سایر ائمه بجز از قائم است
 بنا بر این که خلافت ایشان بعد از قائم باشد پیشتر مذکور کردیم که حسن بن سلمان ابن اخبار را بجهت ائمه ناوایل نموده و قائل شده است
 باینکه قائم بعد از مردن بدینا بر میگردد و باین ناوایل نمکنت جمع کردن میان اخبار مختلفه که در خصوص مدت خلافت آنحضرت وارد شده است
 و همین است که این دوازده مهتدی از جمله اوصیا و صالحان است قائم باشند و خلافت را در زمان سایر ائمه که بدینا رجوع خواهند نمود هدایت
 نمایند تا اینکه روز کار از حجت خالی نباشد زیرا که اگر دوازده نفر بعد از قائم باشند بطریقی که هیچ یک از سایر ائمه در دنیا نباشد لازم
 آید که زمان از وجود حجت خالی باشد هر چند که اوصیا و انبیا و ائمه نیز حجتها هستند خدا بنیام جمیع چیزها بهتر میداند **بَابُ تَوْفِیقًا**
که از آنحضرت بیرون آمد شیخ طوسی در کتاب الغنیه گفته که خبر داده اند بجماعه از ابی الحسن محمد بن داود قمی او گفته کرد
 پشت مکتوبی یافتیم نوشته که ابی قاسم حسین بن روح قبر نموده و احمد بن ابراهیم نوینجی بخط خود نوشته و آن مشتمل بود بر جوابها فیه
 بینه قائم با محمد علی شلیغانی زیرا که از شلیغانی چنین حکایت شده که او گفته که از این مسائل من جواب داده ام نه غیر من و در آن مکتوب
 از شیخ ابی قاسم بر میسد بود که این جوابها حق است باطل شیخ ابی قاسم جواب این سؤال را با احمد بن ابراهیم نموده او در پشت مکتوب
 بدین پنج نوشته **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَدْ فَتَنَّا عَلَى هَذِهِ الرَّقْمَةِ وَمَا تَقَمَّشْتُهُ فَجَبَّحَهُ جَوَابًا وَلَا مَدْخَلَ لِلْمَخْذُولِ الضَّالِّ**
الْمُضِلِّ الْمَعْرُوفِ بِالْغَرَضِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي حَرْبٍ مِنْهُ وَقَدْ كَانَتْ أَشْيَاءُ خَرَجَ إِلَيْكُمْ عَلَى يَدَيْ أَحْمَدَ بْنِ بِلَالٍ وَغَيْرِهِ مِنْ
نُظَرَانِهِ وَكَانَ مِنْ أَرْبَادِهِمْ عَنِ الْإِسْلَامِ مِثْلَ مَا كَانَ مِنْ هَذَا عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَغَضِبَهُ بَعْنِ بَرَاءَتِهِ وَمُضَامِنِ
ان مطلع گشتم هر آنها جواب ماست و در هیچ حرف از مخدول بینه بر خود واکشند شد واکه مکراه و مکراه کنند و مشهور بغیر از این است
لعنه الله مدخلیت نیست و پیشتر از این باره جوابها بود که بدست احمد بن بلال و غیر او که مانند او بودند بیرون آمدن بود و حال آنکه از
ایشان هم مرند شدن غرافه سر زده بود لعنت خدا و غضب او بر ایشان باد بعد از این سؤال را بر زرقه بود که در زمان سابق میخواهیم
که ثابت نمایم این را که این توفیقات و جوابها از شما اند یا نه جواب را مد بدین پنج آلا من استبیت فایه لا صررفی خروج ما خرج
على أيديهم و این ذلک صحیح بعه اکاد شود هر که میخواهد که آنها را ثابت نماید هر این در بیرون آمدن چیزها بلکه بدست ایشان در آمد
 ضرر نیست و اینها صحیح اند و پیشتر از اینها از بعضی علماء روایت شده که از قائم از مثل این قضیه که در حق بعضی گفته بود که خدا بر ایشان
 غضب کرده بود پرسیده شد آنحضرت در جواب فرمود **الْعِلْمُ عَلَيْنَا وَلَا شَيْءٌ عَلَيْكُمْ مِنْ كَفَرٍ مَنْ كَفَرَ فَمَادَمَ لَكُمْ مَخْرَجٌ عَلَى**
بَيْتِ بَرٍّ وَآيَةٍ غَيْرِ مِنَ الثَّقَاتِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ فَأَجِدُوا اللَّهَ وَأَقْبِلُوهُ وَمَا سَكَّكُمْ فِيهِ أَوْ كَمْ تَخْرُجُ إِلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا عَلَى بَيْتِ
قَرْدَرِهِ الْبَيْتِ لِنَفْسِهِ وَأَوْ بَطْلِهِ وَاللَّهُ تَعَدَّ سِتِّ أَسْمَاءٍ وَجَلَّ شَأْنُهُ وَلِي تَوْفِيقِكُمْ وَحَسْبُنَا فِي أُمُورِنَا كَلِمَاتُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 بینه علم علم ماست و از کفر کسیکه کافر شد بر شما ضرری نیست پس اگر توفیقی که بدست او بیرون آمد صحیح است از بسبب روایت جبر از ثقات
 رحمهم الله بمانا ثابت میشود انگاه بخدا عز و جل حمد بکنند و از ان قبول نمایند و آنچه در خصوص آن مثل کرد بدینا اینکه بر او شما داران
 خصوص توفیق در بنام مکر نیست کسیکه کافر گشته و مرند کرد بدین انگاه او را بیوسه مایر کرد و ایند و بیا رجوع نمایند تا اینکه او را صحیح نمایند

توقیع حضرت در جواب مسائل

۳۵۳

بینه بگویم که صحیح است با کونیم باطلست و خداوند بکه نامهاش باد و شایسته بلند است صاحب توقیع شماست و در هر کارهای ما بما کفایت کند
و چه خوب و کمال است و این نوح کهنه که اول کسیکه این توقیع را بجا برداده ابو الحسن محمد بن علی بن تمام است و او ذکر کرده که من این را از رو
رقعه نوشتم که در نزد ابی الحسن بن داود بود و بینکه ابو الحسن امدان را بر او خواندم گفت که این رقعه را بعینه اهل قم به نزد ابی قسم نوشتم
بودند و در مسئله چند بوده شیخ ابی قسم در پشت آن بخط احمد بن ابرهیم نوینجی با ایشان بنجی مذکور جواب نوشتم و این رقعه بدست
الحسن بن داود نمنجی آن بدین بنجی بود مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری است **بسم الله الرحمن الرحيم** اطال الله بقاءك و ادام
عزك و تاييدك و سعادتك و سلامتك و اتم نعمته عليك زاد في اجناسك ليلك و جميل مواهبه لك و فضلته عندك و جعلك
من السوء فذاك و امانته قبلك الناس يتنافسون في الدجائب فمن قبله مؤه كان مقبولا و من بعده مؤه كان وضيعا و الخامل
من وضع مؤه و نعوذ بالله من ذلك و يبدلنا الله الله جماعه من الوجوه يتناوون و يتنافسون في المنزله و ورد آيد الله
كيا لك الى جماعه منكم في امير امرهم به من معاونه و من اخرج علي بن محمد بن الحسين بن مالك المعروف مالك بادوله و هو
خائن من رحمهم الله من بنيهم فاعظم بذلك و سئل الله ان احبك ما ناله من ذلك فان كان من ذنب استغفر الله
وان غير ذلك عرفته ما يكتفي بفسه الله ان شاء الله حاصل مضامين این کلمات اینست که شیخ ابی قسم خطاب نموده و میگوید که خدا بنام
زندگی تو را طولانی گرداند و عزت و ناپید و سلامت و سعادت را دائمی گرداند و نعمت را بر تو تمام نماید و احسان خود را بقدر نیاز برین
بخششهای خود را در نزد تو و تفضل خویش را برای تو بفرماید و مراد در وقت رو آوردن چیزهای بد و ناخوش فدای تو گرداند و مرا
پیش از تو بمیراند مردم را به پیدا نمودن بلند پایکی اظهار حرص و رغبت دارند هر کس را شما قبول کنید هر آنکه معتول و بلند پای میشود
و هر که را شما رد نماید و بر ایند هر آنکه فرو پای خواهد گشت و کینام کسی است که شما او را بپست کنید و از راندن و رد نمودن شما پشیمان
میرسد خداوند عالم تو را قوت دهد و مؤید گرداند در شهر ما جماعه هستند از معروفین که در ربه ما هم برابرند و در تحصیل قدر
مترک حرص و رغبت دارند خدا تو را مؤید گرداند مکتوب بجای آنکه از ایشان در خصوص باری نمودن به حق که ایشان بان امر نموده بود
و سپید علی بن محمد بن حسین بن مالک رحمهم الله که مشهور است بمالک بادوله و آن خن صراست از میان انجاعت بیرون کرده و او را
در مکتوب نوشتم و بدین سبب مهموم و معنوم گشته خدا تو را مؤید گرداند از من خواهش نموده که بنوا اعلام نمایم این هم نعم را که با و
داده برای اینکه توسیع نوشتن نام او را بیان کنی اگر سبب آن کما هست که از او سر زده او از آن توبه و باز گشت نماید و اگر غیر آن باشد باید
چیزی با و بگویی که دلش انشاء الله بسبب آن آرام گردد در جواب این توقیع بدین بنجی در آمد که نکاتب الامن کاندنا یعنی آنانکه با ایشان مکتوب
نوشته بودیم بمن مکتوب نوشته بودند و اینمزد بجا چیزی نوشته بودند آنانکه نام او را داخل نامها ایشان نموده پس بسبب نوشتن او بوده
نه گناه و تقصیر که از او سر زده بعد از آن سائل نوشته بود که خدا عزت تو را دائمی گرداند مرا بر تفضل خود معناد کرده بطریقه که تو را داری اینکه
با من بان طریق و رفتار نمائی خدا تو را عزیز گرداند در نزد تو بان نفعا هستند من بیا و مسائل محتاج با بهانه از ایشان برای من پرسید و انجمله
انها اینست که عالم یعنی قائم ذکر نمودن اسم شریفش از راه تبه است بنما و اینست که از او در خصوص پیش نماز طایفه که با ایشان نماز میکرد
و در آشنای حادثه بر او داد یعنی وفات کرد پرسید شد که با و را بنصورت ما موافق او چه باید بکنند در جواب گفته که نشان پیش نماز پست
یکی از ما موافق پیش آمدن نماز ایشان را تمام میرساند و هر که دست بنفش پیش نماز زده باید غسل من مبت کند در جواب این توقیع بدین بنجی
لَبَسَ عَلَى مَنْ تَخَامُ إِلَّا غَسَلَ الْبَدَّ وَ إِذَا كُنْتَ حَدَّثَ حَدِيثَهُ نَقَطَ الصَّلَاةَ ثُمَّ صَلَّوْا مَعَ الْقَوْمِ یعنی واجب نیست بر کسی پیش نماز
را از نماز که دور کرده مگر شستن دست و اگر چنین حادثه روند هد که نماز را قطع کند آنگاه نماز با انجاعت با تمام رساند و از جمله
این بود که عالم چنین مردیست که هر که بمبت در حالیکه بدنش گرم است هنوز سرد نشد من نماید باید دستش را بشوید و هر که بان مبت
نماید در حالیکه سرد شده هر آنکه غسل بر او واجب میشود و این پیش نماز که وفات کرده در اینجا که هنوز سرد نمیشود و من بان نمیشود
مکرد در حالت گرمی آن و عمل را بنحصوص بکدام طریقت و حال آنکه احتمال هست که از لباس مبت ببرد او را از نماز که دور گرداند و به
بشراش من نماید پس بر این چگونه غسل بر او واجب میشود در جواب این توقیع در آمد اِذَا مَسَّهُ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِلَّا
غَسْلُ يَدَيْهِ یعنی و قبضه بمبت بدین بنجی دست نموده هر آنکه بر او لازم نمیشود مگر شستن دست و بنحصوص نماز جعفر طیار بر
که اگر نماز گذارد در حال قیام یا قعود یا رکوع یا سجود در تسبیح سهو بکند و پیش از اتمام نماز در حالت دیگر بخاطرش اید یا بنوشته
تسبیح را در حالیکه بخاطر افتاده اعاده میکند یا اینکه نماز را با تمام میرساند توقیع بر آمد بدین بنجی اِذَا هُوَ سَهْوًا فِي حَالِهِ مِنْ ذَلِكَ
مِمَّ دَكَرَ فِي حَالِهِ الْآخِرِ فَقَدْ مَا فَاتَهُ فِي الْحَالِ الْآخِرِ دَكَرَ بَعْدَ وَقَبْلَهُ در یکی از اینها سهو نمود بعد از آن در حالت دیگر بخاطر
رسید که سهو نموده آنگاه در حالیکه بخاطرش رسید بجا میآورد چیز را که از او فوت شد و در خصوص زن شوهر مرده پرسید بود که آیا

اور اجازت اینکه برای تسبیح خازه شوهرش بیرون رود یا نه توقع بیرون آمدن بدن هیچ تخریجی ندارد و بجز این که با اجازه اش بیرون رود و پرسیده بود که آیا برای و در ایام عده اش اجازت است اینکه بر شوهرش در ایام عده کند یا نه توقع درآمد تر و تر و زوجه و لا یتب عن بطنها یعنی بر شوهرش راز بارت میکند لیکن بنا بر اینست اینکه وقت شب از خانه اش برای زیارت بیرون رود و پرسیده شد که آیا مران زن را در ایام عده اش اجازت است اینکه از خانه اش بی شغلی که بر او لازم است بیرون رود یا اینکه باید از خانه اش بیرون رود توقع درآمد اذا كان له حق حرج وقصته ولذا كانت لها حاجة لم يكن لها من ينظر فيها حرج لها حتى تقضى ولا يثبت عن غيرها یعنی اگر مراد از در نزد دیگری حق باشد هر این بیرون می رود و اگر کار و شغلی داشته باشد و کسی هم ندانسته باشد از اینجا آورد لیکن برای آن می رود تا اینکه از اینجا آورد لیکن شب از منزل بیرون و سائل پرسیده بود که در کتاب ثواب لقرآن فی الفرائض و غیر آن روایت شده است که عالم فرموده عجب دارم از کسی که در نمازش این آیت را از کتابش بیرون کند و نمازش مقبول می شود و نیز روایت شده که خوب افضل نمیشود نمازیکه در آن قل هو الله احد خوانده نمیشود و نیز روایت شده که هر که در نمازها واجب سورهمزه را بخواند هر این را بدین داده میشود پس بنا بر این اجازت است اینکه نماز کذا سورهمزه را بخواند و این سورهمزه را که ذکر کردیم ترک کند یا اینکه در خصوص آنها روایت شده که نماز مقبول و افضل نمیشود مگر با آنها توقع الثواب فی السور علی ما قدر و لا اذا نزل سور مما فيها الثواب و قرء قل هو الله احد وانا انزلناه لفضلها اعطى ثواب ما قرأه و ثواب السور الی نزل و يجوز ان يقرأ غيرها بين السورين و تكون صلواته ثابته و لكن يكون ترك الفضل یعنی ثواب اسوره ها چنان است که روایت شده و اگر سور را از آن سورها که ثواب دارد ترک کند و قل هو الله احد وانا انزلناه را بجهت فضیلت آنها بخواند هر این ثواب آنچه که خوانده و ثواب سور که ترک کرده هر دو با داده میشود و اجازت است اینکه غیر این سور را بخواند و نمازش تمام شود لیکن فضیلت او فوق میشود و سائل در خصوص دعای ماه رمضان پرسیده که آن در کدام وقت است زیرا که اصحاب ما در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که دعای و ذاع در شب آخر خوانده میشود و بعضی دیگر گفته اند که در روز آخر در وقت که هلال شوال دیده میشود باید خوانده شود و توقع العمل به شهر رمضان فی لیالیه و الذاع یقع فی آخر لیله منه فان خاف ان ينقص حله فی لیلتین علی ماه رمضان در شبهاست و دعا را در شب آخر آن باید کرد پس اگر از کم بودن ماه برسد در هر شب یعنی شب بیست و نهم و سیه ام یا بجا آورد و سائل قول خدا بنم پرسیده بود ان الله لقول رسول کریم ذیقوتی عند ذی العرش میکن مطاع ثم امین یعنی بدینست که هر این را قول رسول کریم است اینجا اینکه صاحب قوه و در نزد صاحب عرش متمکن و جلیل القدر است و در اینجا مطاع و امین است سائل گفته که رسول خدا این قوت کجا داشت و کی با و اطاعت نمودند برای این مسئله جواب و توقع در بنام بعد از سائل نوشته بود که خدا عزت را دانی کرد اند بر من تفضل و احسان نموده این مسائل را از فقهای که بایست آن وقت دارم پرس و بمن جواب در خصوص امر محمد بن حسین بن مالک که پیشتر مدکور شد چیزی بنویس که دلن بان آرام گردد و بخت الهی که با و داده اعتماد نماید و دعای در خصوص و آخرت من بکن این چنین گفته است ان شاء الله ثواب خواهی کرد توقع جمع الله لك و لاخوانك خير الدنيا والآخرة یعنی خدا بنم برای تو برادرانست جز دنیا و آخرت را فراهم آورد بعد از آن سائل در آخر کلامش این فقرات نوشته بود اَطَالَ اللهُ بِقَائِكَ وَاَدَامَ عَزْلَكَ وَبَارَكَ وَكَرَّمَكَ وَسَعَادَتَكَ وَسَلَامَتَكَ وَأَنْتَ بِعِنَّةِ عِلَّتِكَ وَزَادَ فِي إِحْسَانِهِ لَكَ وَجِيلَ مَوَاهِبِهِ لَكَ وَفَضْلَهُ عِنْدَكَ وَجَعَلَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَمَكْرُوهٍ فِدَاكَ وَقَدِّمَنِي مِنْ قَبْلِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ مَعْنَى أَفْقَرَاتِ مَدْكُورِ كَرِيمٍ مَوْلَى كُوه که سائل در سؤالی از کسی که شیخ ابی قسَم مردم را بیارے کردن او امر فرموده بود برای مصلحت با و مرض بغیر نموده قول سائل قبل آنکه عَزَلَ اللهُ خطاب است بغیر که در میان او و امام واسطه است با و راه بقیه با امام خطاب است شیخ طوسی در کتاب الغنیه که در مکتوب بکر محمد بن عبد الله بن جعفر حبره که شیخ ابی قسَم نوشته چنین که خدای عز و جل عزت دانی کرد آن در رقع من نامل کن و با جزیه یعنی با جوابی که دادن آن ترا اسان است بمن تفضل بفرمانا اینکه این تفضل را بر تفضلها بیکه در باره من کرده بفرمایم و علاوه نماهم خدا عزت را دانی کرد آنرا احتیاج دارم باینکه برای من از بعضی فقهای پُر سے که شخصی که نماز میکند از چون از تشهد فارغ گشت برای رکعت ستم برخاسته یا تکبیر گفتن بر او واجب است زیرا که بعضی اصحاب ما گفته اند که تکبیر بر او واجب نیست و کانست اینکه بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد جواب ان بنیه حدیثین اما احدهما فانه اذا انتقل من حاله اخری فعليه تكبير واما الآخر فانه رؤیة آنرا اذا رفع رأسه من السجده الثانيه فكبر ثم جلس ثم قام فليس عليه للقيام بعد الفعود تكبير وكذلك الشهد الاول بحري هذا المجرى وياهمما اخذت من جهته التسليم كان صوابا یعنی در این خصوص و حدیث است بیکه اینست چون مصلی از حالت سجده بکمر منتقل شد هر این تکبیر بر او واجب باشد و دیگر اینست که چون از سجده دوم برخیزد او سر برداشته و تکبیر گفت و نشست بعد از آن بر

مؤلف

مستحق

تَوَقُّعَاتُ حَضَرِ رَجَوِ امَّاتِل

۳۵۵

خواست هر آنکه برای برخواستن بعد از نشستن بر او تکبیر لازم نمیشود و همچنین تشهد اول این صورت را دارد و هر کدام را از این دو حدیث قبول نموده عمل کند صواب و صحیح خواهد بود سؤال اگر شخصی در حال نماز انگشتی که تکبیرش خواجه است در انگشت داشته باشد آیا نمازش صحیح است یا نه جواب که خواجه دو قسم است یکم زود بکمری ماده اگر آنها را با بپوش کند اب بک زود و دیگر نخی میباشد و اگر کلاه کلاه از آنها ساخته شده شراب خورده شود نمیشود بپوشد جواب فیہ کراهۃ ان تصلی فیہ و فیہ اطلاق و العمل علی الکراهیۃ یعنی نماز کردن با آن مکروه است و انطلق است یعنی مکلف نیست با آن مطلقاً الفاسد است یعنی حرام نیست لیکن عمل بر کراهت است سؤال اگر مردی از د بکری خواست نماید که اشتری بجهت هدیه بکری ببرد و در وقت غریب نامزد را فراموش نماید و اشتر را بخر کند بعد از آن نام او بخاطرش افتد آیا با اینگونه هدیه از جانب نامزد بپذیرد کافی میشود یا نه جواب لا بأس بذلک و قد اخرج عن صاحبہ یعنی از اینگونه بخر مال بدست و از صاحبش بخریب سؤال از طایفه مجوس در نزد ما جولایان هستند که میسر میخورند و خودشان را که با آن ملاقات نموده اند میخورند و بدین حال برای ما لباس میباشد آیا نماز را با اینگونه لباس جایز است یا نه جواب لا بأس بالصلوٰۃ فیها یعنی عیب نیست در نماز کردن با این لباس سؤال نافله شب گذارد و نماز یک سجده میخواند سجده کند چیزی را که بر آن سجده جایز است مانند یاکلوج یا جوب یا غیر آن نمی بیند پیشانی را بر روی لباس یا فرشی که از پوست است میگذارد چون سر بر میگذارد آنچیز را که سجده بر آن جایز است میباشد آیا با این سجده که بر روی پوست کرده است اعتماد میشود یعنی با این حساب میباشد یا این معنی که اگر دوباره بعد از آن بچرخد که سجده بر آن جایز است سجده نماید زیاد است یا نه لازم آید یا اینکه آن سجده محسوب نمیشود جواب ما لم یسجد جالساً فلا شیء علیه فی رفع راسه لطلب الخیرات یعنی مادامیکه راسش نشسته در بر داشتن سرش برای جستجو کردن چیزی که بر آن سجده خواهد کرد بود حرجی بر او نیست سؤال عمر یعنی کسیکه احرام بسته باید پرده و پوشها را که سایه میاندازد ببرد یا با جایز است خوب سقف کجاوه یا تحمل خوب دو طرف از او ببرد یا نه جواب لا یجوز علیہ فی ترک جمیع الخشب یعنی اگر همه آن چوبها را بگذارد بر ندارد بر او حرج نیست سؤال اگر نایبان از پوست یا غیر آن بر بالای سرش بگذارد برای اینکه باران لباس او را و چیزها را که در محل اوست تر نکند آیا جایز است چنین کرد یا نه جواب اذا قل ذلك في المحل في طريقه فله دم یعنی اگر در راه در بالای محل این چنین نماید هر آنکه قربانی بر او لازم میباشد سؤال مردی از جانب د بکری حج میکند آیا اجنب است یا نه در وقت بستن احرام بخاطرش او را انقضی که از جانب او حج میکند یا نه و آیا واجب است اینکه از طرف خود و از جانب انقضی قربانی نماید یا اینکه بکفرانی کابست جواب بذكره وان لم يقبل فلا بأس یعنی باید انقضی را بخاطرش بگذارد و اگر قربانی نکند بر او حرج نیست سؤال آیا برای مرد احرام بستن با لباس خراجی یا نه جواب لا بأس بذلک و قد قلنا قوم صالحون یعنی در اینخصوص حرجی نیست و جماعه از اهل صلاح اینچنین کردند سؤال آیا برای مرد جایز است نماز کردن در حالتی که در پایش جوراب باشد که کعبه او را نمی پوشاند یا جایز نیست جواب جایز است سؤال مردی نماز میگذارد و در استین یا شلوارش چاقو یا کلید از اهن هست آیا این جایز است جواب جایز است سؤال مردی با بعضی از اجماعت یعنی اهل سنت حج میبرد و راه را با هم میروند و با جماعت از مسلخ احرام نمی بندد آیا برای این مرد جایز است اینکه احرام نابدان عرق ناخیز نماید در اینجا با ایشان احرام ببندد زیرا که از بر روی مذهبش میسر است یا جایز نیست احرام بستن مکرر از مسلخ جواب بحر من میفانیم بلکین الثیاب و یلبس فی نفسه فاذا بلغ الی میفانیم آنکه یعنی از میفانگاه خود که از مسلخ است احرام می بندد بعد از آن لباسش را میپوشد و در پیش خود تلبس میکند چون بمیقاتگاه ایشان که ذات عرف است رسید احرامش را اشکار میگرداند سؤال آیا پوشیدن کفش که پوستی پوشیده و کند پهن است چه صورت دارد زیرا که بعضی از اصحاب ما چنین گفته اند که پوشیدن آن مکروه است جواب جایز ذلک و لا بأس یعنی آن جایز است زیرا که بستن سؤال مردی از موقوفات اموال را که در دست دارد حلال میداند و از اخذ وقف اجنب ندارد بسا بدیهی میروم که او را بخاست با بنمزلش داخل میشود در حالیکه طعام حاضر میشود پس مرا بخوردن آن تکلیف میکند اگر از طعامش بخورم یا من عداوت میورزد و میگوید که فلا نکر خوردن طعام مرا حلال نمیداند آیا جایز است اینکه از طعامش بخورم و بصدق بدهم و مقدار بصدق بدهم و اگر این و کمال موقوفات بخواند هدیه برای دیگر بفرستد و من هم نزد او باشم این مرد خواهد نمود که من از آن هدیه بخورم یا بدارم و حال آنکه میدانم که او از اخذ اموال وقف که در دست دارد مال ندارد اگر از آن هدیه بپذیرم یا بخورم حرجی بر من لازم میباشد یا نه جواب ان کان لهذا الرجل مال او معاش غیر ما فی بینه فکل طعامه حلال و اقبل بزوج و الا فلا یعنی اگر برای این مرد بپذیرد یا نه در دست دارد مال یا معاشی باشد پس طعام او را بخورد و احسانش را قبول کند اگر نباشد طعامش را بخورد و احسانش را قبول مکن سؤال شخصی بحق قابل است و منعه را حلال میداند و بر حسب معتقد است لیکن زنی دارد موانع طبع و با مرش طبع از این جهت باو عهده و پیمان بسته که بر روی او زن نکند و زن بپذیرد و او نیز زن نکند و بوعده خود وفا نموده نوزده سال بر سر این عهده ایستاد بپایان میشود که از منزلت ناچار غایب باشد و مدت منعه نمیکند و در

تَوْحِيدُ حَضَرِ رَجَوِ اسْأَلُ

هم این را بطلبید و چنان میدانید که اطلاع آنکه در نزد او نیست مانند برادر و پسر و غلام و وکیل و خدمتکارانش بر متعه کردن او امر نیست که
 او را در نظر ایشان حبر و خوار نمیدانند و چنان میدانند که اسنادش در سرانهد و میان از راه میل و محبت بزن خود و برای حفظ و احترام خود
 و احترام او بر وی واجب است نه اینکه متعه و احرام میدانند بلکه بران معتقد است که ابا برزل متعه معصیت منزه میشود باین **جواب**
 لَمْ أَنْ يُطِيعَ اللَّهُ تَعَالَى لِرُؤْيِ عَنِ الْكَفِّ عَلَى الْمُعْصِيَةِ وَلَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً بِغَيْرِ سَنَةِ اسْتِ بَرَاءَةِ وَأَطَاعَتِ خَدَا وَخُصُوصِ مَنَعَةِ كَرْدَنِ هَر چندانکه بیکار
 نماید تا اینکه زایل گردد از او حکم قسم خوردن برزل مستحب یعنی باید که اقل بیکار متعه نماید تا اینکه حکم سوگند یاد کردن از او زایل گردد
سائل بعد از آن نوشته بود که خدا عزت تو را دانی که اگر مسائل را برای من بپرسد و آنها را برای من شرح کند و در هر یک از آنها جواب دهد
 طریقی که عمل برانست و در این باب بر من منت بگذارد و خداوند اسبب هر جزا را بداند و آنها را بدست تو جاری بکند هر انشاء الله ثواب کرد
 خدا عزت تو را طولانی و عزت و ناپید و سعادت و سلامت و کرامت را دانی که داند و نعمش را بر تو تمام کند و احسانش را بخواهد و مراد و وقت
 را و درون مکروه و بیک فدای تو گرداند و مرا پیش از تو بوضوح ببرد الحمد لله رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَالْآلِ وَاسَلَّمَ كَثِيرًا ابْنِ نُوْحٍ
 گفته که این نسخه را از خود و ورقه قدیم که در آن خط و توقعات بود نوشتم مؤلف گوید که در کتاب احتجاج مثل این روایت تا قول او برزول عن
 الحلف على المعصية ولو مرة واحدة روایت شده در کتاب احتجاج گفته که محمد بن عبدالله خبری مکتوبه بکرد رسال سبصد و هفتم هجری بخیریت
 صاحب الزمان نوشت و پاره مسائل از آنحضرت پرسید آنحضرت جوابها آنها را در آن مکتوب نوشتم سوال کرده بود ابا جابر است اینکه
 محرم مژ را در آن بار چه است که با آن احرام بسته میشود از پیشش تا بگذردش با در آن به بندد و در طرفش را تا بگذردش بالا کند و در تخته گاش
 بالا کند و در روکنش به بندد و آن دو گوشت کلفت است در دو طرف مفعد بر اگر این چنین بکند مانند شلوار میباشد و عورتش را به
 پوشاند زیرا که مژ را اول خود را می پوشانندیم و قبته سوار اشتر میبستیم کشف عورت میشد و اگر چنین نمائیم مستور میباشدیم **جواب**
 خاذ جابر ان یترک الانسان کف شاة اذا لم یحدث فی المیزر حدًا یفرض ولا یرى فی المیزر و ما عرزه غرزا و لم یشد بعضه بعضا
 اذا غطى مشرته و رکبته کلاهما فان الشئ المجمع علیها نقطه السرة و الشئ المبین فی الاحب البنا و الا فضل لکل احدا شاة علی السبیل المعروف
 للناس جمیعًا انشاء الله بقیه جابر است اینکه انسان بفرع که بخواهد مژ را بپوشد اگر با مقراض یا سوزن تغییر در آن احداث نموده باشند
 که بسبب آن تغییر از حد مژ بودن بیرون رود و سوزن بان نگذارند و بران کره نزنند و بعضی الزان بعضی دیگر نه بندند این در وقت است که
 ناف و هرد و زانو هایش را بپوشاند زیرا که سنتی که اجماع بران است و خلاف در آن نیست پوشانیدن ناف و زانو هاست و در مستحکم
 ما و افضل هر که را بپوشیدن است بطریقی که در میان همه خلق معروف است و سائل پرسید بود که ابا جابر است اینکه محرم مژ را با جگر
 که بایند شلوار به بندد آنحضرت بدین پاسخ جواب داده لا یجوز شد المیزر زینیه سواء من نیکه ولا غیرها یعنی بسن مژ را به هیچ چیز جابر نیست انچه جز
 بند شلوار باشد با عزان سوال نموده بود ابا که که منوجه نماز میشود این فخره را نیز بگوید علی مله ابرهیم و دین محمد زیرا که بعضی اصحاب گفته
 اند که اگر علی بن محمد بگوید هر انچه بدعت نموده زیرا که این فخره را در هیچ یک از کتابهای صلوة نیافتم مگر حدیثی را که قسم بن محمد و کتاب خود
 از حسن بن راشد روایت کرده که امام جعفر صادق عجلت فرموده که ابا جکونه متوجه میشود عرض کرد که چنین میکنم لبیک و
 سعدیل آنحضرت فرمود که از این نه میسدم بلکه میبرسم که چکونه میکنی و جهت و حیاتی للذی فطر السموات و الارض علی مله
 ابرهیم و دین محمد صلی الله علیه و آله و منهاج علی بن ایطالب و الا بتمام بال محمد حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین یعنی به
 طریق مذهب ابرهیم و دین محمد و طریق علی بن ایطالب و بطریق افتد نمودن بال محمد روی خود را منوجه نمودم بسور و در کار یک اسمائها
 و دین را افزیده در حالیکه اسلام آورده ام و از مشرکان هم قائم علیه فرمود که هیچ یک از این فترات توجبه واجب نیست ولیکن سنت
 مؤکده است در انخصوص که نمزله اجماعی که در آن خلاف نیست بدین پنج است وَجْهَتُ وَحِیَّتِ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
 حَنِيفًا مُسْلِمًا عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِینِ مُحَمَّدٍ وَهُدًى آمِرُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ إِن صَلَّوْا لِي وَنَسَکَی وَتَحَبَّأَیْ وَنَحْنُ فِي
 رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِكَ آمُرُكُمْ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِیمِ مِنَ
 الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ تَبَعَهُ الْحَمْدُ قَالَ الْفَقِیْهُ الذَّهَبِيُّ لَا بُشَکَ فِي عِلَالِ الدِّینِ مُحَمَّدٍ وَهُدَايَةِ عَلِيِّ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ لَا تَهْأَلُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَفِي عَقِبِهِ بَاقِيَةٌ إِلَى يَوْمِ الْفَتْحِ فَمَنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ وَمَنْ شَكَّ فَلَا دِينَ لَهُ وَ
 تَعُوذُ بِاللَّهِ فِي ذَلِكَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى مَعْنَى این فترات است که در خود را کرد ایندم بسور و در کار یک اسمائها و دین را افزیده
 در حالیکه با صمیم قلب به پنج مذهب ابرهیم و دین محمد و هدایت امیر المؤمنین اسلام آوردم و از مشرکان بنستم بدین سببکه نماز و اعمال و زیارت
 و مردن من برای خداست انچه که بر او روشن دهند عالمیان است و برای او شریک نیست و برای ما مور شده ام و من از جمله مسلمانانم
 برورد کار مرا از جمله مسلمانان گردان بپناه میر و از شیطان بکنه داند درگاه است با خداوند که شنوا و داناست بعد از بسم الله الرحمن الرحیم

ای جمع نماید و کره بندد و در طرفش را تا بگذردش بالا کند و در تخته گاش

تَوْفِيقًا حَضَرَكَ رَجَاءُ مَسَائِلَ

۳۵۸

بسم الله الرحمن الرحيم

که او بان اهل و سزاوار است بجا آوردن احق و مراعات ما پندار و اخذ یا هر دوش و نزدیکی او بمایبب چهره است که ما او را دانسته
ایم و انچه بخت اوست و بسبب امر است که بران مطلع شده ایم و ان محالطه و دوسنه اوست با ما انچه تا اینکه او را بخدا نزدیک کننده است
و خدای عزوجل و رسول او و اولیاء الله و ال رسول را راضی و خوشنود میکند بچیزیکه ما بان ابتدا کرده ایم و بسبب خواهش نمودن او اخذ
مسئلت بمنامیم که هر چیز از دنیا و اخرت را باو عطا نماید و اموردین و دنیای او را بطریقی که صلاح او را میخواهد اصلاح مینماید
بدستی که خدا صاحب همه و قادر و توانا بر همه چیز است **فیشیخ طوسی** در کتاب احتجاج گفته که محمد بن عبد الله حمیری در سال سیصد و هشتم
هجری نیز بخدمت صاحب الزمان صلوات الله علیه مکتوبی نوشت و در آن چند مسئله سوای این مسائل پرسیده بود بدین پنج نوشته
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَ وَأَدَامَ عَمَلَكُ وَكَرَامَتِكَ وَسَلَامَتِكَ وَأَتَمَّ نِعْمَتَكَ عَلَيْكَ زَادَ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْكَ وَتَحْمِيلَ مَوَازِينِ
لَدَيْكَ وَفَضْلَهُ عَلَيْكَ وَجَزَلَ قِيمَهُ لَكَ وَجَعَلَكَ مِنَ السُّوءِ كُلِّهِ فِذَاكَ وَفَدَمَنَ قَبْلَكَ إِنَّ قَبْلَنَا مَسَاجِدَ وَتَحَابِينَ بِصُومُونَ حَبِ
مِنْهُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَتَصِلُونَ شَعْبَانَ وَشَهْرَ مَضَانَ وَرَوَى لَهُمْ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَنَّ صَوْمَهُ مُعَصِّدٌ بَعْدَ عَمَلِ طَوْلَانِ وَغَرَّتْ
وَكِرَامَتِ وَسَعَادَتِ وَسَلَامَتِ رَادَائِي كَرْدَانِ وَنِعْمَتِ رَابِر تَوْتَمَامِ كُنْدَ وَاحْسَانِ رَابِتُو وَنَحْشُهَا بِنَكْوَى خُود زَادَ رِنَزْدَ تَوَدُ تَفْضُلُ
رَابِر تَو وَبَزَلِ قِيمَتِهَا خُوبِ رَابِرَ تَو بِنَفَرِ اِدِ و مراد رهم بلاها و بد بها فداء تو کرد اند و مرابوض تو میراند بد رسته که در نزد ما
بارة پیران و پیره زنان هستند که سه سال و پیشتر است ماه رجب را روزه میگیرند و روزه انرا بروزه ماه رمضان متصل میکنند
و بعضی اصحاب ما برای ایشان روایت نموده که روزه ماه رجب معصیت است آنحضرت بدین نحو جواب داد **قال الفقيه**
بِصُومٍ مِنْهُ أَبَا مَا إِلَى خَمْسَةِ عَشَرَ يَوْمًا ثُمَّ يَقْطَعُهُ إِلَّا أَنْ يَصُومَ عَنْ الثَّلَاثَةِ الْفَائِئِةِ لِلْحَدِيثِ أَنَّ نَعْمَ شَهْرَ الْقَضَاءِ رَجَبٌ
بغنی فیه گفته که از ماه رجب تا پانزده روز روزه میگیرد بعد از آن روزه قطع میکند مگر اینکه از بابت قضای سر روز که روزه آن
فوت شده بگذرد زیرا که حدیث در این باب وارد شده و ان اینست که ماه رجب ماهیست برای قضا کردن روزه فوت شده **سؤال نموده**
بود که مرد در محل نشسته و برف بسیاری هست بغد رقابت بکرد و میزند از اینکه اگر از محل فرود آید برف فرود و بپاشد و بپاشد و بپاشد
برف بسبب سنی از هم میپاشد و بجهت کثرت و سستی آن برای و ممکن نمیشود که قدری از برف بپاشن بخوابد و هموار کرد اند اباد کرانی
صورت برای او جایز است اینکه نماز واجب ادا در محل بجا آورد و ما چند روز چنین کرده ایم ابا اعاده انها بر ما واجبیت پانه آنحضرت جواب
بدین نحو فرمودند **لَا بَأْسَ بِهِ عِنْدَ الصَّرُورَةِ وَالشَّيْءِ** بغنی در وقت ضرورت و شدت بان با سه بیست و مسائل **سؤال نموده که گفته**
به پیش نماز در حال رکوع ملحق میشود و رکوع را با امام میکند و انرا بکرکت حساب مینماید و بعضی اصحاب ما گفته که اگر آن شخص تکبیر را که امام
پیش از رکوع میگوید نشنود نمیتواند بان را بکرکت حساب نماید آنحضرت جواب فرمودند **إِذَا الْحَقَّ مَعَ الْإِمَامِ مِنْ كِبِيرِ الرُّكُوعِ كَتَبَتْهُ وَاحِدَةً**
عِنْدَ بَيْتِكَ الرُّكُوعِ وَإِنْ لَمْ تَسْمَعْ كَبِيرَهُ الرُّكُوعِ بغنی اگر آن شخص یک تسبیح بغنی سبحان الله از تسبیحات رکوع مانده با امام لاحق شود هر اینه
بکرکت حساب مینماید هر چند که تکبیر رکوع را نشنیده باشد **سؤال نموده که مرد نماز ظهر را گذارد و نماز عصر شروع کرده و قنکه دو رکعت که**
از آن بجا آورده بود بغنی نمود که نماز ظهر را دو رکعت گذارد اباد را بنحالت چه باید بکند آنحضرت جواب داد **إِنْ كَانَ أَحَدُكَ بَيْنَ الصَّلَاةَيْنِ**
حَادِثَةً يَقْطَعُ بِهَا الصَّلَاةَ أَعَادَ الصَّلَاةَ بَيْنَ وَادَا لَمْ يَكُنْ أَحَدُكَ حَادِثَةً جَعَلَ الرُّكُوعَيْنِ الْآخِرَتَيْنِ نِيْمَةً لِبُطُولِ الظُّهْرِ وَصَلَّى
بعد ذلک بغنی اگر در میان دو نماز کار کرده که نماز را قطع میکند آنکه هر دو نماز را اعاده مینماید و اگر این چنین کاری نکرده آنکه ان
دو رکعت را که گذارد نیت نماز ظهر حساب میکند و عصر را بعد از آن بجا میآورد **سؤال نموده که ابا که هل بهشت شدند میزنند و تولد**
و تناسل برای ایشان میباشد یا نه جواب داد **الرَّحْمَةُ لَأَحْمَلُ فِيهَا لِلنِّسَاءِ وَلَا لِادَّةٍ وَلَا لِحَيْثٍ وَلَا لِنَفَاسٍ وَلَا لِسَقَاءٍ بِالطُّغُولِيَّةِ وَفِيهَا**
مَا تَشْتَمِي الْأَنْفُسُ وَلَدُّ الْأَحْيَانِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ فَإِذَا اسْتَمَى الْمُؤْمِنُ وَلَدًا خَلَقَهُ اللَّهُ سَعْرًا وَجَلَّ يَغْيِرُ حَمَلًا وَلَا لِادَّةٍ عَلَى الصُّورَةِ
الَّتِي بَرَدَ كَمَا خَلَقَ آدَمَ عَجْرَةً بغنی در بهشت برای زنان ایستادن شدن و زاییدن و ازاله بکارت با حایض شدن و نفاس و شفت
و محنت که بسبب طفولت است نمیشود و در بهشت است هر آنچه که دلها میخواهد و دیده ها بان لذت میبرد چنانکه خدا بنعم فرمود
پس و قنکه مؤمن در بهشت بچه میخواهد هر اینه خدا بنعم او را بجهانصورتیکه انمؤمن خواسته میآفریند بی آنکه زن با و آبش شود و زیاد
چنانکه آدم ۴ را برای عبرت بافتن خلایق بدین پنج آفرید **سؤال که مردی زنی را در عوض اجرت معینه ناوقت معین منع نموده و مدتی**
از ناوقت معین باقی مانده آنکه مرد باقی مدت را بزن بخشیده و سر روز پیش از بخشیدن امتدت زن حیض دید اباد را بنصورت
جایز است اینکه زن بعد از پال شدن از حیض مجرد بکرد و عوض اجرت معینه منع شود یا اینکه صبر نماید تا از حیض آید و ابر بپند
حضرت جواب بدین پنج فرموده **تَسْقِيلُ حَبْصَةٍ عَمْرًا لَكَ الْحَبْصَةُ لِأَنَّ أَقْلَ الْعِدَّةِ حَبْصَةٌ وَطَهَارَةٌ نَامَةٌ** بغنی باید بغیر از این حیض
حیض دیگر را به بیاید که اقل از عده یک حیض و طهر تمام است بمحض بدن حیض و م عده است تمام میشود **سؤال نموده که ابا شهادت کسی که بر ص**

یعنی اگر وقت بر امام مسلمانان اشک بر جان بخت فرو خیزد و وقتیکه بر طایفه باشد از طایفه مسلمانان هر انشاء الله جایز است اینکه هر
 کوم بفروشد و قتی را که بر فرو خیزد قادر باشد خواه در یکجا بفروشد و خواه حصه حصه سؤال نموده آیا محرم را جایز است اینکه بجهت حق
 یا عین بر بخت مردار مسکن یا توپا بگذارد یا جایز نیست جواب از جایز است یعنی این جایز است سؤال نموده اگر کور در حالت بینایی
 شاهد گرفته باشد بعد از آن نابینا شود و خطش را نه بیند که اگر بینا شد تا شهادت نماید یا شهادت تر جایز است و توفیق با خداست یا نه و
 اگر این کور شهادت تر را ذکر کند یا با شهادت وی شهادت می توان کرد یا نه آنحضرت بدین پنج جواب داده اذ حفظ الشهادة و حفظ الوقت
 جازن شهادت نه یعنی اگر اصل ماجری و وقت از آنجا طرد شده هر انشاء الله شهادت تر جایز است سؤال نموده که شخصی زمین زراعت یا چارواکی
 وقت میکند و شاهد میبرد که من این را وقف کردم و فلان شخص را وکیل وقت قرار دادم بعد از آن وکیل وفات میابد یا اینکه وکیل
 بر هم میخورد و دیگر در رجای منوی وقت میشود یا جایز است اینکه انشاهد برای این شخص که قائم مقام وکیل اول است شهادت نماید
 اگر اصل وقت برای یک نفر باشد جایز نیست جواب از لا یجوز غیر ذلک لَانَّ الشَّهَادَةَ لِمَنْ نَقِمَ لِلْوَكِيلِ وَإِنَّمَا قَامَتْ لِلْبَالِكِ وَقَدْ قَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى وَآفَهُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ یعنی غیر این جایز نیست یعنی باید بوقت و با اسم وکیل ثانی شهادت کند زیرا که شهادت بر وکیل
 برپا نشد بلکه برای مالک وقف برپا شد و حال آنکه خدا نعم فرموده که شهادت را برای خدا برپا دارد سؤال نموده که در خصوص دو
 رکعت اخیری و ثابت بسیار دارد شد پس بعضی چنین روایت کرده که در آنها خواندن حمد تنها افضل است یا فضیلت برای کدام یکی است از
 آنها تا باز عمل کنیم جواب بدین طریق است قَدْ تَحَنَّنَ قَرَأَهُ أَمَّا الْكِتَابُ فِي هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ الشَّيْبِ وَالَّذِي تَنَحَّى الشَّيْبِ قَوْلُ الْعَالِمِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ صَلَوةٍ لَا قِرَاءَةَ فِيهَا فَيَجِدُ إِلَّا لِلْعَلِيلِ أَوْ مِنْ بَكْرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَنْتَوِي بَطْلَانِ الصَّلَوةِ عَلَيْهِ یعنی خواندن
 حمد در این دو رکعت تسبیحات اربعه را منسوخ کرده و چیزی که تسبیحات را نسخ نموده فرموده عالم است که هر نماز که حمد در آن خوانده
 نشود بریده و یخیز است مگر ربض و کثیر الشهو که منسوخ از این که اگر حمد بخواند سهو کند یا مرض شدت یابد پس نمازش باطل گردد و
 سؤال نموده که در میان ما برای درد کلو و مجستی رتب جوز ساختن میشود ساختن آن بدین طریقت که جوز ترا پیش از آنکه مغز
 منعقد گردد می چینند و نرم میگویند و فشار داده این را میگیرند و صاف میکنند و میجوشانند تا اینکه نصفش برود و یکشبهانه در
 میگذارند بمیان بعد از آن بر بالای آن میگذارند و بر هر شش رطلن بکرطل غسل میریزند و میجوشانند و کف آنرا میگیرند و از نو
 و شب بمانی و آن دو ابشت معروف سفید و شفت و بزردی مایل و سریع الا نكسار وید بو میباشند و در شبهای از خواص میباشند
 زاج است نرم گوید با آن آب خسپه میشود و یکدرهم زعفران نرم گوید بوی آن ریخته میشود بعد از آن جوشانیده کف آنرا
 گیرند و میزنند تا وقتی که مانند غسل غلیظ گردد بعد از آن از بالای آن پاشن آورده میگذارند سرد میشود بعد از آن میاشامند یا اشامیدن
 آن جایز است یا نه جواب از اِذَا كَانَ كَثِيرُهُ مُبَكَّرًا أَوْ بَعِيرًا فَلْيَلْبَسْهُ وَكَثِيرُهُ حَرَامٌ وَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ لَهُ فَهُوَ حَلَالٌ یعنی اگر کثیران مسکند
 یا بیشتر حال احداث نماید هر انشاء الله قبل و کثیرش هر دو حرام میباشد و اگر کثیرش مسکند حلال است سؤال نموده که مرد بر کاری در پیش
 میافتد بمیان که کردن آن مضرتی است یا نه پس و انکثر بر میدارد و در یکی بنویسد نَعِمَ أَفْعَلُ یعنی بکن و در دیگری بنویسد لَا
 تَفْعَلُ یعنی مکن بعد از آن چند بار استغفر بالله میگوید بعد از آن بانکثرها متوجه میشود و بیکرا بر میدارد و هر چه که در آن نوشته شده
 بان عمل میکند یا این چنین کردن جایز است یا نه یا بان عمل باید کرد یا نه نموده یا مانند استخاره است یا استخاره غیر از اینست جواب از
 الَّذِي سَنَّهُ الْعَالِمُ فِي هَذِهِ الْأَسْتِخَارَةِ بِالرُّفَاعِ وَالصَّلَوةِ یعنی چیزی که عالم در این باب سنت گردانیده استخاره کردن است یا
 رقعها و نماز سؤال نموده که نماز جعفر طیار بن ابیطالب در کدام یکی از اوقات آن گذارده شود افضل است و یا در آن قنوت هست
 و بر نفسد بر یک باشد در کدام رکعت است از آن جواب از اَفْضَلُ أَوْقَاتُهَا صَدْرُ النَّهَارِ مِنْ بَوَاقِ الْجُمُعَةِ ثُمَّ فِي آخِرِ الْأَيَّامِ شَيْتٌ وَآخِرُ
 صَلَاتِهَا مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ فَهُوَ جَائِزٌ وَالْقَنُوتُ فِيهَا مَرَاتِنٌ فِي الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَالثَّالِثَةِ بَعْدَ الْفَضْلِ أَوَّلُ دُورِ جَعْفَرٍ
 است بعد از آن در هر روز از روزها که بخواید و در هر وقت خواه شب باشد و خواه روز از آنجا اوری جایز است و قنوت در آن
 با است یکی در رکعت دوم و دیگری در چهارم پیش از رکوع سؤال نموده که مردی از مال خود چیزی بیرون کرده در کناری بگذارد بقصد
 اینکه آن را بمردی از برادران دین خود بدهد بعد از آن در میان خویشان محتاجی میباشد یا میتواند آن مال را بکسی که نیت کرده بود بدهد
 و بخوبی خود صرف نماید جواب از بَصِيرَةٌ إِلَى أَدْنَاهَا وَأَقْرَبُهَا مِنْ مَذْهَبِهِ فَإِنْ ذَهَبَ إِلَى قَوْلِ الْعَالِمِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّدَقَةَ
 وَبَيْنَ أَقْرَبَاءِهِ ذُو رَحِمٍ وَمُحْتَاجٍ فَلْيُسَيِّمِ بَيْنَ الْفِرَايَةِ وَبَيْنَ الَّذِي تَوَى حَتَّى يَكُونَ قَدْ أَخَذَ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ یعنی از آن مرد
 فقر بهر یکی که مذهبش بمذهب او نزدیکتر است صرف میکند و اگر بخواید بفقول عالم عمل نماید که خدا صدقه او را قبول نمیکند
 در حال آنکه در میان خویشان صاحب صدقه و فقیر محتاج هست هر انشاء الله باید از در میان خویشان و انکس که نیت کرده بود قیمت کرد

باب في بيان صلاحيات الأئمة

۲۵۴

ابو جعفر محمد بن عبد الله جعفر جبري بمأخره داد گفت که علی بن اسحاق گفته که خبر داد بما ابو مفضل محمد بن عبد الله شيباني گفت که ابو جعفر محمد بن عبد الله بن جعفر جبري در خصوص هدايت آنها که من روايت کرده ام بمن اجازه داد و گفت که از ناحيه مقدسه حرسه الله بعد از جوابها مي مسائل صلوات و توجه نامه در آمد اولش اينست بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله تغفلون وما ندر سلام و دعای گذشته را ذکر نموده با اتفاق که از ادركتاب مراد ربابي بارت قائم ذکر نموديم و ما مسند از ادركناجاء ذکر کردیم تا اينکه اسناد آنها اين توقيعات دانسته شود **صوف كوبه** که صاحب كتاب مرار کبير بعد از اينها در همان کتاب گفته که ابو علي حسن بن اسحاق گفته که ابو عبد الله بن محمد ديجلي از خمره بن محمد بن حسن بن شيبان و از احمد بن ابراهيم بمأخره داد گفت که بابي جعفر محمد بن عثمان از اشبينان خود بديدن اقا محي قائم شکايت کردم گفت ايا ارزو و شوق میخواهي انحضرت را به بيني عرض کردم ارے فرمود خدايتم جزا و عوض شوق تو را کرامت فرمايد و روي مبارک انحضرت را بجز و خوبه بتو بنمايد يا ابا عبد الله اين خواهش را ممکن که انحضرت را به بيني و در ايام غيبت اشبينان ميکشي وليکن خواهش اين را ممکن که باوي در کجا جمع شوي زیرا که غيبت انحضرت از جانب خداست و رضا و تسليم بران اولي است وليکن باز بارت بسوي انحضرت متوجه باش و اما کيفيت اين عمل و آنچه که در اين خصوص نوشته شده پس همان است که در نزد محمد بن علي بن عبيد الله از روي نسخ او نسخه برداريد و اين همان زيارت است که با ابوسوي صاحب الرقان توجه کرده ميشود بعد از آنکه در آن روزه رکعت نمازد و رکعت دو رکعت بگذاريد و در هر دو رکعت بعد از حمد قل هو الله احد بخوان بعد از آن صلوات بر محمد و آل و بفرستي پس ميگوئي چنانکه خداي عز و جل فرموده **سَلَامٌ عَلٰى اٰلِ بَيْتِنَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** اما من بهدي صراط المستقيم قد آتانا الله خلافتنا يا ابي بيهن بعني سلام باد بر آل کس و اين يعني آن کس که عبارت است از ائمه احسان اشکار است از جانب خدا و خدايتم صاحب احسان بزرگ است اما خدا کيست که او را براه راست خود هدايت نموده باشد آل کس بد رسيد که خدايتم خلافت خویش را بشما عطا فرموده و اين زيارت ذکر کرده ام و صلي الله على سيدنا محمد النبي و آله الطاهرين در کتاب احتجاج آورده که چند روز از ماه صفر مانند در سال چهار صد و دهم هجری مکتوب از ناحيه مقدسه حرسه الله و دعاي شيعه ميگردد خدايتم روح و نور ضريحه رسيد رساننده امتكوب گفته که اثر از ناحيه که محجاز مفضل است برداشتم عنوان بدین پنج بوده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَالْوَلِيُّ الرَّشِيدُ الشَّيْخُ الْمُقَدِّسُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ** ادام الله اعزانه من مسودع العهد الماخوذ على عبادي بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد سلام عليك ايها الولي المخلص في الدين المخصوص فينا باليقين فانا نحمد الله الذي لا اله الا هو ونسئله الصلوة على سيدنا ومولانا نبينا محمد وآله الطاهرين ونطلبك ادام الله توفيقك لنصرة الحق واجزل متوئبتك على نطفك عنا بالصدين انه قد اذن لنا في شريكك بالكاينز و تكليفك ما تؤد به عنا الى مواالينا بلك اعزهم الله بطاعته وكفاهم المهمل برعايته لهم بحراسين فاقب امدك الله بيقونه على اعدائه المارقين من دينه على ما نذكره واعمل في ناديه الى من تسكن اليه بما نرسله انشاء الله تحي وان كما ناولي بمكاننا الثاني عن مساكين الطالمين حسب الذي اراداه الله تعالى لنا من الصلح وليبعثنا المؤمنين في ذلك ما دامت دولة دينا للفاسقين فانا نجبط علينا بانباءكم ولا تغرب عنا بشيء من اخباركم ومعرفتنا بالزلل الذي اصابكم من جح كبر منكم الى ما كان السلف الصالح عنه شاسعا ونبدوا العهد الماخوذ منكم وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون انا غير مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم ولولا ذلك لترك بكم اللاداء واصطليكم بالاعداء فانقوا الله جل جلاله وظاهرنا على انبئاشكم من فينته قد انانف عليكم بهلاك فيها من جمر اجله ونحي عنها من ادرك امله وهي اماره لا رؤف حركنا ومباينكم بامرنا ونهينا والله منير نورده ولو كره المشركون اعصموا باليقينه من شرب نار الجاهلية بحسبها عصب اموية تهول بها فرقة مفدنة انا زعيم بخياد من لم يرم منها المراطن الخفية وسلك في الطعن فيها السبل الرضية اذا حل جمادي الاولى من سنينكم هذه فاعبروا بما يحدث فيه واستبقطوا من رقدتكم لما بقدرتكم من الله يليه ستظهر لكم من السماء اية لكم من السماء اية جليلة ومن الارض مثلها بالسوية ويحدث في الارض المشرق ما يجرن ويقلن ويغلب من بعد على الضار طائف عن الاسلام مران يصيغ بسوء فعالهم على اهل الارض انتم تنفج النمة من بعي يتوار طاعوث من الاشرار كبر بهلاكه المقنون الاخبار وبقو لم يدي الحج من الا فان ما باملونه على توفير غلبه منهم واليقاين ولنا في تيسر حجتهم على الاخبار منهم والوانان شان بظهر على نظام والبيان قبعل كل امري منكم ما يقرب به من محبتنا ويحبب ما يدينه من كراهتنا وسخطنا فان امر ببعثه فحائز جنت لا تنفعه توبه ولا يجنيه من عقابنا ندع على حوزير والله بلهيمك الرشيد وبلطف لكم بالنوفين برحمته بعني ابن مکتوب مراد زيرا نوشته شده که در برادر محکم و مرد و منی است که هدايت بافته که عباث باشد از شيخ مفيد ابی عبد الله محمد

حرف و معنی

هَلْ

نویسندگان

باب فیما صاحب الامر

۳۶۵

بن نمان خدا عزتش دائمی گرداند این مکتوب از جمله و بعد گذشتنهای عهد و پیمان هاست که از بندگان گرفته شده ابتدا میکنم بنام خدا بنم اینجا
 که همراه و تفضل و احسان کنده است و بعد از آن ابتدا بنام خدا سلام بر تو باد ایدوست ما اینجا بنده و دین صاحب اخلاص دین رب و رب
 و یقین نمودن در امامت و حقیقت ما مختصرت است بر ما در خصوص توحید میکنم بخدا اینجا بنده معبود نیست بحق مکر و از او مسائل میپایانیم
 که بر سبب ما و مولای ما و پیغمبر ما که محمد ص باشد و برال پاکان او سلام الله علیهم اجمعین بفرستد خدا را نمی گرداند توفیق تو در بار
 کردن بحق و اجر و جزای تو را بزرگ گرداند در عوض سخن گفتن از جانب ما با راستی و درستی و تو را محبت و مستحضر میکنم از اینکه بماند از او
 در اینکه تو را صاحب شرافت گردانیم با مکتوب نوشتن بتو تکلیف نمودن تو را بچیزیکه باید از جانب ما برساند بدوستان که در نزد تو
 خدا ایشان را با اطاعت خود عزیز گرداند و در خصوص کار ضرورت ایشان با مراعات و کفایت خود ایشان کفایت کند پس خدا تو را با غایت
 خود در مقابل دشمنان که از پیش بدو رفتند اندامداد نماید هر چه که ما میگوئیم در سران این ساد و تجاوز ممکن و در رسانیدن با آنکه به
 ایشان اعتماد داری چه که انشاء الله خواهیم نوشت بان عمل بکن ما هر چند منزل نموده ایم در مکان خود اینجا بنده از مسکنهای ظالمان در
 است زیرا که خدا صلاح شبیهان ما را ما را میگوید و در دنیا برای فاسقانست در دوری ما بدین علم ما با وضاع شما محبط است هیچ
 چیز از احوالات شما بر ما مخفی و پنهان نماند و ما دانستیم این ان لغزشها را که از شما سر زده از وقتیکه بسیار از شما ها میل نموده اند بسیار
 قباخی که صلحان گذشتند از آنها دوری میورزیدند و عهد و پیمان را که از ایشان گرفته شده به پشت سرشان انداخته اند و با میبندند که
 ما در مراعات شما اهیال نداریم و یاد شما را فراموش نمیکنیم اگر مراعات ما نباشد هر انچه مصیبت و بلا بر شما نازل میشود و شما ها
 بالمره مسناصل میکنند پس تفوای الهی را پیش گیرید و پشت بر پشت ما دهید و با موافقت و رزید در اخذ نمودن تکالیف و در حضور فتنه
 که بر شما روا گردد و نزدیک هلال میشود در آن هر که اجلش مقدر شده و هر کس که بار و روی خویش رسیده خود را از آن نکه میدارد
 و این فتنه نشانه رسیدن وقت حرکت و خروج ما تمیز یافتن شماست از همدیگر بسبب مروی ما خدا بنم نور خود را تمام و کامل کند هر چند
 که مشرکان از ناخوش بدارند چنگ بزنند بنفسه کردن از آخر و خن افتن فتنه خودشان را بجایهای پنهان نکشند اند و در قلع و معبد
 ان در راههای پسندیده راه رفتن اند چون ماه جمادی الاقل امسال میرسد عبرت بردارید از حادثه که در آن ماه واقع میگردد و بسبب
 حادثه که بعد از آن واقع میشود از خواب غفلت بیدار شوید و بعد از این از آسمان برای شما اینی و علامتی ظاهر میشود آشکارا و از زمین
 مانند ان بی تفاوت حادثه میگردد و در پیش زمین امری واقع میگردد که خلافت را اندو هکن و مضطرب میگردد بعد از آن طایفه که از آن
 بدر رفتند بر عراق اسبلا مییابند و بسبب بدکاری ایشان راه معیشت بر اهل انجا شک مییابد بعد از آن این غم و اندوه از ایشان بسبب
 هلاکت یکی از سرار زابل میشود و بسبب هلاکتی متعین که بنوکاران اند شاد میباشند و برای آنانکه از اطراف و اکناف اراذع کرده
 حاصل میشوند چیزی نمییج کردن که ارزو کرده بودند با اینکه ایشان در شمار بسیار و با هم متفق میباشند و در اشیای حج ایشان
 با اختیار و اتفاق برای ما شانی هست که بیاب نظام ظاهر میشود انگاه هر مرد از شما ها عمل میکند بهر آنچه که بسبب ان بدو سنی ما
 نزدیک میشود و اجتناب مییابد از هر چیزی که ما را از انا خوش و ناراضی میکند زیرا که خدا مرد را بنا کلف زدن میگردد و در وقت
 که توبه با و نفع نمی بخشد و او را پشیمانی از مصیبت از عذاب ما نجات نمیدهد و خدا هدایت را بتو الهام کند و بر حجت خود توفیق را بر
 شما ها لطف فرماید نفع توفیق که بدست بلند یعنی بدست مبال انحضرت علیه نوشته شده بدین هیچ است هَذَا كِتَابُنَا إِلَيْكَ يَا
 آخِ الْوَلِيَّ وَالْخَلِصِ فِي رَدِّ مَا الصَّبِيُّ وَالنَّاصِرُ لَنَا الْوَلِيُّ حَرَسَكَ اللَّهُ يَعْزِيهِ إِلَيْكَ لَا نَسْأَمُ مَا حَفِظَ بِهِ وَلَا نَظْهَرُ عَلَى خَلْقِنَا الَّذِي
 سَطَرْنَا لَهُ حِمْمًا أَحَدًا وَإِذْ مَا يَنْهِيهِ إِلَى مَنْ لَسَكَ إِلَيْهِ وَأَوْصِرْ جَعَلْنَا بِالْعَمَلِ عَلَيْهِ إِزْشَاءَ اللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 الطَّاهِرِينَ بِعَيْنِ ابْنِ مَكْتُوبِ نُوْشَنَةِ مَا سَتِ بِيْوِي تَوَايِ بَرَادِرِ دُوسْتِ وَصَاحِبِ اخْلَاصِ كَرْدِ مَوَدَّتِ مَا صَاحِبِ صِفَاتِ وَبَرَاءِ مَا
 بَارِي كُنْدِ بَا وَفَا سَتِ خُدا تَوَا بِاجْتِمَاعِ كَرِهَرِ كَزِ نَمُجَوَابِ نَكِه بَدَارِدِ ابْنِ تَوْقِيعِ رَا نَكِهْدَارِ وَاحِدِ بَرِ بِرِخَطِ مَا كِه نُوْشَنَةِ اِيْم بَا اَنْ مَضِيوِي
 دَرَانِ دَرِجِ شَدِ مَطْلَعِ مَكْرَدَانِ وَبَرِ سَانِ هَرَا نِجِيْزِيْ كِه دَرَانِ نُوْشَنَةِ شَدِ بَا اِنَّا نَكِه وَاطْمِئِنَانِ دَارِي وَبِجَاعَتِ شِعْرِ وَصِيَّتِ كُنْ كِبَا
 عَمَلِ نَمَانِدِ اِنْ شَاءَ اللَّهُ وَخُدا حِجْتِ بَفَرِ سِنْدِ بَرِ مُحَمَّدِ وَآلِ او كِه بَا كِرِهْ اَنْدِ دَرِ كِتَابِ اَوْدِهْ كِه مَكْتُوبِ دِيْكَرِ اَزْ جَانِبِ اِنْحَضَرْتِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ
 رُوْزِ نَجْمِ شَبَنَةِ سَبْتِ وَسَبْتِ مَا ذِيْجِهْ سَالِ جِهَارِ صَدُودِ وَانْزَدِمْ هَجْرِي لَشَيْخِ مَعْنِدِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ رَسِيْدِ نَجْمِ اَنْ بَدِيْنِ هِيْجِ اسْتِ
 مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الْمُرَاطِبِ فِي سَبِيلِهِ إِلَى مُلْكِهِ الْحَقِّ وَدَلِيلِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ
 النَّاصِرُ لِلْحَقِّ الدَّاعِي إِلَى طَلَبِ الصِّدْقِ فَإِنَّا نَحْمَدُ اللَّهَ إِلَيْكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْهَئِذَا لَهِ الْإِبَاءُ الْوَلِيُّ وَكُنْتُ الصَّلَاةَ
 عَلَى نَبِيِّنَا وَرَسُولِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ الطَّاهِرِينَ وَبَعْدَ فَقَدْ كُنَّا نَنْظُرُ نَاْمِنَا جَانِكَ عَصَمَكَ بِالسَّبَبِ الَّذِي وَهَبَهُ لَكَ
 مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَحَرَسَكَ مِنْ كِبَرِ أَعْدَائِهِ وَشَقَقْنَا لَكَ الْآنَ مِنْ مُسْتَفْرِ كُنَّا نَنْصَبُ فِي شِمَارِجِ مِنْ بَهْمَاءِ صِرْنَا إِلَيْهِ انْفِاقًا مِنْ عَمَلِ اِبْدَلِ

نسخه

دشمنان

نسخه

باب فیما صاحب الامر

۳۶۶

فیما صاحب الامر

فیما صاحب الامر

ایمانا الله الشارح من الايمان وبوئيك ان يكون هو طنا منه الى صحيح من غير بعيد من الدهر ولا تطاول من الزمان
 وبائك بنا منا بما تجد لنا من حال فنعرف بذلك ما نعلم من الرقة البنا بالاعمال والله موقوفك بذلك برحمته فلكل من
 الله بعبته التي لا شام ان تعال بذلك تبيد نفوس قوم حرث باطلا لا سترها ب المبطلين ببيع لدرها المؤمنين
 وتجرن ذلك المجرمون رابة حركنا من هذه اللويزة حادثة بالحرمة العظيم من رجب منافع مذكيم مستحل للدم المحرم بعد
 يكبد اهل الايمان ويبلغ بذلك غرضه من الظلم لهم والعدوان لا تانا من وراء خطهم بالدعاء الذي لا يحب عن ملك
 الارض والسماء فليطعن بذلك من اولياها القلوب ولتفوقوا باليكفاية منه وان راعاهم بهم الخطوب فالخافيه الجميع
 صنع الله سبحانه تكون حبيد لهم ما اجعلوا المنهي عنه من الذنوب ونحن نعهد اليك ايها الولي المجاهد فينا الظالمين
 وخرج عليه بما هو مستحقه كان امنا من الفينة المضلة ونجها المظلمة المضلة ومن نجل منها ما اعاده الله من يمينه على
 من امر بصلينه فانه يكون خيرا بذلك لا ولاه واخره ولو ان اشبالنا وفهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوقت
 بالعهد حلهم لنا نأخر عنهم الجزيل فليانسا ولنجلت لهم السعادة بمشا هدايتا على حق المعرفه وصيد فيها منهم بنا قما
 بجبنا عنهم الا ما ينصل لنا بما نكرهه ولا نؤثره منهم والله المستعان وهو حسبنا ونعم الوكيل وصلوة على سيدنا
 البشير النبي محمد وآله الطاهرين حاصل مضامين فترات فصاحت سمات ابنت كه ابن مكنوبيت از بند خدا كه مستحفظ حد
 حدود و ثغور شريعت ابوي كسكه حق و دليل ان الهام شد بسم الله الرحمن الرحيم سلام باد بر توابي بند صالح كه ياري كنند حق
 ودعوت كنند بسوي كلمه صدق است پس در خصوص توحيد مكنم بخدايكة معبودي بمنت بحق مكر معبود ما كه معبود يدان اولين
 ماست و از خدا مسئلت ميكنم كه رحمت بفرستد بر پيغمبر و آي و مولا ما كه محمد باشد انجنانكه ختم كنند پيغمبران است و رحمت بفرستد
 بر اهل بيتش كه پال و ياكزه اند و بعد از حمد و ثناء اله و درود حضرت رسالت پناه مكنم كه خدايكم بسبب اسطر كه بتو بخشيد ما
 اولياء خود تو را از مغاصه نگهدارد و از شر و حيله دشمنان محافظت كند مناجات تو را بدويم و الحال در خصوص حاجتي كه خواسته
 بود براي تو شفاعت كرديم و از خدا انرا مسئلت نموديم در خيمه كه براي مادر سر كوه كه در بيانان نامعلوم است بر باشد اندكي بشير
 از اين از بيان يا از نار بكي بسوي ان رفيم و ما را از امانكه دلهابشان از ايمان خالي است با نجا علقاء عموده كبرزانند و نزد يكست اينكه
 از انجا بكان هوار يا اين ايم بي انكه زمان طولي بگذرد بغي ظهور كنيم و خبري از مادر خصوص امر بكي براي ما ناز حادث ميشود
 ميرسد پس بسبب ان خبر مبداء انجيزا كه ما يان اعتماد داريم و ان تقرب يافتن شماست بوي ما بسبب اعمال صالحه و خدايكم بسبب
 رحمت خويش توفيق اين اعمال را بتو كرامت فرمايد پس خدا ترا بچشم خود هرگز نخواهد نگهدارد ان اعمال صالحه را مقابل كن با نقيصه كه تو
 قومي را كه تخم باطل را در صفحه دلهاي خويش كاشته اند براي ترساندن اهل باطل هلال مبرك داند انجنان نقيصه كه مؤمنان بجهه خبر
 ان شاد و كنه كاران بسبب ان اندوهناك ميشوند و نشانه در آمدن ما از اين سسني بغي عيبت بغي در حرم برزد بغي مكه معظمه حادث
 خواهد شد از جنب منافق كه مذمت كرد شده است و حلال دانسته است و بخن خون را كه رنجش حرام است بسبب حيله اش اهل
 انجا و خدايكم باشد ميشود بغي مخفي و پنهان ميباشد و بفرص خود از اين حيله كه ظلم و نعد باشد مؤمنان نخواهد رسيد زيرا كه ما ابشان را
 محافظت ميكنيم با دغايتك از پادشاهان و مبن و اسمان مخفي و پنهان نخواهد ماند پرد لهاء و دستان ما از شر ابشان مطمئن باشد
 و اعتماد بكنند باينكه از شر ابشان محفوظ خواهند شد هر چند كه ابشان را فتنه منافقان خواهند ترسانيد و عاقبت كار بكونه خدا
 بر ابشان پسنديد ميشود ما داميكه ابشان از مغاصه اجتناب ميكنند ابد و ست جهاد كنند با ستمكاران در خصوص ما خدا تو را
 مؤيد گرداند يا نصرت خود انجنانكه دستان كذشته ما را كه اهل صلاح بودند با ان مؤيد گردانيد با تو عهد و پيمان ميكنم در اينكه
 هر كس از برادران ديني ما راه تفوي خدا را در دين پيش كبرد و با تفوي ز حال خود بيرون نمايد هر انجيزا كه بدران ان مستحق است هرايه
 از فتنه كراه كنند و مخنه هاي ان كه نار ب و كراه كنند است در امن ميباشد و هر كه از مؤمنان بخل و ثامت و رزد از بدل و بخشيدن ان
 منها كه خدا با و كرامت فرمود بكناني كه خدا مؤمنان را بدران انها با بشان امر فرموده هرايه بسبب اين بخل ز بانكار جينا و اخوت خواهد
 و اگر شيعيان و ايمان ما و فهم الله بطاعته در وفا نمودن بعهده و پيماني كه از ابشان گرفته شده بگذرد و بجهت شوند هرايه سعادت
 ملاقات ما از ابشان ناخبر نخواهد گشت و هرايه بسبب بدين ما از ر و معرفت درست سعادت با ابشان برودي خواهد رسيد ما را از
 پنهان نموده مكر كردارها از ابشان سر نهيد و خبر انها ميرسد و ما انها را ناخوش مبداريم و از ابشان نهي پسنديم و خداوند كردار كو
 سزاوار طلبيدن اعانت از او و او بر ما كافيت وجه بھر و كبل است و رحمتهاي اله و سلام او بر آي ما كه مرده دهند و ترساننده است
 كه محمد باشد و زبال پاكان ارباب و انحضرت در غر شوال سال چهار صد و دوازدهم هجرت فتنه اين توقيع را بدست بلند بدین پنج نشانه

بَابُ مَعَاصِي الْأَمْرِ

۳۶۸

فصل فی بیان

فصل فی بیان

فصل فی بیان

خصوص آنها وارد گشته و آنها یازده حادثه ها است که بلاهای گذشته و آینده رو خواهد داد اما ندانسته اید که خدا بنوعی از عصاره دم ظاهر
 شدن امام گذشته یعنی امام حسن عسکری علیه السلام برای شما ها چگونه ملجا ها و پناه ها قرار داده که با آنها صبر کنید و نشانه ها یعنی امامان و پیشوا
 تعیین نموده که بسبب ایشان هدایت میبایند هر وقت که نشانه یعنی امامی و پیشوایی از ایشان پنهان شده و رحلت نموده نشانه دیگر
 یعنی امام دیگر ظاهر گشته و هر وقت که ستاره از ایشان غروب کرد ستاره دیگر طلوع نموده یعنی وقتیکه پدرم امام حسن عسکری را پس
 خود بردگان نمود بد که خدا بدین خود را باطل گردانید و توجه خود را از مخلوقات بر بدنه نه چنان است که خیال نموده اید این چنین چیزی هرگز
 واقع نشد تا قیام قیامت و تا آشکار شدن امر خدا در عالمی که منافقان از ناخوش میدارند و هم واقع نخواهد شد یعنی بی امام ماندن
 و نخواهد ماند و امام گذشته یعنی امام حسن عسکری علیه السلام وفات نمود در حالی که بنی کج بود و خلافت بر او ناسف میخوردند و در طریقه
 پدران گرامش طایف النعل بالنعل وفات یافت و وصیت علم و خلف او که که قایم مقام او است در میان ما است و در سر مقام بود
 در شب و مسند او با ما که نزاع میکنند مکر ظالم کنه کار و ازاد رنزد ما ادعا نمایند مکر منکر که کافر است و اگر این نباشد که امر خدا
 مغلوب میشود و سزا و ظاهر و آشکار گردد هر این از حق ما چیزی برای شما ظاهر میباشد که عقلهای شما بسبب ان روشن و شکاف
 شما زایل میگردد و لیکن هر چه خدا خواست واقع شد و هر هر ازاد رنزد خدا مکتوبه هست یعنی هر چیزی که دل و لوح محفوظ نوشته شده
 پس بطریق تقوای الهی را پیش گیرید و بر ما تسلیم شوید و امر را بجا رجوع کنید پس باید هر چه بر ما رجوع شود و هر چه باید از ما ذکر گردد و
 باشکار ساختن چیزی که از شما پنهان و پوشیده مقید میشود و از جانب دست راست میل میکند و کتبت کسب عدول میباشد
 یعنی از خدا عدل و طریقه مستقیم تجاوز میکند و منحرف میشود و بدنه های خود را بطریقه راهی واضح و آشکار است باد و سینه بزرگ
 ما بر گردانید پس من شما بصحت کردم و خدا بنوعی باره من و شما شاهد است و اگر صلاح شما را میخواستم و بر شما رحم میکردم و از
 هلاکت شما نمی ترسیدم هر این کفایت صلاح شما را در کنار گذاشته مشغول میشدم به نزاع کردن با شما که اقول و بی خبر حقیقا
 کار و کمراه و در کمراه ظهور کنند و با خدای خود مخالفت نمایند و ادعا کنند است امری که بر سران سراوار نیست و انکار کنند حق
 کبر که خدا اطاعت او را بر خلافت واجب گردانند و ستمکار و غضب کنند است و در ملت بشود رسول خدام و مراد است
 شدن بنویران بشود و جاهلان و نادانان بعد از این جزای عملهای خود را خواهند دید و کافران بعد از این خواهند دانست که عا
 دارد پنا برای کسبت خدا بنوعی ما و شما را بسبب حق خویش از همه مملکه ها و بدنه ها و ائات و عاهاث نگه دارد زیرا که محافظت نمودن
 از اینها در دست او است و اوست قادر و توانا بر هر چیزی که میخواهد و اوست صاحب نکهتار ماها و شماها و سلام و رحمت خدا و برکتها
 و بر همه اوصیا و اولیاء و مؤمنان باد و خدا بنوعی رحمت و سلام بفرستد بر محمد که پیغمبر او است و بر آل او شیخ طوسی در کتاب
 التنبیه از جماعه از نفع کبریه از احمد بن علی رازی و از حسین بن محمد قسری و از محمد بن علی بن زین العابدین علی بن محمد بن عبید
 بنشایور و از علی بن ابرهیم رازی روایت نموده او گفته که در مدینه اسلام یعنی بغداد شیخ موثق ابی عمر عامر و رحمه الله بن جریر
 گفت ابی غانم و جماعه از مشیخ با هم تباحث و گفتگو نمودند تا آخر خبر چنانکه گذشت نقل نموده مؤلف گوید که مراد آنحضرت از شما
 و اقول و بی خبر و جفا کار جعفر کذاب است و احتمال میرود که مراد از آن خلیفه از زمان باشد در کتاب احتجاج از محمد بن یعقوب کلینی و
 اسحق بن یعقوب روایت نموده او گفته که از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه خواهرش نمودم که برساند بخدمت آنحضرت برای من مکتوب
 را که در آن پان مسائل که بر من مشکل شده بود پرسید بودم پس در جواب آن توفیقی بخط مبارک آقای ما صاحب الزمان علیه السلام
 میخ در آمد اما ما سئلت عنه از شد الله و ثبتک من امر التکریر و من اهل بیتنا و بنی عمنا فاعلم انه البس بین الله
 عز وجل و بین احدی مراه من انکره قلبی من و سبیل سبیل ابن نوح و اما سبیل عجمی جعفر و ولید سبیل اخوه
 یوسف و اما الفطاع قسری حرام و لا باس بالثلاب و اما اموالکم فاقبلوها الا لظهور و من شاء فلیصل
 و من شاء فلیقطع فانا انما الله خبر میا انا که و اما ظهور الفریح فایته الى الله و کذب الوقا تون و اما قول من
 زعم ان الحسن علیه السلام له یقتل فکفر و تکذیب و ضلال و اما الحوائی الوافیه فارجوها فیها الى رؤای
 حدیثنا فانهم مجتبی علیکم و اما محضر الله علیهم و اما محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه و عن ابیه من قبل
 فایته یقتی و کنا به کنا به و اما محمد بن علی بن مهزیار الا هواری فبصلی الله قلبه و یزید عن شکر و اما ما و
 وصلنا به قبل قبول الا لما طاب و ظهر و من المفسد حرام و اما محمد بن ساذان بن نعیم فایته رسل من شیعنا
 اهل البیت و اما ابو الخطاب محمد بن ابی نسیب الا جلیج فایته ملعون و اصحابه ملعونون فلا تجالین اهل مقالیهم
 فایته بری منم و ابایه علیهم السلام منهم و اما المستلین باموالنا من استمل سنا منما

باب فیما صاحب الاموال

۳۶۹

تفصیل

مستحب

فَاَكْلُهُ فَاَيُّهَا كُلُّ الْبَرِّانِ وَامَّا الْحُمْرُ فَتَدَايِجُ لِسَبْعِنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ اِلَى وَقْتٍ ظَهَرُوا مِنْهُ لَطِيبٌ وَلَا دَنَاءٌ وَلَا تَحَبُّثٌ
 وَامَّا نَدَامَةٌ فَوَيْلٌ لِمَنْ شَكَوْا فِي دِينِ اللَّهِ عَلَى مَا وَصَلُوا نَابَهُ فَقَدْ اَكَلْنَا مِنْ اَسْتِفْثَالٍ وَلَا حَاجَةَ لَنَا اِلَى صَلَوةِ السَّائِكِينَ وَامَّا حِلَّةُ
 مَا وَقَعَ مِنَ الْغَنَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلْ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ
 مِنَ آبَائِي الْأَوَّلِينَ وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لَطَائِفَةٌ وَمَا فِيهِ وَإِنِّي أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَائِفِ فِي عُنُقِهِ وَامَّا وَجْهُ
 الْأَنْفِغَاعِ فِي عُنُقِهِ فَكَأَلَا يَنْفِغُ النَّفْسَ إِذَا غَبَّتْهَا مِنَ الْأَبْنَارِ السَّحَابِ وَإِنِّي لَا مَانَ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَأَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ
 لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَاعْلَمُوا أَبْوَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَنْبَغِيكُمْ وَلَا تَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كَفَيْكُمْ وَاكْزُوا الدُّعَاءَ بِتَجْهِيلِ الْفَرْجِ فَإِنَّ
 ذَلِكَ فَرْجُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اسْحَقُ بْنُ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ ابْنِ الْهَدْيِ حَاصِلُ مَضَامِينِ فَرَاتٍ بِلَاغَتِ الْبَابِ ابْنَتُ كَهْدَاؤِ
 كَرْدَكَ وَتَوَارِبُ رَأْسِ هِدَايَتِكَ وَدِرَانِ ثَابِتِ قَدَمِ كَرْدَانِ اِنْجِدْ فِي رَحْصِ اِنَّا نَكْرُكَ اَزْ اَهْلِيَّتِ مَا وَعْجُوزَادَكَ مِنْ مَرَاكِنِ كَرْدِ
 اِنْدِ بِرَسِيدِ بَرِيدَانِكَ دَرْمَانِ خُدا بِزُجَلِ وَاحِدِ قَرَابِ وَخَوِثِ بَنِي هَرَكِي كِي مَرَاكِنِ نَمَادِ اَزْ مِنْ بَنِي وَطَرِيقِ اسْ طَرِيقِ سِرِ
 نُوْحِ اسْتِ وَامَّا طَرِيقِ وَشَبُوهِ عَمَّ حُفَرِ وَبِرْشِ دَر بَارِ مِنْ بَرِ نَمَانِ طَرِيقِ بَرَادِرَانِ بُوَسْفَسْتِ وَامَّا اَفْطَاعِ حُوزِ دَنْشِ حَرَامِ اسْتِ
 وَبَالِ بَنِي دَر خُورْدَنِ شِلْمَانِ وَامَّا اَمْوَالِ شِمَا كِي بَمَا مِدْ هِدِ مَا نَدِ خُشِرِ وَزَكُوْهِ وَخِرَانِ بَرِ مَا قَبُولِ مِمَّنْ كِي مَكْرِبَرِي اِيْنَكِي شِمَا اَزْ
 الْاَبْنِ حَرَامِ شُوِيْدِ بِرِ هَرَكِي خُوَاهِدَانِ مَالِ زَا بَمَا بِرَسَانِ اِنْجِدْ كِي خُدا بِمَا بِرَسَانِ اِنْجِدْ كِي خُدا بِمَا بِرَسَانِ اِنْجِدْ كِي خُدا بِمَا بِرَسَانِ اِنْجِدْ
 ظَهْرُ فَرْجِ بَا خُدا اسْتِ بِنِي وَتِ كُنْدَكَ بَرِي اِيْنِ دَر وَغُكُوْا بَنِي وَامَّا قَوْلِ كَسَا بَنِي كِي كَانِ مَوْدِهْ اِيْنِ كِي اِمَامِ حُسَيْنِ شَهِيْدِ نَشِ
 بِرِ كَفَرِ وَتَكْذِيبِ وَكِرَاهِيَّتِ وَامَّا قَضَا بَانِي كِي بِمَرَا فَعْدِ دَحْلَكِي حَاجِ اسْتِ بِرِ دَر خُصُوصِ اِنْفَا بَرَا وَاِيْنِ اَحَادِيْثِ مَا رُجُوْعِ كِنْدِ زِيَارَتِ اَبْنِ
 حُجَّتِ مَنْدِ بِرِ شِمَا وَ مِنْ حُجَّتِ خُدا بِرِ اِيْنِ اَبْنِ اَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ خُدا اَزْ وَی وَاَزْ دِرْشِ كِي بِشَرِ كُنْدِشِ خُشُودِ بَاشِدِ بِرِ اَوْفَقِ اسْتِ
 مَكْتُوبِ دِي مَكْتُوبِ مَنَسْتِ وَامَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِنِ مَهْرَبَارِ اِهْوَا زِي بِرِ خُدا بِنِمْ قَلْبِ اَوْ زَا بَعْدِ اَزْ بِنِ اَصْلَاحِ خُوَاهِدِ كَرْدِ وَشُكْهَاءِ اَوْ زَا زَانِلِ
 خُوَاهِدِ مَوْدِ وَ اِيْنَالِي كِي بِمَا فَرَسْتَادِهْ مَا قَبُولِ مِمَّنْ كِي مَكْرِبَرِي رَا كِي بَالِ وَ يَا كِرِهْ اسْتِ وَ اِيْنِ مَالِ ثَمَنِ كُنْزِ مَغْنَمِ اسْتِ وَ اِيْنِ حَرَامِ اسْتِ وَ اَمَّا
 مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بِنِ نَعِيْمِ بِرِ اَوْ مَرْدِ بَنِي اَزْ شَبْعَةَ مَا اَهْلِيَّتِ وَ اَمَّا اَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ اِيْبِ رَنْبِ اَبْدِ بِرِ اَوْ اَصْحَابِشِ مَلْعُونِدِ بِرِ اِيْنَالِي
 بَاعْتِمَادِ اَبْنِ مَعْفَلِدِ مَجَالِثِ مَكْنِ رِيْرَا كِي مِنْ وَ يَدِرَانِمْ عَلَيَّ اِيْنِ اَزْ اَبْنِ اَبْنِ بَرَارِمْ وَ اَمَّا اَمْوَالِ مَا دَا مَكْرِبَرِي بِرِ هَرَكِي اَزْ اَبْنِ اَبْنِ
 اَزْ مَالِ مَا اَحْلَالِ بَدَارَنْدِ وَ مَجُورَنْدِ هَرَا بِنِ بِنِ اَبْنِ كِي اَتَشِ حُوزِ وَ اَمَّا حُمْرِ بِرِ اِيْنِ شَبْعَانِ مَا مَبَاحِ اسْتِ وَ اِيْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَوْ قَتِ
 ظَهْرُ اَمْرِ مَا اَحْلَالِ شَدِ نَا اِيْنَكِي وَ لَادِ اَبْنِ اَبْنِ بَا كِرِهْ كَرْدِ وَ اَوْلَادِ شَبْعَةَ نَشُونْدِ وَ اَمَّا اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ
 اَزْ مَرَسَادِ اَبْنِ
 عِلَّتِ وَ سَبَبِ غَيْبِ مَا بِرِ اَزْ بِنِ كِي چَرِهَاءِ مَبْرَسِيْدِ زِيْرَا كِي خُدا بِنِمْ مَبْرُ مَا يَدِ كِي اِيْنَالِي اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ
 كِي اَكْرَا اِنْفَا اَبْنِ
 كِي اَزْ اَهْلِ طَبْعَانِ بُوْدِ دَر كَرْدَنِ اَوْ اَفْعِ شَدِ وَ مِنْ خُورِجِ مِمَّنْ كِي دَر حَالِ اَبْنِ كِي مَرَا حِدِ بَرَا اَزْ سَمَكَرَانِ بَعْنِ دَر كَرْدَنِ مِنْ بَنِي وَ اَمَّا
 طَرِيقِ مَشْفَعِ شَدِ اَزْ مِنْ دَر اَبْنِ غَيْبِ بِرِ مَا نَدِ مَشْفَعِ شَدِ بَا قَاتِبِ دَر وَ قَبْلِكِي اَبْرُ وِيْ اَزْ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ اَبْنِ
 اِمَانِ زَمِيْنِ چِيْنَا كِي سَنَارَكَ اَمَانِ اَهْلِ اَسْمَانِ بِرِ بِنِيْدِ دَر سُوْالِ رَا اَزْ بَارِهْ چَرِهَاءِ كِي بِنَمَا صُرُورِ بَنِي وَ بَكَرِهَاءِ اَسْمَانِ
 وَ خُودِ اَبْنِ مَشْفَعِ مَبْنِ اَزْ بِنِ دَر دَانِشِنِ بَارِهْ چَرِهَاءِ كِي اَزْ دَانِشِنِ اِنْفَا مَعَا فِ شَدِ اَبْدِ دَعَارِ اَدْرِ خُصُوصِ تَجْهِيلِ فَرْجِ بِنِ اَبْنِ اَبْنِ
 زِيْرَا كِي فَرْجِ شِمَا دَر اَبْنِ
 اَزْ جَمَاعَةِ اَزْ اَبْنِ
 صَدُوقِ دَر كِتَابِ اَحْبَابِ اَزْ اَبْنِ
 اَللّهُ رَحِمَهُ دَر خُصُوصِ جَوَابِ مَسْأَلَةِ كِي بِخُدا صَاحِبِ الزَّمَانِ فَرَسْتَادِهْ بُوْدِمْ بِرِ رَسِيْدِ اَبْنِ فَرَاتِ بُوْدِ اَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ
 مِنْ الصَّلَاةِ عِنْدَ مَلُوحِ الشَّمْسِ وَعِنْدَ غُرُوبِهَا فَلَا تَنْ كَانْ كَمَا يَقُولُونَ أَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ مِنْ بَيْنِ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَ تَغْرُبُ بَيْنَ
 قَرْنَيْ شَيْطَانٍ قَمَا ارْغَمَ أَنْفُ شَيْطَانٍ يَشِيْ مِثْلَ الصَّلَاةِ فَصَلَّاهَا وَ ارْغَمَ أَنْفُ شَيْطَانٍ وَ اَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْوَقْتِ
 لَنَا نَاجِيْنَا وَ مَا يَجْعَلُ لَنَا ثَمْرَ تَحْنُاجِ اِلَيْهِ صَاحِبُهُ فَكُلُّ مَا لَمْ يَسْلَمْ فَصَاحِبُهُ فِيهِ بِالْخِيَارِ وَ كُلُّ مَا سَلَّمَ فَلَا خِيَارَ لِصَاحِبِهِ
 نَاجِ اَوْلَى بِحُجَّتِ اَنْفَرِ اِلَيْهِ اَوْ اِسْتَحْيَ عَنْهُ وَ اَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مَنْ تَسْتَعِيْلُ فِيهِ مِنْ أَمْوَالِنَا اَوْ نَصْرَتِ بِنِي نَصْرَتِ
 اِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ اَمْرِنَا فَتَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مَلْعُونٌ وَ مَنْ حَضَمَهُ اَوْ بَرَّمَ اِلَيْهِمْ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ الْمُسْتَعِيْلُ مِنْ غَيْرِنِي مَا حَرَّمَ اَللّهُ
 عَنْ عَلِيٍّ لِيَا بَنِي وَلِيَا بَنِي كُلِّ بَنِي حُجَابٍ مَنْ تَكَلَّمَ اَنْ يَكُنْ فِي جِلْدِهِ الظَّالِمِينَ لَنَا وَ كَانَتْ لَعْنَةُ اَللّهِ عَلَيْهِ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ اَلَا

مستحب



باب فیما صاحب الامر

۳۷۱

است خواه مال امام و خواه غیران اخضا ص ندارد بیکس که مال امام را حلال میدانند پس بنا بر این امر محبت را برد بکران چه فضیلت و زیادت
 میباشد پس سوگند یاد میکنم با خدا بیکه محمد را راستی بر بشارت نبوی خلافت فرستاده هر انبیا بعد از ان بان توقع دوباره نگاه کردم تا
 دیدم که توقع کرد بد بهمان هیچ شد که در دل من بود **بسم الله الرحمن الرحیم** لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ الْمَعْلُومَةِ
 مِنْ مَالِنَا دَرَاهِمًا بَعِثْنَا خَدَّائِمْ وَ هَمَّ مَلِكُهُ وَ خَلَّاهُ بِنِ بَرَكَةِ يَادِ كَرَامٍ مَالٍ مَالٍ بَدْرُهُمْ بَوَاجِهُ حَرَامٍ بِجُورٍ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدٌ بْنُ مُحَمَّدٍ خَزَاعِي رَضِيَ
 عَنْهُ كَفَرَهُ كِه ابوعلى بن الحسين است این توقع را در آورد بمانشان داد حتی بان نگاه کردم و انرا خواندم در کتاب احتیاج از ابی الحسن است
 مثل این را نقل نموده در کتاب کمال الدین از مظفر علوی و از ابن عیثیه و جدر بن محمد ایشان از عباسیه و از آدم بن محمد بلخی و از علی بن
 و ابرهیم بن محمد زیجک ایشان از علی بن غاصم کوفه روایت کرده او گفته که در میان توقعات صاحب الزمان و این فخره در آمد ملعون
 ملعون من ستمانی فی محفل من الناس یعنی ملعونست ملعونست کسیکه نام مراد در مجلس مردم میرسد در کتاب مذکور از محمد بن ابرهیم بن
 اسحق روایت کرده او گفته که از ابوعلى محمد بن همام شنیدم میگفت که توقعی بیرون آمد بخطی که من انرا می شناسم من ستمانی فی جمع مرا لئلا
 بایستی فعلیه لعنة الله یعنی هر که اسم مراد در جمع و مجلس خلافت ببرد لعنت خدا بر او باد بعد از ان گفته که بخد مت انحضرت نوشتیم که ظهور
 فرج که خواهد شد پس توقع جواب چنین در آمد کتب الوقایع یعنی وقت قرار دهند کان دروغ گفته در کتاب مذکور از پدر من و از
 ولید در زیجک ایشان از حمزه از محمد بن صالح همدانی روایت کرده او گفته که بخد مت صاحب الزمان نوشتیم که اهل و عیال بر من ازار
 و اذیت میکنند و بر من سرزنش میکنند با حدیثی که از پدر زانت روایت شد که ایشان فرموده اند **قَوَّامُنَا وَ حُدَّامُنَا شِرَارُ خَلْقِ**
اللَّهِ یعنی و کلام و خدمه ما بدترین خلق خدا اند انحضرت در جواب نوشت **وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ**
وَبَيْنَ الْفَرِيقِ الْيَمْنِ بَارَكْنَا فِيهَا فَرْقَهُ ظَاهِرَهُ وَ بَيْنَ وَ اللَّهِ الْفَرِيقِ الْيَمْنِ بَارَكْنَا فِيهَا وَ أَنْتُمْ الْفَرِيقُ الظَّاهِرُ یعنی جز با
 شما را با نخواهد آمد اید قول خدای عزوجل را که گردانیدیم در میان خلافت و میان قریه هائی که انها را مبارک نموده ایم باره قریه هائی
 اشکار و واسطه قرار دادیم بخدا سوگند یاد میکنم هر انبیا ما هم انقریه ها که خدا با انها برکت داده شما بید انقریه هائی اشکار کرده و
 ما و خلافت واسطه اید عبدالله بن جعفر گفته که علی بن محمد کلبی از محمد بن صالح و از صاحب الزمان و ابجدیث را بمن خبر داد در کتاب
 مذکور از ابن ولید و از سعد و از علان و از محمد بن جبرئیل و از ابرهیم پسران فرج ایشان از محمد بن ابرهیم بن مهران روایت کرده او گفته
 که بکران وارد شدم در خانه کثک داشتم در اینک با امام حسن عسکری و اخلف بافی ماند بانه و در این باب تقصیر و جستجو میکردم تاگاه
 توقعی بمن رسید بدین هیچ **قُلْ لِلَّهِ يَارِ قَدْ مَنَّا مَا حَكَمْتُمْ مِنْ مَوَالِنَا بِنَايَةِكُمْ فَقُلْ لَكُمْ أَمَّا سَمِعْتُمْ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ يَا أَيُّهَا**
الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ هَلْ إِلَّا بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لَكُمْ مَعَايِلَ يَأْوُزُونَ إِلَيْهَا وَاعْلَمُوا بِمَهْدُونَ إِلَيْهَا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمُنَافِقُ صَلَوَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ كُلَّمَا
عَلِمَ بِدَا عِلْمٍ وَ إِذَا أَقْبَلَ بِحِمٍّ مَلَأَ بَصْنَهُ اللَّهُ إِلَهَهُ ظَنَّمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ قَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْفِهِ كَلَّا مَا كَانَ ذَلِكَ وَ
لَا يَكُونُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَظْهَرُ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ یا محمد بن ابرهیم لا بد خلك الشك فيما قد كنت له فإنا الله لا
 بخل الارض من حجة البشر قال لك أبول قبل و قايه احضر الساعة من غير هذه الدناير الی عنده فلما ابطأ ذلك عليه
 و خاف التبني على نفسه ألوحا قال لك عترها على نفسك و أخرج اليك كيسا كبيرا و عنده بالحفرة ثلثة اكياس و
 صر فيها دناير مختلفة النفد فبترتها و ختم التبني عليها بجامه و قال لك اخيم مع خاتمي فان اعيش فانا احي
 بها و ان اميت فانتو الله في نفسك أو لا تسم في فخلصني و كن عند ظني بلي اخرج رحمك الله الدناير الی استفضلنا
 من بين النفدين من حسانا و هي بضعة عشر دينارا و اسر د من قبلك فان الزمان اصعب ما كان و حببنا الله
 و نعم الوكيل یعنی بگو محمد بن ابرهیم بن مهران که ما فهمیدیم انچیز را که نقل کرده ارد و ستان ما که در مملکت شما اند بگو
 ایشان ایا نشنیده اید قول خدا عزوجل را که مبر ما بدای انانکه ایمان آوردند ادا اطاعت کنند بخدا و رسول او و بصاحبان امر که
 از شما اند و هیچ امر و حکم نیست مگر در خصوص چیزها بیکه نار و ز قیامت شد نیست ایا ندانسته اید که خدا بنم از عهد آدم تا
 ظهور امامت امام که نشسته یعنی امام حسن عسکری و برای خلافت و پناه قرار داده که با ایشان پناه میرند و نشانه این چنین فرمود
 که بسبب انها هدايت میباشد هر وقت که نشانه از ان نشانه ها پنهان شد نشانه دیگر اشکار گردد و هر وقت که ستاره از ایشان
 غروب کرد ستاره دیگر طلوع نمود پس و بیکه خدای عزوجل امام حسن عسکری و ابوی خود بردگان نمود بد که خداوند کرد
 واسطه را در میان خود و مخلوقاتش قطع نمود نه چنین است که کان نموده اید چنین چیز هرگز نشد و نخواهد شد تا و بیکه قیامت بر پا
 شود و امر خدا اشکار گردد در خانه منافقان و کافران انرا ناخوش میدارند ای محمد ابرهیم شك مكن در خصوص امر بیکه برای ان آمد

بغی در وجود خلف امام حسن عسکری ۴ شل مکن که خدا بنم روی زمین را از حجت خالی نمیکند از ابا پدرت در وفاتش بتو گفت که ای
حاضر کن که را که این اشرفیها را که در نزد منست بسجده چون بجا آوردن این امر هر یکسید و از وفاتش ترسید بتو گفت که اینها را تو
وزن کن انگاه کبستر بزرگی بیرون آورد و بوداد و سه کبسه و یک هپان هم در نزد تو بود و در آن ها اشرفیهای مختلف بود پس توانی
را وزن نموده و پدرت بامهر خویش از کبسترها را مهر کرد و بتو گفت که تو هم مهر خود را به پهلوی مهر من زن اگر زنند ما ندیم خود بانها را
هستم و اگر بمهر پس اولاد در حق خود بعد از آن در حق من طریقی نتواند خدا را از پیش کبر و مرا از انها خلاص کن بغی انهارا با امام برسان
و کردن مرا از بند انهارا کن و چنان که بجهان بخت بتو کان نموده ام بعد از آن انحضرت بجهت خطاب نموده میفرماید که خدا بتو عت کفر
از اشرفیها را که از دو نفد سوا کرده که از ده بیشتر و از بیست کمتر است از حساب ما بیرون کن و با ناکه در نزد تو اندر د و دستم بکاف
ذیرا که روزگار سر کن و بکجدار تراست بغی نکهداشتن آن رسانیدنش بمن در این روزگار بد رفتار دشوار تر است و خدا بنم بکاف
است و چه خوب بکل در کتاب کمال الدین مذکور ساخته که حسین بن اسمعیل کند گفته که جعفر بن همدان عریضه بخدمت صاحب الامر
در خصوص باره منابل نوشت جواب را مدام غائل اینست که زن را بجماله عقد را آوردم و با و شرط نمودم که از او بچه نخواهم و
خود او را در خانام نشانم چون مدتی از این گذشت کتبی بمن گفت که من ایستن شد ام گفتم که این چگونه است و بعد از آنم که از تو بچه خوا
نموده ام بغی شک دارم در اینکه بچه از من باشد بعد از آن از نزد کتبی مدتی غایب شدم بعد از آن بر کتبی ناگاه دیدم پسر را زانده بر
از آن پسر را انکار کردم و از کتبی نفقه و مسکن را نبریدم و مرزعه دارم از این پیش از آنکه این زن را عقد کنم هم داخل و صایای خود و هم
بر سایر اولاد و وقف نموده بودم بشرطی که کم و زیاد کردن آن در مدت عمر یا من باشد و حالا این زن این پسر را زانده و او را در
وقف مذکور شریک نکرده ام لیکن وصیت نمودم که اگر مرا مرگ در یابد بان پسر ما دامیکه صغیر است نفقه و کسوه داده شود و قتی
که بزرگ گردد بکارد و بیست اشرفی با و داده شود بعد از دادن این مبلغ برای او و برای اولاد او در آن مرزعه موقوفه باشد پس خدا
تو را عزیز گرداند رای تو در خصوص این عمل که کرده ام و در باره این پسر چیست تا بان عمل نمایم و برای من در خصوص صحت و غایب
و خبر دینا و آخرت دعا کن جواب اما الرجل الذی استحل بالجاریه و شرط علیها ان لا یطلب ولدها فبیحان من لا شریک
له فی قدره شرط علی الجاریه شرط علی الله عز و جل هذا ما لا یؤمن ان یكون صحیحاً و حبث عرفت فی هذا الشک و
لینعرف الوقت الذی آتاهایه قلبی ذلک یوجب لی آء فی ولده و اما اعطاء لی انی دینار و آخر اجبه من الوقت
فالمال مال له فقل فی ما اراد بغی مردی که جاریه را بجماله عقد را آورده و با وی شرط نموده که بچه اش را نخواهد بغی بچه او نباشد
پس پال و پاکیزه میدانم از جرکها از خدا را که قدرتش شریک ندارد این چنین شرط را با زن نمودن در حقیقت با خدا شرط کردن است
و این شرط امریست که اطمینان نیست در اینکه ان صحیح و واقع شود اگر در بودن بچه از او شک کند و انوقت راهم که مازن
مقاربت نموده نمیداند هر انچه این شک باعث ان نمیشود که مرد از بچه اش تبری کند و اقامه دادن دو بیست اشرفی و بیرون کردن آن
از وقتت جایز است زیرا که مال مال اوست هر نوع تصرف که میخواهد در آن میکند ابو الحسن گفته که پیش از تولد بچه حساب
کرده شد موافق از حساب بچه مؤلف کرد بد بعد از آن گفته که در نسخه ابی الحسن همدان این فقره را یافتیم انانی ابقا الله کتاب
الذی افندنه بغی هذا ثورا عمر کرامت فرماید مکتوبی که فرستاد بودی بمن رسید و این توقع را حسن بن علی بن ابرهیم از ما
نقل نموده مؤلف گوید که قول شیخ صدوق که ابو الحسن ناخرش اشاره است بطریق اجمال بتوقعات دیگر در کتاب مذکور
ابو محمد حسن بن احمد مکتب روایت نموده او گفته که ابو علی بن همام این دعا را بمن خبر داد و گفت که شیخ قدس الله روحه این دعا را
املا و تقریر نموده و امر فرموده که این دعا را بخواند و ان دعا بیست در خصوص قائم ۴ اللهم عرّفنی نفسك فانک ان لم
تعرفنی نفسك لم اعرف رسولک اللهم عرّفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجّک اللهم عرّفنی
حجّک فانک ان لم تعرفنی حجّک صلّک عن دینی اللهم لا تمّن منیة جاهلیة ولا ترغ قلبی بعدا ذ هدیتنی اللهم
فکا هدیتنی یولایة من فرحت طاعته علی من ولاه امرک بعد رسولک صلواتک علیه و الیه حی و البیت من ولاه
امرک امیر المؤمنین و الحسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی علیا و الحسن و الحجة القائم المهدي صلواتک
علیهم اجمعین اللهم قیلنی علی دینک و استعملنی بطاعتک و لی فی لیلی لولی امرک و علانیة فیما امتحنت به ملکک
و قیلنی علی طاعته ولی امرک الذی سترت عن خلیفک قیادیک غاب عن برّیک و امیرک بتطوأت العالم بمر معلّم
بالوقت الذی فیه صلاح امیریک فی الاذن له باظهار امره و کشف بیره و عیسی علیه السلام لا احب و تعجیل ما اخرت
ولا تأخیر ما عجّلت و لا اکتف عما سترت و لا اکتف عما اکتف و لا اقول لیر و کف و ما بال ولی امر الله

تو بچه مرا

دعا

ادوات

باب فيما صاحب الامر

٣٧٣

لا يظهر وقد امتلأ بالارض من الجور والفساد فكلما الباك اللهم اني استسلك ان يرزني ولي امرنا ظاهرا نافعنا لا امرنا
مع علي بن ابي طالب السلطان والقدرة والبرهان والحجة والمشيئة والارادة والحول والقوة فافعل ذلك لي وجميع المؤمنين
حتى تنظر الي وليلك ظاهر المقاتلة واضح الدلالة خاديا من الضلالة سابقا من الجهالة ابرز بارز مشاهدا وثبت قواعد
واجعلنا ممن نقر بنبينا وبروينا واثبتنا بحديثه وتوفنا على ميله واخرنا في رزقه اللهم من شئت جميع ما خلقت وبرأت و
انشأت وصوتت واخفطه من بين يديه ومن خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته يحفظك الله لا يضيع من
حفظه به فاحفظه فيه رسولك ووصيه رسولك اللهم ومدي عمير وزدي اجله واعنه على ما اولينه واستر عبه
وزدي في كرامتك له فانه الهادي المهدي الظاهر البقي والبركي الرضي المرتضى الصابر المجتهد الشكور اللهم ولا تسلبنا
البقي لطول الامد في غيبته وانقطاع خبره عنا ولا تنسنا ذكره وانتظاره والايمان به وقوة البقين في ظهوره
والدعاء له والصلوة عليه حتى لا ينقطع طول غيبته من ظهوره وقبائه ويكون بيننا في ذلك كبقيننا في قيام رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم وما جاء به من وحيك وتبريك قوتلونا على الايمان به حتى تنسلك بنا على يد من هاج
الهدى والحجة العظمى والطريقة الوسطى وقوتنا على طاعته وثبتنا على مشايخته واجعلنا في حوز به واعوانه وانصاره
والراعيين بفعله ولا تسلبنا ذلك في حوزنا ولا عند وفائنا حتى نؤثنا على ذلك غير شاكين ولا ناكثين ولا
مرايين ولا مكذبين اللهم عجل فرجه وآدبه بالنصر وانصرنا صريه واخذل غايله ودمدم على من نصب له و
كذب به واظهر به الحق وامن به الجور واستنقذ به عبادك المؤمنين من الدل وانس به البلاد واقئل به جباريه
الكفرة واقصم به رؤس الضلالة ودل به التجاردين والكافرين وابر به المنافقين والتاكيين وجميع الخالفين و
المخدئين في مشارق الارض ومغاربها وبحرها وبرها وسهلها وجبلها حتى لا تدع منهم ديارا ولا بقية لهم اثارا
وتظهر منهم بلادك واشف منهم صدور عبادك وجدد به ما امتحنا من دينك واصح به ما بدل من حيك وغير به ما
غير من سننك حتى يعود دينك به وعلى يد غياحه لا يوح فيه ولا يدعه معه حتى تطفى بعد له نيران الكافر
فانه عبدك الذي استخلصه لنفسك وارفضه لضره دينك واصطفه بفعلك وعصمته من الذنوب وبرائه
من العيوب واطلعه على الغيوب وانعت عليه وطهرته من الدنس اللهم فصل عليه وعلى
ابائهم الاثمة الظاهرين وعلى شيعتهم المشيحين وبلغهم من الماهيم افضل ما ياملون واجعل ذلك منا خالصا من
كل شئ وشبهه ورياء وسمعه حتى لا يزد به غيرك ولا نطلب به الا وجهك اللهم انا نشكركم فقد نبينا و
غيبته ولينا وشدة الزمان علينا وقوع الفتن بنا وتظاهر الاعداء وكثرة عدونا اللهم فافرج ذلك عن
منك ترحمة وبصير منك نصير واما بعد في ظهوره اله الحق ربنا العالمين اللهم انا نشكرك ان تاذن لولي في اظهار عد
وجبايدك وتقل اعدائك في بلادك حتى لا تدع للجور دغامة الا قصمها ولا لبنة الا ابقنها ولا قوة الا اوهنها
ولا دغما الا هددته ولا سدا الا فلكته ولا سلاحا الا اكلته ولا راية الا نكسها ولا شجاعا الا قتلته ولا حبا الا خذلته
ازيمهم بارت محرمك الدائم واضربهم بسيفك الفالاح وبياضك الذي لا يرد عن القوم المجريين وعذب اعدائك واعدا
دينك واعدا رسولك بيدك وابدع عبادك المؤمنين اللهم اكف وليك ومجتلبي ارضيت هول عدوه وكذ من
كاده وامكر بمن مكره واجعل دائرة السوء على من اراد به سوء واقطع عنه مائة مائة وارعب به قلوبهم ودلزل له
اندامهم وخذلهم جهرة وبغية وسدد عليهم عقابك واخرهم في عبادك والعلم في بلادك واسكنهم اسفل نارك
واطربهم اسفل نارك واصليهم نور موانهم نارا واصليهم حر نارك فانهم اصاعوا الصلوة واتبوا الشهود
واذلوا عبادك اللهم واخي بوليك القران وارنا نوره سرمد الاظلمة فيه واخي بالقلوب المبنة واشف به الصدور
الوجرة واجمع به الهوام المختلفة على الحق وافهم به الحدود المعطلة والاحكام المهملة حتى لا يبقى الا حق ظهر واجعلنا بارت
من اعوانه ومن يقول بسلطانية والمؤمنين لا ميره والراعيين بفعله والمسلمين لا حكمه ومن لا حاجته الى النقي من
خليفك انت بارت الذي تكيف السوء ويحب المضطر اذ غاله وتبني من الكرب العظيم فاكشف ضر وليك واجعله
خليفك في ارضيت كما ضمنك له اللهم ولا تجعلنا من خصماء آل محمد ولا تجعلنا من اعداء آل محمد ولا تجعلنا من اهل
الحق والحق على آل محمد فاني اعود بك من ذلك فاعيدني واستجبر بك فاجزني اللهم صل على محمد وآل محمد واجعلني منهم فائزا
عندك في الدنيا والاخرة من المقيمين خلاصة مضامين فقرات بلاغات ابائهم خدامهم كبريا خدامنا خدامنا

نوفع حيا
رؤس حيا
السلوة

نوفع حيا
رؤس حيا
مبارك

(بَابُ قِيَمَاتِ صَاحِبِ الْأَمْرِ)

۳۲۴

فی الجہنم
نار

که اگر خود تو را بمن شناسانے هر این پیغمبر را نخواهم شناخت بار خدا یا پیغمبر را بمن شناسان ریزا که اگر پیغمبر را بمن شناسانے حجت را بمن شناسانیم
پروردگار را حجت را بمن شناسان ریزا که اگر حجت را بمن شناسانے هر این پیغمبر را از دینم مکرمه میباشم پروردگار ما را مانند مردان اباام جاهل نیست
و دل مرا بقدر آن که هدایت کرده از حق دور مگردان پروردگار را چنانکه مرا رهنمائی کرده بولا پت و دوستی صانعان امر تو بعد از پیغمبر
که اطاعت ایشان را واجب گردانیده حتی دوست داشته صانعان امر ترا که عبارت باشند از امیر المؤمنین و حسن و حسین و علی بن حسین
و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم علیهم السلام هم چنین پروردگار ما را در دین خود ثابت قدم گردان و در
اطاعت خود بکایرود لمر را برای ولی امر خود نرم گردان و مرا معاف بدار و عافیت ده از بلاهای که مخلوقات خود را با آنها امتحان نموده
و ثابت قدم گردان در اطاعت ولی خود انجانیکه او را از مخلوقات پوشیده و پنهان نموده پس آنحضرت باذن تو از مخلوقات غایب و پنهان
شد و امر تو در این خصوص ظهورش انتظار کشیده میشود و تویی بے آنکه اموخته شوی و انا بوقتی که در انوقت صلاحیت اذن دادن تو
با آنحضرت در خصوص امریکه بناچار انداخته و دوست ندارم ناچار امریکه در خصوص آن تعجیل نموده و کشف نکنم امر ترا که پوشیده و مخفی و
جستجو نمایم امر ترا که مخفی داشته نا اینکه در خصوص تدبیرت با تو نزاع و معارضه نمایم و نکویم بتو که فلان چیز را چرا چنین کرده و چگونه
نموده و نا اینکه نکویم که چرا ولی امر خدا ظهور نمیکند و حال آنکه روی زمین از جور و ستم گردیده و نا اینکه هر کارهای خود را بنویسند
بار خدا یا از تو مسئلت میکنم که صاحب امر خود را در اشکار در حالیکه امر ترا جاری گشته است بمن بنمایان با اینکه میدانم که مر تراست
تسلط و قدرت و برهان و حجت و مشیت و اراده و حول و قوه پس این مسئلت را در حق همه مؤمنان قبول کن صاحب امر تو نگاه کنیم در حال
مخفی گشتن اشکار و رهنمون واضح و کراهان را هدایت کننده است بار خدا یا از هر طریقی که او را اشکار گردان و قاعدگها و زانیان و حکم
و حجتها ما را بدین آنحضرت روشن گردان و مرا بخدمت وی بر خیزان و مراد گردین و مذهب وی بپیران و در جریده ایشان محسوس گردان
پروردگار را او را از همه شرانها که افزیده و بسیار کرده و ایجاد نموده در پناه خود گردان و او را از جانب پیش و پشت سر و دست راست
و دست چپ و بالا و زیرش محافظت کن با حفظ کردن خود انجانیکه هرگز ضایع نمیشود هر آنکس که او را یا ان حفظ محافظت کن و در خصوص
پیغمبر و وصی پیغمبر را محافظت کن پروردگار را عموماً او را طولانی گردان و مدت زندگانی و پراپیغری و با و اعانت و باری کن در خصوص امور
که او را با آنها صاحب نیکبختان نموده و کرامت را برای وی بفرز آنرا که او رهنمای خلافت و رهمود شده است بسوی چیزهاست که مخفی پنهان
و قایم و هدایت یافته و پاک و پر هیبت و سپید شده و صبر کنند بمشقتها و بلاها و اجتهاد کنند در راه خدا و کردارشان پسندیده
شده و صبر کنند بمشقتها و بلاها و اجتهاد کنند در راه خدا و کردارشان پسندیده شده است پروردگار را بقیه ما را که در خصوص آنحضرت داریم
بسیب طول کشیدن اباام عینش و منقطع شدن خبر او از مازابل مگردان و ما را چنان مکن که ذکر او و منظر بودن را بطهور او و ایمان
آوردن را با و قوه بقیه را در خصوص ظهور و دعا را برای او و رحمت فرستادن بر او از خاطر فراموش کنیم نا اینکه طول اباام عینش او
ما را از ظهور و قیامش نومید گردان و بقیه ما را در خصوص قیام او مانند بقیه ما باشد که در خصوص قیام رسول خدا و پیغمبرها که ان
حضرت آورده مانند وحی و تنزیل تو و بدلهای ما در مقام ایمان آوردن با آنحضرت قوت کرامت کن نا اینکه ما را بدست شاه واه هدا
و طریقه مستقیم بنشان و بیا در اطاعت او قوت بده و ما را در متابعت و ثابت قدم گردان و ما را در میان طایفه او و در جریده
پاران وی و رغبت کنندگان بگردان او گردان و این را در مدت حیات و وقت وفات ما از مازابل مگردان نا و قیست که ما را بپیران در
حالیکه بدین صفت هستیم و در این عقاید شک نداریم و این عهد و پیمان نمی شکنیم و حق را ننگین نمیکشیم بار خدا یا بفرج آنحضرت
تعجیل کن و انرا زود گردان و آنحضرت را با نصرت و باری خود مؤید کن و بیاری کنند کائنات باری نماید و باری مکن با نا که با و باری نمی
کند و هلاک و مناسصل بکن انا را که با و عداوت میورزند و او را ننگین می نمایند و بسبب او حق را ظاهر گردان و جور و باطل را
و ایمران و بندگان خود را که اهل ایمانند از ذلت و خواری نجات ده و شهرهای خود را بلند و آباد کن و مستمکاران را که اهل کفرند بقتل
رسان و رئیسان اهل ضلالت را بشکن و جباران و کافران را ذلیل گردان و منافقان و عهد و پیمان شکنان و هر مخالفان و ملحدان
را که در شهرهای مشرق زمین و در ایالتها و جاههای هموار هستند هلاک و مناسصل گردان حتی احدی را از ایشان و آثار ایشان
باقی نگذار و شهرهای خود را از حیات و وجود ایشان پاک گردان و بسبب هلاکت ایشان بسبب بندگان خود شفا کرامت بفرما
و بسبب و چیزها را که از دین ضایع و محوش شده ناز گردان و بسبب و اصلاح کن انجیزها را که از احکام تو تبدیل شده و از مستقیم
تغیر یافته نا اینکه بدست ان بزرگوار برگردد و ترو تار و صحیح باشد و هرگز کجی و بدعت در ان نماند نا اینکه بسبب عدالت وی
ان جور و ستم کافران خاموش گردد و ریزا که او بنده است انجانے که او را برای خود برای بار کردن دین خود برگزیده و او را بعلم خود
انجیز نموده یعنی علم خود را با و داده و او را از ارتکاب گناهان ننگه داشته و از عیوب مبرر ساخته و او را بر غیبه خود مطلع گردانیده

باب فیما صاحب الامر

۳۷۵

میکار

و بر او نعمت داده و او را از جنات و جرد و پاکیزه کرده پروردگار رحمت بفرست بر او و بر پدران او که پیشوایان و پاکانند و بر شیعیان او که نجیب برگزیده اند و بابشان برسان از از روها ایشان بهرین چیزها را که از او میبکشد و این عقاید ما را از هر شک و شبهه و در پائین و سمع خالص کردن تا اینکه از این عقاید اراده نمایم غیر تو را و از اینها نخواهیم مکر و صانع تو را پروردگار را مغفود شدن پیغمبر خود را و عینیت امام خود و شدت کردن زمان را بر ما و وقوع فتنه ها و قوت یافتن دشمنان و کثرت دشمن و قلت یاران خود را بنویس شکایت میکنیم پروردگار از این شدنها بما فرج عطا کن بسبب فحی از جانب خود که بان عجب نمائی و بسبب صبری از جانب خود که انرا برای ما مقرر کردی و بسبب امام عادل که از ظاهر و آشکارا کنی اینها بلکه حق و مرتبه عالیه است پروردگار از تو مسئلت میکنیم که بولی خود در حق اظهار عدل تو در میان بندگانت و کشتن دشمنانت در شهرهاست اذن بده تا اینکه هر جور و ستم راستی بماند نگذاری مکر این که فانه و خراب کردنی و قوتی باقی نگذاری مکر این که سست کردنی و رکنی باقی نگذاری مکر این که او را از هم بپاشی و دم شمشیر باقی نه گذاری مکر این که بشکنی و اسلحه باقی نگذاری مکر این که کند نمائی و سیدی نگذاری مکر این که سر نکون کنی و دیری نگذاری مکر این که بقتل رسانی و زنده نگذاری مکر این که محذول کنی پروردگار اسنک زخم کنند خود را بر ایشان ببند از و ایشان را با نفع بزنند خود برن و مبتلا گردان ایشان از شدت حرب خود که از قوم کنه کار رد نمیشود و دشمنان خود و دشمنان دینت و دشمنان پیغمبر را به دست ولی خود و بدستهای بندگان خود که اهل ایمان اند معذب گردان پروردگار ولی و حجت خود را در روی زمین از بیم دشمنان نگهدار و حبله بکن بانا که با و حبله میکنند و مکر بکن بکنان که با و مکر مینمایند و بچهرهای بد مبتلا کن که در حق او اراده بدی کند ماده تسلط ایشان را از آنحضرت قطع کن و بسبب او دهائے شانرا برسان و پاپهای شانرا ببلزان و در آشکارا بانا که انی ایشانرا بغضب خویش گرفتار گردان و عذاب را بر ایشان شدید کن و ایشان را در میان بندگانت ذلیل و خوار گردان و در شهرهای خود با ایشان لعنت کن و ایشانرا در سبب ترین طبقات دوزخ خود ساکن گردان سخت ترین عذاب خود را با ایشان محبط کن و ایشان را داخل آتش نمائی و در قبرهای مردگان ایشان آتش بپرو و ایشان را بکرم آتش خود داخل کن زیرا که ایشان نماز را ضایع کرده اند و نجوا هوسا تابع شده اند و بندگانت را ذلیل کرده اند پروردگار افرانرا بسبب لی خود اچا کن و همیشه نور آنحضرت را بما بنمای بطریقه که در آن طاعت باشد و دلهای مرده را بسبب و حیات و زندگ عطا کن و بسبب او بد لهایش که از عین و غضب سوخته اند شفا کرامت بفرما و بسبب دی خواهشها مختلف را بر حق جمع بکن و حدود معطل شده و احکام بدست و سامان ماند را با او بریادار تا اینکه هیچ حق نماند مکر این که اشکار و روشن شود پروردگار ما را از جمله یاران و از انانکه بسلطت او معتمد شوند و از مطیعان امر او و راضی شوندگان بکردار او و قبول کنندگان احکام او از انانکه بسبب آنحضرت محتاج نمیشوند باینکه از مخلوقات تشنه نمایند بکردار او تا آنکه بد بیا و بلاها را زایل میکند و دعا می کند ببول می نمائی و قوتی آنکه خلا بقر را از مصیبت عطش نجات میدهد پس بد بیا را ولی خود زایل گردان و او را در روی زمین خلیفه خود کن چنانکه برای آنحضرت در این خصوص ضامن شده و ما را از جمله خصوصت کنندگان ال محمد و از دشمنان ال محمد مگردان و ما را از انان که بر ال محمد عین میکنند پس من از این خصلت بتوبه میر و پس مرا پناه باش و از تو در این خصوص امان میخواهم پس بمن امان ده پروردگار رحمت بفرست بر محمد و ال محمد و مراد در نزد خود در دنیا و آخرت رستگار کن و از جمله مقربان درگاه خود بگردان در کتاب کمال الدین آورده تو فیعی از آنحضرت به عمری و پیرش رضی الله عنهما در آمد انرا سعد بن عبد الله در اب عموده شیع ابو عبد الله جعفر گفته که این توفیق را بخط سعد بن عبد الله بدین پنج نوشته دادم وَفَقَّكَ اللَّهُ لَطَائِفَ وَتَبَيَّنَّا عَلَى دِينِهِ وَاسْتَعَدَّكَ بِمِرْصَاتِهِ الْبَنَاءَ مَا ذَكَرْنَا أَنَّ الْمَيْتَةَ أَخْبَرَكَ عَنِ الْخُبَارِ وَمُنَاطِرِهِ وَاحْتِجَابِهِ بِأَزْلَافٍ غَيْرِ جَمْعٍ مِنْ عِلْمٍ وَتَصَدَّقْ بِفُهُ إِثْمَهُ وَفَهْمَتْ جَمِيعَ مَا كُنْتُمْ يَابِ مِمَّا قَالَ اصْحَابُكُمْ عَنْهُ وَأَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ بَعْدَ الْجَلَاءِ وَمِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَمِنَ مُوْبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَفَرْدِيَّاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ أَلَمْ أَحْبِبِ النَّاسَ أَنْ يُرَكَّبُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْقَهُونَ كَيْفَ تُسَاقِطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَتَرَدُّونَ فِي الْحَبْرَةِ وَبِأَعْدُونَ يَمِينًا وَثِمَالًا فَارْقُوا دِينَهُمْ أَمْ إِذَا بَوَّأْتُمْ مَوْعِدًا وَاتَّخَذْتُمْ لَهُمْ جَهَنَّمَ بَلَاءً أَمْ جَاءَتْ بِهِ الرُّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَالْأَنْبَاءُ الصَّحِيحَةُ أَوْ أَعْمَلُوا ذَلِكَ قَبْلًا سَوْأًا مَا يَخْلُقُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا يَخْلُقُونَ مِنْ حَجَرٍ أَمْ ظَاهِرًا أَوْ مَافُورًا أَوْ لَمْ يَخْلُقُوا الْإِنِّظَامَ أَمْ لَمْ يَخْلُقُوا بَعْدَ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَّا أَنْ أَفْضَى الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْمَاضِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَامَ مَقَامُ آيَاتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَالْإِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ كَانَ نُورًا سَاطِعًا وَفَرَا زَاهِرًا اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَضْطَى عَلَى مِنْهَا جِ الْإِيَّاهُ خُذِ النَّعْلَ بِالْغِلِّ عَلَى عَهْدِ عَهْدِهِ وَوَصِيَّةِ أَوْصِيَّاهَا إِلَى وَصِيِّ سَعَادَةِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةِ وَآخِرَةِ مَكَانَةٍ بِمَشِيَّتِهِ لِلْفَضَاءِ الْإِيَّاهُ وَالْقَدَرِ النَّافِذِ وَفِيهَا مَوَاضِعُهُ وَلَنَا فَضْلُهُ وَلَوْ ذَا ذَيْنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا قَدْ مَنَعَهُ وَأَزَالَ عَنْهُ مَا نَدَجَرِي مِنْ حِكْمِهِ

میکار

(بَابُ قِيَمَاتِ صَاحِبِ الْأَمْرِ)

۳۷۶

در مجموع
چهار
دست

گفتن اینکه

لَا رَأْيَ الْحَقِّ ظَاهِرًا بِحَسَنِ حُلَّتِهِ وَابْتِهَادٍ لِأَيِّ وَاقِعٍ عَلَامَةٍ وَلَا بَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَفَامَ بِحُجَّتِهِ وَلَكِنْ أَفَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
لَا تَغَالِبُ وَارَادَ نَهْ وَلَا تَرُدُّ تَوَقُّفَهُ لَا يَسْبِقُ فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ ائْتِاعُ الْهَوَى وَلْيَقْبَلُوا عَلَى أَصْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا
عَلَيْهِ وَلَا يَجْعَلُوا عَمَّا سَرَّ عَنْهُمْ قِيَامًا وَلَا يَكْتَفُوا سِرَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَذْمُوا وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ
سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ وَلَا يَدْعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِي فَلْيَنْصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّقْسِيرِ وَبَقَعُوا مِنْ ذَلِكَ
بِالتَّقْرِيبِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ حَاصِلُ مَصْنُونِ ابْنِ تَوْقِيعٍ صَبِيحٌ وَمَكْتُوبُ شَرِيفٍ أَيْنَسْتُكَ حِدَاسُ شَمَارًا بِرَأْيِ طَاعَةِ
تَوْقِيعٍ كَرَامَتِ فَرَمَايدِ وَدَرْدِ بِنِ حُودِ ثَابِتِ قَدَمِ كَرْدَانِ وَبِمَادِ وَجْزِهَا بِكَ بَاعِثِ خُوشُودِ يَ اَوْ مَبْشُودِ بَارِئِ مَنَابِدِ بَمَارِ سَبْدِ اِبْنِ كَرِ
كُفْتِ بُوْدِيدِ كِه مَبْنِي بِشَمَا اَز مَخَارِجِ رَدَادِ كِه اَو بَكِي مَلَا قَاتِ مَمُودِ وَ مَبَاحِثِ كَرْدِ وَ اِحْجَاجِ مَمُودِ وَ رَحْضُوصِ اِيْنَكِه اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِ
بَغِيَرِ اَز جَعْفَرِ بِنِ عَلِيِّ خَلْفِ وَ جَانِشِنِ نَدَارْدِ وَ اِمَامِ حَسَنِ جَعْفَرِ اَز صَدِيقِ مَمُودِ وَ هَمِه اَنْكَشَانِ رَا كِه اَصْحَابِ شَمَا اَز مَخَارِجِ قَلِ مَمُودِ اَنْدِ شَمَا
بِنِ نُوْشَنِ بُوْدِيدِ مَهْمُودِ مَنِ اَز كُورِي بَعْدِ اَز بِنِشِ وَ اَز كَرَاهِي بَعْدِ اَز هِدَايَتِ وَ اَز كَارِهَا وَ فَنَنِ هَايِ هِلَالِ كُتَنِ بَحْدِ اِيْنَا مَهْمُودِ
زَهْرَا كِه حُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ مَبْرُومَايدِ كِه اِيْنِ سُوْرَه سُوْرَه اَلَمْ اَسْتَ اَبَا خَلَا بِقِ چِنِ كَانِ مَمُودِ اَنْدِ مَحْضُ اِيْمَانِ اَوْرِدِ بِمِجَالِ خُودِ كَدَا شَنِ
مَبْشُودِ وَ بَانُوْعِ بِلَا هَا اِمْتَحَانِ كَرْدِ نَخَوَا هِنْدِ شُدِ بَا اِيْنَكِه تَكْلِيفِ عِبَادَتِ وَ طَاعَتِ بَرَا اِيْشَانِ شَدَتْ نَخَوَا هِدَايَتِ بِنِ خُدَايِمِ
مَحْضُ كُفْتِنِ اِيْشَانِ كِه اِيْمَانِ اَوْرِدِ بِمِ اَكْتَفَا نَخَوَا هِدِ مَمُودِ بَانُوْعِ بِلَا هَا مَحْتَمِ نَخَوَا هِنْدِ بَا اِيْنَكِه تَكْلِيفِ طَاعَتِ وَ سَبْدِ كِه بَرَا اِيْشَانِ شُدِ
خَوَا هِدِ شُدِ اَبَا اِيْنِ خَلَا بِقِ چَكُونِ بِيْمَانِ فَنَنِ اَقْتَا هِ اَنْدِ وَ دُرُوْدِي جَرِثِ وَ سِرْ كَشَنَكِه مَبْرُومَايدِ وَ بَجَانِبِ سَبْدِ اَسْتِ وَ دَسْتِ چِ
جَادِ مَهْمُودِ اَبَا اَز دِنِ خُودِ شَانِ مَقَاتِ وَ جِدَايِي وَ رَزِ نَدَانِ بَادِ رَحْضُوصِ حَقِّ شَكِ كَرْدِ اَنْدِ بَا اَبَا حَقِّ عِنَادِ وَ عِدَاوَتِ مَمُودِ اَنْدِ اَبَا حَا
شَدِ اَنْدِ چِيْزِهَا بَرَا كِه رَوَايَتِ صَادِقَه وَ اِحْبَارِ صَحِيْحَه وَ رَحْضُوصِ اِنْهَا وَ اَرْدِ شُدِ بَا اِيْنَكِه اِنْهَا رَا دَا شَنِ لَكِنْ فَرَا مَوْشِ كَرْدِ اَنْدِ اَبَا عَمِيْدِ اَنْدِ كِه
رُويِ زَمِيْنِ اَز رُجُودِ حَقِّ خُدَا خَالِي مَبْنِي شُدِ خَوَا ظَا هِرَ اَبَا شُدِ وَ خَوَا بِنَهَانِ اَبَا نَدَا شَنِ اَنْدِ كِه اِمَامَانِ اِيْشَانِ بَعْدِ اَز بَغِيَرِ شَانِ بِكَبَلِ
بَانِظَامِ وَ تَرْتِيْبِ اَمْدِنَا اِيْنَكِه اِمَامِ اَمَامِ بَامَرِ خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ بَا مَامِ كَدُ شَنِ بِنِ اِمَامِ حَسَنِ عَسْكَرِ ۴ رَسِيْدِ وَ دَرِ جَايِ پَدَرِ شِ عَلِيْمِ ۴
نَشِستِ بَطْرِزِ بَكِه خَلَا بِقِ رَا بَسُوِي حَقِّ وَ رَا هِ رَا سْتِ هِدَايَتِ كَرْدِ وَ اَحْضَرِ نُوْرِ تَلَا لَ اَكُتَنِ وَ مَاءِ دَرِ خُشْدِنِ بُوْدِ اَبَا اِيْنَكِه خُدَايِمِ چِيْزِهَا
كِه دَرِ نَزْدِ خُودِ بُوْدِ بَرَايِ وَيِ اَخْبَارِ مَمُودِ بِنِ اَوْرَا بَسُوِي خُودِ بُرْدِ پَرِ وَ رُوقِ وَ قَاتِ دَرِ طَرِيقِ پَدَرَانِ طَابِقِ النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَ فَنَاوُودِ
بِنِ چَانَكِه پَدَرَانِ هَرِ بِلِ دَرِ حِيْنِ وَ قَاتِ دَرِ طَرِيقِ پَدَرَانِ طَابِقِ النُّعْلِ بِالنُّعْلِ وَ فَنَاوُودِ بِنِ چَانَكِه پَدَرَانِ هَرِ بِلِ دَرِ حِيْنِ
وَ قَاتِ بَا مَامِ كِه بَعْدِ اَز اَوْبُوْدِ وَ صَبْتِ مَمُودِ نَدَاوَمِ وَ صَبْتِ مَمُودِ بَا مَاءِ وَ وَصِيَّتِ كِه خُدَا وَ نَدِ كَارَا وَ رَا بَا مَرِ خُوْشِ نَاوَقِ كِه مَبْنِي اَنْدِ مَمُودِ
وَ مَنَزَلِ وَ مَالِ اَوْرَا مَبْنِي خُودِ بِجَهْتِ قَضَا كَدُ شَنِ وَ قَدِ جَارِ وَ نَا فِذِ خُودِ اَز خَلَا بِقِ مَحْفِظِ دَا شْتِ وَ رِشَرِ وَ فَضْلِ اَوْرِدِ نَزْدِ مَامِ
وَ بَرَايِ مَامِ وَ اَكْرِ خُدَايِمِ دَرِ رَحْضُوصِ ظَهْرِ مَمُودِ كِه اَز اَنْ مَمُودِ اَذِنِ دَهْدِ وَ حَكْمِ خُودِ رَا كِه دَرِ رَحْضُوصِ نَا خِرَانِ جَارِ شَدِ زَابِلِ كَرْدِ
هَرَايِنِ حَقِّ رَا بِاَصُوْرِثِ زِيْبَا وَ بَادِلِيلِ وَ نَشَانِهِ وَ اَضْحِ وَ اَشْكَارِ بَا اِيْشَانِ مَبْنِي ايدِ وَ خُودِ زَادِ رِظْرِ خَلَا بِقِ ظَا هِرِ مَبْنِي اَز دِ وَ حَقِّ خُوْشِ رَا
بَرِ مَحْضِرَانِ لَكِنْ قَدَرِ هَا وَ قَضَا هَا اِلَهِي مَغْلُوْبِ مَبْنِي شُوْدِ وَ اَرَادِ اَمِشِ پَرِ كَرْدَانِ مَبْنِي كَرْدِ وَ تَوْفِيْقِشِ اَز وَ قِيْنَكِه فَرَا رَدَادِ شُدِ
مَبْنِي شُوْدِ پَرِ بِنَا بَرَايِنِ بَايدِ خَلَا بِقِ تَبِيْعِ خَوَا شِ نَفْسِ رَا دَرِ رَحْضُوصِ ظَهْرِ اَز خُودِ شَانِ دَوْرِ كُنْدِ وَ بَا قَا عِدِ كِه رَا هِ مَهْمُودِ رَفْنَا
نَمَانِدِ وَ تَحْقِصِ وَ حَسْبِ نَكُنْدِ چِيْزِهَا كِه اَز اِيْشَانِ مَبْنِي ايدِ وَ پَرِ شِيْدِ شَدِ نَا اِيْنَكِه كَنِ كَارِ شُوْنِدِ وَ سِرْ خُدَا رَا كُفْتِ نَمَانِدِ نَا اِيْنَكِه كَدِ
بَا شُنْدِ وَ بَدَانِدِ كِه حَقِّ بَا مَامِ سَتِ وَ دَرِ نَزْدِ مَامِ سَتِ سُوَايِ مَامِ مَبْنِي كُوْدِ مَكْرِ كَذَابِ وَ اَفْرَا كُوْبِنِ وَ اِنْرَا بَغِيَرِ اَز مَادَعَا مَبْنِي كُنْدِ مَكْرِ
دِيْنِ وَ كَرَاهِيْ خَلَا بِقِ اَز مَابَايِنِ جَوَابِهَايِ مَحَلِ اَكْتَفَا بَكُنْدِ وَ تَقْسِيْرِ اِنْهَا رَا خَوَا شِ نَمَانِدِ وَ بِجَوَابِ پَرِ شِيْدِ سَرِ سَبْدِ قَنَاعَتِ بَكُنْدِ
وَ بَصِيْرِ رَا اَز مَانَخَوَا هِنْدِ اِنْ شَاءَ اَللهِ دَرِ كِتَابِ كَالِ الدِّيْنِ اَز مَحْدِيْنِ مَطْقَرِ مِصْرِ اَوْرَا مَحْدِيْنِ اَحْمَدِ رُوْزَانِ اَوْرَا پَدَرِ شَرِ رَوَايَتِ مَمُودِ
اَو كُتَنِ كِه دَرِ نَزْدِ شَيْخِ اَبِي قَسَمِ بِنِ رُوحِ قَدَسِ اَللهِ رُوْحِه بُوْدِ مَنَا كَاهِ مَرْدِيْ پَرِ سَبْدِ كِه چَلِيْثِ مَعْنِيْ قَوْلِ عَبَّاسِ كِه بَرِ سُوْلِ خُدَا مَرِضَرِ
كِه عَمِ تَوَابِطِ اَبَا حَسَابِ اِمْدِ اَسْلَامِ اَوْرِدِ بِنِ اَنْكَشَانِشِ رَا چَانِ عَقْدِ كَرْدِ كِه اَشَارَه اَسْتِ بَشُوتِ سَرِ شَيْخِ اَبِي قَسَمِ دَرِ جَوَابِشِ
كِه اَبُو طَالِبِ اَز اِيْنِ عَقْدِ اَلْاَحْدِ جَوَادِ رَا اَرَادِ مَمُودِ وَ تَقْسِيْرِ اِيْنِ مَدْعَا بِنِ نَحْجِ اَسْتِ كِه عَقْدِ اَنْكَشَانِ اَشَارَه اَسْتِ بَشُوتِ سَرِ
اَعْدَادِ اِيْنِ سَرِ كَلِمَه مَحْسَابِ اِمْدِ بَشُوتِ وَ سَرِ اَسْتِ وَ زَهْرَا كِه اَلْفِ بَكِيْسْتِ وَ لَامِ سَرِ وَ هَايِجِ وَ اَلْفِ بِلِ وَ حَا هَشْتِ وَ دَالِ چَهَارِ وَ جِيْمِ
سَرِ وَ وَاوِشْشِ وَ اَلْفِ بِلِ وَ دَالِ چَهَارِ هِمِه اِيْنهَا مَشُوتِ سَرِ مَبْنِي شُوْدِ مَبْرُومَايدِ كِه عَقْدِ اَنْكَشَانِ بَطْرِزِيْ بَشُوتِ وَ سَرِ دَلَالِثِ نَمَانِ
بَدِيْنِ نَحْجِ اَسْتِ كِه سَرِ هَايِ اَنْكَشْتِ مَبْنِي خُضْرِ وَ بَصِيْرِ اَبَرِ مَبْرُومَايدِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ بِنِ
بِنِ دَوْمِ اَنْكَشْتِ مَبْنِي حَسْبَانِ دَلَالِثِ هِيْثِ مَذْكُورِه اَنْكَشَانِ بَرِ شُوتِ وَ مَحْسَبِ وَ اَضْعِ اَسْتِ وَ زَهْرَا كِه اَرَايِ اَنْكَشْتِ اِيْهَامِ رَا هِ
صُوْرِثِ اَو هِيْثِ وَ اَوْضَالِ اَنْكَشَانِ دَرِ اَزَامِ عَقُوْدِ اَعْدَادِ وَ اَضْعِ كَرْدِ اَنْدِ چَانَكِه بَدِيْنِ طَرِيقِ اَز بِلِ نَادِ هَرَا رَحْبِطِ تَوَانِ مَمُودِ

باب فیما صاحب الامر

۳۷۷

تفصیل کلام در این باب

تفصیل کلام

تفصیل کلام در این باب از مقصد این کتاب بر دست شیخ طوسی در کتاب الفیض از جماعه ایشان از المعبره او از احمد بن علی او از اسد او
 سعد او از احمد بن اسحق و رحمه الله علیه روایت نموده که بعضی از اصحاب ما به نزد احمد بن اسحق آمدند با و اعلام میکرد که جعفر بن علی مکتوبه بن نویسنده
 و در آن خود را شناسانیده بن گفته که منم امام بعد از پدرم و جانشین وی و در نزد منست از علم حلال و حرام آنچه که خلافت بن بان احباج دارد
 و غیر این از سایر علوم احمد بن اسحق گفته که چون مکتوب جعفر بن علی را خواندم مکتوبی در این باب بخد مت صاحب الزمان نوشتم و مکتوب
 جعفر را نوی آن گذاشتم جواب بدین پنج بن در آمد **بسم الله الرحمن الرحيم** آنانی که یکتا ابقال الله و الکتاب الذی
 انقذنه درجه احاطت معرقه بجمع ما تضمنته علی اختلاف الفایده و تکرر الخطاء فیه و لو تدبرته او قفست علی بعض ما وفت
 علیه منه الحمد لله رب العالمین حمدا لا شریک له علی احسانه الینا و فضیله علینا ابی الله عز وجل للحق الا اتماما و للباطل الا و
 ذهوفا و هو شاهد علی بنا اذ کره و لی و علیکم بما اقولہ اذ اجتمعنا لیوم لا رب فیه و نسلنا عما سن فیه یخلفون انہ لا
 یجعل لصاحب الکتاب علی المکتوب لینه و لا علیک و لا علی احد من الخلق جمعا امامه مفرضه و لا طاعة و لا ذممه و سابین
 لکم ذممه یکتفون بها ان شاء الله یا هذا برحمت الله ان الله تعالی لم یخلق الخلق عبدا و لا اهلهم سدی بل خلقهم بقدر
 و جعل لهم انما عارا و ابصارا و قلوبا و الیا باثه ببت الهمم النبیین علیهم السلام مبیین و منذرین بامر و نهیم بطاعیه و
 نهو نهیم عن معصیه و یعرفونهم ما جعلوه من امر خلیفهم و دینهم و انزل علیهم کتابا و بعث الینهم مملکه بائین بینهم و بین
 من بعتهم الهمم بالفضل و الاحسان الذی جعل لهم و علیهم و ما اناهم من الدلائل الظاهره و البراهین الباهره و الایات
 الغالبه فیهم من جعل النار علیه برذا و سلاما و اخذوه خلیلا و فیهم من کلمه تکلیما و جعل عصاه ثعبانا مبینا و منهم
 من احب الموائه یا ذن الله و ابره الا کمه و الا برص یا ذن الله و فیهم من علمه منطق الطیر و اوی من کل شئ ثم بعث محمدا
 صلی الله علیه و الیه و رحمه للعالمین و تم به نعمه و ختم به انبیا و ارسله الی الناس کافه و اظهر من صمدیه ما اظهر من
 انابه و علا ما به ما بین ثم قبضه جمیدا فیدا سعیدا و جعل الامر بعده الی اخیه و ابن عمه و وصیه و وارثه علی بن ابیطالب
 علیه السلام ثم الی الاوصیاء من ولده و امیدا بعد واحد حتی یمیدینه و اتم بهم نور و جعل بینهم و بین اخوانهم و بنیه
 عیهم و الاذین من ذوی از حایم ثم فرقا نا بینا بفرقت به الحجه من المروج و الامام و المأموم بان عصمتهم من الذنوب
 و برآهم من العیوب و طهرهم من الدنن و زههم من اللین و جعلهم قرآن علیه و مسودع حکمیه و موضع سیره
 و ابد هم بالذلائل و لو لا ذلک لکان الناس علی سواء و لیدعی امر الله الکذب کل احد و لما عرفت الحق من الباطل
 و الا نعام من الجاهل و قد ادعی هذا المفری علی الله الکذب بما ادعاه فلا ادری باثه حاله هی له رچی ان یتبرع و عوا
 ان فی فی دین الله فوالله ما بقرت خلا لا من حرام و لا بفری بین خطاء و صواب ام بیلیم قابعلم حقا من باطل و لا
 من متشابه و لا یعرف حد الصلوه و وقتها ام یورع الله قاله شهید علی ترکیه الصلوه الفرض اربعین یوما برعم
 ذلک لطلب الشعوده و لعل جره قد تعدی الیکم و هایتک ظر و ف منکره منصوبه اثار عصیانیه لله عز وجل
 قائمه ام یا بیه قلیات بها ام حجه فلیقها ام یدلایه فلیدکرها قال الله عز وجل فی کتابه **بسم الله الرحمن الرحيم**
 تنزل الکتاب من الله العزیز الحکیم ما سئلنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و اجل مسمى و الذین کفروا عما انذروا
 معرضون قل ارا بئکم عاندعون من دون الله ادوبی ما ذا خلقوا من الارض ام لهم شریک فی السموات انونی برباب
 من قبل او انا ریه من علم ان کتم صا د بین و من اصل ممن بدعون من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمه و
 هم عن دعاهم غافلون و اذا حیر الناس کانوا بیبا دیم کافیرین قال من یولی الله تو فیک من هذا الظالم
 ما ذکرک لک و امتحنه و سل عن ابنه من کتاب الله بفسرها او صلوه فریضه بین عدو دها و ما یجب فیها لتعلم
 حاله و مفیداره و بظهر لک عواره و شصانه و الله حسبیه حفظ الله الحق علی اهله و اقراه فی مستقر و قد آتیه
 الله عز وجل ان یتکون فی اخرین بعد الحسین و الحسن علیهما السلام و اذا اذن الله لنا فی النزل طهر الحق و اضمحل
 الباطل و انخر عنک و الی الله ارجع فی الکفایه و جمیل الولا یه حبنا الله و نعمة الوکیل و صلی الله علی محمد و آل
 محمد خلاصه مضمون کلام هدایت انجام اینست که خداوند کرد کار عمرت را طولای کند مکتوب تو و مکتوبی که در توین فرستاد
 بودی رسبد و فهم من احاطه نمود همه صرها که در مکتوب دوم بنی مکتوب جعفر نوشته شد بطریقه الفاظ ان باهم مخالف خطا
 در چند جائه ان واقع اگر بدقت نظر در ان مامل نموده هر ابنه مطلع میسد بر بعضی چیزها بیکه من در ان مکتوب با آنها مطلع گردید ام
 حمد باد مر خداوند بیکه پرورش دهنده عالمیان است مراد را هیچ شریک نیست محمد میکنم حمد کردی در عوض احسان و تفضل او بر ما خدا

تفصیل کلام

بسم الله الرحمن الرحيم

عز وجل ایا موده مکرانیکه حق را تمام کامل نماید و باطل را از ابل کرد اند خداوند عالم در خصوص چیزها اینکه الحال ذکر میکنم بر ضرر من
در خصوص چیزها اینکه الحال میکنم برفع من و بر ضرر شما شاهد است در وقتیکه برای روز قیامت که در آن شک نیست جمع میشود خداوند
از ما سوال میکند چیزها را که در خصوص آنها باید اختلاف میکردیم شهادت خواهد داد و آنچه میکنیم اینست که خدا بنم صاحب
مکتوب را یعنی جعفر را نه و کسی که جعفر با و مکتوب نوشته و نه بر تو و نه بر احد از سایر خلائق امام مقرر ضلالت را نه و اطاعت و
عهد و پیمان او را بر هیچ کس لازم ننموده و بعد از برای شما بیان میکنم عهد و پیمان را که بان اکتفا میکنند انشاء الله ابرو خدا بنو
رحمت نماید بدینست که خداوند کرد کار مخلوقات را عیث بنا فریده و امر ایشان را مهمل و بی نظم و نسق نگذاشته بلکه بقدرت خویش ایشان را
امرید و برای ایشان کوشها و چشها و قلبها افزید بعد از آن بسوی ایشان مبعوث گردانید پیغمبران را بشارت دهنده و ترساننده اند ایشان
را بطاعت الهی امر و از معصیت و نافرمانی او بترسانید و بپندارند امر دین و پروردگارشان را که با نجاهل بودند و بر
جهت فضیلت و زیادتی که برای انبیا نسبت بد پیکران قرار داده و بجهت چیزهایی که با ایشان عطا فرموده اند دلائل اشکار و براهین
واضح و علامتهای غلبه کنندگانه بر ایشان نازل کرد ایند و ملائکه بسوی ایشان فرستاده تا اینکه میان او و ایشان واسطه شده آمد
در وقت نمایند از جمله ایشان کیس بود اثنی عشر و بر او سرد و سلامت نمود و او را برای خود خلیل و دوست قرار داد و از جمله ایشان پیغمبر
است که خدا بادی سخن گفت و گردانید عصای او را اشکار نمود و از جمله ایشان پیغمبر است که مردکان را بادن خداوند زند کرد ایند
و نایبای مادر زاد را بینا کرد و صاحب ناخوشی بر ص را شفا بخشید مراد از علی بن مریم است و از جمله ایشان پیغمبر بود که زبان مرغان
را خدا با و تعلیم نمود و از هر چیز نصیب او کرامت فرمود مراد از آن سلمان بن داود علیه السلام بعد از آن جناب پیغمبر محمد صلی
الله علیه و آله را برای رحمت نمودن بر عالمیان مبعوث کرد ایند و نعمت خود را نسبت به بندگانش با و تمام نمود و پیغمبرش را با و
ختم کرد و او را بسوی همه خلائق فرستاد و آیات و معجزات خود را که بر صدق و راست گوئی آنحضرت دلالت میکرد اظهار نمود و
علامتهای خویش را که بر حقیقت او دلالت مینمود بیان کرد بعد از آن او را در حالتی که پسندید و برون رفت تا شرف خورده شد
و بیل بخت بود بسوی خود برد و امر خلافت را همنامی را بعد از خود به برادر و شیر عم و وصی و وارث خود علی بن ابیطالب و اکنار
نمود و بعد از او امر امامت با و صلواتی که از ذریه او پسندید یکسر و دین خود را با ایشان زند کرد ایند و نور خویش را با ایشان بزم
کمال رسانید و در میان برادران و قریبای ایشان فرقی اشکار گذاشت که بسبب تفریق حجت خدا از دیگران و امام از
رعیت شناخته میشود و تمیز مباد و فرقی را بدین نحو قرار داد که ایشان را از ارتکاب معاصی نگهداشت و از عیبها بری داشت
و از آلائش چو پال و از شبهات منزّه نمود و ایشان را از ان علم و امانت دار حکمت محل سر خود گردانید و با معجزات و دلائل ایشان را مؤید نمود
و اگر ایشان را بدین موهبتها و نمیکرد هر ایند و خلاص بنی باهد پیکر برابر شدند و هر ایند هر کس ادعای نبوت و امامت میکنند خود
از باطل و دانا از نادان تمیز نمایند و این مبطل یعنی جعفر که بسبب ادعای خود برخدا بنم دروغ و افترا می بیند و ادعای امامت میکند
نمیدانم ایا بکدام حالت و فضیلت امید داشته که این ادعا را با تمام برساند ایا این امید او بقها و مسئله اینست در دین خدا
بخدا سوگند باد میکنم هر ایند حلال را از حرام نمیشناسد و در مابین خطا و صواب فرقی نمیتواند بگذارد با اینکه ابا با علم و دانش و
است هر ایند حق را از باطل و محکم آیات را از متشابه آنها نمیشناسد و کیفیت نماز و وقت آنرا نمیداند با اینکه ابا بقرع و تقوای الهی است
بر خدا شاهد است با اینکه او چهل روز نماز واجب را ترک نمود بیکان اینکه بسبب نماز در این مدت شعبان بازی باد میکرد گاهی
که این خبر بشمار رسید و اینست ظرورت شرابا و که آثار نافرمانی او است نسبت بخداوند عز وجل و این مشهور است و الا نه چرا
بجاست با اینکه این امید بسبب معجزه است که دارد پس با و رد با اینکه بسبب معجزه است پس اقامه نماید با بسبب لیلی است پس ذکر
کند خداوند عز وجل در کتاب خود فرمود که این سوره حم است با اینکه تلاوت کن سوره حم را آن نازل گردانیدن قرآن است از جانب خدا
که صاحب قهر و غلبه او حکمت است اسمانها و زمین چیزها را که در میان آنهاست بنا فریدیم مکر با حکمت یعنی برای اینکه ساکنان آنها را
مقام عبادت و بندگی ایند با و امر و نواهی الهی اطاعت نمایند و با انواع نعمتهای الهی در روز قیامت نایز شوند و انا که کافر شدند از
چیزی یعنی روز قیامت که از آن ترسانند شده اند اعراض کنند یعنی از تفکر کردن در کیفیت جزاء و روز قیامت و و میکردانند با محمد صلی
کافران بگو که اباد بدید ایدان بنهارا که بغیر از خدا بنم میخواهند و نیز با ایشان بگو که بنمایند بمن این چیز را که این بنها افزید اند مانند زمین را
اینکه آنها را در آفرینش اسمانها با خدا شرکت دارند و اگر است میکنند در خصوص خالق بودن آنها کجایه بمن آید که پیشتر از قرآن
شده باشد با اینکه اندک از علم یعنی خبر از انبیا گذر شده در این باب بمن نقل کنند و کتب کرامت را از انانکه میخواهند غیر از خدا بنم چیزها را یعنی
بنها را اینچنانکه اگر روز قیامت آنها را بخوانند هر کز ایشان جواب نمیتواند بدهند و بفرمانشان نمیتوانند برستند و حال آنکه آنها

(بَابُ فَيْعَا صَاحِبِ الْأَمْرِ)

۳۷۹

از خواندن ایشان غافلند و خواندن ایشان را نمی شنوند و چون خلافت در روز قیامت جمع میشوند از بیجا بابت پرستان و سنا بپز کنندگان
 آنها عداوت و دشمنی میورزند و خداوند کرد کار آنها را بدین گفتن در میان آورد تا اینکه بر بت پرستان بگویند که ما در دنیا شما را بعبادت
 پرستش خود دعوت نکردیم بعد از آن از حضرت نوشتند بود که خدا بپس تو توفیق کرامت فرماید از این ظالم یعنی از جعفر خواست کن آنها را
 که برای تو ذکر کردم یعنی ادله و براهین و معجزات و علم و فضا هت و تقوا را که برای تو ذکر نمودم از او بخوان و او را با اینها امتحان کن و بد
 آیه از کتاب خدا از او بپرس که بفسر نماید و کیفیت نماز و حج و چیزها را که در آن واجب است از او سؤال کن تا اینکه ریشه و پایه او را بدانی و عیب
 و نقصان و فروپاکی وی برای تو ظاهر و آشکار گردد و خدا بپس در این باب محاسب اوست بآیا او بر است خدا حق را یعنی امامت را در
 نزد اهلسن نگه دارد و در قرارگاه خود قرار دهد و خداوند عزوجل ابا دارد از اینکه امامت را بعد از جناب امام حسن و امام حسین
 در دوبرادر قرار دهد و بقیه که خدا بپس در سخن گفتن ما را مالدون میفرماید آنکه حق ظاهر و باطل مضحک میشود و از شما زایل می
 گردد و بخدا بپس برای کافی بودن من و کار بنیکو کردن من در حق من و صاحب شدن من با مورات من مایل و راغبی شوم و کفایت کند
 ما خداست و چه خوب و بکل است و خداوند رحمن بر محمد و آل محمد رحمت بفرستد شیخ طوسی در کتاب الغیبه از جماعه ایشان از
 صدور و از عمار بن حسین بن اسحق و از احمد بن حسن الجسلی جندی روایت نموده او گفته که در طلب و جستجو نمودن در خصوص صاحب الزمان
 الحاج مکررم و در شهر مکررم و در عریضه بوسط شیخ فی قسیر روح قدس الله روحه بخداست صاحب الزمان نوشته و در آن عریضه
 مشغول بودن دلم بتفحص و جستجو شکایت کرده بودم جوابی خواسته بودم که بسبب آن دلم آرام بگیرد و طریقه رفتار خود را در این باب
 بدانم ناگاه در جوابم توقعی در آمد که نخواستش بدین بخود من بحث فطد طلب و من طلب فطد دل و من دل فطد شاط و من شاط
 فطد شرک یعنی در خصوص من تفحص نماید هر اینه مرا طلبد و هر که مرا بطلبد هر اینه مکان مرا بد بکران نشان میدهد و هر که
 مکان مرا نشان دهد هر اینه خود را بکلاک انداخته این که باعث قتل من شده و هر که باعث قتل من شود یا خود را بکلاک
 اندازد هر اینه بخدا شرک قرار داده کافر مگردد و بقیه مضمون این توقع صنف مطلع شدم دست از طلب برداشتم دلم آرام گرفت
 سرور و دلشاد بوطن خویش برگشتم خدا یاد مر خدا در کتاب خراج آورده که از احمد بن روح روایت شده که او گفت که بجزم بغداد
 بیرون رفتم و با خود بردم ماره اموالی که ابوالحسن خضر محمد آنها را بمن سپرده بود برای اینکه آنها را بخداست صاحب الزمان برسانم بمن
 امر نموده بود که آنها را بای جعفر محمد بن عبد الله عمری بزم نمایم او هم امر فرمود که بد بکریم تسلیم نمایم و ابوالحسن بمن امر کرده بود که از
 آنحضرت در خصوص مرضی که بان مبتلا بود التماس نمایم و در خصوص بر برسم که پوشیدنش با حلال است یا نه پرس داخل بغداد
 و نزد ابی جعفر محمد بن عبد الله عمری رفتم اظهار مطلب نمودم و از قبض نمودن اموال ابا کرد و گفت که بنزد ابی جعفر محمد بن احمد برو و
 اموال را با او تسلیم کن زیرا که صاحب الزمان علیه السلام او را بقبض این اموال مامور فرموده و آنچه که میخواسته در آمد بر نزد ابی جعفر
 مدم و اموال با او تسلیم نمودم آنکه رقه در او برین داد سواد رقه بدین پنج بود **بسم الله الرحمن الرحيم سئلت**
لِدَعَاءٍ عَنِ الدُّعَاءِ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَحْدُهَا وَهَآلَهُ لَكَ الْغَافِيَةِ وَدَقَعَ عَنكَ الْآفَاتِ وَصَرَفَتْ عَنْكَ بَعْضَ مَا يَجِدُهُ مِنْ
تَرَادُفٍ وَغَائِلَاتٍ وَصَحَّ جِئُكَ وَسَلَّتْ مَا يَحِلُّ لِهَيْبَةٍ مِنَ الْبَوَارِ وَالْتَمُورِ وَالسَّجَابِ وَالْفَنَكِ وَالذَّلَقِ وَالْحَوَاصِلِ
مَا الْتَمُورُ وَالْغَائِلَاتُ فَحَرَامٌ عَلَيْكَ عَلَى غَيْرِ سَلْوَةٍ بَيْنَهُ وَحَلُّ لَكَ جُلُودُ الْمَاكُولِ مِنَ اللَّحْمِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ عَرَّةٌ وَإِنْ كُنْ يَكُنْ لَكَ
بَصْلَةٌ بَيْنَهُ وَالْحَاصِلُ جَائِزٌ لَكَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ وَتَرَامَنَاعُ الْغَنِيمِ مَا لَمْ يَكُنْ بِجَازٍ بَارَقَتِهِ بِذِيحِ النَّصَارَى عَلَى الصَّلِيبِ فَجَائِزٌ لَكَ أَنْ
تَلْبِسَهُ إِذَا دَخَلَ أَحْ لَكَ یعنی التماس کرده بودم در خصوص مرضی که بان مبتلا بود التماس نمایم و در خصوص بر برسم که پوشیدنش با حلال است یا نه پرس داخل بغداد
 رفتم و بقیه ناخوشیها را که از حرارت که خود میباید از تو بر گرداند و دفع بکند و تو را عاقبت دهد و بدنت صحت بیابد و
 پدید آمده بودی که با نماز کردن در دبر و پیشم شخوکش و رو باه است و در پوست سمور و سنجاب و فک و دلق و حوصله ها جا
 ن پانه اما سمور و رو باه بر تو و بر دیگران است نماز کردن در آنها و جائز و حلال است تو را نماز در پوست حیوان ماکول
 بقیه که در آن نباشد عذران و اگر ممانعه که نماز در آن جائز است مفد ورتو نباشد هر اینه برای تو جائز است نماز کردن در پوست
 ل و نیز جائز است نماز در پوستین ها بقیه پوست کوسفند است مادامیکه در ارمتنه ذبح نشده و آن نام شهرت در مملکت
 ما بقیه کضاره در اینجا کوسفند را در زبالا بپا ذبح میکنند پس برای تو پوشیدن آن جائز است در صورتی که برادر دینی تو از ذبح
 باشد فک جائز است که از پوستش پوسن د و خنه میشود که بسیار خوب و مرغوب میباشد و دلق بمغیره دله است و آن جانور
 کوچک و شبیه سمور و حوصل مرغوبت جبه و بزرگ حوصله موهاش مانند پیشم شخوکش میباشد و حمل الماء یعنی شرایب نیزان
 و د مؤلف گوید که مطالب که ذکر آنها را این کتاب که کتاب الغیبه نام دارد اراده کرده در اینجا با خرو سبند و از فضل خداوند مکرر میاید

شیخ طوسی

تفصیل

تفصیل

تفصیل



بَابُ بَيْعَةِ صَاحِبِ الْأَمْرِ

۳۸۰

میداد کم که مرا از جمله یاران حجت خود و برپا دارند دین خود و از جمله اعوان او و حاضر شوند کان در زیر بیدق او گرداند و مرا و پدر و مرا
و برادران دین مرا و اصحاب و عشا پر مرا و سایر مؤمنان را بدین جمال جهان ارک و می شاد و خرسند نماید و گرد زپایه اسبها اصحاب را
سرفه چشمهای ماکر داند زیرا که اوست امید داشته شد در اخذ خیر و احسان و از آنکه یابن کتابم نگاه میکنند التماس دارم که بمن
بخوانند در مدت حیاتم و بعد از وفاتم بطلب مغفرت و آمرزش برای من دعا نمایند و در اول کار و آخر کار حمد باد مر خدا را و خدا بنعم رحم
بفرستد بر محمد و اهل بیت او و انجنانیکه پال و پاکیزه اند و این کتاب امولف ان حقیر ترین بندکان خداوند به احتیاج است اعنی **محمد** یا
بن محمد تقی خدا بجزمت پیغمبر و ال کرام او از سر تقصیراتشان درگذرد بدست خطا کار و فانی شوند خود نوشت و در ماه رجب
یک هزار و هفتاد و هشت گذشتند از هجرت بنویره مصطفویه هزار صلوات و سلام باد بر هجرت کنندگان و بر ال او که پال و پاکیزه و بهترین
و لعنه الله علی اعدایهم اجمعین **کُتِبَ فَضْلُ اللَّهِ الشَّرِيفِ فَوْزِي الْأَصْلِ سَاكِنِ أَصْفَهَانَ**

محمّدی

چون کتاب مستطاب

در بهر بحار الانوار محفوف شریف
عجل الله فرجهای و مودرا حنا عاتقه منین

بوالذات و فیضانی شامد حال ای محبت حسن علی مد
کشت لبه کتابخانه مصعبه علی کرد که مجد افد امر

نماید لذا با کمال مراقبت حلی و طبع و کاخذ
مبارک طبع انبوی امید و اسرار پیشگاه مقدس
مقبول واقع گردد طهر انزایان با صبر

مطبعه علی بطبع سنه

افلا اسماعیل

علی



